

تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

پاپ راستی

تاریخ زرتشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان

تهران

فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

چاپ راستی

بروانشادی فروہ تراناک انوشہ روان ارباب رستم کیو
بانی بنیاد رستم کیو کہ دہشہایش بیٹا روہمہ دارانیہای اورا فراکرتہ



وہ تندرستی بانوی ارجمندش مروارید کیو
کہ ہمارہ درغور حضرت مایہ ساز و درکار مایہ وشی با او ہمیاری داشتہ است

مندرجات

۱۰۷	پیروزیهای خراسان	۷	پیشگفتار
۱۰۹	زادن فرخ	۱۲	انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین
۱۱۱	فیروز زرتشتی ملقب بسنباد	۱۴	عربستان
۱۱۲	انجمنها	۱۷	قباد
۱۱۳	یارسان	۱۸	انوشیروان
۱۱۵	اخترشناسان اخیر زرتشتی	۲۰	هرمزد
۱۱۷	ستمهای بر زرتشتیان	۲۸	خسرو پرویز
۱۱۸	خبرهای گوناگون	۲۹	شیرویه - اردشیر سوم
۱۲۹	سدره و کشتی و قربانی و پنچایت	۳۰	پوران دخت
۱۳۱	یزد	۳۱	آزمیدخت
۱۳۶	کتابخانه‌های زرتشتیان	۴۶	یزدگرد سوم
۱۳۹	کلانتران زرتشتی	۴۷	قضاوت تاریخی درباره یزدگرد
۱۳۹	رونوشت تعهد موبدان یزد	۴۹	فیروز پسر یزدگرد
۱۳۹	بمانکجی	۵۰	نرسی دوم - پشنگ
۱۳۹	فهرست کتب نویسندگان زرتشتی	۵۱	نوادگان یزدگرد - الوهن
۱۴۳	مردان نامور زرتشتی	۵۱	چه شد که شاهنشاهی از هم پاشید
۱۵۵	موبدان موبدایران	۵۳	سهم بزرگ ایران در پیشرفت
۱۵۹	پیر شهریار	۵۵	نخستین جنبش اسلامی
۱۶۳	خدمات فرهنگی وزرتشتیان	۵۵	جنگ قادسیه
۱۶۴	هند در ایران	۵۶	جنگ نهاوند
۱۶۴	موبدی که اسلام آورد	۵۷	نفوذ اسلام در گیلان
۱۶۵	اورامان تخت	۵۸	فرمانروایان زرتشتی در تبرستان
۱۶۶	روستاها و پیش از اسلام در یزد	۵۸	اسپهبدان گاهواره
۱۷۰	ذکر بعضی پذیرشگاهها	۶۰	اسپهبدان غارنوندی
۱۷۱	آتشکده‌ها	۶۰	اسپهبدان باوندی
۱۷۳	بلای آسمانی در خراسان	۶۱	استنداران بادوسبانی
۱۷۴	پل گبرها	۶۴	نامه مهدی فروغ بن خسان
۱۷۵	اوضاع اجتماعی زرتشتیان	۶۸	خاندان زیاری
۱۷۹	ایران در سده اخیر	۶۹	دیلیمان
۱۷۹	محمود افغان و یک سردار زرتشتی	۷۳	کارگزاران عرب در تبرستان
۱۸۵	آثار ایرانیان باستان در	۸۶	وشوش تبرستانها
۱۸۷	انگلستان	۸۸	زرتشتیان در سده‌های اولیه هجری
۱۹۶	زرتشتیان و اکبر شاه گورگانی	۹۰	زرتشتیان اورامان
۱۹۹	زرتشتیان یزد در دوره خان بزرگ	۹۱	ابن مقفع
۲۰۱	دراطراف گوشه‌ای از تاریخ	۹۲	المقنع
۲۰۶	نفوس و فرهنگ زرتشتیان	۹۸	نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان
۲۱۴	گفتار گوناگون	۹۹	تهاجم تازیان بر خراسان و پیگار
۲۲۰	سخنرانی مانکجی هاتریا	۱۰۱	خراسانیان
۲۲۶	آغاز تماس زرتشتیان ایران	۱۰۴	راه دادن خراسانیان اعراب را
	با پارسیان هند		غارن هراتی و جنبش سیستانی
	نخستین ازدواج پارسی با		قتیبه ونیزک باغیسی
	زرتشتی ایرانی		خونریزیهای قتیبه و سوزاندن
			فاریاب

۴۱۷	نفوذ مزدیسنی در بابل	۲۳۴	آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهند
۴۱۹	ادامه زرتشتیگری بین ملت‌های باستان	۲۴۲	بخش دیگر از تاریخچه کا مل زرتشتیان ایران
۴۲۰	گسترش پیام شوزرتشت بین هندوان و یونانیان	۲۴۸	استادان زرتشتی دانشگاه زرتشتیان وجهان‌شا
۴۲۲	گسترش فلسفه ودین قدیم ایران در اروپا	۲۴۹	ملاگشتا سب کرمانی
۴۲۶	قلمرو گسترده دین کهن ایران در آسیا، اروپا و آفریقا	۲۵۶	از گذشته با ید پندگرفت
۴۲۹	دین اشوزرتشت در چین	۲۶۰	روانشا دکیشرو جی خانصاحب
۴۳۲	دین هونها و مردم نواحی طی دوره هائی زرتشتی بوده	۲۶۹	دستور اردشیر کرمانی
۴۳۶	آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید	۲۷۷	موفقیت‌های دختر خردسال زرتشتی
۴۳۸	تاریخ رویدادهای هفتصدساله زرتشتیان در سده اخیر	۲۸۱	در دیاربستان
۴۴۲	بانک زرتشتیان	۲۹۳	پاسخ به پرسش آقای اردشیر برزگر
۴۴۳	تجارتخانه جمشیدیان	۳۰۳	موبدان و علمای اسلام
۴۴۴	نزول بلای آسمانی و دولتی بزرتشتیان	۳۰۹	مرزبان ظهرا ب و روستای مبارکه وزین آباد
۴۴۵	زرتشتیان قزوین	۳۱۳	اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته
۴۴۷	وجود ۴۱۴۰ تنک اوستا در چهار سده پیش	۳۲۵	مانکجی و انجمن زرتشتیان کرمان
۴۴۹	زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران	۳۳۱	جندی‌شاپور (گند شاپور)
۴۵۱	کشتار زرتشتیان در شهرهای مختلفه ایران	۳۴۰	توضیحی بر گوشه‌ای از تاریخ کرمان
۴۵۹	آمار زرتشتیان ایران	۳۴۵	استعمال روزمه زرتشتیان
۴۷۱	فرزانه جمشید	۳۴۹	بوسیله مورخان اسلامی
۴۷۲	دبیران و آموزگاران زرتشتی	۳۵۷	چتراپاتی شیواجی
۴۷۴		۳۶۳	ایران‌یان وزرتشتیان در هند
		۳۶۹	از روزگاران کهن
		۳۷۷	نفوذ دین زرتشتی در هند
		۳۸۱	مسافرت زرتشتیان ایران بهند
		۳۸۳	در سده‌های اخیر
		۳۸۷	نام اردوان سوم بشهرشوش
		۳۸۹	ساختمان ایوان مداین از کیست
		۳۹۱	پارسیان کمبایت و سید دولت
		۳۹۲	تصحیح اشتباهی مورد اشکانیان
		۳۹۶	تاریخ کشف اوگاندا
		۴۰۴	میترا در دین زرتشتی
		۴۰۷	صورت فرمانهای جماعت
		۴۱۵	جلوس یزدگرد شهریاری اردشیر بابکان
			در مهرهای سلسله جویا کرمان
			فرهنگ ودین ایرانیان بین غیر ایرانیان
			گسترش دین بین ایرانیان و ملت‌های دیگر

پیشگفتار

بنا م خداوند یکتا

نَمُوَا هَوْرَه مَزدا اُ درودوستایش به اشوزرتشت اسپنتمان، کهن و خشورجهان و گروه پیمبران و سروشا ورزان و مسمغان و گروه مغان و دلپتان و روشندلان و رادمردان و رادزان و سیوشا نسها و سودرسانان و آزادی بخشایان و راستی پویان و راستی خواهان و راهنمایان جهانیان آنانکه ازجهان رفته اند و آنانکه زنده اند و آنانکه بجهان خواهند آمد.

اما بعد چنین گوید این باشند هندوستان نگارنده و گردآورنده ایمن برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فراهم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرا فرا گرفت. بجستجو و مطالعه پرداختم. مآخذ و نوشته های چاپی و خطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم و یادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتیم. از دانیان، دبیران و آموزگاران گروه در ایران، در مورد کارنامۀ فرزنان در گذشته ی خودمان استمداد جست لیکن دست یاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی از آنان در دوره سوم مجله هوخست در پیروا صلاح سهوی در گفتارم مرا بسخریه گرفت و سرنامۀ خود بمجله هوخست که مربوط با صلاح سهوم که با نگیزه عدم مراجع و تنها از شنیدن اخبار شفاهی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا و تعجب پر کرده بود. چون نظر بمفراهم آوردن تاریخ و یاد بزرگان گروه بودا زمیدان بدرنرفتم و دنباله کار خویش را گرفتم تا اینکه که کمتر از نیم قرن میگذرد، با مسافرتها ی بسیار و تحقیقات محلی توان گردآورده مطالب بیشمار ی بدست آوردم. لیکن کار بیایان نرسیده ولی عمر بیایان سیر نزولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمند گروه، که بخواست اهورا مزدا شمارۀ آنها روز افزون است در رفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی و پژوهش در گوشه کتابخانه های هند بصورتی از کتابها یی برخوردارم که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند. صورت کتب نامبرده را کتبی که بنظر نگارنده نرسید در برگهای این کتاب آورده ام و عنوان بسا کتابهای دیگر نیز در صفحات ۲۱۳-۲۱۷ فرزنان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. در کتاب نامبرده و صفحات مذکور در مسورد نقص شایسته آن چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرها دگفتگوئی داشته ام. در کتابخانه خورشیدجی

رستم‌جی‌کا ما در بمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردیم که گاتب اسفندیار بن رتن جی بن منوچهر شاه بن دهنجی شاه بن پدم شاه در سال ۱۱۷۸ یزدگردی در خاتمه کتاب چنین آورده

"و سبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که بیان کرده میشود که فشوم‌خانی و گروثمان مکانی دستورکاوس بن رستم‌سنجانا عرف میرزا خسرو بیک چون بطرف شاهجهان آبا دیم‌صوب فرزندان و قبایل نیکسا عتخان تشریف شریف‌ارزانی داشته بودند و چندی از صاحبان بخصوص گروثمان مکانی دستوران دستورکاوس منجم‌بن فریدون جی فرمایش کتابهای چند بطرف شاهجهان آبا دیمیرزا مذکور فرستاده بود اما وقت نیافت و مدت مدید برا و گذشته و بعد از آمدن نیکسا عتخان ببندر مبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آبا دیمیرزای مذکور افتاد و دربارا رچوک شاهجهان آبا دیمیرزا کتابهای دیگر این کتاب شارستان چهارچمن بنظر درآمده و بقیامت چهار روپیه خرید کرده اما آن کتاب در خزانه پادشاهی بمهرشاهی مزین شده بود و میرزای مرحوم مذکور میان مغلیه و غیره حسن و قبح شریعت اسلام را این کتاب و انموده بیان میکرد تا خبر بشریعت پناهی قاضی القضاات شاهجهان آبا در سیدان حضرت میرزای مرحوم مذکور را طلب داشته دعوی نمود که این کتاب از کتابخانه من دزدیده رفته است در این باب جهد بسیار شد و آخر الامر چند کسان میان آمده مقرر نمودند که نقل آن را بمیرزای مذکور بدهند چون که بهشت بهره میرزا خسرو بیک برای مراجعت نمودن ببندر مبارک سورت مستعجل بود از این سبب ناقص ماند و جای دیگر این کتاب بنظر درنیا مده مگر کسی در شاهجهان آبا دویا در اگره و یا در لاهور تلاش نماید مقرر در آنجا بوده باشد چرا که آن صاحبان دین آبا دیان و شاگردان حضرت ذوالعلوم آذرکیوان در آنجا نب ربط سیرداشته اند البته که بهم میرسد کتاب چهارچمن بصحت آنجا مد چونکه این کمترین کاتب را بسمع رسیده بود تحریر یافت با زدر کتاب خطی دیگر در همان کتابخانه کا ما در بمبئی بنشانی (R84) چنین آمده "تواریخ شیدآیین، جمشاسپ‌نامه، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان‌نامه، تواریخ یزدانیا این شش کتابها را که بر مدت هفتصد نهصد سال موبدان و هیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش‌آشیا نی جلال الدین محمداکبر بادشاه غازی بخواهش تمام از ولایت ایران طلب نمود. نقل از مکتوب ایران"

کتاب مهم دیگری داستان ادرسه میباشد که بگفته صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان و صاحبان و بزرگان زرتشتی است و کتاب دیگر بنام بزمگاه نوشته موبد خوشی هراتی که آنهم کارنامه صاحبان و خدا رسیدگان زرتشتی است و گلستان دانش تالیف آذرپژوه بن آذرآئین بن کستهم که در مورد بزرگان باستان گفتگو میکند. کتابهای مذکور در چهارصد سال پیش موجود بوده و فرزانه بهرام فرهاد صاحب شارستان چهارچمن و موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان صاحب دبستان المذاهب از آنها نقل قول یا ذکر

مینمایند. مطلب دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندیها پادشاهان مغول بویژه اکبر شاه، همایون و شاهجهان طالب کتابهای بوده اند که بوسیله زرتشتیان نوشته شده بود و آنها را در کتابخانه های خود نگهداری میکردند و چنانکه در بالا ذکر شد شاه رستان چهارچمن که در شاهجهان آباد بوسیله میرزا خسرو بیگ خریداری شده بود مهر کتابخانه شاهیه را داشته است و فرزانه بهرام فرها دکتا ب مذکور را در هند برای اطلاع موبدکی خسرو فرزند مرشد و پیر خویش دستور آذرکیوان بنگارش درآورده بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده که در بالا شرح داده شد با کمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانه های ملی و دولتی و شخصی هندوستان را تا آنجا که اطلاع داشتم در نور دیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم. یکی از استادان دانشگاه اله آباد هند اظهار داشت تجسس خود را با بیستی هفتاد سال پیش قبل از تقسیم هند آغاز کرده باشم. زیرا در آن دوره هرج و مرج کتابهای بیشمار خطی و چاپی نابود شد و طعمه آتش گردید. طی مسافرت خویش بدلهی جویای کتابخانه قاضی القضاات شاهجهان آباد گردیدم تا شاید شاه رستان چهارچمن کامل را که از میرزا خسرو بیگ غصب کرده بود بدست آورم ما گفتند کتابخانه او بکتابخانه مسجد جامع دهلی منتقل گشته است. بدانجا روی آوردم ما مسجد اظهار داشت هفت ماه پیش یکی از اروپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجد را با بهائی گزاف خریداری کرده و با خود برده است از اسم خریدار و شهرش جوینا گشتم گفت از اسم و عنوان و ملیتش بی اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش و مطالعات بنگارش فرزنانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتیان پرداختم بسیاری از رویدادهای تاریخی را در آن دو کتاب که شاید زندگی امپایان رسد، هر چند خارج از موضوع بوده گنجانده ام تا از خطر فراموشی در امان باشد. دکتر ریچارد فرای ایران شناس مشهور آمریکائی که سالها در ایران در موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت، هنگام ورود به بمبئی و ایراد سخنرانیهای در تالار کتابخانه کا ما چون کتاب فرزنانگان زرتشتی بنظرش رسید بنگارنده را بمسافرت با ایران و ادامه تحقیقات و پژوهشهای محلی تشویق نمود.

در دوران پژوهش و مطالعات در دهلی اطلاع یافتم حدود هشت هزار جلد کتب خطی فارسی از کتابخانه شاهان مغول که در قلعه سرخ دهلی موجود بوده یکسال پس از انقلاب ۱۸۵۷ هندی که انگلیسیها آن را شورش مینا مندلندن منتقل گردیده و فهرست آن تا کنون بچاپ نرسیده است. خبر دیگری اینکه نا در شاه افشار پس از حمله به هند و ورود با پیروزی بدلهی شصت هزار جلد کتب کتابخانه پادشاهی هند جمع کرده همایون و اکبر شاه گورگانی را با انضمام تخت طاوس و غنائیم هنگفت دیگر با خود با ایران برده است. گفتار دکتر فرای

مبنی بر تحقیقات محلی در ایران و امید یافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشند در بین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، در ایران یا لندن موجب شد که در سال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادا مهکار خود در خارج از هند تلاش نماید. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عزیمت خویش را که در آن زمان بالغ بر ۲۵ هزار تومان میگشت از کجا تهیه کنم؟

اندیشه ام با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشید که چند سال جلوتر بواسطه پژوهشهای تاریخی ام و گواهی و توضیح نگارنده در دادگاه در دعوی دادگستری بمبئی پیروز گشته بودند، از آنها برای ادا مه پژوهش تاریخی استمداد جویم که با وجود داشتن بودجه ویژه ای به پیشنهادم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کار از اهورا مزداست. از اتفاقات روزگار را در دیر اندیش آقای فریدون فلفلی فرزند رستم جمشید خدا رحم جاوید نرسی آبادی بنیان گزار و مدیر عامل شرکت سپنتا به بمبئی وارد و در همان روز اول ورود در خیابان بنگارنده برخورد و اظهار داشت مدتهاست در ایران منتظر ورودم میباشند علت تاخیر چیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مرا از حرکت و ادا مه پژوهشهایم باز داشته است. فرمودند هر قدر از بودجه کسر باشد بهنگام ورودت با ایران میپردازم. بزودی حرکت کن و کار خود را ادا مه ده روز بعد بهوتلی که اقامت داشت رفته پس از اظهار سپاس از همت و الایش گفتم شاید از این مسافرت پژوهشی آنچه منظور است بدست نیاید و هزینه و تلاشها بهدر برود. با خنده که عادت اوست فرمودند با کوشش خویش و جدا نما ن شرمنده نخواهد بود و چنین اندیشه ای به خود راه ندهم. در اینجا باید تذکر دهم کتاب حاضر نوشته های که پیش از این در ایران نگاشته ام نتیجه مساعدت و یاری این را در دیر اندیش میباشد که در مواقع لزوم از همراهی خود دریغ نفرموده اند اهورا مزدا او و خانواده اش را همواره در پناه خویش از هرگونه رنج و اندوه مصون داراد.

اما در مورد تجسس کتابهای گمشده، هنگام ورود با ایران به همه کتابخانه های کشور سرزدم و نشانی از آن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با میدا اینکه شاید کتابهای پادشاهان گورگانی هند را در آنجا بیابم. متأسفانه از ۶ هزار کتاب که نا در شاه با خود با ایران آورد فقط سه هزار کتاب در کتابخانه سلطنتی موجود بود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجار بیغما رفته و برخی از آن با مهر شاهزادگان در کتابخانه های فرانسه و انگلستان و بقیه اگرنا بودند نشده با شد در کتابخانه های اشخاص با ستراحت مشغولند. در کتابخانه های شهرهای افغانستان، ترکیه و انگلستان نیز اثری از آنها پیدا نشد. در کتابخانه آندینا آفیس لندن جوای هشت هزار کتب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که در بالا از آن صحبت شد. کتابهای مذکور بطن قریب بیقین باید پس از پادشاهی اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابداران اظهار داشت پس از ۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بر دیدن آن داشتیم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. باندیشه فرو رفتیم و با خود گفتیم طی چند سده هوای مرطوب هند و دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هند و مسلمانان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزانند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بی‌شمار نبوده با احتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفتند نگذارم با انتشار مجله هخمت در تهران گفتارهای از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضم نمودم.

در پایان گفتار را زخا نم‌پریش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده اند و خانم مهرا نگیز بهرامشید کتابدار کتابخانه یگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سالمه آسمان ایزد و دیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهردان

۱۲ انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارتیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان در پایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه‌ای که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید؟ ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخر پادشاهی خاندان هخامنش که از ملت متمدنی چون خود و بگفته پارتیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بودند نه مردم گرسنه، بیابان، شکست از هر که باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباید شد. رویدادهای زیادی در صفحات تاریخ جهان ثبت است که ملتهای بزرگ بدست ملتهای کوچک نابود گشته‌اند و خاندان بزرگ و توانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده‌اند.

با کشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گردننگ بزرگی بر سروروی ایرانیا ن پاشیده شد. پاک کردن این گردننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه‌های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی مانند گذشته با دسیسه و دورویی در شالوده زندگانی اجتماعی و سیاسی خود خلل وارد دنیا و روند.

تا زمان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کرامتی نشان ندادند، بلکه بدبختیهای چند گروه ایرانی را پایمال ستم و اعراب را بسرو سامان رسانید. سایه شوم بختیهای که با ایران رسیدا گر کرانه مالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و بر باد می‌گشتند.

ابن خلدون تا ریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جایهاییکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی، برای پختن خوراک و دست کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب از آنجا بر میدارد. بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و داری مردم را میچاپد و حدی برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه است چگونه تمدن شهرهای که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد. حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران در عراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر."

حمله نا جوانمردانه صدام جبار عراقی و سربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز و دسترسی به بنادر خرمشهر و غارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

گمرک، راستی گفتار را بن‌خلدون را ثابت میکنند، ایرانشناس نامور استاد کریستنسن در تائید گفته ابن‌خلدون در کتاب وضع ملت و دولت و دربار دوره شاهنشاهی ساسانیان نی ترجمه مجتبی‌مینوی گوید "دراواخراز من شاهنشاهی ساسانیان مرکز کلیه فروشکوه‌هاست دربار خسروان مخصوصاً" کاخ تیسپون شده بود که امروز طاق کسری نامیده میشود از این فقط قصرا پدانه یعنی تالار باران با وجود اصرا ر خلفای عباسی در تباہ کردن کلیه آثار ظریف و صنعتی ایران هنوز با دیوارهای سترک خویش در بیا بان برپاست."

از گفته بالا، قول تاریخ نویس عرب و استاد کریستنسن میتوان قضاوت نمود و حدس زد که از پیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه خرابی و خسارت بایران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ و ادب خود، تمدن خود، کتابهای دینی خود و کتابخانههای بزرگ پزشکی و علمی خود را بتوسط ناراضیان مغرض نابود یافتند. سدها و کوشکهای زیبا و شهرهای خرم و آبا دویران و خشک گشت و با شدگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه‌های شومی که ایران را بشکست و مهاجمین عربستان را بسروسان رسانید:

ناخشنودی سپاهیان و بزرگان.

کشتار هر مزد، بزرگان و سرداران و مردمانی را که طرفه توجه پدرشان نوشیروان بود سرکشی بهرام چوبین در پاپیان پادشاهی هر مزد و جنگ خانمان براندازا و با خسرو پرویز.

پیکار دامن‌دار با رومیان و تباہی هردو کشور.

نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی و سرکشی سرداران و خوا ب و خیال آنها بر پادشاهی و تاسیس سلسله بنام خود.

رشک، کین و دورویی بین سپهبدان، سرداران و بزرگان.

بی‌آرامی و آشوب بین کارگران و کشاورزان بواسطه آموزشهای مزدک و پیروی آنها از هر سرکشی برای رسیدن بآزادی.

کشتار دستجمعی شاهزادگان، سرداران و بزرگان بوسیله شیرویه.

طغیان دورود دجله و فرات با هم.

بروز بیماری و با و طاعون.

پادشاهی ۱۱ نفر زن و مرد و کودک در مدت چهار یا پنج سال.

انتقام خاندان آل منذر بوسیله قبیله بنی لخم بواسطه کشته شدن نعمان بفرمان خسرو پرویز.

پروانه اقامت قبیله ربیعہ در عراق بوسیله نوشیروان.

بدتر از همه جانفشانی مهاجمین برای رسیدن بایران بهشت موعود پرازانواع میوه جات و گوشتها و زروسیم و ثلث و مرجان و حور و غلمان بود.

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایداری یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سر زمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آنرا آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت .
اینک در بیان این انگیزه ها بقدر امکان میکوشیم .

قباد —

قباد با همراهی سوخرا سردار با شها مت پارسی پادشاهی رسید . عربها او را سوفرانامند و در شاهنامه بنام سرخه هم یاد شده . پادشاه او را طرف توجه قرار داد . رسیدگی با مورکشوری و لشکری را بدست او سپرد . پس از شخص پادشاه بزرگترین مردایران بشمار میرفت . رگ رشک رقیبان بجنبید و در برابر انداختن او هم پیمان شدند . در گوشه و کنار سخنان زهر آگین در باره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند ، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد . ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند . شاه پور سرداری از اهلری برای آوردن و بند بر نهان او قدم جرئت پیش نهاد . بگفته فردوسی :

ندارد از ایران ز گنج و سپاه	همی گفت هر کس که جز تا ج شاه
جهانی شده بنده سوخرای	نه فرمانش باشد بچیزی نه رای
بر او این سخنها همی کرد یاد	هر آنکس که بد را ز دار قباد
چرا کردی ای شهریار بلند	که از شهریار بنام می پسند
ببا یدگست از جهان رنج اوی	ز گنج تو آگنده تر گنج اوی
بزرگان پرستنده او شدند	همه پارسی بنده او شدند
ز رنجش بدل بر نکرد ایچ یاد	ز گفتار بندش دل کی قباد
که سایند بر چرخ گردنده دست	ترا بندگانند و سالار ، مست
بدر دل بدکنش سوخرای	چو شاه پور را زی بجنبد ز جای
هنرها بشست از دل آهو گرفت	شنید این سخن شاه و نیرو گرفت

سوخرا مردی بلند همت و شاه ایران پرست بود . چون نام شاه را که شاه پور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد . شاه پور بند بر او و بر نهانها دویا یتخت برد . پادشاه خوبیهایی سوخرا را فرا موش کرد و او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندانش از مرز ایران خارج گشتند . کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک منش بود بر بزرگان و مردم پارسی گران آمد و از شاهانندیشمن شدند .

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند . بخشی بزرگان توانگرو زمیندار بودند که دهقانان نامیده میشدند . زنهار و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود . بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتگزاری توانگران و بزرگان با سختی ومرارت زندگی مینمودند . در آن اوان بواسطه

کم آبی خوار با رکم شده بود. توانگران و دهقانان گندم و خوردنیها را انبار نموده بیهای گران میفروختند. مزدک با مداد یکی از موبدان بود بطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری، همان اصول کمونیستی مروزی را تعلیم میداد. گرسنگان و بیچارگان بدورا جمع شدند. بزرگان و درباریان و موبدان بسیار نیرومند و با نفوذ بودند و شاه از آنها اندیشه داشت. برای تضعیف نفوذ و نیروی آنها با مزدک همراه گشت. مزدک میگفت چرا یک نفر بایده چندین کنیز و چاکر داشته باشد و خوراکهای لذیذ گوناگون بخورد. و دیگری بحال تجرد و سختی و تنگدستی زندگی کند و با شکم گرسنه بخوابد. توانگران بایده کنیزان زیاده خود را آزاد کنند و خوار با را از انبار در آورده بین بینوایان بیهای ارزان تقسیم کنند. بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد در رفت و پرسشهای نمود و پاسخها شنید. مانند :

بدو گفت کاکس که مارش گزید
یکی دیگری را بود پادشاه
سزای چنین مردگوئی که چیست
چنین داد پاسخ و راهش ریاری
چنین گفت کای نامور شهریار
خورش با زگیرند از او تا بمرد
مکافات آنکس که نه داشت او
چه باشد بگوید مگر پادشاه
چنین داد پاسخ که مسکین تنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بازگناه پادشاهی بیرون میآید و به پیروان و مردم گرسنه و بیچاره میگوید هر جا گندم را به بینید بردارید و اگر بهای عا دله خوا هندی دهید. مردم عوام و بدبخت و بیچاره بتا راج و چا ول انبارها پرداختند چنانکه نمونه آن را در همین دوره در شهرهای هندی بینیم که مردم بازاری چگونه بتا راج و غارت دارائی مردم مبرد از توانگران از اغتشاش و آشوب کارگران بشا هنشاه شکایت کردند. مزدک را طلبید و چگونگی را پرسید. مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد :

اگر دادگر باشی ای شهریار
شکم گرسنه چندم مردم بمبرد
جهان راست بایده باشد بچیز
نباید که باشد کسی برفرزد
در انبار گندم نیاید بکار
که انبار آسوده جان بشبرد
فزونی توانگر حرام است نیز
توانگر بود تا رود رویش شود

پادشاه را گفتا مزدک خوش آمد و توانگران انبار را برانداختند. دلش میخواست رعایا کارگران و کشاورزان در زحمت نباشند و بروشی از نفوذ زیاد موبدان و بزرگان و دهقانان بکا هدزیرا شاه از آنها اندیشه مند بود. بزرگان و موبدان از شاه سخت برنجیدند و دسیسه کردند. بر سرش ریختند و او را گرفته در زندان فراموشی بند بر نهاده و دوا ما سب را بپادشاه برداشتند.

ایران شناس نامور اترکرکیستنس درمورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف اترکرکیستنس ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ - ۹۵) " عزل و نصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود اوشاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهایی برای فحص عقاید و شکنجه بددینان مخصوصاً" در خطههایی که در مخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مسا عدت میکرده. در هر موردی که پای دین در میانست وی مشاوران هسته یا بایدها شد و عموماً" از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست و میتواند نفوذ عظیمی در کلیه امور مملکت بکاربرد.

آگاشیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقدا و ازدواج و صحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک و سایر حقوق در دست قدرت ایشان بود. تطهیر کسان از ننگ بیدینی و ارتکاب گناه با اختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما ماهیه نفوذ ایشان تنها همینها نبود بلکه ایشان زمیندار نیز بودند و عایدات کثیری از مردمان و غرامات شرعی داشتند و اموالی بعنوان رد مظالم و نذرها و وقف و حبس حاصل میکرد و این همه به نفوذ و عظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیا وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان بر موجب شرایع و قوانین مخصوص بخود میزیستند" بتوان اعتماد کرد باینکه گفت که ایشان در قلب دولت ایران، دولت دیگری ایجا کرده بودند. در دوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دودسته شده بودند دسته‌ای طرفدار شاه بودند و سزدسته آنها سیاهوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف او و موبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگان آنها گشنسب نام داشت و چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزرکشیستند.

چون ماسب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آورد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم و بیداری آنها ناتوان گشتند. از آنجا که دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد و بکارگران و کشاورزان استرا و آسایش بدهد. قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت و بهیاه پناه برد و از آنها استعانت جسته لشکر بایران کشید. در این گیرودار چاه جوئی نمود. گشنسب را بکشت و سیاهوش را گرامی داشت و بزرگترین مقام لشکری او را سپرد.

قباد از نفاق و دورویی سرداران و بزرگان کشور با خبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با واطمینان داشت و موبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک و مزدکیان مخالف بود بنا براین در وصیت نامه‌ای که مخفیانه نوشته و بموبدان موبد سپرده بود او را بسلطنت نامزد نموده بود. پسر بزرگ قباد که وس نام داشت و طرفدار مزدک بود دسته کارگران و پیروان مزدک و یا آشوب طلبان او را بپادشاهی میخواستند. دسته‌ای از

بزرگان و سرداران لشکر منجمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواها ن پادشا هی زم بودند که فرزند دوم قبا دودر جنگها و پیکا رها عدیم المثال و یک چشم خود را از دست داده بود . چون ناقص العضو نمیتواند پادشا هی ریدقرا ربرآن دادند که فرزند او را بنام قباد پادشا ه سا زندوزم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد . نیرو و نفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس از مرگ قبا دا نوشیروان را برا ریکه شاهنشاهی بنشانند .

انوشیروان -

انوشیروان پس از تا جگذاری سیاه و شاد را که فرمانده کل لشکر و طرف توجیه پدر و متهم بمزدکی بود بقتل رسانید . سپس مزدک و گروهی از مزدکیان را برانداخت بقیه مزدکیان خود را پنهان و بزیربرده رفتند . پادشا ه پس از ختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت . بسیاری از بزرگان دربار چون باطنیا ظاهرا "بگفته صاحب ایران نامرهم بمانوی یا مزدکی متمایل و مخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر و بقولی ۵۱ نفر بدیار عدم فرستاد . منجمله اسپهبد خالوی خود پادشا ه که طرفدار سلطنت قبا دبرادر زاده او بود با برادران خویش کاه و سوزم را نیز بکشت . قبا دقبلا فرا کرده بروم پناهانده شد و بفرزندخواندگی امپراتور روم درآمد . بعدها همین قبا دب سرداری اسیران ایرانی که در روم گرفتار بودند در مرزهای مغربی روم برای امپراتور روم مبارزه و پیکا رمینمود . پادشا هی انوشیروان مانند پادشا هی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت . کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسرو پرویز با خر رسید . کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند . آن پادشا ه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را برانداخت و ایران را بقیه قرا و شکست سوق داد .

انوشیروان برای آسایش مردم و آرامش کشور بکوشید تا بدنفوذ آموزشهای مزدک از بین برود . ولی در تحکیم شالوده عظمت و نیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد . اصولی تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود و کارگران و مردم را با غتشاش و آشوب رانها میکرد بنا براین او را برانداخت و پیروانش را بکشت .

پادشا ه جاه طلب و نیرومند و خودخواه ، بزرگان و درباریان و سرداران لشکر ، پول پرست و حریص و موبدان متعصب و خودپرست بودند . بنا براین کشمکش بین بانوایان و بینوایان چندی در زیر پرده مخفی و تخمی را که مزدک در دل مردمان کاشته بود در حال نمو بماند و بوقت خود هنگام ضعف پادشا هان با رور گردید و ایران و پارس را خردوله نمود و یکی از انگیزه های شکست ایران و پارس دولت پارس را و اضمحلال سلسله ساسانیان گشت .

قانون نظامی ایران بسیار سخت و گاهی از اوقات سرداران و سپاه شکست خورده بجای ایمن نبودند . رفتار انوشیروان با آزرث فرمانده سپاهی که در روم می جنگید دل شکننده بود . فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار بر سپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید . بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده او را

و ادا ربسركشی و عصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه در جنگ با ترکان پیروز گشت ولی در جنگ با روم در قفقاز شکست خورد هر مزدا و را تو بیخ نمود و دوک و لباس زن برای او ارمغان فرستاد و باعث شد که آن فرمانده یابی گردد. گویا دولت ایران راهی غیر از اینگونه سخت گیریها نداشت تا سپاهیان و سرداران بجای نفشانی و مجاهدت بپردازند و در پیکار سستی ننمایند.

رویدادهائی در تاریخ ایران میبایم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش از قدر لزوم نیرومند میگردند، نفوذ و مقام و بزرگی پادشاه بهمان اندازه در نظر مردم کم میشود و دربار شاهنشاهی ضعیف و شیرازه مورکشوری و لشکری درهم و برهم میگردد. بزرگان دولت و سران سپاه نسبت به یکدیگر رشک میورزند و آتش نفاق بین آنها شعله ورمیشود و پادشاهی بی نیرو و ضعیف و آلت دست آنها میگردد و اگر چنانچه استقامت و رزد جاننش در خطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره از تخت بزرگشیدن و یا کشته شدن پادشاه ببدبختی مردم و تباهی ملت منجر میگردد.

هرمزد

هرمزد در آغاز پادشاهی با رعایا بداد و انصاف رفتار میکرد. بضعیفان وزیردستان رافت و مهربانی نشان میداد. امتیازی بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظر مینگریست. موبدان از او چشم داشتها داشتند و او ایراد می گرفتند که چرا یهودی و نصاری را از طرفت و سوجه خود قرار میدهد. هرمزد می گفت: ایران کشور بزرگی است و اقوام مختلف با ادیان گوناگون در آن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات و برابری به بیند و خود را ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشاورزان توجه مخصوص داشت و اگر کسی اندکی بر آنها تجاوز میکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسرو پرویز محصول کشاورزی را خورده و لگد مال کرده بود پادشاه هزاره را مسئول قرار داده و فرماندا چندین برابر خسارت غرامت بکشاورز بپردازد. میگویند پس از بزرگمهر و ورق برگشت و اوضاع بدبار پادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخ نویسان، اطرافیان هرمزد همه خودخواه، خودپسند و دور و وستم پیشه بودند. شاه را با گفتارهای دروغ از مردم ترسانیده و برنجانیدند و مردم را از پادشاه منزجر ساختند. چنانکه همه را زداران و مشاوران پدر را بکشت و دشمنان فراوان در اندرون و بیرون کشور برای خود فراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان وزیردستان، با نوایان و بینوایان و عدم امتیاز بین طبقه بالا و پست و همه را بیک نظر نگریستن، باعث گسیختن شیرازه مورکشور و ناامنی میگردد. پادشاه دادگر در حالیکه آسایش رعایا و ضعیفان را در نظر دارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیز بنماید و فرقی بین آنها قائل شود و ننگار دستم بزرگان بر ضعیفان چنان باشد که رعایا بتنگ آمده فریاد نمایند. بگفته فردوسی هرمزد میانه روی را از دست داده بود.

چنان دادگستری که پسند ضعیفان باشد و بزرگان را بستوه آورد، انگیزه بزرگی است برخرابی کا رپادشاه و بدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری و تاریخ نویسان دیگر هر مزد در اوایل سلطنت پادشاهی دادگرو ضعیفان و بینوایان را پشتیبان بود و بزرگان و سرداران سخت می گرفت. گفته اند سیزده هزار نفر از بزرگان بفرمان او کشته شده اند. ممکن است در این شماره مبالغه شده باشد ولی در عین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان از او منزجر و متنفر بوده اند. انقلابی در آن زمان شروع شد که هر دو طبقه با لاپا ئین را خرد و خمیر نمود.

جنگ میان روم و ایران ادامه داشت. گاهی این و گاهی آن پیروز می گشت. تا اینکه بواسطه ناخشنودی بزرگان، آشوبی در داخله ایران تولید گشت و هر مزد دچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم بر اهضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله و بتاراج و چپاول و کشتن و بستن پرداختند. مردم خزار از راه شمال غربی برارمنستان هجوم آورده با ذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریر رومیان و آگاهی از آشوب و اغتشاش دربار و ناخشنودی بزرگان، از مرز مشرق بقصد غارت و چپاول بایران حمله کردند. رومیان از جنگ بستوه آمده بودند و میخواستند توجه ایران را بمرزهای دیگر معطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامور جنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران و از نژاد اشکانیان بود. و با دوده ساسان که خاندان آنها را برانداخته بودند دل خوشی نداشت و با جبار طاعت می کرد. در پی فرصت بود که دودمان ساسان را براندازد و دودمان خود و اشکانی را بنا نماید. بهرام چوبین با ۱۲ هزار مرد کار آزموده ترکان را شکست داد. ساهه شاه، خان آنها در پیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساهه با یستی تحریف چا و وو Chew-Wow باشد که لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسر ساهه پس از کشته شدن پدر دربار روی استواری متحصن گشت و بشرطی بتسلیم حاضر گردید که زینها رنایه با مضای شاه با و داده شود آنگاه با روی را با آنچه در اوست و اغذا رکرده بدست بوسی شاهنشاه میرود. بهرام با پیک مخصوص زینها رنایه نا مبرده را با و رسانید.

بهرام چوبینه پس از شکست ترکان و آرا مش بخشیدن بمرزخا و ریگفته تاریخ نویسان ۵۰ هزار بار شتر از غنایم بپایتخت فرستاد. هر مزد بجای آنکه او را بنوازد یا رافتی نشان دهد بسبب نخوت و تکبری که از پیروزی بهمرسانیده و رفتارنا سزائی را که بشاه ترکان نموده بود از او آزرده خاطر بود و طر فسوء ظن دربار و شاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خود دنیا و رد زیر ارفع غائله رومیان و طایفه خزر در قفقاز باقی بود که با یستی انجام داده شود. بهرام در جنگ قفقاز شکست خورد. پادشاه بواسطه آزرده گی خاطر از او دوک و لباس زنانه برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سرداران سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغا زرکشی نمود و سپاهیان و سرداران دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رود ارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصیانیت ذاتی، نامه تندوبی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دخترانوشیروان خطاب کرد. پادشاه بجای آنکه شخصاً اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردارنا میرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او درپای پیل افکنده کشته گردید. از آن طرف سپاهیان که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانه گشته بسوی تیسفون و پایتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان پایتخت بروحشت وترس و بدگمانی هر مزدافزوده میگشت و کارش بیشتر خراب میشد. بهرام از هر مزد که پادشاه بود بیم نداشت زیرا از آنجا رخا طربزرگان کشور نسبت با و آگاهی داشت. ترس او از خسرو پرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس ب فکر چاره افتاد که پیش از نا بودی هر مزدکار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه های بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بازرگانان در پایتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسرو پرویز از نیرنگ بهرام با خبر شد و با اطرافیان خویش بآذربایجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پرموده پادشاه ترکان بنا بر رفتار و سلوک نا هنجار خویش پوزش خواست و پیمان دوستی بست.

هر مزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوءظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که ب فکر پادشاهی وقتل اوست. بنا بر این تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همراه در زندان انداخت. زندانیان، شورشیان را با خود یگانه کرده شبانه از زندان خارج و یکا خ شاهی حمله نمودند و هر مزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر با خبر گردید با سپاه خود بپایتخت شتافت. بزرگان شهر با استقبال شتافته او را بر تخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هر مزد و آغا ز شاهنشاهی خسرو پرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دورویی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سرداران لشکری و نخوت درباریان و بی مبالائی بارج مقام پادشاهی که در زمان هر مزد پدیدگشت با جلوس خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی بجنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سرداران تبدیل و تا پایان دولت پارسیان و اضمحلال دودمان ساسانی ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدست اسیر، خوابه ننگین ترین شکست دچار و کشور آذربایجان و خرم را ویران و نشیمن بوم ساخت.

خسرو پرویز —

خسرو پرویز در ابتدای سلطنت با آشوبان درونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران در فرمان بهرام چوبینه و بحمله بیای تخت نشی حاضر بود. نسبت به بزرگانی که او را بشاهی برداشتند اعتما داشت و بواسطه رویدادهای که برپدر گذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از در ملائمت و سیاست پیش آمدن مهئی پرازمهر بانی با هدایای گران بها برای فرستاد. بهرام نپذیرفت و در عوض نامه بسیا رتند بخسرو نوشت و او را تهدید کرد که از تخت سلطنت بزیر آید و با و پناه جوید تا او را فرمانده یکی از استانها سازد. سپاه هر دو جنگجو در برابر هم ایستادند و هر دو با سخنرانیها خود در جلب سرداران یکدیگر بکوشیدند. بهرام کامیاب گردید و سرداران خسرو را بگذاشتند.

خسرو بنا چاری با تفاق خالوهاش بستام و بندوی وزنان و کودکان و معدودی از سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون وارد و بر تخت پادشاهی جلوس نمود. رفتار بهرام بر اعلام فوری شاهنشاهی خود که رعایا قلانه نبود زیرا که غیر از خسرو فرزندان دیگر قبادا ستحقاق جلوس را داشتند. مردم ایران کسی را که غیر از دودمان شاهی باشد بر رسمیت نمیشناسند و بزرگان و سرداران بشخص چون خود بزودی سراطاعت فرو نمیاورند. باید دانست که بزرگان از هر مزد آزرده بودند و از خسرو هم بواسطه مخالفت با پدرش بیم داشتند ولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بود و بآسانی بیادشاهی بهرام چوبینه تن در نمیدادند و او را با نظر حقارت و نفرت مینگریستند. اما آنانکه برخلاف هر مزد بلند شده بودند از کینه جوئی خسرو پرویز وحشت داشتند. لذا بهرام را بیادشاهی تشویق میکردند و امیدواری مقامهای بزرگ از او داشتند. یکی از آنها شهران گراز بود که در زمان خسرو پرویز فرمانده سپاه بزرگی بود و بعد از شیرویه پسرش اردشیر را بکشت و برای چند صبا حی خود پادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی از بزرگان آراست و همه بتاسی یکدیگر او را بشاهی مبارکباد گفتند مگر خزروان خسرو که برخلاف چا پلوسان در همان مجلس بلند شد و

بدو گفت اکنون که چندین سخن	سرا نید برنا و مرد که هـن
سر انجام اگر راه جوئی بداد	هیونی برافکن بکردار باد
همان دیر تا خسرو سرفراز	بکوبد به بیداراه دراز
زرا گذشته بپوش گرای	سوی تخت گستاخ مگذار پای
که تا زنده باشد جها ندر شاه	سپهبد نباشد سزاوار گاه

اما بهرام چوبینه بنا بر صریحی که بیادشاهی داشت و تشویقات چا پلوسان که سود خود را در شاهی اومیدیدند سخن خزروان خسرو را بهیچ گرفته بر مسند شاهنشاهی جلوس نمود و اشخاصی را که گمان میکرد هواخواه خسرو پرویز میباشند یا بکشت و یا آنکه در زندان انداخت. با وجود همه نوع سختگیریها فتنه نخواهید. بندویه خالوی خسرو خود را از

زندانیان نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام در افتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه با ذربایجان فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسرو پرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را بایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفایی سرداران شکست یافته فرار نمود و سپس گشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدر جلوس نمود. خسرو پرویز نخستین دهسال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به براندازی کشندگان پدر پرداخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هردو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهای که آنها در راه شاهی او کشیده بودند نمی نمود، مردم، با فواید شایع شده از طرف بهرام دایر بر این که خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنا بر این بندوی را غافلگیر کرده در درجله غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه را نابود ساخت تا بر او مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سربفرمان بودند.

سپاهیان خسرو پرویز بفرماندهی شهروراز و شاهین ازدوسوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا دریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم در خطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان بکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان بکام کلیمیا شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانة ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهای که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان بر اورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را در خطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس و پیشنها دصلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه بشاهنشاهی ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت و بقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان و سرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحبان ایم هنگفت گردیده، میخواهند بشهر و دیار خود برگشته بدیدار زنان و فرزندان و خویشاوندان برسند و بنابر نعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشور گشائی حریص بود و چندین بار پیشنها دصلح رومیان را نپذیرفت.

شهر را زو شاهین برهشتاد هزار سرباز فرماندهی میکردند و در پیکارها هم پیروزی میافتند. از بادنخوت و تکبر خود را از همه کس برتر میدیدند و منتظر بهانهای بودند تا مانند بهرام چوبینه سربعصیان بلند نمایند. نفاق و دورویی و کینه بشدت در میان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاهی را با زیچه دست خود قرا ردهند. خسرو از روی داد بپدر درهراس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنها دصلح پذیرفته نگشت بناچار روبه پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت و خزاین کشور و اشیاء گرانبها را در کشتیها بار کرد که بکارتاژتونس حالیه بفرستد. نقشه اشکاف شد و مردمان مانع از تخلیه گشتند. کشیشهای اسقفها در یک مجمع پرجنجال در میدان شهر، با سخنرانیهایی شدید خود، مردم را بفداکار دعوت نمودند و جنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند داروندار خود در میان ریزید و برای پس گرفتن صلیب مقدس و انتقام سوزاندن کلیساها و مزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیسا خزان پرازسیم و زرو جواهرات و مردم داروندار خود را برای هزینه جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شور و غوغائی که عالم عیسویان مغرب در مورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متاثر ساخت و بدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را بر حفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم و نابکاریهای یهود بر عیسویان شام و فلسطین و آتش زدن کلیساها و مزار عیسی و ربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسویگری بضدایرانیا بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسرو پرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی و فراخی حوصله و آزاد گذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود و ایرانیا عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آمده شدند. خسرو با همه دشواریها و آشوبهایی که در پیش نظر میدید حاضر بصلح و آتش بس نمیگشت. چون کار دبر استخوان رومیان رسید حس مذهبی و نفرت را برخلاف ایرانیا برانگیختند و سپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خودا میرا تورنا گهان برسپا هیان و سرداران ایران شبیخون زده شهرها را غارت کرده میسوزانیدند و فرا میگردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکر از نبرد سالیان دراز و حمله بنقاط مختلفه و اعزام بمرزهای دیگر خسته و کوفته و بیاددا دگانی خود بودند. بواسطه پیروزیهای پی در پی بخود مغرور و با کمترین سرزنش شاهنشاهی از بی مبالاتی با مورچنگ عاصی و سرکش میگذشتند. قلمرو کشور بسیار وسیع شده بود. از مشرق تا بمرز ترکان و از جنوب تا بنوبه و حبشه و یمن امتداد داشت. اگر پادشاه بیدار دل میبود با یستی پایگاه نظامی خود را بسپاهیان و جنگیان نزدیکتر سازد، تا از حرکات آنها و هم دشمنان با خبر باشد و لی او برخلاف دنیا ی خویش انوشیروان که در ۸۰ سالگی در میدان پیکار بنظر رت جنگ میپرداخت، بآرامش و استراحت و ناز و نعمت خو گرفته بود. در دستکره سه منزلی راه به تیسفون با فوجی از خدمه و کنیزان بعیش و عشرت مشغول و انتظار داشت فرمان او را فوراً در میدان جنگ بموقع اجرا گذارند. بگفته تاریخ نویسان چون سفره شاهی و گسترده میشد یک هزارتن چاکر و پیشخدمت در خدمت او ایستاده بودند و هزارتن را مشگر بریاست با رب بدینوا ختن و سرودن نغمه های شیرین، شاهنشاهی را شاد و خرم میساختند. در صورتیکه سرودست و پا و سینه رعیت های بدبخت در میدان نبرد بخاک و خون آغشته میگشت. نفاق و سرکشی سرداران و بزرگان و موبدان و سلازش نما را بر ضد پادشاه و پیری و نفرین عامه و بیکی و دسیسه حرم و دربارکاران را بر پادشاه دشوار ساخت و شاهنشاهی که از بزرگترین و خوشبخت ترین پادشاهان جهان بشمار میرفت، بواسطه تکبر و غفلت و عیش و نوش و پول پرستی بدبخت ترین پادشاه گردید.

هرقل برای حمله با ایران برای هزینه جنگ پول و سپاهیان بیباک و متهور لازم داشت. از اندوخته های بیشمار کلیسیاها بودجه جنگ آماده گردید. جوانان برای کین توزی و گرسلیب مقدس در سپاه او نام نویسی نمودند. بنا بر این در روزی فرخنده در سال ۶۲۲ میلادی در سرسپاهیان خویش بسوی ایران رونمود. کشتیهای حامل سربازان و نیا زمندیها با دبان برافراشته با سکنه و وار شدند. شاهین فرمانده ایران که تا کرانه های بسفور را اشغال کرده بود، در کار حرکت آنها داخله ننمود و از رفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد. هرقل در آن بندر بتربیت و تمرین و مشق جنگی سپاهیان ناآزموده خود پرداخت. در نیمه آن سال بمرز ارمنستان و عیسوی نشین ایران روی آورد. اسواران مرزی را بشکست و آسیر ساخت و در ارمنستان بیا را مید. در بها رسال بعد با کمک عیسویان آن بوم بآذربایجان هجوم آورد. هر چه را در عرض راه میدید غارت میکرد و دهات و قصبات و شهرها و آتشکده ها را میسوزانید تا آنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسرو پرویز در آن موقع با سواران خود بپایبوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیر آمده بود. شهر و راه را زو شاهین با وجود دستور اکید شاهنشاهی، از پیشروی رومیان در ارمنستان و آذربایجان جلوگیری ننمودند و اهل و عیال و فرزندان. چون شاه سپاهیان دشمن را نزدیک دید با شتاب هر چه تمام آتش مقدس و چیزهای

گرا نبها وجواهرات بر روی هم انباشته در آتشکده را هر قدر توانست با خود برداشته بسوی دستکراه پائیگاه عیاشی خویش فرار نمود. شهر بدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهر مقدس خود را از این شهر مقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت و ویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی و از پرستشگاههای بزرگ پارسیان بود و شاهنشاهان نامور ایران در بزرگداشت و آبادانی آن همت گمارده بودند همانند بیت المقدس و مزارعیسی گردانیدند که از دست کلیمیا آسیب فراوان دیده بود. اندوخته های فراوان این آتشکده که در طی سده های متمادی بوسیله پادشاهان و بزرگان و دلدادگان برهم انباشته شده بود بدست رومیان افتاد. هر قل پس از این پیروزی چون شنید شهر و را ز بسوی او پیش می آید، بپایگاه خود او را منستان برگردید.

دستکراه در شمال شرقی تیسفون واقع و بگفته استادیورداد از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پائیگاه خسرو پرویز بود. این پادشاه عیاش در طی مدت ۲۴ سال یکبار هم به تیسفون رفت که پایتخت شاهنشاهی و بفاصله ۱۰۷ کیلومتر قرار داشت. هر قل در اوایل سال ۶۲۸ میلادی برای این شهر هم ناگهان بتاخت و آنرا غارت و خراب کردند و میدوار بود که صلیب مقدس را در این شهر بیا بدولی بجای آن ۳۰۰ پرچم رومی بیافت که در پیکارها طولانی بدست ایرانیان افتاده بود. خسرو پرویز بگفته تاریخ نویسان به بهار د شیر گریخت. رومیان چنان دستکراه را خراب نمودند که دوباره روی آبادی بخود نرسید. ویرانه های آن در سر راه باستانی بین قصر شیرین و بغداد واقع میباشد. هر قل خود را آماده محاصره تیسفون ندید و دوباره بآذر بایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هر قل در طی مدت پنج سال یعنی از سال ۶۲۲ که بمرز ایران روی نهاد تا سال ۶۲۸ که دستکراه را ویران ساخت، شش بار برای ایران حمله نمود. زمینهای آباد آذر بایجان را با خاک یکسان ساخت. آثار زرتشتیان را که بنظر او نشانهای بیدینان بود، بکین توزی اورشلیم و صلیب مقدس از میان میبرد مردم ایران سوخته شدن دهات و آتشکده و خانه و زندگی خود را بسبب علاقه خسرو پرویز بشیرین زن عیسویش گناه او میداد نستانند و موبدان نیز از او متنفر و منزجر بودند.

پس از سقوط دستکراه، نقشه پادشاه برهم خورد و ایرانیان دچار بدبختیهای عظیم گردیدند. خسرو پرویز هفتاد ساله و پیرو بمرئی نقرس گرفتار بود. میخواست تاج و تخت شاه را بیک از فرزندان خود واگذارد. در حدود بیست پسر داشت. بزرگترین آنها شهر پد ریز دگر بود که هنگام عصیان بهرام چوبینه و فرار خسرو بروم در رکاب پدر جانشینی میکرد. از مریم دختر موریس امپراتور روم نیز چند فرزند داشت که شیرویه و پوران دخت از آنها بودند. از شیرین محبوبه عزیزش نیز چهار پسر داشت از میان آنها مردان شاه را برگزیده میخواست سلطنت را با و بسپارد. بقول سرپرسی سایکس و تاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسرو بمردان شاه بواسطه عشقی بود که بما درش شیرین داشت. اتفاقاً این

شاهزاده بواسطه تربیت مادر بدین مسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکا مل خود در دربار رسخت برآشفتنند. از طرف دیگر مسیحیان پایتخت بسبب رفتارناهنجا ریهودیان در اورشلیم و سوزاندن کلیساها و کشتار عیسویان و ربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم از پادشاه و دولت پارسیان نفرت داشتند و طرحی میریختند تا شیرویه که مادرش مسیحی و دختر امپراتور روم بود و خودش نیز چندان بدین زرتشتی علاقه نداشت بر تخت نشیند. از ذکر این نکته نیز ناگزیریم زرتشتیانی که دین خود را ترک کرده و دین عیسوی را می پذیرفتند و آتش می گشتند نه بمیهن علاقه داشتند و نه پادشاه و نه بهم میهنان زرتشتی و همه را کافر و بیدین می پنداشتند. در آن هنگام دسیسه های بزرگ در دربار و اندرون شاهنشاهی در کار بود و خود پادشاه بسبب ناخوشی و گرفتاریهای خارجی و داخلی از سازشها و نقشه کشیهای خانگی بی خبر بود.

بگفته طبری، فرخان وزیر دست او شهران گراز بقصر نامه نوشتند و او را ملاقات کردند و گفتند ما کشور ترا گرفتیم اینک خسرو بر ما حسد و روزی ده در پی کشتن ما ست حاضریم با تویکی شده و او را ارتخت بزرگشیم از سوی دیگر گردن اسب فرمانده گارد شاهیه در پایتخت و موبدان و دونفر از فرزندان شهر و رازحاضر در پایتخت و ۲۲ نفر از بزرگان و شیرویه پسر خود پادشاه با هم یگانه گشته و در ۲۹ فوریه سال ۶۲۸ و بقول ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیر و در کاخ شاهنشاهی دستگیر و زندانی نمودند و سپس جلوس شیرویه را بر تخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گراز هوا و هوس بود که میخواست ما نند بهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کنند و انگیزه سرکشی سرداران زبردست رنجش و ترس از سیاست و خشم خود پادشاه و سرکشی بقیه سرداران خستگی از پیکار و دوری از زن و فرزند و حتی خاندان خود بود و میخواستند صلح و آرا مش در کشور برقرار گردند تا در شهر و بوم خویش برآ زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را بر خلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرو نمیتوانست غیرنما را بر ضد رومیان و عیسویان بشورش برانگیزاند. بعلاوه مسیحیان ایران در خود پایتخت صاحب نفوذ و در امور کشوری بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشتند و بسبب شاه بانوی ایران ظاهر "محبوب شاه و هر چه دلشان میخواست میکردند و در بنای کلیساهای هم فعالیت میکردند.

سرکشی و سازش برخلاف خسرو پرویز از یک طرف و سازش شهران گراز بود که با قیصر ساخت و پاخت کرد و از طرف دیگر گنداران اسب فرمانده گارد شاهیه که با شیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه دربار و شیربایه را گرفتار شد. مردان شاه و شهریان و دوپسرش بخدمت او بودند و او را بپایتخت آوردند. شیرویه از بیمای پدر فرصت بدست آورده با گشاسب اسپید برادرشیری خود و شمسطه مسیحی و نیوهر مزدو

و جمعی دیگر پادشاه را گرفته در دژ فرا موشی زندانی نمودند.

نخستین کارشیرویه با تفاق همداستان خود این بود که مردانشاه پسر خسرو و شیرین نامزد سلطنت را در برابر چشم پدر بکشتند. سپس شاهزادگان دیگر سلطنتی را که بقولی پانزده و بقولی چهل نفر بودند همه را بکشت.

خسرو پرویز سرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و ۶۵۰ میلادی بگفته طبری که مدت پادشاهی او را ۴۸ سال داده و پادشاهی هر مزد را ۲۳ سال و اندی کشته میگردد. خسرو پرویز بواسطه پیروزیها و جمع ثروت هنگفت در اوایل پادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که همواره میان روی را پیروی میکرد مغرور گردیده و روش اعتدال را از دست داده بود، چنانکه سرداران و فرماندهان او در وحشت و هراس میزیستند.

خسرو پرویز در دوران پیکار با روم، شبی در مجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی از حاسدان، نعمان سوم از خاندان آل منذر پادشاه حیره و ایران دوست را بکشت. خاندان منذر از قبیله بنی لخم از ترس آزار او بقبیله شیبان پناهنده شدند. خسرو، ایاس بن قبیصه را که روزی هنگام فرارش بروم با و مدد کرده بود بمرزبانانجا برگماشت.

بگفته رحیم زاده صفوی "دولت ساسانی از شهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذارد که پادشاهی آن با خاندان آل منذر از طایفه بنی لخم بود. این خاندان ایران دوست نفوذ ایران را بر طوایف نبطی و عشا پیر عربی در ساحل غربی فرات تا نجد و شام استوار میداشتند. از زمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد، تقریباً تمام شبه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبانان ایرانی یمن و یا بوسیله خاندان آل منذر که شاهان حیره بودند تحت نفوذ ایران قرار گرفت. بعضی از پادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت لله کی و آتابکی داشتند. از جمله حکایت بهرام گور و استاد و مربی او نعمان و کوششی که برای رسیدن بهرام بتاجوتخت موروشتی مبذول داشت در شاهنامه و تواریخ ایران ثبت گردیده است."

برانداختن خاندان آل منذر که خادمان صدیق و دلسوز ایران بودند، از اشتباهات بزرگ خسرو پرویز بود، زیرا محبوبیت و نفوذ دیرین منذریان در مقابل تجاوز پسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیا بآن سده محکم بود و داد و دهش آنها نسبت بمشایخ و بزرگان اعراب و اقداماتی که برای دلجوئی اعراب و جلب عطف دربارشانهای بحال آنها و واداشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردند از هر جهت برای امنیت عراق گرانبها بود. گشته شدن نعمان بنا بگواهی تاریخ تولید حوادثی نمود که اعراب را حتی در دوره پادشاهی خود خسرو پرویز گستاخ ساخت و دنباله آن گستاخی به پیروزیهای سلامی منجر گشت.

خسرو پرویز برای سرکوبی خاندان شیبانی بعزت پناه دادن به خاندان آل منذر سی هزار نفر بفرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه در سالهای

۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی ب جنگ قبیله شیبان فرستاد. پس از جنگ و گریزهای چندی که در ذوقار بوقوع پیوست عربهایی که در خدمت دولت ایران بودند خیانت کرده فرا کردند. سپاه دولت شکست خورد و جمعی از سربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست را بفال نیک گرفتند و گستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسر خسرو پرویز پس از قتل پدر بنام قباد دوم برای ورنگ شاهي نشست اما بزرگترین پسر شاه و ولیعهد نبود. با هوای سلطنت در سر جمعیتی از عیسویان و غیر آنها با او همراه بودند. چون مادرش مریم دختر موریس امپراتور روم بود، گروهی را طرفدار او و امیدواریها از او داشتند. شیرویه بنا به فشار هواخواهان یا بمیل خود چنانکه گفتیم پدر را از میان برداشت و بعد برادران و کلیه خاندان سلطنتی از اعمام و نبی اعمام و غیر را با کسانیکه اندکی از آنها بدگمان بودند با خود ساخت. ولی با زهم بین هواخواهان خود دشمنانی داشت از جمله شهروراز فرمانده سپاه شام و فرزندان او بودند که در قتل خسرو پرویز وی را یار بودند.

شیرویه پیشنها د صلح بروم فرستاد که با خوشحالی پذیرفته شد ولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس با احترام تمام بروم. پس از امضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم را بفرماندهان نظامی خود داد. اما شهروراز با شصت هزار سرباز بفرمان او و فرمان شاهنشاهی سرپیچید و آسیای صغیر قلمرو اشغالی را تخلیه نکرد. میخواست شخصاً "جداگانه و با شرایط مخصوص پیمان صلح با دولت روم امضا کند."

با یددانست هر قل امپراتور روم در مدت شش سال که در خاک ایران تاخت و تازها نمود و شهرها را ویران کرده سوزاند، نمیتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران را هنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تا ریخنویسان روم و غرب پیروزیهای هر قل را در خاک ایران چنان با آب و تاب شرح داده اند که خواننده تصور میکند دولت ایران در برابر هجوم آنها از پای درآمده و یا آنکه تمام خاک ایران را رومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس را بروم برگرداند زیرا بقولی بواسطه شیوع بیماری طاعون از نتایج طغیان دجله و فرات درگذشت و بقولی فرزندان شهروراز او را مسموم کردند تا راه پدرشان برای سلطنت بازگردد. صلیب مقدس در زمان پادشاهی پوران دخت بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ میلادی بروم برگردانیدند.

اردشیر سوم :

اردشیر سوم (۶۲۹) هفتساله بود که پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشور او را بر ورنگ شاهي نشانند و مهر گشنسپ، خوانسالار خسرو پرویز، سردار سالخورده و صاحب رای را نایب السلطنه و قرار دادند. ولی در آن اثناء شهروراز مانده بهرام چوبینه پرده از زردرونی خود برداشت و چنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیر را تخلیه

ننمود و بقیصر پیغام داد، در صورتی قلمرو اشغالی را بروم واگذاز خواهد کرد که او را رسماً بشاهنشاهی ایران بشناسد. قیصر او را ملاقات و پیمان صلح را با او امضاء نمود. آری چنین بود و خواهش ناپاک یک سردار سالخورده و معروف ایران که پس از سالها درازنمک خواری و خدمت بمیهن و شاهنشاه خویش، اینک خیانت پیشه کند و نقشه های غصب تاج و تخت شاهنشاهی را طرح نماید. هنگام ورود بپایتخت با تفاق شصت هزار سرباز، مانند بهرام چوبینه با بزرگان کشور پر خاشاک زگرده بدون مشورت با او و کودکی شاه یسته که پدرش قاتل شاهنشاه بوده بز تخت نشاند. باین بهانه پادشاه را بگرفت و بکشت و بسیاری از بزرگان مقتدر را که برخلاف خود تصور میکرد با تهم کشتن خسرو پرویز نا بود ساخت. مهر گشنسب نایب السلطنه بیگانه را نیز بکشت و تاجشاهی بر سر نهاد. مدت پادشاهی اردشیر را تاریخ نویسان باختلاف از شش ماه تا یکسال و نیم ذکر کرده اند.

بگفته فردوسی شهرور از پیش از ورود بپایتخت به پیروز خسرو فرمان داد شاه را تبار سازد. او هم از ترس جان خویش بناچار بارتکاب چنین عمل زشت تن در داد. بقول فردوسی سپاه جاوید بر شهرور از عاصی شده او را پس از چهل روز و بقولی دوماه در شکارگاه با تیر بکشتند.

پورا نذخت :

پورا نذخت خواهر شیرویه از مریم دختر موریس، با سیاست و کفایت و درایت و دانای بود چون مردی را از خاندان ساسان نیافتند سرداران و بزرگان او را بشاهی برگزیدند. بنا بنوشته غالب تاریخ نویسان در زمان پادشاهی او، ابوبکر برای فتح ایران لشکر فرستاد. حمزه اصفهانی و مجمل التواریخ و ابن اثیر نخستین لشکر کشی عرب را با پیرا که بسال ۱۱ هجری شروع شد، در زمان پادشاهی اردشیر سوم نوشته اند. بنا بگفته طبری خالد بن ولید با فتح حیره و سواد عراق، شهرها و آبادانیها را ویران نمود. دهقانان حیره و سواد خشمناک گشتند. آزاد به دهقانان را بدور خود برای حرب با خالد جمع کرد و پسرا و که بطلایه رفته بود کشته شد. آزاد به فکر حمله را داشت که خبر آمد اردشیر ملک عجم بمردواهل عجم متحیرند و کسی را نمیبابند که بشاهی بنشانند لذا از حیره بگریخت.

پس از کشته شدن اردشیر بدست پیروز خسرو یا شهروراز، انقلاب و آشوب بزرگی در ایران پدیدار آمد. در هر گوشه و کنار ایران مدعیان سلطنت بلند شدند و چند روزی چند ماهی نام پادشاهی بر خود گذاشته و نا بود می گشتند. بحران سختی در آن زمان در پایتخت حکمفرما بود. باین ترتیب بروایات مختلف فدرطی چهار پینجال دهیاد و زده نفر پادشاه شدند. دسته های مختلف، تشکیل میگشت و هر دسته شخصی را برای پادشاهی در نظر داشت. بگفته بسیاری از مورخان مانند بلاذری، یعقوبی، مجمل التواریخ، طبری، حمزه اصفهانی، حبیب السیر، جنگ جسر سرداری ابو عبیده شقفی که سپاه عرب نا بود

گردید در زمان پادشاهی پوران و خلافت عمرو واقع شد. بگفته یعقوبی، چون عمر، ابو عبیده را بعراق فرستاد خسرو مرده بود و پورا ندخت بجای او بر تخت سلطنت نشسته بود. لشکرا بپور شکست خورد و همه کشته شدند. بنا بر این فشا را ولیه جنگ اعراب بر ایران در زمان پورا ندخت واقع گشت. پوران بگفته یعقوبی یکسال و چهار ماه و بگفته عیسی بن کسروی یکسال و چند روز و تاریخ نویسانی دیگر شماه پادشاه بود.

آزمیدخت:

پس از درگذشت پوران، بروایتی گشنسب بنده و سپس آرمیدخت که خواهرنا تنی پورانند بود بپادشاهی برداشته شد و بروایت عیسی بن کسروی قبل از او گشنسب بنده و خسرو بن عادبن هرمزد و فیروز مدت چند ماهی پادشاه شدند.

آرمیدخت را بدان نشو و عقل و فهم و کیاست و زیبایی زیاد ستوده اند. ولی دسته مخالف اوقوی بود. سپهبد سالخورده ایران فرخ هرمز بطمع شاهی یا از روی هوا و هوس با او اظهار عشق و مهر و رزیدتا با این ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خود بوجود آورد. اما دولت وقت ضعیف بود. آرمیدخت نمیتوانست آشکارا خواهش او را رد سازد. با تدبیر او را از میان برداشت. پسرش رستم فرخزاد، سپهبدار یزدگرد در جنگ قادسیه، تیسفون را محاصره نمود و با کشتار مخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمد و آرمیدخت و هواخواهان او را بکشت. تا جلوس یزدگرد بحران شدیدی در ایران حکمفرما بود. مدعیان شاهی بسیار پیدا گشتند. از جمله هرمزد پنجم نوه خسرو پرویز یا نوشیروان بود که بعضی سرداران او را در نصیبین بپادشاهی برداشتند. پس از او خورزاد بن خسرو پرویز برای چند روزی و گشنسب بنده برای یکماه اسماء پادشاه شدند. چنانکه گذشت از زمان پادشاهی هرمزد پسر نوشیروان تا یزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران و بزرگان کشته شدند و ای بحال کشوری که مردم آن نسبت بپادشاهان و بزرگان خود گستاخ و خاین گردند.

مورخان مختلفه سامی پادشاهان بعد از خسرو پرویز تا جلوس یزدگرد شهریار را در مدت چهار پنجاه سال بروایات گوناگون نوشته اند. طبری نام ۱۱ نفر را میدهد. عیسی بن کسروی ۹ نفر، حمزه اصفهانی و مسعودی ۷ نفر، ناسخ التواریخ و جنرال سیکس ۲ نفر و مورخان دیگر ۱۱ نفر.

اثر ترکیستنسن در مورد آتش استقلال طلبی سرداران و بزرگان ایران که منجر بتباهی دودمان ساسان گردید مینویسد: "معهد آتش استقلال طلبی قدیم فرو نمانده بود و نجبا با ردیگر تهدید کننده تاج و تخت شدند. این با خطر از سبک نظامی جدیدی که خسرو اول (نوشیروان) ایجاد کرده بود تولید گردید. پادشاهانی که بعد از خسرو اول بتخت نشستند آئین قدیم را که خود داخل جنگ شوند فرو گذاشتند و این بضررشان بود. نتیجه آن این میشد که سپاهیان خود را بسرداران خویش بیشتر وابسته میدیدند تا بشاه. غایب دورا نظر، خاصه وقتیکه سرداران ایشان را بفتح و ظفر نایل میکردند. چون پس از اصلاحات خسرو اول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هریک سپهبد یا یک سپهسالار خود را دارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید، بسهولت و سوسه برا نگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت. سوخرا در آخر قرن پنجم بسیار قویتر از شاه یعنی قباد شده بود. بهرام چوبین یک قرن بعد بوسیله سپاهیان منتخب و منظم خویش موفق شد که چند ماهی بر تخت نشیند. آن یکی فردکا مل ملوک الطوایفی بود و این دیگر سردار و فرمانده سپاه بود. در میان این دو نمونه فرق بینی موجود است. وقتی که خسرو دوم نان بخلاف پدر خویش برخاست، توانست در آذربایجان، شاهی خویش را بسپاهیان و مرزبانان بشناساند. در مدت جنگهای دائمی زمان خسرو پرویز، سپاهیان بیش از پیش ملظم و جنگ آزموده میشدند و سرداران اعما دبیشتری بدیشان داشتند. تکامل بجا نبی یک امارت نظامی ارثی سیر میکرد. بطوریکه بر سپاهبزی، آن ربع از مملکت را که در تحت فرماندهی نظامی او بود، تقریباً "بمنزله یک تیول ارثی بسبک قدیم میدانست. مخصوصاً" از هنگامیکه پس از مرگ خسرو دوم، خاندان شاهي در منتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهر بر از سپهسالار همان عمل بهرام چوبین را تکرار کرد و موفق نیز شد. هر چند راست است که کار او نیز مانند کار چوبینه چندان طول نکشید. مع هذا امارت زنان و تحریکات درباری کار را منجر با نقراضی خانواده شاهي و تبا ه شدن اساس شاهنشاهی نمود. سپاهبذ آذربایجان بنام فرخ هرمزد برای خویش بوسیله ازدواج با ملکه آرمیدخت طرح شاهي ریخت. وی در آن هنگام مقتدرترین مردم مملکت بود. ملکه که جرئت رد تقاضای او را بدو تمهید مقدمات نداشت او را بکمپن گاهی کشانیده تلف و تبا ه ساخت. رستم فرخزاد پسر فرخ هرمزد، لشکریان پدرش را بمداین میآورد و شهر را میگیرد و ملکه را میکشد و شایدا وست که بیش از همه مساعدت بجلوس یزدگرد بر تخت شاهنشاهی مینماید. عاقبت الامر در همین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی، مخصوصاً در اقصاد شمال و در مشرق ایران خویش را بمنزله شاهان کما بیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردگان لشکری آخرین طریقی بود، که در سلسله تغییرات متوالی شاهنشاهی ساسانیان در راه تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوایفی نظامی جدید، مجال استحکام نیافت. زیرا اندسالی پس از جلوس یزدگرد سوم مهاجمین عربستان، شاهنشاهی ساسانیان را منقرض نموده، بایران اشرافی عهد قدیم خاتمه دادند.

یزدگرد سوم

یزدگرد سوم پسر شهریاری آخرین پادشاه دودمان ساسان و دولت پارس است. یخت هنگامیکه شیرویه دست بکشتار دست جمعی شاهزادگان و بزرگان زد، با مادرش با ستخرگر و در آنجا گمنام میزیست. بگفته طبری، رستم و فیروزان از پوران دخت نام زنهای وکنیزان خسرو پرویز را خواستند و ایشانرا طلبیدند تا نام مردی را از نسل خسرو نشان دهند. آنها نام یزدگرد را دادند که با مادرش پارس گریخته است، او را پیدا کردند و در آن تشکده ارد سیر در استخر پادشاهی برداشتند.

ملت ایران در آن زمان از نفاق و دورویی بزرگان و سرداران و کین توزی آنها از همدیگر و دسته بندیها و تاجگذاری پادشاهان و کشته شدن آنها پس از اندک مدتی و هرج و مرج کشور و غارت و چپاولی که مزدکیان در داخله کشور و اعراض بدرمرزهای کشور مینمودند و سرکشی آنان و باشندگان غیرایرانی در عراق بتنگ آمده جویای پادشاهی بودند که در زیر پرچم او جمع کردند، زیرا که اعراض بپادیه نشینان دوره با و رنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع دوخته بودند. از گفته طبری که تاجگذاری یزدگرد را ستخرو در آتشکده اردشیر برگزار گردید چنین برمی آید که گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی از قلمرو ایران خارج گشته و یا آنکه در خطر بزرگی واقع بوده.

تاریخ و سرگذشت یزدگرد، داستان بدبختی و سیه روزی ایرانیا و پارسیان است که ترو خشک با هم سوخته شدند. زمانیکه یزدگرد کودک بود و با مادرش بپارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست و کسی ز حال آنها خبر نداشت لذا تربیت و پرورش که بشاهزادگان داده میشد نداشت.

در تاریخ جلوس پادشاهان بعد از انوشیروان بویژه بعد از شیرویه اختلاف فراوان بین تاریخ نویسان موجود است. طبری مدت سلطنت هرمزد و خسرو پرویز را بقول منجمین به ترتیب ۲۳ و ۴۸ سال داده است، و چون با اتفاق آراء تا ریخنویسان انوشیروان در سال ۵۹۹ میلادی در گذشته بنا بگفته طبری سال مرگ خسرو پرویز در سال ۶۲۸ میلادی که مورخین اروپائی نوشته و پذیرفته گردیده اند درست و برابر ۶۵۰ میلادی میگردد و این مطابق است با حساب زایچه هرمزد و خسرو پرویز که در کتاب القرائات و تحویل ضبط شده و استا د بهروز آنرا حل نموده است. کتاب مذکور بنشانی ۲۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است. لشکرکشی اعراض با ایران، برخی از تاریخ نویسان چنانکه در پیش گفتیم در زمان اردشیر سوم نوشته اند و بعضی در زمان پوران دخت. بدین طریق اردشیر سوم را معاصرا بوبکر و پوران دخت را معاصر عمر دانسته اند. روایتی در اخبار الطوال دینوری ضبط است که یزدگرد و قتیکه بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد، کودکی ناآزموده بود و پوران دخت نایب السلطنه و این روایت پذیرفتنی نیست زیرا که بعد از پوران دخت بنا بصورتیکه در بالا داده شده چندین نفر پادشاه بوده اند و امکان ندارد در حیات پوران که دانا و صائب برای پادشاهان دیگران پادشاه شوند. بعلاوه اگر یزدگرد نایب السلطنه لازم داشت یکی از بزرگان و یا سرداران را بنیابت سلطنت مقرر میداشتند نه یک نفر زن را. قول اخبار الطوال و روایت نامبرده گویا در تائید مغلطه های تاریخ سازان تهیه شده باشد. سال جلوس یزدگرد را بر تخت شاهنشاهی ایران در گفتار جلوس یزدگرد و اردشیر با بکان بدرستی معین گردیده. یزدگرد چون سال ۶۳۲ میلادی را همه پذیرفته اند ما هم همان قول را بکار میبریم ولی بیقین با دانست که نا درست میباشد.

شورش و آشوبیکه از کشته شدن خسرو پرویز و پس از او در سرتاسر ایران تولید گشت سبب

نا امنی کشور و پریشانی و بدبختی مردم ایران گردید و شدت آن در عراق و اطراف پایتخت بیشتر بود و دودمان ساسان از این پیش آمدها روبا ضحلال میرفت. غالب باشندگان عراق، اعراب و سامی نژاد بودند که در فرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم، زندگی میکردند و منتظر فرصت بودند که بشورش برخیزند و از آنها انتقام بگیرند. هنگام پادشاهی شاپور دوم که کودکی جوان بود بشورش برخاستند. ولی پادشاه دلیرو رزمی بود با تدبیر صاف و فتنه را خوابانید، بسیاری از اعراب را بکشتن یا زندانی نمود و آشوب خوابید. در عصر خسرو پرویز یکبار دیگر عراقیان سرکشی نمودند و جنگی در ذوقا رچنانکه گفتیم بوقوع پیوست که بشکست دولت ایران منجر گشت. اما جنگهای دامنه دار شاهنشاهی ایران با روم فرصت دماغ تکانی اعراب را با ایران نداد. اما پیروزیهای که در روم نصیب دولت ایران میگشت اعراب را بوحشت انداخت و آرام نشستند. آنگاه که رومیان بایران هجوم آورده و شهرها را میسوزانیدند و غارت میکردند و خسرو عقب نشینی اختیار کرد و دسیسه درباریان و سانش عیسویان ایران و سرداران برخلاف شاه، مایه امیدواری اعراب گردید و شیوخ جاه طلب آنها ب فکر عصیان افتادند.

شکستهای پی در پی رومیان از ایران، سپس خرابیها و شورش داخلی در ایران عظمت و وقار دولتین روم و ایران و ترس و لرزی که اعراب از آنها داشتند از بین برد. دونفر از شیوخ عرب یکی مثنی بن شیبانی و دیگری سوید عجلی در اطراف حیره و ابله، مغرب و مشرق عراق بچپاول و غارت و کشتار پرداختند. چون شاهان وقت کودکی نا آزموده و یا با توئی جوان بودند و درباریان بواسطه اختلافات اندرونی ضعیف و شاهان هم از خود اقتدار نداشتند، بسرکشی شیوخ عرب و چپاول و غارت آنها و شکایات مردم اعتنائی نمیکردند و مردم ایران و سپاهیان از جنگهای طولانی خسته و کوفته بودند. برعکس خلفای عرب در کشور عربستان، سالخورده، آزموده، رزم دیده، با همت و صاحب اراده متین و ملت آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی و جوش و خروش دینی سخت جان بودند. میدان رزم را بر میدان بزم ترجیح میدادند زیرا یقین داشتند در رزم غنائم زیادی نصیب آنها خواهد گشت و کشور ایران و روم بنظر آنها بهشت موعود پرازانوا غذا و لذت و زور و غلبه و بود و برای رسیدن بآن از هیچگونه فداکاری کوتاهی نمینمودند و بواسطه زندگانی در بیا بیا بن خشک و بی آب عربستان بسختی و گرسنگی عادت کرده بودند برعکس مردم ایران از ستم و اختلاف بزرگان و موبدان و سرداران و رسوم گوناگون و انضباط سخت مثل نماز بردن و دست بکش ایستادن در حضور پادشاه و اربابان و بزرگان شخصیتی از خود نداشتند و بنده و فرمانبردار بودند. اما اعراب از زندگانی ساده و اخوت با هم دیگر ثا دو خرم و با امید بودند و چنانکه گفتیم زندگانی در محیط نامساعد آنها را سخت بار آورده و هر مشکلی را آسان میشمردند.

ایران نمودی از بیرون داشت و از عزم و استقامت و اراده متین خالی بود از همه

بدتر دشمنی ورقابت زرتشتی و مسیحی یا مانوی و مزدکی و عیسوی، شیرازه زندگی اجتماعی کشور را از هم پاشیده بود. اکثریت مردم یک کشور با مردم بیچاره و طبقه پائین است. چون اوضاع اقتصادی آنها از نتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردید و جزو ناتوانان میگردیدند. اگر نهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه وار بر جان طبقه بالا و فرماندهان افتاده آنها را نابود و جا معه از نو تشکیل میدهند. چنین بود وضعیت ایران و عربستان پس از پادشاهی شیرویه و خلافت ابوبکر نخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م).

میگویند در زمان نوشیروان در حجاز و زمین اطراف آن قحط سال شد و گروهی از قبیله ربیعیه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند. شیوخ آنها بدر بارانوشیروان راه یافته و از خشکسالی و حالت زار خود شرحی عرفی کردند و دستخواستند که پادشاه بزرگ آنها ببخشد و یاری کند. نوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند بشرط آنکه چپاول و فتنه نکنند و بمرم آزاد رانرسا نند. اینها پذیرفتند و ماندند ولی ماندن آنها مانع دورودماندن ایل سلجوق شد که در شاهنشاهی سلطان محمود غزنه بسوی خراسان آمدند و بدستور او در خراسان جا گرفتند و چندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای بیدار شد و در انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتند. همچنان این جماعت عرب در زمان هرج و مرج که پس از مرگ خسرو پرویز و پادشاهان قباایل دیگر متفق شده گفتند از این سفره یغما که بر سر تا سر عراق گسترده شده ما نیز بهره ای بیا بیم و در فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکن داشت پرچم عصیان را برافراشتند و جنگ ایران و اسلام آغا زگشت.

خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان و بینظمی و آشوب ایران استفاده کرد و چنانکه اشاره شد خالد بن ولید سپه دار معروف را با دو هزار تن بیاری مثنی فرستاد. در آن وقت حیره مرکز مارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشاندۀ ایران و تابع دولت ایران و نام او ایاس و بجای نعمان حکومت مینمود. چون خالد بمرز عراق رسید. مثنی با کسان خود با و پیوست. خالد بسرعت یکی پس از دیگری باره های شیوخ و دهقانهای عراق را تسخیر کرد. در آنجا هم شیوخ عرب و هم مرزبانهای ایرانی بودند و اینها در نبودن کمک ازنی مرکز با هم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند. خالد در نزدیکی بصره بهمراسویدا قبیله ایله را بشکست و پس از آن به بنی بکر رسید و از آنجا رو ب شمال رفت و سرداری را با دو هزار سوار بر سرزمین با نقیا فرستاد. مرزبان آنجا دادویه پور فرخان خدا میداند بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت و اعراب آنجا صدها ردرهم داده صلح کردند. پس از آن در آل لیس و برسماسپاه عرب و ایرانی مختصر جنگ نمودند و فرمانده سواران ایران شخصی بود بنام آزاد به که تا بحمله مسلمین را نیاورده بگریخت.

ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صدیا دو بیست و نود هزار ردرهم بمسلمین داده صلح کند و این نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود و تا آنوقت دولت ایران مستقیماً

مقابل مسلمین نشده ولی اخبار غتشاش حدود و جنگ و شکست، بدربارتیسفون میرسید و بزرگان ایران حس کرده بودند که با یک دشمن تازه و توانا با یدپنجه نرم کنند و لسی بسبب نفاق و آشوب چاره کار را نمیدانستند و نمیتوانستند نقشه‌ای بکشند و برای رفع فتنه چاره بجویند هر کس با ندیشه خویش بود و پادشاه بیچاره و بی اطلاع و با زیجه بزرگان ابوبکر نخستین خلیفه اسلام از این پریشانی دربار ایران غافل نبود و امید پیروزی داشت. از این رواج را برای خالد کمک میفرستاد تا اینکه شما ره سپاه خالد به هجده هزار رسید و با این سپاه که برای عرب لشکر معظمی میشد بسوی جنوب رفت و مصمم گشت که زمین غربی رود فرات را کاکاملا " مسخر کند. مهمترین نقطه فرات در آن وقت شهر ابله بود که ۱۲ میل انگلیسی از بصره دور بود و آنجا را دروازه هندمینا میدند. (مراد از هند در اینجا خوزستان و بخشهای مغرب خلیج فارس میباشد). هر مزدنام استان را آنجا بیست هزار سپاه در فرمان داشت و پیش از آنکه بجنگ خالد برود از شهر حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوز کمک نرسیده بود که جنگ معروف با ذات السلاسل در گرفت هر مزد شکست خورد و غنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد. ولی ابله همچنان در دست ایرانیا نماند تا اینکه در عصر خلیفه دوم در سال ۱۴ هجری گشوده شد. نده

ایرانیا ن و عربهای متحد آنان در لیس گرد آمدند در آنوقت بهمن جا دویه فرما جوان در قشینا تا بود. اردشیر پادشاه با و نوشت که هر مزد را یاری کند. بهمن سرداری بنام جابان فرستاد و با دستور داد که تا بورود خود و بهمن در جنگ تا مل کند و بسوی اردشیر رفت که در جنگ مشورت کند. اتفاقاً " اردشیر بیما ربود و ضمناً " جابان منتظر بهمن نشده با مسلمین نبرد سختی کرد ولی شکست خورد و در این جنگ خالد سوگند یاد کرد بود که در صورت پیروزی چندان تن از دشمنان بکشد که خون آنها در جوی روان گردد و چون چیره شده چنان کرد. مسلمین نیز تلفات داشتند. خالد بحیره شتافت. فرمانده نظامی آنجا آزادبیه بود. در آن موقع اردشیر از جهل در گذشت. آزادبیه پست همست شده از بحیره فرار کرد. خالد بحیره را تصرف کرد و ایسان قبیصه بدادن جزیه حاضر شد.

خالد با او بنرمی پیش آمد که سبب میدواری دهقانان و شیوخ دیگر عرب گشت. از اینرو آنها در دفاع سست شدند. همه این زد و خوردهای محلی بدون نقشه جنگ بود و از مرکز سلطنت نیز از آنها جلوگیری بعمل نیامد. چنین بود و اول عشق، که آئینده عالمگیر شد و همه عراق که سهل است بر همه ایران محیط گشت و کشور شاهنشاهی ایران، استانی از شاهنشاهی عرب شد.

مجا هدین اسلام روزانه، سرکشان را یکی پس از دیگری از میان برمیداشتند و دهقانان ایران بیچاره میشدند و نمیتوانستند طوفانی که از حجاز بلند شده از آن جلوگیری بکنند و بییقین کشاورزان عرب از خدمت بآنها نفرت داشتند و در پی نجات دهنده بودند. بواسطه نبودن فرمانده کارگاه، پس از آنکه ایرانیا در نمارق و سقا طیه و برسا

شکست خوردند بسوی دجله پس نشستند و مسلمین در آنجا نیرو یافتند و بشط الحی رسیدند و با قیما ندهء مقبوضه ایران در عراق بخطر افتاد و اتفاقاً در میان این همه تفرقه یک پیروزی مختصر نصیب ایرانیان گشت.

بنا بگفته طبری جنگ عرب و ایرانیان از زمان پوران دخت آغا زشد، دربار شاهنشاهی دید که سرداران لشکر یکی پس از دیگری شکست خورد. بهمن خوشابرو (ذوالحاجب) بهمن (جادیه) را با سی هزار سوار و سی زنجیر فیل بدفع عربها مأمور نمود و برای تشجیع سپاه درفش کاویانی را همراه او کرد. عرب در فرمان ابو عبیده ثقفی ده هزار نفر می شدند. ولی در عراق شیوخ دیگر بودند که برخی از آنان بدولت ایران خدمت میکردند و بعضی بسبب هم نزادی هوا خواه مسلمین بودند و چونکه رسماً از رعایای ایران محسوب میشدند، در لشکرگاه ایرانیان بودند و ظاهر آن مطیع ایرانی. لیکن درگیر و در جنگ حرکتی مینمودند که سبب شکست لشکر میشد و البته لشکری که از دوست و دشمن، موافق و منافق تشکیل بشود، در جنگ کامیاب نمیکرد و این نقص همواره در عراق بود و چون سپاه ایرانی و عرب بهم نزدیک میشدند، بهمن بسردار عرب پیغام فرستاد که یا او از شط بگذرد یا بگذارد که ایرانیها بگذرند. ابو عبیده گذشتن خود را ترجیح داد و از رود گذشته صفو خود را راست کرد و جنگ آغا زگشت. ایرانیها فیلها را جلوانداختند و از پشت آنها عربها را تیرباران میکردند. اسبهای عرب از فیل وحشت گرفتند، بنا بر این سرداران عرب پیاده شده حمله آوردند. ابو عبیده شخصاً برفیل سفید که پیش آهنگ پیلان دیگر بود حمله کرد و خرطوم او را مجروح نمود. فیل بیتا بگشته و از زیر پایش گرفت و پامال نمود. ایرانیان از کشته شدن سردار عرب بهمت یافته، حمله سختی کردند. از بزرگان عرب پس از ابو عبیده برادرش حکم و پسران او و و هب و مالک و زحیر کشته شدند. آنگاه حبییره بن نفیر ثقفی پرچم اسلام را برداشت و رزم کرد و پس از او سلیم بن قیس رئیس لشکر شد. چون او نیز کشته گردید، عبدالله بن مزید ثقفی مخ تشجیع لشکر ریسما آنها نیکه جسر را بر آن بسته بودند برید و فریاد کرد که اینک جسر بریده شد با ید دشمن را برانیم یا رانده شده در آب غرق گردیم. پس از آن بردشمن حمله آورد و کشته شد و جای او مثنی امیر لشکر گشت و فرمان داد که سپاه عرب پس بنشینند. چونکه جسر نبود بسیاری در آب غرق شدند و دو هزار که سالم در رفتند بجای خود برگشتند و دیگران با مثنی بلشکرگاه نخستین رسیده در لیس قرا رگاه ساختند. مثنی چگونگی را بخلیفه نوشت و از او یاری خواست.

ن
 باین ترتیب موقتاً ایرانی بر عرب چیره شد ولی اگر در مرکز سلطنت نظم بود و در میدان جنگ سردار کاری فرمان میداد، احتمال داشت که از چنین پیروزی استفاده بکنند و زمین سواد را از سپاه عرب پاک سازد ولی در این اثناء خبر رسید که در پایتخت اختلاف واقع شده، برخی برخلاف رستم فرخزاد بلند شده اند. مهلوج نام پهلویان عراق ایران جانب رستم را گرفته و مردم فارس هواخواه فیروزان شده آشوب برپا کرده اند و از این سبب بهمن بدون اینکه نتیجه قطعی از پیروزی که کرده بود بیاورد با سپاه به تیسفون برگشت. این پیروزی

بجای اینکه آغا ز پیروزیهای دیگر بشود، مقدمه شکست بزرگ ایران شد. زیرا که خلیفه استعداد دکا ملتز دیده مصمم شد که کار را یکسره کند و عبدالله بن جریر بجلی را با سپاه تازه روانه نمود و نقبا بمیان قبایل عرب فرستاد تا آنها را بجنگ واخذ غنائم تطمیع و تشویق و امیدوار کند که سپاه دیگر بپاری آنها خواهد رسید.

آگاهیه دهندگان این اخبار را بمرکز رساندند و بمشوره پوران دخت از فوج مخصوص شاه ۱۲ هزار تن در فرمان مهر مهرویه همدانی که میان عرب پرورش یافته بود از مرکز حرکت کردند و جنگ در گرفت اینبار عربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردند و جنگ ایران و عرب، گذشته بر جنگ دینی، جنگ نژادی نیز گشت. ولی جوش نژاد دودین که در عرب بود ایرانی نداشت و ایرانیان مسیحی همان اندازه از ایرانیان زرتشتی کینه و نفرت داشتند که عرب مسلم داشت. ایرانیان مسیحی چه در مرز روم و چه در مرز عرب، خواهان آن بودند که زرتشتی ایران شکست بیا بدو نابود گردد. مسلمین عرب یکبار دیگر جنبه تجا و ز را گرفتند. مهر مهرویه از رود فرات گذشته بسوی حیره رفت و با مثنی در البوی برزم نمود و گرچه سربازان ایران خوب رزم کردند ولی پیشرفت نکردند. بلکه شکست خوردند و بسوی تیسفون پس نشستند عربها نیز احتیاط کرده و منتظر شدند که سپاه تازه از حجاز برسد.

خلیفه وقت عمر بن خطاب که شخص کاری و آزموده بود با تصویب صحابه سعد بن مالک معروف بسعدوقاص را فرمانده سپاه نمود و او را با هفت هزار سوار و پیاده بسوی عراق روانه کرد و پشت سرا و تدریجا و بدون انقطاع سپاه میفرستاد تا آنکه سپاه سعد بنی هزار رسید و با هم کمک برای او میرسید سپاه مثنی نیز بسپاه سعد پیوستند. سعد بنی منزل از کوفه رسید و سه ماه در آنجا توقف کرد و روزانه با مرکز خلافت را بطه داشت. بالاخره در قاصیه مصاف داد. ایرانیان چون از هجوم اعراب آگاه شدند، رستم فرزندان چاربخش صه از پایتخت در آمد و هنوز مسلمین عرب در نظرها و عظمتی که داشتند دنیا فته بودند، نمیدانست که آنها با تصمیم کوه شکن آمده اند و میخواهند که با اراده آهنین، عراق را از ایران آزاد کنند و از رود فرات و دجله و زمین حاصلخیز آنجا بهره مند گردند. در صورتیکه فرماندهان ایران نه بخود اعتماد داشت و نه بپارانش در پایتخت که او را بخاطر نمیآوردند.

سپاه رستم بهشتاد هزار می رسید و سپاه سعدوقاص بنا بر ناسخالتواریخ بشصت هزار رسید. رستم در جنگ درنگ میکرد و فردوسی حالت تذبذب و تردید را بخوبی در شاهنامه شرح داده است. رستم برکنار سوار نشسته بود و سپاه سعد ملک را غارت همیکردند. مردم بشاه شکایت کردند که رستم مردکا رزار نیست و عرب سوار غارت میکند. شاه با فرمان نوشت که در جنگ درنگ نکنند ولی رستم جواب داد که در پیکار رشتا بن توان کرد.

در روز اول جنگ همگروه قاصیه ایرانیان فیلسها را جلو انداختند. اسبهای عرب مانند همیشه رمیدند. بنا بر این سواران عرب پیاده شده حمله کردند و چنان مینمود گویا ایرانیان چیره بشوند. زیرا طلیحه سردا و عرب نتوانست توازن را نگه دارد. در آن اثنا

دوتن از جاسوس که ایرانی بودند و مسلمان شده جاسوس عرب گشتند بمعد گفتند اگر بر چشم فیل تیر بزنند، یا خرطوم او را مجروح سازند فرار میکند. عاصم بن عمرو تمیمی بفرمان سعد با دسته ای از تیرزن و پیا دکان پیش آمد و فیلان را تیر بازان کرد. فیلان تا بزخم تیر نیا ورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرو معروف ببهمن جا دود را این جنگ کشته شد. روز دوم جنگ سردا رعب حیل بکار برده، شبانه پنجه را رسوا را بر آه شام فرستاد و دستور داد که در نیمه روز خود را بمیدان جنگ برسانند در آن روز سپاه عرب نزدیک بود که بهزیمت شوند. از دور غبار دیدند شاه شدند و تکبیر گفتند که از شام کمک رسیده است، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش از این گفته شد در تذبذب و تردید بود و چند ماه بگفت و شنید گذرانند. با وجودیکه از پایتخت تا کید میشد که مسامحه نکنند و جنگ بکنند و نگذارند که کمک بمسلمین برسد و او در تذبذب ماند و نمیدانست چه اقدامی نماید. رعایا از چپا و ل عربها بستم و آمده بدر بار عرض کردند آیا آنها را از زیاده روی و هجوم عربها ننگهداری کنند یا بگذارند که بآنها تسلیم گردند. رستم بنا بفشارد در بار بادل نا خواسته بقاء دسیه رسید. در میان راه سربازان و افسران ایرانی گاهی مست شده مردم را آزار می رساندند. سعد و قاص از جزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیز خود ایرانی یا رعایای عراقی ایران بودند که گرفتار شده بلشکر گاه عرب می آمدند. ایرانیان خسته در شب لیل الهیر که غافلگیر شده بودند جنگ سختی کردند و ایستادگی نمودند. چندی از دلیران عرب بقلب سپاه حاکم رستم بود حمله کردند و عقب سرا و سرداران دیگر با سواران تاختند و برخی از سخنوران عرب با سخنان بلیغ خود، چنان جوش و خروش در میان مجاهدین اسلام پیدا کردند که سواران مسلم پیاده با شمشیر حمله می کردند و زنجره های تکبیر در میدان جنگ غلغلها افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه را حفظ مینمودند فرار کردند. مسلمین برستم نزدیک شده، رستم از تخت فرود آمد و تا دیر زمان سوار بر اسب مردانه رزم نمود.

بنا بر نوشته رالنسن سربازان ایران بیشتر نوجوان و ناآزموده بودند که از دیده ها آنها نرا گرد آورده، دولت بمیدان جنگ فرستاد و اینها با اعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل و غارت گذرانده بودند، هم سنگ نمیشدند. بهر صورت شب گذشت و روز پدید آمد و باز چند ساعتی تفوق با ایرانیان بود. ایرانیان عربها را پس نشانده بآنجای رسیدند و لسی مکان میان دونه بود و در عین گیر و دار هنگام ظهر با دتند عراق بلند شد و بشدت روبا ایرانیان وزید. چنانکه طنا بهای چادرها را برکنده و لشکر گاه ایران را درهم و برهم کرد. گویا نصرت ایزدی بود که بیاری مسلمین رسید. هر کس در عراق باشد میداند که این چه باد است که دنیائی را تیره و تاریک میکند. وای بحال او که بر صورت و روی او بوزد و خاک و ریک بر صورتش بزند و روز را بچشم او شب کند. نخلها را از ریشه بر کند.

هرمزان حاکم خوزستان و فیروزان که در آینه درنها و ندردا رکل سپاه شد، تازه

بیاری رستم آمده بودند، میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند، صفو سپاه ایران از هم شکافته و دریده و سپاه از نظم خارج شد و سربازان پراکنده گشتند و شخص سپهسالار بخطر افتاد و با دهمچنان بشدت میوزید تا اینکه چادر رستم بیفتاد و رستم خواست برشتری سوار شود که گروهی از دلیران عرب بقلب لشکر رسیدند. هلال بن علقمه استرهای حامل، خزینه را دیده بطمع غارت رسته های کیسه های زر را ببرید و یکی از آنها بر رستم افتاد و چونکه سنگین بود صدمه سخت باورسانید. رستم خواست خود را بآب بیفکند و عبور کند ولی او را مهلت ندادند و بضر بشمشیر یکشتمند. هلال بر فراز تخت رفت و بآواز بلند گفت که رستم را بکشتم. سپاه ایران چون سردار را کشته یافت بهزیمت رفتند و بسیاری در آب غرق شدند. تلفات سپاه ایران را بسی هزار نوشته اند. چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودند جنگ را ادامه دادند اما نند شهریا ریور هیر بد و فرخان اهوازی و خسرو شنوم همدانی تا آنکه کشته شدند.

بنا بر نوشته مدائنی چهار هزار نفر از دیلمیان که در جنگ قبادسیه در فرمان رستم بودند پس از شکست سپاه ایران بعرب تسلیم شدند و اسلام پذیرفتند و در خدمت اسلام در فتح مدائین و جنگ جلولا شریک شدند و در انجام در کوفه بماندند.

انگیزه های شکست ایرانیا ن در جنگ قبادسیه

۱- ترتیب جنگ عرب مسلمانی: ایرانیا ن همواره با سپاه منظم روم یا با غارتگران هون جنگ کرده و ترتیب معین آنها را میدانستند و اگرچه مسلمین عرب بترتیب تازه ایجاد نکرده بودند ولی جوش دینانت و طمع فراوان بغارت و اتفاق وفداکاری سرداران آنها را برای ایرانیا ن آرام دوست و بی اتحاد برتری داده بودند.

۲- در لشکر ایران مرگ یا گریز سپهسالار شکست لشکر بود. ولی در عرب اگر سپهسالار کشته میشد فوراً یکی دیگر پرچم بدست میگرفت و جنگ را جاری میداشت.

۳- مجاهدین عرب از ۱۲ سال در جنگ داخله عربستان رزم نموده و آزموده و در سختی میتوانستند صبر و تحمل بکنند و برعکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودند که از دهات آنها را گرد آورده بمیدان جنگ فرستادند. نه جوش دینانت داشتند و نه طمع غارت، زیرا که عرب چیزی نداشت که بآن طمع ببندد. بگفته فردوسی، برهنه سپهبد برهنه سپاه

۴- فرار هر مزان و فیروزان و کشته شدن رستم.

۵- نبودن پادشاه مقتدر و با سیاست در ایران، چشم و گوش مردم بر شاه، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و بعد بر سپهسالار لشکر است. اگر آب چشمه زلال و پاک باشد، درهمه جوی آب زلال و پاک روان گردد، ولی وای در صورتیکه آب سرچشمه گل آلود گردد، امید بکامیابی نباشد. پادشاه بجز اسم رسمی نداشت و مردم ترس و امید از او نداشتند. قیادت بدست سپهسالار بود، که عقب سرا و در دربار مخالفین زیاد داشت و باطن او نا راحت بود. ولی سپهسالار را سلام به پشت سر همه یا رویا و رداشت و از آنها هیچگونه اندیشه بدنداشت.

امن وسکون اندرونی با نا راحتی و اضطراب در اجرای امورا همیت فراوان دارند . پس از جنگ قادسیه ؛ سعد در تعاقب سپاه شکستهایران سه ستون سپاه فرستاد . یکی از آنها بجای نوس در حرا رسید و او را شکست داد و بکشت . ستونهای دیگر بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند . بیشتر از سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند . شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات نا امید کرد . ولی هنوز خطری باستقلال ایران نبود . ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و یا همیت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود با قیما نده مقبوضات ایران را در عرا حفظ کند . ولی بدبختانه یک سردار که فی الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد ، که سپاه از جان گذشته عرب را ، پس از آنکه از نعمت غیر مترقبه که سواد عراق باشد بهره مند شدند ، بریکستان بیحاصل عرب پس نشاند . پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت ، نه حکم و نه اقتدار که بتواند مانند پادشاهان دلیر که نیاگانش بودند ، آباء زجوی رفته را با زجوی بازگردانند . بمیدان جنگ شتافته دشمن را بکشد یا کشته گردد . او بود و یک عده زیاده از چاکران و کنیزان و هر چه از آنها میشنید میکرد . بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه ها مینوشت و درخواستها مینمود . با وجودیکه دشمن تنها نزدیک بمركز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجائی محفوظ منتقل کنند در تذبذب و آمیخته و مشوره وقت گرانبها را تلف کردند . بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از مداین نقل مکان دهند سبب نا راحتی و اضطراب مردم و نشان ضعف دربار خواهد شد و کار بد را بدتر خواهد ساخت . یا اینکه محض بی پروائی و بینظمی و سهل انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال ونیم باین ترتیب وقت گرانبها در گذشت و دربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بردست گذاشته نشست به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد .

بالاخره در سال ۶۳۷م عرب با زبجنبید . در آشنای یکسال ونیم دو پایگاه نظامی منظم و مستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگر نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت . بدین طریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملاً محکم گردید . شیوخ عرب بنی چارمطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند ، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند . سپاه مسلمان آماده شد که از نوبایران بتا زند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه های تیسفون و استخر بهره مند گردند . ایرانیها پس از شکست قادسیه در بابل جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سر لشکر گشت . سعد بقولی در سال ۱۵ هـ و بقولی ۱۶ هـ بگشودن بابل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان راه بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستم بود و آنانکه

تسلیم شدند سپاه عرب کمک میکردند و برای آنان پل میساختند و خواب را فراهم مینمودند. در پل گذشته برفیروزان، سرداران دیگر چون هرمزان و مهران و چهرگان نیز بودند ولی با یدهمه دل شکسته و نا امید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنانرا فرا گرفته بود و بگفته فردوسی: چه یکمرد جنگی چه یکدشت مرد، بودند و منتظر بها نه و فرستی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از پل گریخته جایی بنام کوشی در فرمان سرداری بنام شهریار جمع شدند و چون سپاه عرب بآنجا رسید، شهریار بدست غلامی از بنی تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک بیک تسلیم شدند و سپاه ایران در بهره شیر در محاصره درآمد. پس از دوماه تسلیم شدند. اعراب بیرون دجله رسیدند و با کمال جسارت اسب درآب رانده عبور کردند.

فردوسی گوینده دل سوخته از درد دل چنین مینالد:

زایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه ایران نه ترک و نه تازی بود	سخنها بکردار بازی بود
ز پیمان بگردن و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی
کشا و رز جنگی شود بیهنر	نژاد و بزرگی نیاید بهر
ربا یدهمی این از آن، آن از این	ز نفرین ندانند با ز آفرین
بگیتی نمائند کسی را وفا	روان و زبانهها شود پرجفا
همه گنجها زیرا من نهند	بکوشند و کوشش بدشمن دهند
چنان فاش گردد غم و رنج و شور	که را مش بهنگام بهرام گور
نه جشن و نه را مش نه گوهر نه نام	بکوشش ز هر گونه سازند دام
سعد و قاص پس از تسخیر تیسفون برای استحکام	شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود
ولی سپاهیان چند بدنبال سپاهیان نزاری فرستاد	از جمله سردار و هاشم چون با
سپاهش بجلولار رسیدند، سپاه ایران که در فرمان مهرا	ن بیش از شماره عرب بودند همت
نداشتند که حمله بکنند. هاشم نیز تا ششماه از جنگ پرهیز کرد تا اینکه برای او از شام	و دیگر جاها بیست هزار مجاهد کمک رسیدند و با این شماره کافی حمله آورشد و ایرانیان
را بشکست و مهرا	ن بقتل رسید. بنا بر اعثم کوفی و نا سخ التواریخ منوچهر پور هرمز
بر حلوان فرمانده بود. چون شنید که سپاه اسلام بآنجا نزدیک شدند، بدون جنگ از آنجا	بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزارتن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. در آغاز علاء پیشرفتگی کرد و چون شنید که شهرک با استعداد کافی بسوی او میآید. پس نشست و آما ده گشت که اگر ناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلند شد و اکثر از کشتیها غرق شدند. علاء نه تنها بپیش رفتن داشت و نه وسیله بازگشتن. از راه اهواز پنجهزار

مرد با و کمک رسید و با این وسیله با جنگ و گریز از دست شهرک نجات یافت. این شکست عرب و مسلمانان را در ایران دریاری و همکاری با یکدیگر، چون یزدگرد آگاه گشت نامه بشهرک نوشت. در آنوقت هر زمان در مقابل عرب سخت درفش را برود و شهرک او را دریاری نکرده بود. یزدگرد او را نکوهش کرد و نوشت که ایران با یار و یار و مددکار همدیگر باشند. اگر شهرک بیاری هر زمان میرسد. هر زمان شکست نمیخورد و او را از تصرف ایران خارج نمیگشت.

هر زمان پس از دست دادن رام هر مز، در باره شوشترماند و عرب بد آنجا هجوم آورد. هر زمان تقریباً ۳۴ هزار مرد با خود داشت. ابوموسی از هر طرف هر زمان را در فشار آورد و از بارگاه و بیگاه بر عرب میتاخت و جنگ طولانی شد و نتیجه قطعی حاصل نگشت تا اینکه خایینی بنام نسیمه بن دادویه خود را بلشکرگاه ابوموسی رساند و او را طلب شد که عرب را بگرفتار شهر رهنما باشد. بشرطی که بجای آنمان یابد. ابوموسی خشنود شد و او را آنمان داد و نوازش کرد. نسیمه یکتا از عرب را با خود گرفت و از گذر آنجا با او را با ندرون باره برد و بخانه خویش آورد و روز دیگر او را منزل هر زمان و دیگر سرداران نشان داد. از کوچه و برزن آگاه کرد. چون شب شد با دیگران او را از همان راهی که آورده بود، بدر برد و بلشکرگاه ابوموسی رساند و گفت اگر از این راه با ندرون باره شویند با سانی نمیتوانید شهر را تصرف کنید. ابوموسی آنروز را تا مل کرد. چون شب شد هفتاد تن از دلیران لشکر را برگزید و آنها از همان راهی که نسیمه نشان داده بود با ندرون باره رسیدند. پاسبانها را بخواب افتاده همه را کشتند و در باره را بکشودند و بانک تکبیر دادند. مسلمانان با و از تکبیر بدانوشته فتند و داخل شهر شدند. هر زمان وقتی خبردار شد که کار از کار گذشته بود؛

ایران ساکن یمن و با زماندگان سپاه باذان که در آنجا بودند چون از مرکز ایران و پایتخت با وجود الحاح و اصرار زیا کمک با آنها نرسیدند اسلام پذیرفتند و با عربها همراه شدند. چون عمرو بن عاص در سال ۲۰ هجری مصر را فتح نمود لشکر او ایران را یمن را نیز شامل بود.

چون عرب با صفهان را بگشود، و با دوسبان فرمانده آنجا مقهور گشت و فرار نمود و یزدگرد با رس پناه برد. با دوسبان فرماندها صفهان با عبدالله بن بدیل خزاعی جنگ میکرد. چون دید مردم شهر با او همراهی نمیکنند با چهل تن تیرانداز بکرمان رفت که بشا پیوست شود. عبدالله او را تعاقب کرد و با جنگ واقع شد. با دوسبان بر عبدالله حمله کرد و اسباب او را کشت و عبدالله بر زمین افتاد. ولی با دوسبان بجای اینکه بزخم دیگر او را بکشد گفت خوش ندانم تو را بکشم. بهتر است بگذار بشهر با زگرم و شهر را بتو بسپارم و جزیه را هم قبول دارم بشرطی که در آنمان باشم و هم چنان کرد. در سال ۲۲ هجری یک دسته از سپاه عرب با ذربا یحیی حمله کرد و آنرا متصرف شد و دسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن‌ماهان نام داشت و هنگامیکه هرمان در هوا زتحت فشار عربها بود بوی کمک نرسانید. اینک مردانۀ در فارس دفاع میکرد. یزدگرد در استخر بود آنجا را بگذاشت و بکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هرسوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنا براین رویۀ سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها و بنواحی خود روی آوردند و از شمار سپاهیان شهرک بسیار کاست و شهرک در میدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته‌نا سخاالتواریخ، بدون بیخت آزمائی یا کوشش در دایه‌ن مصاف بعراب، فرار میکردند و یا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانچه پس از سقوط ری، فرماندهان قم و کاشان، از استماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، با صفهان گریختند. یزدگرد در آنجا بود، خود را باخت و با دوسبان را فرماندهان صفهان ساخته، خود را ستخر رفت. مرزبانان قومش، دماوند و دامغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرماندهان گرگان یک منزل با استقبال سپاه عرب شتافت و اسلم پذیرفت و با جگذا رآنها گردید. آذربایجان در سال ۲۲ هجری بتصرف عرب درآمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند و بقتل رسیدند. کرمان در سال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی از تاریخ‌نویسان در سال ۱۷ هـ احنف بن قیس بگشودن خراسان مامور شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیر خوره‌شا هیور و عثمان بن ابی‌الاعا ثقفی برای کرمان و عاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان و حکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده در انجام ماموریت خود کامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی در کارها تا ملیندا شتند بشتا بتسلیم میشدند و یا از زندگی محروم میگشتند برخی نیز مانند مریم دینور، شروان، دربند و جاهای دیگر که ذکر همه سخن بدرازا کشد بشرایط صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود و فی الجمله نیروئی داشت خراسان بود و آنهم تا وقتی که پادشاه برای نام در آنجا مقام داشت. در چنین موقع حساس که بایستی فرماندهان استان با پادشاه دست بهم داده از خود دفاع بکنند ب فکر خود افتاد و کار دشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که مامور فتح خراسان بود از راه طبرستان رسید و آنجا را گرفت و سرداران خود را مأ گرفتند شهرهای دیگر خراسان کرد و خود بمرو شتافت. یزدگرد در آنجا بود و بمرو و دیس نشست. از آنجا بخاقان ترک و بزرگان سغدیانه نوشت و یاری خواست. چون برای احنف از کوفه سپاه تازه رسید از مرو بسوی مرو و دیس رفت و یزدگرد از آنجا بببلخ شتافت. چون عرب از پی او بببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً در آن شریک بود. ولی تا بمقامت در خود دنیا فته، عقب‌تر رفت و خراسان همه بتصرف عرب درآمد.

یزدگردا زستیزوآ ویزدست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشست بود گروهی از ایرانیان و ترک گردآ ورده بر آنجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و به احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگردا را و دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو و شاهجهان را محاصره کرده بود چون شنید که یاران ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بناچار از محاصره دست کشید، خواست با گنجینه و اشیای بسوی کشور خاقان برود و با پیوند دلی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کند و جایی را در خراسان برگزیده بماند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سرداران اختلاف پیدا شد. سرداران برای و شوریدند و از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیهها بر عرب بلند شدند و با آنها نوشتند و او را طلبیدند و هم با زگشت و آخرین جنگ با عرب کرد و بعد کشته شد. سرداران نی که گنجینه شاه را بزرور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را بآنها سپردند و بخانه های خود با زگشتند میگویند گنجینه با ندها زه ثروتی بود که عرب در قاصیه یا مداین یافته بودند بنا بر نوشته و اقدی چون شهرک پورما هک در قاصیه کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگردا فسرده گشت، از کرمان درآمد و آهنگ خراسان نمود و بمرور رسید. فرمانده آنجا که ماهویه نام داشت ورودا را خوش نداشته به طخطا خنام از خانه های ترک نام نوشت و او را بمرخواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید، طخطا بمرور آمد. چون یزدگردا زدسیسه ماهویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناه بدهد که کسی از چاکران با او نبود، راهی و بیراهه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآسورفت. آسیابانی را دید و از او یار خواست.

فردوسی طخطا را بیژن نامیده مینویسد که ماهویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنا براین به بیژن که فرمانده سمرقند بود نام نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوان او را گرفتار کرده توپا د شاه بشوی و کین نیانگان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار سازد. یزدگردا زانندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ماهویه که ظاهراً در لشکر پادشاه بود گریخت و سپاه مختصر پادشاه شکست خورد و خواست بجائی پناه بدهد و پدیریشان یکه و تنها میرفت و بآسیابانی پناه برد و در آنجا بدست سواران ماهویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان ببری و بعد با صفهان و فارس و یزد با ستنداد ز سفینه پهلوی و کرمان و سیستان و خراسان و مرو و مرو رود و بلخ و فرغانه و درآخرب مرو با زگشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخ نویسگان

به همین روش ذکر کرده اند ولی نام اشخاصی که سبب کشته شدن یزدگرد شدند با اختلاف ذکر کرده اند.

دو نفر از بزرگان ایران در مرو بودند و پادشاه خدمت میکردند، یکی بنام ورازو دیگر سنگان، میان آنها دشمنی بود. ورازمیخواست بوسیله پادشاه حریف خود را از میان بردارد یزدگرد خواهش او را پذیرفت. زنی این را زرا به سنگان گفت و دل او نسبت به پادشاه بد شد. وراز چون ضعیف بود از ترس سنگان بگریخت. بعد سنگان آهنگ پادشاه نمود و او ناچار از کاخ فرار کرد و سرا سیمه میگشت تا بدست آسیا بان کشته گردید. در این روایت سنگان جای ماهویه را میگیرد.

اعراب گرچه در میدانهای جنگ ایران را شکست میدادند. ولی مملکت کاملاً مطیع نشد. تبرستان تا چند سده در تصرف اسپهبدان آنجا ماند. در سال ۲۳ هـ که عبدالله وسهل بن عدی بتسخیر کرمان ما مور شدند. بندویه پورسیا و شبا آنها رزم نمود و شکست یافت. مردم کرمان ظاهراً تسلیم شدند. هم در آن سال سیستان و شهرزرنج بدست مسلمانان افتاد و عرب بمکران رسید ولی زد و خورد همچنان جاری بود. هرگاه یک گوشه مملکت امن می یافت از گوشه دیگری سربلند میکرد. چون که این نوع مقاومت افراد بود سرانجام مقهور میگشتند. اینگونه مقاومت در سر دوره بنی امیه و بنی عباس جاری بود. از جمله در زمان عثمان بن عفان، ما هک پور شهرک - بلند شد و با عبدالله عامر جنگ کرد و عاقبت صلح نمود و بفرمانداری استخر پاینده ماند. خراسانیها نیز در همان ایام بلند شدند و پس از پیکارها در نیشاپور و جاییهای دیگر چون مرکزی نداشتند کاری از پیش نمیبردند. خاندان استووند درری تا سال ۴۱ هجری مقاومت کرد و گیلان و تبرستان تا دیر زمان در استقلال ماندند. سیستانیها با عبدالرحمن بن سمره جنگهای سخت کردند چون دیدند دشمن تواناست بدان جزیه تن دردادند.

به همین روش انقلاب در ایران پاینده ماند، تا اینکه در آخر خلافت بنی امیه تقریباً ۱۱۲ سال پس از جنگ قادسیه، خراسانیها در فرمان ابو مسلم خراسانی بلند شدند و دستگاه خلافت را از خراسان که سهل است از پایتخت خلافت که دمشق بودند نیز برچیدند. بعد از عصر هارون و معتصم با زسردان ایران بر علیه خلیفه سازشها کردند. چونکه جنبش آنها انفرادی و از روی غرض شخصی بود کاملاً بنمیشدند. تا اینکه مارت نیمه مستقل ظاهر در خراسان و بعداً مارت صفریه و سامانی و غزنه و دیلمه و بویه و غیره که همگی مسلمان ایرانی بودند در اطراف ایران بلکه در شمال عراق تشکیل شدند و خلافت عباسی برای نام زنده ماند و زبان پارسی با ردیگر جانی تازه یافت و زبان عربی بعربستان مرا کرد. اما این ایران، ایران عرصه ساسانی و پارسی نبود. بلکه ایرانی بود که خوبی عرب در آن رخنه نموده بود.

بنا بگفته طبری یزدگرد هنگام کشته شدن ۲۸ ساله بود و بر روایت اخبار الطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی ناآزموده بود. لذا دختر جوانی نداشت که عربها او را با سارت ببرند و حسین بن علی او را بهمسری اختیار کند. بگفته تمام تاریخ نویسان یزدگرد دهمواره با خانواده خود از عربها بسیا ردور بود. فقط در زمان خلافت عثمان یکبار در پیکاری که جنگ خانگی بود بشخصه شرکت داشت و در جنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختر یزدگرد و شهر با نوشهرت یافته و مزار او در ری بنام بی‌بی شهر بانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبدانایته میباشد و ایرانیان برای حفاظت آن داستان دختر یزدگرد و بانوی امام حسین را پروراندند.

قضاوت تاریخ درباره یزدگرد

پروفسور شوشتری صاحبایراننامهدر مورد یزدگرد چنین قضاوت میکند "بدبختی‌های از حوادث روزگار و گاهی از غفلت و خطای خودمان و بیشتر از خطای نیاگان و پیشینیان ماست. آنچه هستیم از آنچه بود و شد، هستیم. پیشینیان تخم کاشتند و محیط پیشین آنرا آباد و ما آن تخم هستیم که سبز شده ایم. از اینست که نتیجه خطا و فساد و اخلا ما بخودمان تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسد و آنرا با انواع آلام گرفتار میسازد. از پدر و مادر بیمار، فرزند بیمار پدید میآید. خواه بیماری تنی باشد یا روانی. مقصر پدر و مادر میشود و فرزند بیگناه با ید پدر آنرا مبتلا گردد.

"و اسپین شاه یک خانواده بسیار اوقات فدای خطای نیاگان خود میشود. در خاندان منشی شاه ایران اگر برخی از و اسپین شاه خانواده را با هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی را در میابیم که نیاگان، بنای و نعمت مبتلا شده و چون نوبت باور رسید، شیرازها مور شاه ا زهم گسیخته شده بود. بگانام پیشکار حرم و دربار، اردشیر سوم و ارشاک را مسموم کرده بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع و چاکر او باشد و هر نوع که او را بر قضا و قدر قصد. دسته او نیرومند بود. گرچه پیاپی لاهر که او را و بداریوش داد که بخورد، داریوش بخود او خوراند و از شر او موقتاً آزاد شد. اما حزب و هواخواهان او بگرفتن کین تصمیم گرفتند و دسیسه آنان شیراز و ا زهم گسیخته کشور را چنان گسیخته تر کردند که پیوند آنرا اختیار داریوش خارج گردید. اگر چه داریوش در سه پیکار بزرگ دلیرانه جنگید و در دوازده آنها شخصا پیشوائی و فرماندهی لشکر را داشت که با اسکندر نبرد مینمود، اما حریف سپاهیان داشت که با و اطاعت میکردند و در هنر لشکرکشی و نظم و قیادت لشکر، بر داریوش برتری داشت. در انجام کار خیانته و بیوفائی سرداران مزید بر علل گردید و داریوش نا کام از جهان گذشت. کشنده او ایرانی بود. درباره و تاریخ قضاوت میکند که شخصا دلیر بود ولی در مهارت جنگ بیایه حریف نمیرسید و در کشورداری، چون نیایش که داریوش اول با شاهی از خود نشان داد.

"دوم ارتبان پنجم اشکانی، با اردشیر مردانه جنگید و بسبب خیانت سپاه بسویژه سپاه هفارس گشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگارا را بر تخت نشاند، در صورتیکه شایسته تاج و تخت نبود. او بایستی مرشدی یا درویشی بشود و ظلم و تعویذ و دعا بنویسد. نه کشورداری میدانست و نه لشکرکشی، و نه در مقابل دشمنی توان داشت. مسئولیت بدبختی او پای خود اوست."

"چهارم احمد شاه قاجار و پنجم یزدگرد سوم، این دوتن از شاهان آخر خاندان خود از بعضی جهات هم مانند بودند. هر دو در کودکی ب شاهیه رسیدند. هر دو در میان حرم و میا مردمانی بودند که بسپاه و لشکرکشی کاری نداشتند. پدران هر دو شیرازه شاهیه را چنان از هم گسیخته بودند که برای آنها کشوری پرا ز آشوب، ملتی پرا ز اضطراب، سردارانسی منافق و بی عرضه گذاشته بودند. هر دو اسماء پادشاه و رسما "هیچگاه بودند و هر دو با همه نواقص بکشور خیانت نکردند. بلکه ملت با آنها بیوفائی کرد. یکی در ملک غربت در جوانی از جهان درگذشت و دیگری دور از پایتخت بیگناه کشته شد. هر دو پادشاهانی که توانستند با مخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمد شاه پادشاه شد و ورقیب یزدگرد خسرا دنیا والاخره گشت."

فیروزپسریزدگرد سوم (۶۷۸-۶۵۲)

چنانکه در پیش گفتیم یزدگرد از خراسان بمرز چین عقب نشست. از آنجا سفیری با هدایای گران بها بدر بار خاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیر را موسیان Mosepan (مرزبان) ضبط کرده اند. خاقان هدایا و سفیر را پذیرفت ولی بیادشاه ایران همراهی عملی و کاری ننمود.

فیروزپسریزدگرد از دختر شیرویه که شاه با نوی یزدگرد بود متولد گردید. هر چند فردوسی از زبان ماهوی مینویسد که یزدگرد فرزند پادشاه شد، در اشتباه است شاید در آن موقع فیروز با پدر همراه نبوده. چون یزدگرد بدسیسه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروز بجا پدر خود را پادشاه ایران خواند. تاریخ نویسان از او چندان یاد نکرده اند و اگر یادی هم شده در چندین سطر می باشد. نویسندگان چین در مورد او بتفصیل سخن نرانده اند. بگفته نویسندگان ایران فیروز در تخرستان ماند و در نبرد با سپاه عرب و مسلمانان در سال ۶۴۱ میلادی توفیق بدست نیامورد. از خاقان چین که او را بیادشاه ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک با و ننمود. پیروز با مسلمانان در نبرد بود و سپاه عرب را نیرومند و هم میهنان خود را بی حس و ناتوان یافت و پیش رفتی نصیب او نگردید. خانهای ترک با پیروز همراهی داشتند، اما در سال ۵۸/۶۵۶ ترکان از چین شکست خوردند و دولت چین بجای آنان فیروز را بیادشاه قلمرو ترکان شناخت و نظم و امنیت آن سرزمین را با و واگذا کرد.

فیروز شهری بنام تسی لنک Tsi Lin را مرکز فرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. با احتمال قوی در گوشه شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده و قلمرو پادشاهی اوتا مرزهای زرنج و سیستان میرسیده. عربها در سنوات بعد بد آنجا فشا را آوردند و فیروز بختا رستان عقب نشینی نمود. در سال ۶۷۴ میلادی سفیری بدربارچین فرستاد که با احترام پذیرائی از او بعمل آمد. فیروز در سال ۶۷۷ در شهری بنام چانگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد و فیروز در زمان خلافت معاویه حدود سال ۶۷۸ درگذشت.

بگفته نویسندگان چین، فیروز مکرراً زلفغفورچین یا ری خواست. خاقان ازپیکار با عرب خودداری نمود ولی اجازه داد محلی در حدود ترکستان برگزیند که با و واگذا رشود. فیروز چنان نمود و فرماندهانستان مرزی چین گردید. دربارچین شهری بنام جیان با اختیار واگذاشت. بعدها فیروز شخصاً بدربارچین رفت و رتبه سرگرد دست راست یافت.

فیروز ۲۶ یا ۲۷ سال فرمانروائی داشت. اگر در سن ۱۴ یا ۱۵ خود را جانشین پدر ^{خت} بایستی هنگام درگذشت ۴۲ ساله باشد. بظن قوی دسته ای از ایرانیان که در خدمت یزدگرد بودند، در خدمت او نیز ماندند و بعضیها نیز او را ترک و بمنازل خود بازگشته و برخی در سمرقند و فرغانه و تخارستان و جاهای دیگر پراکنده شدند. صاحب دبستان المذاهب از زرتشتیان صحبت میدارد که با سمرقند و فرغانه ارتباط داشته اند. هجرت زرتشتیان یا پارسیان از قرا معلوم دو جانبه بوده یکی بطرف شمال شوق و یکی بطرف جنوب.

کشوری که فیروز حکمرانی میکرد تزی کیک Tzi Keek نامیده شد. بقول صاحب ایراننا مه ایرانی که با او بودند و یا بعدها با و پیوستند تا یک یا تا جیک نامیده شدند و بگذشت روزها فارسی زبانان آنجا گشتند. کشور تا یک یا تزی کیک در شمال شرقی افغان کنونی و اکنون جمهوری تاجیکستان شوروی نامیده میشود. فیروز در شهر چین کینگ Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ اتفاقی پیش آمد که دولت وقت پیشوای دینهای آن سرزمین را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و ضمناً آتشکده ها نیز از میان رفتند.

در نامهای تاریخی چین نامهای بنام "تانگ" که بخاندان شاهی تانگ مربوط است در مورد ارتباط چین و ایران نیز اشاره مختصری شده است، میگوید که فیروز پسریزدگرد در سال نخستین لونسو (۶۶۱ م) از دربارچین یا ری خواست. خاقان وان منگ یوان Wangmingyuwan نام فرماندهانستان لون چاو Lunchow بنام نان تیان Nantian دستور داد که با فیروز همراهی کنند و در شهر جی لن Jinlin حکومتی تشکیل داد و فیروز را فرمانده آنجا نمود. فیروز در آنجا فرمانروا بود و بدولت چین باج میداد. پس از چندی بدربارچین رفت و با احترام پذیرفته شد و رتبه سرگرد دست راست یافت. در سال سوم نیفونگ (۶۷۸ م) خاقان بسپهبد فوی هینگ شیان Fuihingsian فرمان نوشت که فیروز را با سپاه کافی با ایران برساند و تا شهر انشی Anshi پیش آمده و در آنجا توقف کرد و فیروز تنها پیش رفت ولی در خود تا بمقامت با عربها ندید بختا رستان

با زگشت و در آنجا بیست سال ماند. همراهان او چندین هزار تن ایرانی بودند که بمرور کم شدند و پراکنده گشتند و او در سال دوم چن لونگ با ردیگر در سال ۷۰۸ میلادی بدر با رچین رفت و لقب سرگرد دست چپ یافت. پس از چندی دریا ییخت چین درگذشت. برخی از همراهان آنجا بماندند. چنین است آنچه در نامه تانک قدیم نوشته شده و در تانک جدید نیز با اندک اختلاف چنین آمده:

خاقان تانک کا و چونک بسبب دوری حدود ایران از چین از مقامت با اعراب خودداری کرد. فیروز تا سال ۶۶۱ م در تخارستان ماند. با ردیگر از خاقان یاری خواست. خاقان با زحاضرنش با عرب ب جنگدولی فرمان نوشت که فیروز جانی را در حدود ترکستان برگزیند تا دولت چین با و واگذار کند. فیروز محلی را برگزید و شهری بنام جی لن با و واگذار شد. چندی پس از یافتن رتبه سرگرد دست راست در چین درگذشت.

نرسی دوم پور فیروز ۸ ر ۷۰۷-۶۷۸ م

نرسی بزبان چینی Niniaash نی نیاش یا Nihishsheh نی هیشه نوشته شده زمان درگذشت پدر در بدر با رچین بماند. پس از ۸ یا ۹ سال در سال ۶۸۷ م خلافت عبدالملک مروان با میدا ستر داد کشور تخارستان با نسرزمین آمدو بیش از بیست سال در آنجا بگذراند و در سال ۸ ر ۷۰۷ چین با زگشت و در اندک وقتی درهما نجا درگذشت. اگر حین رحلت پدر ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله بوده بسن ۵۰ رسیده باشد. مورخین چین باختصار از او سخن رانده اند. بیش از این اطلاعی از او در دست نیست.

پشنگ (پوشن هو - Pushan huo / ۷۰۸)

نرسی در بدر با رچین بود و در ۶۷۸ خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه او کرد تا اگر بتواند کشور خویش را پس ستانند. ولی سردار چین تا شهرانشی آمده، مصلحت ندید که پیشتر تیر برود و نرسی تنها بتخارستان شتافت و بیست سال چنانکه گفتیم در آنجا ماند، تا اینکه همراهانش از پیش رفتن بسوی مرزایران نامید شده پراکنده گشتند. نرسی در سال ۷۰۱ در سلطنت چن لونگ بدر با رچین رفت و لقب سرگرد دست چپ از دربار خاقان یافت و هما نجا تا آخر عمر بماند.

از فرزندانش یکی بنام پوشن هو (پشنگ) در سال ۷۲۲ خود را پادشاه ایران نامید و در ۷۲۸/۲۹ شاهزاده ای بنام خسرو که از نوادگان یزدگرد بوده ذکرش آمده است و در ۷۳۲ شاهزاده ای که نام او معلوم نیست خویش را شاهایران میخواند. یکتن کشیش نستئوری مسیحی که بزبان چینی نام او را کی لی Kili نوشته اند از جانب و بسفارت بدر با رچین رفت. باین ترتیب دودمان ساسان تقریباً ۸۰ سال پس از یزدگرد در استرداد تاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده آن خانواده با یدبا خلیفه هشام بن عبدالملک معاشر باشد.

بنا بر روایت چینیها، کیش زرتشتی در نخستین سنه مسیحی در ایالت کانسو Kansu

وجود داشته ولی شکی نیست که پس از ورود یزدگرد بمرزچین عده‌ای از زرتشتیان ایران بفرغانه و مرزچین هجرت کرده‌اند و نژاد آنها تا امروز در آنجا یافت می‌شوند و کیشی مانند کیش زرتشتی دارند و معلوم نیست که اصلاً آن دین مانوی است یا زرتشتی است. نا پدید شدن سلاله ساسانی در تاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود. (نقل از ایراننا مه عصر ساسانی ص ۳۷۴-۳۷۸)

نوادگان یزدگرد

ما حبایراننا مه در مورد نوادگان یزدگرد چنین مینویسد که گفته‌اند ارا پسر یزدگرد دختری داشت که بیکتن از یهود بنام بوستانی ازدواج کرد و پس از بوستانی میا فرزندان او که از شکم مادران دیگر بودند در باره میراث منازعه شد و فرزندان که از دختران را داشت کنیزان دگان شمرده شدند. اشخاصی نیز در زمان خلافت اموی و عباسی خود را از نژاد ساسانی معرفی میکردند و برخی را مورخین متملق بخانواده ساسان نسبت داده‌اند. از جمله سبکتکین که بگفته نویسنده تاریخ فرشته فرزند جوفان پور قرا بچکم پور قزل ارسلان پور خرامانان پور فیروز پور یزدگرد است. ولی پور فیروز و فرزندان نبایستی نام ترکی داشته باشند. زیرا که ایرانیهای آن عصر بویژه خانواده شاهای ایرانی بودند تعصب داشتند و نام فرزندانشان با ایرانی میگذاشتند، چنانچه دیگر فرزندان و فرزندان دگان فیروز که در چین تولد شدند و آنجا نشو و نما کردند نام ایرانی داشتند. احمد بن سهل سپهسالار ما نیز خود را از نژاد کامکار پور یزدگرد معرفی میکند و همچنین دوتن از شاهزاده خانمها در این شهر بودند یکی بنام بابونه و دیگری بنام تهمینه که بدست مسلمین اسیر شدند. مگویند اینها دختران مخدج نام پسر یزدگرد بودند. تهمینه بنوشکان نام شخصی ازدواج کرد و بابونه پیش از ازدواج وفات کرد. تاکنون در فرغانه و مرزچین اشخاصی باشند که نیاگانشان از خانواده ساسان یا از نژاد بزرگان و دهقانان باشند که در خدمت یزدگردان ایران هجرت کردند

الوهن A-lo-han شاهزاده ایرانی در چین

سیکی Seaki ما حب کتاب The Nestorian Monument in China در صفحه ۲۵۷ کتاب

خویش در مورد احترامات یکی از شاهزادگان ایرانی در چین که سنگ نبشته‌ای بیا دگا اوساخته شده، چنین مینویسد: "کتیبه‌ای بیا دروا نشا دفرمانده بزرگ ایرانی و سپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانک Ta'ng در سنگ نقر گردیده سپهبدی که دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun و درجه شنگ چوکا ُو Shang-Chu-Kuo مراد نخستین ستون شاهنشاهی میباشد"

ترین بنای این سنگ نبشته بیا دگارالوهن A-lo-han شاهزاده اصیل ایرانی و نامور مردم تمام قبیله میباشد. چون در دوره هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱-۶۸۵ م) زمان پادشاهی فغفورکا ُو تسنگ Kao-Tsang و از خدمت گرانبها و کارهای برجسته این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفور رسید، با ارسال چای مخصوص، او را بکاخ خویش دعوت نمود. (دوواژه‌ناخوانا) بورود شاهزاده در پایتخت، فغفور چین او را بسپهبدی سرافراز فرمود و مسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را با و واگذار کرد (یک واژه‌ناخوانا) و بعنوان سفیر مخصوص بقبایل تبت، افرایم Ephraim و شهرهای دیگر گسیل داشت. در مرز غربی افرایم یا دگارسنگی برافراشته شده که هنوز برجاست و اصول تعلیمات دینی قبایل وحشی بر آن نقر گردیده است. قبایل مذکور اینک صلح جو و در آرامش و امنیت زندگی میکنند.

اینها نیست مگر بواسطه کارهای برجسته و راهنمائیهای خردمندان شاهزاده ایرانی، سپهسالار بزرگ که بر آن قبایل فرمانروائی میکرد. چندین قبایل بیگانه را دعوت و سازمان گارد شاهنشاهی را تشکیل و لشکریهای کشور را منظم، و مرتب نمود. بنا بر این خدمات گرانبهای او بکشور و فرمانروای آن متنوع میباشد

بر دیوارهای چی بین کو Chai-bin-ko که تالار کاخ شاهنشاهی است و فغفور آن چین تمثال ۱۱ نفر از مردان نامور را در آنجا در سال ۵۱ میلادی نقش کرده اند و آنرا کاخ جاویدان سده اول مینامند. نام او برای همیشه نبشته میگردد، شایسته است دانش بیما و استعداد عجیب و بر این سنگ نقر گردد. بیقین نام او باید در تالاریون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان کاخ شاهنشاهی) نیز ثبت گردد و بیا دگار بماند.

این شاهزاده در ۹۵ سالگی در ماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی در منزل شخصی در هونان Honan fo ناگهان درگذشت. روزانند و هوگینی بود که ما این سپهبد و پیشوای قبایل را از دست دادیم. هنگامیکه او درگذشت نسیمی که بر بالای کوهها میوزید، بیش از همیشه آه در دناک میکشید. آفتابی که بر ما میتابید از وسط ابرها بیشتر اندوهگین بنظر میرسید. حتی پرندگان نیز در آن روز غمناک درگذشت او از نغمه سرائی بازماندند. بنا بر این چطور ما میتوانیم از باریدن اشک از دیدگان جلوگیری کنیم. درخت کاج از بی آبی در زحمت است و تحمل سکوت حوضهای بسی آب بسیار سخت. چنین بود احساسات کسانیکه در آن روز غم بآرامگاه ابدی او به تشییع جنازه رفتند. وای بحال آنروز.

چه شد که شاهنشاهی ازهم‌پاشید

صاحب ایران از آغاز تا اسلام گوید "عمیانه‌های فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود گیرند. استبداد و رقابت‌های شدید در اطراف تاج و تخت کسبه قدرت آن بمرور ضعیف میگردد و پس از همه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مباحثه ایران را لرزاند و در شهرها و قصبات خون جاری کرد، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی در همان زمان که وی در نظر جهانیان باوج قدرت خود رسیده بود دست بهم دادند.

ضربات قاطع از سوی دشمنان ایران که مدت چند قرن قوای آن را فرسوده کردند وارد نشد.

“پس از مرگ شاپورد دوم دوره ایست که بیش از یک قرن طول کشیده، در این مدت شاهان فاقد شخصیت بر تخت سلطنت جلوس کردند و در این دوره بین آنان و اشرا فکه با روحانیون مقتدر زرتشتی متحد بودند منازعات برقرار بود. نجبای عالی رتبه، با وجود همه موازینی که موسسات شاهنشاهی برای محدود کردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند، بر اثر رسوم جاری بعضی امتیازات را حفظ نمودند و بعلت موروئی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی در میان ایشان نفوذشان رو با زدیاد گذاشت. قدرت پادشاه که بر اثر مخالفت منظم نجبا ضعیف شد و با جازه تعیین جانشین خویش را چنانکه در زمان نخستین شاهان ساسانی معمول بود نمیداد. در این دوره طولانی، ایران بصورتی سلطنتی افتخاری در میان افراد خاندان ساسانی در آمد و بر اثر اختلافات بین دسته ها طرفداران و طلبان متعدد قطعه قطعه شد.

“مجلس مباحثه و مناظره ای بین روحانیون زرتشتی، مسیحی و مزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب و قتل عام شدند کتا بهای آنان سوخته و ثروت ایشان ضبط و نهضت مزبوفه گردید. اما افکار آنان بعدها تبلیغ شد و مخفیانه دوام و انتشار یافت. نیم قرن بعد پسر خاقان بزرگ ترکان غربی در راس فقرا و محرومان قرار گرفت و واهب خارا را تصرف و نجبا و بازرگانان ثروتمند را مجبور بفرار کرد. مع هذا فتح او چندان نیافتید. عصیان مزبور سرکوب شد و موجودات وحشیانه اعدام گردید.

“مرگ آخرین شاه بزرگ سدی را که خسرو پرویز از قدرت و قساوت برای مخالفت با هوئی و هوسهای مالکان بزرگ یا فرماندهان نظامی برپا کرده بود در هم شکست. کشور بعلت جنگها، مالیات و ستم خرد شده، در امواج رقابتها و هوسها غرق گردیده بود. شاهزادگان فقط ملعبه ای در دست دسته ها بودند. تاج بر سر می گذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند. چون مردم کم آمدن را بر تخت نشانند. فرماندهان بزرگ قشون نیز با تکاء سربازان خود یا همراهی رومانیان شرقی در صدد تصرف تاج و تخت بودند. هر چند از خاندان ساسانی نبودند و هیچ حقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی که تقریباً همه آنان از بین رفتند، چندان نادر بودند که در سال ۶۳۲ م برای نصب شاه جدید ناگزیر شدند شاهزاده ای را در استخر پیدا کنند و در همان شهرت جگذاری کردند، اما دیر بود. شاهنشاهی که سازمان نظامی آن امتحان خود را داده بودند، بسبب همین قشون تجزیه میشد. زیرا فرماندهان که حکام ایالات بودند ناحیه حکومتی خود را بمنزله ثیول خویش می پنداشتند. این بوجهی تعجب آور همان حالت شاهنشاهی را در زمان آخرین پادشاه هخامنشی و تسلط شهر با نان بخاطر می آورد. شاهنشاهی خرد

شد و بشکل مجموعه ممالک کوچکی در آن مدکه مورخان اسلام مشخصا نام آنها را یاد میکنند . هیچ قوه ای نتوانست این نشاء را دفع کند و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تأسیس شده بود هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست بوجهی موثر تاج و تخت لرزان ساسانی را که اعتبار آن کاسته شده بود حفظ کند . همه چیز برای حمله سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیر متمدن) از پای درآمد .

“در ایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که از زمان هخامنشی ببعد محفوظ ماند . وضع ملوک الطوائفی ایشان میراث مستقیم عهد پارت بود . در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد . ساسانیان در حالی که این گروه را پذیرفتند مساعی خود را برای تخفیف قدرت آنها بکار بردند . در نتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم محدود گردید . اما در زمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرو اول یعنی تا مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات وضعف مجددا قدرت خود را بازیافت ولی در زمان دوشاه اخیر سلسله مزبور با زهروضعف گذاشت . اشرافیت مذکور در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود . امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست . محقق است که قدرت آنها در سراسرایالات نافذ بود و روستائیان آنها میبایست علاوه بر آنچه که بخزان سلطنتی میدادند با ایشان هم مالیات بپردازند . در عوین این سرداران بزرگ مقام سلطنت را با قوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند”

سهم بزرگ ایرانیا ن در پیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش از آنکه در زمان انوشیروان کشوریمن بتصرف ایرانیا ن درآید ، بازرگان شبه جزیره عربستان تحت تاثیر بازرگانی ایران قرار داشت . گذشته از شهرهای ساحلی مانند جده ، در دوشهر مکه و مدینه گروهی از ایرانیا ن میزیستند . کاروانهای حجاز تا شهر حیره نزدیک تیسفون آمدورفت میکردند . استان بحرین در مشرق عربستان قرار داشت که از خلیج کاظمه نزدیک کویت امروزی آغاز میگردید و در کناره های غربی خلیج فارس تا به مزون که امروز عمان گویند ادامه داشت تا ریخ عربی فرمانروای این استان را سطورن یا ساطرون نوشته اند که صورت شکسته واژه خشتراون یا شکل یونانی آن ساتراپ یا صورت فارسی امروز شهر بان است و نماینده آن است که در روزگار اشکانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده و جنگهای اردشیر بابکان در کناره خلیج فارس تصرف این استان است . مردم شهرهای این استان ، هگربا هجربا جرکه امروز الاحساء گویند و خط که القطیف نامند و داران یا دارین ، سده های بسیار پس از اسلام بفارسی سخن میگفته اند .

گرداگرد شبه جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیا میزیستند و در شهرهای داخلی آن مکه، مدینه و طایفه گروهای ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی، مهر و زروانیا سکونت داشتند و عربی آنها را دهری میگفتند. در زمان پادشاهی انوشیروان پس از آنکه حبشیا ن از یمن بیرون رانده شدند، چندین هزار خانواده های ایرانی در آنجا نشیمن گرفتند و اعراب آنها را ابناء الاحرار یا آزادآزادگان میخواندند. با یددانست چون عربستان جای دور افتاده ای از مراکز تمدن و سیاست بود، پناهگاه امنی برای فراریان و مغضوبان آن مراکز بشمار میآمد. خواه این فراریان بسبب ارتکاب جنایت در تعقیب و پیگرد بودند یا بواسطه باورهای دینی مانند مانویا و مزدکیان. نفوذ بعضی از باورهای دینی مزدکی در مسایل مالی فقه در صدر اسلام بدیده میآید. اگر در مباحثه های اباذر غفاری با عثمان و معاویه دقت شود دیده میشود تحت تاثیر افکار اجتماعی مزدک قرار داشته است.

صرف نظر از سلمان و شاپور که پیش از هجرت در مکه در گذشت و سالم و ابستهبه ابو حذیفه انصاری و دیگران که همه در جنبش اسلام دست بسزائی داشته اند ایرانیا ن مقیم یمن و بحرین بیشتر از خود عربها کوشیده و موثر بوده اند. یمن در زمان پادشاهی انوشیروان بطور مستقیم تحت سلطه ایران در آمد و نزدیک به پنجهزار سربا ز ایرانی بفرماندهی فرخزاد پورنرسی ملقب به وهریز در آنجا نشیمن گرفتند و در دنباله آنان گروهی از بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران ایرانی نیز با مهاجرت کردند. چون ندای پیمبری رسول اکرم با ایران رسید خسرو پرویز به باذان که در آن زمان در یمن فرماندار بود دستور میداد کسی که در مدینه ادعای پیغمبری دارد به پایتخت گسیل دارد. باذان گذشته از اینکه فرمان نمیبرد، خودش با خره خسرو، دادویه و پیروز دیلمی مسلمان میشوند و پیغمبر فرمان حکومت یمن را بنام باذان صادر میکنند و یمن بدون جنگ بتصرف اسلام در میآید. علت این واقعه را بهیچ وجه نمیتوان بیسابقه و معجزه آسا دانست. بیشک گفتگوهای نهانی و پشت پرده درازی طی چندین سال وجود داشته است تا در سال ششم هجری پرده از روی کار بر افتاده.

در گوشه و کنای عربستان در میان عشایر گوناگون، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند از جمله ایشان مردی بود از یمن بنام عبهله که او را اسود میخواندند. کار اسود در یمن بالا گرفت و بیشتر عشیره های یمنی بویژه عشیره کندها ز اسلام برگشته پیروا شدند. اسود بشهر صنعاء حمله برد و با ایرانیا ن مسلمان جنگید و شهر را متصرف شد و باذان در جنگ با او کشته گردید. وزن باذان که خواهر فیروز دیلمی نوه وهریز است و در کتایبهای عربی بنام مرزبانیه یاد گردیده با سارت اسود در آمد که در کاخ غمدان مسکن گرفته بود. ایرانیا ن که مسلمان شده بودند بر عکس عربها از اسلام برگشتند و تحت رهبری فیروز

دیلمی و دادویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردند و از مدینه کمک خواستند. اما پیش از آنکه کمک برسد باری مرزبان که در کاخ غمدان نزد اسود بود این مرد را بکشتند و بار دیگر یمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروز دیلمی و دادویه نهانی به مرزبان پیغام میفرستادند که در شب معینی در راهروزیرزمینی کاخ را بازگذار و در اطاقی را نیز که اسود میخواهد باز بکنند و او را مشغول سازد. فیروز با همراهان در شب موعود وارد کاخ شده و او را بدیاریستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را در زمان پیغمبر اسلام سی بخت نوشته اند و از شگفتی تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیاری با حجاز دارد و میان آنها ریگستان بسیار گرمی واقع است چگونه بدون جنگ در تصرف دولت اسلام درآمد است، و بگفته بلاذری در فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی از این استان در زمان پیغمبر مدینه رسیده است. آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین با همه دوری از حجاز، بی هیچ مقدمه و زمینه چینی قبلی از ایران جدا و بتصرف مدینه درآمد باشد.

از عجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جندی که تبار خود را بسا سانیان میرساند بحرین را بی جنگ تصرف کرد و حکومت قرمطی را که نوعی مزدکی بوده در آنجا تاسیس کرد و شهر هگریا هجریا الاحساء را پایتخت خود قرار میدهد. این حکومت چنان نفوذ خود را بر شبه جزیره عربستان میگستراند که تا شام و حجاز لشکر میکشد و مکه را گرفته حجاز را سوداگرانده به الاحساء میآورد و بیست و اند سال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش خلیفه فاطمی مصر با گرفتن پولی گزاف آن را بمکه باز میگردانند.

جنگ قادیسیه

بیگمان در جنگهای نخستین اسلامی، گروهی بسیار از ایرانیان تازه مسلمان شرکت داشته اند و در همه جا ستون پنجم بوده که زمینه را برای چیره شدن هواخواهان حکومت جدید آماده میکرده اند. این ستونهای پنجم از یکسو مانویان و مزدکیان بوده اند که نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی کینه سختی در دل میداشتند. از دیگر سوی ساسانی بودند که افزون بردشمنی نسبت بزرتشتیان و دولت ساسانی زرتشتی، کینه جنگهای ایران و روم و گرفتن صلیب را تا آن روز از دل نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقای و صورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی از عوامل پیشرفت اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع ولو کان غاصبا یعنی کشتزار مال کشاورز است هر چند که غصب شده باشد. هر مزپور و نوشیروان در گفتار خویش هنگام تا جگذاری این نکته را آشکار میکنند که هر چند پدرش در ریشه کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تا شیر اندیشه های اجتماعی مزدک در میان طبقات پائین اجتماع از میان نرفته بوده و چون آتش در زیر خاکستر، منتظر زمان مناسب و ورزش با د بوده است و این با د در بیا بان قادیسیه وزیدن گرفت.

در جنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری، گروهی از اسواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنبال این افسران سربازان دیلمی و سربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را می پذیرند. هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخا بیه در شهر کوفه در قیام مختار پسر ابو عبیده ثقفی و پیکارهای اشتراکات موثر داشته اند. گروهی دیگر در بصره نشین گرفته اند در جاسکی که بنام حیالاسا و ره معروف بوده است. رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس و خراسان همین اسواران بوده اند.

بهترین دلیل درستی گفتار بالا، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمزان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند. نام فرمانده اینان در کتابهای عربی "سیاه اسواری" نوشته شده است و گاهی نیز عون آمده است. یزدگرد این مرد را با هفتاد افسروا لامقام دیگر در راه سیصدتن با صفها ن فرستاد تا از نقاط بین راه هر چه بتواند سرباز فراهم کند و بخوزستان برود و از پشت سربسپاه مسلمانان بتازد. بلاذری بغدادی شرحی در این زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت، سیاه را خواست و او را با سیصدتن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند با ستخر فرستاد و فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می پسندد برگزیند یزدگرد بدنبال سیاه با ستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابو موسی حاضر کرده بود. سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابو موسی شوش را گرفت. سیاه همانگونه ماند تا عماریا سربکمک ابو موسی رسید و شوش را گرد فرو گرفتند. سیاه در جاسی میانه را مهرمز و شوش را هوا زماند. در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید. پیشگوئی میکردیم که این مردم برای این کشور چیره خواهند شد و ستوران نشان در کاخهای استخر سرگین اندازند. چنانکه می بینید که ایشان در پیشرفت است. برای خود جاره ای اندیشید و بدین ایشان در آییند. همه پیشنهادها را پذیرفتند و شیرویه را باده تن نزد ابو موسی فرستاد و او پیمان بست و مسلمان شد. شیرویه اسواری پس از مرگ زیاد بن امیه زنش مرجانه را بزنی گرفت و کاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای اوساخت.

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته های تاریخ در شرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید رواست، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است. در نهاوند بگفته ذبیح بهروز و مشاهد شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۱۵ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جاده دهد. دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم در حال پیشرفت بعقل سلیم درست نمی آید. تاریخ اعثم کوفی در مورد

جنگ‌ن‌ها وند و روحیه قوی ایرانیا ن چنین مینویسد :

" از ری و سمنان و دامغان و مضافات آن با بیست هزار مرد ، اهل همدان و اصفهان با ده هزار مردان کار ، از قم و کاشان بیست هزار ، از فارس و کرمان چهل هزار ، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۵۰ هزار سوار و پیاده از مردان کار و ابطال و سرداران نامدار از هر شهر و هر موضع درن‌ها وند مجتمع شده اند و هفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند و چهار کس از ملوک عجم بر آنان امیرند ، چون ذوالحاجب بن حداد ، سفار بن خورزاد ، جهانگیر بن برزو ، سروشیا بن اسفندیار . " (در جای دیگر نام‌ها را ذوالحاجب فیروز بن هرمز ، سروشیا بن اسفندیار ، جهانگیر بن فیروز و سفار بن خورزاد نوشته است .) در روز اول جنگ نعمان بن مقرن المزن‌ی امیر لشکر عرب در جنگ کشته شد ، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت و نیز کشته شد . سپس سدید بن مقرن برادر دیگرش علم برگرفت و نیز سخت مجروح شد . سپس حذیفه الیمانی امیر لشکر شد . روز دوم جنگ مبارزی از اساوره فرس بیرون آمد ، براسبی بلند نیکو نشسته ، در میان دو صفا بیستاد و پادشاهان عجم را بست و دو گفت منم بوران پسر گودرز ، آیا کسی در میان شما هست بیرون آید . مسلمانان لاف و گزافا و شنیده بچنگ او مباردت ننمود . بوران بلشکر مسلمانان حمله آورد و از یک جانب بجا نبلد دیگر بیرون شد و خود را در صفا مسلمانان انداخت و مردی را از پشت اسب برود و بلشکر گاه خود برد تا او را کشتند . پس با زگشت و میان دو صفا مبارز خواست چون او را اجابت نکردند نوبت دیگر بلشکر اسلام حمله کرد و یکی را ربوده از جانب دیگر به لشکر خود آورد . چون سوم بار بلشکر مسلمانان حمله آورد و خواست همان کند که کرده بود ، عمر بن معدیکر با زپی او در تاخت و صمصام خویشتن بفرق او فرود آورد چنانچه از خود گذشته سرش را بشکافت تا بسینه او رسید . بوران از اسب در افتاد و جان بمالک دوزخ سپرد . چون بوران کشته شد ، لشکر فرس حمله آوردند و نزدیک بصف‌های مسلمانان آمدند و تیر باران نمودند و خلقی را مجروح کردند . چون کفار بر تواتر تیر می‌انداختند و هیچ خطا نمی‌کرد ، مسلمانان خسته شدند . "

مورخان اسلامی مینویسند که در روز سوم جنگ در حالیکه لشکر اسلام عقب‌نشینی میکرد سپاهیان ایران از معرکه روی بر تافتند و همگی چون با دصر بر شهرهای خود گریختند . منظور آنان نشان دادن جنبه کرامات اسلامی است . و حقیقت ندارد . شکست ایران را باید از ستون پنجم دانست . توده‌های ناراضی از جبر دهقان و موبدان عامل اضمحلال سلطنت و خالی بودن کشور از شاهزادگان و سرداران مجرب بود که بدست پادشاهان جان باخت‌ه بودند .

نفوذ اسلام در گیلان

در اوایل خلافت عباسیان اسلام در بین دیلمی‌ها رخنه کرد . با وجود این ابدال از عباسیان اطاعت نمی‌کردند . از آن پس که دیلمیان ، یعنی گیلانیا ن علیا خلافت خلفا

را قبول کرده بودند، گیلانیا ن سفلی کا ملا " استقلال داشتند. هرکس مورد آزار و غضب خلفای بغداد دوری واقع میشد پناه بگیلان میبرد و بگیلانیا ن ملتجی میشد و برای اولاد و اقارب میرا المومنین علی ع که بطور پیگیرا ز طرفا مویا ن و عباسیا ن در اذیت و آزار بودند پناهگاه خوبی بوده است. امروز قبرهای فراوان آنها در شهرها و قریه ها و جنگلهای گیلان دیده میشود. همین اولاد و اقارب علی بودند که دین زرتشت و اسمعیلیه را کم کم به تزیقات خویش از بین بردند بیشتر از تکایا و مقبره های آنها در جاهائی واقع شده که معا بد زرتشتیه ها بوده است.

بگفته صا حب جغرافیای گیلان م لاهیجانی، در زمان سلجوقیان در ایران، در گوشه و کنار گیلان آئین اهورمزد بود و چند معبدکی از آنها بود. لیکن شیخ الجبل در الموت ظهور کرد و با قیمانده گبرها را بمذهب اسمعیلیه دعوت کرد و یا آنها را از گیلان بیرون کرده و یا بقتل رسانید.

"بسیاری از بقاع و تکایای گیلان روی معا بد آتش پرستان واقع شده است که سند تاریخی محسوب است مثلاً "در مسجد بزرگ لاهیجان یکی از شبستانهای آن هنوز بطاق بزرگ و کبیر موسوم با سم قدیم خود باقی میماند."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان پس از پایان دولت ساسانیان

بگفته ابن اسفندیار ما حب تاریخ تبرستان "بزرگان ایران در ادوار گوناگون و هنگام خطر در تبرستان پناه میگرفتند. چنانکه رستم زال پس از آنکه بدست اکوان دیو در دریای قلزم (بحر خزر) افتاد بساحل تبرستان رسید و مردم آنجا او را پذیرائی شایان کردند. سهراب پسر او پس از جستجوی زیادیدر خود را در محلی بنام لیکش در رویان یافت که میدان پیکار آنها بود و درهما نجا گشته گردید. بستم از ترس خواهرزاده خویش خسرو پرویز که در صدد قتل او بود به تبرستان گریخت و در آنجا دم از استقلال زد و سکه بنام خود ضرب نمود و بواسطه عدرو بیوفائی گردویه زن خود و خواهر بهرام چوبین گشته گردید. در زمان ساسانیان پادشاهی بنام سلیان به تبرستان پناه جست و کاخی بنا کرد که بنام کیسلیان معروف گشت و بزبان تبری مراد خانه سلیمان باشد و این کاخ تا زمان مولف ۱۶۰۶ هجری برجا و سالم بوده."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان بنام اسپهبدان و استنداران معروفند که خاندان دابویه، غارنوندی، بایوندی و پادوسبانی و زیاری باشند، برای دوری از زیاد شدن حجم کتاب از شرح کارنامه آنها در میگذریم و بنام و تاریخ فرمانروائی آنها بسنده میکنیم که تا سال ۱۰۰۶ هجری ادامه داشت.

اسپهبدان خاندان دابویه یا گابواره

خاندان گابواره از نسل جاماسب برادر قباد میباشند که با رمنستان گریخت نوه او

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان - اسپهبدان گاو باره ۵۹

فیروز گیلان را متصرف و دختری از بزرگان آنجا بزنی گرفت و صاحب پسری شد که بنام گیلانشا^۵ نامور گردید. پس از گیلانشاه پسرش گیل بپادشاهی برخاست و او سرخاندان گاو باره میباید و ملقب به فرشوادگر شاه میباید شد فرمانروائی او از ۲۵ تا ۴۰ هجریست پس از او دابو پسرش بجای پدر نشست و پادوسبان پسر کوچک او اسپهبد رستم دارورویان گردید. در زمان پادشاهی پادوسبان و خلافت یزید بن معاویه شخصی که خود را برادر دستور دینیا رمعروف بسلمان پارسی میخواند برادرمتن عهدنا مه بنام فروح بن شخسان یا برادرمتن مجمل - التواریخ ماها ذربن فروخ بن بدخشان نام پهلوی با و نوشته و سه عهدنا مه را یکی بنام خودش از سوی پیغمبر اکرم و بخط حضرت علی و دیگری بنام شادپور خیراندرا س از اولاد دستور آذربایجان را سپند از سوی حضرت علی و بخط امام حسین و عهدنا مه دیگر که سلمان فارسی از عمر بن خطاب گرفته بود دایر بر حفظ آثار روشن و اوضاع اجتماعی ایران و عدم تعرض برای ایرانیا برای نگهداری در گنجور آشکده با و میفرستد. رونوشت عهدنا مه اولی و دومی در دست است بویژه رونوشت عهدنا مه اولی را صاحب مجمل التواریخ نیز در کتاب خویش ضبط کرده است اما رونوشت عهدنا مه سومی در دست نیست. در موردنا مه مذکور در بخش استنداران و فرمانروائی شهر اکم صحبت خواهیم داشت. مدت پادشاهی دابو ۴۰-۵۶ ه اسپهبد فرخان یکم ملقب بذوالمناقب ۵۶-۱۰۱ ه اسپهبد دابو مهر ۱۰۱-۱۱۳ ه اسپهبد فرخان کوچک کربالی ۱۱۳-۱۲۱ ه اسپهبد خورشید ۱۲۱-۱۴۴ ه با مرگ اسپهبد خورشید خاندان دابویه با خرمیرسد.

آ. شودزکوما حب تاریخ گیلان ترجمه محمد علی گیلک چنین آورده "مذهب اسلام بین دیلمیها کمتر ترقی کرد. در اوایل خلافت عباسی بهیچوجه از آنها اطاعت نمیکردند و از آن پس با آنکه دیلمان یعنی گیلان علیا (گیلان شمالی) خلافت خلفا را قبول کرده بودند گیلان سفلی کاملاً استقلال داشت. هر کسی که مورد غضب خلفای بغداد دوری واقع میشدند نزد گیلانیها محترم بوده و از او پذیرائی شایان میکردند. برای اولاد علی و فاطمه که از جانب عباسیها بخشونت با آنها سلوک میشد، در موقع زحمت و سختی، گیلان یک پناهگاه مطمئنی بشمار میرفت و در اینجا درقبال مجازاتهای سخت مورد احترام و محبت واقع میگردیدند و غالباً "مانند مهمان میزیستند. امروز قبر آنها فراوان در جنگلهای گیلان دیده میشود. همینها بودند که اصول زرتشت را کم کم از بین برده و جای آنرا برای اسلام تهیه میکردند. بیشتری از تکایا و مقبره آنها در جاهاییکه سابقاً "معبد زردشتیها بوده ساخته شده است."

خلفای اموی ملل تا به بویژه ایرانیا و زرتشتیان را بنظر حقارت و پستی مینگریدند و هر نوع شکنجه و آزار بر آنها روا میداشتند. زیرا که ایرانیا خاندان علی را محترم میشمرند و مخصوصاً تبرستان پناهگاه آنها بود و غالباً در قلمرو فرمانروائی اسپهبدان زرتشتی مانند

مهمان میزیستند و کم دربین مردم آنجا رخنه کرده اسلام را جایگزین دین زرتشت نمودند.

اسپهبدان غارنوندی

نژاد این خاندان به سوخرای پهلومیرسد که یکی از خانواده های هفتگانه پهلوبودند. در اردشیر خوره فارس نشیمن داشت و قبا را از سارت های تله رها بخشید اما رشک و رزان گوش قبا در نسبت با مسموم کردند و قبا دخیلات او را فرا موش کرده بقتل آورد. فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودند و نوشیروان را در جنگ با ترکان پیوری کردند. نوشیروان از کرده پدر از آنها پوزش خواست و با خود بایران آورد زرمهربرادر بزرگ به سیستان رفت و غارن برادر کوچک تبرستان را برگزید. پادشاهی خاندان غارنوندی در تبرستان بسال ۵۷۰ میلادی آغاز میگردد.

اسپهبد غارن یکم ۵۷۰-۶۰۹ میلادی اسپهبدوندای یکم ۶۰۹-۶۶۰ میلادی مورخان اسلامی نام او را بغلط البندا ضبط نموده اند مدت پادشاهی او را ۵۲ سال آورده اند. اسپهبد سوخرا ۱۰۵۴-۱۰۵۵ هـ اسپهبدوندای دوم ۱۰۵-۱۵۰ هـ اسپهبدوندای دهم ۱۵۰-۲۰۰ هـ اسپهبد غارن دوم ۲۰۰-۲۲۴ هـ اسپهبدما زیار ۲۰۲-۲۲۴ هـ

اسپهبدان باوندی دسته اول

با و سر خاندان این سلسله پسر شاه پورپسرکاو و فرزند بزرگ قبا داشت که او را بلقب پدشخوارگر فرمانروای تبرستان منصوب نمود. خاندان باوندی منسوب با و است. آنها به دسته تقسیم شده اند. فرمانروائی دسته اول از سال ۴۵۱ تا ۴۶۶ هجری ادامه داشت و آخرین آنها اسپهبد غارن دوم میباشد. اسپهبدان باوندی در کهستان پریم فرمانروا بوده اند. در این مدت مردم کهستان و پادشاهان پیر و کیش اشوزرتشت و در راه و روش نیازیرو نیاگان باستانی (دوره ساسانی) بوده و در ملیت و مذهب و رسوم و آداب ایشان در مدت پنج سده اندک خدشهای روی نداده است طبق سنن باستانی فروش زمین مزروعی قدغن و دفن مردگان بیگانه در گورستان نشان ممنوع بود. صاحب کتاب حدود العالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ هـ میگوید گوه قارن (مقصود کهستان پریم) ناحیتی است که مرا و راده هزار و چیز ده است و پادشاه او اسپهبد شهریاریکوه خوانند (اسپهبد شهریاری رسوم) و این ناحیت است آبادان و بیشتر مردم وی گبرگانند و از روزگار مسلمانی با پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان با و است. " فرمانروائی دسته دومی این خاندان از ۴۶۶ تا ۶۰۶ هـ و با اسپهبد حسام الدوله شهریاری آغاز و کشته شدن اسپهبد شمس الملوک رستم پیاپیان میباشد. فرمانروائی دسته سوم از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هـ و با اسپهبد اردشیر آغاز و با اسپهبد حسن فخر الدوله با خرمیرسد.

اسپهبدان دسته اول :- اسپهبد با و ۴۵-۶۰ هـ و لاش از خاندان زرمهری ۶۰-۶۸ هـ اسپهبد سرخابا و ۶۸-۹۸ هـ اسپهبد مهرمردان ۹۸-۱۳۸ هـ اسپهبد سرخاب دوم ۱۳۸-۱۵۸ هـ اسپهبد شروین ۱۵۸-۲۰۰ هـ اسپهبد شهریاری اول ۲۰۰-۲۱۰ هـ اسپهبد غارن ۲۱۰-۲۵۴ هـ اسپهبد رستم اول

استنداران بادوسبانی ۶۱

۲۵۴-۲۸۲ هـ اسپهبدشروین دوم ۲۸۲-۳۱۷ هـ اسپهبدشهریار دوم ۳۱۷-۳۵۴ هـ اسپهبدارای اول ۳۵۴-۳۶۲ هـ اسپهبدشهریار سوم ۳۶۲-۳۹۷ هـ کتیه پهلوی برج لاجیم سوادکوه برقبر اوست . اسپهبد سرخاب سوم ۳۹۷-۴۱۰ هـ اسپهبد غارن دوم ۴۱۰-۴۶۶ هـ جری .
دسته دوم اسپهبدان باوندی هشت نفرند . در این دسته اسپهبدانی هستند که بظا هر مسلمانند اما باطنا "زرتشتی و در پیروی راه و روش باستانی کوشیده اند . اسپهبد حسام -
الدوله شهریار ۴۶۶-۵۰۳ هـ اسپهبد نجم الدوله غارن ۵۰۳-۵۱۰ هـ اسپهبد شمس الملوک رستم ۵۱۰-۵۱۲ هـ اسپهبد علاء الدوله علی ۵۱۲-۵۳۲ هـ اسپهبد شاه غازی رستم ۵۳۲-۵۵۸ هـ اسپهبد علاء الدوله شرف الملوک حسن ۵۵۸-۵۶۷ هـ اسپهبد حسام الدوله شاه اردشیر ۵۶۷-۶۰۲ هـ اسپهبد شمس الملوک رستم ۶۰۲-۶۰۶ هـ کشته شد و سلطنت بدست مغول افتاد .
دسته سوم از اسپهبدان باوندی :- در روزگار ان هجوم مغول بایران رشته امور کشور داری ما زندان بواسطه خرابیها و قتل عامهای فراوان که گروه خونریز و سفاک مرتکب میگشتند از هم پاشیده و پریشان بود . بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ملک حسام الدوله اردشیر بن کینخوا ربن شهریار بن کینخوا ربن رستم بن دارا بن شهریار که او را ابوالملوک گفتندی در سال ۶۳۵ هـ خروج کرد و سلسله کینخوا ریه را تشکیل داد که دسته سوم از خاندانین باوندی میباشد . " شماره اسپهبدان این دسته به هشت نفر میرسد و آخرین آنها ملک فخرالد بواسطه عدربرا در زن خود بقتل رسید و با کشته شدن او خاندان باوندی پایان پذیرفت .
دوره پادشاهی آنها ۱۲۵ سال از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجریست . این دسته از اسپهبدان که با احتمال قوی احساسات اسلامی آنها بر احساسات زرتشتیگری میچربیده پایتخت خود را از ساری که عبور و مرور لشکریان مغول بود بآمل منتقل ساختند که اکثریت مردم آن شهر ، بواسطه تسلط نایبان خلیفه و سادات در آنجا بزی اسلام درآمده بودند . چون اسپهبدان نامبرده از نسل با ووا زخاندان باوندی میباشد که صاحب اقتدار گردیده اند نامشان را با مدت فرمانروائی در زیر میآوریم .

اسپهبد حسام الدوله اردشیر ۶۳۵-۶۴۷ هـ اسپهبد شمس الملوک محمد ۶۴۷-۶۶۸ هـ اسپهبد علاء الدوله علی ۶۶۵-۶۷۵ هـ اسپهبد تاج الدوله یزدگرد ۶۷۵-۶۹۸ هـ اسپهبد نصیر الدوله شهریار بن یزدگرد ۶۹۸-۷۱۴ هـ اسپهبد رکن الدوله شاه کیخسرو ۷۱۴-۷۳۸ هـ اسپهبد شرف الملوک بن شاه کیخسرو ۷۳۸-۷۴۴ هـ اسپهبد فخرالدوله حسن ۷۴۴-۷۵۰ هـ .

استنداران پادوسبانی

استنداران پادوسبانی از نسل گیلگاو باره تا سال ۸۷۱ هـ فرمانروائی داشته اند . سپس بواسطه نفاق خانه برانداز داخلی ضعیف و زبون گردیدند تا آنکه در سال ۱۰۰۶ هـ بدست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند . رستم بهرام آبادان صاحب تاریخ تبااهی فارسیان مینویسند " اولاد پادوسبان تا سنه ۸۸۱ هـ در رستم دارو رویان حکومت داشته اند . چندتن از ایشان از

آیین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاهی بواسطه حکام بنی عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان انقراضی نمیگرفت .

استندارپا دوسبان یکم ۴۰-۷۵ هـ ، استندارخورزاد ۷۵-۱۰۵ هـ ، استندار
پا دوسبان دوم ۱۰۵-۱۴۵ هـ ، استندار شهریاریکم ۱۴۵-۱۷۵ هـ ، استنداروندامید ۱۷۵-۲۰۷ هـ ،
 استندار عبدالله ۲۰۷-۲۴۱ هـ ، نخستین کسی است که بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام ، بظاهریا بحق اسلام پذیرفت و درسلک شیعیان درآمد و فرمانروایان علوی را درتبرستان شمالی بروی کارآورد . استندار افریدون بن غارن بن سهراب ۲۴۱-۲۶۳ هـ ، استندارپا دوسبان سوم ۲۶۳-۲۸۱ هـ ، استندار هروندان بن بنداردیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۲۹۶-۳۰۸ هـ ، استندار شهریاری بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۳۰۸-۳۲۲ هـ ، استندار محمد شمس الملوک ۳۲۲-۳۳۲ هـ ، استندار ابوالفضل محمد ۳۳۲-۳۴۶ هـ دونفر از استنداران بالاهو همچنان استندار عبدالله ظاهر اسلام اختیار کردند ، بمناسبت نام اسلامی بنیاید مسلمان تصور نمود . چنانکه مازیار غارنوندی بدست مامون خلیفه عباسی آشکارا اسلام پذیرفت و بنام محمد مولی امیرالمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیار متعصب بود . همچنان علی بن العباس المجوسی پزشک عالی مقام زرتشتی در شیراز (درگذشت ۳۸۴ هـ) حدود ۷۵ سال پیش از ابن سینا شهرت خاصی داشت زرتشتی بوده . زرتشتیان هندنیز در روزگار آن گذشته و هم اینک نامهای هندوان و نامهای دیگر بیگانه بر خود نهند . استندار حسام الدوله زرین کمر بن فرا مرز بن شهریاری بن جمشید ۳۴۶-۳۸۱ هـ ، استندار سیف الدوله با حرب بن حسام الدوله زرین کمر ۳۸۱-۴۰۸ هـ ، استندار حسام الدوله ادرشیر بن سیف الدوله با حرب ۴۰۸-۴۳۳ هـ ، استندار فخر الدوله نما و ربن نصر الله بن سیف الدوله با حرب ۴۳۳-۴۶۵ هـ ، استندار هزار اسب بن فخر الدوله نما و ربن ۴۶۵-۵۰۵ هـ ، استندار شهرنوش بن هزار اسب ۵۰۵-۵۱۸ هـ ، استندار رکیکاوس بن هزار اسب ۵۱۸-۵۶۰ هـ ، استندار هزار اسب بن شهرنوش ۵۶۰-۵۸۶ هـ ، استندار زرین کمر ۵۸۶-۶۰۵ هـ ، استندار شرف الدوله بیستون ۶۱۰-۶۲۰ هـ ، استندار فخر الدوله نما و ربن ۶۲۰-۶۴۰ هـ ، استندار شهراکم بن ناما و ربن ۶۴۰-۶۷۱ هـ ، ناما پهلوی مهدی فروح بن شخسان سپا دوسبان یکم در زمان استندار شهراکم بوسیله موبد برزین رام پور خورزاد پورا سفندیار بربزان محلی بسفارش استندار شهراکم بربزان محلی ترجمه میشود . فرزانه گرامی مانکجی لیمجی ها تریا ، پارسی هندی که در ایران برای بهبودی اوضاع اسفهانگیز همکیشان خویش فعالیت مینمود ، بسال ۱۸۷۱ میلادی ترجمه ناما مبرده که بالفبای دین دبیره نوشته شده بود بدست میآورد و پس از برداشتن رونوشت آن بالفبای پارسی ، اصل ناما مبرده را بایک کتاب خطی دساتیر که تاریخ کتابت آن ۳۵۸ هجریست و بوسیله موبد نوبهارکتا بت شده به بمبئی بخدمت ادرشیرجی سهرابجی دستور کار ممدین

دبیرانجمن اکابرماحبان پارسی بمبئی ارسال میدارد. (برای اطلاع بفرزانگان زرتشتی ص ۵۹ رجوع شود).

نامه نامبرده که بفرمان استندار شهر اکم بن ناما ورجنانکه گفتیم ترجمه شده، برای ایمنی از آسیب روزگار و حفظ ازنا بودی در آخراین فصل میآوریم. چنانکه ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان ترجمه نامه تنسرموبدان موبدارد شیربکان ساسانی را که به گشنسپ شاه پادشاه تبرستان نوشته بود در کتاب خویش ضبط کرد و گرنه ما امروز آن نامه و تنسرو گشنسپ شاه و اوضاع آن روزگار بی خبر بودیم.

استندار فخرالدوله ناما و ۶۷۱-۷۰۱ هـ، استندار شاه کیخسرو بن شهر اکم ۷۰۱-۷۱۲ هـ، استندار شمس الملوک محمد ۷۱۲-۷۱۷ هـ، استندار نصیرالدوله شهریار ۷۱۷-۷۲۵ هـ، استندار تاج الدوله زیار ۷۲۵-۷۳۴ هـ، استندار جلال الدوله اسکندر ۷۳۴-۷۶۱ هـ، استندار فخرالدوله شاه غازی ۷۶۱-۷۸۰ هـ، استندار رضا الدوله قباد ۷۸۰-۸۰۱ هـ، استندار جلال الدوله کیومرث ۸۰۱-۸۵۷ هـ، استندار ملک کاس ۸۵۷-۸۷۱ هـ، بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز سه شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه ۸۷۱ هـ دعوت حق را اجابت کرد. وی از جانب سلطان محمد پادشاه زندران و برادرش برای عرض تسلیم به پسر ملک کاس و برادرش اسکندر بروز پنجشنبه ۱۵ ذیقعد موافق باول آبانماه قدیم ۸۷۱ هـ متوجه کجور گشتند. "بنا بر تاریخ بالا که میرظهیرالدین روزوماه زرتشتی را با روزوماه اسلامی میدهد شبوتیست که در آن روزگار را یعنی قرن نهم هجری و ۸۵۰ سال پس از کشته شدن یزدگرد نفوس زرتشتیان در بخش شمالی ایران یعنی تبرستان و ما زندران و گیلان و گرگان بیشمار بوده و گرنه تاریخ زرتشتی در وقایع روزانه آنها ثبت نمیشد. پس از استندار ملک کاس پسرش ملک جهانگیر بجایش نشست و تا سال ۹۵۴ هـ فرمانروائی داشت و در همان سال مرد. پس از درگذشت او فرزندان او تحت حکم سلاطین صفویه فرمانروائی میکردند. خاندان استنداران پادوسبانی بسال ۱۰۰۶ هجری بدست شاه عباس بزرگ صفوی برچیده شد و تمام تبرستان جز و قلمرو سلطنت آنها گردید.

نامه مهدی فروح بن شخسان

بنام یزدان

نامه اور خسرو دادگرایادشاه رستم دارنشا را ژشاهنشاها و اویژه با دوسبان گاه و پاره از بنده مهدی فروح بن شخسان.

نماژا و عهدا را و رمزد را یومند که ما ن آفرید و ستایش او و بزرگ دار که پرستید پیه زراشت اسپنتمان دین و دانا. سپاس او و عهدا را و هه اوزینی که ایرهیم نهانیر، و هدین هیم نه

اکدین و آبا دا و عه و خشوران و خشورکه مان اژا هریمن گجسته پهریخته ، و پس درودمرترا که نگهبان و هان و پاسدار دین و هچاشیدارانی ، دادار را ورمزدت بورج و خرو و خویش خجسته و فیروز کرداره ایدون باد تراچ

مرا کام زین آهنجیدن آنکه مردم همی و اجند که ردان و دستوران و هیربدان و دین داران آن بوم و بر ، اژدستور دینیا را ژرده و نه خشنودند و نفرین همی کردند و پهریمنی همی نام برند که و هدین ما ز دیسنی و راه فرارون بهشته و دروندگشته و هیا رومنده و نا هکاران شده و تازیان را اوعه دین آوری رهنموده ، پن اژ شده ها و کنونه نه آگهند که وی تا روز و دردان اژگیتی په این دین اورمزدنوترا و یگمان تربید ، اوعه خرو و ویژه و هدین ما ز دیسنان ایستید ، پناهیم اوعه دادار اژا هریمن گناه مینو .

نخست که ردان و دستوران و تره پدش کردند و بهما ما و ران و شت ، محمدکیش آ ورتازیان اندر سالاری بوها له منذر تازی آنجا بید ، بوها له اژدانش و نگارش بهره اش نه بید ، اژدینیا ر آرزو کرد که مردانش محمد را آموزگاری کره ، وی هم پذیرفته و را اژ پرمان دین و هدا نش و بینش و فرا رونه بیا گاهانید .

دربار دوم که اژوتره دستوران و شته په مهدینه آمد محمد با لیده و بر شده و بوها له کش ستر کرده اژگیتی و درده بید . با نام فرزندی زنش را گرفته ، چیز و خواسته اش را بدست کرده با ابوبکر و طلحه و عثمان و زبیر و عبدالرحمن و عمرو و عمار و بلال و ابوذر و صهیب و مقداد و دیگران را تازی که با گروه و شکوه بیدند بهم دادستانی په تارات چیزهای مردم بخشش کردی .

دستور دینیا ر ، محمد را بدید بشناخت و کنش دانست و از آنش با زداشت و بیغون نهید که رهی بنیاد نه تا تازیان که په ددان و خرفسترا ن همی مانندا زبت پرستیدن گردان و په یزدان پرستی آره و کاری کره کش نام ارجومند شوه ، محمد خست و خوشنود شده از آن کنش نه زشت بگردید و آنان بهیا ره دینیا را ژوستا و وستا تیروپیما ن فرهنگ پرمانهای آئینی را په تازی پای چم کردند و قریش را اورآن توختند .

در آغاز ای کشورستانی شان بسرنه و دین ایشان را روی روایی پدید نه بید ، اما چون استار بهیا ره شان بید و بخت از ما روی تا بید ، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرا رونه کنش بهشتند و دشت و دژ ه و خت و دژ ه و رشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند و رنه گجا آن تا بتازیان را بید و توان که با خسروان ماکارزار کردند .

هنگامیکه شاهنشاه مینو آرا مگاه پرویزا و ربان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته ، اژ پلید اندرونی خویش پدش درنسا خسته سخنان ناراست اوعه پادشاه ننگا ریده بگوشت و پتت آن تازی مردا ژرا به نشدی و با تیغش می شرد ، یا په شاهنش گسی می کرد هنگامه بدینجا نکشیدی .

و ردستوران مر مردم کشور را و تره نکرده و نیا زرده بیدند ، بچهره مهتران ایران درنهایی

عمره‌ها ره کردی . از بدان مدار که از مردم کشور اژدستوران خشنود بیدند ، تازی سپه را اورهیچ مرز ره ندادی .

ورگجسته ما هوی سوری کش دادا را ورمزدپا دا فرا ه کره یزدگرد شهنشاه را نکشتی ، تخت و تاج ما مرتا زیان را که دادی . چه نگارم چون نیک وینم ویشتر ونا ها ژ خود ما ته و اژ سستی بخت ونا هیاه استاره وپا دا فره کارها که او عا یین خواری اندریم .

چین اژین پیش بکیفر بزه مردم که از جمشید گشتند و او عه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترک برکشیده دا ورنه راست سخنان را پاک دادا رساله های دراز گیتیان را در استم اندر داشت .

کنون هم اژ وناه و بزه دستوران ساسانیان را نژا دبرافتید و در وندان چیره آمدند . ات خوانده بوت که اژ این پیش هم اژنا راستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید هنگامیکه داری دارا ب را کشتند شهریار اژ خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرا و نه وها لماند تا بیگانگان او را کشور داری بر شدند . اژ شاهان آن گروه یکی ناپرمان دین او را رمزدکار کرد و دخت خویش بزنی گرفت ، دستورانش پا دا فره نکردند و مروی را بهیاه شدند . که نوزجددینان را بروهان هزوان همجا دراز و اژ شومی آن نهاده نهاد آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر بر باد شد .

پناهیم په یزدان ، شد آنچه بایستی و شوه آنچه شدینه نوزا یزدرا سپاس که تودرنشیم و خاندان خویشی ووها را بفرژا و ربه یاه خودنگاه میداری ، خواهیم اژ یزدان که تا دیر گاهت بمهر و خوره خویش فیروز و بلند و برتر داریه .

چین وینم که خروه با این گروه هم نمانه ، چه دروستا تیر یزدان و اجه که وپودحم تویم فرزام نودکا شمرندچم هودز سو فنورکا و سروچیمام هودهام هائم هزتونا فیوا مرفه رمذکار نمایندله زالدج .

نوز که سالها نا ودرده ، نهاده که آئین گرشان هشته زیرپا و بر باد شده و از نو بر بسته ها گزارده ، آئین گرشان هم ره اش واته از پیروانش خواسته مردم بکنکی و دژ آهنگی برند و او و ربنندگان یزدان بدی کردند و ادر و ژپسین اژ دیگر و خشوران شرمندگی با شد و یزدان کیفر پرما یه ، با این اینان او رنام آئین په بردن ونا چیز کردن خواسته مردمان دست گشاده و زنجید بار شمردن کرفه گیرند ، شگفت ترا ینکه خود را مسلمان خوانند و اژ خاک مردگان هیاه جویند آنرا نما ژ گزاردن سودا نند و اژ رتنی اژ بر فروشان تازی کیش زنی باشوی از کیش دیگر وینه و مهرش او ردل گیره شویش را تبا ه کره آمیزش با آن زن وی را بایسته و زندآور شوه . وهم گوند با هر کس که نه از کیش ایشان بوه رزم بایدا کردن ارا ورا بکشند و گروثمان نشیم شوند و خود تبا ه شوند هم په مینورسند و پدین نا راست راها و کاست اندیشه ها چنان وتره بنیا دکرده اند که آهنگیدن نیارم .

و چنان پدیداره که بدین نزدیکی بجزنامی اژایران نبماند و واته هرمان درست آیه که چویش بگرفته په عمرآوریدند، ویرا بتازی کیش توخت هرمان نه پذیرفت و بواج بلند برآئین شان نفرین کرد، بدین روی عمرخواستش برانداختن علی نگذاشت که اژنژاده خسروانه کشتن سزاوارنه عمر درگذشت.

گفت چیزی توزتا بتو واهلم هرمان ویرانه آرزوئید تا آباد سازها و پرمان عمرهمه ایران گشتند و نادیدند، عمرهرمان را گفت ویرانی چهه آبادی توزتا بتو رزانی دارم، گفت تو ختمت آگاهانیدن که نیانگان من کشور را چین آباد داشتند بوت که سالها ناودرد که اژوتره تازیان و این نهاده پستشان آبادی ای نیمانه.

اینک واته هرمان با دیدش و آرمهان با این زودی اژایشان رفته مهتران خود را همی شمرد و وتره و بیداده می کردند محمدکه مرت همگان اژبربسته های وی پای بدرنهاندن عمر با زمردم را په تباهی و کشتن داد تا از ترس با زبدا ن کیش اندر شدند. با این در پرمان پرمانی خویش سزاواری فاطمه دخت کیش آورشان بر بادا دونا بودند نمود و در اندر برش شکست و بچه اش بکشت و واته محمد را که در گره مرگ برای علی واته بیدیا و ه دانست و بواج بلند واته های محمد را اژاژوبیهوده اش مرد و هم برهنمانی علی عثمان را بر انداختند.

و هم معاویه که از خویشان عثمان و پرمان نگذا رشام بیدا و علی که محمد را پور برادر و داماد و جای نشین و مردی سخت دانا و دلیر و نام آور بید. بشورید و په کشتن اندر داداش. ویزید پور معاویه که بلند شد حسین و عباس پسران علی را بکشت.

و اینک سخت او رهم اندر آشفته و اژخود همی شمردند، بر بست و نهادهای که آئین گرشان نهاده شایسته بید، و در نامه که په نام قرآنش و اجند و اژسوی کردگار را شمرد که دینیا رهم اندر فراهم کردن آتش دستی بیده اژآئین بهی بسیار نیکه و وهه بر شمرده و نور و زومهرگان و گهنبارا سزیده و خوشوریزدان راستا ئیده چین کش واته بید بن دین یزدان اژو خوشور زراتشت است و خود محمد و علی درهمه جا از فارسین ستایش کرده، روشهای ما را سزیده و گزیده چین کش واته با پیروان خود که قوموا علی سیدکم بدعبالاعجام و همش واته لوکان العلم فی الزیالوجده رجلا "من رجال فارس پای چم آنکه همی ایستید برای مهان خود بروش پارسیان و اربوب دانش اندر آسمان رسه مر مردم پارسی را و همیشه بدین نازیدی کش زادن اندرگاه شهریاری خسرو دادگر بیده و بنیان نامه شان بر سه چیزه.

یکی یزدان شناسی و آمیخی دانش که آنرا پی هیچ گردش از تیمار و ستا تیرو و ستا اورتازی زبان اندر برده چین که هوزامیم فیه مزدان هزه ماس و زماس هرشیور هر دیور را قل اعوذ بر بالفلق من شر ما خلق و من شر حاسدا اذا حسد و قل اعوذ بر بالناس ملک الناس آله الناس من شروسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس آهنجید و

فەشید شمتای هرشنده هز شگوز مریا ن فراهیدور را بسم الله الرحمن الرحیم و بیش از این گوها .

دویم بر بستهای کیشه بیشی زانهم برسان ما په مگر چندروش که بگونه خواستاری زمین و هوای نازکانه ارچه اژدانش و فرزانی و فرهنگ و پزشکی بیرونه پن وی را وناهی نه چهاربدان گون فرما ن نکردی تا زیان دشتی که جالش اندو بدوان خستوما نددی و آئین شرم و راه آژرم نداشتندی و درما و و خوه و اخدر و دخت و بیگانده درهم آگشتی جدائی نگذاشتندی و هر دم با یکی هم آگش بیدی کجا و ردین و راه وی اندر آمدی و خدا شناسی پیش گرفتی .

ن
برخی بر بستهای کیش که با خردودانش نه راست آیه به خواستاری کنونه تا زیان و تا زگان بیدویکی از راههای اشان اینه که تا چهار زن عقدی ستانند که آنها را زمانی ننهند که تا چندگاهشان نگهدارند و دیگر هر چه خواهند بنام صیغه و متعه زن گیرند که زنی تا هر روز که خواهند به بهائی اندر سالاری خویش آرند و چنین آن روز بسر آیه ویرا برانند و زن عقدی را هم هرگاه نخواهند از خویش توانند راندن و آن را طلاق و اجند .

سخت این روش نکوهیده و نا زیبا هه که مرد زن خویش را اندر آگوش دیگری هله و اژ خویش برانه پن باز زان راه که تا زیان را زین پیش بید که روش زنا شوئی نداشتند و نام نمی گذاشتند و چون جانوران با هم آمیزش همی کردند به است .

و همش واته شمت من آب که اندر جائی ستاده بیدر و است که صدتن بهوشافی اندر آن روه ارچه نه نیکوبوه اما چون اندر تا زگان آب کم یا به و با شندگان این مرز بسالی یکبار هم پیکر خویش را با بنشستی با زاین هم نیکو باشد .

س دیگر داستان و کارنامه های که اژتورات و انجیل با آهنجیده کرده و افسانه اژهر کس اشفته نبشته . چه افسانه سرائی را در تا زیان ارجی بزرگ بیده و بیشتر مردم این کشور پیروان سرخ شبان و عیسی اند و جز این کارنامه و داستانی ندارند و اگر توختی جز آن آهنجیدن پی از بدانش نکشتندی .

بههم روی نامه نخستین که انگیختند چندان ناپسندیده نه بیدا ما چون در کیش آوری اور پرمان روائی بر شدند و عثمان اورجای محمدنشست بو تره و آزارا زهمه جا آن نامه فراهم کرده تما مش بسوجا نید و اژ قرآنی ساخت و اندر مردم انداخت که کنونش دارند . نیکوئیها که اژ آئین بهی اندر آن بیاد بید در کرده و بیشی اژ بر بست و دهنا دهها هم په گردانید و دیگر ایشان را هم ارجی نمانده .

و این یزید که کنون پرمانگزاره سخت راه بیداد گزیده را ورشما پیام کند ویرا گردن منهد که بزه گراست و از خدا بازگشته و مهتران کیش خویش را هم کشته .
 من بنده بهر آگاهی و او یگمانی آن خسرو دادگرو همه دستوران و وهان رستم دار بر این که دینیا را آئین بهی نهشته و بریزد نهاده نیاکان استوان بیده از محمد نامه سده بیدم که از واته و سراسر ایشش علی نگاشته از آن باز نویسی بهرمز گسی داشته ام .
 و هم دینیا را از عمر بیغون نامه سده که از کشور ایران تازیان را شوه اندر آئین بهی ویرانی نیا رند و نگذارند و بر آئین پاک کارندارند .
 اما پس از پیروزی از بیغون بگشتند و ایرانیا را اورتازی کیش خواندند و نامه خا نهایی بزرگ سو جانیدند و تشکده ها را لاش و تارات کردند . اورمزدا و خشیدار کیفر کند .

هم برای آسایش بهرام شاد پور خیر اندرس که از نژاده آذرباده و دیگر دستوران مگشته چین پیمان نامه از علی سده ام هر سه با این نامه است در گنجور آتشکده اندر سپارند که شایدمانی بکار آید .
 و بفرمایند دستوران مردمان را کشور را از راه آئین آگاهند و آسایش وهان را از یزدان توزند و برادر مرا هم خدا مرزی دهند و از بیغاره و بدگوئی بگذرند تا یزدان کامها اندازیده دهید فیه یزدان کامه باد تراج .

سهران ، رسد . تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان . تهران : بی تا ، ۱۳۶۰ ، ۵۲ ص .

خاندان زیاری

سر خاندان زیاری مرد آویژ ۳۱۶ - ۳۲۳ هـ زرتشتی بود و سایرین از مردم دیلم ، احساسات زرتشتیگری نداشتند یا ضعیف بود . لذا از آنها نام نمیبریم . خاندان زیاری در ۴۳۵ هـ خاتمه یافت .

دیلیمیا ن

ئی

پس از پایا ن یافتن خاندان ساسانیان و شاهنشاهی پارسیان، قلمرو فرما نفرمای
آنان بدست مردم شبه جزیره عربستان افتاد. فرهنگ و آثار تمدن و دین ایرانیان دستخو
بازیچه مردم نیمه وحشی آن روزگار گردید، که بغیر از تاخت و تار و چپاول و خونریزی،
فرهنگی دیگر سراغ نداشتند. شهرهای ایران یکی پس از دیگری، چنانکه گذشت بتصرف
اسلام درآمد. مگر با شندگان رشته کوهستان البرز که بیشتر آنان دیلمیان و پتوران یا
مردم تبرستان بودند که راه دخول بیگانگان را بخاک خود با همت و مردانگی سد نمودند
و با وجود کشورگشائی تازیان و هیبت و تهاجم آنها که نیمی از قلمرو رومیان را نیز مسخر
ساخته بودند، با دلاوری و وارد ساختن ضربات سهمگین در جلو آنها ایستادگی نمودند و
تا چندین سده آزادی و استقلال داخلی خود را ادامه دادند.

مردم تبرستان بزرگترین و نیرومندترین دیلمیان بودند. اسپهبدان خاندان گاو و بار
یا بگفته مورخان اسلامی آل دابویه که در بخش شمالی کوهستان بردشت و هامون و کناره های
دریای خزر فرمانروائی داشتند، با بستن پیمان، از ورود تازیان و جنگ و خونریزی در
قلمرو خود جلوگیری بعمل آوردند. اما پس از مدتی خوی غارتگری، تازیان را بر آن داشت
که با حيله و تزویر، در آنجا راه پیدا کنند و پادشاهی خاندان دابویه را برچینند.

اما دیلمیان برخلاف تپوران که بتاخت و تار و خورگرفته و چاه رها رنفر از آنها چنانکه
گذشت در جنگ قادیسیه اسلام پذیرفتند و در قلمرو اعراب اقامت گزیدند، تا از غارتها و
چپاول سهمی ببرند. بقیه در قلمرو خاک خویش در شمال ایران در کمال آزادی زیسته و در
دشمنی و کین توزی با تازیان سرسختی نشان دادند و آنها را راحت نگذاشتند و گاه و بیگاه
بر دستهای آنها حمله کرده از کشتار و چپاول خودداری نمینمودند. حمله های آنها ناگهانی
و کشتار و چپاول آنها آنی و بسرعت تمام پایا ن می یافت. فرماندهی اعراب برای جلوگیری
آنها و دفاع خویش، قزوین را پایگاه و ساخلو خود قرار دادند و گروهی از جنگجویان و رزم
دیدگان خود را در برابر دیلمان نشانند.

بگفته صاحب "شهریاران گمنام" تا اواخر قرن سوم هجری این ترتیب میان دیلمیان
و مسلمانان برقرار و بیش از ۲۵۰ سال جنگ و زد و خورد پیاپی در کار بود. دیلمیان از
بزرگترین و سهمناکترین دشمنان اسلام شمرده میشدند و حمله و هجوم نا بهنگام و بیباکانه آن
گروه ضرب المثل بود. خلفا هر که را بوالیگری جبال (عراق عجم) میگماردند، وظیفه او
بود که با دیلمیان جنگ کرده، جلوتاخت و هجوم آنها را بگیرد. در همین زمانهاست که
حدیثهای از زبان پیغمبر در فضیلت قزوین و ثواب نشستن در آنجا روایت کرده اند. از
جمله بگفته صاحب معجم البلدان و نزهة القلوب دروازه قزوین "فرمود قزوین یکی از
درهای بهشت است و هر که یکروز و یکشب در آنجا بنیت جهاد دشمن کند بهشت بر او واجب

شود. " معلوم میشود که سهم ورعب دیلمیان، مسلمانان را فرا گرفته، کشتی مایل بنشستن در قزوین نمیشده. این حدیثها را برای تشویق و برانگیختن مردم روایت کرده‌اند و گر نه چنانکه یا قوت حموی متذکر شده صحت آنرا نتوان باور نمود. "

بزرگی و توانائی اسلام و تازیان در آن روزگار بغایت درجه رسیده و قلمرو فرمان فرمائی آنها تا بکوههای پیرینه در اروپا و مرز ترکستان چین در آسیا گسترده شده و این مردم از کوهها و جنگلهای سخت گذشته و کشورگشائیها کرده بودند. اما نتوانستند یکمشت مردم کوهستانی ایرانی را در شمال ایران پایمال و بزبون خویش سازند. تصور نشود رشته کوههای البرز، سد پیشرفت آنها بود، زیرا اعراب از چنین کوهها گذر کرده بودند، بلکه مردانگی و دلاوری دیلمیان و تپوران و جانباینها و پهلوانیهای بود که آنها در نگاهداری خاک زاد بوم خویش و جلوگیری از دشمنان بیگانه از خود نشان میدادند.

بگفته کسروی " تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجود داشته و از تیره گیل و باشندگان گیلان جدا بوده‌اند. در قرن مزبور بگفته میرزا ظهیرالدین مرعشی، کیایان زیدی، انبوهی از آنان را کشتار کردند و گویا آنچه با زمانند با گیلان درآمیختند و نام دیلمی از میان رفت. ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان و با زماندگان هردو تیره‌اند. "

نخستین پیکار روز دوشنبه دیلمیان با اعراب در سال ۲۲ هـ پس از جنگ نهاوند بوده است. در آن هنگام همدان و اصفهان و پارس بتصرف اعراب درآمده و یزدگرد آخرین شاهنشاهی ساسانی خراسان را پناهماه خویش قرار داده و سپاه و لشکر شاهنشاهی پراکنده و دربدر شده و مردم هر شهر و منطقه‌ای برای دفاع و نگهداری خود در تلاش و کوشش بودند. باشندگان دیلم در آن وقت زیر فرمان سرداری یا پادشاهی بودند که موتا نام داشت. این سردار با گروه خود از کوهستان سرازیر و در ستبی میان قزوین و همدان، بگفته کسروی با پیشقراولان تازی به نبرد و پیکار پرداختند. مردم ری و آذربایجان نیز در آن هنگام با سربازان خود بدیلمیان پیوستند و متفقا بر اعراب حمله و قلمرو خود را از خطرات تهدید فوری آنها حفظ نمودند. سردار سپاه آذربایجان را نام اسفندیار بود و او رستم سپهسالار معروف ایران را که در میدان پیکار قادیسیه کشته شد برادر می‌گشت. سردار سپاهری بزرگی بود بنام فرخان زبندی یا زببنده، اما سپهسالاری هر سه لشکر دیلم و ری و آذربایجان را موتا داشت. موتا با سپاه انبوه برزم اعراب حرکت کرد. نعیم بن مقرن سردار سپاه تازیان نیز با نیروی آماده خود از همدان بمقابل دیلمیان شتافت. دوسپا درواجر و دبین قزوین و همدان بهم برخوردند و پیکاری سخت رویداد. بگفته طبری سختی این جنگ با جنگنها و نند و دیگر رزمهای بزرگ هیچ کمتر نبود. نفرات بیشمار از طرفین در میدان پیکار جان دادند، موتا سپهسالار لشکر دیلم نیز در میدان افتاد و سپاهیان

بی سردا را ایرانی ما نندرزهای دیگر که در گذشته یا دشتا با ایستادگی نیا ورده پراکنده و در بدر و راه خانما ن خویش برگرفتند .

تا زیا ن بگفته تا ریخنویسا ن خبر پیروزی خود را بمدینه فرستادند و با دنبال کردن سپاهیان ایرانی بقزوین وری روی آوردند . در بین راه با زبدسته دیگر از رزمیان دیلم وری که دوباره جمع شده بودند برخوردند و با آنها به پیکار پرداختند . در این باره را عرا نیروی خود را دودسته کرده ، دسته ای بسمت آذربایجان واران و ارمنستان فرستادند و دسته ای روی بخراسان آنها دند و چنانکه گفتیم با پادشاه تبرستان شمالی پیمان مودت بسته و آن شهر را بحال خود گذاشته به پیشروی بخراسان ادامه دادند . اما مردم دیلم بجز دشمنی و کین توزی روئی با عرا بنشان ندادند و کینخواهی را دنبال کردند و در مواقع فرصت برا عرا بحمله و تاخت برده از کشتار و چپاول آنها فروگذاری نمینمودند تا آنکه تا زیا ن ناگزیر گشته قزوین را با رزمجویانی مجرب پایگاه ساختند . بگفته یلاذری ، کثیر بن شهاب در زمان خلافت عمر بن خطاب . و سعد و قاص والی کوفه در سال ۲۵ هـ بر دیلمیان بتاختند و گروهی کثیر را بکشتند . بگفته طبری در سال ۶۱ هـ مردم دیلم بدستی تاخته آنرا متصرفه شدند و الی کوفه عمر بن سعد چار هزار کوفی رزمیده را بدفع آنها فرستاد . عباسیان در زجر و آزار و حبس علویان میپرداختند و آنها ناگزیر پنهان و خاموش مانده و بیا آنکه فرا را اختیار میکردند ، سختی و محکمی کوهستان تبرستان و دلیری و مردانگی دیلمیان در سراسر عالم اسلامی آنروز معروف بود ، لذا آنرا پناهگاه خود قرار میدادند و فرما نروایان زرتشتی نیز آنها را گرامی داشته پناه میدادند . پس از آنکه مازیار بواسطه عدروخیانت برادرش کهیا ر گرفتار کارگزاران خلیفه گردید چون از دارائی او پرسش شد همه را نشان داد . در مورد دفاعین از کهیا ر برادرش سند گرفتند که در موقع خود در ساری حاضر کند . مورخان صورت دارائی مازیار را چنین داده اند .

- ۱- نقدینه ۹۶ هزار دینار ، ۲- هفت دانه زمرد گرانبها ، ۳- ۱۶ دانه یا قوت سرخ ، ۴- هشت باراجامه های رنگارنگ از پارچه های گرانبها ، ۵- دیهیم یا تاج مرصع مکلل یکدانه ، ۶- شمشیر با نیام زر و گوه رنشان یکدانه ، ۷- دشنه گرانبها یکدانه ، ۸- حقه پرازگوهرهای گوناگون یکدانه ، بگفته ابو محمد پسر بن آملی که زمانی دبیر مخصوص مازیار بوده در آن حقه گوه رهایی نشانده بودند که بهای آن بهجده ملیون درهم میرسیده . بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام کهیا ر طبق سندی که داده بودند دفاعین و خزاین مازیار را براسترا ن بار کرده بساری میبرد که در بین راه با ۱۲۰۰ تن از دیلمیان روبرو شد . با و گفتند که به برادر خود بزرگ ما رحم نکردی و دوروئی کردی و او را بدست دشمنان سپردی و اکنون دارائی او را میبری که بتازیان و دشمنان ایران و ایرانی سپاری . بر سرا و ریختند و وی را کشتند و دارائی مازیار را بتصرف خود در آورده بدر رفتند .

یحیی بن عبدالله ز نوادگان امام حسن با شاه فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵هـ بدیلمستان پناه بزد. یحیی در آنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد و علویان از گوشه و کنار بر او جمع گردیدند و او را چون الرشید خلیفه وقت از این خبر پشیمان خاطر گردید. بگفته کسروی "دیلمیان از همدستی با علویان نتوانستند خلافت عباسیان را بدست آنان براندازند. اما این همدستی و یاری سبب شد که کم اسلام پذیرفتند و از کوهستان خود که مدت دوسه و نیم محصور بودند در آمدند و با مسلمانان آمیز شدند و در اندک مدتی پادشاهان بزرگی از میان آنها برخاستند و ایران و عراق را زیر فرمان خود آوردند."

از فرمانروایان دیلمی بیخبریم اما در سال ۲۲هـ بنام موتا برمیخوریم که ذکرش گذشت. پس از این تا او آخر سده دوم هجری از نام سرداران و فرمانروایان دیلمستان خبری در دست نیست، با وجودیکه دلاوری و کین توزی آنها برخلاف اعراب در برگیرهای تاریخ ضبط است. اما در او آخر سده دوم هجری نام پادشاهان و خاندان دیلم در تاریخ مورخان تبرستان و اسلامی یاد گردیده است و آنهم بطور اختصار. یکی از این خاندان جستانی است که چهار یا پنج نفر از پادشاهان آنها زرتشتی بوده اند. تاریخ نویسان مسلم بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمرده اند، زیرا که با روها و دژهای اسمعیلیان معروف بملاحده در قلمرو آنها واقع بوده. نخستین پادشاه جستانی که نامش در دست است مرزبان پورجستان میباشد که بگفته طبری بسال ۱۸۹هـ درری بخدمتها چون الرشید رسید. طبری گوید "در این سال چون ها رو ن بری رسید، حسین خادم را روانه تبرستان کرد. با او سه زینهار نام فرستاد، یکی برای شروین پدر غارن و دیگری برای ونداد مهر مزدنیای مازیار سیمی برای مرزبان پورجستان خداوند دیلم. خداوند دیلم بری آمد خلیفه جامه و مال بدو بخشیده برگردانید."

ناصر کبیر پس از آخرین شکست از سامانیان بسال ۲۹۰هـ چون با اتفاق جستانی بدیلمستان برگشت در آنجا بگفته کسروی "بساط راهنمایی و ارشاد در چیده بنشر اسلام در میان و گیلان پرداخت و چون خود و کیش شیعه زیدی داشت بلکه یکی از دشمنان و مولفان این طایفه بشمار است ترویج این کیش میکرده و ده سال بیشتر جز این کاری نداشت و چون در این وقت نفرت دیلمیان از دین اسلام کمتر شده و بجهت آمیزش با علویان اندک انس و آشنائی بدین مذکور پیدا کرده بودند انبوهی از دیلمیان و گیلانیان اسلام و مذهب زیدی پذیرفتند بگفته ابن اثیر در حوادث سال ۳۰۱هـ از گیلان و دیلمیان آنچه در آنسوی سپیدرود تا آمل نشیمن داشتند دعوت ناصر پذیرفتند. ناصر در سال ۳۰۱هـ با گروه انبوهی از همین پیروان خود با ردیگر به تبرستان تاخته سامانیان را بیرون راند و تا گرگان تصرف نموده بحکمرانی نشست و دژ باستانی چالوس را که از زمان ساسانیان ساخلوکا ه بود ویران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب در تبرستان و شورش تبرستانیانها

نخستین کارگزار عرب در تبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴هـ بفرمان منصور دوانیقی خلیفه طماع و خودخواه بر سر سپاهیان گران برخلاف اسپهبد خورشیددا بویه لشکر کشید و او را منهزم و کشورش را متصرف شد. سپس سرداران با سپاه برای گشودن رستمدا رورویان شمالی فرستاد و آنجا را بدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتار نمود و آنها را با لطف و کرم باسلام دعوت کرد. چون مردم از ستم و نارواییهای کارگزاران اسپهبد خورشیددا بویه، در رنج و بتنگ آمده بودند، دعوت او را با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال در تبرستان شمالی فرمانروا بود و بگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال ۱۴۴ هجری".

پس از او خازم بن ابو خزیمه التمیمی مرد خشن و متعصب دوسال در تبرستان فرمانروا بود و بسیاری از خاندانهای بزرگ و سران گروه را که از اسلام دوری می جستند برانداخت. بگفته شیخ علی گیلانی در گرگان بسیار کس بکشت و بگفته ابن اسفندیار بسیاری از وجوه و اعیان گبرگان را قتل کرد. پس از او روح بن حاتم مردی سختگیر و فنانیک از جانب خلیفه به تبرستان آمد در روزگار فرمانروائی خود بقولی پنج سال و بقولی یک سال ظلم و ستم فراوان بمردم و اتباع خود نمود و با زماندگان خاندان کهن را برانداخت. بگفته ابن خلدون و اولیاء الله آملی نخستین شورش تبرستانیانها برخلاف کارگزاران خلیفه در روزگار فرمانروائی عمر بن العلاء التمیمی و بسال ۱۶۷هـ بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸هـ را رد و بگفته شیخ علی گیلانی "در عهد حکومت او اهالی تبرستان و مازندران و ننداهرمزبن و ندای بن السوخر را بسلطنت برداشته، یکروز صباح تا چاشت موازی شصت هزار عرب را بقتل آوردند. اکثر آنها زنان ولایت را خواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خود را بسته با اهالی ولایت میسپردند." ابن اسفندیار و میرظهیرالدین مرعشی شورش با لارا در روزگار فرمانروائی عبدالحمید مضروب بسال ۱۶۹ هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام در مورد شورش تبرستانیان چنین آورده:

"مردمان بومی ایران با وجود پذیرفتن اسلام بدخواه یا بزور و جبر و تهدید، هیچگاه از زبان پدر و مادر دست برنداشته و پیوسته درنگا همداری راه ورش و آداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرز و نقاط دوردست، مانند سیستان و خراسان و ماورالنهر (ورارود) که یا از دستبرد تا زیان مصون و یا از دارالخلافه دورتر بوده و روح ایرانی، سالیانی دراز در ایشان باقی و زنده و نیرومند بوده است. این دسته مردمان که از استیلای عرب و فرمانروایان جورپیشه ایشان دل خوشی نداشتند پی فرصت بودند، تا بر ایشان بشورند، و زنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

تبرستانیا (ما زندرانیا) که از جور و ستم کارگزاران اسپهبد خورشید را بویه
 آخرین اسپهبدگار و باره نژاد خسته و فرسوده شده و متحمل بسا شکنجه و آزار شده بودند هنگام
 رسیدن لشکر اسلام و نوید جان بخش ابوالخصیب تا زی که مسلمین و مومنین بآزارند
 با میدو آرزوی آزادی و برادری بدو رو را و گرد آمدند و با سلامیا پیوستند و گمان برد
 که آیندگان ابوالخصیب نیز همان روش را دنبال کرده و خواهند توانست چند روز زندگانی
 را بآرامش و آسایش بگذرانند ولی آیندگان پس از ابوالخصیب در اثر تعصبات مذهبی
 و نژادی چه بسا از خاندان کهنسال و بزرگان گروه را بنحوی از انحاء و بیبها نه هائی از
 میان برداشته و نابود ساختند، با برقراری بدعوتها و رسوم نوین، عوارض سنگین، مالیات
 گزاف، رفتار زشت و خشن، سختگیریهای بیجا و ناروا، افزون بر این دست درازی بزنان
 و مردمان بومی، توده را از خود و سلامیا رنجانیده و دور ساختند و کار را بدانجا رسانیدند
 که کاسهء شکیبائی مردم لبریز و بیستوه آمده بچاره جوئی برخاستند و ناگزیر شدند که در زیر
 پرچم آزادی، استقلال برپا درفته را با زستانده و از زیر بردگی و بندگی دژخیمان و میهمانان
 ناخوانده سروپا برهنه رها می یا بند.

در سالی که مردم تبرستان بشورش برخاستند عبدالحمید مضروب از سوی خلیفه مهدی
 بن منصور درما زندران فرمائروائی میکرد. یکی از زنان مهدی دختر اسپهبد خورشید
 گاه و باره بود که به همراه مادر و زنان دیگر و خاندان اسپهبد خورشید گرفتار آزار شده بودند.
 در زمان همین مهدی حکیم بن هاشم معروف بمقنع در خراسان قیام کرد.

در همان روزگاری که عبدالحمید مضروب در تبرستان بود، استنادا شهریار یکم از
 خاندان پادوسبانی پورپا دوسبان دوم در رویان و رستم دار و اسپهبد و ندادهرمزد از
 خاندان غارنوندی پور و نداد در غارنکوه که فرش و دگروس و ادکوه با شد و اسپهبد شروین یکم
 از خاندان دسته اول با وندپور سرخا بدوم در هزار جریب فرمائروائی داشتند. اسپهبدان
 نامبرده بواسطه دست درازی و حملات کارگزاران عرب، مقر فرمائروائی خود را گذاشته
 در دورترین نقاط صعب العبور کهستان نشیمن اختیار کرده منتظر فرصت بودند، تا
 کینه خونخواهیها و ستمگریها و ناموس دریهای آزار برادر تبرستان بگیرند.

اسپهبد و ندادهرمزد غارنوندی دلیر، جنگی، خردمند، با حزم و دوراندیش بود
 عواقب امور را بدرستی می پاید. ساکنین نواحی سوادکوه و میدوارکوه و جایهای دیگر
 تبرستان که تحت فشار عمال عرب واقع بودند بدبیشاورفته، برای نجات خویش یا وری
 خواستند. چون سرداران ایران باستان همواره نسبت بشاهزادگان ساسانی احترام
 فراوان قائل بوده و آنها را از خود برتر میدانستند. اسپهبد و ندادهرمزد نخواست بدون
 صلاح دید اسپهبد شروین یکم با وند که از خاندان ساسانی بود، پاسخ قطعی بآنها بدهد.
 اقدامات خود را منوط بکسب تکلیف از او نمود.

وندادهرمزدبا اسپهبدشروین نامبرده وبا مسمغان ولاش فرما نروای میا ندورود که در کهستانات پریم پناه گرفته بودوا ستندار شهریا ریکم یا دوسبانی که آنگاه در رویا جنوبی وبقولی در کلارپناه گرفته بود، رویدا دوچگونگیهای وقت وخواهش مردم حوالی دایربرجات ازستم اعرابرا در میان نهادوبنا بتصویب آنها، در برداشتن اقدامات موثری در آزاد ساختن تبرستان، از تمام سران گروه ودهقانان پیمان وفاداری وجانبا در راه پیشرفت منظور بگرفت ویکروز وساعتی را معین کردند که در آن وقت بقیام و شورش برخیزند وهرمسلمان و عربی را که به بینند بقتل آرند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "سپهسالار وندادهرمزد در روز وساعت مقرر با گروهی از سپاهیان از هرمزدآباد مقر خود بیرون آمد و نخست بمرکز سپاه اسلامیا تاخت کرد و هر که را یافت بکشت و دیگران نیز هریک در حوزه خود، هر که را از مسلمانان در شهر و دهات و برزن و بازاری و مسجد و گرما به و خانقاهها یا فتنه میکشند و کار را بجائی کشانید بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خود را از ریش گرفته از خانه بیرون میآورند و بشورشیان سپرده گردن میزدند. سخن کوتاه آنکه در یکروز از مرزگرگان تا مرز گیلان دما را از اسلامیان در آورند و گویند بیشتری از مسلمانان که از جنگ شورشیان دور و فرار کرده بودند، در جنگل و بیشه و کهسارها طعمه جانوران و درندگان شدند و جانی بسلامت در نماندند.

اولیاء الله آملی و میر ظهیر الدین مرعشی در کتاب خویش نام پاسگاهها را که در رویان برقرار شده و ۱۵۰۰ تن سرباز در آنجا جای داشته اند ذکر میکنند. ابوالعباس توسی که ایرانی و سومین نایب خلیفه در تبرستان بود و پاسگاههای زمان ساسانی را دوباره آباد کرد و سربازان اسلامی در آنجا بگذاشت و صورت آن در تاریخ تبرستان پس از اسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفر سرباز در آن پاسگاهها پاس میدادند. سران و سپاهیان همه این پاسگاهها دستگیر و کشته شدند.

پس از شورش بالونا بود شدن بیگانگان، تبرستان بدست مردم تبرستان افتاد و اسپهبدان دوباره بمقر پادشاهی خود برگشتند و آن سال ۱۶۷ یا ۱۶۹ هجری بود. در دوران شورش. عماد بن عمرا لذهلی و خالد بن برمک عامل خلیفه بودند در روی و چگونگی را بمرکز خلافت اطلاع دادند. سالم فرغانی معروف بشیطان فرغانی از جانب خلیفه ما مورس کوبی شورشیان تبرستان گردید. سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بودند نیرومند، گردن کلفت، زبردست، بیباک، دلیر، زورمند و در رزم آزمائی برابر با یک هزار مرد و به همین رو نزد خلیفه مهدی مقامی بلند و ارجمند داشت و همیشه به یک هزار جا مه (تن پوش) سرافراز میگردد.

سالم طرف توجه و اعتماد خلیفه بود. بفرمان او با سپاهی گران و بسرعت از

کوتاهترین راه از سوی ری بماندرا ن و بگفته مورخان در دشت اسرم، جنوب خاوری شهر ساری ولیک بگفته ابن اسفندیار در هرزه مال نزدیکی آمل رسید. اسپهبد و ندادهرمزد سپهسالار شورشیان بنا بخواهش اسپهبد شروین یکم با سالم مصاف داد. سالم در روز جنگ براسبی ابلق که یکتا و بیمانند در عراق عرب مشهور بود سوار شد و تبرزین بیست منه (۶ کیلوئی) خود را گرفته به نبرد و ندادهرمزد آمد. جنگ تن بتن در گرفت و سالم نخست با تبرزین حمله نمود و سپر معروفگیلی و ندادهرمزد را دونیم کرد و سپس عمودی برگردن اسپهبد حواله کرد که گارگرنشد. آن روز تا شامگاه نبرد ادامه داشت.

اسپهبد و ندادهرمزد پس از پایان جنگ، بنا بر تاریکی با سپاهیان خود بهرمزد آبا دمقر فرمانروائی خویش برگشت. در بامداد بخوردن ناشتا مشغول گردید. گویند و ندادهرمزد اسبی سیاه داشت که یکتا و بیمانند بود. فرماندار که زین و لگام زرین براونهند و بخدمت آرند. سپس روی بهمراها ن خود کرده گفت، کیست از شما شیرمردان و پهلوانان که این اسب آراسته و یکتا را گرفته بجنگ سالم برود. سه بار بگفت و پاسخی از جمع حاضرین نشنید. بگفته ابن اسفندیار، و نداد امید و بگفته اولیاء الله، و نداد ایزد ملقب بخداوند کلالک یعنی دارنده زلف پرچین آویزان، فرزند جوان اسپهبد و ندادهرمزد در آن مجمع پشت سر پدر حاضر بود. پیش آمد و زمین ببوسید و برای جنگ با سالم حاضر گشت. پدر او را منع نمود و گفت توجوانی و بی تجربه وادیویست پیکار دیده و نبرد آزموده. و لیک پسرد را راده خود پابرجا و ثبات قدم ورزید. لاجرم پدر ناگزیر شد و برضای او تن در داد. اما که هیار خالوی او را باوی فرستاد تا او را مراقبت و یاری نماید.

که هیار رزمیان ورزیده را از جمع سپاهیان با خود برداشت. گاو بان در حوالی هرمزد آبا دمیزیست و نامش اردشیر با بلورج بود، برای بومدانی (راهنمایی بلدچی) با خود همراه کرد و نعمت و مال زیاده و وعده داده آنها را از کوتاهترین راه و کمترین وقت بخیمه و خرگاه سالم برساند. اردشیر چوپانی بود و ارسته و ژولیده موی و از همه راه و بیراهه های آنجا بخوبی آگاه. رزمیان تبرستانی را براه انداخت و در کمترین وقت بنزدیکی خرگاه سالم رسانید. دلیران تبرستانی چون خود را در پیرامون خرگاه سالم دیدند، خود را آشکارا ساختند.

چند روزی از نبرد و ندادهرمزد با سالم نگذشته بود که سالم بعشق پیروزی بدست نیامده، سرگرم میگساری و باده پیمائی گشت. ناگهان نعره دیده بان از نزدیکی دشمن بگوشش رسید. سراسیمه بر اسب سوار شده بمیدان آمد، نعره ای بزد. و نداد امید از صدای نعره او هراس برداشت. اما که هیار با و نهیب زد که مترس، ضربت نیزه او را با سپر رد کن و در جای خود بایست و جلو نرو چون او پیش آید با شمشیر دونیمش ساز. و نداد امید طبق دستور خالو رفتا ر کرده سالم خشمگین با و نزدیک گردید. و نداد امید شمشیر خویش را بکمرش حواله

ساخت و او را دونیم کرد. لاشه او بر زمین افتاد. سپاهیان او همه اما ن طلبیدند و بدون جنگ گرفتار آمدند.

وندا دهرمزدا ز نتیجه پیکا ربسیا رنگران بود. یک سربا ز تبرستانی که در میدان نبرد گذشته شدن سالم را دید، بدون برداشتن و گرفتن نشانی، با میدمزدگانی، خود را بوندا دهرمزدرسانید و خبر پیروزی را با و داد. اما اسپهبد و نندا دهرمزددون تحقیق، خبر فتح را راست ندانسته بیهوش گردید. چون بیهوش آمد با و رنستوانست کرد. بگمانش که سربازنا مبرده از میدان پیکا رگریخته باشد. روز دیگر جوانی از جانب پسرش مژده فتح بیاورد و شمشیر سالم بنشانی بوندا دهرمزددپیشکش کرد. اسپهبد سپاس خدای بجای آورد و بخششهای فراوان نمود. مردم را با استقبال پسر فرستاد و او را و بروی خود بر کرسی زرین نشاند.

مهدی خلیفه عباسی پس از استماع از خبر گذشته شدن سالم بر تبرستان نیها خشناک گردید. فراسه سردارنامی دیگر را با ده هزار سپاهی زبده و ورزیده به تبرستان اعزام داشت. بخالد بن برمک و ورد بن اصغر و حماد بن عمرنایبان و سرداران خود مقیم ری سفارش نوشت که کمکهای لازم را از فراسه دریغ ندارند. فراسه به تبرستان رسید. ^{خله} بفرمان سپهسالار اسپهبد و نندا دهرمزدد، راههای تبرستان را برا و باز گذاشتند تا بدا کهستان برسد. خود اسپهبد بدر بند کولارفت و هردو تنگه با لاوپایین را محکم سنگربندی نمود. از اسپهبد شروین با و ندخواست که آرده سنگرها را ملاحظه نماید، اما اسپهبد بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام با در نظر گرفتن سیاست روز در آمدن کوتاهی کرد، تا فراسه بیندارد عدم حضور اسپهبد شروین، دال بر عدم شرکت وی در جنگ و حفظ بیطرفی است ولی در پنهان از هیچگونه کمک و یاری دریغ نداشت.

گفتیم که اسپهبد و نندا دهرمزدد لیر و بیباک بود و جانبازی در راه استقلال ملی و سنن باستانی هیچ میدانست و نسل او بسو خرای پهلومیرسید که هنگام اسارت فیروز و بزرگان ایران بدست پادشاه هیاتله، بجنگ آنها رفت و ایرانیا ن رانجات بخشید. در این پیکار آزادی هیچیک از اسپهبدان آشکارا شرکت ننمودند ولی پنهانی کمک و یاری خویش را دریغ نداشتند، تنها اسپهبد و نندا دهرمزدد بر سر سپاهیان زبده خویش با عربها در نبرد بود. بنا بر این او را بلقب سپهسالار میخواندند. صاحب تاریخ تبرستان پیکار او را با فراسه چنین بیان مینماید:

"فراسه همچنان به پیروی خود ادامه داد تا به ارم رسید، سپهسالار و نندا دهرمزدد چهارصد تن مردوزن با طبل و دهل و بوق و کرنا (سرنا) و چهار هزار مردوزن سپاهی دیگر تبروده (داس) بدست در دو سمت سنگرها در جنگل و بیشه، بکمین نشانید و فرمود بدستور او گوش دهند و هر وقت شیپور نواخته شد، از کمینگاه بیرون آمده طبل و دهل و بوق و کرنا

را بصدا درآرند و به تراشیدن بیشه‌ها پردا زند و از بالای درختان سنگ و خاک بسردشمنان ریزند. خود با چهارصد تن دیگر از ورزیده‌ترین همراهان خویش به پیشوا زفر شاه شتافت. دشمنان چون شمارش تبرستانیان را کم دیدند بحمله پردا ختند. تبرستانیان از جلو و تازیان از دنبال بحال فرار به تنگه کولار رسیدند. چون وندا دهر مزدیسنگرگاه خود رسید بدرون جنگل گریخت و تازیان همچنان او و سپاهیان او را دنبال میکردند تا بمحل موغور رسیدند. در اینگاه شیپورنشانی بصدا درآمد و شورشیان از هر سمت، بنواختن و تراس جنگل و داد و فریاد برآمدند. از سوی دیگر آوای مرغان جنگلی و صداهای ترسناک درنگ^{گان} بیشه‌ای در محیط جنگل دست نخورده محصور - فرار به سپاهیان و همراهان او را که هیچگاه چنین پیشامدی را انتظار نداشتند، بلکه چنین چیزی را در عمر خود ندیده بودند، بگمان اینکه صاعقه‌ای آمده، سرازیر گم کرده، مات و مبهوت میخکوب شدند. هم در اینگاه بود که سپهسالار وندا دهر مزدیا چهارصد تن از شورشیان از سنگرها بیرون آمده بکشتار پردا در اندک زمان دوهزار سپاهی دشمن را از دم تیغ بگذرانیدند. دیگران امان طلبیده و فرار شه را دست بسته به پیشگاه آوردند و گفتند "دشمن شما فرار است و بسم الله".

بدستور وندا دهر مزدیا ورا گردن زدند. قبا و کلاه و کمربند و کمر فرار شه را سپهسالار بنشانه پیروزی بر تن کرد. دستگیر شدگان را بدرون تبرستان کوچانیده و هر دسته‌ای را در جایی دور از یکدیگر جای داد. پس از این پیروزی اسپهبد شروین خود را بسپهسالار وندا دهر مزدیارسا نید و پس از شادباش، وندا دهر مزدیارسا اسپهبد چگونگی بینیکار را پاسخ گفت مردان چنین کنند. سپس دودانگ غنایم با سپهبد رسید. با زمانده را بوندا دهر مزدیا ز گذاشت که میانشورشیان بخش کرد و این واقعه سال ۱۶۹ هجریست.

پس از فرار شه روح‌بن حاتم مردخشن و شهوت پرست و دختران و زنان مردم از او در رنج و عذاب یکسال در تبرستان فرمانروا بود سپس خالد بن برمک به تبرستان مامور گشت او با اسپهبد وندا دراه دوستانه و سلامت پیش گرفت و با مردم بمهرودا در رفتار نمود و همگی او را ستایش مینمودند. و کارگزاران خلیفه با ید او اذیت مردم، نتوان بودند. خلیفه در مدت کوتاهی خالد را ببغداد خواست و عمر بن علای بدخو و زشت کردار را به تبرستان منصوب کرد. باید دانست که تبرستان شمالی کناره دریا که دشت و بیابان بود در تصرف اعراب بودند و بخشهای کوهستان و جبال مستقل و اسپهبدان فرمانروا بودند. عمر با حملات پی در پی خویش اسپهبد وندا در ابدرون بیشه فرستاد. سربازانش یک روستائی را گرفته بخدمت او بردند که از بستگان اسپهبد است عمر فرمان داد که او را گردن زنند. آن مرد گفت اگر مرا نکشید لانها اسپهبد را بشما نشان دهم. عمر پرسید بر چه پیمانی برتو اعمتا دکنم. گفت برگلیمی که در پشت دارم. عمر خندید و با هدایت و بومدانی روستائی در دنبال کردن اسپهبد روان شد. چون بجایگاه او نزدیک شدند

آن مرد گفت صبر کنید تا رفته به بینم در کدام لانه است و بنزد اسپهبد رفته گزارش را شرح داد. اسپهبد و نداد فرما ن حمله فوری داد و در این نبرد فقط عمریا دوسه تن از همراهان جان سالم بدر برد. خلیفه از عمر خشمگین و تمیم بن سنان را بجای او فرستاد. تمیم با اسپهبد و نداد دهر مزد، مهربان بود و کوهستان را دوباره با و سپرد. تمیم بزودی فرا خوانده شد و پس از او یزید بن مزید و سپس حسن بن قحطبه به تبرستان منصوب شدند.

یزید و حسن بنا به تعصب نژادی با اسپهبد و نداد دهر مزد راه دشمنی می پیمودند. با زد و خوردهای خود همه سوادکوه را از دست او خارج ساختند و کسان و خویشاوندان او را به بهانه‌هایی از میان بر میداشتند. روزی یزید در یکی از جنگلها اسپهبد را بشناخت و زخمی بر او زد چنانکه و نداد دهر مزد نا توان گشت و در بیشه و جنگلها متواری شد و مدت‌ها آواره بود. تا آنکه هادی پسر خلیفه بگرگان منصوب گردید. اسپهبد بگفته تاریخ تبرستان پس از اسلام کسان خود را بشفاعت نزدهای فرستاد و از نواب خلفا شکایتها نمود و سوگند وفاداری یاد کرد. هادی او را نزد خود طلبید. و نداد دهر مزد بگرگان رفت و محترمانه پذیرفته شد و بفرمان هادی همه سوادکوه دوباره با و واگذار گردید.

اسپهبد تا چندی بملازمت و منادمت هادی بود. هادی بعراق رفت و اسپهبد نیز همراهی کرد. در آنجا خبر مرگ مهدی خلیفه با و رسید. بسرعت ببغداد دشتافت و بسال ۱۶۹ هـ خلافت نشست چندی نگذشت که و نداد اسپان برادر کوچک اسپهبد و نداد دهر مزد بگفته ابن اسفندیار شخصی را بنام نوگردن بهرام پسر فیروز که در گرگان بدست هادی مسلمان شده بود در سوادکوه گردن بزد. خلیفه چون از این واقعه آگاه گردید اسپهبد و نداد دهر مزد را بدربار خویش خواست و فرمان داد که بکین خواهی بهرام او را گردن زنند. اسپهبد اما ن خواسته گفت اینک در پناه خلیفه میباش و بحکم شرع اسلام، پناه‌هنده مصون و محفوظ است. بعلاوه از کشته شدن او را غمی نیست ولی تذکر میدهم که برادر کوچک او و نداد اسپان با او دشمنی دارد و گردن زدن بهرام زمینه‌ایست برای قتل او تا پس از او مالک سوادکوه گردد. اگر چنانچه خلیفه او را اما ن دهد حاضر است به تبرستان رفته، سر برادر را بدرگاه فرستد. بگفته ابن اسفندیار عیسی بن ماهان و مراد بن مسلم میانجی شده و خلیفه از قتل او در گذشت و او را با تشکده فرستاد تا سوگند وفاداری را تازه کند. اسپهبد چون به تبرستان رسید به برادر پیغام داد از او دوری گزیند و در بیشه‌ها منزل سازد و منتظر پیشامد جدید باشد هادی خلیفه پس از یکسال بسال ۱۷۰ هجری درگذشت و پسرش هارون الرشید بجای او به خلافت نشست.

بگفته ابن اسفندیار در زمان خلافت هارون الرشید نخستین مسجد جامع در آمل بسال ۱۷۷ هـ ساخته شد و گردید و زمین آن را از انبارک نام زرتشتی خریدند. او پس از اسلام آوردن حاضر بفروش شد. زرتشتیان باستان فروش زمین را گناه بزرگی میدانستند

و هرگز بفروش آن حاضر نمیشدند اما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هند در فروش زمین بریکدیگر پیشی میگیرند و بسوی قهقهرا پیش میروند.

تا سال ۱۸۰ هـ ده نفر از کارگزاران عرب ما موریت تبرستان یافتند. در این سال سلام نامی معروف به سیاه مرد از جانب عبداللہ بن حازم نایب خلیفه فرماندار رویان بود. مردی بود بداخلاق و شهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت و دادوشیون بلند کرده برای رهایی از دست او خود را برودخانه انداخت و هلاک گردید. مردم چالوس بهیچان آمده و برهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستند و سلام را از رویان برانندند.

مهدی فروج بن شخصان که در فرزنانگان زرتشتی و در بخشی از این نامها از او سخن گفتیم در ضمن نامه خویش به پهلوی بپادوسبان گاو باره چنین آورده "تازیان اگر زنی شوهردار که دارای مذهب دیگر باشد به بینند و مهرا و دردل گیرند، شوهرش را میکشند تا مقاربت با آن زن بر آنان حلال گردد. بدینروزنان و دختران تبرستان از دست کار گزاران عربی خلافت بغداد در رنج و عذاب بودند.

عبداللہ بن حازم بمجرد اطلاع از شورش مردم چالوس خود را بدانجا رسانید و قاضی را که رهبر شورش بود بداد آویخت و مردم را بآرامش دعوت کرد و خواست که بداد را الحکومه آیند. مردم رو بفرمانداری نهادند و آنها را بباغی محصور را هنمایی نمودند. ماه رمضان بود و موقع افطار، عبداللہ سوار بر اسب بر دروازه باغ بانان و انگور افطار میکرد. بشماره هردانه انگور، مردم را از باغ بیرون آورده سر میبردند، پس از پیا افطار از چالوس بسعید آباد رفت. مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعید آباد را چنان ویران کرد که کسی نتوانست در آنجا خانه و زندگی، سرو سامان دهد.

عبداللہ از کار برکنار شد و پسران خالد برمکی بنام محمد و موسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دو برادر به پشتیبانی فضل و جعفر برمکی ظلم و ستم فراوان و شکنجه های ناروا بر مردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین و املاک مردم را بزور غصب و مالیات و عوارض گزاف از اهالی میگرفتند. هر جا زن یا دختری با جمال میدیدند، بجبر بحر مسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم را نه توان دادخواهی بود و نه دادرسی موجود. این حال ادامه داشت تا خاندان برمکی مردود شدند. بگفته ابن خلدون واقعاً ۱۸۷ هجریست پس از پسران خالد سه کارگزار دیگری ما موریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفه بن سعید بن هارون الجوهری بود که مهرویه نام را زی را در اصل بنیایت خویش منصوب کرد و رافع عمزاده خود را بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبد و نداد هر مزدگار نوند در سوادکوه و اسپهبد شروین یکم با و ندر هزار

جریب بود و اینها با هم یگانگی داشتند و بیگانگان بدون اجازة آنها در سرزمین متصرفی ایشان جرئت آمد و رفت نداشتند و مسلمانان مقیم آنجا در صورت وفات در قلمرو سلطنت ایشان اجازة دفن نداشتند و بایستی بقلمرو فرما نروائی مسلمانان برده دفن نمایند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان بعد از اسلام " مردم هزار جریب چون از نصب نافع بفرمانداری ساری آگاه شدند، شبانه بساری ریخته و رافع را کشتند ولی به نایب خلیفه و دستگاهها و آسیب نرسانند. خلیفه بن سعید بمنظور احتیاط به مهرویه که در آمل بود نوشت که احتیاط را از دست ندهد و کاری برخلاف انجام ندهد و خود را از گزند مردم آمل بر حذر دارد. مهرویه مضمون نامه مافوق خود را در مقرر فرمانداری با صدای بلند خواند و بطور ریشخند افزود که مردم آمل در همه جهات به سیر خوری مشهورند و ایشانرا زهره آن نباشد که بدشمنی من برخیزند. این سخنان بر شنوندگان گران آمده شبانه بر سرا و ریختند و کلک او را نیز کردند. سرش را بریدند و لاشه اش را بیابا را آوردند و یک دسته سیر به نشینگاه او نهادند و در چارسوی میدان آمل گذاشتند تا عبرت نوایان آینده خلیفه گردد ولی به بیت المال و سرای نایب خلیفه کاری نداشتند تا میادابها نه ای بدست بیگانگان افتد. چون هارون الرشید مرددانا و دورا ندیش خبرشورش جدید تبرستان شنید گفت این را نباید شورش گفت. شاید کارگزار ما بر مردم ستم روا داشته است و رفع ظلم از واجبات است و خلیفه بن سعید را از کار برکنار کرد و عبدالله بن سعید الجریبی را در تبرستان نیابت خلافت داد. طبری این را واقع سال ۱۸۵ هـ میدانند.

عبدالله در سال ۱۸۷ جعفر بن هارون نامی را از سوی خود برای دریافت مالیات بر سرزمین سوادکوه فرستاد. و ندا اسپان برادر و ندا دهرمزد، از روی نادانی و بیخبری، جعفر را با زوبینی کشت و چهل تن از سوارانش گریخته بآمل آمدند. هارون الرشید درری بود. عبدالله خود را با و رسانیده چگونگی را معروض داشت. خلیفه چهار نفر از بزرگان عرب را با سیصد سوار به همراهی نماینده مخصوص خویش و دارینده فرمان بمدت ۵ روز ماوریت داد به تبرستان رفته اطاعت و فرمانبرداری اسپهبد شروین یکم با و ندوا سپهبد و ندا دهرمزد را معلوم کنند. نمایندگان از راه فیروزکوه بسوادکوه و هزار جریب آمدند و اسپهبد شروین پس از پذیرائی شایان اطاعت خود و و ندا دهرمزد را اظهار با خشنودی و رضایتمندی آنها را ببری باز فرستاد. نمایندگان از روی انصاف حقیقت امر را به هارون الرشید گزارش دادند که کشته شدن جعفر از روی بیخردی و ندا اسپان بوده و با سپهبد شروین و سپهسالار و ندا دهرمزد مرتبط نبوده است. البته هارون قانع نگشت و دوباره کس به نزدشان فرستاد و آنها را بهری طلبید. اسپهبد شروین و سپهسالار و ندا دهرمزد پاسخ دادند که ما در اطاعت فرمان خلیفه حاضر و آماده جانبازی هستیم مگر ما را گروهی باید تا درامان و پناه خلیفه باشیم. هارون از این پاسخ بر آشفت و گفت "مسلمانانی را بگروئی گبرگان چگونه دهم." در این

با رقاضی ابوالبحتری، هرثمه بن ا عین ، نعیم بن حازم و ابوالوضا حبیك مخصوص خود را بنزدشان گسیل داشت و فرمان داد به پیشگاه آئیندویا آمده جنگ شوند. فرستادگان خلیفه چون به ویمه فیروز کوه رسیدند، اسپهبد شروین دردژکولای هزار جریب بستری و نداد دهر مزد در هر مزد آ با دلیپور سواد کوه بود. اسپهبد او را نزد خود خواست و گفت من بستری و ناتوانم. شما به ویمه حضور یا بید و نتیجه را گزارش دهید. سپهسالار و نداد دهر مزد به ویمه آمد و بنمایندگان گفت هر فرمانی از خلیفه در باره اسپهبد باشد فرمان بردارم و بگردن گیرم، در اینگاه هرثمه بن ا عین و نعیم بن حازم از روی تعصب و غرور به و نداد دهر مزد پرخاش کرده پنا سازا گفتن آغاز کردند که کم مانده بود همراهان و گماشتگان و نداد دهر مزد کار را بجاهای باریکی کشانند. ولی دیگران بمیان افتاده از کرده آن دوپوزش طلبیدند. ابن اسفندیار در این زمینه مینویسد " هرثمه بن ا عین با نعیم بن حازم قرار نهاد که ما چون بهم جمع شویم و نداد دهر مزد از میان ما بیرون شود، از پس قفا او را شمشیری بر سر فرو گذار که خلیفه جز بگشتن او راضی نباشد. چون و نداد دهر مزد در میان ایشان شد، نعیم خواست فراتر آید و ترتیب زخم زدن کند. اسپهبد و نداد دهر مزد عظیم هوشیار و متغیظ بود، عنان باز کشید و گفت ترا برقرار باید بود. اصحاب عذر خواستند."

نمایندگان خلیفه بهر طوری بود، سپهسالار و نداد دهر مزد را با سوگند و تعهد حاضر برفتن نزد خلیفه نمودند و با آنها بری آمد و چندی نگذشت که هارون الرشید از او در خواست فروش زمین نمود. او بنا باین زرتشتی که فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید. هارون روزی فرزند خود مامون که پسری خردسال بود نزد و نداد دهر مزد فرستاد و در این باره ناچار شد، زمینهایی که خلیفه از وی خواسته بود بمامون ببخشد. هارون در عوض یک ملیون درهم بپای زمین و جامی از جواهر که بهای آن بخیا ل و وهم نمیا مدبا انگشتر گران بها برای او فرستاد. اما سپهسالار نپذیرفت و گفت مرا با آنچه خلیفه فرستاده نیاز نیست و اگر خلیفه بر سر لطف و مرحمت است، فرمانی در باره من بعبدالله بن سعید الجرشی صادر نماید. هارون بنا بدخواست او را با هرثمه بن ا عین به تبرستان فرستاد و دستور داد پسران و نداد دهر مزد و اسپهبد شروین را بگروگان بدار الخلافه آرد تا پدران درآینده بمخالفت برنخیزند.

هرثمه بسال ۱۸۹ هجری شهریار پسر و ولیعهد اسپهبد شروین با و نداد دهر مزد را هزار جریب و غارن پسر و ولیعهد سپهسالار و نداد دهر مزد دفرما نروای سواد کوه را با خود ببغداد برد. بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ ه و قتی که هارون با ردوم بعزم سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان گردید پسران اسپهبد شروین و اسپهبد و نداد دهر مزد را با خود بری آورده و از آنجا آنها را بپدران خود واپس فرستاد.

اسپهدشروین یکم با وند در آن خلافت مامون بسال ۲۰۰هـ درگذشت و پسرش شهریار بجای او نشست ، بگفته میرظهیرالدین شهریار پسر غارن و نوه شروین میباید پدرش در حیات شروین بدرود زندگی گفت . اسپهدوندادهرمزدچنانکه مرسوم بود برای عرض تسلیت مرگ پدر و مبارکبادی جلوس خودش و تجدید پیما ن وفاداری بحضورش رفت و خود و نیز در همان نزدیکیها در هر مزدآبادلیورد درجهان دیگر با سپهدشروین با وند پیوست و پسرش غارن بجای او نشست و بنا بسدن باستانی برای اظها ربندی بخدمت اسپهدشهریار با وند که از اخلاف پادشاهان ساسانی بود شافت .

مامون عازم جنگ با روم بود . با اطلاع از درگذشت اسپهدان و جانشینی اسپهدشهریار و اسپهد غارن بفرمانروائی هزار جریب و سوادکوه بآنها پیغام فرستاد چون با روم در پیکار است با سپاه خویش با و پیوندند . اسپهدشهریار رفت ولی سپاهیان را به همراهی اسپهد غارن بفرستاد . اسپهد غارن با سپاه خویش در گوشه ای از میدان پیکار با روم سرا پرده و خرگاه خود بیفکند . در نخستین روز نبرد بر اسب سوار شد و با سپرگیلی خود که با زر و زیور آراسته بود و با سپاهیان تبرستانی روبمیدان جنگ نهاد و شکست سختی برومیان داد و بطریق آنها را اسیر کرد . مامون در قلب سپاه جا یداشت و در بلندی ناظر میدان جنگ بود . از اطرافیان هوسوار زرین سپروسپاهیان او جویا شد و آنها پاسخ نتوانستند داد . در آن حال دید که سوار زرین سپر خود را بقلب سپاه روم جایگاه قیصر زد و پرچم رومی را سرنگون ساخت . مامون بسرعت با سپاه خویش خود را بیاری اورساند و در این جنگ مغلوبه بواسطه رشادت و هنرهای جنگی غارن سپاه روم هزیمت یافت .

مامون پس از پایان جنگ سواراناشناس را بحضور خواست . غارن خود را معرفی نمود و خلیفه او را نوازش فرمود و گرامی داشت و بارها بقبول اسلام دعوت کرد حتی او را با نصاب نیابت خلافت در تبرستان تطمیع نمود . اما غارن نپذیرفت و بردین باستانی خویش استوار ماند . خلیفه پس از ناامیدی از اسلام آوردن او ، او را با تجدید عهد و پیما ن و سوگند وفاداری نسبت بخود روانه تبرستان ساخت .

اسپهدشهریار با وند از منزلت و مقام غارن نزد خلیفه رشک ورزید و روشنا ستوده و خارج از رویه مردمی پیش گرفت و با او ببها نه جوئی پرداخت و بخشی از قلمرو سلطنت او را متصرف شد . غارن بسال ۲۰۲هـ درگذشت و پسرش مازیار که بگفته میرظهیرالدین مردی دلیرو شجاع بود جانشین او شد و زمینهای پدری را که اسپهدشهریار متصرف شده بود پس گرفت ، اسپهدشهریار با وند با مازیار به پیکارخواست و او را منهزم و فراری ساخت . مازیار بدرون بیشه و جنگل گریخت و بری رفت و در خانه عبدالله بن سعید الجرسی که سا بقا " نیابت خلافت را داشت پناهند گشت و با تفاق او ببغداد و دربار خلافت راه یافت .

بزیست پسر فیروزان یکی از دشمنان و ستاره شناس تبرستانی و از آمل بود . در بغداد

زندگی میکرد و نزد خلیفه مقامی بلند داشت. بگفته ابن اسفندیار ما مون او را بنام عربی یحیی بن منصور نامور ساخت و بخواهش ما مون اسلام پذیرفت. ما زیا را در بغداد با بزیست آشنا شد. پس از چند روز که بزیست با خلیفه خلوت داشت از ما زیا رسخن را ندوا و را با خلیفه آشنا ساخت. چون خلیفه پدرش غارن را میشناخت و نزدا و گرامی بود ما زیا را بنواخت و دلجوئی کرد. ما زیا را بتدریج در دستگاه ما مون ترقی نمود. روزی خلیفه او را با سلام دعوت نمود و او هم بپذیرفت. از آن پس نامش بمحمد مولی المومنین و بکنیت ابوالحسن تغییر یافت.

بگفته ابن خلدون و طبری اسپهبد شهریار یکم با وند بسال ۵۲۱۰ در کهستان پریم درگذشت و پسرش شاپور بجای او نشست و مردی بدخوستمگر بود و مردم از او متنفر و آزرده خاطر. نمایندگان از سوادکوه و هزار جریب بغداد آمدند و ازستم او گزارشهای بخلیفه دادند. ما مون به پیشنهاد بزیست فیروزان، ما زیا را بنیابت خلافت در کهستان تبرستان خاوری منصوب و بآنجا اعزام داشت.

بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ما مون ولایت کوهستان را بما زیا ردا دوا و را بموسی بن حفص نایب خلیفه در تبرستان سفارش نمود. ما زیا را بکوهستان آمد و شاپور را که حاکم کوهستان بود بحیله تمام بدست آورده مقتول کرد. "

در سال چهارم فرمانروائی ما زیا در کهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمد بجای او نشست. بگفته میرظهیرالدین مرعشی ما زیا ربتما مت حاکم شد و از پسرش محمد حساسی نگرفت. با کشته شدن اسپهبد شاپور و مرگ موسی و غارن، خاندان آل باوند و مرزبانان بخش رزمیخواست و تمیش و دیگر بخشهای ما زندران با ما زیا ربخصومت برخواستند و شکایات ظلم ما زیا ربخلیفه عرضه داشتند. ما مون منشور فرستاد که ما زیا ربدرگاه خلیفه حاضر شود و تعلل کرد و از آنمل برویان رفت و از بزرگان و سران گروه و پیشوایان شاکیان، زرکلی بگرفت و آنها را بگروئی همراه خود بیاورد و تعدی و ستم خود را زیا دتر ساخت. ما زیا ربخلیفه پیام فرستاد که بواسطه گرفتاری در فرونشاندن شورش دیلمان از آمدن متعذراست. ما مون مربی ما زیا رکه بزیست فیروزان بود با پیک مخصوص به تبرستان فرستاد که ما زیا را با پند و اندرز بدرا بالخلافه آورد. ما زیا را چند نفر را باستقبال نمایندگان خلیفه فرستاد و دستور داد آنها را از راهی بیاورند که پیاده بسختی گذر کنند و آنها را بهرمزد با دآوردند. ما زیا را با احترام آنها را پذیرفت و پذیرائی شایان کرد ولی نمایندگان از طول راه و دشواریهای گذرگاهها و جنگل و بیشه و کلهسا را خسته و فرسوده بودند و مدت زمانی بتن آسانی پرداختند. روزی ما زیا را آنها را بحضور طلبید و گفت من اکنون بجنگ کفار مشغولم و فرصت حرکت بدرا بالخلافه ندارم، پس از بازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید. قاضی رویان و قاضی آنمل ابوالاحمد را با آنها فرستاد و این واقعه سال ۵۲۱۴ هجریست.

چون نمایندگان خلیفه بغداد در رسیدن مومن از حال مازیار و رفتن او و کردار او جویا شد. چون در دربار خودی و بیگانگان حضور داشتند قاضی و همراهان فرمانبرداری او را عرض نمودند و آنچه از آنها پرسیده شد از ترس مازیار بر خلاف راستی جواب دادند. پس از مرخصی، قاضی آمد به پنهانی قاضی بغداد را بدید و حقیقت امر مازیار را با او در میان نهاد که خلعت اطاعت کرده و بگفته ابن اسفندیار "همان زنا رزرا تشتی را بر میان بسته" و بدین آتش پرستی با قیست و کفر و ظلم و ستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بمومن گزارش داد ولی چون عزم پیکار با روم را داشت حل قضیه مازیار را بمراجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعاً قاضی آمد و ملاقات با قاضی بغداد دو گفتن حقایق را بمازیار خبر داد. هنگامیکه خبر حرکت مومن بروم به تبرستان رسید مازیار بگفته میرظهیرالدین "مانند سبع ضاری بمردم در افتاد و از ظلم و تعدی دست کوتاه نداشت و هر چه خواست بظهور رسانید." مازیار بساری رفت و آنجا را مانند چالوس بدست گرفت. مردم آمد و رویان از دوری مازیار استفاده کرده با هم یگانگی کردند بنزد محمدنایب خلیفه رفتند و خلیل پسر ونداسپان از بزرگان آمد و ابوالاحمد قاضی را با خود همداستان کرده بشورش برخاستند و هر جا که نماینده مازیار بود بگرفتند و بکشتند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام مازیار پس از تسلط بر مازندران و رویان، دست کارگزاران و نمایندگان محمدنایب خلیفه را مانند خود و از کارهای کشوری و لشکری کوتاه کرده و تبریهای غیرمسلمانان را بجایشان روی کار آورده بگماشته "بگفته ابن اسفندیار" مازیار مشاغل عمده را بزرترتشیان میداد مانند بابک و مزدک و غیره، آنها نیز مسلمانان را ویران مینمودند و آثار اسلامی را از میان میبردند. مردم آمد از ستم او بستموده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند.

خبر شورش آملیان چون در ساری بمازیار رسید خود را بآمدن ساری و دروازه شهر را براوبستند. مازیار بترسید و برای حفظ ظاهر بخلیفه پیک مخصوص فرستاد که محمدبن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده و با علویان یگانگی گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من با او در نبرد و خبر پیروزی خود را خواهم فرستاد. مازیار در محاصره شهر آمد اقدامات جدی نمود و برادرش کهیا رشب و روز در بدست گرفتن شهر جدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهر را بگشود. بگفته میرظهیرالدین "مدت هشت ماه آمد را حصار داد و ولایت خراب کرد و خلیل ونداسپان و ابوالاحمد قاضی آمد را بگرفت و بکشت و محمدبن موسی نایب خلیفه را بند بر نهاد حصار آمد و ساری را ویران ساخت."

مازیار در ارسال گزارشهای خود به پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت و هر گزارشی که از طرف محمدبن موسی بوسیله پیک مخصوصش ببغداد میفرستاد در طی راه بدست جاسوسان مازیاری افتاده با و برمیگردانیدند. لذا مومن از نایب خود در تبرستان گزارشی دریافت

نمیکرد و هر چه بدستش میرسید گزارشات ما زیار بود و ما مون آن را بکفایت ما زیاروبی کفایتی محمدنایب خویش تلقی میکرد.

چون فتحنا مه ما زیار بخلیفه رسید ما مون میخواست از نام آن علوی که در گزارش ما زیار بخلافت نشانده شده بود اطلاع حاصل کند. محمد بن سعید را به تبرستان اعزام داشت. برسیدن بآمل کم و بیش از حقایق پیشا مدبا خبرگشت بخلیفه گزارش داد که نوشته های ما زیار بر خلاف حقیقت است. علت آن اختلافات نیست که میان او و محمد بن موسی و ابواحمد قاضی آمل رویداده است. ما مون از مفا دو گزارش محمد بن سعید و محمد بن موسی خشمناک شده فرمان داد که کهستانات را باختیار ما زیار واگذارند و آن واقعه سال ۲۱۸ هجریست.

همینکه فرمان خلیفه بما زیار رسید، بزرگان و سران آمل و مخالفان خود را جمع نمود و آنها را در زندان رود بست بابل که آن زمان ما مطیر میگفتند حبس کرد. ما مون در همین سال با زبه پیکار و در شهر ترسوس از جهان درگذشت. چون خبر مرگ ما مون بما زیار رسید زندانیان را بهرمزد آبدمقر فرمانروائی خویش منتقل ساخت و از خوراک آنان بکاست. حتی محمد بن موسی نایب خلیفه و برادرش نیز که با زندانیان بود حالت بهتر نداشتند و بر بوریا می خوابیدند. ما زیار حصا روبا روهای شهر آمل را خراب کرد و کندو آنرا نیز با خاک پر نمود. چون دروازه گرگان در شهر آمل را خراب میکردند بگفته ابن اسفندیار بر سردران صندوقچهای یافت شده در آن لوحی بود از مس زرد و چند سطری بگشتک دبیره بر آن نوشته شده بود. داناتی آوردند که آن را بخواند. او از ترجمه آن خودداری کرد. او را اذیت کردند و شکنجه نمودند تا بالاخره گفت که در این لوح نوشته است " نیکان کنند و بدان کنند و هر کس این را کند سال پشرنبرد. " و هما نطور هم شد و ما زیار قبل از آنکه یکسال تمام شود بخیاننت برادرش که یار گرفتار گردید و بسا مره برده او را بکشتند. ما زیار در کهستانها و راهها و در بندها و دره های تبرستان سدها و پاسگاههای نظامی ساخت و بگفته میر ظهیرالدین مرعشی " ما زیار در کهستان قلاع ساخت و خندق فرمود کنند. چنانکه از بسیاری بیگار (کارگران) کسی بزارعت پرداختن نتوانست و راهها را در بند ساخت و دیده بان نشاند تا کسی بی رخصت او بیرون نتواند رفت و یا آنکه چیزی بیرون برند. "

زرتشتیان در سده های اولیه هجری

روایتی که پس از پایان پادشاهی ساسانیان در سال ۳۲ هجری زرتشتیان مقهور و منفور گشته دست جمعی اسلام آوردند نا درست میباشد. مردم کا زرون در فارس جنوب ایرا در سده پنجم هجری زرتشتی بودند و فرمانروای آنجا نیز زرتشتی و نامش خورشید بوده است. صاحب فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (مؤلفه ۷۲۸ هـ) در مورد شیخ ابواسحق کا زرونی

(۳۵۲ - ۴۲۶ هـ) چنین مینویسد: "شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشدنا مش ابراهیم بود و ابواسحق کنیه او، و پدرش را نام شهریار بن زاوان فرخ بن خورشید. پدرش مسلمان شد. اهل کازرون خود همه نعمت پرورده‌وی بودند و صورتا و معنا زیرا که اهل نواحی بیشتر گبران و آتش پرستان و گمراهان بودند و ابواسطه قدم مبارک و برکات انفس شریف‌وی همه از گمراهی خلاص شدند."

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری در تذکره الاولیا مولفه سده هفتم هجری در مورد شیخ ابواسحق مینویسد: "پدر و مادرش مسلمان بودند اما جدش گبر بود. نقلست که در طفلی پدر، شیخ را پیش معلم فرستاد تا قرآن آموزد و جدش مانع میشد و میگفت صنعتی آموختن او را اولیتر باشد که بغایت درویش بودند و شیخ میخواست تا قرآن آموزد. شیخ با پدر و مادر و جدش جراه‌ها کرد تا راضی شدند.... و هرگز از جوی خورشید مجوسی که حاکم کازرون بود آب نخورد. شیخ بر منبر میگفت امروز در کازرون بیشتر گبرند و مسلمانان اند چنانکه ایشان را میتوان شمرد اما زود باشد که بیشتر مسلمان باشند و گبران کم شوند." "شیخ با یزید بسطامی مشهور بسلطان العارفین از مشایخ واعظم اولیا و قطب عالم بود. جدوی زرتشتی بود و پدرش یکی از بزرگان بسطام. میگفت روزی دلتنگی بر من درآمد و از طاعت نومید شدم. گفتم ببا زار شوم زناری بخرم و بر میان بندم تا تنگ من از میان خلق برود. بیرون آمدم طلب میکردم. دکانی را دیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهند گفتم بچند دهی گفت به زار دینار من سردر پیش افکندم ها تفی آواز داد که توندانستی که زناری که بر میان چون توئی بندن به زار دینار کم ندهند." بقول سفینه الاولیا ولادت او در ۱۳۶ هـ و وفاتش در ۲۴۶ هـ بوده.

از گفته بالا که از شیخ فریدالدین عطار نیشاپوریست چنین بر میآید که در سده سوم هجری کشتی زرتشتیان در همه شهرهای ایران دربار زار فروخته میشده و دلیلی است بر وجود نفوس بیشمار زرتشتیان در چندین سده‌های اولیه پیروزی اسلام بر ایران. موبد خدا جوی پورنا مدار (درگذشت ۱۰۴۰ هـ) مولف جام کیخسرو و رساله عرفانی دیگر که هنوز بچاپ نرسیده و موبد خوشی مولف زنده رود از زرتشتیان هرات میباشند. از این دو موبد بمناسبت تالیفاتشان با خبریم. در منطقه‌ای که سیصد سال قبل دو موبد زرتشتی زندگی میکردند. بیقین نفوس بیشمار زرتشتی و موبدان بیشتری در آنجا ساکن بوده اند. بگفته مایل هروی عضو انجمن تاریخ افغانستان، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسد بوسیله یک زرتشتی بر روی رودخانه‌ای که نزدیک هرات در جریان است ساخته شده است و دلیلی است از وجود زرتشتیان در مناطق مختلف ایران و راستی گفتار ما در آغاز این مبحث.

زرتشتیان اورامان

اورامان بخش بزرگ کوهستانی کردستان است. بگفته شیخ مردوخ صاحب تاریخ کردستان جلد اول، "مردم اورامان تا سال ۸۴۲ هجری زرتشتی بوده اند. هنگامیکه مولانا گشایش از نیاکان مشایخ مردوخ در پانصدسال پیش شروع بتعلیم قرآن و تبلیغ عقاید اسلامی در اورامان نمود، با وجود گذشتن هشت قرن ونیم از شوکت و اقتدار اسلام بازنخواسته اند عقاید اسلامی را بپذیرند و از نصایح و تعلیمات پیرشهریار که از کبار مغان واجله هیربدان آن منطقه بوده است منحرف شوند. پیرشهریار مولف کتابی است بنام معرفت پیرشهریار چنانکه از نامش پیداست شکی نیست که مجوس وزرتشتی بوده. در بین اهالی اورامان ضرب المثلی است که از ریش سفیدان و دانشمندان خودشان پرسیده اند که "قرونی قدیمایا ما رفتو پیرشالیاری" یعنی قرآن قدیم است یا معرفت پیرشهریار. ریش سفیدان و دانشمندان در جواب گفته اند که "ما رفتو پیرشالیاری قدیمایا قرونی هیزیکه گشایشه کوری آوردنش" یعنی معرفت پیرشهریار قدیم است قرآن را دیروز گشایشه کور آورده است. مولانا گشایش چشمش احوال بوده با اینکه جهت در اورمان مشهور به گشایشه کور شده است. مخصوصاً نفرت از تبلیغات و تعلیمات او در مورد اسلام بیشتر سبب این اشتها ربوده است. هر چند کردان در راه تغیر دین بجنگهای جان شکار و مبارزه های نسل براندازد چا ر شده اند، مع هذا نظر بعلاقمنندی مفرطی که بدین انت مورو شی خود (زرتشتی گری) داشته اند همواره در باطن همان عشق و علاقه را محفوظ داشته اند. جنگهای زمان خلفای بنی عباس نیز همه جنگ مذهبی بودند. از جمله جنگهای خونینی که در سال ۳۰۷ و ۳۲۴ ه در شمال کردستان واقع شده همه جنگ مذهبی و برای حفظ مذهب بود.

پیرشهریار حدود یک هزار سال پیش میزیسته و کتاب معرفت پیرشهریار که نسخه منحصر بفرد است در نزد مردم آن منطقه بسیار مقدس است و بدست مردم بیگانه نمیدهند. این کتاب که نصف بیشتر و آیه های زبانش وزبان آن گروه کوهستانی پهلویست در تملک خدام مزارا و میباشد که در اورامان واقع است و هر سال در روز خیرا یزد و اردیبهشت ماه که چهره گهنبار میدیوزرم و روز درگذشت پیرشهریار است از دحام شگفتی در مزارش بوجود میآید و حدود پنجاه یا شصت گوسفند نذری در آنجا قربانی میشود. مردم آن سامان باوری بسیار استواری بکرامات پیرشهریار دارند. مولانا شیخ مردوخ بنامه نگار اظهار داشت هنگامیکه بدان منطقه برای دیدن کتاب معرفت پیرشهریار رفته پس از سه روز خدام آنجا کتاب را برای دیدن او میآوردند اما بدستش نمیدهند و خودشان کتاب را در دست گرفته ورق را میگردانند تا او بخواند. مزار پیرشهریار معروف به پیر رستم نیز در اورمان و پشت کوهی دیگر واقع و زیارتگاه مردم آنجا است. بگفته شیخ مردوخ پیرشهریار دوم هنگامیکه مسلمان شده که در چند سده اخیر شاید کمتر از پانصد سال پیش باشد در کتاب معرفت پیرشهریار

دست برده و قسمتهائی را که با دین اسلام اصطکاک داشته از آن برداشته است . مان
 شیخ مردوخ در جلد دوم تاریخ کردستان با زدرموردا ورامان مینویسد "مردم اورا
 هر مزدپرست بوده اند و خود را از اولاد اردشیر دراز دست میدانند تا زمان پیرشهریار اول
 کا ملا "بر عقیده هر مزدپرستی محکم بوده و بواسطه لطافتیکه از اعراب بر آنها وارد آمده جدا
 از اسلام و اسلامیت متنفر بوده اند . پیرشهریار دوم قلباً "عقیده اسلامی داشته بطور واضح
 نتوانسته عنوان اسلامیت را بمردم آنجا گوشزد نماید ، ولی باطنا "معنی و مایه صدق اسلامیت
 را متدرجاً بآنها تعلیم نموده . با با مردوخ هم اگر چه با مرید و منسوبین خود دارای عقیده
 اسلامی بوده اند و شاید برای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده اند ولی با زبواسطه سختی
 و سنگلاخی محل و خشونت و وحشیگری اهالی نتوانسته اند واضح و آشکار عنوان اسلامیت را
 بکسی تبلیغ نمایند تا اینکه مولانا گشایش موقع بدست آورده آشکار شروع تبلیغ اسلام
 مینماید ."

از گفتار شیخ مردوخ پیشوای اهل سنت آن سامان و مقیم سنندج که اینک بر حمت
 حق پیوسته چنین استنباط میشود که مردم اورامان و مردم نواحی و کردستان شاید تا
 دویست سال پیش همه بآغوش دین اسلام نرفته باشند . هنگامیکه نامه نگار ربسال ۱۳۳۷
 خورشیدی در منطقه کردستان به پژوهش مشغول بودم و در فرمانداری دورود در میان زردگان
 از کردان به پرسش و پاسخ پرداختم که ناگاه کردی از گوشه ای بسویم آمد و پرسید می خواهی
 چه چیز پیدا کنی گفتم جماعتی از کردان که زرتشتی بودند . پاسخ داد آن جماعت ما ئیم
 مردم با نه و خانه که از دویست تا یکصد و پنجاه سال پیش اسلام آورده ایم . متأسفانه اسم
 آن کرد را ثبت ننمودم .

گفتم که مردم اورامان و حوالی که اینک همه از کرا دیپرو سنت جماعت میباشند
 بسیار به پیرشهریار اول پسر با خداده (خداداد) اعتقاد دارند . از کرامات پیرشهریار
 که ورد زبان اکراد اورامانی است آب سردیست که در آنجا روان است و سردی آن مانده آب
 سردی خجال است میگویند از چشمه ایست که پیرشهریار با دست خویش حفر کرده است نگارنده
 هنگام پژوهش در آن سرزمین در فصل چله تابستان بحقیقت آن پی بردم . سنگ سفید رنگی
 نزدیک مزار پیرشهریار بفاصله متری موجود است افراد مردم اورامان و اطراف میروند
 تکه ای از آن کنده برای تبرک و برکت با خود میبرند و اینک رتنها در روز چهار و پنجم بهار
 آخرین روز گهنبار میدیورزم امکان پذیر است . اگر کسی غیر از آن روز بخواهد بزرگترین
 کلنگ تکه ای از آن را بکند ممکن نیست ولی در روز معین خودش بچه با دست تکه آنرا میشکند
 چنانکه چون روز بآخر میرسد سنگ با زمین هموار میشود ولی بتدریج تا سال دیگر در همان
 روز با ز سنگ بمقدار سابق خود بزرگ میگردد .

در منطقه اورامان و با و طاعون و امراض گاو وجود ندارد . میگویند پیرشهریار با

تعیین حدود دعا کرده که در آن منطقه بیماریها مذکور نیاید. تاکنون منطقه دچار امراض مذکور نگردیده در صورتیکه روستای بالاترا ز خط او را مان دچار امراض نامبرده بوده اند.

زوجه پیرشهریا رمیگویند دختر پادشاه بخارا بوده است و نامش شاهبهار خاتون. در عنفوان جوانی مجنون و گوش وزبانش کرولال میشود. با وجود مساعی بسیار از معالجه او ناامید میشوند. نام پیرشهریا روسکونت او در او را مان پادشاه بخارا خبر میدهند و او را به همراه دونفر از وزیران خود با او را مان روانه میسازد. چون دختر بسنگ نزوا روستائی نزدیک با او را مان میرسد، گوش شنوائی پیدا میکند. چون کمی جلوتر میروند، حال جنونش نیز بهتر میشود. همینکه مقابل خانه پیر روشندل میرسند زبانش نیز گویا میگردد. وزیران چون صحبت از ازدواج بمیان میآورند پیر در پاسخ میگوید من بغیر از این گلیم از مال دنیا محرومم. با اصرار او را با ازدواج راضی مینمایند و پسری از او متولد میشود بنام پیر رستم. مزار پیر رستم پیرشهریا رد رکوهی است ما بین درکه و کماله کوه بزرگی است که بسختی از آن گذشتم. کرامات بسیاری از او نقل میشود که از ذکر آنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع از مردم شهرگور (فیروزآباد) و ایران پرست باستانی است که اسلام آورد. در دربار خلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته. اسم او را روزبه و پدرش را دادا ذویه آورده اند ولی صاحب قاموس تاج العرس از الیتیمه نام او را دادبه و پدرش را دادا گشنسب نوشته است. پدرش در دفتر مالیات و دیوان خراج فارس کار میکرده و مورد غضب حجاج واقع و دستش میشکند بدینجهت به مقفع مشهور میگردد.

دادبه یا ابن مقفع در خدمت عیسی بن علی عم منصور عباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی، دادبه آخرین شب پیش از اسلام آوردن در حضور عیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است در موقع غذا بزمزمه پرداخت. بعضی دادبه را مانو و از فرقه صدیقیون آنها میدانند و اعراب صدیق را زندیق گفتند که از واژه زندیق پهلوی است. منصور خلیفه عباسی با دادبه دل خوش نداشت و در فکر آزار او بود. سفیان بن معاذ نیز بواسطه هزلایاتی که با او ابن مقفع در باره او گفته بود از او کینه در دل داشت تا آنکه بسال ۱۴۲هـ او را بتهمت زندیقی و فاسد ساختن عقاید مردم دست و پایش را بریده در تنور انداخت. بگفته طبری ابن مقفع یکی از نویسندگان نادر زمان بود. بگفته عباس اقبال آشتیانی از بعضی اشارات معلوم میشود با تمام ایمانی که بمذهب اسلام ظاهر میکرد هنوز چندان دست از آئین قدیم خود نکشیده و یکباره آنچه را که از مراسم و آداب و قومیت ایرانی میدانسته در زیر خاک نکرده بود. ابن مقفع از مترجمین دانشمندان بود و

دلبستگی بسیاری با آثار گذشته ایران و آیین گذشته خود داشت و در مواقع گوناگون آشکار میساخته. بگفته اقبال آشتیانی " کتب ادب و سیر و تاریخ ایرانیان عهد ساسانی را بمیل خود از زبان پهلوی عبری ترجمه کرده و فاضل و علو نسب و معالی قوم خویش را بطریق نقل تاریخ و حکم و امثال و آداب ایشان گوشزد تا زی زبانان نموده و در واقع ایران قدیم را چنانکه باید بعرب شناسانده و عرب را بمعارف گذشته ایرانی آشنا کرده بویژه در ترجمه کتب پهلوی عبری مقداری از تاریخ قدیم ایران را که دیگران نیز بعدها از آن نقل کرده اند مغلط کرده و از صدمه دستبرد روزگار مصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمت این مرد بملیت ایرانی محسوب و از مهمترین قدمها نیست که در راه تخلید آثار علمی و ادبی عمومی برداشته شده. "

این ندیم کتب زیر را با بن مقنع نسبت میدهند که از پهلوی عبری نقل کرده است
۱- خداینامه، ۲- آیین نامه، ۳- کلیله و دمنه، ۴- کتاب مزدک، ۵- کتاب تاج در سیرت انوشیروان، ۶- آداب الکبیر، ۷- کتاب الادب الصغیر، ۸- کتاب الیثیمه.

المقنع

المقنع بگفته ابن شحنه نامش این عطا و از مردم مرو و خراسانی بود. برخی از نویسندگان نامش را حکیم بن هاشم ضبط کرده اند. بواسطه رو بندی از زرناب که همواره بر چهره داشت، بالمقنع مشهور و گاهی او را البرقعی نیز می گفتند. بگفته محمد غبار صلب تاریخ افغانستان " مردکاریزی بادغیسی بوده. عده زیادی از خراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری از خراسانیان مسلمان، بعنوان سپیدجامگان گردا و جمع شدند. " بگفته جارج سیل انگلیسی " در اوایل عمر در دبیرخانه ابو مسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت. سپس در جرگه سپاهیان داخل شد و در دوره خلافت مهدی عباسی بیا بگفته مورخان عرب بسال ۱۵۸ هجری بماء وراء النهر رفته، مدعی نبوت گردید.

المقنع برای اینکه مرکز اجتماع از دسترس مرکز خراسان (نیشاپور) دور باشد، در نواحی کش (شهرسبز) با روی استوار نظامی بنا نمود و در نخب و کش پیروان بسیاری گرد آورد. با کارهای تردستی مردم را شیفته و واله خود ساخت و آنرا از معجزاتش می شمردند. داستان ماه نخب و برون آمدن ماه از چاه و وابسته با وست و بسا زنده ماهنا مور گردید.

المقنع مدعی بود که روح خداوندی که برای هدایت خلق، در کالبد او حلول کرده است و میگفت که روح خداوند از روزگاران آدم تا کنون هر زمان که اقتضا میکرد، در کالبد های پیمبران یا دلپتان حلول مینموده است. پیش از او در کالبد ابو مسلم خراسانی حلول کرده و پس از مرگش در کالبد او داخل گردیده است.

المقنع پیروان فراوانی در اندک روزگار در اطراف خود جمع کرد. و برخلاف نیروی

اعراب به پیگار پرداخت و تا سال ۱۶۱ هـ سرداران مشهور عرب مانند حسام بن تمیم و محمد بن نصر و غیره را از بین برد و با روهای استوار چندی را در اطراف ما و راء النهر متصرف شد و روز بروز بر نیرویش افزوده میگشت. چنانکه مهدی خلیفه عباسی از او متوحش گشته و بوسایل ممکنه او را ببدعت و کفر و زندقه منسوب ساخت، تا مسلمانان خراسانی از حمایت ویای وری و باز آییندوسپاهی گران بفرماندهی سرداران آزموده برای نابود ساختن او و دارو دسته اش بما و راء النهر اعزام داشت. در نبردهای سختی که رویداد المقنع بتنگنا افتاد. پس از دست دادن باروهای متصرفی، بالاخره با روی نشیمن و مرکز عملیاتش بوسیله نیروی اعزامی خلیفه سخت محاصره گردید. المقنع آنقدر مقاومت و ایستادگی نمود، تا اسارت او بیقین پیوست. پس برای آنکه تن به چنین ذلتی نداده باشد، زن و فرزندان و بستگان و کنیزان و بندگان خود را مسموم نمود و خویشان را در حوض تیزاب غرق ساخت تا نشانی از او بدست نیاید. یکی از کنیزان او خویش را پنهان ساخت و از مرگ نجات یافت. او تنها کسی بود که در قلعه باقی ماند و دروازه قلعه را برای سردار عرب بکشور و آنان را از روی داد در قلعه آگاہ نمود.

المقنع به پیروان خود گفته بود که وی بآسمان خواهد رفت و پس از سالیان دراز، بصورت پیرمردی سوار بر خیوان سفیدی بدیدن آنها بر میگردد و بهشت موعود را در اینجها بآنها میبخشد. بگفته جارج سیل، پیروانش بنام سپیدجامگان یا موبدانیا تا پانصد سال منتظر برگشتن او بودند و با احتمال قوی هنوز در گوشه و کنار خراسان و افغانستان و ما و راء النهر بلباس مسلمانان باقی باشند. بگفته مورخان المقنع بسال ۱۶۲ یا ۱۶۳ هـ خود را در تیزاب نابود ساخت.

نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان

هنگامیکه ایران در معرض تهاجم اسلام قرار گرفت و بواسطه خیانت و نفاق بزرگان و ستون پنجم ناراضیان که راهنمای مهاجمان میگشتند از پای در آمد و مقهور تا زیان بادیه گردید. بزرگان برای جلب اعتماد و نزدیک شدن بملت پیروز و گریز از پرداخت جزیه و تحقیر و مداخله و نفوذ در امور کشور بجا معاسلام پیوستند. مردم با سواد و دانش بر زبان عرب تسلط یافتند و آن را غنی تر ساختند و با آن زبان درهمه رشته ادب و دانش کتابها نوشتند. زبان پهلوی و پازند بسبب بی اعتنائی هم میهنان روز بروز فرا موش میگشت و آنانکه بجا معاسلام در میآمدند سخن گفتن و نوشتن بپهلوی را عار و ننگ میدانستند. چنانکه اغلب زرتشتیان این دوره نیز سخن گفتن بزبان دری زبان نیاگان خود را عار میدانند و بفارسی سخن میگویند و فرزندان آنها ن بزبان دری بیگانه اند. ایرانیانی که اسلام آوردند از عرب برتر گردیدند و نام ایرانی خود و پدران خود را نیز تغیر داده عربی کردند و پیوستگی با بزرگان عرب را افتخار میشمردند.

برخی از اصحاب علی بن ابیطالب ایرانی بودند از جمله زیاده بن ابیه بود که بسبب استعداد و لیاقتش، ملی حکومت استان مهم فارس را با و داد. پس از برقراری صلح بین امام حسن و معاویه، زیاده با و طاعت نکرد لذا معاویه او را به برادری خود پذیرفت و بنام زیاده بن سفیان حاکم کوفه گشت. ثابت بن هرمز و حبیب بن سیستانی و خسرو بن یسار از اصحاب امام زین العابدین بودند. برخی از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر و موسی بن جعفر ایرانی بودند و خمس و زکات از ایرانیان به پنهانی آنها میرسید و خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن آگاه بودند و نوعی سرکشی بخویش میدانستند و در پی آزار و اذیت آنها بودند.

در پایان دوره بنی امیه و روزگار بنی عباس در ایران اشخاصی پیدا شدند که ادعای اصلاح دین نمودند، از جمله استاد سیس بابک - یوسف المقنع - سندباد حبه آفرید که در روستای زوزن در نیشاپور متولد شد. در جوانی بچین رفت و هفت سال در آنجا ماند و نوادری چند از آنجا با خود آورد. ادعا کرد مجدد کیش زرتشتی است و با و الهام میشود. آمیزش عرب و ایرانی در همه رشته های فرهنگ پدید آمد و زبان عربی چنان انتشار یافت که مردم با سواد قم و نیشاپور و زبان فارسی و عربی آشنا بودند. در ایران زبان ایرانی زبان روستائی شد. از بزرگان ایرانی مانند عبدالله بن طاهر امیر خراسان حاضر نبود و انتشار زبان نیاگان بکند، زیرا در نظرش زبان اسلامی نبود و نوشته ایرانی و دینی نیاگان هر چه بدستش آمد بسوزانید و نابود کرد. مختار بن عبیده ثقفی با مصعب بن زبیر رزم کرد و کشته شد. مصعب کوفه را بگرفت و حکم کرد از سربازان ایرانی مختار هر قدر با شنید بکشند و عربها را آزاد کنند. ایرانی با وجود اینکه همه گون عرب شد، روحا نتوانست عرب بشود.

ما در اینجا نامهای نویسندگان و بزرگان زرتشتی که خود یا پدران و نیاگان آنها اسلام آوردند، از نوشته پروفیسور عباس شوشتری در اینجا میآوریم زیرا هنگام تدوین فرزنانگان زرتشتی از آنها بی خبر بودیم.

مهندس ابوالحسن آذر خوردا نشمن دیست که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و رساله هندسی استخراج الخط بسیاری از مطالب را از او نقل کرده.

ابوعلی محمد پسر احمد بلخی شاعر در شاهنامه خویش داستان پیدایش انسان نخستین را آورده است و ضمناً چنین پنداشته است اخباری را که او در شاهنامه آورده با کتاب سیرا داد به پسر گشتاسب (عبدالله بن المقفع) و از آن محمد بن جهم برمکی و از آن هشام پسر قاسم و از آن بهرام پسر مردانشاه موبد شهرشاپور و از آن بهرام پسر مهران اسپهانی برابر است و سپس اخبار درست شده را تماماً با کتاب بهرام هروی مجوسی مقابله نموده است. رساله فی مسأله الجسم الکافی تالیف استاد ابوسهل و یجن پسر رستم کوهی که در سال ۳۸۰ هجری میزیسته.

رساله فی الابعاد و الاجرام المعنونه با سَمِ الْعَلَمَه ابوریحان، تالیف ابی الحسن کوشیار بن لبان الجیلی، کوشیار در این رساله مساحت زمین مقدار ربع قمر از زمین، مقدار فاصله شمس و دیگر سیارات از زمین و مقدار فواصل هر کدام با دیگری، حرکت نور، مقدار طول ظل و دیگر مسایل را یاد کرده. (نقل از نوشته سید محمد کاظم امام) پرفسور عباس شوشتری در یکی از نوشته های خویش صورتی از نویسندگان ایرانی در اوایل اسلام را می آورد که ما در اینجا نقل میکنیم:

زیاد الاعجم یکی از پیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعر میگفت. اسمعیل بن یسار نسائی (درگذشت ۱۱۰ هـ) از ایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت و بعربی شعر میگفته.

بشار بن برد بن یرجوخ بن یزدگرد ملقب به مرعش، پدر بزرگش از بزرگان تخارستان بود، بدست عرب گرفتار شد و اسلام آورد. بشار مردی شاعر و ادیب و دانشمند بود. در یکی از اشعار عربی خویش میگوید "خاک تیره، و آتش روشن است و آتش از زمانی که پدید شد بشار و را پرستید."

سائب بن فرخ شاعر ایرانی عصر اموی بود بعربی شعر میگفت. ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰ هـ از نژاد ایرانی در کوفه متولد شد. در آغاز با زرگان بود و بفارسی سخن میگفت و زبان فارسی را زبان اهل بهشت میدانست و به پیروان خود اجازه داده بود بفارسی نماز بجا آورند.

ابو عثمان ربیع بن ابی عبدالرحمن فرخ ایرانی و از فقهای معروف مدینه بود. متوفی ۱۳۰ هـ. حبله بن سالم ایرانی و دبیر خلیفه هشام بن عبدالملک، کتب رستم و اسفندیار و بهرام چوبین را از پهلوی بعربی ترجمه کرد.

این مقفع سخنران ماهر، نویسنده و مترجم نامه های زیر از پهلوی بعربی ۱- خدا ی نامه ۲- آیین نامه ۳- کلیله و دمنه ۴- التاج یا سیره انوشیروان ۵- مآدب الکبیر و ادب الصغیر. در سن ۳۶ سالگی و بسال ۱۴۵ هـ بفرمان عبدالله المنصور خلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاویه مهابلی حاکم بصره کشته گردید.

وهب بن منبه از اهالی انبار نیاگان شایرانی بودند که در زمان انوشیروان بیمن رفتند و بعدا سلام پذیرفتند. و هب در ذی قار نزدیک صنعا بسال ۶۳۸ م متولد شد و تاریخ اساطیری میدانست و بعمر دم بیان میکرد.

حماد بن شاپور دیلمی گیلانی بسال ۶۹۴ م متولد شد و بحما داراویه معروف گردید. زیرا تاریخ افسانه عرب را بخوبی میدانست و بیان میکرد و حافظه عجیبی داشت.

آبان بن عبدالحمید، مترجم و شاعر، نامه های زیر را از پهلوی منظوم ترجمه نمود. سندباد، بر کتاب مزدک، بر امام، یوزاسف، کلیله و دمنه، کارنامه انوشیروان و کارنامه

اردشیر با بکان .

ابوالفضل نوبخت فارسی، بزرگ خانواده نوبخت و ستاره شناس دربار خلیفه منصور بود، بخواجه یحیی بن خالد برمکی کلیله و دمنه را ترجمه نمود و هزار درهم پاداشت یافت.

سهل پسر نوبخت اخترشناسی یاد گرفت و کتابی در نجوم و فقه نوشت. یوسف و موسی دوتن از پسران خالد و از مترجمین نوشته های پهلوی بعربی بودند. بشر بن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ هـ متولد و پارسای عارف بود. نیای او زرتشتی بود و دین اسلام پذیرفت.

خلفا لاحمر بن حیان از مردم فرغانه و عربی بیا موخت و شعر می گفت و اشعار عربی زمان جاهلیت را از بر کرد و بسال ۸۰ هـ درگذشت.

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروز کسائی الفارسی، نیای اوفیروز از قراء هفتگانه قرآن بود. پسران هارون الرشید از شاگردان کسائی بودند. بسال ۱۹۷ هـ درگذشت. تالیفات اوست، کتاب معانی القرآن، کتاب مختصر النحو، کتاب القراءات، کتاب العدد، کتاب نوادر الکبیر، کتاب نوادر الاصر، کتاب البحاء، کتاب المصا در و غیره.

یحیی بن زیاد معروف به قره دیلمی شاگرد کسائی و یکی از معروفترین نویسندگان ادیب عصر عباسی است. بگفته مورخان نوشته های او بیش از شش هزار صفحه میشود. ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی، پدرش ماهان از خانواده محترم ایرانی نژاد بود. بسبب ستم عمال بنی امیه بکوفه رفت و نام خود را بجای ماهان میمون اختیار نمود. با پسرش اسحاق معروفترین خواننده و نوازنده بودا ابراهیم بسال ۱۸۹ هـ درگذشت.

یونس بن سلیمان، نیای بزرگ اوشهریا را از خانواده هرمزد و پدرش سلیمان فقیه بود ولی خود او موسیقی دان ماهر بود و کتابی در موسیقی نوشت که بعدها برای ابوالضرج اصفهانی مولف غانی نمونه شد.

یحیی بن خالد برمکی، برمک پور جا ماسب پور گشتاسب موبد زرتشتی بلخی در معبد نوبها ر خدمت میکرد. نوبها ریانه و یوها، معبد بودائی بود که بعدها آتشگاه گشت. خالد پسر برمک وزیر عبدالله نخستین خلیفه عباسی بود و پسرش در دربار محمد المهدی مقام شامخی داشت و بعد همه کاره هارون الرشید شد. هارون او را گاهی پدر و گاهی عم خطاب میکرد. پسران او فضل و جعفر و محمد همه وزراء و حکام هارون بودند و همه با علم و شها مت. سرانجام خلیفه بدگمان شد. برخی را کشت و بعضی زندانی شدند. یحیی بسال ۱۹۰ هـ در زندان سخته کرد.

تاریخ زرتشتیان

ابوبکر محمد بن اسحق، نیای اودر عین الثمر بدست خالد بن ولید گرفتار شد و اسلام آورد، تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته اوست و از ثقات این علم است. شا پور بن سهل پزشک مشهور کتبی بنام قرا با دین الکبیر از اوست بسال ۲۵۵ هجری رحلت کرد.

ابو افشین احمد بن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴ کتاب است. بسال ۲۴۰ هجری درگذشت.

پورا نذخت بن حسن بن سهل وزیر مامون با نوئی تحصیل کرده هنرمند زیبا بود. مامون او را همسر خود نمود و پس از مامون مدتی دراز زنده بود. خورشید پورانی بسا و نسبت میدهند.

ابونصر بشر بن حارث نیای بزرگش ماها ن نام داشت گویا پسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیار کرد. بشر مردی عارف و زاهد بود و عارفانی مثل سری سقطی و دیگران زیر دست او تربیت شدند. متولد سال ۱۵۰ هجری است.

ابو سلمه بن سلیمان همدانی و نخستین وزیر خلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ هجری بمفرمان سفاح بقتل رسید.

ابو محمد سلیمان بن مهرا ن معروف با مامعش اصل او از دماوند است ولی در کوفه اقامت داشت و نویسنده بود. در دربار خلیفه هشام بن عبدالملک میزیست. وفاتش بسال ۱۴۸ هجری بود.

فضل بن سهل سرخی از مامون لقب ذوالریاستین یافت. مردی دانشمند و ستاره شناس و پسر یک تن زرتشتی بود که بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد. مامون وزارت خود را با و داد. بسن ۴۳ یا ۴۸ سالگی در گرما به درگذشت.

موبد بهرام پور مردانشاه از مترجمین است تاریخ ایران را از پهلوی بعربی ترجمه نمود. بیست نسخه از خدا ینا مه بدست آورد و بعد ترجمه کرد و در آخر کتاب شاهان باستان از کیومرث گرفته تا یزدگرد سوم بدان افزود.

ابو حفص عمر بن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است از پهلوی بعربی و تفصیل آن معلوم نیست. حاشیه های بر کتب بطلمیوس و یونانیان دیگر نوشته و کتبی مستقل "در نجوم و اخلاق و ادب بعربی نوشته است. پسرش محمد نیز منجم و از نوشته های اوست کتاب المقیاس، کتاب الموالید، کتاب العمل بالاسطرلاب، کتاب المسائل، کتاب الاختیار است.

هشام بن قاسم اصفهانی از مترجمین تاریخ ایران از پهلوی بعربی ترجمه میکرد. ابو جعفر بن یزید بن قعقه اسم اصلی او جندب بن فیروز بود و بقرائت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ هجری درگذشت.

ابایزید بن تیغور بن عیسی بن سروشان بستانی، عارف و مرتاض مشهور معروف به ابایزید بستامی، نیای اوزرتشتی بود که اسلام پذیرفت. ابایزید بسال ۷۷۷ م بدنیا آمد و عمری دراز داشت.

اسمعیل بن هیربدایرانی بود و بزبان عربی شعر میسرود. ایرانشاه بن ابولخیرداستانهای باستانی را دربار بهمن بنظم آورده. بندها را از مشاهیر گویندگان اواخر قرن چهارم هجری است که لغتی در زبان دری و زبان پهلوی تالیف کرد بنام منتخب الفرس و این خودنشانی است گویا از اینکه تا پایان قرن چهارم در دربار ربویهیان و حدود قلمرو ایشان هنوز زبان و خط پهلوی رایج بوده است. مهران ایرانی بزبان پهلوی و سریانی آشنائی داشته و کتاب حشاکش را تالیف کرده است.

بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی از شاگردان شیخ الرئیس ابوعلی سینا در سال ۴۵۸ هـ درگذشت. میگویند ابوعلی بهمنیار را در کودکی نزد آهنگری یافت که آتش میخواست چون صاحب دکان از او ظرف خواست وی پس از اندکی تفکر مشتی خاکستر بر کف دست ریخت و آتش را روی آن قرار داد. چون ابوعلی این فطانت را دید شگفت زده شد و کودک را بملازمت خویش خواند. و تربیت کرد و بدست او مسلمان شد. از نوشته های بهمنیار کتابی در منطق و طبیعیه و الهیه است که برای او منصور بن بهرام بن خورشید بن ایزدیار زرتشتی بحرایی تالیف کرده است و میگویند این کتاب را خود او یا دیگری بفارسی ترجمه کرده است. ابی محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی از فقها و شیوخ بغداد در حدود سال ۷۲۷ هـ بوده و سندا جتها دبطلاب میداده.

علامه محمد بن فرامرز مشهور بملاخسرو متوفی ۸۸۵ هـ فقه حنفیه را بنام غرر الاحکام نوشته و در سال ۸۸۳ هـ شرح بر آن نوشته بنام درر الاحکام فی شرح غرر الاحکام.

حاجی آقا احمد پسر حاجی علی کرمانی است. پدر حاجی علی زرتشتی مذهب بوده مسلمان شده. در فن اصول و فقه سرآمد دانشمندان زمان خود بود. اینست مختصری از نویسندگان و گویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی که از چیرگی عرب برای ایران پدیدگشت. عرب ایرانی و ایرانی عرب شد. زبان و تمدن ایران برنگ تازه درآمد. در این عصره زبان پهلوی یکدیگر در ایران گفته و نوشته میشد. اول پهلوی و پازند که موبدان و باقیمانده زرتشتیان با ایمان از دست ندادند و آنچه از نامه های پهلوی و پازند در دست داریم از این عصر است. دوم زبان عربی که در سال ۱۲۵ هـ در دفا تردیوانی خراسان اجباری و در سرتا سرتا ایران زبان ادبی و رسمی شد. مردم با سواد و دانشمندان زبان مینوشتند و سخن میگفتند. برخی مانند خانوادها هریان از نوشتن بزبان فارسی یا سرودن شعر بفارسی اکراه داشتند.

سوم فارسی نو آن بردونو گفته میشد. یکی محلی و دیگری ادبی که بسبب آمیزش عربی بفارسی صورت گرفت و با آن زبان کتابها نوشته میشد.

تهاجم تازیان بر خراسان و پیکار خراسانیان

در خراسان پیش از ظهور اسلام، افزون بر دین باستانی زرتشتی، دینهای گوناگون دیگر نیز وجود داشت و دین بودائی بتدریج در آن بخشها نفوذ نموده و بنیان خویش را استوار ساخت. در بخشهای کوههای هندوکش در خط مستقیم زبلخ بقندهار، دین زرتشتی در مغرب آن بوده و دین بودائی از سده دوم پیش از میلاد در مشرق آن پیروان زیادی داشت. دین برهمائی نیز با تفاق دین بودا کم کم پیشرفت حاصل میکرد. در بخشهای جنوبی هندوکش معابد هندو و معابد بودائی ساختمان میگردد. در ضمن آیین مهرپرستی و شیواپرستی نیز در سرزمین داورونقاط دیگر خراسان شرقی شایع گردید. دین نستوری عیسوی نیز از سده چهار تا شش میلاد در شهرهای توس، مرو، هرات و غزنین خودنمایی میکرد. معابد بزرگ این مذاهب مانند معبد نوبهار در بلخ، معبد زورمهرپرستی در سرزمین داور، معبد آرونا یا آفتاب پرستی شیوا در کاپیسیا، معبد سوریای برهمائی در کوتل خیرخانه کابل و معبد هندوئی سگاوندلوگر در خراسان شرقی مشهور بودند.

اوضاع سیاسی نیز مانند دین یکسان نبود. بخش مغرب خراسان زیر فرمانروائی ساسانیان و بخش پهنای ورتخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود. بخشهای جنوب هندوکش و سرچشمه های رود هیرمند استقلال داشتند. بخشهای جنوب و شرق خراسان بشکل ملوک الطوائفی اداره میگشت. هندیها نیز گاهی با عبور از رود سند مهاجم میگشتند.

اوضاع اجتماعی خراسان هنگام ظهور اسلام بحرانی و مستعدا زهمگسیختگی بود. نیروهای چندپیدا شدند و لی بزودی از میان میرفتند. بقایای مردم خراسان مرهون فرهنگ و تمدن باستانی و خاطرات عظمت و مفاخر گذشته بود که چون فروغی نورمند، شبهای تار بدبختی را در خشان نگا همیداشت و مردم را ببا زگشت جا و جلال از دست رفته امیدواری میداد.

با ظهور اسلام طبع جنگجویی مردم خراسان در پیشرفت دین نو، موانع بزرگی به وجود آورد. خراسانیان بپذیرفتن دین با زور شمشیر و سرنیزه عادت نداشتند و پیشرفت اسلام در خراسان سده ها دنبال افتاد. در سمرقند و بخارا و ختن و چین دین بودائی رواج داشت. آموزشهای مزدک در فارس بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل وارد آورد و وحدت اجتماعی را بهم زد. پرچم فتوحات سپاه تازیان از سال ۱۲ تا ۲۲ هجری بفرامداین و ایران مغربی و مرکزی برافراشته گردید و ساسانیان همنشاهی ساسانیان بهم خورد.

یزدگرد پس از سقوط فارس بسوی کرمان و خراسان گریخت. ارتش اعراب بدنبال او بطبیس و دروازه خراسان وارد گردید. بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بود که دست نشانده شاهان بیگانه و بآنها خراج میدادند. فرمانروایان مذکور

و مردم خراسان از تسلط بیگانگان برخود، دل خوشی نداشتند و منتظر فرصت بودند تا خود را از زیر یوغ فرمانبری شاهان ساسانی، ترک و چین آزاد سازند. زیرا که نمیتوانستند به شخصه با دشمنان بزرگ خود مقابله نمایند.

هنگامیکه شالوده دولت ساسانی پاریسی متزلزل و از حملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان از دور تماشاگر معرکه جدال و دردل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲هـ بخراسان پناه آورد چهره موافق با و نشان ندادند و همراهی ننمودند. بنا بر این مجبور شد از مرو بما وراء النهر (ورارود) برود و از بزرگان فرغانه کمک بطلبید. در همان هنگام ۲۵هزار سرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگرد از راه طبرستان و بگفته تاریخ نویسان عرب دروازه خراسان بمرز خراسان داخل گردیده و تا مرو پیش رفتند یزدگرد با کمک ترکان از آنسوی جیحون بمقابله اعراب پیش آمد.

مردم خراسان حین عبور ارتش اعراب از خاک آنها، ممانعتی وارد نمی‌آوردند و به آنها راه میدادند تا بنیان پادشاهی بیگانگان، یعنی ساسانیان و ترکان، هردو قطع گردد. همین طور هم شد. سپاه یزدگرد و خان ترک در جنگ مرونا بود گردید. خان ترک، یزدگرد را تنها گذاشته بشهر خویش برگشت.

خراسانیان در طی این مدت نسبت با اعراب سیاست کجدا رومیز را پیروی و حتی الامکان دست بجنگ دراز نمی‌کردند. زیرا تا یزدگرد زنده بود، احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت. افزون بر این نمی‌خواستند که اعراب نیز یکبار به مضمحل گردند. بنا بر این بیشتر خراسانیان در جبهه جنگ با اعراب صلح کرده و با پرداختن اندکی خراج قانع می‌ساختند.

در دوره خلافت عثمان در لشکرکشی اعراب بخراسان وقفه حاصل آمد. مردم و فرمان روایان محلی برای نابودی نفوذ ساسانیان و دفاع از حملات آینده اعراب، وقت بدست آوردند. ولیکن نتوانستند با اتحاد فرمانروایان محلی، یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذا هنگام دفاع انفرادی گرفتار مشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی، از نژاد کوشان قدیمی، صاحب القاب تگین یا تجن برهمنائی مذهب بودند. شاهان مذکور در برابر ترکان، ساسانیان، هندوان و اعراب در پینکار بودند. از کابل گرفته تا رودخانه سندوها مونسیتان منطقه فرمانروائی آنها را تشکیل میداد. ولیک در دوره زمانه صفاریان قلمرو آنها محدود گردید و در روزگار دولت غزنوی بکلی از میان رفتند.

راه دادن خراسانیان اعراب را بدنبال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه سوم اعراب بسال ۳۱هـ عبدالله بن عامر را با سپاهی کامل و مجهز ماوراء نهر تسخیر کامل خراسان ساخت. در پیکارها نیکه در قهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه مردم خراسان می‌خواستند بوسیله اعراب خود را از زیر یوغ تسلط بیگانگان مانند چین، ترک و

ساسانیان پارس آزاد سازند، لذا مقاومت و مقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمانروایان بیگانه خود میدانستند. بنا براین حتی الامکان با آنها از در صلح و سازش برمیآمدند تا فرمانروایان بیگانه منضمحل گردند.

ماهوی سوری فرماندار مرو بیشتر از همه مایل بر استقرار روابط حسنه و دوستانه با اعراب بود. بنا براین عبدالله بن عامر را استقبال نمود و با تعهد پرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان برد و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخزر، جهان مرغینان، نسا، ابیورد، سبزوار و شهرها را با پیشروی خود بصلح یا جنگ بگشاد و نیشاپور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرار داد.

عبدالله پس از استقرار و استوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خود قرار داد. بنا براین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت. باید اضافه کرده نگام فرار یزدگرد از فارس، فرمانروای کرمان روی خوشی با و نشان نداد و در فکر استقلال بود. در سال ۲۲هـ هنگام حمله اعراب شکست یافت. اما کرمانیان گاه و بیگاه سربشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنام ربیع ابن زیاحارثی ما مورفتح سیستان گردید و عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهی نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمانروایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند و سپاهیان مهاجم را با زروسیم و صلح از پیکار باز میداشتند. غالب آنها بصلح و تعهد پرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر بدفاع برخاستند. فرمانروای هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقد و ادای سیصد هزار درهم در سال از در صلح درآمد. اما فرمانروای سیستان بنام ایران پور رستم پور آزادخو پور بختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع در یک فرسنگی زرنج (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بر زمین چید و خود بر بالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت. در اینحال ایران پور رستم سواره با تفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسید و نزدیک صدر، نشستن گاه ربیع از اسب پیاده شد. چون ربیع را با قد دراز و چهره گندمگون و لبهای کلفت و دندانهای بزرگ بر نعشهای کشتگان نشسته دید با یستاد او را به همراهان خود نشان داده گفت "میگویند اهریمن در روز چشم نیاید اینک به بینید که چشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه دشمنان او را بخندید و با ایران تکلیف نشستن نمود ولی او نیپذیرفت و گفت ما برای نشستن گاه صدرتونیا بیم که ناپاکیزه صدریست و در همان جایکه پیاده شد بود فرش گسترده و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت.

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پور رستم از زرنج بگذشت و بسایر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرمانروایان آن شهرها مانند رشت و زرنج و سنار و دوغیره به پیمان صلح ایران و ربیع اعتنا نکرده با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عا مریم منظور تعقیب یزدگرد سپاهی بسوی بلخ و تخارستان فرستاد. زیرا یزدگرد پس از شکست در نبرد مرغاب ببلخ گریخت و در آنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردار عرب پس از گشودن شهرهای چندی ببلخ و بصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بود تا آنکه ده سال بعد تر بلخ را متصرف شدند. با ورود اعراب ببلخ، معبدنوبها را از رونق افتاد و شاهزادگان تخاری روی بگریزنها دند و دوباره بسال ۵۱ هـ بشورش بزرگ و دامنه داری برخلاف اعراب دست زدند و مدت ها ادا مه داشت تا آنکه قتیبه سردار عرب با خونخواری و کشتار دستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. در این جنگها بلخ خراب گردید و با شندگانش متواری شدند. شهر بلخ توسط حاکم خراسان غربی اسد القصری بسال ۱۰۷ هـ تعمیر گشت. در آن زمان اقتدار اعراب در خراسان فقط با سم بود و اقتدار اصلی و کلی و رتق و فتق امور بدست امیران بومی تمرکز داشت.

چون یزدگرد از یاری مردم بلخ و نواحی نا امید گردید و از جیحون بگذشت. احنف به پیشروی خود تا بتخارستان ادا مه داد. ماهوی سوری فرمانروای محلی مرو از بودن یزدگرد در خراسان پریشان بود و در نا بود کردن او میکوشید. بالاخره در نزدیکی مرو او را بکشت خراسانیان که خود را از زیر یوغ ساسانیان پاریسی آزاد دیدند در صدد دفاع میهن خود و رهایی از چنگال اعراب بجنبش افتادند و جنگهایی پی در پی رویداد و انقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادا مه داشت تا آنکه دست اعراب از خراسان کوتاه گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجود آمد، حکومتی که نسبت بزرگترتشیان و فرهنگ و دین آنها کشتار و صدمات و لطمات سختی وارد آورد و در این کتاب در آن مورد گفتگو شده است.

چنانکه گفته شد با پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرمانروایان محلی در شمال و مغرب خراسان در سال ۳۲۲ هـ بجنب و جوش درآمدند و از همه بالاتر دلاوری از هرات بنام غارن سپاهی از بادغیس و هرات گرد آورد و بسال ۳۲۲ هـ بمرکز فرماندهی اعراب در نیشاپور حمله برد. چنانکه قیس سردار عرب تاب مقاومت نیا ورده بسوی بصره گریخت. غارن هرات و نیشاپور را متصرف شد و بسیاری از سربازان عرب را با سیری گرفت. عبدالله فرمانده دیگر عرب در نیشاپور سپاه فراری اعراب را جمع کرد و بیک شبی خون هولناکی دست زد، چهار هزار تن سواران این فرمانده، با نیزه هائی که با پارچه روغن آلوده پیچیده و آتش زده بودند در دل تاریک شب لشکر نیمه غافل غارن را گرد گرفته و حمله بردند. غارن از جای در نرفت. بلاد رنگ براسب سوار بمقابله و مقاتله پرداخت. آنقدر بکوشید تا در میدان نبرد کشته گردید. سپاه بیسردارمانند گذشته شکست یافته فرار کردند.

جنبش سیستانیان: سیستانیان نیز چون هراتیان، برای اخراج اعراب از خاک خود به فعالیت پرداختند. عامل عرب را از سیستان بیرون رانده، پیمانهای با اعراب را به طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیر مجدد خراسان فعالیت تازه تری بخود گرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین رویداد، فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که بالشکر جباروفدا کارتا زرنج پیش رفت. ایران پور رستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان و حوزه هیرمند تا کابل و زابل را مسخر کرد.

باذان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر میر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرو و دینام باذان بدفاع پرداخت و پس از پیکار سختی در شهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانیان در طی روزگاران باستان، امور دینی و معنوی را با سرنیزه قبول نمی کردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت و دین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهما و دین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی و تاریخی از راه تشویق و تبلیغ و میل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین و ترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

باذان با نگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهادر عرب را رد کرد ولی در مورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری باذان با احنف نوشته بود، نیای من از سواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت و مردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. در صورتیکه مایل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من و خاندان من برای این منطقه و عفو از ادای خراج میباشد. در این صورت حاضرم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم. احنف پیشنهادهای او را پذیرفت و نامه ای با نوشت که خواهش توقبول و برتو و خاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید در موقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲ هجری استوار گردید.

در جنگ مرغاب بگفته تاریخ نویسان، قوای عرب در حدود مرو و دینام بالغ بر ۳۲ هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان رو برو گردید، که از مناطق دور و دراز مانند مرغاب، میمنه و گوزگان برای دفاع از میهن خود و پیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً موقعیت سپاهیان اعراب در میدان جنگ بسیار خوب بود از یک طرف بکوه و از طرف دیگر برو دخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد و عرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزگان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم راه افتاد ولی از شدت سرما دوباره بلخ مراجعت و از آنجا به نیشاپور برگشت. سردار عرب با وجود اینکه پیشرفتها نتوانست شالوده فتوحات خود را کاملاً استوار سازد، نفوذ عرب تنها در نیشاپور باقی ماند.

ما هوی سوری فرما نروای مرو: ما هوی که سیاست دلجوئی و اتحاد با اعراب را بمنظور نابود کردن دشمنان ترکی و چینی و ساسانیان پارسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک و چین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع و نیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. در آن هنگام علی بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که ابن عا مرد مورد مرو بسته بود با ما هوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان و سواران مرو با و داد. ما هوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت و جنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهی گران بسال ۳۶ هـ به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان بآنها راه ندادند. سردار دیگر با نیروی سنگین تر نیز مجبور شد با نیشاپوریها و مرویها صلح نماید. باین شرط که دود دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمركز خلافت رسیدند ولی زنکاح با خلیفه سرباز زدند و با چا پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعد در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع بن زیاد با ۵ هزار سربازان عرب بسال ۵۱ هـ بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان بادغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرما نروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم بن زیاد بسال ۶۱ هـ در زمان خلافت یزید و والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و به نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی و بومی خراسان تاب تسلط بیگانه و اعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. در یکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا می گذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری با خبر شد در سرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شهزاد سربازان آزموده عرب را بسردار مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشیخون محاصره و سرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه ملیون درهم نقد و جنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کازبرکنا رگردید. پس از سلم بین والیان و سرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هر یک در پی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه در سال ۷۷ هـ امیه بن عبدالله از مرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنها را مانده نیشاپور و مرو لشکرگا

اعراب با زد. ولی درپیکا رستی که خرابان بجان کوشیدند امیه محصور گردید و با زحمت زیاده خود را از چنگال بلخی‌ها نجات داده به مرو گریخت.

قتیبه ونیزک با دغیسی: عبدالملک خلیفه اموی بسال ۸۵ هجری بهترین سرداران خود قتیبه را با مارت خرابان مفتوحه اعزام داشت. او سرداران بسیاری از شهرها را با صلح و جنگ بگشود. برادرش تا فرغانه و خودش تا بلخ پیش رفت. فرما نروای محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت و مردی آزموده بود برای آزمایش نیروی دشمن با او از درپیکار درآمد سپس با قتیبه صلح نمود و موادی پیمان نامه‌ها را پذیرفته و معا هدیه برقرار ساخت. قتیبه پس از عقد معا هدیه با اسپهبد بلخ بسال ۸۶ هجری متوجه ونیزک فرما نروای محلی بادغیس گردید و توسط سفیر خویش از او خواست اسیران عرب را آزاد کنند نیزک بشرطی حاضر شد که قوای عرب هرگز در مرز او داخل نشوند. قتیبه پذیرفت تا خیالش از ناحیه او راحت باشد و پس از فراغت از آنها جمیع نقاط دیگر، کار او را هم فیصله خواهد داد و باین روش زعدم تمرکز نیروی خرابان و اتفاق آنها استفاده برد.

قتیبه بخارا و سغد را بجنگ و صلح بگشاد. نیزک فرما نروای بادغیس باطمینان پیمان صلح با او همراه بود و روش رزمی قتیبه را مطالعه میکرد. چون قتیبه بآمل رسید نیزک از او وداع کرد و بسوی بلخ شتافت. آنقدر بسرعت پیش رفت که در نوبه‌ها رتوقف کرد. زیرا از جانب قتیبه ایمن نبود و بجا هم احساس خطر میکرد. قتیبه پس از حرکت نیزک از اذنی که برفتن او داده بود پیشیمان گشت. سردار خویش مغیره را با سپاهی بدنبال او روان کرد. موقعی به نیزک رسید که او در وادی خلم داخل شده بود. چون دید تا ب نیزک با نیزک را ندانند که مبرگشت. نیزک رفتار زشت و رویه‌نا مردی قتیبه را بشکستن پیمان دلیل کرده با او از در مخالفت برآمد.

در اینبار نیزک بفکر اتحاد قوای ملی افتاد تا دستجمعی نفوذ و سلطه اعراب را بشکنند. فرما نروایان بومی خرابان مانند جغویه پادشاه تخرستان، سپهبد فرمانروای بلخ، باذان رئیس ملی مرو و حکمرانان محلی گوزگان، فاریاب، طالقان نامه‌ها نوشت و آنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی ضد عرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه پیشنهاد داد که در صورت شکست اتحادیه، قلمرو سلطنت کابلشاه گاه آنان و خزینه‌ها مال و اقبالشان باشد. همه بزرگان پیشنهاد نیزک را پذیرفتند و جغویه، عامل عرب مقیم در پاپتخت خویش را از قلمرو خود بیرون کرد.

نیزک پغلان را که با روی استوار جنگی داشت مرکز سپاه خویش قرار داد. فرمانروایان محلی در صدد تهیه نیروی جنگ بودند و خود را برای پیکار بها آرماده میکردند، که قتیبه در موسم زمستان با ۱۲ هزار سپاهیان آزموده حاضر به نبرد سر رسید از نیشاپور مرکز لشکرگاه عرب سپاه طلبیده و بمنطقه مرو و رود حمله کرد. فرما نروای محلی طالقان به پیکا را ایستاد. در رزم شدیدی که رویداد طرفین تلفات سنگین دیدند. قتیبه

اسیران بگرفت و همه را در طول چهار فرسخ (۶۲ کیلومتر) بر چوبهائی که نصب کرده بودند بار زد، و بتسخیر مجدد فاریاب حرکت نمود. فرمانروایان مناطق دولت آبا دوشبرغان بواسطه آماده نبودن برزم، با قتیبه از در صلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت و برادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک در گذرگاه پغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست با روی استوار پغلان را بجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیز طولانی و در خطر دید. در پی چاره بود که جاسوسی از خراسانیان راه پنهانی بارو را با و نشان داد. سرعت باقوای خود در قلعه داخل گردید. در جنگ سختی که رویداد غالب سپاهیان نیزک نابود و قلعه فتح گردید. نیزک فرار کرد و بسوی سمنگان در دامنه هندوکش عقب نشست و درباروئی بنام گرزمتحصن گردید و در ضمن ذخایر خود را از بیراهه بدربار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک بر سید و به پیکا رحما ری مشغول شد و ماه طول کشید و زمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه و خویشان را در خطرنا بودی دید. بخدعه و نیرنگی که دور از قانن انسانی و دینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیر نزد نیزک فرستاد تا با او مذاکرات صلح آغاز کرده و او را برای ملاقات بیاورد. در ضمن قول و پیمانی که به نیزک میداد ز زبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیر را در صورت نا کامی بمرگ تهدید نمود و سوگند خورد که او را بدار خواهد زد.

سفیر باری ازنان و حلوا به نزدیک قلعه گرز رفت که از خوا ربار خالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتار و با شندگان متوحش و پریشان شده بودند. حتی جغبویه پادشاه تخرستان نیز در آن گیرودار حیران بود. سلم بعنوان سفیر بحضور نیزک رسید. نان و حلوا تقدیم کرد. مردم قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان و حلوا پرداختند سلم پیشنها صلح را مطرح کرد و نیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول و پیمان قتیبه را بمیان آورد. سلم گفت که اقوال امان و اطمینان میدهد. او را قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهد که سپاهیان با تفاق گفتند ما قبول داریم. نیزک بضعف لشکری برد و گفتگوی بیشتر را صلاح ندید. خود را برای عقد پیمان و ملاقات با قتیبه حاضر کرد و با تفاق جغبویه و دسته ای از محافظین مسلح همراه سلم از قلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دور گرفته اسیر کردند. نیزک فریاد زد که خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شد و ۱۲ هزار از مردان نیزک و جغبویه را از دم شمشیر گذرانید و نیزک و برادرش را بکشت و جغبویه را بدمشق بدربار خلافت فرستاد و در آنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه و سوزاندن فاریاب: قتیبه پس از ورود بمرو فرمانروای خراسانی گوزگان را احضار و گروگانهای چندی از او گرفت. فرمانروا هنگام مراجعت بیایتخت خویش در حال مرض درگذشت. مردم خراسان از قتیبه بدگمان بودند رفتارناشایست و پیمان شکنی او را با نیزک با دغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرمانروای گوزگان

را نیز بر قتیبه حمل کردند. بنا بر این از او و گردان گشته، عامل او را بنام حبیب بن عبدالله با هلی که در گوزگان بود بکشتند. قتیبه در قاصص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرما نروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او جنگ برخاست و در میدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. با روی او نیز شکاف برداشت و فرزندان و خاندانش با سارت رفتند.

قتیبه پس از آن همه خونریزی به کش و نسف حمله برد و سپس به فاریاب شتافت و اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوا و وقسی القلب بود و نسبت به مردم خراسان از پایداری و مقاومت، دشمنانک و در رنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید و بسفد و بخارا حمله برد و خراج سنگین بر مردم آنجا تحمیل و وصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج و اجازها قاطعت نمایند و در پایتخت، بدربارش حاضر گردیدند. بنا بر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا و عزیمت فتح خوارزم را نمود. فرما نروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخا ذکر کرد.

قتیبه آنرا مننشت، برخلاف پیمانهای که با فرما نروای سمرقند بسته بود، بجانب اولشکر کشید. سلطان سمرقند جنگ با ایستاد و از فرما نروایان شاش (چاچ) و فرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند در پیکار مغلوب شدند و با روی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دو میلیون درهم خراج و ساختن مسجدی در شهر و دادن سی هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه ببها نه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شد و بیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کرد و غنائم زیادی در آنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت و خبر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶-۹۶هـ) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بر بدقولی و پیمان شکنی قتیبه شد. این مرد خونخوا و خودخواه، به افکار و نظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد و غنیمتهای فراوان بجنگ آورد. فرما نروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلوی خود ساخت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ص ۷۳ در مورد بی اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد " علت اینکه ما از این اخبار بیخبر مانده ایم اینست که قتیبه بن مسلم با هلی نویسنده گان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسواد ماندند."

قتیبه تا سال ۹۶هـ هنگام مرگ ولید با قسارت قلب در خراسان فرما نروای میگرد. هنگام خلافت سلیمان بنایم خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از او و گردان شدند و خراسان نیز از او متنفر و در آزار و رنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شما ره آنها به ۵۴ هزار میرسید آغا زگشت و قتیبه با خاندان خود بقتل رسید و مردم از ستم

او آزاد شدند.

نا توانی عرب در تحکیم پیروزیهای خراسان: در سال ۱۰۰ هـ که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا قیاس نوساطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده و پرچم فیروزی آنها بر فراز قصر اسپانیا در اهتزاز بود، هنوز امیران و سرداران و ارتش آنها نتوانستند در خراسان شرقی و شمالی شالوده اقتدار خود را استوار سازند و حکومتی نیرومند تشکیل دهند. اسد بن عبدالله بسال ۱۰۶ هـ از راه مرغان به غرجستان و غور حمله برد. فرمانروای بومی آنجا بنام غروم سخت ایستادگی کرد. اسد عازم جزایر فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت سپس با غوریها به پیکار پرداخت و طی دو سال در چندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد و یکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابو خالد برمک عامل بلخ قرارداد. اشرس بسال ۱۰۹ هـ به سمرقند لشکر کشید و بسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند. ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانانی دست کشیدند و با کمک ترکها به پیکار برخاستند. در نبردهای پیکند، بخارا و کمرجه اعراب شکست یا فتنند. خالد بن برمک تا زه مسلمان شده بسال ۱۱۲ هـ امیر خراسان گردید. ب سمرقند حمله کرد و تا بداخله بلخ پیش رفت. برای توفیق در ماوریت خود خراسانیان مسلمان شده را بسردای سپاه منصوب ساخت.

مردم خراسان برای اتحاد با هم و تولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند و از طرفی بر ضد خلفای اموی و طرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند. خدایابیانی طریقه خرمیه از دشمنان سخت خلفای اموی، خراسان را مرکز خود ساخته بود. بواسطه خدعه و تزویر اسد سردار عرب و برادر خالد گرفتار و بقتل رسید.

اعراب در طی مدت یک سده فقط در مرو و نیشاپور صاحب نفوذ و قدرت بودند. در بخشهای دیگر خراسان مانند تخارستان، بلخ، گوزگان و هرات تسلط کامل نداشتند، اداره امور بدست فرمانروایان محلی بود. بعضی از آنها به پرداختن جزیه راضی و برخی با قیامت نماینده خلافت عربی در محل فرمانروائی خویش اجازة دادند. ولیکن چون فرصت مناسبی دست میداد، جزیه و باج را نمیپرداختند. و بشورش برمیخواستند. در ضمن اعراب در تلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی در بلخ بهمرسانند و عمال خود را در آنجا منصوب سازند. بالاخره دست بدان خراسانیان مسلمان شده زدند و آنها را بفرماندهی سپاه و عاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیان آسوده گردند. خراسانیان بدین روش با پذیرفتن اسلام در اداره امور کشوری و لشکری اعراب داخل گشته و هنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند. برای پیشرفت این منظور و انقضای خلافت نیرومند اموی، خراسانیان بتشویق و تبلیغ خاندان عباسی پرداخته آنها را بروی کار آوردند. این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده و بنام ابومسلم مروزی خراسانی مشهور

است انجام یافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت.

این سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرننگ را مانند نیشا پور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستان بزیربا رفتند و او نیز پافشاری را دور از احتیاط دانست و رگزاری از خود بآنجا گذاشت و بدربار خلافت برگشت. ربیع حارثی بسال ۴۳ هـ از جانب معاویه بامارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و یاد گرفتن قرآن وادارد ولی توفیقی حاصل نکرد. عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳ هـ میر خراسان گردید و امارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد. عباد برای تصرف کابل بکنندها لشکر کشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفت حاصل نکرد. کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندو کش تاها مونسیتان و دریای سند میدانست. با وفات معاویه بسال ۶۰ هـ مردم سیستان دستگاه امارت عربی را برچیدند. عباد ناگزیر شد خزانة کل سیستان را که بالغ بر بیست میلیون درهم میگشت بر داشته ببصره برگردد.

یزید و ابوعبیده زیاد بسال ۶۲ هـ از جانب خلیفه و ارد زرننگ سیستان گردیدند. یزید بکابل لشکر کشید. کابلشاه بدفاع ایستاد. در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فراوان داد. یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید. سلم بن زیاد بر سیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ماموریت یافت. سلم بورود به خراسان اوضاع را پیریشان یافت و صلاح در اتخاذ روش مسالمت آمیز دید. با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم میلیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت.

رستم بن مهر هر مزد : عبدالعزیز عمارا میر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد. بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد. در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه بنا بودی نزدیک شدند، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد. عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرننگ) رحل اقامت افکند و دایم در مصاحبت رستم بن هر مزد یکی از دانیان بزرگ زرتشتی و صاحب دلاان سیستان بسر میبرد و پند و اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد. عبیدالله بن میه میر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه بپست لشکر کشید. کابلشاه مردی بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ. بعبدالله پیغام فرستاد که اگر دست از جنگ بردارد یک میلیون درهم با و خواهد بخشید. عبدالله پیغام فرستاد که اگر رواق پست را پرا زرو گور سا زد نخواهد پذیرفت. کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید. قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راهها را از هر طرف برا و بست و او را محاصره نمود. عبدالله سپاهیان و خویشان را در خطری سهمناک دید. پیغام

فرستاد اگرا ه برگشت را با ز غذا ردا زپرداخت خراج معاف خواهد بود. کابلشاه پاسخ باز فرستاد اگربخواهد زنده با ز گردد، با ید ۳۰۰ هزار درهم بپردا زد و پیمان نامه صلح را با شرایطی امضا و مهر کند که در آینده با کابلشاه جنگ نکند و در قلمرو او داخل نگردد. عبدالله بنا گزیر شرایط را پذیرفت.

چنانکه گفته شد نفوذ اعراب بکابلستان و زابلستان رخنه ننمود. مردم سیستان هم گاه و بیگاه سربشورش بر میداشتند. بسال ۱۰۷ هـ عامل عرب را در سیستان بکشتند و قاضی عربی نژاد را از منصب خویش خلع و مسلمان محلی را بمنصب قضا نشاندند. ارتش عرب بر خلاف پیمان سال ۱۰۹ دوباره بعزم نبرد با کابلشاه حرکت نمود. کابلشاه را هها را بنیست و بمقابلها ایستاد. فرمانده عرب پس از دادن تلفات بسیار ب سیستان عقب نشینی کرد. کاشورشیان سیستان بسال ۱۱۱ هـ بالا گرفت و بسال ۱۱۶ هـ فتنه ها بیدار گشت و سیستانیا آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمرو خود را دا من زدند و آنها را بجان هم انداختند. عامل عرب را در سیستان بسال ۱۲۰ هـ بکشتند و آن هنگامی بود که سراسر خراسان شمالی و غربی که تحت فرماندهان عرب ادا ره میگشت بقیا مبرخاستند. ابو مسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قد بر افراشت. نصر بن سیا را میر خراسان را بسال ۱۳۱ هـ مغلوب نمود. سپس بفارس لشکر کشید و سیستان را از نفوذ اعراب آزاد ساخت و ادا ره ا مور سیستان پس از یک قرن باز بدست سیستانیا ن افتاد.

زادان فرخ و فضل بن سهل: در روزگار بنی امیه، تعصب عربی و قبیلهای بشدت رواج داشت. عربی زبان رسمی قلمرو خلافت گردید. اما دیوان و دفاتر دولتی بخط و زبان پهلوی بود. در زمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ هـ) خونخوار قسی القلب در کوفه، بزبان عربی منتقل گردید. اینکار بدست صالح بن عبدالرحمن سیستانی دبیر حجاج صورت گرفت. اعراب بسال ۳۰ هـ هنگام فتح سیستان پدر صالح را با سارت بردند. صالح در دیوان مالیاتی عراق، زیر دست زادان فرخ پیشه دبیری داشت. بگفته ابن ندیم و بلاذری در فتوح البلدان، بواسطه رقابتی که با رئیس خود زادان فرخ داشت دفتر دیوان را که تا بسال ۸۲ هـ هنگام درگذشت او بپهلوی نوشته میشد. بعربی نوشت و بر آثاری زبان خط نسیان کشید. فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود. کتابهای زیادی از پهلوی بعربی ترجمه کرده بجعفر برمکی تقدیم نمود. جعفر از کارش خوشحال گشت با سلام دعوتش نمود. فضل در محضر جعفر و با حضور تنی چندا ز بزرگان، اسلام اختیار کرد و مقیم بغداد شد و به پیشکاری مامون رسید. بگفته ابن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسید جوان ایرانی نامجوی زرتشتی از مردم خراسان بود که تا زه و ا رد بغداد شده و بوسیله برمکیان بحضورها رون رسیده و در دیوان کاری با و سپرده بودند. نخست اسلام آورد و مرا سمختان را در بارها و اجرا نمودند و از این رهگذر بیما و در بستر آرمیده بود. یکروز جبرئیل پزشک بیما رستان بغداد دبعیادت او رفت و دید فضل

در بستر آرمیده و کتابی عربی در پیش دارد و میخواند. جبرئیل بزبان پارسی با و گفت چون بینی نامهایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه و چون کلبله و دمنه نی" (از مقاله سید محمد کاظم امام در مجله مهر شماره ۷ دوره ۱۲).

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی منتقل و بتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم بن حازم عرب در مجلسی در حضور مامون با و گفت "تو میخواهی سلطنت بنی عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه و تزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی و خسروی عجم را تجدید و برقرار کنی." فضل رنگ سیاه را که در پرچم ولایا سهی رسمی شعار خلفای عباسی بود و از ابو مسلم گرفته بودند، برنگ سبز عوض کرد که شعار علویان بود. مامون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب و مخالفان فضل میگفتند رنگ سبز شعار قدیم زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد برخلاف مامون و خراسانیان برانگیخته شدند. مامون برای دلجوئی آنها، استاد و وزیر مولای خود فضل را با بخشش و احسان زروسیم به کسان و اطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک و ابو مسلم خراسانی: خاندان برمک یکی از خاندان مشهور و معتبر پیش از اسلام در بلخ بوده. جعفر بنی این خانواده در پایان سده اول اسلامی اسلام اختیار کرد. بین سالهای ۹۶ و ۹۱ هجری بمشقق مرکز خلافت بنی امیه رهسپار گردید. بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده و چون یکی از آنها سمت تولیت معبد نو بهار را داشت، بعضی تاریخ نویسان نتیجه گرفته اند که خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند. خالد بن برمک بوسیله ابو مسلم خراسانی در سپاه او داخل شد و دلیریها از خود نشان داد و نظر خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح بسوی او جلب گردید و وزارت را با و تفویض نمود.

در اوایل قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ایرانیان در دربار حجاج خونخوار و گزاران عرب در ایران، نفوذ بدست آوردند و حتی بفرماندهی ارتش اعراب نیز رسیدند. ابو خالد بن برمک از سوی امیر خراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. در چنان محیطی ابو مسلم خراسانی ظهور کرد. بگفته احمد سروش "قبل از ظهور اسلام، متولی و پسرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبهار بود. برمکیان از مدت ها پیش نسل اندر نسل به ریاست نوبهار منصوب میشدند و خود از تبار شاهان ایران زمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ و پر جلال بود که ۱۳۶۰ طاق داشت که با دیبا و حریر و جواهرات گرانبها آراسته بود و بزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقدرس و پرهیزگاری شهرت داشتند و مورد احترام واکرام بیپایان بودند. شهریان هندوچین سربدرگاه نو بهار میسودند و بنا بیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدند زیرا وی در آن جا مسفید و چهره روشن مظهر پرهیز و پا راستی بود."

در مورد معبد نوبهار اختلاف نظر موجود است. زیرا که این معبد در یک زمانی معبد

بودائی بوده و شهریاران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبد در اصل آتشکده و ورهرا م بوده. بگفته احمد علی کهزار (افغانستان ونگاه مالی با وضاع و شئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده وهران که قرار یکی از نسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسر ویشتا سپه (اسفندیا رپسر گشتا سب) که در بلخ با میک یعنی بلخ درخشان بنا نهاده بود، بنا منا و ویها را یا نوبها رمبدل بمعبد بودائی شد و تا نیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبور زایر چین هیون تسنگ هنوز بلخ بحیث راجا گریها یعنی شهر کوچک شاهی و معبد بودائی آن بنا م نوبها ریا دمیشد. بسا یادگارهای قیمتی بودا در معبد بلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان و تاسیس دیانت زرتشتیگری آن، فلسفه قدیم بودائی را که رنگ محدودتری داشت وسیعتر ساخت."

فیروز زرتشتی ملقب بسنبا د، راوندیه و استا دسیس خال دین برمک از مردم بلخ بود و نیای اورا نامجا ما سب پور وشتا سب. ابو مسلم بواسطه دسیسه و خدعه منصور خلیفه عباسی و همکاری نزدیکان خود در بغداد بنا بکارا نه بقتل رسید. چون خبر کشته شدن ابو مسلم به خراسان رسید، فیروز زرتشتی مذهب ملقب به سنبا د بگفته محمد غبار که باشنده روستای "هردانه" در مغرب هرات بود بسال ۱۴۲هـ بکین توزی ابو مسلم کمر بست و بگفته مورخان عرب حدود صد هزار سربا زایرانی چه مسلم و چه زرتشتی در سپاهها و بودند به نیشا پور حمله نمود و قومس وری را اشغال کرد و خزانه ابو مسلم را درری متصرف گردید و خود را سپهبدنا میدو عزیمت عراق و حجاز را داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ او اعزام داشت. سنبا د در حوالی ری و همدان شکست خورد و بجانب تبرستان عقب نشینی اختیار کرد تا با تجهیز نیروی جدید برای ارباب بتا زد بدبختانه برادر خورشید اسپهبد تبرستان از خاندان گاو باره که از سوی برادر با ستقبال رفته بود وی و همراهان را بکشت و سرهای آنان را بخلیفه فرستاد و وسایل برپادی سلطنت خاندان خویش را فراهم آورد.

پس از سنبا د فرقه دیگری بنا مرا وندیه بشورش برخاستند و خلیفه را بتنگنا ئی دچار کردند تا آنکه معن بن زایده، راوندیه را مغلوب ساخت و با مارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستانیان بسال ۱۵۱هـ شکم او را در قصر فرما نروائی خود دریدند، مردم بست و قندهار بسال ۱۴۴هـ برخلاف نیروی خلافت به پیکا برخاستند. همچنین مردم هرات بر هبری استاد سیس بادغیسی استقلال خراسان را اعلام کردند. استا دسیس پس از جنگهای خونین با سپاهیان بیشمار عرب با لایحه منکوب و منهزم و گرفتار گردید. دختر همین مرد بنام مرجیله بادغیسی در بعدها زن هارون الرشید شد و مامون از او بدنیامد.

آذرویه زرتشتی و محمد شاد د: مردم سیستان چه زرتشتی و چه مسلمان به پیشوائی آذرویه پورمرزبان زرتشتی و محمد بن شاد برخلاف دستگاه خلافت منصور قیام کردند. از بست به جنگ یزید بن خلیفه که عامل سیستان بود روی نهادند. یزید در میدان نبرد مغلوب شد و روی بفرار نهاد.

۱ امیر حمزه بن عبدالله : امیر حمزه نسب خود را به زوطهما سب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بود دانشمند و دلیر و از با شنندگان روستای رول و جون. استاد سعید نفیسی نام پدر حمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲ هـ بر عیسی بن علی حاکم سیستان حمله برد و کشتار مخوفی نمود. عیسی بخراسان شمالی گریخت. حمزه زرنج مرکز سیستان را متصرف شد و مردم را از پرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیرو و قوای ایرانی خود عیسی عامل هارون الرشید را دنبال کرد و تا هرات و پوشنگ پیش رفت و خونریزیهای سخت در نبردهای او رویداد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیار کرد. عیسی در عرض راه بقتل بیگناها ن پرداخت و هر جا که سراع، اتباع و پیروان حمزه را می گرفت، فرمان میداد همه را شقه کنند یا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرگ رسید و کشتار خود را تکرار کرده برگشت. امیر حمزه دوباره سپاهی تازه بیا راست و عیسی را دنبال کرد و تا به پوشنگ تاخت. برای کین توزی بقتل عباسیها و اعراب پرداخت و حتی بگفته محمد غبار راه افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله برد و با سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸ هـ بسیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را در سیستان نابود ساخت و مالیات آنجا و شهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد رود. کارگزاران خلفای عباسی در زرنج با با شنندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدند و از اطاعت بغداد سر باز زدند. حمزه با سی هزار نفر از سپاهیان خود در سرا سر خراسان می گشت و هر جا عرب را می یافت طعمه شمشیر می ساخت. در همان اوان مردم ما و رالنهر (ورارود) و سمرقند به پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را از مرز خود بیرون راندند. هارون الرشید مجبور شد که برای خواباندن فتنه خراسان از بغداد بدانجا حرکت کند و با لایحه در شهر توس وفات یافت.

انجمنها

در صفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان از انجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یاد شده است. اینک انجمنهایی که بعدها بنیاد گردیده در زیر آن اشاره میشود.

تهران : بنیاد رستم گیو - کانون دانشجویان زرتشتی - کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز - گروه زرتشتیان تفت و توابع - کانون مهندسان زرتشتی - کنگاش موبدان - بزرگ کنگاش یگانگی.

یزد : انجمن زرتشتیان خرمشاه - انجمن زرتشتیان قاسم آباد. آبادان : انجمن مزدیسنان.

کانادا : انجمن پارسیان دروانکوور - انجمن پارسیان در تورنتو.

آمریکا : انجمن پارسیان در نیویورک - انجمن زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی در لوس آنجلس - مرکز زرتشتیان و کتابخانه.

اهل حق که خود را یارسان و گاهی هم زرتشتی میخوانند و مسلمانان اشتباهاً آنها را علی‌اللهی میگویند پیرو قسمی از عرفان ایران باستان میباشند که قریب ۳۵۰ سال پیش دستور آذرکیوان و مکتب او در هند آذر پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام ندارد بلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج و سایر اصول و فروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان و حلول روح معتقدند و عزاداری در مذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی و بخشش است که آن را دار گویند و چون واژه رتوا و ستائی ورد فارسی است. چنانکه شیخ امیر از بزرگان آنها در کلام خویش سروده

یارِ چو آرچستن با وری و جا راستی و پاکی، نیکی ردا

یعنی در مذهب یارسان چهار چیز است آنرا بجا آورید آن راستی، پاکی، نیکی و ردا میباشد باز در مورد این مذهب یارسان با اسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاد و دین دینمان برکردن سرمان و سکه بنیام ویردن

هر که نه هفتاد دوش بر نکرد ژایمه نین ها ژکوئی نامرد

یعنی دین ما از هفتاد و دین بیرون است سر ما به بنیامین سپرده شد، هر که از این هفتاد و دو برنگشت، از ما نیست او در کوی نامردان است.

ایل سنجابی، خلخال، گوران، بهرام وند، جلال وند، عثمان وند اهل حقند. نیمی از گروه لرها نیز به همین دین پا بند میباشند. اهل حق غذا و نیاز مراسم دینی خود را مانند پارسیان هند بغیر از خویش بدیگری نمیخورانند. غذا و خوراکی نیاز را نه فرکه هر کدام وظیفه مخصوصی دارند میپزند. آب و استخوان و باقی مانده غذا و حتی آب ظرف‌شویی بعد از اتمام غذا را نیز در چاهی میریزند و در آن را می‌بندند تا با کثافت آلوده نشود. مردم یارسان هنگام دفن میت از یک روز تا سه روز بر گور آنها آتش می‌افروزند. اهل حق یک زن دارند، دوزن و طلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند سال پیش نوروز در ۲۵ آبان ماه افتاده بود. اهل حق پنج روز خمر را پنجه تر میگویند و پس از آبان ماه حساب میکنند و مراسم نیاز بجا می‌آورند. سه روز را روزه دارند و آن ۱۴، ۱۵، ۱۶، ماه قمری است که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیر بنیامین و ۱۸ را بنام پادشاهی خاوندگار جشن میگیرند. کلیه شب هفدهم را شب مردگان و روز آخر سال تقویم خود را بیاد درگذشتگان نیاز زمین‌ها و به گورستان میروند. اهل حق در جمع کمر می‌بندند و کلاه بسر می‌گذارند.

اهل حق در افغانستان در ناحیه مزار شریف و دوشی و پل خمری ساکن و بنام غلاظ معروفند. در پاکستان مقیم تربت، مشیکی و گریشه میباشد و بنام ذکری شهرت دارند و کوه

مراد در تربت زیارتگاه آنهاست و آنرا کعبه خود میدانند و اغلب از مردم بلوچ و مکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه اشار شد عرفان ایران باستان است. اما در هر دوره بزرگانی برای ارشاد بین آنها ظهور نموده اند، نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یک هزار سال پیش میان آنها ظهور نمود. آداب و رسوم برای آنها مقرر نکرد و وعده داد که سیصد سال بعد بر میگردد. سپس سلطان سهاک پسر شیخ عیسی ظهور نمود و اصول دین برای آنها معین نمود و مقرراتی در آداب و مراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که بجا میآورند شبیه مراسم گهنبار زرتشتیان میباشد. دو نفر مانند دو موبد دعا میخوانند و یک نفر مانند موبد بنام خدمتکار ایستاده پس از اتمام مراسم، نیا ز را بین حاضران همانند موبد لک را تقسیم مینماید. دعا و ثنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان گردیست. اهل حق اشوزرتشت را پیر بنیا مین میدانند باین معنی که روح اشوزرتشت در کالبد بنیا مین حلول کرده است و همه اهل حق حتی سلطان سهاک بطور نا مرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآباد و کاکاوند واقع در اطراف دینور همه پیرو اهل حقند و نذرونیا زو مراسم دینی خود را تا ۵۵ سال پیش، از ترس بیگانگان در زیر زمین برگزار میکردند.

اهل حق بچهار پیر که سپس ۷ نفر گردیدند و بنام هفت تن و هفتوان شهرت یافتند افزون بر این بچهل تن و هم به ۷۲ پیر دیگر هم معتقدند و پیر رستم بر آنها ریاست دارد. هفت تن آنها بجای هفت امشاسپندان و ۷۲ پیر همان ۷۲ کرده یسنا و ۷۲ نخ کشتی، کمر بند بندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارند و کمر بندی از ریسمان و غیره بکمر میبندند آنگاه بدعا و ثنا میپردازند.

بابا یا دگاری یکی از پیران هفتگانه اهل حق میباشد که سفری هم به هند نموده و نزدیک زرده در محال گوران مزاراوست و زیارتگاه یارسان میباشد. بالای زرده و مزار بابا یا دگاری چشمه آبی است که بنظر آنها مقدس میباشد و با حتمال قوی معبداناهیتا بوده. زیرا در آن حوالی خرابه های آثار باستانی موجود است.

اهل حق به ۱۱ تیره تقسیم شده اند بدین ترتیب، ۱- بابا حیدری، ۲- خاموشی، ۳- شاه ابراهیمی، ۴- زنوری، ۵- شاه حیا سی، ۶- بابا یا دگاری، ۷- آتش بگی، ۸- عالی قلندری، ۹- میر، ۱۰- مصطفی ثی، ۱۱- حاجی بابا عیسی. تیره آتش پکی سیگار نمیکشند و آتش را مقدس میدانند و شراب میخورند.

چرا یارسان را علی الهی میگویند. مردم یارسان نیز مانند زرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشار رستم و محرومیت های سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند و مراسم دینی خویش را پنهانی در زیر زمین برگزار میکردند و هنگام برگزاری چندین

نفر در اطراف کشیک میدادند تا بیگانه‌ای وارد نگردد. بنا بر این برای کمتر ساختن محرومیت اشتها را دادند که روح علی بن ابیطالب در یکی از پیران آنها حلول کرده است و چون بهم میرسیدند با واژه‌های علی بهم سلام میدادند ولی اینک چند تیره با گفتن یا سلطان بهم سلام میدهند.

کتاب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست از دفتر شاه‌خوشین، دفتر پردیور - دفتر ساوا - دفتر دیوان‌گور - چهلتن - عابدین - دوره پیرالی - زلال - دوره بارگاه‌پارگاه - دوره دامیار - دوره هفتاد و دو پیره - دوره باجلیل - دوره گلیم‌کول ملقب به پیر بنیا مین - دوره میره‌باش‌تجار - دوره با سرهنگ - کلام شیخ امیر - کلام خان‌الماس - کلام شیخ تیمور - کلام ایل‌بگی. مردم یارسان با باطاهر لر را از بزرگان اهل حق میدانند که با شاه‌خوشین هم عصر بوده است.

اخترشناسان اخیر زرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه‌چندین نفر از زرتشتیان اخترشناس ذکر شده است. بسیاری دیگر نیز موجودند که خبر آنها بدست ما نرسیده و ذکر آنها با نگیزه بیخبری بمیان نیا آمده است. از آنها نند بهمن، ملا بهرام اردشیر که نامه مشروحی در مورد کبیسه‌ی سال ۱۱۴۲ ی بپارسیان هند نوشته است و دیگری بهرام بن سرخاب ول‌خرم‌شاهی که در رمل و اصطراب دستی بسزا داشته است و هر دو تربیت شده ملاکاوس بن رستم پارس‌ی هندی میباشند که چار نامه پارسیان هند با ایران بود و ۹ سال در ایران زیست و طرف‌توجه کریم‌خان زندپادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک‌شاگرد بهرام سرخاب ول‌میباشد و در زمان خویش معروفیتی بسزا حاصل کرده. دیگری مهربان جمبور خرم‌شاهی درویشی بود و الامقام و در رمل و اصطراب استاد، کارنامه او در فرزانگان زرتشتی آمده و شاگردش ویراب خرم‌شاهی است. منجم ماهری که خود را گمنام‌نگاه داشته حدود چهل سال پیش در کهن‌سالی مرحوم شده جمشید هر مزدیارا از مردم اسمعیل آباد جوپار کرمان است چندین سال پیش از مرگ پیشگوئی نمود که سلطنت ایران بدست سیدی خواهد افتاد که اینک به حقیقت پیوسته روز ساعت مرگ خویش نیز قبلاً "بفرزندانش اطلاع میدهد.

اخترشناس معروف دیگری جمشید منجمی است که در زمان فتح‌علیشاه در خرم‌شاه یزد میزیست روان‌شاد کیومرث خسرو خرم‌شاهی نسل چهارم اوست. رمال و منجم بسیار ماهرو معروف زرتشتی در یزد بوده است. حاکم کرمان وقت بواسطه سعایت بدخواهان از حکومت معزول و بتهران برمیگردد از پیریشان حالی بورود به یزد جوپای منجمی میگردد. او را بجمشید راهنمایی مینمایند. حاکم صبح زود در زمستان سخت بدرخانه جمشید میرود و دوقالباب میکند. جمشید پیش از بازکردن در میگوید میدانم حاکم کرمانی که معزول شده

وبایدبتهران برگردی. پس از باز شدن در حاکم قضیه عزل خویش را بیان میکنند جواب
میشود حاکمان گاه خود را کرده بورودبتهران بقتل میرسی. حاکم با پریشانی و دلهره
از چاره کار جویا میشود. جمشید پس از دلداري میگوید هیچ اندوه بخود را مده این تعویذ
را با خود ببر. هنگام ورود بدروازه تهران باران خواهد بارید. بمنزل نرو، بابا زو
ولباس تر خود مستقیماً "بخدمت شاه میروی و در حالیکه بتعویذ فشار و ارمیاوری عرض
میکنی چون فرمان مراجعت بتهران بود پیش از رفتن بمنزل بخاکبوسی شرفیاب میشو
تا هر چه فرمان رود بمورد اجرا گذارم. شاه شاد شده با فرمان حکومت کرمان بر میگردد.
حاکم میگوید هنگام مراجعت تلافی محبت شما را در خواهم آورد. جمشید پاسخ میدهد هنگام
مراجعت جنازه مرا خواهی دید. حاکم هنگام ورود بتهران بحقیقت گفتا رجمشید پی میبرد
وبافرمان حکومت کرمان بسوی یزد در هسپا رمیشود، بورود به یزد با خوشحالی تمام بخانه
جمشید می رود از دحامی در آنجا می بیند، می پرسد چه خبر است میگویند اینک جنازه جمشید از
خانه بیرون می آید. حاکم پیاده جنازه را تا دخمه که بیش از شش کیلومتر راه هست مشایعت
مینماید.

رستم نجومی اخترشناس مشهور زرتشتی، تعلیم و تربیت یافته کولونی مغان است که
در کوهسارهای ایران بخدمت جهانیا مشغولند. رستم نجومی در زمان شاه سلطان حسین
صفوی میزیسته و کتباخانه معتبری از خود داشته است. حنین شاه در خاطرات خویش ضمن
شرح مسافرت به یزد مینویسد "رستم مجوسی منجم مشهور را در آنجا دیدم. کتب مجوسی و
حکمی بسیار داشت و به هئیت و نجوم و ضوابط رصد ما هر بود. با او بسیار صحبت داشتم و رصدا
را که اشهرت مجوسی در چهار هزار سال پیش از این نوشته بودند نزدی دیدم.
یکی از منجمین دوره صدر اسلام خسرو شاه مجوسی بود که منجم شاه غازی رستم بن علی و
در دستگاه او نفوذی بغایت داشت. نوبخت و پسرش سهل از منجمین بزرگ بوده اند ذکر آنها
در بخش کتباخانه آمده است.

هوشنگ پور بهروز پورا سکندر پور گشتاسب زریپودا از اخترشناسان بنام زرتشتی کرمان
زمین میباشند. کارنامه نیاکان او که از منجمین سرشناس و ملاگشتاسب زریپود طرف توجه
آقا محمدخان خواجه بوده در فرزنانگان زرتشتی آمده است. یکی از شاعران کرمان زمین
دوست بهروز در مورد هوشنگ بیستی بدینقرار سروده است. براخترشناسان جهان تنگ شد
که فرزند بهروز هوشنگ شد.

بزیست بن فیروز اخترشناس فارسی که صاحب زیچ ما مونی است در حضرت خلیفه عزتی
بسزاداشت. در بخش زرتشتیان تبرستان از او صحبت شده است.
باز هم اخترشناسانی موجودند که ما از آنها بیخبریم.

صاحب تاریخ تباهی فارسین که بسال ۱۲۹۵ هـ نوشته شده ظلمها ٹیکه در زمان خودش بزررتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهای که بزررتشتیان میشود چنین آورده :
 "شهادت این گروه را مسموع و محل قبول ندانسته ، مهر و صحیح ایشان در قباله و سندات معتبر نشمارند و جایز نخواهند و ممنوع دارند و اذیت و آزار بر آنها بهر جهت نیکو و جایز شمارند و از پوشیدن اسلحه و لباس و اسباب تجمل بازدارند چنانکه اگر احدی از این طایفه لباس فاخر و نوی یا بقانون ملت خود رخت سفیدی بپوشد مورد مواخذه حکام عرف و صدمه و اذیت الواط و اشرا خواهد شد . و هم این طایفه را در همه کسب از قبیل قصابی و بقالی و عطاری و صباغی و غیره ممانعت نمایند و ایشان را نجس شمارند و نگذارند که در بازار بر اسب و استروا لاغ سوار شوند و یا عمارت عالی بنیاد دهند و هکذا در مجالس و محافل و مراعات و محاکمات ایشان را راه ندهند و شهادت دروغ را در حق ایشان جایز و صواب ندانند و قتل ایشان را در عوض قصاص رواندا رند و دیه جزئی مقرر داشته اند و اگر از این قوم زخمی بمسلمان زند که آن مسلمان هم دزد باشد و بعزم دزدی بسر ای اورفته باشد در عوض آن زخم کشتن خود و عیال بلکه خانواده و اهل محله او را جایز دانند و حکام شرع نیز فتوا دهند . هر کس از این طایفه دعوت حق را اجابت و گیتی را بدرود گوید کسی از اقوام او که بچندین پشت نسبت جزئی با و دارد و مسلمان است تمام مایملک او را با سمارت میبرد و اولاد او را محکوم میکند و حکام شرع بر منع این قوا عدا حکم نمیکنند . حال آنکه خلاف مذهب اسلام است و رسول عرب و خلفای چهارگانه در احترام این قوم مبالغه کرده اند . هرگاه از حقوق دیوان و جهی در نزدیکی از این طایفه باشد و بمیرد یا از کثر استیصال فراری شود از اقوام و همسایه و هم محله و با اذیت فراوان میگیرند . همچنین اگر یکی از این طایفه مقروض شخص مسلمانی باشد و مستاصل و ورشکست گردد آنرا از اقوام و همسایه و نزدیکان آن شخص که زرتشتی باشد میگیرند و اگر مسلمانی باین طایفه مدیون باشد محض اینکه بگوید مفلسم او را بری الذمه میدانند و دیگر از او مطالبه نمینمایند و قس علیهذا .

شادروان هرمزدیا رنوروز همتی در " یاد کوتاهی از سرگذشت " در مورد یزدچنین آورده است . " در یزد آن موقع (۱۳۲۷ هجری قمری) خیلی مسلمانان بزررتشتیان اذیت میکردند . ناحق فحش و ناسزا بآنها میگفتند و کتکشان میزدند . لباس زرتشتیان با نوع مخصوصی باشد که شناخته شوند . توی بازارها ٹیکه آب پاشیده بود پای لخت تبار بودند . درب خانه مسلمانان مهم مخصوصا آخوندها و علمای پای برهنه نبایست آمد و شد کنند ، بهر مسلمانیکه میرسیدند بایست با فروتنی سلام کنند . در هر جا که مسلمانان آنها را میدیدند نبایست سوار باشند . هرگاه برخلاف عمل میکردند مورد آزار واقع میشدند .

توسری و کتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم بآلباسها^ی برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه در باغ رستم در خارج شهر وارد شدیم کاری بشهرنداشتیم، مگر یک روز برای اینکه شهر یزد و خانه زرتشتیان و بازار را به بینم خوشبختانه رفتن به داخل شهر و مراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهر یکنفر ما را شناخته و بدیگران خبر داده بود که دیگر آنها بماندستری نداشتند. " در مورد کرمان مینویسد " بیشتر زرتشتیان در رنج و عذاب و مورد شکنجه و آزار بوده^{اند} مسلمین بهانه و ایرادهای بیجا میگیرند و میکوشند با تهدید و جبر مسلمانان نمایند. " در مورد روانشاداربا بکیخسروشاهرخ و دوران آموزگاریش در کرمان مینویسد " در ضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه و اصولاً زرتشتیان زیاده از حد مورد تحقیر و آزار مسلمانان هستند بفرچاره افتاده با نظرانجمن یکنفر از گزیده ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده و روزها بیکار بوده است برسم فراش مدرسه و انجمن استخدام میکنند که روزها نگهبان بچه های مدرسه باشد که مورد تعقیب و آزار مسلمانان واقع نگردند. " شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از طرف روانشاداربا بکیخسروشاهرخ بسمت رئیس اداره تلفون کرمان منصوب و بکرمان وارد و در رتق و فتق اداره که بیسایمانی آن از حد گذشته بود مساعی جمیله بخرج داد. مفتخورها ئیکه تلفون رایگان میخواستند چون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردند که " بچه سبب یکنفر گبر زرتشتی را مدیر و همه کاره تلفون کرده اند در شهری که مسلمانان با کار تلفون و اشیاء تلفون در تماس میباشد و تقاضای عزل او را کردند که جواب منفی شنیدند. "

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران از لحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی و بعضی مراسم آنها بسیار شبیه با ایرانیان باستان و زرتشتیان یزد و کرمان میباشد. از جمله لباس زنان ارمنی در روستاها دستمال سه گوشه مانند پنام است که همیشه بر لب و چانه دارند، زیرا تنورنان در نزد آنان مقدس است، و حتی به تنور سوگند یاد میکنند. از یک رسم بسیار کهن چنین آمده اند که در موقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نثانی است که آتش و رجا و ندادم و تفتانان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان و نصاری را بر سر مقام برخوردارش میافروزند و محاسنی برای آتش و عود دارند، ارامنه میباشد که در ایران متوطن هستند. خورشید در نزد ارامنه مقدس است و شکل خورشید در ساختمانهای کهن آنان در " اچمیا دزین " ارمنستان بر سنگ نبشته های قدیم منقور و در کلیسیاها شکل خورشید با طلا و نقره مزین بجواهر گرانها هنوز باقی است. قسم بخورشید جزو عادات و کارهای معمولی روزانه آنهاست و بدلبر و معشوق که طرف محبت آنان است " خورشید من " خطاب میکنند.

باید در نظر داشت که در اثر چهارصد سال اقامت در ایران وزندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات و مراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر مراسم و عقاید را منته مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را در زمان قدیم مخصوصاً دوران ساسانیان که را منته با ایران تماسهای تلخ و شیرین زیاد داشته اند و حفظ کرده اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفتر اداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده و چشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشید بطن قوی شایدمعبدا نا هیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا و اطراف آن تا چهارصد سال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمنا فاسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمد سمیع بن میرمحمد متوفی سال ۱۱۳۵ هـ که مقبره او در همانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده اند. پیر مرد صدساله ای در این روستا سکونت دارد و قبلاً که هزار ساله که بر پوست آهو بقلم زیرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته و راست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خود او سندر دارد. اگر نشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگشت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبارزیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفید گوسفند میباشد و حدود ۷۲ نخ دارد و سه دور بکمر می بندند. مردم روستای لنگرود و قوم درگیلان نیز چنین کشتی بدور بکمر می بندند. مردم رودبارزیتون، زجر در، رشتقون، شنغه، میان بردر حومه قزوین، گلین گیوه و هرزن واقع بین مرند و جلفا نزدیک مرز شوروی و حدود صدپا رجه روستاهای اطراف آن، اموات خود را در مقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک بر آن میریزند و تا سه شب بر آن آتش میافروزند و اگر هوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گلن گیوه، هرزن و اطراف تمام چهارشنبه های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیا در گذشتگان خود خوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و با هم بخدا بیا مرز مردگان میخورند.

زنان مردم رودبارزیتون در حال حیض و دشتان جدا می نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانده مراغه ثیهای رودبار خود را آلوده نمیسازند. مردم محال دیزبار با ختری و حسنودر آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه و روستاهای آن که زبان ویژه بنام تاتی دارند آداب و رسوم مردم گلن گیوه و هرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتند از کرنیکان، چای کندی، ملک، ارزین، نیستان، خوی نرو، کلاسور،
دمیرچی، مرگز، اما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانند و بیشتر آنها از مسلمان
و آداب آن جز نام چیزی با خود ندارند.

در ممسنی و بویراحمد، مردم از یکدیگر می پرسند که از کدام تش می باشی یعنی از کدام
آتش و خاندان هستی. هنگام عروسی مردم دور آتش بزرگ فروزان میرقصند و عروس را سه
بار دور آتش میگردانند و بعد بخانه شوهر میفرستند. مریض خود را دور آتش بزرگ ده
میگردانند تا بهبودی یابد. مردم اشکور سفلی، علیا و وسطی در گیلان چون شب عید چراغ
روشن میکنند تا یک هفته روشن نگاه داشته نمیگذارند خاموش شود. عروس و داماد را دور
چاه آب میگردانند که از آثار گرامی داشت آنها هیته ایزد آب است. زرتشتیان نیز یکروز
پس از دامادی شوهر را بر سر آب روان یا چاه آب میبرند و شیا پیش مینمایند.

* * * *

آنچه که در بالا ذکر شد نشان می دهد که مردم نامبرده با حتمال قوی پیش از چند سده
از مسلمانان آنها گذشته باشد که اینک نیز آتش را گرامی میدارند.

بگفته صاحب کتاب سالاریه، غسان در سده یکم هجری با مارت کرمان رسید. زرتشتیان
کرمان تا قبل از فرمانفرمائی او کمال قوت را داشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلमानان
تعدی مینمودند. امیر مزبور بسیاری از تشکده های آن جماعت را در بلدان و بلوکات کرمان
ویران کرد و طایفه مزبوره را از ظلم نمودن بمسلमानان بازداشت و هیچکس از آنها را در قریه
و بلوکات عاملی نداد تا مارت و حکومتی بر مسلمین نداشته باشند و جمع کثیری از آن قوم را
طوعاً یا کرهاً مسلمان کرد و جزیه آنها را علاوه بر سابق نمود.

پس از مرگ عضد الله دیلمی، استاد دهر می یکی از امراء دیلم با مارت کرمان رسید.
صمصام الدوله او را مارت داد. پس از مرگ او پسرش ابوعلی با مارت کرمان رسید.
بگفته صاحب کتاب سالاریه، شهرک پسر آذرماهان، شاه کرمان بود. در سال ۴۳ هـ بفرمان
یزدگرد بدفاع فارس با اعراب بجنگید و شکست فاحشی خورد، در آنوقت یزدگرد در گواشیر
کرمان بود. این خبر که بگوشش رسید در غیاب شهرک دشنام زیاده که چرا بایستی با سپاهی
صدهزار افزون و خزاین زیاد، از ده هزار اعراب شکست بخورد. فیروز برادر شهرک و والی کرمان
در آن حال حاضر بود. چون دشنام و ناسزا به برادرش نیدر آشت و گفت ای یزدگرد تو خود را
ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی و خزاین و اندوخته چندین ساله پادشاهان عجم
نزد تو موجود بود و سپاه همه مالک محروسه ایران با استعداد در حضورت حاضر، کنون نزدیک
پنج سال است که سپاه عرب سال بسال و ماه به ماه و هفته به هفته و روز به روز از ولایت ایران تصرف
مینمایند و حکام تعیین نموده و جزیه و خراج میگیرند، یک دفعه بالشکر عرب مقابل نشدی
بلکه مقابل نیامدی. رستم فرخزاد پسر عمت از سعد و قاص شکست خورد و گشته گردید و بشهر

گریختی. یزدگرد چون قوه جوا بندا داشت سربزیرا نداخت، همان شب یزدگرد در نهایت خفت از کرمان بصوب خراسان شتافت.

* * * * *

کوه تاریخی شهریا رکوه بنام اسپهبدشهریا ربا وندیکی از شاهان دسته یکم از خاندان با وندی در هزارگری جایدارد. و امروز خاندانی بنام شیاری شهریا را از بازماندگان خاندان شهریارنا مبرده که نزدیک به ۶۰. ۷۰ خانوار میشوند در دیه های نه پی و فی نسک دهستانهای نرم آب و پشتکوه هزارگری سکنی دارند. تا دوره سادات عمادی ما زندرانی در هزارگریب تا سده هشتم هجری پیروکیش و آیین و راه و روش نیاگان باستانی بودند و در این سده بدست میرعمادنا مبرده مسلمان گشتند.

* * * * *

بابک خرم دین رهبر فرقه خرم دینان و یک ایرانی غیور وطن پرست در زمان دوتن از خلفای عباسی مامون و معتصم میزیسته. پدرش مرداس روغن فروشی از اهل مداین بود. قیام بابک در ۲۰۱ هـ شروع شد و علیه بیگانگان بویژه اعراب بود. مرکز قیام بابک آذربایجان و باروهای استوار کوههای اطراف آن بود. سالیان دراز سپاه مامون را در نبردهای بسیا بشکست و سردارانش را به لاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسیده همه نیروی خویش را بر خلافا و اعزام داشت. افشین خیدربن کاوس شاهزاده خراسانی بر سر قوای خلیفه به پیکار بابک رفت، سرانجام کاو و پس از کشتار بیش از پانصد هزار سربا ز خلیفه با حيله و تزویر افشین ایرانی و خیانت سهل ارمنی از پیروان او که فریفته طلای خلیفه شده بود گرفتار گردید خلیفه، بابک را در ماه صفر ۲۲۳ هـ با شکنجه بکشت و مرده اش را بدر آویخت. طرفداران بابک بسرخپوش معروف بودند.

* * * * *

فیروزیا ابولؤلؤ یکی از نجیب زادگان پارسی بود که در جنگ ایران و عرب اسیر شده بود عمر بن خطاب خلیفه دوم را که با سیاست خویش ایران را تسخیر نمود با خنجر زهر آلود مضروب نمود عمر پس از سه روز وفات یافت. پس از کشته شدن عمر، پسرش عبدالله فیروز و دخترش را بجبران خون پدر کشت.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۵۳ - ۱۵۸ هـ یوسف ابرم در هرات ظهور کرد. پس از سالزمان لشکر داد و طلب بخشهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد. یزید بن مزید که از طرف خلیفه منصور امارت خراسان شمالی را داشت، بدفع یوسف لشکر کشید و با او جنگهای سختی کرد. یوسف در یکی از جنگها اسیر شد و با سایر سرداران انقلابی در بغداد اعدام گردیدند.

* * * * *

ابن خلدون مورخ شهیر عرب مینویسد که اغلب ناشرین علم و دانش اعم از علوم دینی و عقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ و کسائی ایرانی بودند و ابوعلی وزجاج که قوا و اصول عربی را وضع کردند نیز ایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعری پیشوای پرهیزگاران و ابن قتیبه مورخ و ادیب و نویسنده بزرگ ایرانی بود. رابیان حدیث و علمای اصول و ابوحنیفه ایرانی بودند و هیچ کس بحفظ علم و جمع و تدوین و تالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است و مصداق حدیث معروف که میگوید که اگر علم در پروین باشد دست ایرانیان بآن خواهد رسید در باره آنان کاملاً تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یاد کرده تا همان عهد عباسی است ورنه در زمانهای بعد دانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، ابوعلی سینا، امام فخر رازی، جلال الدین بلخی در عالم اسلام و ایران ظهور کردند که همگی از ستارگان قدراول تمدن و فرهنگ ایرانی بشمار میآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود. زندگی خود را با لودگان و دلککان، متعلقان، و شرابخواران و کنیزگان خوشگل بسر میبرد. از سوی دیگر مردی بس بیباک و شقی و بیرحم بود. مردم قلمرو او زیر بار سنگین ظلم و شقاوت این خلیفه جبار و عمال نابکارش می لرزیدند. این خلیفه دستور داد اقلیتهای مذهبی زنان را رببند و زنا نشان روپوش مخصوص داشته باشند و بردر خانه های خود نقش شیطان بکشند. آنها را از سوار شدن بر اسب و شتر منع کرد و اجازه داد فقط بر الاغ سوار شوند، آنها را در خارج از شهر بغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ما هک پور شهرک در زمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلند شد و با عبدالله عامر جنگ کرد و در انجام صلح نمود و بحکومت استخرپا ینده ماند.

سیستانیه پس از جنگهای سخت با عبدالرحمن بن سمره چون دشمن را توانا دیدند بسا ۲۱ هـ بدادن جزیه تن در دادند.

خاندان استووند درری تا سال ۴۱ هـ مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین از بزرگان را وروضا حب مکننت بسیار است. دختر او و بسیاری از جوانان پدر را برداشته با پسر فولاد زرتشتی عروسی نمود.

حاجی الله وردی زرتشتی را ورمیبا شد. وقتی که خانه قدیمی را خراب کرد و خانه بزرگی زیر زمین پیدا شد. بنا بر این مسلمانان گشت تا از او پس نگیرند و مسجد و کاروانسرا ساخت.

* * * * *

بگفته صاحب جامع مفیدی جلد دوم، در سال دوم جلوس شاه عباس، بیکتاش خان برای تصرف یزد اقدام نمود و قلعه را محاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت آثار و طلب مواجب و انعام مینمودند بغارت نمودن قصبات و روستاها و مزارع و خانه های درویشان و مظلومان اشاره مینمود. آنها نیز در شب بمنازل آن بیچارگان میشتافتند و هرچه در خانه می یافتند ضبط و تصرف کرده طلب دفاین پنهانی مینمودند. صاحب خانه را در تعذیب و شکنجه کشیده آنچه میتوانستند وصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط و تنگی آذوقه مردم شهر را از پای در آورده و جانی بنانی داده میشد بیکتاش خان در سال چهارم جلوس شاه عباس کرمان را گرفت و غارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با ۱۲ هزار سربا ز به یزد حمله کرد بیکتاش خان را گرفته و کشت و سرش را بکاشان زیر پای اسب شاه انداخت. حکم کرد سربازانش شهر و قصبات را تا سه روز غارت نمایند وستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تبااهی فارسین مولفه ۲۹۵ هـ مینویسد که "اولادپا دوسپان در بخش رستم و رویان تبرستان تا سال ۸۸۱ هـ حکومت داشته اند. چندتن از ایشان از آئین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاهی بواسطه حکام بنی عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

نوندان "شاپور بن شهریار بن غار بن شروین پدر شاهان باوند است و فرزندانش بنام غار تا سال ۶۱۶ هـ در تبرستان بر سر فرمانروائی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفر بودند و مدت فرمانروائی ایشان ۱۴۰ سال است که بسعد از استیصال آل زیار و آل قابوس دیگر را استقلال یافته بعضی از ایشان بردین قدیم بوده و بکیش تازی گرویدند ولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته اند. اول این طبقه شهریار بن غارن است و او در زمان سلطان محمد و سلطان سنجر بن ملک شاه سلجوقی بوده و با ایشان مخالفت کرده و با سنقر بخاری مصاف داده و را بشکست و پس سلطان محمد کس با ستالت بر او فرستاد. شهریار نیز پسر خود بملازم سلطان روانه کرد. . . . شمس الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشد و در سال ۸۰۶ هـ کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی مازیار را بخواست و وعده ملک و جاه داد. مازیار بقبول دین اسلام تن در داد و بمولای میرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان را بمازیار داد. چون به تبرستان آمد مردم بسیار بر او گرد شدند. از مسلمانانی برگشت و پی سپردین قدیم زرتشتی شد و مساجد را خراب کرد. عبداللّه طاهر حاکم خراسان، شکایتها بظلم مازیار نوشت که هنوز بکیش قدیم خود باقی است و سرعصیان و طغیان و مخالفت دارد. "مازیار سرداری دلیر و جانباز و یکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش را فرا گرفته و پای بند بسن و مراسم و عادات و آداب ایران باستان بود. غارن پهلوی که خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی از هفت

خاندان بزرگ ایران و مازیار را زفرزندان او حاضر نمیشد مالیات سرزمین تبرستان را بدست خاندان طاهربسا رد که منفور ایرانیا بودند. خاندان طاهربرای پایداری فرمانروائی خویش در خراسان خود را غلام و زرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنا بر ایرانیان آنها را با نظر انزاجا رخا طرمینگریستند. مازیار بر اثر خیانت برادرش که با بدست سپاه عبدالله طاهرا سیر شد و در مجلس با ده نوشی اتحاد خود را با افشین و بابک فاش کرد. مازیار بدستور خلیفه وقت معتصم در سال ۲۲۵ هـ قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که در بالا ذکر شد بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان تا زمان نادر شاه افشار هنوز از فارسیان عمال و حکام ما مور میشد و این قوم را حرمت و عزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آباء آنها در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژاد بوده اند. حکام سند و ملتان نسب خود را بجمشید میرسانند و جام را با و اسم خود پیوست میکردند. هنوز ایلی در سندهست که بجام مشهورند و شهری در کتیا و اربد جام نگر."

خاندان اسلام در هر گوشه و کناره تباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی در زمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی از نامه های علمی و عملی در قواعد قیام دولت و سلطنت و سیاست از کتابخانه پارسیان در نینوا از پهلوی عبری ترجمه کند. معاویه امر کرد تا آن کتابخانه را آتش زدند و سوزانند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهان اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید.

"پارسیان را در هرات پرستشگاه بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجاشبی اتفاق نموده ساکنان آتشکده را بکشتند و آنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروای با زجوشی جمعیتی از علما و قضات آن شهر را بخواست و از گذشته باز پرسید. آن جماعت که خود با عث این ظلم بودند بر کذب عرضی پارسیان بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسیان نبوده و پس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون بر مسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروایان موجب حکم کردند که در هرات این قوم را عرصه دما و هلاک سازند و چنان نیز کردند و هر جا آتشکده پارسیان بود بستند و مسجد کردند و کتابخانه ها بسوختند که از هزاران یکی را آثاری بجاست."

"منجمله در داریاب فارس عبادتخانه بزرگی در میان کوه از سنگ بریده و سر آن را از روی کوه نمایان کرده گنبد زرا ندودی بر آن ساخته بودند که بزین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۸۸ بخت کوفی بر آن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته و چنان خراب است که درندگان در آن مکان دارند. در سروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تا زمان آن را بمسجد تبدیل کردند و طی روزگار آن منهدم گشته اینک بجای رطاق مشهور و آن آثار بیجاست. در کرمان در دهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبد جبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش در جزء قبرستان کرمان باقیست.

باز بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " در زمان سلطنت نادر شاه افشار هنوز ۱۲ هزار تن از زرتشتیان در جزو سپاهان در سرباز و سوار نظام بودند. با وجود این همه حوادث در زمان کریمخان زند قریب ده هزار خانوار در تمام ایران بودند. چون دایم مسلمانان در صدد ذلت و پیریشانی ایشان بودند در زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار هم بسیاری را قتل کردند و برخی را اسیر بآذربایجان بردند که پیران ایشان را هنوز بیدار است. چنان شد که در زمان فتحعلیشاه شاهر زرتشتیان به شش هزار خانوار رسید و جزیه سری ایشان دو بیست تومان بود. بمرور ایام دیوانیان و حکام حق الحکومه و رسومات و غیره بر آن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقرر داشته بودند و آن را هم یک برد و سه اضافه کرده به تشدد تمام وصول مینمودند که بدین واسطه روز بروز ضعف و پیریشانی زرتشتیان بحدانتهای رسید و نتوانستند زیر بار گران جزیه برآیند اکثری به هندوستان فراری شدند و برخی از کیش قدیم دست کشیدند، تا آنکه در سال ۱۲۲۴ ای نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰ نفر رسید. تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵ کرمان ۱۲۰۰ شیراز و بوشهر ۴۰ کاشان ۱۰ نفر.

* * * * *

زرتشتیان ایران در نامه خویش بسالمه آذر و زوبهمن نامه قدیم سال ۹۹۶ ی آما زرتشتیان را چنین مینویسند. یزد ۳۰۰ خانوار، کرمان و خراسان ۴۲۰۰ خانوار، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار، قزوین ۳۰۰ خانوار. آما رشرقا با دوترکا با درا ۲۴۰۰ خانوار میدهد و با یزد حسا بن نموده است.

لیکن باید دانست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیانی که در بخشهای دیگر کشور میزیسته اند بیخبر بوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی از وجود زرتشتیان در هند نیز بی اطلاع بودند. پژوهشهایی که اینجانب در سالهای اخیر با کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا در تهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشمار در اطراف بلوچستان زندگی میکرده اند. گروهی در تمیندان بین زاهدان و خاش بودند که ۷۰ سال پیش با ضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدر مجید نام راوی خبر بنگارند سلام میآوردند که اینک بخارگولکی مشهورند. مردم کوشه در همان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیراً سلام آورده اند. درخت سرو که نسلانی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرونیا زبجا میآوردند. هنوز در اطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجود دارند که از ترس جان ظاهراً مسلمان هستند. در بخش کوهستانی بشاگرد در جاسک کمتر از صد سال پیش زرتشتی وجود داشته است. طایفه شاهوردیخان

والله وردیخان حدود هفتاد سال پیش زرتشتی بودند که اینک اسلام آورده اند. چنانکه در بخش کشتار آوردیم ساکنان روستای مال سیدآل معروف بقتلگاه در جنوب برای زجان و چند روستای آن حدود زرتشتی بوده اند که در زمان ناصرالدین شاه قاجار با کشتار و قتل و تهدید اسلام پذیرفته اند. بگفته گشتاسب خسرو گشتاسب در هر موده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه چادر برخورده که زرتشتی بوده و خود را نهان میداشته اند چون از زرتشتی بودن او آگاه میشوند شاه را گردیده در پذیرائیش میکوشند. در بخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشید و بوانات در ۲۵ سال پیش زرتشتی بوده اند. زرتشتیان بوانات به یزدمها جرت میکنند. زرتشتیان گن در دامنه البرز که اینک بتهران وصل شده در ۲۵ سال پیش به یزدمها جرت مینمایند و بعضی نیز اسلام میآورند آنچه در بالا نوشته شد طبق مدارکی است که بدست آمده و بظن قوی در نقاط دیگر نیز زرتشتیان وجود داشته اند که بواسطه عدم تماس و بیگانگی بتدریج در اسلام مستحیل گشته اند.

در شمال افغانستان عروس و داماد را مانند زرتشتیان ایران، پس از آنکه سه بار دور آتش فروزان میگردانند. بحاجله میفرستند. اما در جنوب افغانستان عروس بمجرد ورود بخانه شوهر نخست میرود پیش آتش خانه یا اجاق خانه و کرنش میکند. اهالی افغانستان عموماً در نیمه ماه شعبان که شب برات مشهور است بیا در گذشتگان همانند زرتشتیان که در شب آخر پنجه و پیش از برآمدن آفتاب بیا در گذشتگان پشت بام آتش میافروزند آتش افروزی بزرگ در منطقه خود دارند.

* * * * *

سوگند چراغ و تش یا آتش در همه نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرمانداری بنادر بسوز چراغ سلمان سوگند یاد میکنند. بین مردم روستا خراسان مثالی است که هر وقت بی پول میشوی یا راه گم میکنی یا گرسنه میشوی بنشین و آتش روشن کن و دعا بنما. این مثال با قیما نده عادت رفتن بآتشکده برای راز و نیازی با اهورا مزدا و درخواست رفع مشکلات میباشد. پس از غروب و انتقال آتش از اجاق خانه بخانه دیگر ممنوع است و آن را نا میمون میدانند. پیشه وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه پست آنهاست. کارهای آهنگری، نجاری، سلمانی و نوازندگی را امور پست میدانند. سه طبقه دیگر بین ایلات عبارتست از کلانتران، کدخدایان و رعایا، این طبقات با طبقه پست با هم ازدواج و اختلاط ندارند. زنهای ایلات قشقای بسیار متنفذ و در کارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه خوانها، تعزیه گردانها و آخوندها در میان ایلات موفقیت ندارند.

در شصت سال پیش بالای منار مسجد جامع شوش شب جمعه آتش میافروختند که مردم دهات اطراف بدانند که روز بعد روز جمعه است.

* * * * *

در قحطی که در سال ۱۲۸۸ هـ در ایران اتفاق افتاد قریب ده هزار تومان وجه از پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند بتوسط سفارت انگلیس بزررتشتیان ایران رسانیدند که از آن قحطی نصف خلق ایران نابود و هلاک شدند. گروه زرتشتیان چندان صدمه و تنگی نگشیدند.

* * * * *

اعتماد السلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسد که در نزدیکی آمل بنا نیست مخروبه که سه پیرج آن باقی مانده معروفست آتشکده بوده است.

* * * * *

پدشوار گریا غارنکوه را مورخان اسلامی و تبرستانی جبال ابن قارن و فرمانروایان آن را ملوک الجبال نامیده اند. کتاب حدود العالم مؤلفه ۳۷۲ هـ در این مورد گوید "کوه قارن ناحیتی است که مراوراده هزار و چیزی دیه است و مردمان وی همه گبرگانند."

* * * * *

فیروزکوه یکی از بخشها کوهستانی تبرستان قدیمی است. خرابی و مصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "در طی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه و مردمش وارد آمده است. چنانکه بسال ۵۶۴ هـ مدت چهار روز میدان جنگ علاءالدوله با اسپهبد حسن یکم بنا و ندو غیره بود. بسال ۵۹۴ هـ بدست سلطان تکش افتاد و در ۶۱۹ هـ رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی اسیر و با همه بستگان کشته شد. و در ۷۶۶ هـ بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمد و با زمانده گنجینه پادشاهان ساسانی و باوندی بتاراج رفت. در سال ۷۹۴ هـ اسکندر شیخی چلاوی بفرمان امیر تیمور فیروزکوه را با کشتار بیشمار بگشود. در سال ۸۰۷ هـ امیر تیمور بسرکوبی اسکندر شیخی بفیروزکوه آمد و آنجا را با قتل و غارت بی پایان بدست گرفت. بسال ۹۰۹ هـ شاه اسمعیل یکم صفوی با وضعی دلخراش فیروزکوه را مسخر کرد و همه متوطنان و ساکنان آنجا را که طرفدار پادشاه سابق بودند بکشت و برهیج کس ابقا نکرد. از آنچه گذشت میتوان استنباط نمود که این شهر که ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اند چگونه راه نیستی را پیموده اند.

* * * * *

بسیاری از سنتها و آداب زرتشتیان بین کوچیها یا عشایر فارس باقی مانده است چنانکه در اوستا بدارندگان فرزندان بسیار بویژه پسر درود میفرستد. بین کوچیها نیز داشتن پسر بسیار مهم است که اجاق خانوادگی را نگهداری کند. حفظ اجاق خانوادگی و لزوم وارث برای پیکار بر ضد دروغ در آیین مزدیستا اهمیت بسزائی دارد چنانکه اگر شخص در گذشته بی اولاد باشد با مداد چهارم مرگ او پسری را بفرزند خواندگی او از میان خویشان انتخاب و پلگذار مینمایند. در میان کوچیها خانواده ها شیکه یک پسر دارند و از او دادا ماد مینمایند

که مبادا دنیا را بزودی بدردگوید و فرزندی از او برای نگهداری اجاق باقی نماند. افراد کوچیها با جاق یا آتش خانه و خانواده عقیده را سخی دارند و در خاموش نشدن و روشن بودنش میکوشند و آنرا منبع آثا و صاحب قدرت میپندارند. برخی از خانوادهها صاحب اجاق پرفروغ و قوی میباشند. خیانت و بدسلوکی نسبت بچنین خانوادهها خطرناک می شمارند. سالیانی درازی درپیش چوپانی اربابش را ترک وبدون جلب رضای اوبجای دیگر بچوپانی مشغول میشود. پس از چندی فرزندش بیما شده میمیرد. چوپان مرگ فرزند را علامت خشم اجاق خانواده ارباب سابق پنداشته، گریه کنان و پوزش خواهان نزد ارباب قدیمی میشتا بدو چندین مرتبه اجاق او را بوسه میدهد و گرنش میکند و تقاضا مینماید که دیگر مورد خشم آن واقع نشود و فرزندان دیگرش را بخطر دچار نکند. قسم با جاقها و کانونی که در آن آتش افروخته باشد معمول است و این قسمها با قتضای ایمانی که بآن دارند، میتواندمدعی یا منکر را قانع نماید. اجاق مردی را که فرزند نداشته باشد کوریعی خاموش میداند و بحال او تاسف میخورند. فقط پسر است که میتواند اجاق پدر را روشن نگا هدارد. مردی را که پسر نداشته باشد بفرض داشتن چندین دختر بدبخت و سیه روزگار میدانند. در عروسیها هنگامیکه عروس میخواهد خانه پدر را ترک نماید، سجده کنان سه مرتبه اجاق خانواده را میبوسد و پیرامون آن طواف میکند. اجاق یا آتش خانه همان آتش دادگاه است که یکی از سه آتشکده های زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها با زمانه گرامیداشت آتش دادگاه میباشد. بهمن بیگی خان ایل قشقا ئی به بنده تعریف کرد که آتش خانواده ای آنهایی مدت سیصدسال گذشته حتی در سفر و حضر همیشه روشن نگا هداشته شده است. رقص درمیان کوچیها در میدانی صورت میگیرد که برجی از سنگهای سفید ساخته شده و بر بالای آن آتش میافروزند و میرقصند. ازدواج با دختر کم سن بین افراد ایل قشقا ئی برخلاف ایل بویرا احمد و ممسنی بسیار مذموم و ناپسندیده است و داشتن بیش از یک زن نیز ننگ میداند.

* * * * *

مردم بشاکرد در بلوچستان بر روی قبر درگذشتگان خویش دیوار گرد بقدریک متر بلند میسازند که یا دگاری از دخمه میباشد و پس از دفن جنازه سنگریزه جمع میکنند و نزدیک روستای خویش بنام درگذشته خویش بر رویهم انباشته میکنند چنانکه زرتشتیان در یزد نزدیک دخمه مینمودند بگفته آقای نژند مردم کرمان در منزل خویش در محلی که میت گذاشته بوده چراغ یا شمع روشن میکنند، چنانکه زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارک بم بگفته صاحب حدود العالم که مولفه سده چهارم هجریست در دوهزار سال پیش بنا شده است و در طی این مدت چند بار تعمیر گردیده، در ارک یک آتشکده بهرام وجود داشته که بمسجد تبدیل گردیده و اطاق آتش را چراغان علی قرار داده اند. قریب سیصد

قدم دورتریک آتشگاه که با حتمال قوی آتش آدریان باشد موجود است و یک آتشگاه دیگر در آنجاست که شاید آتش دادگاه باشد.

* * * * *

طایفه منگل و طایفه جاجی در جنوب کابل، در یکصد و پنجاه سال پیش با تهدید بقتل وستم و ضرب با جبار اسلام آورده اند.

* * * * *

بگفته همتی صاحب یاد کوتاهی از سرگذشت "تجارخانه جهانیا" در رفسنجان که رئیس آن شادروان پرویز جهانیا بود در رفسنجان یک تیم مجارته ساخته بود کنه دارای حمام و بالاخانه ها جای تابستانی مسافروهمه چیز بود و زرتشتیانی که باین شهر وارد میشدند و جای سکونت نداشتند، حیران نماند و مجاناً در تیمچه ساکن شوند، برای ورود توقف زرتشتیانی بلامانع بود.

* * * * *

یک دخمه کهنه قدیمی در بلوک اناربخش کرمان میباشد. کوه بهشت دوزخ نزدیک سلطان آباد کرمان است دوره ونیم فرسنگ میشود و ارتفاع آن ۲۵۰ متر. علامت دخمه در این کوه بسیار است و عمارتی که ارتفاع ۱۵ متر است در این کوه میباشد که از ساروج و سنگ ساخته اند و از قرائین ظاهراست که بنای این عمارت قبل از بعثت حضرت رسالت بوده است.

در نزدیکی روستای کریم آباد از بلوک سیرجان کوهی میباشد که دویست متر ارتفاع دارد و در قدیم دخمه بوده. شاهشجاع آنرا قلعه ساخت و موسوم بقلعه سنگ است اکنون معمور نمیشد.

جوزم مغرب جوزم میباشد بفتح گاف از قریه شهر بابک در نزدیکی آن دخمه ای بر بالائی کوهی است که ارتفاع آن تخمین سی ذرع میشود. (نقل از تاریخ کرمان خطی مولفه

(۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی و دخمه و قربانی و پنچایت یزد

پنچایت یزد جلسه آسمان روز و فروردینماه قدیم ۱۲۲۴ی: در این جلسه موبدان موبد دستور نامدار دستور کیخسرو متعهد شد که موبدان سدره بیوشند و در حضور حضرات موبدان قرار باین شد که هر کس سدره نداشته باشد، او را در آتش و هرام و گهنبارها راه ندهند و اینکسره را گاه چهار نفر گواهی دهند که موبدی را دیده اند که سدره ندارد، برشوم (نشوه، نه شبه) او باطل است و باید دوباره مراسم برشوم را برگزارد تا آنکه بتواند موبدی کند و آنکسکه بینوا باشد و توانائی تهیه سدره را ندارد، مانگی صاحب سدره برایگان بآنها خواهد داد.

ما نکجی در جلسه وره رام و شهریور ما ها اظها رداشت تا کنون ببهیدینا ن سدره داده میشد ، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیز داده شود . سپس در مورد قربانی وبره نی نکشتن اندر زدا دکه قربانی بموجب فرمان دین و خدا روا نباشد و در جشن مهرا یزد قربا نکند .

پنچایت یزد در نا مه خود بسا لمه دیب آذر ما ۱۲۲۴ ی با نجمن اکا بر صا حبان پارسی هند در مورد دخمه مینویسند که در وره رام و آبا نما ه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزار شده و گروهی بسیاری از مردم در مراسم جشن و آفرینگان خوانی شرکت داشتند و ببهیدینا ن یزد متقبل شده اند که ۲۰۶ تومانا بابت هزینه دخمه بپردازند .

در جلسه وره رام و آذر ما ه ما نکجی اظها رداشت پانصد عدد سدره ا زدهش مهرا نجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود . قرار شد ببهیدینا ن مبلغ بیست هزار روپیه تا حد امکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند . در جلسه وره رام و دیما ه ۱۲۲۴ بموبدان دستور داده شد هر ببهیدینی که سدره و کشتی نداشته باشد ، کاردینی در منزل آنها انجام ندهند و بموبدی که انجام نمیدهد پنجران انعام داده میشود . هر ببهیدینی که بی سدره و کشتی پیش دستور نا مدار برود با او همکلام نخواهد شد . ما نکجی اظها رداشت یک هزار سدره از بمبئی رسیده هر کس میل دارد هر سدره به نیم قران بخرد و پول فروش آن با زبه بمبئی فرستاده میشود تا سدره های دیگر بفرستند . متاسفانه بسیاری از هموندان اجتماع امروز ما سن دینی خود را خرافات شمرده پوشیدن سدره و کشتی را ترک نموده اند . از ذکر این خبر و احساسات دین پروری موبدان موبد یزد دستور نا مدار دستور کیخسرو با یدستایش کرد که پیشنها د پنچایت یزد در جلسه آبان و آبا نما ه ۱۲۲۵ ی در تعیین حقوق برای اودر پرستار آتش وره رام را قبول نمیکند و جواب میدهد هر کس هر چه دلش بخواهد برای نیاز به آتش وره رام بپردازد می پذیرد نه بعنوان واجب .

چون تیمسار سرتیپ دکتر جها نگیرا شیدری در کتاب تاریخ پهلوی و زرتشتیان در صفحات ۲۸۸ - ۲۵۵ در مورد پنچایت یزد و کرمان و انجمنهای یزد و کرمان و شیراز و تهران صحبت داشته اند ، از ذکر آن خودداری میشود . * * * * * در حدود ۲۸۰ تا ۳۰۰ سال پیش خدا بخش جا ما سب بختیاری ساکنان فارس با گروه زرتشتیان آنجا به یزد مهاجرت مینمایند . خدا بخش که نام او بر بادیه مسین نوشته شده باشد تفت میگردد .

* * * * * در مهرا حمد آبا دکه در چار کیلومتری اردکان یزد واقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد . یکی از اهل اسلام آنرا تصرف و ساختمانی برای اقامت خویش در آنجا بنا مینماید .

دکتر رکن‌الدین همایون فرخ در شرح و پیش‌گفتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران صورتی از کتابخانه‌ها داده است و ما در اینجا صورت کتابخانه‌های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان از آنجا اقتباس مینمائیم.

"کتابخانه ابونصر شاه پور ابن اردشیر: یاقوت حموی در معجم‌الادبا، شعالبی در تیمه‌الدهر، ابن اثیر در کمال و ابن خلکان در طبقات‌الادبا از کتابخانه بنامو معروف ابونصر شاه پور ابن اردشیر یاد کرده‌اند. ابونصر شاه پور ابن اردشیر کتابخانه‌اش را وقف عام کرده بوده است. (اینهم یکی از افتخارات ایرانیان است که از قدیم‌ترین دوران دست‌بایجا دکتاخانه‌های عمومی برای بالابردن سطح معلومات و اطلاعات هم‌میهنان خود زده‌اند.) در کتابخانه ابونصر شاه پور همه مردم توانسته‌اند از نفایس و ذخایر ادبی و علمی گرانقدر آن برایگان استفاده کنند. از اختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاه پور ابن اردشیر که آن را بسیار ممتاز می‌داشته است وجود نسخ خطی متعدد در علوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده است.

"بهانه و دست‌آویز ستیزه‌گریها و مبارزه مسلمان با زندگی (زندیقی) و با اصطلاحها و مجامع و بابت پرستی و خلاف آیین و دین بود. در لفافه این شعار مردم فریب‌ناپذیر آنچه کتاب و نوشته گرانقدر ایرانی بود بدست فنا و نابودی سپردند که برخی از این رفتارها ضرب‌المثل شد. خیزد پور کاوس افشین اشروسنه را که از ایرانیان میهن پرست و از دلیران بنام بود، با تها می‌آیند که در خانه‌اش کتابی از خدایان آمده داشته است آنرا دفتر گبرگان خواندند و باین تهمت نا صواب او را کشتند. و جسدش را نیز سوزاندند و آب دجله دادند. حکیم مختاری غزنوی در قصاید غرایش چند بار بدفترا فشین اشاره کرده است.

"خدایان مه افشین جلدش با گوهرهای بسیار گرانبها ترصیع یافته بوده است، دانشوران و سخن‌گستران ایران از دوران هخامنشیان و سپس اشکانیان و پس از آن ساسانیان برای احیای غرور ملی و اینکه هم‌میهنشان بدانند و ارث چه هنرها بوده و چه قهرمانیها در عرصه پهنای ورگیتی کرده‌اند و بدین ختن و ساختن داستانهای ملی و قهرمانی دست‌یازیده بودند و اینگونه دفترها را دودمان ایرانی بسیار گرامی و عزیز میداشتند و آنرا کارنامهایران میخواندند و برای بزرگداشت این کتابها برگهایش را زرا ندود میکردند و هنر تذهیب از این هنگام بوجود آمد و سپس درجهان رواج یافت و جلدا اینگونه کتابها را نیز با گوهرها می‌آراستند تا با ارزش مادی، ارزش معنوی آنرا به همگان بنمایانند."

کتابخانه رستم بن شهریار در ری: "شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار در ری

کتابخانه‌ای عظیم برپا داشت، بطوریکه ابن اسفندیار از دانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خود متذکر است، پس از اینکه رستم بن اردشیر باوندی در تبرستان کشته

شد، او بهری گریخت و مدتها در کتا بخا نه رستم بن شهریار، از کتا بهای آن بهره مند گردید، از جمله در این کتا بخا نه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن بن محمد یزدادی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتا بخا نه نفیس تا هجوم مغول بری وجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتا بالنقض نیز متذکر کتا بخا نه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتا بالنقض را در سال ۵۳۳ هجری بکتا بخا نه شهنشاه برده اند.

کتا بخا نه مسجد عتیق اصفهان: "مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس ما نند مسجد یا صوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیه و سلجوقیان وایلکانیان و مظفریه و حتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بروسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جائیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر درآمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظریادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتا بخا نه بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالب علمان بوده."

کتا بخا نه فخرالدوله دیلمی: "شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچم داران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حدود فرمانروائی خویش بنشر ادب و زبان فارسی و مجاهدتی چشمگیر داشته اند. کتا بخا نه ئیکه این دودمان ایران دوست بنیانها دند گنجینه شایگان بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن شناس بوده نویسنده گان و دانشمندان را بنوشتن کتا بها مشوق بود و آثاری بسپارد را ادب و دانش بنا ما و تالیف و تصنیف یافته است."

"پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب بر میگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دور اندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیا بند و با وضع و اختراع خطی که از خط رازدبیره (یا واسف دبیره) ریشه می گرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجا و زرا بخط نوبنیا د خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد و قرائن و امارات بر صحت

این نظریه‌ها فرید (به آفرید) فرزندان ماه‌فروردین پیش از سال ۱۳۲ هجری یعنی قبل از خلافت بنی عباس در نیشاپور و اطراف آن آئینی تازه بنیاد نهاد. کیش اوزتلفیق آیین مانی با دین بهی سرچشمه می‌گرفت و چنانکه مورخان عرب ثبت کرده‌اند، هفت نماز آورده بود که بزبان فارسی بود و برای این هفت نماز کتایی بزبان فارسی با خط فارسی نوشته بود که پیروانش آن را میخوانده‌اند.

کتابخانه‌خاندان نوبختی: «همچنانکه برمکیان از بزرگان و خدمتگزاران معبد نوبها ربوده‌اند، نوبخت نیز از بزرگان دودمان مغان فارس بود و از دانش مغان بهره‌کافی و وافی داشت و با اینکه فارس، خوزستان، ری و خراسان بتصرف عرب و نفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغان سرپرستی مغان را بعهده داشت و آنان را رهبری و هدایت میکرد. در برابر فشارهای حکام و فرمانروایان عرب با سختی ایستادگی مینمود و میکوشید که آیین بهی را در سرزمین فارس زنده نگاهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ و نشر افکار و آیین مغانی (مجوسی) دستگیر و بزندان افکندند. نوبخت چنانکه در آثار بزرگان ز نویسندگان عرب مستفاد است، از دانش مغان آگاه بوده و در نجوم و ستاره‌شناسی که یکی از دانشهای خاصه ایشان بوده است اطلاعات وسیع و غنی داشته، کتابی نیز از نجوم را و یاد می‌کنند که نخست بزبان پهلوی نوشته سپس آن را عبری ترجمه کرده است.»

«ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد متذکر است که قبل از سال ۱۳۶ هجری نوبخت مجوس ذرا هواز محبوس بوده است و بنقل از تاریخ بغداد چنین روایت شده است که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوکبی از شاگردان خود این روایت کرده که جدم نوبخت در آغا ز آیین مجوسی داشت و در دانش ستاره‌شناسی سرآمد دیگران بود. آنگاه که در هواز زندانی بود روزی ابوجعفر منصور را می‌بیند که بزندان آمده بوده. نوبخت گفته است که ابوجعفر منصور را مردی با درایت و زیباروی دیدم و چهره‌ای دلفریب و نیکوداشت.

منصور نخستین خلیفه عباسی است که در میان خلفای اسلامی بستاره‌شناسی و احکام نجوم عقیده مند بود و منجمان و ستاره‌شناسان را گرامی میداشت، نظرات و اشارات ایشان را بکار می‌بست. نوبخت را که آیین زرتشتی داشت بقبول اسلام واداشت و در دستگاره خود بکارگماشت. نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمان مخصوص و مورد نظر منصور خلیفه بودند بطوریکه خطیب بغدادی، آثار الباقیه و آثار البلاد متذکرند منصور در ساخن شهر بغداد سال ۱۴۴ هجری ساعتی آغا ز بسا ختمان آن کرد که نوبخت آن ساعت را بر اساس احکام نجومی اختیار کرده بود.

«ابوسهل و نوبخت از مترجمان کتب پهلوی عبری بوده‌اند و از این نکته‌توان دانست که نوبخت وارث کتابخانه بزرگی از کتبه‌های فرس قدیم و پهلوی بوده است و با اختیار

داشتن آنچنان کتابخانه‌ای نه تنها وسیله نقل آن آثار را بزبان عربی در دست داشته بلکه توانسته است بفرزندش نیز خواندن و نوشتن خطوط پهلوی اشکانی و ساسانی و چه خطوط دیگر ایرانی را بیاموزد.

"خاندان نوبختی که از سال ۱۱۴هـ تا ۳۲۶هـ از آنها نام نشان در دست داریم موسس خزانه الحکمه بوده اند. خزانه الحکمه مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بوده که وسیله نو^{بخت} و فرزندش ابوسهل بن نوبخت را برگردیده بود و کتابخانه آن بزرگترین کتابخانه‌ای زمان بود و بیشترین کتابهای آن کلامی، حکمی، فلسفی، علمی و نجومی بوده است. ابن ندیم نیز متذکر این نکته هست.

"بطوریکه گذشت خاندان نوبخت در نقل آثار ادبی و علمی ایران باستان و احیای سنت‌های ایران طی دو قرن خدمات برجسته‌ای انجام دادند و نهالی را که ایشان کاشتند در سده‌های بعد ثمرات و اشرا^ت ارزنده‌ای ببار آورده است."

مسعودی در التنبیه و الاشراف از کتاب عظیمی در تاریخ ایران صحبت میدارد که در سال ۳۰۳هـ در استخراج یکی از بزرگان ایرانی دیده. این کتاب بگفته مسعودی مصورو شامل علوم کثیره و مطالبی بوده که در آیین نامه و گاهنامه نیز وجود نداشته و آنرا در نیمه جمادی الثانی ۱۱۳هـ استنساخ و برای هشام بن عبدالملک بن مروان از پهلوی بعربی ترجمه کرده بودند.

کتابخانه منوچهر هومجی: در سال ۱۳۱۰ خورشید با نوی روانشا دمنوچهر هومجی کتابخانه او را با انجمن زرتشتیان تهران هدیه نمود. شماره کتابهای آن ۲۵۱۴ میباشد که شامل کتابهای انگلیسی عرفانی و تاریخی و گجراتی است.

کتابخانه اردشیر گانگی: بسال ۱۳۴۰ خ با نو فرنگیس یگانگی (شاهرخ) کتابخانه بزرگی با هزینه خویش بنا مشوهر خویش اردشیر بروی زمین انجمن زرتشتیان تهران ساختمان نمود. کتابخانه نامبرده بهترین کتابخانه ایرانی شناسی و زرتشتی شناسی است مشتمل است بر کتابهای انگلیسی، فارسی، فرانسه، آلمانی، گجراتی، هندی، اوستا و پهلوی در موضوعات گوناگون بویژه در مورد دین زرتشتی. کتابخانه منوچهر هومجی نیز در این کتابخانه ادغام گردیده است شماره کتابها اینک بیش از نه هزار میباشد. واقع در تهران کوچه زرتشتیان خیابان میرزا کوچک خان.

کتابخانه سازمان فروهر زرتشتی تا سیس ۱۳۳۱ خ واقع در کوچه با مشاد خیابان حافظ تهران.

کتابخانه نرگس بسرپرستی گروه زرتشتیان تفت و توابع مقیم مرکز تا سیس ۱۳۵۱ خ واقع در میدان سنائی کوچه ششم تهران.

کتابخانه زرتشتیان بسرپرستی کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز تا سیس

۱۳۶۰ خ واقع در تهران پارس .

کتابخانه هورشت واقع در خانه روانشناختی که در صوفیه پدر دکتر مستم صرفه در یزد
بسرپرستی هئیت نظارت بر سرمایه‌های نجومی زرتشتیان تهران با اهدای ۱۰۶۱ جلد کتابهای
فارسی، انگلیسی، پهلوی، اوستا و گجراتی با زماندگان روانشناختی خدا رحم هر مزدیانه هر زمان
اینک بیش از چهار هزار کتاب را در دوا میدزیا شدن هم هست .

کتابخانه ما رکاردپرورشگاه مارکایزدتاسیس ۱۳۱۳درا ی بیش ازدوهزارکتاب که بخش مهم آن بتوسط دینشاه جیجی باهای ایرانی سلیسیتربمبئی ورشیدشهمردان اهداگردیده .

کتابخانه‌ها هید بسپرستی انجمن زرتشتیان خرمشاه تا سیس ۱۳۵۶ خ واقع در خرمشاه یزد .

کتابخانه زرتشتیان بسرپرستی انجمن زرتشتیان نرسی آباد تا سیس ۱۳۵۴ خ واقع در نرسی آباد دیزد.

کتابخانه کوچه بیک بسرپرستی انجمن زرتشتیان کوچه بیک واقع در کوچه بیک
تاسیس ۱۳۵۷ خ .

کتابخانه مهرابی بسرپرستی کمیته خیریه خدا داد مهرابی تاسیس ۱۳۴۱ خ واقع در
خیابان ناصریه کرمان .

کتابخانه‌پا سارگا دبسرپرستی سازمان جوانان زرتشتی، واقع در پی‌ذیرشگاه زرتشتیان در شیراز.

کتابخانه مروارید در طبقه هم کف در بمهراربا برستم گیو در نیوراشل نیویورک
اتازونی آمریکا .

کتابخانه زر و استرین سنتر واقع در LOS ANGELES در جنوب کالیفرنیا اتا زونی
آمریکا .

دکترهما یون فرخ درپایان صورت کتابها چنین نتیجه گیری میکند، "هجوم عرب بر ایران وعدم اطلاع و آگاهی گروهی از وقایع نگاران از رویدادهای واقعی تاریخی در گوشه و کنار ایران، این توهم را پیش آورده است که نزدیک به دو قرن ایرانیان در بلا تکلیفی و انقیاد خلفا بسر برده اند در حالیکه حقیقت واقع جزاینست . از سال بیست و پنجم هجری پورگیلان شاه در تبرستان و رویان علم استقلال برافراشت و در ناحیه دیگر مازندران اسپهبد با و در سال چهل و پنجم هجرت و دابویه پورگیل در سال ۵۶ هـ و پادوسبان در چهلیم هجری و تبعیت آنان پس از چند صفریان ، سامانیان ، بویهیان و زیاریان و ووو پرچم استقلال برافراشتند و بمرو و بنفوذ بیگانگان پایان دادند . طرح این مسئله برای گروهی غیر مترقبه و باور نکردنی است که ادبیات و فرهنگ ایران پس از دوران اسلامی متعلق بخود ایرانیان است و عرب را در آن سهمی نیست و وجود گویندگان و نویسندگان

ودانش پژوهان قرن سوم و چهارم هجری بر پایه واساس افکار و آثار گویندگان سده‌های قبل از آن است. اینک در میا بیم که برخلاف تصور شکاکان در قسمتی از ایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغاز شده بود و برای حفاظت و صیانت زبان و فرهنگ ایران از دستبرد حوادث پناهاگامی امن و امان بوجود آمده بوده است. آریا قابل قبول است که حکومت و سلطنتی از بیستمین سال هجرت در مازندران و رویان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کند و فادخط و زبان باشد؟ آریا این دودمانها که در بخش اعظمی از شمال ایران حکومت میکرده اند در سال بیستم هجری بخت کوفی دفترها و رسائل حکومتی خود را مینوشته و تنظیم میکرده اند. در سالهای ۲۵ تا ۴۰ هجری خط کوفی یسا مدنی یا مکی در خارج از حوزه عربستان هم رواج یافته بوده است؟ آریا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ و ادب پهلوی و پارتی آشنائی داشته اند (بدلیل وجود کتیبه‌های پهلوی در برج‌های در مازندران از جمله برج گنبد لاجیم و رسکت) با شعور و سرور دوران پیش از اسلام بیگانه نبوده اند؟ و آریا یکبار هونا گمانی در زمان صفاریان و یسا سامانیان شعر خلق الساعه با آنهمه عظمت و بزرگی و بلاغت و فصاحت پدید آمده بوده است؟ تحقیق عمیق در اینگونه مطالب و مسائل به بسیاری از مجهولات میتوانند پاسخ مستدل دهد و ما را بعظمت و ارزش فرهنگ جهانی و فروغ بخش ایران رهبری و هدایت کند و این واقعیت و حقیقت را بر ملاء و آشگارساز دکه ایرانیا ن از دیر با ز در علوم و دانشها گوناگون صاحب آثار و نظر بوده اند. وجود کتابخانه‌های عظیم در دوران قدیم بحثی نظری و تخیلی نبوده و همین سنت در بوجود آوردن کتابخانه‌های بسیار و بیشمار در دوران پس از اسلام و همچنین تاسیس و ایجاد مدرسه‌ها اثری مستقیم و غیر قابل انکار داشته است.

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امور خویش در دوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که از بین خویش و با نظر دولت انتخاب میشدند. دولت نیز برای اداره امور اقلیت زرتشتی، پستی بنا حکومت مجوسیان دایر کرده بود. کلانتران زرتشتی در باره امور جماعت خویش با او مذاکره مینمودند. وصول مالیات جزیه از افراد زرتشتی بر عهده کلانتر وقت بود که در موقع خود بخزانها پرداد.

صاحب جامع مفیدی در مورد انتصاب کلانتر در ص ۲۵۶ چنین مینویسد. "الله قلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹ هـ) در زمان شاه صفی ثانی صفوی من حیث الاستقلال زمام مهمات و معاملات و حکومت دارا العبار هیزد و توابع بقبضه اقتدار در آورد و وزیر جلیل القدر و متصدی خالصات و کرکرا ق سرکار خا صه شریفه و ناظر کل اوقاف دارا العباد مزبور گشت و حکومت و داروگی مجوسیان که فی الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت و بی‌شائبه تکلف و سخن آرائی آن دوحه چمن سروری در مدت چهل سال که در کمال اقتدار

و اعتبار در بلده طیبه یزد علم استقلال بر افراشته بود. " با ز در صفحه ۷۵۸ چنیـن آورده "در سال ۱۰۷۹ هـ حکومت مجوسیان یزد که فی الحقیقت منصبی است عظیم القدر به محمد خلیل بیک خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود. "

موقعیت کلانتران زرتشتی بسیار مهم بوده. نامه های که از پارسیان هند بنام موبدان ایران می آمد و جوای پرشش پاسخ های دینی خود بوده اند، در خانه کلانتر بوسیله موبدان و با حضور و پاسخ داده میشد و همه موبدان و کلانتر و بسیاری از بهدینان متنفذ امضاء میکردند. نامه بهدینان و موبدان شهرهای دیگر نیز در آن ذکر مینمودند. نامه های پارسیان که از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزد گردی با ایران میرسد تنها از نام ملا بهرام اردشیر کلانتر ساکن خرمشاه اطلاع داریم که در منزل او جواب نامه داده میشود. چون هنگام ورود ملاکوس بن رستم چارنا مه هند، کلانتر وقت در یزد نبود و برای انجام امور مالی زرتشتیان بشیرا زپایتخت کشور رفته بود، پاسخ نامه تا دوماه پس از ورود او ^{بنا} و بتا افتاد. هنگام مراجعت کلانترانجمنی از موبدان و بهدینان در منزل او تشکیل و پاسخ نامه نوشته و بچارنا مه داده میشود. یزد در آن هنگام دستور نشین بود ولی قبل از آن ترکا با دتا چندین سده دستور نشین بوده است.

از نامه های آن زمان چنین مستفاد میشود که پس از سال ۱۱۰۰ یزد گردی شصست خانوار از موبدان زرتشتی ترکا با دیواسطه ستمکاری و ضرب و شتم ما مورین در اخذ مالیات جزیه دست جمعی اسلام می آورند و پس از اسلام آوردن چون پیشوای دین و بعبارت دیگر سید دین بوده اند عماه سیدی بر سر میگذارند و سید و آقای مسلمانان میشوند. دستور وقت پس از این پیشا مدبا آتش مقدس و رهرا م به یزد می رود و یزد دستور نشین میگردد.

از نام کلانتران پیش از سال ۱۱۴۲ ی اطلاعاتی در دست نیست. تنها از نام شخصی که در سال ۱۱۴۲ ی کلانتر بوده بنا ملا بهرام اردشیر خرمشاهی آنهم از گزارشی که ملاکوس در هند داده بدست ما خبر رسیده است. ملا بهرام در دوره کلانتری خویش مصدر خدمت مهمی نسبت ب زرتشتیان شده و آن اینکه اقلیت مذهبی یهود میبایست یک و صله نا جور کهنه بر پیشت قبا ی خود بدوزند تا از دور شناخته شوند. اما برای زرتشتیان چنین حکمی وجود نداشت. تنبان زرتشتیان سفید بود و تنبان مسلمانان نیلی یا سیاه رنگ. اما در سال ۱۸۸۰ م در مورد زرتشتیان نیز چنین حکمی صادر کردند. ملا بهرام خرمشاهی کلانتر زرتشتیان بگفته نا پیر ملکما زحاکم وقت محمد حسنخان مهلت سه روز خواست و بهمه زرتشتیان دستور داد فوراً " لبه گریبان پیراهن خود را گلدوزی نمایند و روز سوم همه مردم آن پیراهن را پوشیده بکوچه و بازار بروند. ملا بهرام بحاکم عرض نمود مقصود از حکم تشخیص زرتشتیان از مسلمانان است اینک باین وسیله از یهودیها نیز تشخیص داده میشوند. علما چون دیدند برخلاف منظور آنان که هتک شرف زرتشتیان بود خود را بوضع بهتری آراسته اند موضوع را مسکوت گذاشتند.

اما نام کلانتران دوره بعدتر در یزد دغا رتست از خدا دا درست م کد خدا کسنویه ای
مرزبان ظهرا ب کسنویه ای و بعدنوه اش هر مزدیا ر خدا بخش و پس از او ملا بهرا م خرمشا هی
سپس کد خدا بهزا دا زنا م پدر و محل اقامت او بی خبریم . کد خدا بهزا در سال ۱۲۲۳ ی ب بعد
کلانتر یزد بوده است . مردم از زیاده رویهای او در مورد جمع آوری جزیه بما نکجی و پنچا
یزد که در سال ۱۲۲۳ ی تشکیل شده بود شکایت مینمایند ، و بحساب او در ا مردا دما ه ۱۲۲۵ ی
رسیدگی میشود . بدینقرار :

از رعیت وصول کرده ۱۵۷۹ تومانی خرج کرده اصل پول دیوان ۸۳۶۴۸۰۰ تومانی

تومان عباسی	۱۹۸	حق الحکومه	۱۰۰۰
	۱۱۷۷۷	میرزا سید حسین	
		رکن آبادی	۲۲۰
		تفاوت مستمری	۷۲
		تفاوت تخفیف	۱۵۰
		تومان سیصد	
		دینار	۲۷۲۲۰۰
		داروغگی	۲۵۰
		میرزا صدر	۱۳۰
		مستمری	۷۲۰
		مواجب کد خدا	۴۰۰

۱۱۵۷۹

۱۹۸ طلب مردم

بموجب صورت فوق کد خدا بهزا دیکصد و نود و هشت قران زیادترا ز مردم وصول کرده است .
آخرین کلانتر یزد ملا دینیا ر بهرا م کلانتر میباش که بموجب فرمان جلال الدوله مورخ به
۱۳۱۶ هـ با مین الفارسیان ملقب گردید .

ی
کتاب در التیجان تالیف ا عتقاد السلطنه در سال ۱۳۰۸ هـ در آخر کتاب نامها
کارگزاران زرتشتی کرمان را بدین روش میدهد . ملاکیخسرو کلانتر « ملاگشتا سب ریش
سفید و میرزا بهمن ریش سفید و در سال ۱۳۰۹ هـ نام ملاجمشید پسر ملا کیخسرو هم یاد شد »
است . در سال ۱۳۰۹ هـ نام رستمجی پاریسی را ذکر میکند که نماینده دولت شاهنشاهی
در کلکته شهر مهم کشور هند بوده است . در دوره زمامداری جلال الدوله پسر ظل السلطان
بسال ۱۲۶۱ ی در یزد کد خدا دا دا سفندیا ر مریا بادی تماس نزدیکی با جلال الدوله
داشته و مصدر خدماتی نیز بجماعت زرتشتیان بوده است ، کتاب اله اثروا لاثار تالیف محمد
حسنخان ا عتقاد السلطنه مولف ۱۳۰۶ هجری قمری از رستمجی زرتشتی هند که در کلکته قونسل
ایران بوده و از میرزا حبیب الله سرپرست زرتشتیان و ملاکیخسرو کلانتر و ریش سفید زرتشتیان
کرمان و یزد نام میبرد .

رونوشت تعهدی که ما نکجی ها تریا از موبدان یزد گرفته است

تا ریخ یوم فرخ گوش اج سفندار مزدما ه قدیم ۱۲۲۴ ی سرکا رست صاحب ما نکجی حضراتان موبدان مفصله ذیل را طلبیده در منزل آتش ورهرا م سئوال پرسیدند. سئوال اول اینکه در طریقت آئین زرتشت انوشه روان، جایز و لازم است که کلهم موبدان و ^{بنا} بپوشان بقاء نون راه دین سدره بیوشند یا خیر. حضراتان حاضر جواب دادند که بلی جایز و لازم است، هر کس نپوشد خارج از دین بهی می باشد. یعنی باید کلاژن و مرد سدره بیوشند چنانچه هر بهدینی با سدره نباشد و هر موبدی بخانه آن شخص برود که روان بکند آن موبد از کار موبدی معزول است هوش از او بگیرند و چون قبل از این قرار شده بود که "لا زن و مرد و طفل موبدان سدره بیوشانند تا در این هنگام بعضی عمل نموده و بعضی سهل شمرده از تاریخ فوق اقرار نمودند و سوگند یاد کردند که من بعد از این خود و عیال خود سدره بیوشند و بیوشانند. به دین بهی بی بهره هستند اگر نکنند. و دیگر سئوال فرمودند که در طریقت و بفرموده حضرت زرتشت گاو کشتن جایز است یا خلاف است. جواب گفته که خلاف است. بفرموده پیغمبر زرتشت بهیج وجه گاو را نباید کشت. فرمودند اگر چنین است چرا گاو را بخاتون با نو میبرند و را بسیارست میکشند؟ جواب گفته که آنهم خلاف است. بعد از این عمل موقوف است. امضاء

دستور دستوران نامدار - موبد دینیا رنو شیروان - موبد بهرام موبد به مرد - موبد خدا بخش مرزبان - موبد فرود آبادان - موبد خدا داد خدا بخش - موبد جمشید خدا بخش - موبد فریبرز - موبد بهرام اردشیر - موبد خدا بخش رستم - موبد آبادان - موبد مهربان پوشتن - موبد خدا داد - موبد اورمزدیا رسیاوش - موبد رستم مهربان - موبد شهریار اسفندیار - موبد کیخسرو مهربان - موبد بهرام خدا بخش - موبد پیران رستم - موبد خدا داد اردشیر - موبد دینیا روفادار - موبد خسرو بهمن - موبد مهربان خسرو - موبد کیخسرو بهمن - موبد هماوند - موبد خسرو مهربان - موبد فرامرز - موبد خدا داد دینیا ر - موبد تیراندا زاردشیر - حقیر دینیا ر ولد با مس حضور داشت.

فهرست کتب زرتشتیان که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند و
اینک در دست نیست یا بنظر نگارنده نرسیده

(نقل از نسخه خطی بنشانی R 84 محفوظ در کتابخانه خورشیدی کا مادی بمبئی)

- ۱- آئینه سکندر، نام کتابت بیست از تصنیف ذوالعلوم حضرت آذرکیوان در بیسان عقل و نفوس.
- ۲- تاریخ ابن همایون از تصنیف طایفه اول و خشوران و خشور آباد که او را صاحب شریعت و پیغمبر کامل دانند.
- ۳- اورندنامه، تصنیف پیشداد و خوشورو

پیشدادشهنشاهوشنگ . ۴- تهمورث نامه ، در بیان ریاضت حضرت کیومرث . ۵- نهاد موبدی . ۶- فرها دگرد، در بیان آنکه برکیومرث وحی نازل شد بجهت فرماندهی و حکمرانی و بنای سلطنت او و ذکر سلطنت هوشنگ . ۷- ارون دنا مه در بیان حضرت سیامک یعنسی شیث مذکور است . ۸- جاویدان خرد ، کتابیست در حکمت عملی از تصنیف شاهنشاه هوشنگ . (این کتاب ناقص و چندین چاپ آن موجود است و بهترین چاپ آن ترجمه و تالیف سید محمد کاظم مبروایت ابن مسکویه رازی میباشد .) ۹- نامه شیدستان ، تصنیف شهنشاه جمشید . ۱۰- فرها دنا مه ، در بیان ریاضت حضرت تهمورث و غیره . ۱۱- آفریدون نامه ، در احوال تهمورث . ۱۲- نامه خجسته افراز ، تصنیف و خورشور منوچهر . ۱۳- شکوه سار ، تصنیف حضرت ساسان دوم در بیان علم حصولی و حضوری . ۱۴- کتاب تهمورث نامه . ۱۵- نامه شکوه فرا ، از فرزانه پهلوان دستان سام در بیان منوچهر . ۱۶- خدیو نامه . ۱۷- نامه آئینه آئین ، از فرزانه جاماسب . ۱۸- واقعه اولیای پارس، در بیان کیخسرو . ۱۹- جامع الاصول، از تصنیف ابن اثیر در بیان وجه تسمیه کیخسرو . ۲۰- فرزادگان ، کتابی است از تصنیف آزاد سرو که از داسا مبن نریمان است و اکثرش مشتمل بر کردار رستم و خدا پرستی و جهانگیری او و نیز در آن کتاب مذکور است که حضرت رستم میگفت که در واقعهای دیدم که میگفتند سه گناه کردی که با وجود عبادت شراب از اندازه بیرون خورد و گوشت زندبار که مکروه است خوردی و جمعی که تهذیب اخلاق بر ریاضت کنندایشان را نیز براکل گوشت تکلیف نمودی با خبر باش که ترا حرب اسفندیار باید نمود که از آن امری عظیم نیست . ۲۱- کتاب نیرم سور ، در بیان تهمتن رستم آنچه بتحقیق پیوسته و در کتب معتبره ایرانیا آمده که رستم بعد از آنکه حضرت زرتشت مبعوث شد قرائت زند آموخت و بدان پرداخت اما در مستی باده نوشی گور کشته شیر خورده و ناله ناسته بهمن را نیز بخوردن گوشت تکلیف نمود و او دست نیازی . ۲۲- نامه خرد کام ، از شهنشاه بهمن در بیان اسفندیار و گرویدن رستم بدین زرتشت علیه السلام و او را رساله ایست مدلل بر قبله نهادن حضرت آتش و غیره . ۲۳- نامه آئین دادنام ، از خوشوردیو بنده شهنشا تهمورث در بیان بزرگی شهنشاه هوشنگ . ۲۴- تفسیر ژند ، از آذر ساسان اکبر . ۲۵- پرتو فرهنگ ، از آذر کیوان . ۲۶- تخت طاقدیس از آذر کیوان در باب نور الانوار و رب النوع هراشیا . ۲۷- طباع نامه ، در معرفت عقول . ۲۸- مثل افلاطونی، در معرفت عقول . ۲۹- هدینه سپهر ، از حکیم جاماسب در بیان فلک الافلاک . ۳۰- فرزین فرهنگ از شید آئین در باب افلاک . ۳۱- هنر آباد ، از دستان سام در بزرگی کواکب سبعة و مفاصله فیما بین ایشان و کسوف و غیره . ۳۲- نامه برزیوند ، از رسول الله زرتشت علیه السلام . برزیوند بمعنی سخن بی رمز و صریح را گویند و در این نامه چگونگی عنا صرچها رگانه که از آمیزش یکدیگر چه خاصیت پیدا میشود و احوال هفت اقالیم و زلزله زمین و غیره مذکور است . ۳۳- پالان خران ، از شیدوش نامه که پیشکار حضرت ساسان بنده بود . ۳۴- کنشنامه از پادشاه جمشید . ۳۵- شرح

سیاست مدن، از حکما . ۳۶- از شهنشاه اردشیر در انتظام مملکت . ۳۷- باستان نامه ،
 در باب شهنشاه اردشیر . ۳۸- نصایح الملوك ، از آذر مهر . ۳۹- بادوان خرد ، از
 و خشور پیشدا دوشهنشا پیشدا مذکور است و در علامات تفرس . ۴۰- خردکا منامه از
 شهنشاه بهمن . ۴۱- رساله تهمتن دوران، در باب آتش پرستی . ۴۲- بست شاهی ، در
 بزرگی اسفندیار و آنچه فیما بین او و رستم واقع شد . ۴۳- تهمورث نامه ، در بیان مذکور .
 ۴۴- نامه طهمورسی ، تهمورث نامه را گویند که در باب لامذکور شد . ۴۵- نامه فرهاد بن اردشیر
 در باب سیمرغ که او مرتاض کامل در صورت طایر بود . ۴۶- رساله ایست از بهرام شاه که
 او نیز از مرتاضان حکما بود و در احوال سیمرغ تصنیف نموده . ۴۷- کردار نامه ، در بیان
 رستم و اسفندیار . ۴۸- نامه دانش افروز ، از شهنشاه اردشیر بابکان . ۴۹- ویژ
 پرویزی ، از بزرگ امید در بیان بهمن یعنی عقل اول . ۵۰- کردار شاهی ، در چگونگی
 شهنشاه بهمن . ۵۱- دادنامه ، در چگونگی شهنشاه بهمن . ۵۲- نامه از تصنیف
 بهمنیار بن خرادین زرمهر که یکی از عظمای فرس و صلحای عصر بود در احوال شهنشاه اردشیر .
 ۵۳- باستان نامه ، از آذر آئین درستایش بهمن پادشاه . ۵۴- نهادشاهی از تصنیف
 و فراهم آورده هائی در باب انتظام مملکت پادشاه بهمن . ۵۵- آئین خسروی از جوامع
 ایزدگشسب است در باب انتظام سلطنت شهنشاه بهمن . ۵۶- نامه راست ایستی ، از تصنیف
 شهنشاه بهمن در بیان قتل زندبار . ۵۷- جاماسب نهاد- جمع کرده فرزانه صاحب جمال
 مشتمل بر کردار خسروان و نصایح ایشان و مواعظ فرزنانگان و آداب و خواص بزرگان و
 وقایع اقالیم سبعة . ۵۸- آئین بهمنی ، که در خلق و کردار اوست مشتمل بر سخنان
 آن حضرت . ۵۹- داراب نامه ، از داراب اکبر در کردار پادشاهان گذشته . ۶۰- باستان
 نامه دانشور . ۶۱- خرادنامه . ۶۲- دانش افزای نوشیروانی ، بوذرجمهر نوشته ۳۰۶۰ .
 تاریخ شیدوش که از قدمای مورخین پارس است . ۶۴- گلستان بینش از تصانیف خرادین
 آئین گشسب در و انمودکیانی و سایر نامه های اعجاز ماسطور است . ۶۵- گلستان دانش ،
 از تصانیف آذرپژوه بن آذر آئین بن کستهم بن بهرام بن ماه آذر بن فریبرز بن کاسوس .
 ۶۶- نورو شاهی ، فراهم آورده های خرادین برزین بن سیمای برزین بن آئین گشسب بن
 زواره بن زال بن سام در بیان رستم و دختر او با نوگشسب . ۶۷- جاماسبی ، از فرزانه
 جاماسب . ۶۸- دانش فروز ، در چگونگی شهنشاه داراب بن بهمن . ۶۹- ماه آذر را
 رساله ایست در شناخت تشکده ها و آداب زیارت آذر پرستی که بفرموده هرمز بن نوشیروان
 نوشته . ۷۰- نامه فرهاد که یکی از موبدان است و تاریخ و صفات آذر کرده ها و طریق و آداب
 زیارت و نماز و چون اذکار و سده و چله و سالیان و خلوت و سایر طاعات و ابصار و روحانیات
 ذکر کرده ، در آن کتاب گوید که آتش بلخ از آینه گشتاسب است و الی یومنا که روزگار
 حضرت شهریار پادشاه جهان اردشیر بابکان است نیفرسده و کسی بخرابی آن جزا رجا سب
 سعی نموده و بعد از او آسیب الی الیوم بر آن نرسیده و همگی ملوک اعجاز مدرت تعمیر و مرمت

آن میفزودند. ۷۱- نامه هوش پیرای، از بوذرجمهر در بیان طبقه اشکانیان. ۷۲- باستان نامه، در این نامه بسیاری ذکر ملوک عجم آمده است. ۷۳- نامه فروغ بخشای، در بیان حضرت ساسان. ۷۴- کتاب باده سار، از موبد هوش در بیان شهنشاه داراب. ۷۵- کارنامه، نسخه ایست از مولفات شهنشاه اردشیر بابکان مشتمل بر کیفیت خروج طواف او در اطراف واکنا فربع مسکون. (چندین جور ترجمه این کتاب که به پهلویست چاپ شده است.) ۷۶- سوم سور، یعنی آداب العیش نامه و آن کتاب جهت عوام اردشیر بابکان تصنیف کرده و آن مشتمل بر آداب خوردن و آشامیدن و با مردم زندگانی کردن. ۷۷- کارستان، نام کتابی سترک است در حکمت عملی از شهنشاه اردشیر بابکان. ۷۸- نور حدیقه بینش، از شهنشاه اردشیر. ۷۹- سروموزون بساتین، از شهنشاه اردشیر. ۸۰- نهاد فارس. ۸۱- نهاد خسروی، در بیان کرم و سخاوت شهنشاهشاپور بابکان کرده. ۸۲- نامه سراسر فرهنگ، از خوشنویس و ساسان پنجم در چگونگی سلطنت خسرو پرویز. ۸۳- کتاب کتب سیر، در بیان خسرو پرویز. ۸۴- رساله ایست از آذر زرتشت، در ریاضت سیاه. ۸۵- آمیختن، در بیان آبادیان که از ایشان اختراع اسباب دنیا وجود گرفت. ۸۶- اخترستان، در بیان قبله نهادن اختران و بوی خوش که مخصوص ایشان است افروختن. ۸۷- جشن سده تصنیف و ترجمه موبد هوش در مکانات اعمال و کشتن زندبار. ۸۸- سرود مستان، از موبد هوشیا مرقوم است که از زمان شت کیومرث تا جمشید شیرو غیره درندگان مطیع ایشان بودند و خون نمیریختند. ۸۹- زردست افشار، تصنیف نموده موبد سروش در جلسات و آئین نشستن. (این کتاب در هندوایران چاپ شده است.) ۹۰- نوشدارو، کتابی است از موبد سروش. ۹۱- سکنگبین، از موبد سروش. ۹۲- بزمگاه تصنیف موبد خوشی. ۹۳- ارژنگ مانی، تصنیف فرزانه بهرام بن فرشاد که او را کوچک بهرام گویند. ۹۴- ویژه موبد تصنیف موبد پرستار بن خورشید. ۹۵- پیمان فرهنگ، نامه ایست از پیغمبر مه آباد و آن را ترجمه ها کرده اند یکی از آن ترجمه ها ترجمه فریدون آبتین است و دیگر از بزرگمهر برای نوشیروان قباد و این پیمان فرهنگ کلام الهی است. ۹۶- کامگار، از پارسیه گروه سمرادیان که در عهد سلطان محمود غزنوی بود رساله منظومه نوشته. ۹۷- رساله جمشاد سپین جمشید است و گروهی در اطاعت او بودند که ایشان به جمشاد سپیان معروفند. ۹۸- رساله از خداداد، و او موبدی بود در هنگام ضعف سلطنت جمشید و تسلط ضحاک و متابعان او را خدائیان گویند. ۹۹- رساله ای از مردی پیکری نام و متابعان او را پیکریان گویند و عقیده این فرقه آنست که ایزد متعال عبارت از آتش است. ۱۰۰- رساله ای از آلار، و گروهی که پیرو او بودند موسوم به آلاریا نند و مذهبشان چنین است که خدا از آب است. ۱۰۱- رازآباد، نام رساله ایست از شیداب مشهور بشمس الدین و او پزشکی بود و رساله مذکور در تقویت آئین خویش مدلل بآیات قرآنی ساخته. ۱۰۲- نامه آخش، آخش موبدی بود پارسی نژاد و آیین خود را چنان تعیین نموده بود که مایه

آخشیجان خداست . ۱۰۳- موبد آذر خرد کتابی تصنیف نموده در بیان زندگه ۲۱ نسک است . ۱۰۴- رمزستان زرتشت ، از تصنیف حکیم آلهی جاماسب . ۱۰۵- سانیا ، نام نامه ایست مشتمل بر آئین خلع بدن و بحق پیوستن و از این بزرگتر در این عمل کتابی نیست از گروه سپاسیان . ۱۰۶- نامه آذریان ، در میان پادشاه خسرو پرویز و پیغمبر عربی محمد آنچه واقع شد در این نامه مذکور است . ۱۰۷- تفسیر تاوتود که فرشی است از دساتیر مصنف ساسان پنجم . ۱۰۸- رساله ایست از کلام شیدوش شاگرد ساسان بنده که بوسیله شاگرد حضرت ساسان پنجم است . ۱۰۹- کتاب آذرپرستان از حکیم آلهی بوذرجمهر در بیان حضرت واجب الوجود . ۱۱۰- چمن سوم از کتاب شارستان چهار چمن که ناقص است و چمن چهارم آن اکنون بدست هیچکس از پارسیان نمانده و با وجود تفحص تمام میسر نمیگردد .

مردان نامور زرتشتی

ارباب رستم گیو : که شهرت نیکوکاری اش سرا سر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص و عام است روز ۱۵ مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۴ سالگی بمرای جاودانسی شافت و با پاکان مینوی همنشین گشت . ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها "خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد" زندگانی پراز کار و کوشش بود . آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سرا سر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است . ارباب رستم برای گسترش و حفظ موسسات خیریه و بهره وری بیشتر مستضعفین : در سال ۱۳۳۷ (۲۲ سال پیش) "بنیاد رستم گیو" تاسیس و به تحقق نیت خیرش آنما دگی بخشید و اینک با ختماء فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و موسسات خیریه ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود :

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختنهای خیر (۳) انجمن زرتشتیان تهران (۴) مجتمع بزرگ فرهنگی و اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه ، بنا مرستم باغ بر روی قطعه زمینی بمساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آذریان (معبد) کتابخانه - تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختنهای که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختن دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفاده خانواده مستضعف قرار گیرد ضمناً زمین ورزش و بازی در اختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (۴) دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هریک بمساحت پنج هزار متر بنا ماستاد خدا بخش و استاد دیوردا و ده سالهاست مورد استفاده است (۵) آب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیا ددر آن سهم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغبهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی کنه خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) - ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداشتی (۸) دماوند (قریه کوهان) - ایجاد ساختمانهای مسجد - حمام بهداشتی - درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد ده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروزکوه به قریه ناهار (۹) یزد - الف - کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب - ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام "تالار مروارید" مجهز با مبیل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پ - ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیق آلودگی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، ت - کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث - ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیرسبز (چک چک)، ج - کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکار یزد - سازمان جوانان زرتشتی دبیرستان کیخسروی - انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آذریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان - کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ - انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز - کمک به بودجه انجمن زرتشتیان - باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) - تهران - کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلک دوم (۱۳) در بمهرارباب رستم گیو و در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمال غرب نیویورک در نیو راشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمانیش چهار طبقه (۱۴) در بمهر مهربان گیو بنا مگانه برادرزاده جوان ناکامش مهربان در کانا داگشا ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان ۱ ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمرا "از کمک های بنیاد بر خوردار می باشند و ما نند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها - سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران - کانون دانشجویان تهران - کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و در مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و حلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیست بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهای بنیاد روان شادارباب رستم گیو بر خوردار گشته اند که ما از آن بی خبریم زیرا آن روان شاد از تظاهرات هر

و خودنمایی بی‌زا رو خصلتاً" از خرفروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در با لابشرمرده شدا مکا نا" کا مل نمی‌باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناها ی خیریه ارباب رستم در سرا سر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است .

* * * * *

دکتر اسفندیاریگانگی : حسینی‌داورد در زندگی نامها و چنین آورده است " بسال ۱۲۸۷ شمسی در یزد میانی خاندانی مومن بآیین زرتشتی، فرزندی زاده شد که نامش را اسفندیارینها دند . پدرش روانشا دبهرام اردشیریگانگی و مادرش شادروان مروارید بود .



این خاندان اصیل ایرانی بیش از هر موردی وابسته بآیین زرتشتی بودند ، آیینی که هزاران سال حفظ وصیانت شده بود و شادروان دکتر اسفندیاریگانگی همیشه تاکید در این مسئله داشت .

"در سال ۱۹۳۴ میلادی در آمریکا فارغ التحصیل شد و موفق با خذ درجه دکتر اگشت . شور میهن و خانواده موجب شد تا با ایران برگردد . در اواخر جنگ با جدیت و کوشائی اقدام بتهیه وسایل و ادوات حفرا عمیق کرد . کلیه لوازم لازم را برای حفریک چاه ببهتر شیوه ای فراهم آورد . در خرداد سال ۱۳۲۳ نخستین چاه عمیق در ایران بهمت دکتر اسفندیاریگانگی حفر شد . طی مدت ۲۷ سال از آغاز فعالیت این را درمدا زد سست رفته متجا وزا ز ۲۵۰۰ چاه عمیق وقابل

بهره برداری در سرا سرائران بزرگ بهمت توانای وی زده شد که زمینها و کشتزارهای فراوانی را سیراب میسازد . با مطالعات دقیق و تجربیات عمیقی که در اثار حفرها ران حلقه چاه ژرف در کشور پهنا و را یرا نب دست آورده بود ، چنان در رشته زمین شناسی و قشرهای اراضی و میزان آبدهی آنها مسلط شده بود که گاهی اوقات مهندسین مجرب خارجا و را دکتر در رشته زمین شناسی میشناختند و هیچگاه تصور نمیکردند که او دانشمند و استاد علم اقتصاد است .

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیاریگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن

هنگام آقای رستم‌گیو آنرا دمردنیکوکار از سوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمان شاهنشاهی بسمت سنا توری برگزیده شد. جماعت شاهنشاهی ترولایقتر و سزاوارتر از دکتر اسفندیاریگانگی کسی را نشان نداشت و با آرائی بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی و سومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاد دکتر یگانگی با اکثریت قریب با توافق در هر دو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند.

دکتر اسفندیاریگانگی در روز دبی‌آ در ۲ مهر ۱۳۵۱ گرنیویورک این جهان را بهشت و روانش

بسوی خلد برین و گروثمانها خاره پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیاریگانگی درود میفرستیم ما افتخار شما را در نسلها زنده نگاه داشته و همواره بدان میباشیم.

روز چهاردهم مهرماه ۱۳۵۱، در جلسه شصت و ششم آقای عبداللہ ریاضی رئیس مجلس شورای

ملی درگذشت شادروان دکتر یگانگی را اعلام و چنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان

محترم اطلاع پیدا کرده اند در خلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی

از گرامی‌ترین و عزیزترین همکاران ما داعی حق را البیک گفت و بسرای جاودانی شافت. شاد

روان دکتر اسفندیاریگانگی از خاندانهای نیکنام و سرشناس و از خدمتگزاران صمیمی و صدیق

کشور و مورد احترام و اعتماد فراوان مردم بود. او مردی فوق العاده خلیق و مهربان و خیر و نیکو

کارودارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته و با فضل و تقوی و شخصی بود که سالها باید

بگذرد تا ما در گیتی چون او فرزندی بزیاد (صحیح است) فقید سعید در راه خدمت بخلق و خصوصاً در راه

عمران و آبادی کشور عشق میورزید و در طول ۴۶ سال عمر خود خدمات مهمی باین سرزمین نمود که آثار

شمر بخش آن سالیان در از در نقاط مختلف مملکت باقی و برقرار خواهد بود. دکتر اسفندیاریگانگی

تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد آمریکا بپایان رسانیده و در این رشته صاحب نظر و دارای

تالیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان

بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت نمایندگی خویش با کوشش و جدیت

و پشت کار فراوان و در نهایت صفا و صداقت وظیفه ملی خود را ایفا میکرد و به هم میهنان و همکیشان

خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکاریکه اکنون جای او در میان ما خالی است

موجب تاثر و تاسف شدید و عمیق همه ماست و هیچگاه بیاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکارانش

محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسفانگیز را بتمام دوستان و همکاران

و با زماندگان و مخصوصاً همسر و فرزندان آن جنت مکارن صمیمانه تسلیت گفته و بروان پاکش درود

میفرستیم و در حال قیام یک دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسن است) در این موقع حضار در حال قیام یک

دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیاریگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کنند

هنرمندان، بانی بنای شکوه درمانگاه هیگانگی و موسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهند

عالی مقام برای کشور و راهنمای خیر اندیشی برای جامعه های بشری بود.

با همگان رؤف و مهربان و در سیمای فرشته خویش موجی از ابهت و صلابت جلوه‌گری میکرد. مهربان پدری که در همه حال نوازشگر دل‌های خسته‌ی تیمان و بینوایان بود و بیان محبت آمیزش، مرهمی بر زخم‌های خراش مستمندان، استاد گرانقدری که برای یاران و دوستان نزدیکش راهنمای خیر اندیشی بود و برای جامعه خود نیکو ضمیر و روشن بین. هیچگاه کینه و کدورتی حتی از دشمنانش در دل نمی‌گرفت و بدانندیشان را چنان با خلق نیکو و گذشت و پرده‌پوشی متناسب میساخت که برای همیشه شنا خوانش میشدند. رادمردی بود که وضع و شریف، توانگر، بیچاره، غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، استاد کرسی دانشگاه و دانشجوی دانشکده را هر کدام بفرای خور مقام و شخصیتشان احترام میکرد و با هر یک بشیوه‌ای انسان‌منشانه سخن میگفت. چنان با کارگران و زیردستان فروتنی میکرد و بدرد دل آنها میرسید که همه زحمتکشان او را پدر خود می‌پنداشتند. جماعت زرتشتی، یک یار مهربان، یک خیرخواه بیدریغ، یک رهبر و آموزگار، یک مردم‌دوست و زیر دست نواز، یک دانشمند، یک هنردوست و یک پدر و عیمر را از دست داد.

"دکتر اسفندیاری گانگی در ضمن یکی از سخنرانیهای خویش چنین گفت لازم است که افراد زرتشتی با آنچه که دارند افتخار و مباحثات نکنند. با دقت در فراگیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند و بدین وسیله برای وجود نمایند. من بسهم خود در این راه تاجائی که نیروداشته‌ام، کوتاهی نکرده و در پیشبرد این هدف کوشیده‌ام. این آرزوی من است که همه افراد زرتشتی چنین باشند و با شهادت و سربلندی در شنا ساندن فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند. این زشت است و مایه کمال تاسف که ما زرتشتیان که نگاهبانان و حارسان فرهنگ نووزنده‌کننده آیین و رسوم و سنن باستانی و حافظ ایدئولوژی جهانگیر باستان بودیم، در خانه خودمان از این دانشها بیگانه بوده و در مورد آنها چیزی ندانیم یا بعنوان اقلیت در سرزمین و خانه خودنا می‌ده شویم. در حقیقت عیب و کوتاهی از خود ماست و این عقیده شخصی من است. چون زمان، همه آن تعصبات و کج رویهای دیرین را از بین برده و عصر ما عصر کار و کوشش و تجلی حقایق است. اینک امکانات برای شناختن و شناساندن بسیار است و هرگاه در این مورد کوتاهی شود، خیانتی غیر قابل گذشت و جبران خواه بود."

* * * *

روانشا دهر مزدیارتی را ندان زارش : مرد خود ساخته و بگفته دکتر خطیبی مدیر عامل شیرو خورشید سرخ ایران میزان کمک آن روانشا دبیر و خورشید سرخ ایران از مرز ده ملیون تومان میگذرد. افزون بر این در زیر فهرستی از کارهای خیر و بنظر میرسد:

- ۱- تاسیس استودیوم فرحنا ز پهلوی در زمینی بمساحت ۱۸۰۰۰ متر مربع با احداث ساختمان در حدود هشتاد ملیون ریال ، ۲- واگذاری هفتاد هزار متر مربع زمین به تربیت بدنی ، ۳- واگذاری پنجاه هزار متر مربع زمین برای درمانگاه روئین تن با یک

ملیون تومان نقد برای ساختمان، ۴- دبیرستان پسرانه آرش واگذاری بانجمن زرتشتیان تهران چهار هزار مترمربع زمین با ساختمان، ۵- دبیرستان دخترانه آگاهی واگذاری بانجمن زرتشتیان تهران ۲۴۰۰ مترمربع با ساختمان، ۶- واگذاری ده هزار متر مربع زمین بشهرستانی برای احداث خانه برای افسران شهرستانی، ۷- سه هزار مترمربع زمین برای مسجد جامع درخیابان بهار با کمک پولی، ۸- سه هزار مترمربع زمین برای دبستان دخترانه و پسرانه درخیابان بهار، ۹- نود و پنج هزار مترمربع زمین واگذاری به جمعیت شیروخورشید سرخ برای احداث اداره مرکزی و انبار دارو، ۱۰- بنیاد خیریه هر مزد آرش، آن روانشا دبرای تاسیس این بنیادش قطعه زمین بمساحت نزدیک به یکصد و پانزده هزار مترمربع زمین به انجمن زرتشتیان تهران واگذار نمودند و طبق شرایط واگذاری (صلحنامه) اجازه دادند که سه قطعه زمین بمساحت ۳۵ هزار مترمربع فروش رسد و وجوه حاصل از آن خمیرمایه تاسیساتی که مورد نظر است بشود. طبق اساسنامه بنیاد در هشتاد هزار متر زمین باقیمانده با توجه به اولویت این تاسیسات زیر برقرار خواهد شد:

۱- ساختمان باشگاه - سالن پذیرائی برای مراسم سدره پوشی و عروسی و مهمانی و تالار سخنرانی و استخر شنا و کتابخانه و زمینهای ورزش، ۲- خانه های برای سکونت محصلین بی بضاعت زرتشتی که در دانشگاه و مدارس عالی تحصیل مینمایند، ۳- خانه های برای اقامت موقت زرتشتیان مسافر که از خارج بتهران وارد میشوند، ۴- خانه های برای پیرزنان بیوه بی بضاعت و مستمند زرتشتی، ۵- خانه های برای سکونت افراد بی بضاعت و کم بضاعت زرتشتی، ۷- مستغلاتی برای تحصیل در آمد بنیاد مذکور. موسسات مزبور بتدریج و با رعایت اولویت ایجاد میشود. برابر با اساسنامه اداره بنیاد به هیئتی مرکب از هفت نفر و اگزار شده باین شرح، ۱- آقای تهمتن آرش مادام العمر، ۲- بانو گردآفرید تهمتن مادام العمر، ۳- سه نفر از افراد زرتشتی با انتخاب آقای تهمتن آرش، ۴- رئیس انجمن زرتشتیان تهران، ۵- یک نفر نماینده انجمن زرتشتیان تهران، پس از آقای تهمتن آرش پنج نفر اولیه را هم انجمن زرتشتیان انتخاب خواهد کرد. آنها یه انجمن بایدحتی المقدور یک نفر از بین اولادان ذکور و اناث آقای تهمتن آرش نسل "بعدنسل" انتخاب نماید.

ناگفته نماند که فرزندان دبرومندش تهمتن نیز در بذل و بخشش و کمک به بینوایان دست و دل گشاده دارد و از قرار مسموع در تلاش است مرکز بزرگی برای زرتشتیان در لوس آنجلس آمریکا بنیاد دهد.

* * * * *

کارنامه فرزندان استاد کیومرث را در فرزندان زرتشتی ص ۵۸۱ داده ایم، ولی چون آقای خسرو خدا مراد کیومرثی که آن روانشا دبخط خود در دفتر یادداشت ثبت کرده است برای ما فرستاد و حاوی مطالبی است از اوضاع فرهنگی یکصد سال گذشته ی ما،

آنها عیناً " در اینجا میآوریم .

با دداشت تذکره فقیر کیومرث وفا دار اردشیر مهر بان جمشید خرمشاهی

"پدر پدرم اردشیر تا جر شیراز و از حیث علوم و فضایل از طرف علمای شیراز، اردشیر آخوند خطاب میشده است و در زلزله بزرگ شیراز غرق و مرحوم شده است . سرمایه او را عمویم خسرو نام تماماً " نقد کرده به هند آموده در دستگاه نظام حیدرآباد دارای مقامی شده با خانوادۀ (خوانا نیست) مربوط بوده است . در عنفوان شباب در چادرگات حیدرآباد مرحوم شده است ترکات او را عموی دیگرم خورسند نام از ایران رفته ضبط و در هر کجا به نزولی سپرده همه بور شکستگی تجار از میان رفته است و خورده دیگر در آخرین دفعه در تجارتخانه مرحوم دادا بهائی کامه بود که بنده بوکالت پسرو زن عمویم خورسند از ترستیان (امنا) مرحوم دادا بهائی کامه گرفته با ایشان دادم . پدر بنده برای در کوچک و از ما در دیگر بوده و از ارثیه پدر مرحوم و فقیر و ناتوان مانده در حالیکه بنده شش ساله بودم ما در مدرسه ۱۲۳۸ بزدگردی در وبائی بزرگ قبل از قحطی آخری ایران در گذشت . پدرم جز چهره طفل صغیر و یتیم و مبلغانی قرض چیزی نداشت . مرا در شهر بخانواده بزرگی که خانواده کلانتر زرتشتیان بود سپرد . مرحومه ما در دینیار کلانتر که امین الفارسیان حالیه باشند ، مرا چون فرزند خود توجه نمود و نزد معلمین آن زمان که خانگی معلمی میکردند سپرد و تحصیل میکردم تا ۱۲ ساله شدم . خوشبختانه از ظهر از مدرسه بردینگ سکول سال گردم مرحوم جمشید جی پتیت که مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا برپا کرده بود تحصیل کرده شاگردی، به یزد آمد و آن استاد جوان مرد شیر مرد حالیه هستند . در یزد از خود مدرسه را پر نمود . پدرم بنده را نزد استاد جوان مرد به تحصیل سپرد تا دو سال آنجا تحصیل کرده چهارده ساله شدم . همیشه ذوق داشتیم به برادران و رفقای خود هر چه را خود یا دگر گرفته ام بیا موزانم . صبح و عصر و شبانه رفقای خود را درسی که خود خوانده بودم یا میدادم . در ۱۵ سالگی بتفت رفته از خود مکتبی باز کردم و تا دو سال هم آنجا خانگی معلم بودم . چون امرار معاش نمیکردم و پدرم مقروض بود ، شوقم به بمبئی کشید و با برادرم که سفری به هند آموده بود به هند آمدم خیلی مایل بودم تحصیل کنم . قرض پدر و ایران بیامدم میآمد و ادای قروض را فرض ذمه خود دانستم و تحصیل زبان را هم منحصر بآمیزش با پارسیان دانستم و خوشبختانه تا دو سال در خانه مرحوم دادا بهائی و اریه در گرانته رود بنوکری پرداخته پیش خود بسیر کتب پارسی میپرداختم . بعد از دو سال نوکری در کرلواری دکان کوچکی برداشتم سه سال دکان داری کرده بعد از پنج سال توقف بمبئی عازم ایران شده پدر و کسان را دیدن نمودم و بمجرد ورود چون شاگردان مدرسه خانگی استاد جوان مرد زیاده بود بنده را بزیردستی خود معلم نمودند هم خودم تحصیل میکردم و هم بشاگردان مبتدی درس میدادم . بعد از یکسال استاد جوان مرد معلم بزرگ چون امرار معاش در معلمی نمیکردم در اداره تجارتی ارباب اردشیر مهر بان به بمبئی آمدند و کلیه مدرسه خود به بنده سپردند و تازه مرحوم ما ستر خدا بخش بهرام رئیس از طرف فندزند مرحوم کامه جی معلم زند شده بودند و

نزدایشان هم تحصیلی درپارسی میکردم. بعد از ایشان بنده یکسال آن مدرسه را شخصا معلم بودم. چون آن مدرسه در شهر بود و منحصر بآنجا و پولی نبود و بنده در ده و میل داشتم برادران و من هم تحصیل کنند و ضمناً "آبله کوبی" آنوقت در یزد داده و نبود و جمعی تلف میشدند با میدا اینکه از طرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران در ایران مکاتب مجانی و عمومی دایر شود بپهن آید و با تصویب و تقویت مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا و اقدام مرحوم ارباب کیخسرو مهربان و کوششهای مرحوم مغفور اردشیر سهرابجی دستور کار مدین و رای مرحوم مغفور سردین شاهجی با روئت اول واکا بر صاحبان اعضاء محترم انجمن اینجا تعلق بداد و برگردن مدارس مجانی در ایران و بنده آبله کوبی گاه و بگاه در اینجا بموجب سرتی فیکت تحصیل کرده بنده را در بمبئی ما موربمدرسه خرما ه نمودند و به یزد رفتیم واکا بر صاحبان ارباب اردشیر خواهش مرخصی استاد جوانمرد و با ما ستر خدا بخش معلمی مدرسه ارباب کیخسرو مهربان نمودند و چنان شد که تا حالا هم هستند. بنده از ۲۱ مارچ ۱۸۸۸ ما موربمعلمی شد و در بمبئی هم آنوقت بموجب نمونه رقعۀ که هست در آتش و رها م دادی شیت انجمنی از ایرانیان کردم و هر کس بفرآخور حال وجهی اعانه دادند و خورده ای تسلیم فند شد و خورده کتاب درسیه خرید و با ایران رفت و در مدرسه خرما ه معلم بود و اطفال خرما ه و خیر آباد و اهرستان نزد بنده تحصیل میکردند و حالا در بمبئی شاگردان بنده جمعی هستند و بیشتر هم بنده براین بود که دهاتیان تحصیل کرده داخل تجارت شوند و بیش از پنجاه نفر شاگردانم نزد تجار جیر شدند و چند نفرشان حالا در ایران مختصر تجارت شخصی دارند. بدبختانه این اواخر به تجارت زرتشتیان ایران سکتۀ بزرگی وارد آمد و گماشتگان بیکار شدند و بعضی به بمبئی آمده اند، بنده با مرحوم مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا رابطه مخصوصی داشت و طوًرف توجه آن مرحوم واقع بود. با مرحوم کیخسرو جی خان صاحب وکیل ثانوی انجمن اکابر صاحبان در هر کار طرف مشورت و رهنمائی بود و انجمن ناصری زرتشتیان یزد را که دایر است برهنمائی و دلایل و اسرار بنده برپا نمودند. با جناب اردشیر جی صاحب وکیل حالیه فرمانبردار ی داشته در خدمت ایشان اغلب اوقات بوده است و سه سفر در ظرف این مدت بطهران رفته در خدمت ایشان در همین اداره خیراتیه خدمت نموده است و تخفیف مراعی (مالیات چارپایان از مردم حومه یزد می گرفتند) در سفر دوم بنده حاصل شد در یزد سمت ریپورت نویسی انجمن ناصری و آمد و شد بدربخانه شرع و عرف داشته در خدمت و دلسوزی قوم حتی القوه کوشش و اقدام داشته است که زرتشتیان چهارمحال در بمبئی که نزدیک به بنده بوده اند میتوانند تصدیق آنرا بدهند.

در صفحه دیگر صورت فعالیت انجام داده خود را چنین آورده. "پرستار جلو حکومت (زرتشتیان هنگام ورود حکومت میبایستی جلو و برقصد و دهل بزنند) ساز و گشت جلو مرده، مهرگان و شرابخوری و افتضاحات روز و رها م، آبله کوبی، اقدام و ایجا دمعارف

و مدارس مدرسه کیخسروی و خرمشاه، نطق و وعظ، مراعی، عضویت بلدییه طهران، الفت با اروپائی و ایجا ددوا خانه مرسلین در خرمشاه، آب انبار مرحوم مغفور حاجی علی اکبر در خرمشاه، مجذوب ساختن علما و اعیان و اشراف، دفتر داری انجمن ناصری، ایجا دانجمن ناصری، انجمن زرتشتیان، دادگاه چم، معلمی، نمایندگی ملل متبوعه و دارالشوری ایران، جشن مهرگان.

استاد کیومرث در صفحه دیگر دفتر یادداشت خویش آمار زرتشتیان یزد را بسال ۱۲۸۲ ی چنین یادداشت نموده.

۳۴۴	خانوار	۳۰۱	مردان	۴۴۶	زنان	۴۸۳	پسران	۳۸۵	دختران	خلفا نعلی
۱۱۴	خانوار	۱۳۸	مردان	۱۳۵	زنان	۱۴۵	پسران	۱۵۵	دختران	نرسی آباد
۲۴	خانوار	۳۶	مردان	۳۶	زنان	۲۱	پسران	۳۸	دختران	کسنویه
۲۰	خانوار	۱۷	مردان	۲۱	زنان	۲۶	پسران	۱۷	دختران	نصرت آباد
										علی آباد
۲۲	خانوار	۱۸	مردان	۲۲	زنان	۳۲	پسران	۳۲	دختران	کریم آباد
۸	خانوار	۸	مردان	۹	زنان	۱۴	پسران	۱۵	دختران	مهدی آباد در ستاق
										حسن آباد
۲۰	خانوار	۲۰	مردان	۲۰	زنان	۳۰	پسران	۲۹	دختران	قطب آباد
										شرف آباد
۶۸	خانوار	۷۵	مردان	۱۰۳	زنان	۸۶	پسران	۸۴	دختران	اردکان
۶۵	خانوار	۷۱	مردان	۱۰۲	زنان	۱۲۵	پسران	۷۲	دختران	کوچه بیک
۱۳۹	خانوار	۱۰۴	مردان	۱۶۹	زنان	۱۶۶	پسران	۱۱۸	دختران	خرمشاه
۳۸	خانوار	۳۷	مردان	۴۳	زنان	۶۰	پسران	۴۴	دختران	مبارکه
۱۱۳	خانوار	۹۰	مردان	۱۲۴	زنان	۱۰۹	پسران	۹۲	دختران	تفت
۵۷	خانوار	۶۷	مردان	۸۳	زنان	۸۸	پسران	۷۶	دختران	قاسم آباد
۱۹	خانوار	۱۲	مردان	۱۸	زنان	۹	پسران	۱۷	دختران	حسینی
۴	خانوار	۴	مردان	۵	زنان	۸	پسران	۳	دختران	خلیل آباد

جمعیت ۱۵ محل یزد یک هزار و پنج خانوار و نه صد و نود و هشت مرد و یک هزار و سیصد و پنجاه و چهار زن و یک هزار و چهار صد و دو و پسر و یک هزار و صد و هفتاد و هفت دختر جملا "همه چهار هزار و نه صد و سی و یک میباشند.

در صورتیکه کیخسروی خان صاحب در سال ۱۲۶۱ ی تهیه نموده و در فرزنانگان زرتشتی صفحه ۱۵ آمده آمار علی آباد و کریم آباد و خلیل آباد و مهدی آباد در ستاق را نداده است. در ضمن آمار استاد کیومرث فاقد آمار مریاباد، اهرستان، مزرعه کلانتر، اله آباد، زین آباد، رحمت آباد، خیر آباد، جعفر آباد، آبشاهی و مزرعه صدری میباشند.

استاد کیومرست اما رمدارس زرتشتیان و شمار هدا نش آموزان و چند کلاسه و شمار آموزگاران و حقوق سالیان آنها را به روپیه هند که از اکابر صاحبان میرسیده بدین طریق داده است.

دبستان کیخسروی در محله	۴ معلم ۱۲۰ شاگرد ۷ درجه فارسی ۷ درجه انگلیسی حقوق ۹۲۰ روپیه
دبستان خرمشاه	۲ معلم ۵۵ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک	۱ معلم ۴۴ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۳۷۰ روپیه
دبستان نرسی آباد	۱ معلم ۵۸ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد ۴ درجه فارسی حقوق ۲۰۰ روپیه
دبستان اهرستان	۱ معلم ۲۷ شاگرد ۴ درجه فارسی حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد	۱ معلم ۴۵ شاگرد ۶ درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان خیر آباد	۱ معلم ۱۸ شاگرد ۳ درجه فارسی حقوق ۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه	۱ معلم ۳۵ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه
دبستان تفت	۱ معلم ۵۷ شاگرد ۶ درجه فارسی حقوق ۲۴۰ روپیه
دبستان اله آباد	۱ معلم ۲۷ شاگرد ۲ درجه فارسی حقوق ۶۰ روپیه
دبستان مزرعه کلانتر	۱ معلم ۴۰ شاگرد ۳ درجه فارسی حقوق ۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد	۱ معلم ۴۱ شاگرد ۶ درجه فارسی حقوق ۱۰۰ روپیه
دبستان رحمت آباد	۱ معلم ۱۵ شاگرد ۲ درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه

آقای فریدون فلفلی: فرزند رستم جمشید خدا رحم جاوید نرسی آبادی بنیان گذار کار خانات صنعتی سپنتا با حدود ۱۵۰۰ نفر کارگر و کارمند در سال ۱۳۰۱ شمسی در حومه یزد از پدر و



ما در یک کشاورزی بنا مرستم و گاوهای اهلی نرسی آباد دیزدیا بعمره وجود گذاشت پس از اینکه دوران کودکی را پشت سر نهاد تحصیلات ابتدائی را در اهرستان یزد و متوسطه را در شهر یزد با موفقیت بپایان رسانید. وی در هنگام تحصیل به کارزار عت هم مشغول بود و تحت نظر پدر بزرگوار خود مرحوم رستم در احیای زمینهای با یرکوشش میکرد و با وجود داشتن تکالیف مدرسه و موقعیت آن زمان از لحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی و غیره باغات تحت نظر آنها همیشه از نظر کشت و برداشت مورد تحسین سایرین بود اما بتدریج که میاه قنات اهرستان (حومه ای که آن موقع محل اقامت آنها بود) کاهش یافت و در نتیجه مخارج

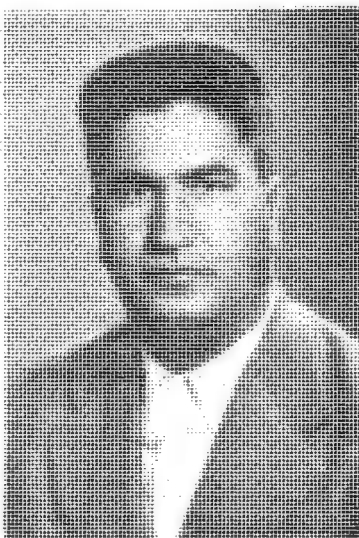
کافی برای خانواده تا مین نمیشد همانند بسیاری دیگر از همکیشان را هی سفر شد، سفری دور و دراز از روی از طریق زاهدان و کوپته با هزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کرد پس از رسیدن بدینا غربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خود و بخصوص زبان انگلیسی اقدام کند ولی چون مخارج و هزینه زندگی هر شخص هر جا که باشد با یستی تا مین گردد

قدم اول را برای درآمد خود برداشت و آن گرفتن کا رد ریک رستورا نبود ولی زیاد طول نکشید که محل کا ر خود را مطابق سلیقه خود دید و احیاناً "آینده نگری وی باعث شد که کا رد دیگری برای خود دست و پا کند تا هم به تحصیل بپردازد و هم بتواند فعالیت بیشتری در شغل احتمالی خود بنماید لذا از مدیر رستوران مربوطه معذرت خواست و به جستجوی شغل دیگری برآمد. چند روزی نگذشت که یکی از تجار ایرانی که آن زمان معروف بود و آقای فلفلی را خوب میشناخت او را به همکاری دعوت کرد و روز بعد وی مشغول کا رشد و نیز ضمن کار و فعالیت به امر فراگیری و تکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آن موقع جوانی بود بیست و چند ساله و بسیار فعال و خوش برخورد و قابل اطمینان. چند سالی بدین منوال گذشت و پس از اینکه وضع تجارتخانه را با پشتکار عجیب خود رونق بخشید و نیز تحصیلات خود را بپایان رسانید صاحب بازرگانی با و پیشنها د شراکت کرد و آقای فلفلی آنرا پذیرفت چندی هم با مشارکت یکدیگر به تجارت پرداختند تا اینکه با موافقت یکدیگر از هم جدا شده و وی خود موسسه تجاری کوچکی افتتاح و با برادرش آقای گشتاسب فلفلی که آن موقع در یزد مشغول تجارت بود شروع به کار کردند. این دو برادر بقدری دوستدار کار و نیز بخدای مردم دار بودند که طرف اطمینان عده زیادی از مشتریان قرار گرفتند و خلاصه سودرسانی بدیگران باعث شد که خود نیز بهر ببردند گرچه متاسفانه طولی نکشید که آقای گشتاسب فلفلی برادرنا زنین و طرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران بر حمت ایزدی پیوست که در این جالازم است بروان پاک او درود بفرستم. آقای فریدون فلفلی برای چند سالی به تنهایی و با کمک دوستان امور تجارتخانه را بخوبی اداره نمود و پس از آنکه پی برد که کشورش ایران هم نیاز مبرمی شخصی چون او و امثال او دارد هند را ترک و به میهن بازگشت و با کمک یکی از مهندسين ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی را در سال ۱۳۳۹ بنانها در آن موقع درب و پنجره ها کثرا" از چوب و سیاهنهای توپرسا خته میشد. ولی این مصنوع جدید هم فرم شده و زیبا بود و هم از انترولی سا وجود این سالها طول کشید تا درب و پنجره سا زها مزیت آنرا دریا بندا ولین دستگاہ پروفیل سازی را در خود کارخانه و با دست توانای کارگران ایرانی تحت نظر مهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بودن سبتا" کوچک در نزدیکی سراه آذری سا چند دهه کارگروکارمندا ما بتدریج و با مدیریت صحیح کارخانه وسعت پیدا کرد و دستگاہهای دیگری ساخته شد و پس از چند سال که نیاز مردم باین مصنوع چه برای ساخت درب و پنجره و چه مصنوعات فلزی دیگر بیشتر شد مدیر کارخانه آقای فلفلی برآن شد تا کارخانه را بجای فعلی سا وسعت حدود یکصد و هشتاد هزار متر مربع انتقال دهد در کارخانه نجات سپنتا (ا هوا زو تهران) در حال حاضر لوله های آب و گاز و فاضل آب و ورق های گالوانیزه جهت شیروانی و برای مصارف دیگر و حدود یکصد و چند نوع پروفیل درب و پنجره و غیره ساخته میشود آقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندارد و تمام امور منجمله ساخت دستگاہها و ماشین آلات مورد لزوم بوسیله حدود یک هزار و پانصد کارگروکارمندان ایرانی انجام میگیرد و این خود گویای آنست که مدیریت صحیح تا چه

حدمیتواند برای کشور مفید قرار گیرد و ناگفته نماند که کارخانجات سینتیک شرکت سهامی عام میباشند و اغلب کارگران و کارمندان و اشخاص در آن سهمینند. آقای فلفلی بسیار سخت کوش و مردم را راست و کارش را بعد عشق دوست دارد و نه مبرده که حدود ساعت پنج صبح سرکار خود حاضر و یکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کار است معتاد به هیچگونه مواد مخدر حتی سیگار نبوده و زندگی را با سادگی هر چه تمامتر میگذراند از تجملات بدور است ولی در عوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خود یعنی زرتشتی باشد و چه دولتی و برای عموم هم میهنان همیشه علاقمند بوده و بدون تبلیغ و سروصدا کمک کرده است مانند تعمیر و ساختن قسمتی از ساختمان جدید دبیرستان دخترانه نوشیروان دادگر در تهران - کمک به آدریان بزرگ تهران درونک - ساختن دبستان در کاشمر - کمک به دانشجویان کم درآمد - کمک به انجمن زرتشتیان برای امور خیریه - کمک به اشخاص بی بضاعت و کم درآمد. باید تذکر داد که این مقدار اطلاع نیز که بالغ بر ملیونها تومان میشود مقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیز از نزدیکان او بزرگمت بدست آمده است. نگارنده از آقای خدا داد خدا بخشی و جمشید فلفلی که این خبر را دادند بسیار سپاسگزار است.

* * * * *

روانشاد گشتا سب فلفلی : فرزند رستم جمشید خدا رحم جاوید نرسی آبادی متولد ۱۳۰۲ خ از روستا زادگان زرتشتی است و در ضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی و متوسطه در روستای خویش و شهر یزد به والدین خود که بکار کشاورزی مشغول بودند کمک میکرد. نوجوانی بود دوست داشتنی و پس از اتمام تحصیلات و استخدام در یکی از تجارتخانههای یزد، کمال مهارت را در رموز بازرگانی بهمرسانید که موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس از اندک مدتی با همکاری و همیاری برادر خویش آقای فریدون که در بمبئی اقامت داشت، تجارتخانههای از خویش تشکیل داد. بواسطه پشتکار و هوشی سرشار و درستی و مردم داری و متانت و روی باز و چهره خندان در اندک زمان طرفاطمینان بازرگانان و



اربابان رجوع واقع گردید و مردم را در معاملات بواسطه درستی و پاکی مجذوب خویش ساخت و مورد احترام آشنایان بود. پس از مدتی شعبه تجارتخانه را در تهران گشود و

مراجعان بیشمار خود را بیشتر خشنود ساخت. مهربانی و مردم‌داری و چهره‌خندان او فقط برای پیشرفت امور بازرگانی نبود، اصولاً شخصی بود بی‌ریا و دلسوز برای همه و مستمندان بدون تبعیض و پاپی‌بندیدین زرتشتی. اما برای کارگشائی و کمک به مردم دین و مذهب برای او مسئله نبود، همه را خواهر و برادر خود تصور میکرد. غیر از کارهای تجاری، هر کس مشکلی داشت چه از لحاظ کمکهای مادی و معنوی او مشکل‌گشا بود. حتی بنگارنده‌ها و جودیکه‌نمیشناخت در سفر موبدان که گرفتار قوانین ارضی بودند کمکهای شایان نمود. روان‌شنا در عنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵ خ بمرض سرطان در تهران بسرای مینوشتافت و کودکی خردسال بنام منوچهر از خود بیا دگار گذاشت که اینک برومندگشته و امیداست راه و روش پدر و عموی خویش را بکارگیرد.

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی و ارباب مهربان زرتشتی فرزندان روان‌شاد موبد جمشید موبد کیخسرو میباشند. هر دو برادر را در آمدردانی هستند که با تفاق یکدیگر اوقات خویش را صرفاً موراجتماعی و فرهنگی اجتماع بویژه اجتماع خویش مینمایند. در نشر کتب دینی و فرهنگی برایگان بین ازانیا و خواستاران و کمک بنویسندگان در ابتیاع آن که هزینه بزرگی در بردارد جدهی بلیغ دارند. کارهای خیر خود را چنان با خاموشی انجام میدهند که دیگران از آن بیخبر میباشند مگر کارهای بزرگی مانند تعمیر و اداره آتش‌ورهرام یزد که ماهیانه با هزینه سوخت و حقوق موبدان و کارکنان و مدیر ماهیانه حدود دوازده هزار تومان خرج بر میدارد. بنیاد خانه زرتشتیان در اصفهان و تحویل آن بانجمن زرتشتیان اصفهان. هزینه آرا مگاه یزد با تفاق بنیاد خیریه ارباب رستم‌گیو. اهدای زمین وصل بسا زمان فروهر با مبلغ دویست هزار تومان برای ساختمان آن. اهدای مبلغ معتنا بهی برای آذریان بزرگ تهران. کمکهای پراکنده بدان شمنان و نویسندگان زرتشتی و غیر زرتشتی. اداره یک کلاس دینی در شهر یزد. کمک بسا ختمان آرا مگاه زرتشتیان در لندن و بسا مانند آن که ما و دیگران از آن خبر نداریم. از اهورا مزدا توفیق و سلامتی آنان را خواهیم.

* * * * *

موبدان موبدا یران

برابر نامه‌هایی که موبدان و به‌دینان ایران بزرتشتیان هندنوشته و چندی از آن را در فرزنانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹-۲۹۵ آورده‌ایم، از نامه مورخه ورمزد و خرداد ماه ۱۸۸۵ یزد گردی چنین برمیآید که دستور مرزبان رستم‌شهردان موبدان موبد ترکا بسادو شرفا با د بوده است. دستور بیژن ایزدیا ر موبدان موبد کرمان و دستور آذرگشسب ایزدیار دستور سیستان و دستور بهرام رستم‌شهردان موبدان موبد خراسان بوده‌اند.

برابرنا مه مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستور نوشیروان دستور
ما و نداد درستم با شنده ترکا با دموبدان موبدایران بوده است. دستور ما و نداد دوشنگ
دستور شرفا با دودستور بهمنیا رموبد شاه موبدان موبد خرا با و دستور اسفندیار اردشیر
دستور سیستان و دستور بهمنیا ردستور ایزدیا رموبدان موبد کرمان بوده اند.

برابرنا مه شهریور روز و فروردین ماه ۹۹۶ یزدگردی دستور بهرام دستور اردشیر دستور
ما و نداد دستور رستم با شنده ترکا با دستوران دستور ایران بوده است. جدش دستور ما و نداد
دستور رستم نیز سمت دستوران دستوری ایران را داشته است. دستور نوشیروان دستور
مرزبان موبدان موبد کرمان و دستور بهمر دبهرا مشاه دستور سیستان بوده اند.

ازنا مه مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه ۱۰۵۵ یزدگردی پیدا است که دستور بهرام دستور
اردشیر همچنان سمت دستوران دستوری را داشته است. نا مه مورخه وهرام ایزد و اردیبهشت
ماه ۱۰۱۹ یزدگردی از کرمان دستور رستم دستور اردشیر نوشیروان را بموبدان موبدی کرمان
نام میبرد. پدرش دستور اردشیر موبدی است که بنا بدعوت اکبر شاه گورکانی هند بهندوستان
مسافرت و در تدوین واژه های فارسی سره در فرهنگ جهانگیری به میر جمال الدین انجو کمک
نموده است. (فرزانگان زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود).

ازنا مه ای که بسال ۱۰۲۲ ای از یزدنوشته شده دستور ما و نداد دپور دستور بهرام اردشیر
ما و نداد درستم سمت دستوران دستوری ایران یا دشده است. بنا براین پدرش دستور بهرام
با یدجهان را بدرود گفته باشد. درنا مه با لاذکر دستور بهرام دستور مهربان سورگی آمده که
دستور آن محل بوده است. سوراگ روستای بزرگی بوده در توران پشت یزد.

درنا مه ای که حدود سال ۱۰۳۷ یزدگردی از کرمان نوشته شده است دستور رستم اردشیر
موبدان موبد کرمان بوده است.

اما از سال ۱۱۴۱ یزدگردی یا حدود آن شهر یزد دستور نشین میگرد و از ترکا با دوشرفا با
ذکری نیست. سالها پیش از آن گروه موبدان ترکا با در برابرستم و آزا روضرب و شتم ما مورا
وصول مالیات جزیه تاب و توان و استقامت خود را از دست داده شصت خانوادها اتفاق یکدیگر
اسلام میآورد و چون پیشوای زرتشتیان یا بعبارت دیگر آقا وسید آنان بوده اند، در اسلام
نیز خود را با جامه سیدی میآرایند. دستوران دستور ایران در سال مذکور چنانکه ازنا مه
مورخه خرداد روز و آبان ماه ۱۱۴۲ ای از سوی موبدان و کلانتر یزدبگروه زرتشتیان هند بویژه
دستور کاوس پور دستور فریدون و بهدین دهنجی ثاپور منوچهر بشماره R57 محفوض در
کتابخانه خورشیدی کا ما در بمبئی بر میآید. دستور مرزبان پور دستور هوشنگ میباشد ملا
فیروز پور ملاکاوس دستور دانشمند پارسی هند پیشا و در یزد دب تحصیل علوم مذهبی و پهلوی و
اوستا و فارسی پرداخت و در روز دین روز و اردیبهشت ماه قدیم ۱۱۴۱ ای در منزل بهدین اردشیر
بهرام خرمشاهی کلانتر وقت زرتشتیان و حضور دستوران و موبدان و بهدینان یزد مرا سم
نوزادی را برگزار مینماید (فرزانگان زرتشتی ص ۵۳۱ دیده شود).

نسل برادران موبد خسرو و موبد شهریا رجمشید با دوپشت با و میرسد و بهمن مسوبد با شنده لندن و برادرانش جهانگیر و کیخسرو و مقیم آمریکا فرزندان موبد شهریا و موبد خسرو میباشند. دستوران دستوری ایران تا سال ۱۲۳۶ هـ ق برابر ۱۹۰۵ یزدگردی با دستور مرزبان یا پسرش ظهرا ب بوده. اما در حدود آن سال، زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار در یزد علمای اسلام بزرگشتیان نسبت کفر و زندقه میدهند و از فرماندار قتل عام میاسلام آوردن آنها را خواستار میشوند. شاهزاده را دگر ب علمای اسلام پیشنها د مینماید بهتراست در خصوص دین و توحید پرسشهایی چند از زرتشتیان بشود اگر پاسخ آنها منطقی و درست است باید بایشان ستم شود و اگر غیرا ز آن باشد بمراد شما رفتار خواهد شد. پرسشهای علمای اسلام و پاسخها ئی که موبد کیخسرو پور موبد خدا بخش به اتفاق موبد خدا بخش پور موبد فرود و و هیربد خدا بخش پور هیربد جا ما سب نوشیروان جا ما سب پور دستور کاوس از نژاد نوروز زنده بآن داده مورد قبول علمای اسلام و شاهزاده واقع و رفع زحمات از زرتشتیان میگردد و آن پرسش و پاسخها بنا بر سالتهدین مسئله با رها در پندنا مه ملا فیروز چاپ شده است. دستور کاوس پشت چها ر م هیربد خدا بخش مشا و و همیا ر موبد کیخسرو در تنظیم پاسخ به پرسشها، دستور اصفهان بوده که هنگام قتل عام زرتشتیان گیسر آباد اصفهان در زمان سلطان حسین صفوی داروندا را گذاشته با آتش مقدس به یزدینا هنده میگردد.

اما بگفته یادگار خسرونا شریپندنا مه و رسالتهدین مسئله چون دستور کیخسرو پاسخ درست و منطقی به پرسشهای علمای اسلام میدهد از سوی جماعت زرتشتیان با اتفاق همگی بسمت دستوران دستوری ایران برگزیده میشود و خانواد دستور مرزبان هوشنگ از دستوران دستور خلع میگرددند. پشت دستور کیخسرو طبق شجرنا مه ای که هیربد خدا یا ربرادر دستورنا مدار موبدان موبد یزد و پور دستور شهریا ر در کتاب اندر زنا مه پهلوی تالیف و ترجمه خویش داده به دستور جا ما سب ولایتی معروف میرسد که در ۸۹۰ یزدگردی به هندوستان و سورت سفر نمود و سه نفر از موبدزادگان آن دیار را در اوستا و پهلوی استا دساخت و انکتیل دوپرون فرانسوی از شاگردا و بنام دستور دارا با اوستا آموخته بفرانسه ترجمه نمود و ایران شناسی از آن زمان آغا زگشت ما در مورد دستور جا ما سب در جای دیگر این تاریخ گفتگو کرده ایم.

نسل روانشا دموبدان موبد دستورنا مدار طبق شجرنا مه ای که فرزندش موبد اردشیر آذرگشسب بنگارنده داده اند بدین طریق به دستورنا دستور کیخسرو و دستور جا ما سب ولایتی میرسد. دستورنا مدار پور دستور شهریا ر پور دستورنا مدار پور دستور کیخسرو پهلوان پاسخ دهنده پرسشهای علما و پور موبد خدا بخش پور موبد نوشیروان پور موبد رستم پور موبد مهربان پور دستور جا ما سب ولایتی پور موبد حکیم پور موبد اردشیر.

دستور جا ما سب ولایتی شجرنا مه خویش را در تاریخ کتاب خطی اوستا چنین آورده است. اندر روز فرخ را مایزدوما ه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیا ن و سال

یکهزار و نود و سه یزدگرد شهریاریان من دین بنده جا ما سب دستور حکیم دستور اردشیر دستور نوشیروان دستور زرتشت دستور جا ما سب دستور شاهویر دستور بخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد. بنا بر این شجره نامه در بعضی نوشته ها که او را کرمانی قلمداد نموده اند سهواست، ووی یزدی میباشد، (دیده شود کتاب دکتر انوالا بننام MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگامیکه موبد کیخسرو بدستوران دستوری برگزیده میشود فرمانی مورخ صفرا المظفر ۱۲۴۰ هـ از طرف دولت با حکم مستمری سالیانه بیست تومان مدام الحیات با وویس از درگذشت او بفرزندش صادر میشود. پس از دستور کیخسرو پسرش دستورنا مدار بسمت موبدان موبدی میرسد. هنگام ورود ما نکجیها تریا به یزد و تشکیل پنچایت زرتشتیان در روز خرداد و فروردینماه ۱۲۲۴ ی نام دستورنا مدار دستور کیخسرو در صدر ناماعضای پنچایت دیده میشود و فرمانی نیز از امیر کبیر مورخ ذیحجه ۱۲۶۵ هـ بدین مضمون صادر شده که موبد موبدان موبد نامدار شرف اندوز حضور پادشاهی گشته و بما موریین دستور داده شده که نسبت با ووزرتشتیان همراهی و حمایت کنند.

دستورنا مدار در سال ۱۲۳۱ ی در میگذرد و پسر بزرگ او دستور شهریاری با اتفاق آراء عده ای از زرتشتیان بسمت دستوران دستوری برگزیده میشود و از طرف وزارت امور خارجه طبق فرمان مورخ جمادی الاخری ۱۲۸۰ هـ یک شال ترمه خلیل خانی برسم خلعت با و داده میشود و نیز بسر نشینی انجمن ناصری زرتشتیان یزد بزرگزیده میشود که بتوسط کیخسرو جی خانصاحب در روز با دایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ یزدگردی تاسیس میشود.

دستور شهریاری در دوران سالخوردگی بعلت درد پای شدید از فعالیت بازمینماند. بنا بر این دستور تیراندا زیور موبد اردشیر را برای رسیدگی واداره امور موبدان موبدی و ملاقات با مقامات مربوطه دولتی بجان نشینی خویش انتخاب مینماید. دستور تیراندا در زمان خویش کارهای مهمی را با شاهانمت انجام داده است و با حکمران وقت یزد دجلال الدوله پسر ظل السلطان روابط دوستانه داشته و طرف توجه علما نیز بوده است.

در زمان ناصراالدین شاه قاجار از طرف دولت وقت فرمان مستمری مبلغ سالیانه چهل تومان بنام موبدان موبد دستور شهریاری دستورنا مدار صادر میگردد. پس از درگذشت او پسران او بنام هیربد خدا یا رود دستورنا مدار از دولت وقت تقاضا مینمایند که مستمری مزبور در حق آنان پرداخته شود. بنا بر این طبق فرمان مورخه شهر رجب ۱۳۱۰ هـ چهل تومان مستمری مذکور با لمنافعه در حق دو برادرنا مبرده در دفتر مستمریات یزد ثبت و سالیانه بآنها پرداخت میشود.

پس از دستور شهریاری پسر بزرگ او دستورنا مدار بسمت موبدان موبد انتخاب میشود لیکن در سال ۱۲۸۴ یزدگردی با تشکیل کنکاش موبدان از سوی موبدان یزد مقام موبدان موبدی بصورت شورائی تغییر شکل مینماید.

بگفته صاحب حدودا لعل مولفه قرن چهارم هجری در دههای بکتکین ترسایان و
گبرگان و صابیانشینند. ناحیت کوه قارن (در تبرستان) آبادان و بیشتر مردمان
گبرگانند. پرکدر، برکران رود مرونها ده است و اوراقهندز است استوار و اندرویی گبرگان
اند و ایشان را به آفریدیان خوانند.

* * * * *

تا ورنیه در سفرنا مه خود گوید "سه ماه در کرمان ماندم. در این شهر بیش از ده هزار
گبر هستند. در چهار منزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است و پیشوای بزرگ آنان در
همانجا جای دارد. هر زرتشتی ناگزیر است در هنگام زندگی خود بآنجا برای زیارت برود".
در یادداشت دیگر که نام گوینده آن فراموش شده موقعیت پرستشگاه بزرگ را را بر
ذکر مینماید.

* * * * *

پیرشهریار

در صفحات دیگر کتاب در مورد پیرشهریار گفتگو شده، لیکن چون گفتار دهخدا زرتشتی
بودن او را تایید مینماید باز در اینجا میآوریم. بگفته فرهنگ دهخدا "در او را مان کردستان
پیری روحانی از مغان زردشتی بوده است موسوم به پیرشهریار و بکردی پیرشالیار خوانند
از او کتابی باقیست بنام ما رفت و پیرشالیار (معرفت پیرشهریار) و نزد مردم او را مان
بسیار محترم است و بدست خارجی نمیسپارند و کلماتش را در موارد بسیار بجای مثل بکار
می‌بندند. این کتاب مرکب از چند بند مسجع است که ترجیع آنها این بیت است و تکرار
میشود:

گوشت بروانه پیرشالیار بو هوشت جه کیاسته ذانای سیمیار بو

یعنی بگفته پیرشهریار گوشت کن و بنوشته ذانای سیمیار (زردشت) هوش خود را بسیار در
سخنان پیرشهریار اشارات بسیار راجع بحفظ آیین قدیم است و اهل محل در مجوس بود
شکی ندارد و دولی معتقدند که شخص دیگری هم با این نام بوده است در اوایل قرن پنجم هجری
و او را پیرشهریار ثانی گویند و میگویند اسلام آورده خود را مصطفی خواند و کتاب معرفت
پیرشهریار را تحریف کرد و هر چه با دین اسلام منافات صریح داشت برگرفت. گویند
در ۸۴۲ هـ شخصی بنام مولانا گشایش به او را مان سفر کرد تا مردم آنجا را قرآن تعلیم دهد.
مردم او را مان او را گشایش کور میگفتند.

خدمات فرهنگی لهراسب و زرتشتیان هند در ایران

میرزا سروش لهراسب فرزند تیرانداز مهربان لهراسب قاسم آبادی متولد ۱۲۸۳ خ
در باغ جمشید آباد تهران تحصیلات خویش را در مدرسه زرتشتیان تهران و دارالفنون و
کالج آمریکائی بیابان رسانیده و دیپلمه خود را در سال ۱۳۰۳ از کالج آمریکائی بدست

آورد. بنا بدستور و انشا در باب کیخسرو شاهرخ و درخواست موبد رستم صداقت ما مور مدیریت دبستان دینیاری یزدگردید که فقط دانش آموزان موبد زاده و سپس زرتشتی را می پذیرفتند. میرزا سروش با جلب موافقت هیئت نظار که از روانشادان رستم ما و نداد مهر بان دستورتیراندا زوجمشید پرویز دانش آموزان مسلمان که اغلب فرزندان روسای ادارات بودند پذیرفته شدند. سپس با جلب موافقت هیئت نظار رستم شهزادی و فیروز آذرگشسب را برای ادا مه تحصیل بتهران اعزام داشت و بعد برای تحصیل اوستا و پهلوی به بمبئی رهسپار میشوند.

در آن زمان دبستانهای یزدش کلاسه بود. میرزا سروش نخستین با رکلاس هفتم و هشتم را در دبستان دینیاری تاسیس نمود. پس از اتمام دوره استخدا م در یزد دبتهران مراجعت و درآموزشگاه زرتشتیان بشغل نظامت و تدریس کلاس هفتم مشغول میگردد. پرورشگاهها را از موسسات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در آن زمان بتازگی در یزد دایر شده بود و توسط مدیرانی که از هند فرستاده میشدند اداره میگشت و آنها بترتیب عبارت بودند از دکتر جمشید جی پتل، مانک ملو و منوچهر کنتراکتر. چون منوچهر کنتراکتر و خانمش عازم هند بودند دینشاهی جی باهای سلیسیتر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنا بروابط نزدیکی که با ارباب کیخسرو داشت و سفارش مانک ملو، ارباب کیخسرو شاهرخ میرزا سروش لهراسب را مجبور بپذیرفتن مدیریت پرورشگاه کرد. هر چه پدر روان شادش گریه میکرد که با پای برهنه از یزد فرار کرده و بتهران مهاجرت کرده نمیخواهد پسرش به یزد برگردد در دل ارباب کیخسرو تاثیر نکرد. با وجودیکه پیشنها ده ساله کا رمهم و آبرومند از طرف وزارت دارائی توسط میلیسپوی آمریکائی برای مترجمی و وزارت پست و تلگراف و بانک شاهنشاهی سابق برایش حاضر بود اشتغال بکار جماعتی را ترجیح و چون بر انگلیسی مسلط بود و پرورشگاه توسط پارسیان اداره میشد ارباب کیخسرو هم اصرار بر پذیرفتن مدیریت پرورشگاه کردید را زدوری فرزند و مسافرتش به یزد اندوهناک گردید. پرورشگاهها را بیست نفر ایتام در ساختمان اجاره ای در محله سلسبیل یزد بود و بچه ها برای تحصیل نخست بدبستان خسروی سپس بدبستان کیخسروی میرفتند. چون با لباس متحدالشکل و در صف حرکت میکردند در راه مورد تحقیر و تمسخر بیگانگان بی تربیت قرار میگرفتند. میرزا سروش با وجود مخالفت های بسیار تصمیم بتاسیس دبستان پسرانه ما را میگیرد و معهدا مردم چه زرتشتی و چه مسلمان فرزندان خود را برای تحصیل بآنجا میفرستند و تعداد دانش آموزان شش کلاس بصدنفر میرسد و کلاس هفتم و هشتم نیز دایر میگردد. چون ساختمان پرورشگاه گنجایش ۳۵ نفر ایتام و هشت کلاس مدرسه و چهارطاق برای کارگاه های خیاطی، نجاری، پارچه بافی، قالی بافی و ترمه بافی که دانش آموزان موقع تعطیل و فراغت بفرا گرفتن صنعت مشغول میشدند داشت، میرزا سروش با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهادهای بتیاع زمین و ساختمان مستقل میدهد. انجمن پیشنهاد را میپذیرد و روانشادما را که ربشخصه بمیرزا سروش مینویسد زمین که بتیاع میشود بنا بدکتر

از هفتاد هزار متر باشد. در این موقع چون زمینی باین مساحت بآسانی پیدا نمیشد برادران خرمشاهی آقایان مهربان ورستم خدا داد خدا دیا ن و سروش بهرام جیوه و شهردان ایران ورستم خرمی دوست و ندیم ما رکا رزمینی بقیمت بسیار را زان در شرق شهر و بین هفت روستا برای پرورشگاه خریداری نمودند. روانشا دبهرام خدا داد فرهومند (خاله زاده) ده هزار متر زمین خود را بقیمت نازل به پرورشگاه میفروشد. کمک و همکار یو تشویق از برادران همشهری مسلمان یزد بسیار ارزنده و موجب ایجاد موسسات مارکار میگردد. از آنان آقایان حاج غلامرضا مرشد و حاج سید ابوالقاسم و هنی که زمین واقع در جلو خیابان متصل با راضی مارکار را بابهای بسیار نازل مرحمت کردند. محبت های همه ایشان موجب دلگرمی مارکار و انجمن بمبئی و میرزا سروش و اجتماع زرتشتیان بود. ساختمان بلافاصله در سال ۱۳۱۲ خ و ماه اسفند آغاز و در مهر ماه ۱۳۱۳ به بهره برداری شد. نقشه پرورشگاه توسط برز و سهراب آقا در هند تهیه گردید و مشتمل بود بر دو دستگاه عمارت جلو برای دبستان و دبیرستان و سالن سخنرانی و حدود ده هزار متر میدان برای بازی و ساختمان عقب هم مشتمل بود بر سه خوابگاه و اطاقهای درس و لباس و دینی و کتابخانه و محل سکونت سرپرست و زیرزمین و اطاقهای درد و طرف برای کارگاهها و آشپزخانه و نهار خوری. پرورشگاه در مهر ماه ۱۳۱۳ با حضور مارکار و فرمانده شهرافتتاح یافت و دبستان و دبیرستان از محل اجاره ای بآنجا منتقل و روز بروز بر توسعه آن و شمار هدانش آموزان افزوده گشت. برای دختران زرتشتی مدارس فرم جدید در شهر یزد وجود نداشت. جهانیا و موبدان مکاتبی داشتند با معلم قدیمه. لذا میرزا سروش تا سیس مدرسه جدید بنا م مدرسه دخترانه مارکار با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهاد میدهند و آنها نیز موافقت خویش را اعلام میدارند. خوشبختانه ولیای مدرسه جهانیا و مدرسه موبدان نیز همکاری و موافقت خویش را عملی میسازند و دبستان و دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۳۱۴ خ در ساختمان اجاره ای در شهر یزد دایر میشود. بعدها دو خواهر، آدخت همسر شاه پور گشتا سب و دولت همسر فریبرز نسیمی محل فعلی را با انجمن و اگذا زمینها باندوب با اصلاحات و تغییرات و تعمیرات دبستان و دبیرستان مارکار بآنجا انتقال مییابد که هنوز هم دایر است.

چون دهات زرتشتی نشین یزد که بالغ بر حدود ۱۶ محل است و مدرسه پسرانه در آنها بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان بمبئی قبلاً دایر شده بود و توسط نماینده اعزامی آنها از هند داده میگشت و روستاها فاقد مدرسه دخترانه بود. با کمک و خیراندیشی و بودجه رادمنشان هر محل دبستان دخترانه بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در روستاها تا سیس میگرد و شمار آنها ۱۴ فقره است.

تعداد دبستان و دبیرستان و کودکستان در شهر یزد هشت فقره بشرح زیر مییابد. دبیرستان کیخسروی، دبستان خسروی، دبستان دیناری، کودکستان رشید، دبستان پسرانه مارکار، دبیرستان پسرانه مارکار، دبستان دخترانه مارکار و دبیرستان دخترانه مارکار.

تعداد ۱۳ دبستان پسرانه و دخترانه بسرپرستی انجمن اکا بر صاحبان بمبئی است و تعداد ۱۴ بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و یک دبستان دخترانه شهریارا هرستانی در روستای اهرستان و یک دبستان دخترانه در نرسی آبا دویک دبستان دخترانه در شریف - آبا دکه مجموع دبستان دردهات سی فقره میشود. صاحب خیران هر محلی اندوخته خود را برای صرف دانش و بینش و مورخیریه از فرضیات دینی میدانند، و ساختمانهای مدرن و سالونها وسیع در هر محل احداث کرده اند.

هزینه آموزشگاههای انجمن اکا بر صاحبان بمبئی و انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و پرورشگاه مارکارا زهندتا مین میشود. در سال ۱۳۴۶ خ بودجهای که از انجمنها و از هند میر سید بواسطه مقررات دولت هند و کنترل از قطع میشود و میرزا سروش در تنگنا گرفتار میگردد. بناچار خدمت مرحوم کاظم معصوم خانی رئیس فرهنگ یزد میرود و ایشان هم فوراً او را دل داری و هزینه مدارس را از بودجه دولتی تا مین نموده و توسط اداره فرهنگ آموزشگاهان را بدبستانها و دبیرستانها میفرستد.

با یددانست از کلیه مدارس زرتشتیان در شهر و روستاها برادران مسلمان هم استفاده مینمایند و استقبال و یگانگی و برادری بین مسلمان و زرتشتی برقرار بوده است و جدائی و تفاوتی بهیچوجه بعمل نیامده است و همچنین موسسات بهداشتی زرتشتیان از زایشگاه بهمن و مطب و دواخانه سررتن تا تا که قبل از همه چنین موسسات بهداشتی دولتی در یزد تا سیس گردیده رایگان در اختیار رازانیا و هم شهری قرار داشت و پیوسته علمای اعلام یزد قدر دانی میفرمودند که موجب تشویق کارکنان مربوطه بوده است.

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه در یزد کمیته املاک با عضویت روانشاد ارباب رستم گیو و آقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت و مقداری از زمینها فروخته شده بود، بنا بر خواهش و توصیه روانشاد دکتر اسفندیاری گانگی، ساختمان نیمه تمام هنرستان بوسیله ارباب وفادار تفتی و روانشاد مهرمزدآرش به نیت اهدای با اجتماع متوقف شده بود خریداری شد و در نظر بود بقیه اراضی اضافی در یزد را فروخته و هنرستان مشتمل بر سه دستگاه عمارت و سالون نا تمام را که بر روی بیست هزار متر زمین قرار دارد و بهترین نقطه تهران پارس مقابل رستم باغ و دبستان استاد خدا بخش و دبستان استاد پور داد (از بناهای روانشاد ارباب رستم گیو) قرار دارد تکمیل نماید و پرورشگاه که تعداد دانش آموزان آن در یزد بعزت مسافرت زرتشتیان دهات و شهر بتهران روبکا هس بود بآنجما منتقل شود و یک دستگاه عمارت دیگر نیز تکمیل و برای دانشجویان زرتشتی که در تهران ما و امسکنی ندارند اختصاص یا بدو دستگاه دیگر برای صنعت و حرفه زنان و دوشیزگان زرتشتی که در تهران پارس و رستم باغ سکونت دارند دایر شود که متاسفانه فروش زمین بدستور انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی با نگیزه بیخبری آنها از موقعیت و تساهل و تحقیق متوقف و کارها را کد ماند.

خدمات فرهنگی زرتشتیان هند ۱۶۳

آقای خدا مرادکا مران از رادمردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام را می بیند پیشنهاد میدهد حاضران با مبلغ سه ملیون تومان قسمتی از ساختمان هنرستان را تکمیل نماید. پیشنهادهای انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی فرستاده شد. لیکن متأسفانه بواسطه نا پختگی اعضای انجمن پیشنهادهای مورد موافقت آنها نگرفت و بعد که از خواب غفلت بیدار شدند و موافقت خود را اظهار داشتند کارها را زکاربواسطه پیشامدها گذشته بود و آقای کامران هم از آنجا می بیند پیشنهاد خود عاجز. گویا قسمت اجتماع چنین بود که از یک مجتمع هنرستان محروم ماند. اینک امیدواری تمام است که انجمن زرتشتیان تهران که وکالت نامه انجمن بمبئی را دارا میباشند و با تشکیلات جدید خویش وجدیتی که در اصلاح امور اجتماع دارند و علاقه ای که بتکمیل و نگهداری این بنای عظیم و سودمند دارند در کار خویش موفق گردند.

تذکار این حقیقت لازم است که میرزا سروش لهراسب کلیه امور مالی ساختمان و پرداختهای کلیه هزینه های آموزشگاهها و پرورشگاه بعهده استادار دشر خدا بخش وفاداری خرمشاهی که با کمال علاقه و درستی و پشتکار وظایف خویش را انجام داده است سپرده بود. امر مهم دیگری که میرزا سروش انجام میدهد برای کلیه آموزشگاهها چه در شهر و چه در دهات هئیت نظارتی بین ۳ تا ۵ نفر از اهل محل برقرار می سازد که با مورد ارسا و آموزشگران، دانش آموزان، ساختمانها و تعمیرات و هرگونه مشکلات مربوطه رسیدگی و فیصله میدادند و موجب سپاسگزاری او را فراهم میساختند.

میرزا سروش لهراسب پس از چهل سال فعالیت خستگی ناپذیر در اداره موسسات فرهنگی و بهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در بزدبای قلبی محزون و دلی شکسته و کالبد فرسوده و تن درستی از دست داده از عدم موافقت انجمن با پیشنهادات او که موجب پیشرفت امور موسسات و بسودا اجتماع بود در سال ۱۳۴۷ خ خود را بازنشسته می سازد ولی چون انجمن وکالت امور اراضی خود را بنا می نمود و تنظیم نموده بود تا سال ۱۳۵۶ تمام اسخود را با انجمن قطع نمینماید. لیکن بواسطه تساهل و عدم فعالیت آنها در کسب اطلاع و واقف شدن بموقعیت که موجب توقف همه جور پیشترفتها و زیان اجتماع میگردد بسیار رنج میبرد و بالاخره خود را بکلی مستعفی می سازد و انجمن بمبئی وکالت نامه را بنا بر رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم و برای آنها میفرستند.

میرزا سروش لهراسب با انگیزه عشق سرشاری که به پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه ۶ تومان و در روزگاران پسین با حقوق ماهیانه یک هزار و دویست تومان برای پیش بردن امور فرهنگی اجتماع اکتفا مینماید، در حالیکه شاگردان او بیش از سه تا پنج هزار تومان حقوق در ادارات دولتی، ملی و خصوصی دریافت میداشتند. نظرش بمنافع مادی نبود و نظرش به پیشرفت امور اجتماع بود که آنهم بواسطه کارشکنیهای دست اندرکاران با یاس مواجه شد.

میرزا سروش لهراسب همیشه دعاگوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که او را وادار بپذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزد را افزون بروظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی در آنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون در آن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دوساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینه‌اش را بهبود بخشید.

روانشا ددینشا بهرام‌نایب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی در آخرین سفر خود با ایران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان درمانگاه سررتن تا تاریخ ۱۰ دکه مورد اجاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتاژ رادیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی در آنجا مشغول کار و فرا گرفتن هنر و هم مزد می‌گرفتند و سرگرم بودند و ماهانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه‌ها را کار می‌پرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را در یزد بازدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ما شین آلات بی‌مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بود خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدارو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکراتین نکته لازم است که پیران قدیم گفته اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کارفرما از دادن حقوق مکفی کوتاهی آید او را مزد درجای دیگر با و میرساند. همین پیشامد چنانکه بدرستی شنیده‌ام در حق میرزا سروش بوقوع می‌پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش می‌پرسد چقدر پول پس انداز کرده‌ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه جوئی فراوان دوهزار تومان وجه مذکور را از او می‌گیرد و در بازگشتی بنا می‌گذارد در شش ماه وجه مذکور هشت برابر می‌گردد. اما وجه را با و مسترد نمی‌دارد و در بازگشتی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه‌ای برایش فراهم میکند اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود و دوران پیری دچار زحمت نمی‌باشد. چهل سال خدمت در انجمن و اکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی با و داده شده و نه باز خریدی. خداوند همه را برادر است هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام اهوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی فلسفه‌های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبداللّه در جرگه فقها و متفکران اسلام در آن مدو بنیان گزار مذهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین. ویمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابو عبداللّه محتسب شیعی معروف است که می‌گویند مدتی در بصره سمت محتسبی داشت.

است. اوبدستور عبدالله بيمين ميروود و چون دريك سفر حج با روساي قبيله مصامده بربر، كه آنها نيز بحج آمده بودند آشنا ميشود و ايشان را براي تبليغ مذهب باطني كه در ظاهر طرفداري از خاواده پيغمبر ميگردند مسا عدمي بيند همراه آنها بشمال آفريقا ميروود و ^{مدا} در شهر ابيجا ن در كوهي زندگي ميكند و در نهران قبایل بربر را بمذهب باطني دعوت مينما چون عده كافي حرف او را قبول ميكنند، بر ضد خاواده بني غلب كه از طرف عباسيان در شمال آفريقا حكومت داشتند قيام مينمايد. پس از جنگهاي بسيار موفق ميشود زيا دة الله نام نوه ابراهيم غلب را مغلوب و از شمال آفريقا بيرون كند و حكومت عبديان را كه بعدها بنا مفاطميان معروف شدند تا سيس نمايد چنانكه در تاريخها نوشته اند معدنا م كه بوسيله ابو عبدالله محتسب شيعي از زندان آزاد و بنا م علوي بودن بحكومت رسانيده شد و او را مهدي موعود ميخواندند، نوه عبدالله بن ميمون اهوازي ميباشد. در اين باب دو صورت مجلس تنظيم شده كه نص آنها در كتاب تاريخ ابن خلدون مغربي جلد چهارم آمده است.

اورامان تخت كه نسا لترين آبادي جهان

آبادي اورامان بخش بزرگي از استان كرمانشاهان است. اورامانات مسكن ^{بومي} قد ترين طوايف و نژادهاي شناخته شده بشري بوده و مردمانی نظير كوتی ها و كاسی ها در آنجا سكونت داشته اند. آشوريان چون نيرومند شدند بكر دستان كه در آن روزگاريكي از مراكز تجمع مردمان آريائي بود تعلق خاطر ارضي پيدا كردند و با آنها آنرا مورد حمله قرار دادند. اين حملات مدت ها بى اثر نبود تا آنكه نوبت به آشور با نيپال مقتدر ترين پادشاه گروه آشور رسيد و كردستان را تسخير كرده مركز پادشاهي خویش قرار داد. از اين زمان آريائيهاي مقیم كردستان به اورامان و مناطق اطراف آن كه بعلة صعب العبور بودن راههاي ارتباطي دور از دسترس سپاهيان آشور بود روی آوردند و آنرا بخاطر آنكه ايشان را از گزند دشمن متجاوز و پيروزمون ميداشت گرامي و مقدس شمردند. اقوام آريائي مهاجر متدرجا ساكنان بومي اورامانات را در خود حل كردند و با گذشت سالها اينجا بصورت منطقه اي آريائي نشين در آمد و آريائيها بمبارزه با آشوريان پرداختند و سرانجام براي قوم پيروز شدند.

پس از شكست آشوريها و سلطه ماديها و پارس ها بر كردستان، اورامانات همچنان بصورت يك منطقه پارسى نشين باقي ماند و تا اين زمان نيز با زماندگان آن نسل مهاجر از آريائيها همچنان اورامانات را بعنوان يك منطقه پارسى نشين حفظ كرده اند. در دوران پركشوه فرمانروائي هخامنشيان، اشکانيان و ساسانيان براي ايران، مردم اورامانات تابع ايشان بودند و آئين زرتشت را پيروي ميکردند. خرابه هاي آتشكده پاوه كه بعد از آتشكده آذرگشسب بزرگترين آتشكده ايران بود و هشتصدسال مداوم داير و آتش مقدس در آن زبانه ميكشيد يكي از دلايل غير قابل انكار رواج آئين زرتشت در بين مردم اورامانات تا بعد از ظهور اسلام است.

آتشكده بزرگ پاوه كه عده اي از سلاطين ساساني با پاي پياده بزيارت آن رفته اند پس

از حمله اعراب با ایران بدست سربازان یکی از سرداران عرب موسوم به عبدالله بن عمر ویران شد. اما هنوز بقایای این آتشکده و یک برج دفاعی واقع در کنار آن باقیست و از گذشته پرشکوه او را مانده است. داستانها میسراید. در مورد خراب شدن آتشکده عظیم پارس و سپاهیان عبدالله بن عمر سندی گویائی وجود دارد که اکنون در موزه سلیمانیه عراق نگهداری میشود. این سند یک پوست آهومی باشد که آسیاتی بزبان و خط پهلوی بمضمون زیر روی آن نوشته شده است

هورمزگان رمان آتران کژان	هوشان شاردوه گوره گوره کان
زورکارا رب کردنه خاپور	گنافی پاله هتاشساره روز
زن و کینکان بدیسل بشینا	میرد آتلی ژه روی هوسیا
روشت زردشتره مانند بیکس	بزیکانیکا هورمزد هیوچکس

ترجمه اسبیا ت سپاری چنین است: معبد ها ویران شد آتشها خاموش - بزرگ بزرگان خود را پنهان کرد - عرب های ظالم خراب کردند - دهات پهل را تا شهر و زن و دختران اسیر شدند - مردان آزاد در خون غلطیدند - آیین زردشت بیکس ماند - اهورا مزدا برهیچکس رحم نمیکند.

در او را مانده است مردم سده ها دیرتر از سایر مناطق کردستان اسلام آوردند. موقعیت طبیعی این منطقه راه را بر سرداران اسلام و شمشیر آنها می بست. اما بهر حال اسلام هم حدود پانصد سال پیش بوسیله گشایش نامی که قرآن را با خود بنا برد و مردم را گشایش کور میخواندند راه نفوذ یافت با حتمال قوی دو بیست سال طول میکشد تا آن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریا روکتاب معرفت او که در جای دیگر از آن گفتگو شده تن با سلام در دهند. (اقتباس از اطلاعات مهرماه ۱۳۵۱).

روستا های پیش از اسلام در یزد

محمد مفید مستوفی با فقی صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ ه در کتاب خویش از روستا های یزد و تاریخ احداث آن صحبت مینماید. اینک در مورد بسیاری از روستا ها که با موضوع زرتشتیان بستگی دارد گفتگو میشود.

استخری (درگذشت ۳۴۰ ه) مینویسد "یکی از شهرهای مهم بین خراسان و استخر، کشته میباشند آن کوره مهم یزد و ابرقوست. کشته شهر مهم یزد در کنار سیابان واقعست. هوای آن بواسطه مجاورت با سیابان بسیار سالم و تمام وسایل استراحت شهرهای بزرگ را دارا میباشد. بلوکات آن حاصلخیز و زندگانی در آن نیز آسان است. قلعه محکمی دارد بنا دروازه آهین که یکی را نام دروازه یزد است و دیگری را بمناسبت مسجد بزرگی که بطرف ده بیرون دروازه بنزدیکی آن قرار دارد دروازه مسجد میگویند. (بنزدیک دروازه یزد کشته (کسنویه) آتش ورهرا م بوده که در نیمه سده ششم هجری بمسجد وصل میشود (ر. ک پرستشگا

زرتشتیان (ص ۱۹۸) شهر با آب قنات سیراب می شود و رودخانه های نزدیک قلعه المجوس یا قلعه زردجا ریست و آن قریب بدهکده ایست که معدن سرب دارد و شهر و دهات آن میوه جات بسیار دارد که با صفهان و سایر نقاط صا در می گردد. کوه های آن نیز مشجرو گیاه های زیاد دارد که بخارج فرستاده می شود. بیرون شهر دهی است با خانه های زیبا و با زار دلکش، غالب مردم شهر اهل فرهنگ و دانش میباشند.

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱هـ) گفتار با لارا تکرار و افزون بر آن گوید " بنسبت کوره استخر کوره یزد بزرگتر است و شهرهای آن عبارتست از کشته که قلعه میباشند و میبد و نائین و فهرج فقط در این شهر چها رمنبر وجود دارد و درجا های دیگر نیست. " ابن حوقل بنقل از استخری شهر کشته را بنا با همیت آن بعد از استخر ذکر کرده و میگوید شهر کشته دارای قلعه معتبر است. بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸هـ) "کشته از جایهای فارس و حومه مهم یزد و به کوره استخر بستگی دارد. یزد نام منطقه ایست و قلعه آن را کشته گویند. "

بگفته ایران شناس آمریکائی ویلیام جکسن و آژنه کشته در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است. آیتی صاحب تاریخ یزد مینویسد که در یزد گودالهای بزرگی بوده که تقریباً با یر شده و داخل خانه ها گشته است، صاحب تاریخ جدید یزد، این نام را یونا میداند و جها نگردان خارجی هم همین نظریه را اظهار کرده اند ولی در اشتباه میباشند. آیتی شهر قدیم یزد را دورتر از موقعیت فعلی آن میداند و در مورد کشته میگوید "ما شهرت این سرزمین بنا م کثیا کشته مسلم است حتی قریه ای هم هنوز وصل به یزد کنونی است به نام کثنویه که در نوشتجات قدیم با ثاء مثلثه بوده و اکنون با "س" مینویسند. یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد " و بین میبد و کشته مدینه یزد عشره فراسخ. "

بگفته صاحب جامع مفیدی "خواجه صواب قنات صواب را که الحال با آب سوا شهرت یافته احداث نمود و در میان شهر و کثنویه دهی بساخت و آب آن قنات در آن محل شرب میشد و بمرور آن قریه خراب شده است. از این گفته که در سال ۱۰۷۳هـ نوشته شده معلوم میشود که شهر کثنویه بتدریج با یروبدیه تبدیل گردیده است. در سده اخیر آب قنات آن نیز خشک گردید و مردمش در بدر گردیدند.

بیده، عقدا، میبد در کنار دریای ساوه که در حوالی یزد بود بنا شده و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده بود و دیه با رچین بندر آن دریا بود. اینک آن دریا خشک و تا بقم رسیده و بدریا چه ساوه نامور گردیده است.

یزد آباد، دها باد، پادین آباد بنا بفرمان یزدگردا صغر در یزد احداث گردید. در زمان صاحب جامع مفیدی دها باد موجود و معمور بود و اثری از یزدآباد پادین آباد باقی نبود. در سده گذشته یزدآبادی در استان یزد بر روی خرابه های یزدآباد قدیم بنا شده است.

بلاشگرد، دژدوبرا دران، فیروزآباد، مجومرد، فیروزآباد میبد : یزدگرد دوم پور

بهرام گوردوپسر داشت بنا م فیروز و بلاش . یزدرا با قطاع ایشان واگذار کرد . آنها با روئی استوار طرف جنوبی شهر برای حفظ اموال خود ساختند که خرابه های آن بنا م قلعه قمار بازان باقیست . بلاش در نزدیکی شهر با غستانی بساخت و آب جاری کرد و قصری عالی بنا کرد و آذر در مهر تخت نشین کرد و آن را بلاش گردنا م نهاد . در روزگار صاحب جامع مفیدی به ابوالعسكر مشهور بوده . اینک اثری از آن باغات و مزارع نیست ، ولیک برآمدگیهای که بر روی آن کشت و زرع میشود در کوی زرتشتیان سمت مریا با دباقیست و با حتمال قسوی خرابه های آن در زیر کشته مدفون باشد . زیارتگاهی در همانجا است که به پیر بلاس کرنا مور است . فیروز آبا دده که ها ئیست که فیروز شاه ا حداث کرده یکی وصل به مجومرد و دیگری به میبد میباشد .

میبد رانا م بگفته صاحب جامع مفیدی "موبد گرد بوده بنا م شاه موبد پور قبا دو بمروور ایا م و کثرت استعمال میبد گردیده است . بنا برداستان ا حداث آن ، چون قبا دبیا دشا هی رسیدن ذکر کرده بود آ تشکده بسا زد ، از مداین و فارس و اصفهان متوجه یزد شد . چون بولایت میبد رسید قصبه کرده عمارت نمود و درنا حیه سفلی میبد که الحال به هفتاد در مشهور است صحرایی وسیع بود بفرمود تا آ تشخانه عظیم بنا کردند و از هفت آ تشکده هفت آ تش در آن آ تش خانه آوردند . اول از فارس دوم از بلخ سوم از آذربایجان چهارم از فسا پنجم از اصفهان ششم از قزوین هفتم از تیسفون و در حوالی آ تشخانه قریه ای بساخت و آنرا هفت آذرنا م کرد و مجوس (زرتشتیان) این آ تشخانه را بغایت بزرگ میداشتند ."

فهرج ، خویدک ، فرافتر : بفرمان قبا ددرنواحی یزد ا حداث گردید . فهرج در ۳۰ کیلومتری یزد است ، خویدک در حوالی فهرج و فرافتر در همان حوالی که روستایی بسیار وسیع و معمور بوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی "چون خبر گذشته شدن یزد گرد بد عثمان رسید سپاهی عظیم بسرکردگی سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک برای فتح فارس و یزد و خراسان روانه کرد . سپاه عرب از راه برقوبه یزد آمدند و مردم را با سلام دعوت کردند . عمر بن مغیره من حیث الاستقلال والانفرا د بحکومت یزد متمکن گردید و لشکری فرا آورده متوجه فهرج شد و ایشان را با سلام دعوت نمود . چون آبا نمودند حکم بقتل و قمع ایشان نمود و اموال ایشان را بعد از قتل آن جماعت بتاراج داد و قلیلی از آن جماعت که از کشتن نجات یافته بودند بولایات متفرق شدند ."

موقع هجوم اعراب به یزد و کشتار زرتشتیان فهرج و خویدک و فرافتر قتلگاه شد . مهریز و مهرپادین خراب گردید . کشتارگاه بنا مشهدا معروفست . مسلمانان بزیارت آنجا میروند بصورتی که قتلگاه اعراب است . غافل از این که خود قهرای اسلام آورده اند و شهیدان آن محل زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بروانشادی آنها شمع و چراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزد اخیرا "علمای یزد زیارت آن محل را ناروادانسته اند . بطور کلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان و خرابه آ تشکده آنهاست ."

مهرآباد، مهرگرد، مهرپا دین، هرمز : چون مهرنگار دختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزد گردید، بنایان و مقنیان را بعمارت و احداث قنوات ما مور کرد. از آن جمله در هشت فرسخی (۴۸ کیلومتر) یزد دیهی وسیع ساخت و بنا مخود مهرگرد نامید در سال ۱۰۹۰ هـ مهریچرد و اینک مهریچر گویند و قناتی جاری ساخت مهرپا دین نام و در آن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کرد و در آن میوه گرمسیری و سردسیری هردو میشود. در حوالی شهر میبد دیهی دیگر بساختند و آنرا مهرچرد نام نهاد که مهرگرد باشد و برادر او هرمزد ریک فرسخی مهریچر دقنات جاری ساخته دیهی معتبر عمارت کرد و آنرا هرمز نام نهاد و اکنون به خور میزنا مورا است و در همین قریه قلعه رفیع ساخته و عمارات عالی در آن قلعه بسیا ربوده. در روزگار صاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ هـ بعضی از دیوارهای قلعه بر جای بوده است.

توران پشت، ابرندآباد : چون توران دخت بسا دشا هم رسید عا ملی برای آبادانی یزد تعیین نمود و در کهستان یزد دیهی بساخت و آن را توران گرد نام کرد و الحال بتوران پشت مشهور است و قریب آنجا کوهیست بغایت رفیع و بکوهی دیگر متصل نیست و یک راه بیش ندارد که برفرازان کوه توان رفت. در روزگار آن باستان برفرازان کوه قلعه ای بوده و بقلعه کک کوهزاداشتهار داشته است. ابرند سرهنگ ایران دخت چون به یسزد آمد قناتی جاری کرد و قریه ای احداث نمود و آنرا ایران آباد نام نهاد. امروز ابرندآباد گویند و بر کنار قریه دژی محکم بساخت و خندق حفر کرد. در روزگار صاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده و آثار و علامات بعضی دیوارها بجای بوده و آن قریه نزدیک به هفتصد سال معمور بود.

دیگر از روستا های پیش از اسلام عبارتست از اشکذر که بگفته صاحب تاریخ جدید یزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است. زارچ، هفتادر، با رچین که پارچین نیز می گفتند سخوید، تفت، فراشا، بندارآباد، سر یزد، کرمانشاهان، شهر بابک، خورنق، ساغند، تژنگ، اسفنجرد، بفرویه که معین آبا دجنب آن احداث گردیده، اردکان، نارستان، ابرقو، رباط شتران، اهرستان، اردان و ایرنان در کهستان یزد از آثار ایران دخت است.

صاحب جامع مفیدی در جلد سوم ص ۶۷۳ در مورد اهرستان چنین گوید. "اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ز قری مشهوره جهان ورشک روضه جنان است. در اطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان. سکان منازل و عماراتش، زردشتی نژادان ما هروی مشکین موی که نه چشم چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده و نه بدست دهر مثل چنان نگاران رسیده." خیرآباد، عیشآباد، خرماشاه، سر دوراه، کوچه بیک، سرچماز محله های اهرستان بوده. صاحب جامع مفیدی در اثبات این گفتار در ص ۶۷۹ مینویسد "دیگر از باغات جنت نمای اهرستان باغ شاهنگار است که در محله خیرآباد واقع گشته."

بعضی از روستاهای زرتشتی نشین پس از اسلام

نرسی آباد: کیا نرسوسپهسا لارسلطان علاءالدوله کالنجار بسال ۵۱۷هـ قنات نرسو آباد را در سرریک جاری نمود و در پائین کسنویه و شهر طرح محلات و بیوتات و باغات انداخت و گستان و کشتخوان دها با دو نرسو آباد بیکدیگر اتصال یافت و در کمال معموری رسید تا در سنه ۸۶۰هـ بسبب ورود سیل باغات و کشتخوان تمام خراب گردید و ساکنان آن متفرق و پراکنده شدند.

مریاباد: ترکان خاتون والده سلطان قطب الدین بسال ۶۱۰هـ قناتی از طرف مهریجر دحفر نموده بنزدیک شهر دیهی احداث کرده مریم آباد نام نهاد. سلفر آباد مشهور به آب شور را سلفر شاه بسال ۶۴۰هـ حفر نموده و آب آن در مریا با دو یعقوبی و سرهنگ شرب میشود.

کفلامرز: که نام درست آن گرد فرا مرز میباشد بوسیله میر فرا مرز بن گرشاسب بن سلطان علاءالدوله کالنجار احداث گردیده. امیرمبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵هـ) به سال ۷۴۷یزدرا متصرف شد و با اولاد خویش روستاهای زیر را احداث نمودند. مبارز آباد، ترکا باد، مردختران مبارزالدین خانزاده خاتون و مختومزاده خاتون احداث شد. شاه آباد در ستاق، بدر آباد، مظفر آباد، میبد، خاتون آباد، مظفر آباد، دزارچ، دیلم آباد، احمد آباد، میبد، سلطان آباد دفت، علی آباد کهستان، محمد آباد، شرفا باد شهرت را آشکار شرف الدین محمد پدرا میرمبارزالدین محمد (۷۲۰هـ) میباشد.

نعیم آباد: فتح آباد: نصرت الدین یحیی زمان فرمانروائی خود در یزد بسال ۷۸۰هـ نعیم آباد را که بآب شاهی اشتها ریافته احداث کرد و هم در این سال فتح آباد را در دوفرسخی یزد (۱۲ کیلومتر) عمارت کرد و به دهنو معروف است بگفته صاحب جامع مفیدی در زمان تالیف کتاب "تعمیرات رعیای هرودیه" مجوسند. "مزرعه کلانتر و رحمت آباد دهمسه زرتشتی نشین بوده. ترکا باد مرکز مهم زرتشتیان بوده و موبدان موبدایران در آنجا مقام داشت. پاسخ پرسشهای پارسیان هند تا سال ۱۱۱۸ی از این محل بوده. برخی از نامه ها نیز از شرفا باد و کرمان نوشته شده. آخرین نامه پارسیان ایران بپارسیان هند از موبدان موبدی است که در کوی زرتشتیان میزیسته و در منزل کلانتر وقت ملام بهرام در خرمشاه بسال ۱۱۴۲ی نوشته شده و بمصوب ملاکوس پارسی بسورت فرستاده شده است. اینک در ترکا باد، احمد آباد، محمد آباد، آبشاهی، دهنو، میبد و روستاهای دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی از وقایع آن دوره در فرزنانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتی گردآورده نگارنده آمده است.

ذکر بعضی پذیرشگاهها که در پرستشگاه زرتشتیان نیامده

مسافرخانه در خرمشاه یزد: در مهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریار بهرام وارد شیر

اسفندیار و خدایا را اسفندیار و مهربان زند، مسافر خانه‌ها پذیرشگاه را برای آسایش زیارت‌کنندگان شاه و هرهام ایزد و آب انبار جلو آن را برای رفاهیت عموم زرتشتیان انفاق نموده‌اند. زمین ساختمان موقوفه از نیاگان اردشیر بهرام پشتون می‌باشد که بملت زرتشتی واگذار شده.

خانه‌پری در یزد: خانه‌پری دستور رستم با سرمایه دکتر شهریاری و موبدار د شیربانکی در مهرماه ۱۳۴۱ی برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که بقصد زیارت به یزد می‌آیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده است.

پذیرشگاه استاد بمان پرورش: نشانی یزد، مریم آباد، جنب آب انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیار یزدانی: نشانی سیرجان فلکه گیتی‌نورد و بروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خداحرم داوری فرزند بهرمد پولاد خرمشاهی. نشانی تهران- خیابان مصدق (پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاد دکتر بهرام بمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه هورتا ب پلاک ۶ بوسیله دکتر دینیار هرمزدی محمدآبادی پل گذار روانشاد دکتر بهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذار شده که طبقه دوم و سوم ویژه خانه دانشجویان دختران و طبقه اول برای مراسم سدره‌پوشی و پاتختی باشد و همچنین مبلغ چهار صد هزار تومان برای ساختمان یک تالار ورزش از سرمایه دکتر بهرام پرورش بنام آن روانشاد اهدا فرموده‌اند.

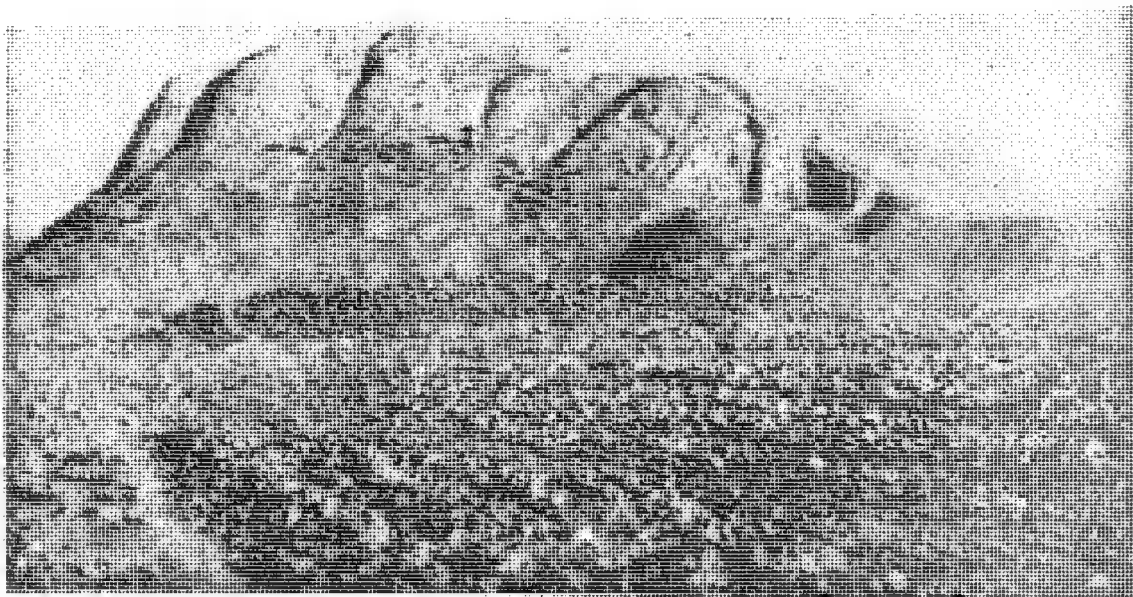
آتشکده‌هایی که در پرستشگاه زرتشتیان ذکر نشده

آتشگاه قصران: دکتر حسین کریمان در نوشته خویش بنام قیرن بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ می‌گوید "این آتشگاه در شمال تهران در نقطه‌ای مرتفع بر روی قله کوه‌سی از شاخه‌های توچال در مرز مشترک دیه‌های آهار و شهرستانک واقع است. فاصله این آتشگاه تا تهران ۳۰ کیلومتر است. آتشگاه قصران بنام ایزدناهید بوده است. برای معبد قصران از دیرباز علاوه بر نامهای آتشگاه و آذران سه نام دیگر بجای مانده است یکی قصر دختر یا قصر دخترک یا قلعه دختر و دیگر قزل ما و دیگر قرما. " آتشگاه شایداً تش و هرهام بوده باشد. (نگارنده)

مجله هنر و مردم در شماره ۱۷۲ از آتشکده در شهر نطنز که شان و آتشکده رباط در شهر نطنز گفتگو میکند و نیز از قوت نقل قول مینماید که زوزنا از توابع خواف را بسبب کثرت داد و ستد و رونق تجارت بصره کوچک نام نهاده و بآتشکده‌ای در آنجا اشاره نموده است.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شمار ۱۸۲).
 آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار مینویسد "درری آتشخانه قدیم بود که درجهان هم از آن آتشخانه قدیم تر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوش نیا مدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیا مدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروز در چین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگنگ-سینگ یا سنگ-سینگ و Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد بگفته صاحب ایراننا مه فیروز در شهر چین Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت وقت آنسرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشکده ها نیز از میان رفتند.



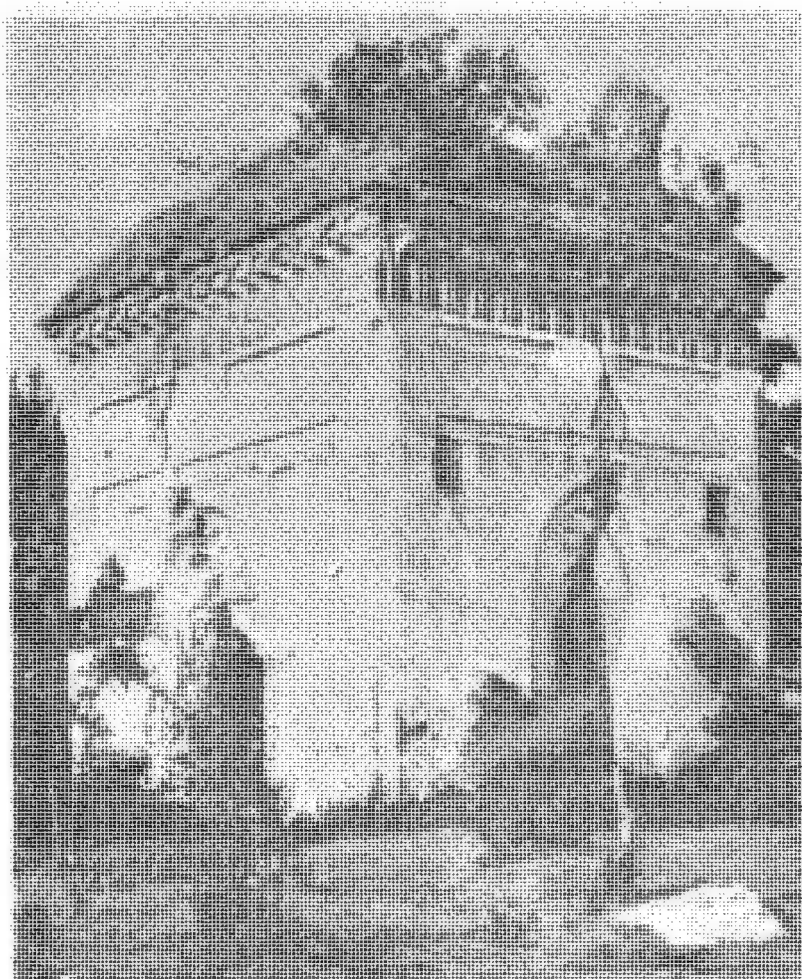
تپه معروف به تل حجاج - در زیر این تپه آتشکده ضحاکمار دوش کشف شد.
 این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای تل کندمنشده، بلکه چاه از باین تل جفر شده که آب آنرا از بالای تل میکشند. دهانه و دیواره های چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهایست ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.

این تل در چند قرن پیش به تل حجاج، معروف شده بود که مجدداً نام اصلی خود، تل ضحاک را با کشف این آتشکده باز یافته است. در این محل آتشکده ای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان، در این تل چاهی

فسا - خبرنگار اطلاعات: آتشکده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد.

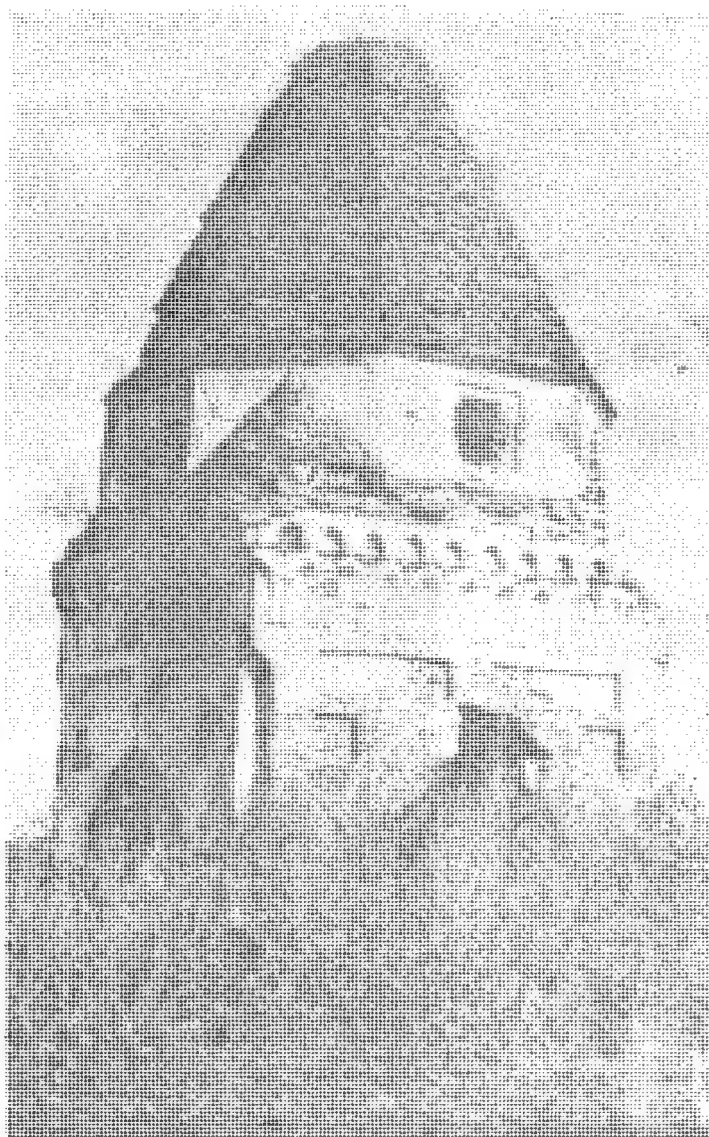
«خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع شده و در یک کیلو متری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یا آتشکده ضحاک معروف است.



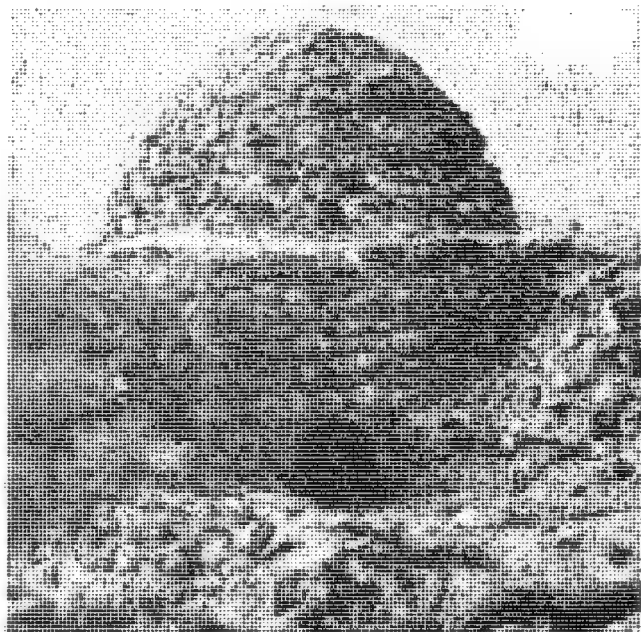
بنای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

بلاي آسماني درخراسان

در زمان حکومت عبدالله بن طاهر، بعلاوه جنگها و کشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴هـ درخراسان رویداد، که تلفات و خسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۵هـ بواسطه خشک شدن رود هیرمند، قحطی سختی در سیستان رویداد و آب رودخانه از حد و دبست خشک شد و قحطی و مرگ در بین مردمان ظاهر گردید. اهالی و حتی بزرگان و صاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا یکسال دوام داشت و زرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند از بین رفتند.



یکی دیگر از بناهای تاریخی آتشکده واقع در پائین
بازار آمل



گروه بررسی و شناسایی اداره کل حفاظت آثار باستانی وزارت فرهنگ و هنر که بمنظور شناسایی آثار باستانی فرمانداریکل زنجان به آن منطقه عزیمت کرده بود موفق به کشف سه آتشکده از دوره ساسانیان شد. این آتشکده ها که درحوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های عصر ساسانی است و با وجود آسیب فراوانی که بر اثر مرور زمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائز اهمیت است. عکس بالا یکی از سه آتشکده مکشوفه ساسانی را نشان میدهد

پل گبرها

پل بابا رکن الدین در اصفهان بر روی زنده رود معروف به پل خواجه میباید. به گفته فرهنگ دهخدا بانگیزه مجاورتش به گبرآباد آنرا پل گبرها هم میگفتند. لیکن از قرار تحقیقات نگارنده چون بیشتر کارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده اند پل گبرها هم شهرت مییابد. ساختمان پل مذکور از سال ۱۰۵۲ هـ آغا زو ۱۰۷۷ هـ پایسان یافته است.

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بوی—ژه پیش از دوره ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقیه—رضا شاه پهلوی، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دوره پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانع—گذاشته در تحت فشار بودند.

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرزشتیان هند مورخه بهمن—ن روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:

که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیراً "دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباہ و بگارت برده اند. شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام "گبرآباد" یا "گبرستان" وصل به "جلفا"ی "اصفهان" منزل داد. حتی بسیاری از فضلا و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند باجبار در "اصفهان" ساکن ساخت. فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد. امروز اثری از آثار "گبرآباد" که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد. سیاح رومی موسوم ب— "پتردیلاوال"، در نامه خویش از "اصفهان" مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷) میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در "گبرآباد" مینویسد:

"خانه های گبران پست و حقیر است. همه بینوا و عاری از زروزینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند. گبرها— شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و بامشقت و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . " چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را شناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و آرامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ مینباشند و مسلمانان بامدار او تلافی با ایشان رفتار مینمایند . در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم - آرامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران " مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، آرامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند " خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال آرامنه عزیز بچه منوال بوده است . " مادام منانت فرانسوی " از قول . م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی بایران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار مانده اند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل و ماء وای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران ۱۷۷

یزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرف اصناف مختلف کشور بپادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بسر مصائب گذشته دانش دینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی - هاتریا برای سیاحت مهین و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرفتوجه علما و اشراف واعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی در حدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاد تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰ هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

یزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیرمرد و میرزا - اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

فرزانه بهرام سرآمد اقرا ن خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحب سرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیا ب آن مرحوم سپرده دست وی گشت .

فرزانه بهرام ، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحب طبعی موزون نیز بود . برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیّت و کوشش کم نظیری همست گماشت .

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه ها مایه بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد .

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است .

مهدی فروح بن شخصان برادر دستور دینیار معروف به " سلمان فارسی " در زمان خلافت یزید بن معاویه نامه ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاو باره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستائی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود .

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است ، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند .

محمود افغان و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهء شقاوتها و بی رحمی هایش
بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی وزردشتی
تعزیت گرفت و بواسطهء این پیش آمد بغایت متاءلـم
و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که بر سر
مقبره اش موبدان را با مستمری معین ، برای آفروختن
آتش مقدس و سرودن زند اوستا بر گماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی
بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا
پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود
(۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع
" گواشیر " نام داشت با جبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت
اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش وهرام ساختند و در آن محل زندگی
مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال
(۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر
" گواشیر " بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان
به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام و ساکن
و منازلشان را آتش زدند (خرابه های آن امروز با اسم گبر محله باقی است)
بقیه السیف در حدود یک دهم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار
شهر ، پناه بردند . مسلمانان باین گروه که کاملاً تحلیل رفته و شماره
ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول
صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه
خاورشناسی کاما .

و هر روز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکنین کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود. "این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب " از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود - عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پاریسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بکرمان قتل عامی گشت یکره	بسی بهدین در آن گردید کشته
هزاران مرد بهدین کشته گردید	زایشان زندگی برگشته گردید
نماند از ده یکی کس زنده برجا	فتاد هرجا تن و دست و سروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول	نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل مردم را شمردنسد	حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه را کردند قسمت	نهادند آن چنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند	خدا بگشاد ناگه آن چنان بند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیلهای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یک سال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند - نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقاً " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورده درد دل مینمایند و یاءس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را با و گوشزد میکند . ملا کاوس دستور دانشمند پاریسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیشگوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی را سخ داشت فوراً " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آن که در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعد از گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد در سال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملکم مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطان حسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدجوئی آنان پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطان حسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .

بقول " جوناس هانوا ی Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعد از حمله محمود افغان در ایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نیاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملکم مورخ انگلیسی مفصلاً شرح داده و خارج از موضوع ماست . " جوناس هانوا ی " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد : " محمود بزرتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از یوغ ستم ستمکاران

۲ - رجوع کنید بتاریخ سرجان ملکم ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .

۳ - رجوع شود به

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند . سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قسطنطنیه بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند . " زبردست خان " سردار لشکر افغان در گشودن حصار " قیز " پس از چندین حمله عاجز آمد - لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت . سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن ، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند . " سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد :

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطان وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت . نامبرده سرداری شجاع و با مهارت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود - محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود . این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می رسید و هر راهی که می پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخورد لرزیده خویش را تسلیم و دروازه قلاع را برویش میگشادند . بدین طریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید .

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک با و رسیده بزندگانی خاتمه داد .

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشکرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین با احترام اجرا گردید - کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند . سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند . مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند .

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود . در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقربان و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید .

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت‌های پی در پی که در جنگ‌ها نصیبش می‌گشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه‌جوگان هندو عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست‌ناپذیر میدانستند . "

" نصرالله با ارمنی‌ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگره‌بانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب‌رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوی نبرده بودند . "

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی اساسی بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی‌ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحب‌دلان و اولیا میدانستند و باتجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" درباب عدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب بچهل هزار

نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود .

قدری از ایشان هنگام قطع بیابان با یر تلف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند .

لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده‌اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسر را که غالباً " گبران " بودند بنصراله خان نامی که یکی از ایشان بود وا گذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریر نمود . " راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان با او پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریباً " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و آرامنه و افغانه همه بر فوت وی تأسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهان دیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متأسم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشکر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوی " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه بیباکان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی و بیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوی " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز در خاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان بر جان و مال وزن و فرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلیسر زرتشتی را بیاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی ها تریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرتشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازم ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت مانکلی از بین نمی رفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنات و ثروت دبیلیمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیست بهتری بسر میبرند ، بجاوشایسته است که یادگار زیبائی بنام آن روانشاد بپا کرده و اقلاً " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی و روانشاد را در مینوشاد و خرم سازند . "

آثار ایرانیان باستان در انگلستان ۱۸۵

در دوره‌ایکه ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا
مزدای دانا و توانا را می‌پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان
در وادی جهالت و کفر قدم می‌زدند ، بخدایان طبیعت فدیہ و نیاز میدادند
مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولفکا مبریج میدیول
هیستری Cambridge Medival History نخستین نوزاد خویش و نوزاد
چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلج (Mag Slecht)
قربان میکردند تا مورد تلافی و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین‌گروه
خویش صاحب قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد .
کلیه اهالی جزیره انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی
و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که روی
زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن و ممکن
است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند . آری انگلستان کسی
که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره‌ایکه سیادت جهان با
ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند . هر بخشی از
خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها
بقدر یک روز مسافرت با اسب طول داشت و غالباً " با هم در زدوخورد و
کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد
و ۴۳ بعد از میلاد بوسیله ارتش دولت روم اشغال گردیده بود . بقول سرجار ج
بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق
سربازان روم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خود بیاگذار
گذاشته‌اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم
راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کرد و
تلفات و شهدای بی شمار داد تا آنکه در سال ۶۵۱ میلادی پندا Penda
یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود
پندانیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .
امروز که تقریباً " نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنگ
زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و
هنر نبودند . دانش امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشکر ناچیز بود .
پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایفی مردم را بعرایی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره ای ایرانیا ن باستان باطراف و اکنا فـ عالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آداب و فرهنگ خویش را بمرم بیا موختند .

دانشمند انگلیسی " سرچارچ بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش بانجمن پارسیان ادینبورگ Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ درتائیسـ قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنیـ مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی و مسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سه نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خا بریتانیا منهدم ساخته و بر خرابه های بتکده های یونا ن و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزم اینجانب در جزیره بریتانیا چهل آثار از ایرانیا ن باستان زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر رامسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدن شسایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باسم او مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدروود گفته رسوم ادب و سلوک مغربیان ناشی از دربار ایرانیا ن باستان است که بوسیله دربار قیصری قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که بر روی خرابه ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که ما بربریها که مقصود ما ن انگلیس هاست تربیت شده و آداب برومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نام های ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم و انس آنرا تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده اند .

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت، سدره جامه^۶ مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانا بیوشید و کشتی بمیان بست و آشکده را در قصر خویش بنا و در برابر زبانه‌های درخشان آذر، با پروردگار خویش برآز و نیاز مشغول گردید.

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد. دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند. دوره مغول دوره درخشان هند بود. کتابها زیادی در آن زمان بفارسی تاء لیفو ترجمه گردید. همایون شاه عاشق کتاب، همواره در مسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود. جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت. اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک "جوک" هند که با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد. بقول "وینسنت" مولف کتاب "اکبر مغول کبیر" "گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی بسا محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند."

یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تاءمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تاءسیس مذهب برگزیده بود. شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت. بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند و بخشی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند. اکبر، پادشاه متدینی بود، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذهب میدید. جوکیا سناسیان، مرشدان هندو، پیران، فقرا و دراویش اسلامی، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت.

بقول خافی خان صاحب منتخب‌اللباب "و چندان مردم صاحب‌کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم بآوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف‌هند شنیده نشد."

حضرت دستور آذرکیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که به هندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند. فرزنانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجا هدت نفس و ریاضت‌های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند. شیخ‌ها بال‌الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و "اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می‌یابد و اصل شرقی را آن میدانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته." (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بر ریاضت و اشتغال با وراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلاً "بقول مولفین "دیستان المذاهب" و "مآثر الامرا" دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت به هندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هند گردید ولی بادر بار اکبر شاه تماس پیدا ننمود. بعضی از مریدانش با کبرآباد "اگره" مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش "پتنه" بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بود و عرفان را تشکیل میداد.

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجد و حال میلی تمام داشت لهذا در سال بیستم جلوس خویش سنه "۹۸۲ هجری" فرمان داد عبادت‌خانه در جنب بارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفیض میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس با حیای شب مصروف میداشت.

۱- رجوع شود به "روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان" نشریسه انجمن ایران‌شناسی "تهران".

اما سه سال بعد بقول صاحب منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر و تضلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب جوهری نفیس و طالب حق بود از مشاهده اختلاف برای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش گرفت و چون از علمای عهد که هر کدام باعتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات ها را دیده و قیاس غایب بر مشاهده ^{حاضر} سلف را نیز منکر " و از همه مایوس شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادت خانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف اکبر نامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادت خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل همایون و نشستن کیهان خدیوبرفراز ممیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ البالی نمودند و بی بیسم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خود آرایان لجاج پیشه ازبد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند بر علمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند . "

صاحب منتخب التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را

بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس ستوده گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را با هتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکده^۱ ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوربست از انوار وی و در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجده^۲ آفتاب و سجده^۳ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند^۴ آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که :

۱- زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲- شاه از بیانات آنها متاءثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳- شاه نگاهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوربست از انوار وی .

۴- دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه در سال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا^۵ بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب " منتخب التواریخ " و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان " نوساری " با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

" منتخب التواریخ " راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنا براین برخلاف تصور برخی دستور آذر کیوان یا همراهان او بازیگر این میدان نبوده اند . شیخ ابوالفضل مولف " اکبر نامه " چون بقول صاحب " دبستان " و مولف " ماثرالامرا " نسبت بدستور آذر کیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه « نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی‌نمود از آنان مختصراً " سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تأیید مینمایند چنان که دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :

اکبر شاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدیت نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش‌ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

بقول کاپیتان وانس‌کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستار و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب‌شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن‌های آنها را اعیاد دولتی قرار داد . " بقسول پرفسور ژها تسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن‌های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست . " (۲)

اینکه باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کمی بوده‌اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲- چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن‌های فروردین‌گان و اردیبهشت‌گان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدراکبر شاه هنگام ورود به (نوساری) با " مانک چنگه " بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۵۳۵ میلادی) او را بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت .

دو سال بعد " مانک چنگه " (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید . همایون شاه پس از کشته شدن " مانک " پسرش "بهمن" را بدهداری " نوساری" بجای پدر منصوب ساخت .

چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ما موریت نامبرده تا زمان حیات بدست " بهمن " بود .

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) " بگجرات " منوچهر پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود " باگه " بردوخزانه دار خویش ساخت .
 منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپا ری برد . در غیاب منوچهر یکی از خویشان او " بهرام جاسا " جشنک عمل دهدا را بعهده گرفت و " بهرام فریدون " هومجی را بسمت عمل خویش برگزید .
 آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف " نوساری" از جمله " منوچهر " خزانه دار شاهنشاه و برادرش " نوشیروان " و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند در مقابل روحانیون سایر ادیان قدر برافرازند . لذا اکبر شاه بعمل بخش های " گجرات " پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته گه بتواند او را بارموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند .

۳- در آثار زیر اسم " مانک چنگه " بنظر رسیده است . در روایت (شاپور آسا " مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان " دهیویت " بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده . در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۵۳۱ م) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . انکتیل دو پرون فرانسوی در کتابزند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ - یزدگردی بنام " مانک چنگه " نوشته شده است .

فرماندار "سورت" چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازم بعمل آورد. بزرشتیان "سورت"، "بروج"، "کمبایت"، "نوساری" و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد. انجمن پارسیان "نوساری" خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد "ماهیار" پیشوا^ی آنهاست. در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند.

فرماندار وسایل حرکت را فوراً "فراهم" و موبد ماهیار معروف بدستور "مهرجی رانا" در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش "کیقباد" در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بیایتخت عزیمت نمود.

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است "اکبر در سال ۱۵۷۳ م. (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور "مهرجی رانا" آشنایی پیدا کرده است.

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی "اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به "ککری کری" آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است. در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستور "مهرجی رانا" مقیم "نوساری" توانست اصول آئین خود را باو بفهماند. هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بیایتخت وارد شدند شیخ ابو الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور "مهرجی رانا" در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادتخانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکسی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت.

ت اکبر شاه در خلوت نیز دستور "مهرجی رانا" را ملاقات و درموضوعا روان، جهنم، همستگان، نژاد و معجزات زرتشت، رسوم و عادات ایرانیا، مراسم کیانیان، احترام آتش، خورشید، ستارگان، ماه و سایر انوار، توحید، اسرار زرتشتیگری، نیرنگ یا اوراد و اذکار، پاکی، راستی، سدره و کشتی، نوروز خاص، نوروز عام و جشن های ماهانه مذاکرات بعمل آورد. از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید. اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت.

"استرپوشام ماستر" فرماندار "سورت"، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشا و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک "نوساری" به پیشوای نامبرده عطا کرد . دستور "ایرج جی" "سهرابجی" "مهرجی رانا" سراینده "ماهیارنامه" در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان	زدین زراتشت اسپیتمسان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد	بپوشید سدره خود از راه داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان	همی داشته بود چندین زمان
بسدره و کشتی شه نیک بخت	بنزدیک خاصان نشسته به تخت
و باز در مورد ستایش آتش میگوید :	

شاه اکبر همیشه بوقت نماز	بنزدیک آتش شدی بسیار
بر آن عود و صندل نهادی تمام	برافروختی از بزرگی مدام
ورا سجده کردی و خواندی کلام	بخود خواستی از خدا نیک کام

بسیاری از خاور شناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده اند از آن جمله پرفسور "ویلسن Wilson" با استناد از بیانات "بدوانی" مولف منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمدوشد داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده و ناامید شده اند مینویسد :

"بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری - گجرات) آمدند و جمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود. (۴) اما دربار و صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب و ناسزابه "بیربل" وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت نشستن اکبر شاه می نویسد :

"وقشقه وزنار را جلوهداد" قشقه خالی است که پارسیان و هندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزرزشتی-گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدر از می کشاند دریـــــک سفینه کهنه که قدمت آن بضد و پنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان " هندی " و " مراتی " موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد. دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانسن) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد. نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهماتسه) خدمت میکرده و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه با و انعام میدهد. چون اکبر شاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدر بار خویش میطلبید.

تصنیف های نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزانگان زرتشتی) دعوت مینمائیم.

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود. از خدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت های گرانبها بخشید و یک هزار جریب زمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلخوری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش با و عطا فرموده دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود. زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیت او شادیهها نمودند و در سال (۹۴۸ یزدگردی) او را بـرنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ یزدگردی) با تصویب قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب گردید.

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلاً " دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف گردید نسب او از این قرار است : دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیر-بداد) پور (هیربد جشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربدموبد) پور (قیا مدین) پور (قیا مدین) پور (هیربدموبد) پور (موبدهرمزد) پور (هیربدرامیار) .

دستور (مهرجی رانا) در روز (دی بآذر) و ماه (اسفند) سال (۹۶۲ یزدگردی) به مینو مسافرت نمود.

زرتشتیان یزد دردوره فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخان

"باغ دولت آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی
ساختمان گردیده و"
"حتی خشتهای بامها را نیز با جبار بر پشت زنان حامله
زرتشتیان نرسی آباد"
"و کسنویه حمل نموده اند تا جنین آنها سقط گردد."

از روزگار صفویان ببعداوضاع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی
بیتزل نهاد. با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی، این
جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند. موقعیکه اشرفخان
افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطان
برای تسخیر یزد، ثفت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گروه
انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند.
علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود
از فرط ستمکاری رعایا را مستاء بدل و پریشان روزگار ساخت، حتی دست تگد
با عیان و اشراف شهر یزد درازودر رعایت خاطر آنان توجهی ننمود.
حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجه مسلمانان واقع بودند
میتوان قیاس کرد چه بوده است. غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوایی
با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان
مسلمان بآنها میدادند با جبار قناعت میکردند.

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در
برابر آنها توانگر محسوب میشدند. اما حالت روحی شان بسیار خوب بود،
مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کار و پیشرفت امور
را از اهورامزدا خواستار بودند. هرچند زرتشتیان مزدور بینوا، صابرو
ستمکش بودند، باز هم اشخاصی شیردل مانند خدا داد رستم کدخدا و مرزبان
ظهرا بکسنویه ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب و خرمشاهی و شاعری مثل
جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند. شاعر اخیر بواسطه سرودن یک
غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید.

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علم خان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر با فقی معروف، بخان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ ساله بود بتسخیر و فرمان داری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیده خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدین طریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت آنها و تصویب شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دوراندیش بود . در دوره فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرج و مرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمرادخان ، ابوالفتحخان ، محمدصادقخان ، جعفرخان ، لطفعلیخان زند ، آقا محمدخان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هریک از پادشاهان وقت را با ارسال تحفو هدایا و شیرین زبانی و خوشگویی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدین طریق که مامورین فرماندار هرروز مزدوران و بنایان زرتشتی را باجبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردد تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیان نیز چون متعصب و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند ، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جمله استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد بآخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائیی بسرودن غزل ذیل میپردازد . اتفاقاً " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاء شیرین بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خواننده شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگاز مشاهده این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار هماندم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعد از این بهمه مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورامزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس

ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس

ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مـرحبـا

حق شناسی پیشه کن از کفر و شناسان بترس

ایکه میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس

زیردستان را مترسان از زبردستان بترس

ایکه از زور دو بازو غره ایمن مبـاش

روزگارت بفکند از گردش دوران بترس

ایکه داری حرص دنیائی مروت پیش گیـسر

مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس

ایکه گوئی لذت شیرینی از دندان خوش است

لذات از دندان مجو از کندن دندان بترس

ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم

ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
 گر عسل شیرین بود از نیش زنبور آن بتـرس
 ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
 هرکجا که میرسی از این بتـرس و آن بتـرس
 روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختن
 باغ دولت آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالارا از
 حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش
 همه را بحفظ داشته و متاسف بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است.
 جمشید خسرو دارا بداری اشعار زیادی است که بعضی از آنها در
 سفینه ها محفوظ مانده. از آنجمله است ابیات آبا هرستان ندارد اعتبار
 که گویای تاریخ مهاجرت اولیه زرتشتیان بـمبئی میباشد.

در اطراف گوشه از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است که جوانمردی در این
 جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس از تسلط اعراب
 به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت
 مخصوصا "نسل آتیه قرار دهد.

تاریخ قدیم ما قبل از تسلط اعراب کم و بیش بر تاریخ دانان
 و علاقمندان به این آب و خاک هویدا است و تا زین که پس از تسلط بایسن
 کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلبی نظیری جمیع آثار ادبی و علمی
 و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباہ سازند خوشبختانه نتوانستند به
 نوشته های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ با انضمام
 مانده های آثار قدیم نیاکان ما در تخت جمشید، طاق بستان و مداین گواه
 و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است. ولی از اینکه بگذریم از زرتشتیان
 پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و
 بسیار ناچیز است.

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت
 آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم ودشواری کمر
 همت بسته اند.

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهمردان دست با اقدام چنین کار خطیری زده‌اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنهم تاریخی که باید فقط از گوشه و کنار از روایات و نامه‌ها و کتب مختلف کمیا با جمع آوری شود کار ساده‌ای نیست. مخصوصاً "از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند" خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیماً "به آدرس آقای رشید شهمردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند.

در خاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم. یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیک دان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب و امر را آنطوری که بوده است برشته تحریر در آورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید. ممکن است گاهی اوقات حقایقی بگوش عده‌ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه‌اش فقط ذکر حقایق است. چندی قبل در شماره هفتم سال اول مجله هوست در تحت عنوان "محمود افغان و یک سردار زرتشتی" مقاله‌ای بقلم آقای رشید شهمردان درج شده بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت. ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم.

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزار از آن باقیست در مقابل آنهمه جور و ستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشان دادن عکس العمل و یا جذب و جوش، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند. خیر! آنانهم بحکم غریزه طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست با اقداماتی زده و گاهی هم شاید برای سرکوبی و تلافی ساخت و پاختهائی مینموده‌اند. و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه‌ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد.

بعقیده بنده بیان این گونه حقایق بشر را آگاه میسازد که جور و ستم چون از حد خود گذشت هر مذهب دوست و میهن پرستی را از مذهب و میهن خود بیزار میسازد.

باید از حقایق تاریخ پند آموخت و درس عبرت گرفت اینک در زیر مقاله دیگر بقلم این دانشمند محترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیر و موفقیتشانرا از درگاه

اهورامزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران در شصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را بایران
نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و
تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت
مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را
پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت
فشار و ستم نامحدود زندگی میکرد و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز
بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین پروری و ایران دوستی بسا
سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ،
بی مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است .
چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترک آباد مورخه سال ۸۴۷ یزد گسردی
(۱۴۷۸ میلادی) خطا ب زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در
نامه چنین آمده : -

" بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ
روزگار سخت تر و دشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه ازدور
ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی کسه
دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سرکه
اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است پیشترین روزگار
بتر نبوده است . اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد
دسترس اندک است و نیرنگ و برسم و یوژداثر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی
بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان
همه بسیار پاکی و پلیدی ره و رسم است . "

باز سه سال بعدتر در نامه دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال
۸۵۰ یزدگردی چنین مینویسند . " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که
اندر خط پهلوی راه میدانند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه
بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده اند . "

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دوره سلسله صفویه محرومیت های زرتشتیان نیز ترقی یافت . هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد . چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی ، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ - ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید .

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحببایران تقریباً "بصفر" رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق : -

یزد	۶۶۵۷ نفر
کرمان	۹۳۲ نفر
تهران	۱۰۰ نفر
شیراز	۲۱ نفر

مرحوم مانکجی صاحبپس از سیاحت و اقامت چند سال در ایران و سایر دو دخمه در یزد یکی در شریفآباد و دیگری در کوه نریمان و یکدخمه در تهران با پول خیریه اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرزشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیدا "توصیه نمود" . در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تالیف و بین جماعت منتشر ساخت . از اثر مساعی و فعالیتها آن روانشاد بود که انجمن خیریه ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که با انجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان با ایران عزیمت نمود .

مانکجی صاحببورود با ایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرج انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و در باسواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت . پس از مدتی اکابر صاحبان هند بنا بمخالفت های شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئی هایی که متصل از او مینمودند دشمناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند . آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرج خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود . مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم کم دبستانهای دیگری بعد از دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد . چنانکه در بعدخواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحبده باب دبستان بودند .

جنرال هوتن سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک ربع قرن پس از مانکجی صاحب باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها بـ طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفر مرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهر کرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات و بخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحب پور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگای بمبئی که پس از مانکجی صاحب بنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند در ایران منصوب گشت ، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشمار دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که در سالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۱۸۹۴-۹۵ میلادی) برای ما بیادگار مانده است بر طبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود ، جمعیت زرتشتیان ایران جملاً " ۹۲۶۹ نفر بوده اند از اینقرار :

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرضی راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسرو جی خانصاحبنه تنها آمار مردان و پسران و بانوان و دوشیزگان راجداگانه معین کرده ، بلکه شماره مردان با سواد و پسران با سواد هر محل را نیز مشخص نموده است و در طی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود از مردان با سواد کسانیست که خواندن و نوشتن میدانند ولی از پسران با سواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد و ازدوشیزگان کسانی مراد است که عروس نشده اند و بانوان زرتشتیان بغیر از چند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیر از شهرستان یزد کرمان ، و تهران همه از طبقه مردان و جوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان با سواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان با سوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه و جلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، مهت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنا بر آنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم با سواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقارا پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت با سواد را تشکیل داده اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزد امرار معیشت مینموده اند همگی بیسواد و در چهل مرکب غوطه میخورده اند . چنانکه با سوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از $\frac{1}{4}$ و ۴۸% و با سوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به $\frac{1}{8}$ و ۸% باین معنی که دهاتها صدی چهل

کمتر از شهرها با سواد داشته‌اند .

بر طبق آمار فوق عده با سواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از ۷ و ۶ بوده و سواى بانوان و دوشیزگان ۱۳۷۱ عده با سواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از ۱۳۱۱ بوده و سواى زنان و دوشیزگان ۴۱۲ و ۲۷۰ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت های شدید بسی بهتراز زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده‌اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را با همت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره کرده و میکنند (اگر چه این موضوع در گذشته با حقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست - هومت) اما بودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سواى دوسه بنگاه از خیرات و مبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خان صاحب تنها بر شماری زرتشتیان اکتفا ننمود بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش آموزان را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱ نفر و محله زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده‌اند . برای صورت آمار زرتشتیان بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش آموزان زرتشتی

در سال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش آموزان
تهران	شت نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمرد معروف بافسری	۱۳
خلفا نعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمرد نوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زند و استابا معنی	ماستر خدا بخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرم شاه	آقای خدا داد رستم کنتر اکثر خرمشاهی مقیم پوننه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود دارد که بزبان روسی متکلم و خویش را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشند . گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکند و در دخمه میگذارند .

سراکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ - ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ما موریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایشان را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی‌ها مراوده داشت و همه‌جا خویش را علناً گریز میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافر سیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه " نجیت " بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی‌اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از ایشان واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن در داده و علناً " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخواند ، تا بهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صدا فوس بر ما که در دوره آزادی و در دوره که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته و نمیداریم . در حوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفه زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهراً از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یکنفر سیک که در دوران بعد از جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت و از پارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بیارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند . یکی از درویش پاری موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گذارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از اوراد را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدا بخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولسی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سؤال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند .

صاحب تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . " کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

در تاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژ دنبیل و دژ روشن و دژ هوخ و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتها اکراد علی‌اللهی و سنی مذهب ساکن هستند . رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنبیل مسکن اکسراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد . اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه و کوهستانات بربر و مصر می‌رسد ، ساکن بگردکافر معروفند . اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب‌المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند .

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است . اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنبیلی میتوان حدس زد . بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی ، رشید اردشیر رحمت - آبادی مشهور بزرگ یا طلاریش که چارواداری میکرد ، در حدود سال ۱۸۹۰ - میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند ، بدسته از ترکها (بظن قوی اکراد) برمیخورند . ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه حوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند ، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش‌سیما را که از دیدنش بر او رحم میکنند و از قتلش منصرف میشوند . و با سارت بدیار خویش میبرند و با خود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید . آنگاه او را بقتل رسانند .

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند . اسیر چون خود را زندانی می‌بیند و سرنوشت رفقای خود را نیز بچشم دیده بود ، هراسان و پریشان میشود . از ترس خواب بچشمش نمی‌آید . بزمنه شروع میکند بخواندن و رهرام یشت که بحفظ داشت . پیروز منزل از شنیدن زمزمه اوستا تعجب میکند ، زیرا که جوان را مسلمان فرضی مینمود . فوراً " فرزندان خود را از ماقع خبردار و او را از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جويا میشوند . جواب میدهد زرتشتی است . اما کشتی نشان دین را با خود نداشت . بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند ، در قتلش میکوشیدند . چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می‌بینند ، بسیار خوشحال میشوند . اتفاقاً " آروز چهره " گهنبار بود او را

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا -
مзда آنها را از قتل او منصرف نموده است. و قتیکه مطلع میشوند که
مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدا را بجا می‌آورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن
قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها " ترک
تصور نموده است. آنچه در بالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند
تاریخی و ماءخذ صحیح قابل اعتبار، سوای تاریخ دنبلی و قول سیک و آقای
طوطی درویش پاری بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند
که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی
مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آوایندیا بمبئی (۱۴ - ۱۹۰۶) در این
مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. " یکی از
افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که در سال ۱۹۱۴ در
بندر بمبئی لنگر انداخت، بیک نفر پارسی که آذوقه آنها را تهیه مینمود،
اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و
غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشند که نیاکانشان بدانجا
پناهنده شده‌اند. این مردم تا کنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات
و هرچند بزبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینما
و شگفت تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند. "

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت
بروسیه در یکی از دهات قفقاز با شخصی برخوردی که در برابر آتش بعبادت
مشغول بوده‌اند. از کسانی که از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر و محل
آنها اطلاع دارند خواهند دانست معلومات خود را بوسیله نامه هوست بدسترس
مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع
بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم
برسانیم.

" شماره زیادی از مردم مغولستان کمونیست و
ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن
ایران میباشند. "

گفتار گوناگون مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند
بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن، جنوب شرقی کاشغر
ساکن و از خود بزرگ و امیردارند. بزرگان پارسی از سرالکساندر برنس
Sir Al. Burns که چندی بعد از طرف دولت انگلستان مامور افغانستان
گردید حقیقت خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس از تحقیق از مسافر^{بینی}
که در آن حدود آموشد میگردند، در نامه خویش بنوروزجی فریدون جسی
خبر مذکور را خالی از حقیقت می شمارد و معتقد است جمعیت مزبور بایستی
فرقه ای از مسیحیان باشند.

اظهارات سرالکساندر برنس، بنظر ما، پس از تدقیق در آثار^{هین}
نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل اعتبار نیست. صاحب دبستان المذا^{هین}
در ضمن شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش دو نفر زرتشتی
بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن حدود می شمارد. زربادی پدر
زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود. خود موبد سروش بقول صاحب
دبستان مدتها در ترخان اقامت داشته و فره قاری شریک زربادی از کرامات
وی صحبت میدارد. همان کتاب موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در
پتنه بخدمت دستور آذر کیوان نایل و در سلک مریدانش داخل میگردد.

بنابر آنچه گفته شد، اگر جمعیتی از زرتشتیان در کاشغر و اطراف
ترکستان چین که امروز بسین کیانگ معروفست وجود نمیداشتند زربادی و انوش
بآنطرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش با اسامی
معموله بین زرتشتیان این سامان شباهت ندارد. تاریخ، شرح حال و چگونگی
عالمه را ثبت نمینماید اینک که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت آنها
بآن حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست که جمعیت زرتشتیان یحتمل بطور
ناشناس که بآسانی شناخته نشوند در آن صفحات باقی باشند و تحقیقات
سرالکساندر برنس از مسلمانهایی که بحقیقت امر آشنا نبوده نمیتواند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتماً " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد .

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد . گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد ، داخل شده جویای کار میگردد . صاحب دکان شغلی با و مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود . چینی همان روز اول موقع عصر دست و صورت شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی . صاحب دکان چون کشتی در دست او می بیند او را از دکان خارج میکند . چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت ، صاحب دکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است . چون از دین و آئین او اطلاع حاصل میکنند فحاشی کرده خارج میشود ، تا بعد از مدتی با چندین نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصاً " آقای رستم بهرام فرخانی شدیداً " او را تحت امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین حاصل میکند .

چینی نامبرده فارسی و زبان چینی را خوب میدانست . فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستارا حفظ داشت و از روی کتاب خرده اوستای فارسی بدرستی میخواند . چینی مزبور گدائی نمیکرد ، با وجود آنکه گرسنه و فقیر بود از هیچکس سؤال نمینمود . اگر کسی پولی با و عنایت میکرد ، عکسهای بزرگان زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهمن خویش بمردم آنجا نشان دهد و از وجود زرتشتیان در نقاط دیگر بشارت دهد . آقای کیخسرو اردشیر فیر دبیر ایران لیک تحقیقات زیر را از چینی نامبرده بعمل آورده و در گزارش جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۲۰-۱۱۷ ثبت نموده است ، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم .

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر با اداره ایران لیک آمد و خود را از گروه زرتشتیان مغولستان معرفی نمود . آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پارسی آواز نیز توضیحات مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج نموده است .

بهرام چینی نامبرده میگفت که جمعیت زرتشتیان در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صد هزار نفر میرسد و از خود شاه و امیر دارند. وانگ
تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست
و در پایتخت کشور در اولن بتون^{Beton} Ulon که اسم جدیدش اورگا Uрга
است بردیهم سلطنت نشسته است چون از مذهب او سؤال کردم باین عبار
جواب داد " مذهب ما عناصری و دین ما زرتشتی است، شاید بعلت ستایش
عناصر بعناصری مذهب معروف باشند. از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود
" کرشر " Karshar و " اکسو " Akso را نام برد. شهر اخیر در ۲۰۰
میلی شمال شرقی کاشغر واقعست و کرشر بهمان مقدار مسافت در سمت
شرق اکسو است. از کوههای میهن خویشش رشته
کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود. راه آهن در شهر آنها
وجود ندارد پس از ۵ روز مسافرت بخط آهن منچوریا و چین میرسند. لیکن
خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها
انجام میگردد. معادن نفت، طلا، نقره، آهن، مس و ذغال در آنجا یافت
میشود و عالتا " طلا استخراج میگردد. اقسام پول مروج بین آنها
عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و
سکه نقره Yangchan و سکه مسرا Koonchan میگویند. زبان کشور آنها
مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا
زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند. مغولان و
چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند. زبان فارسی و زبان چینی
نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است.

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه
بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهء تابوت آهنی
بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراد از
آن خورشید نگرشی است. پوروستوا از سکه های سنگ بزرگ ساخته شده و بر
نقطهء بلندی واقع است. میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ
میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسانند.
در پوروستوا آتشکده موجود و موبد و دستور که بترتیبگی گیل Gigil
و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چبیت Chabyat
میگویند تا سه ماه هر هفته مرتباً " در محل آرامگاه بجا میآورند. در
خانواده که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند. استخوانهای
میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشی یافت و کاملاً " خشک گردید
در آب رودخانه میاندازند. زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه جداگانه
می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود. (این رسم سابقاً " در محله
خلفخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکده آنها موسوم است به بور خون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoom دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیه مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود. چراغهای بسیاری شب و روز در آتشکده روشن و چیزهای خوشبو با آتش تقدیم میشود. افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است.

چون از بهرام خواهرش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالباً عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژههای پازند باشد. اما راجع بعروسی بهرام گفت که در ازدواج رضایت پسر و دختر شرط مهم میباشد پس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانیها که بمناسبت جشن عروسی انجام میگردد، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید. کلیه خوردن گوشت گاو بین زرتشتیان آن صفحسات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینهها میخورند.

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیان در آن محل ساکن میباشد ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود. در خصوص داستان خودش و ورود به هندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند. اما ورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدهلی میفرستند در طی مدت جنسگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بر بدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست.

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینیهای مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد. اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال نایره جنگ بین کشور خویش و مغولستان کمونیست از یاری با و خودداری مینماید. بنابراین پس از مدتها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی

مانکجی صاحب‌در جشن ناصری

"تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ، چه ناتوان
 "در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند و تا افراد نسبت
 "به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد
 "بورزند. و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند
 "و تا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدردانی نکنند ، این
 "قافله تا بحشر لنگ است"

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۴ یزدگردیست . مساعی
 سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در
 ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روان شاد مانکجی صاحب
 ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر رف . ف . تامسن و زیرمختار
 دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصرالدين شاه ، بنا بدستور وزارت امور
 خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و
 بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای
 خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را پایک نظر بنگرد . درجهای
 متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این
 بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را
 از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی
 ظل‌السلطان ، نایب‌السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت
 داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین
 با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنا براین حکم از نوروز یونت‌ئیل سال
 ۱۲۵۴ یزدگردی هشتصد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان
 کرمان که جمعا " ۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن
 زمان در حدود چهارهزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال
 ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پاریس پرداخته میگشت .
 روانشاد مانکجی صاحب‌برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرزشتیان
 کرمان ، شیراز ، کاشان و سایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن و دعا گوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هرساله در روز دیهمهر ایزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند.

تهران در روز هر مزد و مرداد ماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار با شکوهی بود که با گل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیر از زرتشتیان ۱۵۰ نفر از سران کشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانه ها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطابه زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفانگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهایی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت:

"سوی مراحم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان و چاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگسی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دور بینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده و در کارهایی که در میان خودشان و رجوعاتی که با دیوان عالی اتفاق میافتد یا در اظهار کرده، سؤال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را با و واگذار نمایند. والا اگر کارچندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این گروه که در نگهداری بی برگان دارند ،
 شراره گشته و همه این گروه را فرا خواهد گرفت . "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده اند که در نیستان نیهای
 بزرگ که نسبت " بسایر نیهاقوی هیکل و زورمند هستند ، بوزیدن بادهها
 برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه
 نیستان را فرا گرفته و میسوزاند . اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این گروه
 نیز در نگاهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش
 آنها برنیایند آشکاراست که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست
 مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده
 خواهند گردید . و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها
 را از بزرگان خود دیده اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه
 بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده ، با هرزه کرداران آئین یکدل و
 یکزبان شده و بیاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده اند خواهند
 کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه های این گروه آگاهی و بینائی دارند
 آشکار است رنجهاییکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر
 خواهد گردید . چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن
 روزها یکی از دستوران این گروه که پنجاه سال بیش داشت ترک آئین خودکرد
 و این بنده او را نمیشناخت . چند روز از این کار گذشته سواره آهنگ
 جایی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی
 دارد . چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد . پرسیدم که شما کیستید ؟ و
 چه نام دارید . گفت آیا نشنیده اید که در این روزها یکی از دستوران آئین
 زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم . بنده
 برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسب فرو آمده جلو اسب را بنوکر
 خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما
 آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده اید . خواهش دارم که آنچه
 را دیده و دانسته اید مرا نیز بیآگاهانید که بنده هم دانسته باشم .

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این
 گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم . موبدان و دستوران دیگر از من نادان تر
 و نابینا تر انداز آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و از راه
 نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایـرـان
 مالدار هستند بضعیفان این گروه پیشدستی و بزرگواری نموده ، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکسند . چون کارها و دنیا داری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بیاداش کردارها ناشایست خودشان برسانم چون گفته های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم دم در کشیده و پوششها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخوبان خرخاری و بدی ببدان سگ ساری و خوبی ببدان کردن کار عبدالله انصاری است . دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که او را پولی داده روانه بمبئی نمایم . ناچار بفرمان مردی و مردمی او را پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند ، هیچگاه اینطور نارواییها دیده نخواهد شد ."

" و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همسر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیــــــــــــــــش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی آبرویی طایفه و آئین میشوند .

" و نیز وقتی که یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر راءفت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده و همواره خیال خود را بدان مصروف و مبذول میدارند که در میان آنها آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از همدیگر بگسلانند و البته این قبیل اطوار و اخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است که در این حالات مشغوف و مضمون بشوند و ترتیب اسباب دوستی را با ولین وسیله تدارک و مهیا دارند و نیز کسانی که از این گروه پنجشاهی بدست آورده و توانگر میشوند برای نگاهداری جان و نیروی بزرگواری خود با هریک از هزره کاران دست یکی شده و ناتوانهای این گروه را که دشمنی و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند .

"و نیز وقتی که اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هر یک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصراف آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هر قدر متمتع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته اند : با برادران مردن بهتر و گوارا تر است که تنها بحجله عروس رفتن .

"این نیکخواه میخواست که چند کس از خردسالان این گروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هر کس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی برآمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده اند دانائی بدست آورده و برماها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هر کس را که درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیلهوری و برزگری پیشه خود سازید که نانمانی بدست توانید آورد .

"بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیلهور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تادل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش نمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستنی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنا براین اگر دست دادودش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت و تعارف دادن و کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است که در آتش پندار ناروایی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهایی که روانشاد مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار ببریم .

آغاز تماس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایتی کرمانی است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم و تربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستورداراب سورتی استاد انکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است. "

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۴۷۷ م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را منحصر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی بانامهء از طرف پارسییان هند در آن سال به یزد، جاروجنگال برپا نمود. از مشاهده او واستماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش درآمان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان بعد کوشیدند تا باز زرتشتیان هند را راه مراوده باز کنند نامه های آنها خطاب به پارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسرو و مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور برنجش و بهدین نوروز پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرزبان شاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبرشاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹-۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحب دلان و فرزاندان والا مقام زرتشتی است

در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، ترکی ، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفایدها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطان هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته . صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد . " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند . آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامه از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب‌الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هراول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذر کیوان داشت . "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطان بود و صاحب تصانیف عدیده و در شخص شاه نفوذی بغایت داشت .

نواب صمصام الدوله شاهنوازخان در کتب بخویش مآثر الامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید .

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هندو مخلوط بود کوشش نمود . پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که با و نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود . با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دسته‌ای از شاگردان او مانند مؤبد خوشی ، مؤبد سروش ، مؤبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز به هندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند . دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهانرا بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص و عام است . فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلاء معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود .

شاگردان دستور آذرکیوان بادربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده و در شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه ، لکهنو ، دهلی ، اگره ، لاهور کشمیر آموشد داشته‌اند . (در فرزنانگان زرتشتی ، از آذرکیوان و مریدانش)

مشروحا " صحبت شده است .

دی
موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگریست که در سال ۹۶۲ یزدگردی
بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینکه شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری
(۹۴-۵۹۳ م) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ
پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .

چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند
پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس
شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی
را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال -
الدین یآوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزنانگان زرتشتی است که شهرت فضل و دانش
او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه در سال
۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ
جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه های مصطلح مذهبی
زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژه " برسم "
راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح
این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت
و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض
بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده
بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی
دانارا زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب آثارالامرا همین قول را تکرار
و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام
مأموریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷ یزدگردی
بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بسورود
بملتان بهدین کاوس ماهیار نامه از دستور قیامدین پور پدم ساکنان
بروج متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع
از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .
موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم
۹۶۷ یزدگردی در ضمن جواب نامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیاری را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خدا شناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک - جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و ازبکیسه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و درد دنیا نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند .

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافرت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آبدریا را نیز مرگزاران یعنی کفار را ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده باتفاق بهدین اسفندیار پور سهراباز اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چاپار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیربن شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمدوشد داشته و قاصد نامه های طرفین بوده اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریباً " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان . برّج . بانده . بلسر واریا و . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند - دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بگو هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاساس ولایتی کرمانی است که استاد اوستا و پهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر می‌باشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سدن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود . در اصلاح آنها همست گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید .

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم و تربیت موبدان سعی بلیغ نمود . دستور داراب ، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود ، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافته اوست .

انکتیل دو پرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او ، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد :

" تقریباً " ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت . دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود . گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمععی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت . "

" دستور جاماسب و ندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود . تفسیر های آنها مطول دید . در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت . دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند . لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروج انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند و پهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفت های شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود . "

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف دم نزد . زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدال کشیده بود . از تجربیات گذشته ، جهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سندن مذهبی یقین حاصل کرده بود . بنا براین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها برای فعالیت نمود دستور دارا بکومانادادا دارو ساکن سورت ، دستور جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروج با حتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیا موختند .

در همان سال مانکجی ایدلجی ، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی ، تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیم را اتخاذ کرد . اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت . دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درستی و نندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه و جر کرد دینی و نیرنگستان ، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و با جملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران به هندوستان رهسپار و ببندر سورت وارد شد . چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم رو ب شدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش به هندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس بن فریدون تعلیم داد ، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب را ای داده آتش مباحثات را شعله ورتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ - یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش با و نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستانی درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت .

داستان اولیه بمبئی و پاریسیان

" سیاوخش کرمانی چون با جبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و با تفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد . پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پاریسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پاریسی است که دوسال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات ، آمروناهی بومیان بسود . اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند . "

در پیش‌گفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخو بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تاحددود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید . مخصوصاً پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افغانه در سال ۱۱۴۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت و آنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل مضی نجات خویشا سلام میآوردند . اجافدر اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هجرت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان خود وادار میساخت .

آن دوره ، دوره پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب‌کلیله و دمنه " هر که بر پشت کوه خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی در پی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزان بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نور دیده خویش را نابینا ساخت و خود در آتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفادالناس علی دین ملوکیم عمال دولت نیز به پیروی او از اجاف و تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آن دوره روزگاری تیره و تار داشتند . سیاوخش بن دینیای کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده های زرتشتی کرمانی است که مض رهایی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ - یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها به هندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش برما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاج و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودختر را با خویش به هندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع اسف آور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد . هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند . مسرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و در همان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود با جبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهـر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیره بمبئی که اخیراً " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست سیکا پور بهرام سپرده خواهش میکند او را بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنسادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیره بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتغال بود . چون در آن سال کاترین شاهدخت پرتغالی بعقد ازدواج چارلز دوم در آمد ، بعنوان جهیز پادشاه انگلستان واگذار شد . دارابجی پور نانا باهای ساکن قریه مورا سوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود ، نخستین پارسی حادشه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانواده خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره با تلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتغالی بودند سکونت اختیار کرد . دارابجی پس از چندی ، در خدمات دولتی حکومت پرتغال داخل و اداره بخش مهم امور جریره با و محول گردید .

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت ، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتغالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید . دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانه بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان با و واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک با سم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است .

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر با سم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت .

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی ، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود . شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگردد .

شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود . سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی ، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیره

بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حمله های سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد . فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت ، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ - بواسطه شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیه نفرات و سپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود . چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فوراً " با افراد دستجمعی خویش مجدداً " به بمبئی حمله و بخش مهم و قلعه شهر واقع در دונگری را متصرف شدند .

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را در تصرف دشمن دید فرصت از دست نداد ، رشته امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت . جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یا قوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند ، شادیه نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند . رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبه سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دو سال حاکم مطلق شهر بمبئی بود . هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یا قوت خان صحبت میدارد . بمبئی در مدت دو سال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند . ورود فرماندار جدید بـ بمبئی ، رستم جی رشته امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خود بـلقب پـتـل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان با وواگذار گردید .

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آنزمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است .

از آنچه گذشت رستم جی پور دارا بجی پور نانا با های نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت و کاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود . کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف آبادیده احترام

شبه بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند . تهیه آذوقه و ااثا کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است . کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود . انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند . لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند . مانند :

هیرجی ردیمنی نخستین ^{پارسی} هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدگردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود . سرکاو سچی جهانگیر باروشت از نبیرگان اوست .

لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود . از تشویق دودلی ، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و در سال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگرگاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد . خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست .

هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود و در سال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت و تا کنون دایر میباشد . قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیر دادی شت از نبیرگان او و همت مرزبان ظهرا بکسنویه ای ایجاد شد . در آینده از آن صحبت خواهیم داشت .

رستم مانک معروف به رستم سیت که در سال ۱۶۶۰ میلادی از دربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسیها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشد . شهرت رستم مانک در یزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخه خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد . اما چنانکه گفته شد دو سال قبل از ورودش جهانرا بدروود گفته بود . بنا براین دستور جاماسب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند .

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنها در روز آذر ایزد و آذرماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود . در آن موقع جمعیت

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمیکرد .

بیکاجی پور بهرامجی، یادگار خیر او بنام چاه آببیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجا های دور و دراز میبرند . سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و در روز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود .

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند . روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمم رستم جی پتل پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هر چند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را برگزیند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم جی در آنجا حاضر نبود بنا براین پیروزه پوست کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . تگفته نمایند رستم جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و با وجود دو ازدواج فرزندی از او زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی با ازدواج با او اصرار دارد ، انکار او بی مورد است شاید خواست خداوند نیست که فرزندی برای او از این دختر قلم بجهان گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطه قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم جی نیز با وجود کبر سن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیمایش سال او را بیش از ۴۵ نشان میداد .

چنانکه گفتیم رستم جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان با ازدواج با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد ، ولی در طبعی زندگانی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سوز میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خالصی را از ایران برایش ارمان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندان که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاوسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ -

سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی در گذشت .

(۲) دارابجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال

۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال

۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و در سال

۱۸۲۸ میلادی بمرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند

بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دست از مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین

مجلس با شکوه سوز را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی و برای اینکه همه پارسیان هند در این شادی وی شرکت داشته باشند بسته های شیرینی و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سجان ، پروچ ،

کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریا و ، وادوداده و دهات و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد

و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس از درگذشت شوهر درنگاهداری

فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق و روش ایرانی رنج فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزدگردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاوسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی

پس از فوت بممنصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

نخستین ازدواج پارسی با زرتشتی ایرانی ۲۳۳

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراغه تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی - گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسی نمودند و او باتفاق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهاییکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنها به تهمولجی برادر کهنتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولف " بمبئی بهار " کاوسی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق بایران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا بایران و ایرانیا ن علاقه داشته باشند و برآستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او و بزرگشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطه محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی به هندوستان از آن زمان ریخته شد .

کاوسی چون در طفولیت لباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنها میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخته کاوسی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است که اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیراً " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پر ساخت و اینک محله تالاب کاوسی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت

زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه ساله کیشرو ایزدیار را بر بایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه به هندوستان رهسپار گردید و شالوده مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانواده محترم پارسی ازدواج نمودند و در نجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان و محرومیت های اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحله زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند ، بانوی دلیر ماهستی خدا بنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگرداند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود به هندوستان در دستگاه امارت نشین حیدر آباد دکن صاحب جاه و مقام گردیدند . ملا بهرام جمشید بین اهالی شیراز بر استگویی مشهور و اردشیر آخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش با جبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر به هندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لا اکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، با انواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانی که میتوانند چارهائی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشوند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آذرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته و چون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و در آن شهر رحل اقامت

افکندند.

ایران در آن زمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت، چنانکه در روز پسر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامنه قبا گرم نگاه میداشت، فرمان داد پای آن مرغ یکپارا ببرید. دژ خییم بی رحم فوراً "پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت. شمهائی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هجرت شرح داده ایم. پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنمیستند و پس از مرور زمان باز با جبار مهاجرت اختیار نمودند. اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمی ماند.

سه سال پس از ورود ایزدیار و آذرباد، ملاکاوس دستور دانشمناسد پارسی با نامهائی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی، از سورت و راه بندرعباس وارد یزد گردید. نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بمانسد و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود. کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آذرباد مزاجت نمود. رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید. کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند. بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بود که در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد. ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشه ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت. شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید. آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری با و قربانی ستمکاری های آغا محمدخان خواجه گشتند. اما

لطف‌یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتا بهب منجم کرمانی در شخص شاه طرفتوجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت .

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود . سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیروزی بود خانه نشین و از یارودیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه ، بی مأمن و مسکن بودند . کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و یسار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطه ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب و بیگس و آواره و پریشان در گوشه خیابان باید بایستد . بعضی راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بشود که ناگاه گشایشی بکارش رسید . یک نفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور دارا بجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است . نزدیک رفت و از حالش جويا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت . کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرامی نور دیده اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد ، اورا بوی سپرد و خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند . لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند ، هر دفعه باتفاق عدهئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی و محرومیت های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد .

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند . چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکاجی پانندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی و پیروز بانو با پشوتن جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید . گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار ، حق بسیار بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد . تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف بانجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان بنگاههای خیریه آنها در ایران واعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود . راجع بداستان وی و فعالیت های فرزندان در آینده سخن خواهیم راند .

دههائی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت . قنوات نوابی و دولت آباد و تره خانی حفر نشده بود . قاسم آباد ، زین آباد ، مبارکه ، خلیل آباد ، حسن آباد مشیر ، مهدی آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت . خیر آباد ، اهرستان ، خرمشاه ، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آبا اهرستان مشروب میگشت . کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد : " آبا اهرستان بچندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگردد و از آنجا بدر مدرسه وردان روزمیرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگردد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین و غیره . و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره مییابند و دو رویه درخت بید و توت و سجد بر لب آب ^{نیزه} بوده و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوع آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده مییابند . "

بارها اهرستان باین آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده اند . یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید " چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه ها خشک شد و وباء واقع گشت . اغنیاء فقیر شدند و مساکن اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند . اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند . گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت . قرص گندمین چون قرص آفتا بدر ابردیماهی

محبوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هر روز صد و دویست میمردند و بیشتر بکفن نمیرسیدند در سال ستین و ثمانمائیه (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما " فیوما " میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سده مذکور در پسینگاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود . کس بکس نمیپرداخت از پسینگاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود . . . و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفنی که شعله آتش برآورده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند . "

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آباهرستان بعلت خشکسالی بتنه میکشد . باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تما " خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند . شاعر دهاتی وقت " جمشید خسرو داراب " از این پیش آمد و عدم اعتبار آباهرستان و بدبختی مردم در قصیده " آباهرستان ندارد اعتبار " نوحه سرائی کرده و از مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دستهائی بسوی اصفهان اشاره مینماید . فرزندان خسرو گشتاسب غایب باصفهان کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویر بن سرخابول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهرا بکسنویهئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند. نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دختر ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد. شاهویر بن سرخابول برادر ملابهرام بن سرخابول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروفه زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است . ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است . ملا بهرام در حدود سده ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاس ستاره شناسی یاد گرفته است .

دارا بپور مهربان معروف، دارا بمهر یکی از شخصیت های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزلیهای خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقا یم رسان
آن هنرمند جوان دارا بابابن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده زادادی خجالت در میان مردمان
آن هنرها ئیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان

در حدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نیائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن و پسر جوانش نیز بواسطه ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات مامورین دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهرا "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا" آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه به هندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علیل و ناتوان گردید. بعد از مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوصیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی از مفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده اند پسردارای بمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همههمه از این خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله و تقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بمهه ستسی خدا بنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بود قرار بر این میدهند که علی الصبح کدخدای مسلمان با اتفاق او بدخمه رفته میت را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شب بیکه و تنها بر اسب سوار و بشتا ببطرف بدخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد از کالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست و شو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی در شیراز حجره داشت و بخرید و فروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی و درستیی خود بین اهالی شهر و عشایر مشهور بود. غالباً چادر نشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیش وی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف وثوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین و قولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیار ضعیف بود و بغیر از دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رؤیت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز بر رؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیک سربسته و معهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیک امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراثت او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پراست از مسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند. اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران از موضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم. ملا ردشیر معروف به آخوند یکی دیگر از زرتشتیانی است که در شیراز بدادوستد مشغول و طرف توجه مردم آن دیار بوده و در زلزله شیراز بزیر آوار رفت و در گذشته پسرش ملا خسرو بعد از مرگ پدر مادرش را پول نقد کرده تقریباً در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شد و در دستگاه امپراتور نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد. ملا خسرو چون در انجام وظایف محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری ننحید و در عنفوان شباندر شهر چادرگات از توابع حیدرآباد درگذشت.

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت. پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت. بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید:

تو گفתי بود رستم پهلوان
بر آورد در دم چو تیراز هدف
هزار آفرین جهان آفرین
خرامان و پویان چنان چون تذرو
دل خرم و شاد چون پهلوان
رشیدی او دید و هر سو شنید
همیرفت چون شید تابنده پیش
نگه کرد نواب عالی مقام
بدل هر زمان نام یزدان بخواند
بفرمود با آن سرانجمن
مواجب دهید از زر بارگاه

گوی بود مانند سرو روان
سخن بودش هریک چو در در صف
هر آنکس که دیدش بگفت آفرین
ستادن چو طوبی و رفتن چو سرو
سوی حیدرآباد رفت آن جوان
چو نواب آنجا مراورا بدید
طلب کرد او را بر تخت خویش
درودی بشه داد و کردش سلام
ورا دید بالا و حیرت بماند
از او کرد پرسش ز سرتا به بن
که این نوجوان در بر تخت ما

بهرام بن رستم چنانکه از ابیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از درباریان وندیما ن سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی و درستی و شیوه نیکوی او گردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگردد اند . بهرام در زمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگر را نیز در اقامت درامارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نرسی آبادی در شاه آباد کسن بزراعت و کاسبی مشغول شد . نوشیروان آبادان شریف آبادی در شولاپور بشرا بفروشی پرداخت و تیرانداز محلتی به پیله وری و زراعت مشغول شد . بهرام بن رستم درسی سالگی در بمبئی بدروزدن دگی گفت وزن جوان بنام خرمن ویک دخترش ساله بنام آتبهیر (مادر نگارنده) از خود باقی گذاشت .

خداداد شهریار جمشید خرمشاهی پسر عموی میرزا خدا مراد بهرام کی فرمید باشد آنکه کارنامه اش را در فصل زرتشتیان و انقلاب مشروطیت آورده ایم . خداداد در خردسال بسن ۷ یا ۸ با اتفاق پدر از شیراز به بمبئی رهسپار میشود . در روزگاریکه رانندگان لوکوموتیف قطار راه آهن را همه انگلیسها و اندکی هم پارسیان بودند ، خداداد یکی از بهترین رانندگان لوکوموتیف قطار راه آهن هند بود که بتا زگی از بمبئی بداخله هندی بنیادگشته بود . عموی خداداد ملا بهرام جمشید معروف به لاجی یعنی هل بود که تجارت عمده هل منوط با وجود ملا بهرام زرتشتی مشهور بر استگوئی مقیم شیراز است که جلوتر از او سخن رانده ایم .

بخش دیگر از

تاریخچه مبسوط و کامل زرتشتیان ایران

" سردبیر محترم هوخت . مقاله زیر در نیمه آخردسا میر ۱۹۵۰ برای اطلاعات ما ها نه فرستاده شد تا با درج آن ، مقالات تاریخچه زرتشتیان را در تحت عنوان فوق تکمیل نمایند چون تا کنون در صفحات آن نامه شریفه مندرج نگردید خواهشمند است برای اطلاع برادران زرتشتی در صفحات هوخت منتشر فرمائید کسه شیوه سپاسگزاری است . "

جای خوشحالی است که اخیرا " اطلاعات ماهانه در شماره ۳۲ مقاله " تاریخچه کامل و مبسوط زرتشتیان " را بطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسنده محترم مقاله با وجود عدم وسائل در روشن کردن بخشی از تاریخ ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آسان نموده اند . اینک موقعی است که هریک از مطلبی بخواور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعدی ابراز دارند .

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان با اقدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب برشید مهر و ارباب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بسویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته اند . تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانسک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری نمینمودند . بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی ، هنگامیکه سربازان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب نموده و در خیابانها و پسکوچهها گوش بزنگ بودند ، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند .

اما جای افسوس است هرچند که قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متأسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو و جامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحب خون پاک نیاگان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن-فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات کشور که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه و فرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده اند . اما متأسفانه ستمهای بی پایانی که از دوره سلطنت صفویان بعد سربار مصائب آنها گردید ، بویژه قتل و غارت آنها در کرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که با قربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دوره کریمخان زند از دست دادند . چون خواستاهورا مزدا بود که سخنان و خشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را در سده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را به پارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهائی نیاکان باستانی بدین طریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید در سال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتتر گشت و بجز عده انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترکاباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفانگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت . ملا بهرام رستم خسروآبادان نرسی آبادی و استاد جوانمرد شیرمسرود نوذر خلفا نعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتاسب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب در تهران و یزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگی زرتشتیان یزد گردید ، زبردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستانهایی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی است که از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سروسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد ، ارباب جمشید بهمن رب ارباب بکی خسرو رستم کرمانی ، ارباب بکی خسرو شاهرخ و استاد کیومرس ازجا زرتشتیان بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدا دادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه با بیان دربار خویش فرمودند " البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که ارباب جمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند . بدین طریق ارباب جمشید در یک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبر سن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بصلاحدید سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس باربا بکی خسرو شاهرخ که در تجارتخانه ارباب جمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

ارباب بکی خسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن در طی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزندان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدابخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زندو پازند استاد والسنهء سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانصاحب دومین نمایندهء پارسیان هند شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرفهت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی را که از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده اند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سؤال نمود استاد ماستر خدابخش آنها پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته اند علوم مقام فرهنگی او را تصدیق نموده اند. دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بیه دیگران واگذار میکرد؛ تالیفات او:

۱- بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشر اقدام نماید ولی متأسفانه اینک که ۷۳ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲- گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آنها در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳- گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان در بمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است .
۴- رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گرد و بین زرتشتیان تاثیر بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهای کهنه هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید .

۵- آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت هر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶- گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس و خورش کهنسال را از اوستا بپارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاه رخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب بدر سؤال و مطالبه وراثت آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود .

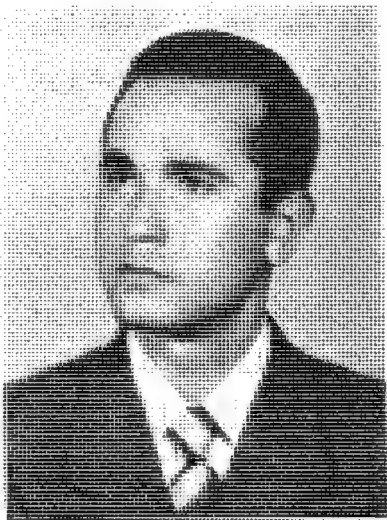
روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی است که جدش بواسطه ستم و فشار و بالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگز اسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد . اما برعکس نوه اش دینشاه ، جویای ایران و خواها ن ترقی میهن دور افتاده بود . در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاه های فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا ، رل بسیار مهمی بازی نموده است . دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانه اش او را باتفاق فیلسوف هند ، سر را بیندرا ناتا گور بایران دعوت و بنشسان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود . آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسنائی حاصل نمود و بچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردید و نگارنده نیز آنرا به فارسی ترجمه و بنام تعلیمات زرتشت در سال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی و تعلیمات پیغمبر ایران باستان پی بزنند، استا دیوردا و درابه بمبئی دعوت و بکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت و در حدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقامت استا در اچده در هند و چه در اروپا متحمل و در تهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمود تا با فکر راحت در گزارش اوستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان گفت موفقیت استا دیوردا و ددر سرکار فرهنگ مزدیسنا از کمکهای مادی و مهربانی و دلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدا یا ریور دستور شهریار برادر کهتر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به بمبئی شتافت و در اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استا دگردید چندی پیش از شهادت استاد ما ستر خدا بخش به یزد و اردو تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا و انگلیسی پرداخت و سپس به هندوستان مراجعت و در آنجا جهان را بدرد و گفت. دستور خدا یا رکارنا مهارد شیر با بکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۸۹۸ میلادی تالیف و منتشر نمود.

استادان زرتشتی در دانشگاه

دکتر شاهپور نریمانی زاده :- فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی و متوسطه



را در یزد در دبستان خدادادی خرما هومارکوارو ایران شهر طی کرد و سال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل و به تهران عزیمت نمود در ضمن تدریس در آموزشگاههای زرتشتی در دانشگاه تهران به تحصیل ادامه و در رشته های زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات و دانشرای عالی فارغ التحصیل شد. در ضمن کار به تحصیل ادامه و بدریافت فوق لیسانس در رشته های علوم اجتماعی و زبان شناسی نایل گردید و تحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت. بهند مسافرت و در دانشگاه بمبئی در زمینه زبان و فرهنگ ایران زمین با مریژ و هوش و تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه مذکور با خذ درجه دکتری Ph.D. در ایران شناسی

موفق گردید. سپس کار مطالعه و پژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود و در بخش سنسکریت و دوره دکتری علوم اجتماعی با ادامه تحصیل مشغول و با تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده. سال ۱۳۵۳ بایران مراجعت و در فرهنگستان بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته و سپس در دانشگاه سامر تدریس

مشغول گردید و نیز مدت کوتاهی در دانا نشگا هلندن در بخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه و تحقیق نموده است. دکتر نریمان زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ و زبانهای هندوایران و تمدن و فرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی و انگلیسی در چند مجله داخلی و خارجی از او درج گردیده است.

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بمانرسید بذكرنا مشان اکتفا میشود:-
دکتر فرهنگ مهر فرزند مهربان رئیس سابق دانا نشگا ه شیراز - دکتر فرهاد آبدانی -
فرزند ساما استاد دانا نشگا ه اصفهان - دکتر خدا رحم رئیس بهرامی استاد دانا نشگا ه تهران -
دکتر بوذرجمهر مهر فرزند مهربان استاد دانا نشگا ه تهران - دکتر اردشیر خدا دادیان -
استاد دانا نشگا ه ملی - برزومدارائی فرزند بهرام استاد دانا نشگا ه آریا مهر - دکتر -
خدا داد مستغنی فرزند فریدون استاد دانا نشگا ه شیراز - دکتر سهراب سعسادت استاد -
دانا نشگا ه شیراز - مهندس سیروس نوشیروانی .

زرتشتیان و جها نشا ه

دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد و یوژدا شرگران دیار بود. در اوستا و پهلوی استاد و شعر هم میگفت بسی از داستان مذهبی و مراسم و تشریفات دینی را از و ندیداد و اوستا و پهلوی بفارسی ترجمه و منظوم ساخته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشید و حقیقت در باب مرگ، داستان نوشیروان عادل و مرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار. داستان اردای ویراف و قصه پادشاه هرات از جمله منظومات اوست داستان اخیر از یک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم.

چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منشور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید بنا بر این زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هر چند اشعارشان سست و بیمایه میبود بقالب نظم درآورده اند. اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است از اهمیت آن نمیکاهد.

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهر «وافی» داشته و در رمل و زیج و اسطرلاب استاد و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده است. چنانکه در شرح احوالش آمده.

مرا و را بسی علم و تدبیر بود	بسی را ز دیرینه را می گشود
ز را ز دل خلق آگسازه بود	همه را ز پیشش خدا مینمود
برمل و بزیش همه سال و ماه	چه کردی توانگر بکارش نگا
یکی مرد صادق بدو خوب دان	همه را است بدگفته اش بر نشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م)
با اتفاق بزرگان زرنشتی کرمانزمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیا
میگردد .

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود ، موبدان
و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند .
رسیدیم در یزد با اتفاق نبد آن زمان در میانما نفا
همه جمله دستور یزد آنزمان شده جمع آن جایگاه همچنان
دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان
مورخه بهمن روز و خردادماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرفاوار
آمده است در ضمن صحبت واقعه ای نقل مینماید که در حدود
بیش از صد سال قبل بر زرتشتیان یزد رویداده بود ، دستور نوشیروان
داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه های دینی برای پارسیان هند
فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است .

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و نیمه قرن یازدهم هجری
میزیست . نامه هایی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده
چون دارای امضای او نیست و با امضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی
جهان را بدروود گفته باشد .

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :
سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی
از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهان شاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقرق
در یزد فرمانروائی میکرد ، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و در ترفیه
احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود ، مردم یزد بواسطه
خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیه را
ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . در چنین
موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره
بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکس
بد جنس هر روز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرج
میداد . بنا بقول دستور نوشیروان :

ماونداد بدبایش ای نیکنام
چو برگفت یکسر شنودیسم زان
هراتش بدی منزل ای نیکخواه

یکی مرد دستور خسرو بننام
چنین گفت از بهر ما داستان
که دردورپیشین یکی پادشاه

جهانشاه بد نام آن شهریار
به یزد اندرون بود بهدین بسی
بهر روز بر دین دیگر بسد اوی
همه هیربد کد خدا آن زمان
ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر
برفت آن زمان سوی شهر هرات

همی راز من بشنو و پیاد وار
که بد در میان نشان یکی ناکسی
بدا و مرد بد فعل و هم زشت خووی
پریشان شدند از آن بد گمان
روانش بماناد اندر سقر
که نو مید باد از پیل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهان شاه ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاه رخ میرزا و گورگانیا . پس از فوت شاه رخ میرزا در سال ۸۵۰ هجری درری بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید ، تا آنکه در سال ۸۶۱ هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله را بر تخت سلطنت گورگانیا بنشانید بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهان شاه بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند . علاء الدوله چون تاب مقاومت با ارتش جهان شاه را نداشت فرار را بر قرار اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفرالدین جهان شاه در آمد ، این واقعه در ماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما در اوایل سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماورالنهر در سال ۸۵۵ هجری پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهان شاه متوجه هرات گردید جهان شاه از حرکات فرزند خویش در آذربایجان و مرکز سلطنت دل نگران بود و میلی به پیکار نداشت ، لذا با سلطان ابوسعید از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را با و واگذار نمود و سایر بخش های ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا بر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهان شاه شش ماه هرات را متصرف و بر تخت سلطنت آن جلوس نمود بنا بر این واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ هجری روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیا متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند . آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف حضور

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

دو سه سال بعد اندر آن جایگاه	بآخر بشد او بر پادشاه
بکرد عرض بر شاه آن بدگه	بشو آگه از گفت او سربس
بگفتش که هستند بیدین چن	به یزداندرایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کن	که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سربس	مگر رحمت آرد بتسودادگر
بده حکم بر من توای شهریار	که آن قوم را من کنم زار و خوار

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرز آباد میگویند و در یک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه و عمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب " تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود " لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمود آباد بسر میبرد . چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفراستادار ساکن محمود آباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند و یا بقتل آرد و حکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارند و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید .

نوشتش چنان حکم زان کاروبار
درون یزدانایشان که و مه که هست
توای حاکم یزد بشنو سخن
بدین مسرد بسیارشان همچون
ز حکم چنین نگذری اندر این

دبیری طلب کرد آن شهریار
که بر محمود آباد حاکم نوشت
تمامی بکش یا مسلمان بکن
مسلمان چو کردی توزیشان کنون
که سردار ایشان بود او برای

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و با اجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود. از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهان‌شاه را که آن زمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی می‌شمرد، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مأمور نظارت در اجرای آن بود. لذا خواهی نخواهی کلیتاً به‌دینان را از خرد و بزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از آن نا که همه بادل‌پراز درد و رخساری زرد بخدایت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند بانتظار مصیبتی عظیم ترس برآنان غلبه نمود. پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویاجان سپردن همه متفق القول گشتند که "ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا، خالق گیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را می‌پرستیم، لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم. هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. مادر دین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان. عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را بادین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد."

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشن دل و صاحب فروغ یزدانی و نامش به‌دین جمشید - چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت "از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا من بهرات روم و از شاه‌شاه دادخواهی نمایم."

یکی مرد به‌دین جمشید نام	بدیشان چنین گفت آن نیک‌نام
چهل روز مهلت بستانید از او	روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای	چو آن داور راست شد رهنما

خواست اهورا مزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ و زوال پایدار بماند. فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی‌رغم مخالفت‌های شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب‌آثر داد و چهل روز مهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند.

به‌دین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن بانو^{کل}

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعثکاف و پرستشاهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مہیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بیائین رسانید . دامن دایه مہربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی او را بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بقرار	فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه	زمن بشنوی مآدر نیکخواه
یکی مردمن دیده ام این زمان	زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست	تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون	که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلبش را با مهرش لبریز ساخت .
احوالش پرسید از نسب و دیارش جويا و نام و نشانش پرسان گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه	که رازت یکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست	دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایشاهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانسی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد و بدکاری های ناکسلعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهر دادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان به‌دینان و ماموریت مقدسش آگاه گردید، با خود پیمان بست که او را در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم توای نامدار که کارترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد که گردی همی باز خندان و شاد

جمشید از خدمت شاه‌دخت مرخص و در گوشه‌ای انزوا بپرستش‌اهورا مزدا پرداخته برای نجات به‌دینان استغاثه مینمود.

از آنطرف شاه‌دخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکسس و فرمان‌شاهنشاهی و بدبختی به‌دینان شرحی موثر و حکایتی غم‌انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و او به‌دینان را سپاسگزار خود سازد.

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دل‌بند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهان‌شاه رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود. شاه‌شاه از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی به‌دین جمشید متأثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متأسف گردید.

چون بامداد برآمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهان‌شاه مزین گشت به‌دین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهان‌شاه قدم نهاد، پس از مدح و ستایش بازبانی دل‌پذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل‌اللهی درخواست نمود جهان‌شاه از دیدن جمشید و گفتار موثرش ها‌ج و واج ماند او را به‌خود خواند و در ردیف نامداران بنشانند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و به‌دینان و اوضاع یزد جو‌یا گردید.

چون جمشید سخنان خویش با آخر رساند شاه‌شاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاه‌دخت فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاه‌شاه لخت گردید.

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان

شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنادرستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بپاراید دینش دین خداپرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابرو و نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و او را خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .
جمشید پس از ستایش اهورا مزدا بر جان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روزسی و نهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دو شا بپر سروریش ریخته و عسل بر بدنش مالیدند و بر درختی بستند تا مورو زنبور از او تغذیه نمایند بدین طریق آن ناکس لعین باز جری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان مالک دوزخ تسلیم نمود . و بهدینان از شر او آسود و ایمن گردیدند .

همان مورو زنبور کندش بتن	بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان	که دیدند او را همه مردمان
ببرد بهمراه آن کمرده خویش	هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

ملا گشتا سب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریزن قاجار مردم کرمان را بگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهر و غضب خویش بسوزانید و کرمان آباد

را بشهر کوران و بیغوله رنجوران مبدل ساخت
گروه زرتشتیان که در طی ادوار گذشته مورد ظلم
و ستم و کینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه
شخصیت برجسته و نفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه
از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در
امان ماندند . "

ملا گشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در
استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در
سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغا محمد خان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان
برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را
گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملا گشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته
بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر
ملا گشتاسب با سطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از ملاحظه
دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغا محمد خان شهر را فتح خواهد نمود .
لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت
اگر روز موعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند .

گشتاسب محبوس بود تا روز موعود که شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا
در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را
تاریخ فتح کرمان میدانند که بواسطه خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن
کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدین طریق که چون طرفاطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت
بخارج شهر اتصال داشت و با و محول بود ، او نیز با آغا محمد خان همداست
شده دروازه را بر آنها بگشود و کار بر لطفعلی خان زند و لینعمت خویش تنگ
و او را فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن به پیچید .
آغا محمد خان را شاد و مسرور و یاران و اطرافیان را قویدل ساخت . همینکه
حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات
یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه
زرتشتی بود و اهل اسلام او را مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار
گرامی میداشت و ارادت خاصی نسبت با و پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و
مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فوراً "آزاد و باعطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت بزادبوم خویش مفتخر میگشتند."

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه بمردم کرمان و نواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زببان مردم می باشد و نیازی بذکر نیست. در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود، برخلاف زعم دکتر مدی و سایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند درامان ماندند و آسیب ندیدند. گویا خواستاهورا مزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد.

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت. بواسطه عزت و احترامی که در دربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود. همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزی و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بیاد غارت دادند و فرزندان را بیچاره و مستاصل ساختند. حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخوا نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشانی روزگاری نتوانست خود را بپایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سروصورتی بخشد. فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و بامس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند.

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافعی حاصل کرد. پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطه مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود. زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد. با صوفیان و دراویش معاشر می نمودند. استانداران کرمان در دوره زمانه مداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر می ساختند و از او دلجوئی مینمودند. ملا اسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیج استاد شد. پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمرم و بیچارگان کوششها مینمود. طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین و محرمانگی صاحب پور لیمجی ها تریا بود. مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و قابلیت وی مستحضر شد، مستمری معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت. ملا بهروز بنا به خواهش مرحوم مانکجی صاحب رساله در کیسه زرتشتی در سال او دئیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود. رساله نامبرده در بنگساه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Homs 295 محفوظ است. ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا فلاتون پور ملا اسکندر فرزانه کرمان زمین در چهار سالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید. هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را با اتفاق جوانان زرتشتی دیگر با خود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت. فرزانه افلاطون دوره تحصیلیه خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ - التحصیل شد و یکسال بعد، از سوی مانکجی صاحب اعزام گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید.

فرزانه افلاطون در زاد بوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت با و مهربانیه و نوازشها ابراز داشته اند. میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه و محبت خود قرار داده بود.

فرزانه افلاطون، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت. در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان در سال ۱۳۰۳ هجری تالیف و طبع نمود میگوید:

بدان امید باقیال ناصری نامید	کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت شهنشاه عهد ناصردی	که گرد زنده جاوید خاص و عامی
مرا این فقیر هم از بخت بهره ور گردد	بیابد از کرمش بهترین مقامی
عجب نباشد از صاحب عدالت داد	که التفات کند کمترین غلامی را
ز بحر جود شهنشاه می نگردد کم	ز قطره که رسد کام تشنه کامی را

و فرزانه افلاطون در ستاره شناسی و رملا سطرلاب ارث جد و پسندری

خودنیز محروم نبود وزیر دست برادر خویش ملبهروز در این فن بهره وافی حاصل کرد .

ملا مرزبان پور ملا گشتاسب مانند جد و عموی خویش درستاره شناسی استاد بود و تقویم استخراج میکرد . در طلسم و نیرنگ دست داشت و مرجع کارهای حکمرانان و بزرگان شهر و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بود . عبد الحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان او را طرف توجه قرار داد و نوازشهای گوناگون در حقش مبذول میداشت . شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ از نسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان و ارسال گزارش نادرست ، خسرو پرویز واقعه تازیان را نادیده انگاشت . بواسطه نادرستی و خودخواهی و دشمنی دستوران و موبدان و سران کشور با یکدیگر و قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی برافتاد و تازیان پیروز شدند . اگر مردم کشور از بزرگان و پیشوایان دین راضی میبودند ، سپاه تازی را بمرز راه نمیدادند . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیکشت دستور دانشمندان یزدترک دین بپی نمیگفت . بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ و مهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجی صاحب که عمر خود را در خدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادران نبود . روانشادان کیخسروی خانصاحب و ماسترخدا بخش در راه خدمت باین جماعت جان خود را باختند تا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم بشمارند و وسایل ^{میین} تازی زندگی دانشمندان دین را فراهم نیاورند بادامه پیشه موبد امیدوار نباید بود . "

مهدی فروغ بن سخسان یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان و بلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی در دست نیست . نامبرده چندی پس از شهادت حضرت امام حسین ع در سال ۶۱ هجری (۶۸۰ میلادی)

یک نامه پهلوی ببادوسبان گاو باره، اسپهبد رستم‌دار و رویان نوشت^ن و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف فیلسا فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت با و دفاع مینماید. نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهرآکم پور نام آور (۶۷۱ - ۶۴۰ هجری) بزبان فارسی آن دوره که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است. ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانکجی پور لیمجی ها تریا، در دوران اقامت خویش در ایران در اواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود. فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا با شماره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود.

نسخه^۶ اوستائی نامبرده را فرزانه مانکجی صاحب چندی بعد با اتفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آن سامان خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدیسن میفرستد. نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخه^۷ نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد.

مهدی فروغ بن شخسان در نامه^۸ خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعلل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد. جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه‌های مشکل آورده شد.

" در آغاز رای کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دینایشان را روی روائی پدید نه بید. اما چون استاره بهیاره شان بید (مساعدشان بود) و بخت از ما روی تابید، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرا رونه کنش بهشتند (نیکوکاری بگذاشتند) و دشت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند، ورنه کجا آن تاب تازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کنند (کنند)

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور (به) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته، از پلیس اندرونی خویش بدش در نساخته (با او نمیساخت) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی (و بگفتار و توبه آن مرد عرب از راه راست منحرف نمیشد) و با تیغش میسورد (قتل مینمود) یا بشاهنشاهش گسی میکرد (بخدمت شاهنشاه میفرستاد) هنگامیکه بدینجا نکشیدی.

"وردستوران مردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدند) بچهره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعت و همکاری) کردی. از بدان مدار؟ که از مردم کشور از دستوران خشنود بیدند تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی. و رگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره گره (کند) بزدگرد شهنشاه را نکشتی، تخت و تاج ما مرتازیان را که دادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه از خود ماته (چون نیک بگیشتر گناه از خودما ست) و ازستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافره کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین ازین پیش بکیفر بزه مردم از جمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراست سخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت بجمشید و یاری بضاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت بآن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت. کنون هم از وناه و بزه دستوران، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند.

"ات خوانده بوت (البته خوانده اید) که از این پیش هم از ناراستی دستوران، ایرانیان را چه رنجها فتید. هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد. سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند. از شاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد و دستورانش پادافره نکرده و مروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنا بر این بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواش نیکان پیشی دارد) و از شومنی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان از اسکن در برباد شد. و بفرمایند دستوران مردمان کشور را از راه آشیمن آگاهند و آسایش و هان را از یزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و از بیغاره و بدگوئی بگذرند."

آنچه در بالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان. نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد. اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا "از آن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت بایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند. اما متأسفانه چنانکه اشاره شد بواسطه خودخواهی ها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلیمان فارسی نیز خنثی گردید و بسوی اضمحلال و نیستی پیشرفته و میرویم .

فرزانه مانکجی لیمجی ها تریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه‌ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند با اشاره او تالیف نمود نوشت . چون بعد از وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباحثین چاپ بواسطه عدم اطلاع مقدمه نامبرده را بر آن نیفزودند .

مقدمه مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیرست و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت .
فرزانه روانشاد مینویسد :

"آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف برعایت قوانین دین و دولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدیانتهی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریباً ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صغرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی در اصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت . انجام از راه بغداد به هندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا و متدین و حقشناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی در حق بیگانه و خویش بیای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانواده دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیزگار و شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از رسوم نیک عاری و عاطل بود و الفاز با و یمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقرب اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار برقرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه

در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروز بن کاوس شد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران و بدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده و بسیار گذاشت. بیتی چند از آن درر منشور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست. در آغاز اشعار خویش میفرماید:

دوری از دستور و از موبد فرار	هر که میجوید بود کا مل عیار
الحد از موبد و دستور هم	تیره جانانند و باطن کور هم
موبد و دستور هذا عهد نا	جو درون و از بیرون گنم نما

"پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایهء وحشت قلوب مردم دورانندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد. چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قویشوکت قاجاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسین بوده است و در عهد شباب و ایام جوانی چون مایه بورا شت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشته او آنجا فروخته متاع مناسب با بکرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری باسم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی و مطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون در آن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی و سبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند. دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است.

"دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت در باطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا با سببی بزرگ گرفتار نماید. علیهذا در خفا بارهای تجارتی ویرا باز کرده شالهای مهرداد را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خبر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهرداد نموده حمل و نقل مینماید و این مایه دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است و شاهدی

بهتر از بارهای خود اونیست . ملاحظه نمائید شاید شال های بیمهر در آنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار عذاب و نکال و مورد هرگونه زجر و آزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان و گریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانه داشته و از مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر درخانه دستور مذکور میاندازد . چون بامداد دستور بیچاره دلسستگی و اندوهناک از خواب برخاسته بخیال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظر بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید . انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خلعت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان درخانه خود می یابد و حیرتش میافزاید و از هرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب و ماضی عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم برای نگونه گواهی میدهند .

" روزگاری برای ن نهج میگذرانند و هماره بدان وجه کفاف بایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی میرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته با همیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی بسا مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد . ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانه خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مرد عالم همسایه اوست که بشتا بپخانه خویش میرود . خود را بقدم های وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول و مرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروض میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستدعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جواب میدهد که ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تسو کاری که شایسته ذکر باشد نکرده و از عهده حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیار خجالت اندر و سخت اندوهگین و شرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بپاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که این مقدار مال ترا بیایه اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که تخواستم گرفتار خجالت عیال و پریشانی اطفال گردی و در میان همکیشان شرمنده و شرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمود و دست از دامن آن بزرگوار برنداشت تا آنکه او را کلمه اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند . و اکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانند و پشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی و مردمی روز میگذرانند .

"پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و علم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفرخند آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را بررورش خویش و ترقی بمدارج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بنده حلقه بگوشار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش
داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آشمار خویش
برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضمحلال ساسانیان در تاریخ زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعه دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان دانشمند در مقاله جشن ناصری باطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ، دورویی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات و اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت ما را پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما در عوض آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآن مرحوم دادند؟ در نامه‌های پی در پی با مضای

سرا ن جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگوئی نمودیم . در روزنامه های بمبئی بامضای مستعار خدا بنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم . اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنامه های ما و زبان دراز در روزنامه ها وقعی ننهادند و در عونی دبستان خیریه ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها ، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت .

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن الله باشی طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشتون نامی از دانش آموزان ۱۴ ساله دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان بامضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت . این داستان سردراز دارد و از حوصله این مقاله خارج . سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد . چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیق بزرگان متهم میسازند ، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید .

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی ، فرزانه والاتبار بود . در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد . تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست . شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطاب خان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید . فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران ، هنگام دومین دوره خویش در کرمان ، بوسیله زرتشتیان آنسامان مسموم و رهسپار گروثمان گردید .

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر ، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود . در مراسلات پی در پی با اکابر صاحبان پارسی و بامضای سرا ن قوم آنقدر از او و همکاران او استادکیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیرمرد و ماستر خدا بخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بد گفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم . چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه مان بی اعتنا میباشند . بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند. این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست. ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم. اول مساستر خدابخش را شهید ساختیم. سپس روی باستاد کیومرث آوردیم چون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد. دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند. لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود. استاد جوانمرد و میرزا مهربان فوراً "منزوی شدند و در امان ماندند. لهذا بابراز اینگونه حق شناسیها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدشمنان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم.

این روزها داد و فریاد بلند است که دستور نداریم. موبد نداریم، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند. آیا تقصیر از کیست؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده ایم یا آنها؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است. در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل، بموجب شواهد در دست، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان و تعلیم و تربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و ببازرگانی و دکتری مشغول شوند. آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یک دوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی، برای امرار معاش خود و فرزندان باجبار بشغل دیگری روی آورده اند. آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیب جوئی از دیگران و اتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهایی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایه زیان گروه است دوری گزید و به پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیده احترام نگریست. و از بدرفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام عملیاتی دست نزدگه بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید.

خانما حببانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان و یا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیار مهمی را نسبت بجماعت انجام داده اند. هستی جماعت، آبروی جماعت و ایجاد آموزشگاههایی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی و فعالیتها و فداکاریها و بذل و بخشش اعضای این انجمنهاست. نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت و ذکر جمیل آنان حقشناسی خود را به ثبوت برسانند. "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هجرت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحب شالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است. هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری بر آن هم جایز نیست، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود. بنا بر این اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است با و نسبت داده شود چندان بیجا نیست.

اینک برای اطلاع عموم، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را در زیر شرح می دهد:

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۸ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند در اول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خان صاحب فرزند تیرانداز خرسند کوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند. کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشمار را از بین برد، با اتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد. کیخسرو جی پس از انتصاب فورا " از راه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه اعتبار نامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید.

هـ

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسرو جی ولد تیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتى اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید. تحریرا " فی غره شهر جمادى الاولى توشقان نیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹.

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدا بخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز بادایزد و شهریور ماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ در محل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلفا نعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیّت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد. انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگراف باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت. چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت.

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امانا و اولیای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیت‌های انجمن بود. بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد. انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از:

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان، امین انجمن - آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرث وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش - آقای رستم مهریان رستم، آقای کیخسرو مهریان رستم - آقای گودرز مهریان رستم - آقای شهریار بهرام مهریان - آقای سروشیار بهمن نوذر - آقای پولاد تیرانداز - آقای اردشیر بهرام اردشیر - آقای نوشیروان شهریار رستم - آقای موبد اسفندیار موبد بهرام - آقای رستم مهریان بامس - آقای رستم خدامراد بامس - ملا بهمن ابن مرحوم جمشید - ملا رستم بهرام شهریار - ملا خدابخش بهمن رستم - ملا هرمزدیار جمشید بمان - ملا پرویز شاهجهان - ملا شهریار بهمن - ملا بهرام خدابخش - ملا مهریان کاوس ماونداد - ملا شاه بهرام نوذر نوشیروان - ملا خسرو مهریان جمشید - ملا بهرام بهمن.

اشخاص زیر بجای کسانی که بواسطه مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده‌اند انتخاب شده‌اند:

آقای اردشیر مهریان رستم - ملا خدارحم شهریار دینیار - ملا کیخسرو خداداد - ملا خدایار رستم بهرام مهریان - ملا سروشیار بهرام اردشیر. در نخستین دو جلسه انجمن کیخسرو جی خانصاحب برای راهنمایی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و در سایر نشست‌ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده‌اند.

آقای کیخسرو مهریان رستم ۵ جلسه - امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه - آقای گودرز مهریان رستم ۲ جلسه - آقای شهریار بهرام مهریان ۱ جلسه - آقای اردشیر مهریان رستم ۸ جلسه -

انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهار صد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت با افراد جماعت رفع نمود.

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب محبوب القلوب همه و طرف توجه اولیای دولت بود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرما نفرما حکمران کرمان در نامه خویش با و مینویسد : " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربان " امین السلطان صدراعظم در نامه خود با و مینویسد "عالیجاه عزت همراه دوستا مهربان " شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد در نامه خود با و چنین خطاب میکند " عالیجاه درایت همراه فحامت اکتناه رفعت جایگاه " " شاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " موید الزمانی کیخسرو جی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله " .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب در دستگاه دولتی و بین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمد السلطان محمد حسن خان حکمران کاشان در جواب نامه شکایت آمیز کیخسرو جی خانصاحب از ظلم عمال او و نسبت ببا زرگانان و پیلهوران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملا خدا بخش کیخسرو که در قمصر باغی ابتیاع و مامورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد " مکرم دوست مهربان ما رساله مودت مواصله سامی در اسعداوقات واصل و از سلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند ... " . سپس حکمران پس از شرح مفصل از توجهات خود نسبت بزرزشتیان و شکایت از رفتار بعضی از آنها و قول همراهی کامل نسبت بزرزشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها مینویسد " خواهش مینماید هر اوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجا نب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیرو کمان جنگ رستم و اسفندیار ، روم و روس ، هندوستان و انگلیس در میان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم . اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را با هرگونه فرمایش باشد قلمی دارید . زیاده طالب سلامتی است " .

کیخسرو جی خانصاحب در طی اقامت خود در یزد در ضمن اعلامیه نثی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزد منتشر ساخت بعموم خاطر نشان نمود که

انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و مخ ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینک ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته و معادل پنجهزار روپیه با اسم خود و ۲۵۰۰ روپیه با اسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد . و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیرکمک نموده‌اند مخصوصاً " آقای هرمزدیار شهریار کوچه بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگاران را بنماید بانجمن سپرد و همچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصاً " دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی و دلگرمی امنای انجمن گردیدند . در اینجا لازم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود .

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود :

آقای گودرز مهربان رستم	۲۰۰۰	روپیه
آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد	۱۰۰۰	روپیه
آقای خدا بنده بهمن رستم	۱۰۰۰	روپیه
آقای رستم بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد	۵۰۰	روپیه
آقای رستم خدا مراد	۱۰۰۰	روپیه

روپیه	۱۰۰۰	آقای اردشیر بهرام اردشیر
روپیه	۱۰۰۰	آقای خداداد رشید فرامرز
روپیه	۱۰۰۰	آقای هرمزدیار جمشیدیان
روپیه	۱۰۰۰	آقای نوشیروان شهریار
روپیه	۱۰۰۰	آقایان ولدان مانداد کیقباد
روپیه	۵۰	آقای رستم هوشنگ خسرو
روپیه	۵۰	آقای رستم بهرام شهریار
روپیه	۱۰۰۰	آقای شهریار بهمن شهریار
روپیه	۵۰	آقای بهمن جمشید گشتاسب
روپیه	۱۰۰	آقای سروش بهمن نوذر
روپیه	۱۰۰	آقای بهرام استاد خسرو
روپیه	۱۰۰	آقای نوذر نوشیروان
روپیه	۱۰۰	آقای شاه بهرام کیخسرو
روپیه	۵۰	آقای فولاد اسفندیار شهریار
روپیه	۵۰	آقای خداداد بهمن جمشید
روپیه	۲۵۰	آقای پولاد مرحوم تیرانداز

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه
کیخسروجی خان صاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اگابپر
صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

روپیه	۱۰۰۱	میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان
روپیه	۱۰۰۱	آقای بهمن خسرو شاه منوچهر
روپیه	۴۰۱	شهریار خدابخش جمشید
روپیه	۱۰۰	شهریار بهمن رستم فولاد
روپیه	۱۰۰	شهریار سروشیار فولاد مهربان
روپیه	۱۰۰	شهریار بهرام خدابخش رستم خان
روپیه	۵۰	شهریار گشتاسب کیخسرو
روپیه	۱۰۰	شهریار خدابخش نوشیروان
روپیه	۱۰۰	آقایان جمشید و ویلنار ولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی
روپیه	۵۰	آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان
روپیه	۵۰	آقای کیخسرو مهربان جاماسب

روپیه	۴۰	آقای رستم رشید مهربان شهریار
روپیه	۲۵	آقای خدابخش مرحوم کجکینی
روپیه	۱۰	آقای اردشیر بهمن نامدار
روپیه	۱۰	آقای رستم بهرام رشید
روپیه	۱۰	آقای بهمن ویلنار اردشیر
روپیه	۱۰	آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی
روپیه	۱۵	آقای مراد رستم خداداد کماجی
روپیه	۵۰	آقای بهمن بهرام کاملسی
روپیه	۱۰۵	آقایان رستم و اردشیر ولدان خسرو صندل
روپیه	۱۰	آقای اردشیر اسفندیار شهریار
روپیه	۲۰	آقای دینیار فرامرز زارع
روپیه	۲۰	آقای اردشیر نوشیروان بهرام
روپیه	۱۵	آقای اردشیر خداداد
روپیه	۱۰	آقای هرمزدیار کیقباد

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصدمن بذر افشان سرآسیا بو شعت و پنج من بذر افشان طهماسب آباد را با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف نموده تولیت آنرا به انجمن اکابرین صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش را در راه موجب آموزشگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ریال	۷۰	ملارستم دهموبد
ریال	۱۰۵	ملا شهریار خدابخش شهریار
ریال	۱۰	پولاد اسفندیار
ریال	۵	رستم بهرام اردشیر
ریال	۱۵	رستم گشتاسب
ریال	۲۰	اردشیر خسرو صندل
ریال	۲۵	دینیار جهانگیر
ریال	۱۰	مراد خدابخش
ریال	۵۵	سروشیار فولاد
ریال	۲۰	مرزبان سهراب غیر
ریال	۱۰	شهریار بهرام بامس
ریال	۵۰	شیرزاد آذرباد

میرزا بهرام مرحوم گشتاسب	۵۰	ریال
خدا بخش اسفندیار	۱۰	ریال
موبد خداداد موبد مرزبان	۳۰	ریال
آذرباد مرحوم رستم	۵۰	ریال
خداداد کیخسرو آبادان	۱۵	ریال
جمشید خداداد داراب	۲۵	ریال
خدا مراد بهرام	۱۳	ریال
رستم خسرو صندل	۶۵	ریال
کیخسرو مهربان جاماسب	۱۰	ریال
جمشید جهانگیر	۳۰	ریال
خدا بخش بهرام صندل	۲۰	ریال
سروش کیخسرو بابویش	۱۰	ریال
خسرو فولاد	۵۰	ریال
بهمن خسرو شاه	۵۰	ریال
کریمداد هرمزدیار رستم	۱۰	ریال
اردشیر شهریار	۷/۵	ریال
اردشیر خداداد مرزبان	۱۰	ریال
خدا بخش مرحوم نوشیروان	۲۰	ریال
مرحوم خداداد جمشید	۵۰	ریال
شهریار کیخسرو	۵	ریال

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت مادرشست سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه هائی که بنفع عموم باشد همت نموده اند . متأسفانه جوانان دانشمند این دوره و یابازرگانان و کشاورزان و کاسبکارانی که از بنگاههای خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده اند، میخواهند یکپا چند نفر از توانگرانی که پدر و جدشان در شست سال قبل پیلهور یا کارگر و یا گلگاربود و بازحمت و پشتکار سرمایهئی اندوخته اند با اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف از بنگاههای خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی چنانکه آنها مایلند بظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه با اتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسرو جی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظلمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله و ران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را از داد و ستد بازمان منع نموده بود ، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران و انجام ماموریت خود به هندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی گئی فعالیت های شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره او را بسمت نمایند خود بایران اعزام داشتند . ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب با اتفاق عیال خویش و تحفو هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود . اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خردادماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت .

دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزنانگان زرتشتی و مردم کرمان زمین است . در علم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت . در زند و پازند و پهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . بنا بدعوت اکبر شاه گورکانی پادشاه هند ، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود . صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجوع سال ۹۸۷ هجری میگوید " و هم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه ها بآذر کیوان که سرکرده یزدانیان و آبادانیان بود نوشتند و او را بهند طلبیدند . " صاحب کتاب ما اثر الامرا در این مورد میگوید " اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل موفی شد که بدستور آتشکده های فارس با احتیاط نگاه دارد .

از مسافرت دستور اردشیر به هندوستان بنا بخبر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی ، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده (دین آلهی) خویش را اعلام نموده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال‌الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبرشاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسماً " در سال یک هزار هجری شروع و در سال ۱۰۱۲ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن ، جمال‌الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب مرار و رغبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقات صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت . چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات و غیر آن ناچار بکتاب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتا . بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش و فرهنگ در تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خط بسیار نموده میان لغت پارسی و عربی تفرقه نکرده بودند . بنا بر این مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص ، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود . لیکن ترتیب آن بسبب موافقی که ذکر آن موصول بزیاده فایده نیست در حین تاخیر بود مجمل سخن مهارت فقیر در این علم اشتهار تمام یافته در شهر ذیقعه سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس طلب داشته بزبان درریار گوهر نثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنا بر این شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند در پرده خفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده ... باید که تودراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهایی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد "سوی این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب و مصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زنده و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسمی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصر خسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و در آئین سوم مشروحا " مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زنده و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هر کدام را در دری علیحده درج نمودم . "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسی که لغات زنده و پازند و واژه های غریبه را برایش شرح نموده خود داری کرده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یک هزار هجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زنده، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعاف تمام بتالیف آن امر و در تسهیل وسایل کار و ابتیا ع کتب لازمه اوستا، زنده، پازند، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را
میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده " شرح این لغت از مجوسی که
در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد
میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبرشاه) مضی جهت تحقیق لغات فرس
مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت ."
و همچنین تحت واژه آذر آمده " فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان
را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتابزند و وستا داشت .
چون مرا رغبت و شعف تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و
وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر
لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر
آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت رند مینمود باین لغت که میرسید آدریضم
دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتاب رند و وستا این لغت بسدال
منقوطه نیامده .

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحت میگوید اکبرشاه
دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان
دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از " پیری از پارسیان "
همان اردشیر میباشد که " اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی
است . "

بولاجمن ، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد " هیچ سلطانی پیش
از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری و فراخی حوصله را علاقیت از
خود نشان دهد ، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر
گردید . چنانکه لغات مذهبی ستاینندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعله
آن جدیت وافر بخرج داد ، در فرهنگی که مولفان سیدی اصل بود تشریح گردید ،
منظور مولف در گنجاندن آن واژه ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه
کشور که باطنا " صوفی و ظاهرا " بواسطه اجرای مراسم پارسی ، زرتشتی بود
نبوده است .

بقول آنکتیل دوپرون " چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیا
فت
که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی
رانا ، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان
بهند گسیل دارد . "

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به " کسر تاریخ قدیم

پارسیان " مولف آن دستور را بادی اسپندیار قیامدین از اهل بروج می باشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست و کتا برا اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود . بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر را برای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود . صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تائید مینماید .

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبرشاه بهند آمد و درو بار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت^۱ پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مرا^۲ نمود . ثبوت قول فوق نامه ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستور قیامدین پدم ساکن بروج که راجع بموضوع آتشکده نوشته و در روایت دارا بهرمزدیار ضبط است در روایت چنین آمده :

" نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه " سپس چنین مسطور است " وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود . "

موفقیت های

دختر خردسال زرتشتی ایرانی در دیسار بیگانه

" گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد . با تبلیغات خویش افکار پارسیان را بمیهن و همکیشان متوجه ساخت . فرامجی پانده شوهر گلستان بانو و بازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده و پدر زرتشتیان ایران محسوب میشود . بنیادخیر^۳ زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی از اثر تبلیغات گلستان بانو و اقدامات فرزندان اوست . تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و اعز مانکجی صاحب با ایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانجی یانده فرزندان گلستان بانو است . خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگا^۴ بساختند . "

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش با جبار چنانکه درپیش گفته شد باتفاق دختر خردسال از میهن مالوف دیده بردوخت و بمسافرت و مهاجرت بنقطه نامعلوم دور از خویشان و یاران تن درداد. اهورامزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا درپناه شوهر و بکمک او و فرزندان و بستگان جدید خیرخواه خویش درنجات و کمک همکیشان بیچاره ایران خود ابراز مساعی نماید. پیش از بیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیره بمبئی مهاجرت اختیار و سکنی گرفت دارابجی ناناباهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش از توابع سورت برای تحصیل معیشت و کسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه با دختر سیاه و خشن کرمانی که در سال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳ یزدگردی) باتفاق جهانگر آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد و بیکابهرام بازرگان پارسی او را درپناه خود گرفت بارستم جی پسر همین دارابجی و معروف بجنرال ازدواج نمود.

بیست و سه سال پس از دارابجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی بمبئی رهسپار و چون پیش یک ساعت سا زفرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت، یه چیکه ساعت ساز معروف گردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچاجی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدند و بخش مهم موضوع این مقاله میباشد بعزم مهاجرت به بمبئی از بروج قریه زادبوم خویش حرکت نمود و بعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگام پیاده از بروج حرکت و بسوی جنوب و بمبئی یش میرفت، بمناسبت اشتعال ناعره جنگ بین دولت اسلامی گجرات و دولت مراته هندو، فرمانده ارتش دولت متخام اخیر، خورشیدجی را با اتهام جاسوسی گرفتار و درقلعه پاندر نزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید و دنباله مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بیاندره و بعدها به پانده یعنی پاشنده قلعه پاندره معروف گردید.

موقع ورود خورشید جی پانده بمبئی، جزیره نامبرده در حال انتقالات بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هند شرقی) در بخش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح و عملجات ساختمان را کنترات نمود و چون کارش بالا گرفت خانواده خود را نیز از بروج به بمبئی طلبید.

خورشیدجی را پسری بود بهرام نام که مانند پدر با شرکت هند شرقی سر و کار داشت و کارهای آنها را بمناقصه بر میداشت. بهرام سه پسر داشت موسوم به : (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی. بیکاجی پسر بزرگ بهرامجی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام از او یاد کردیم و سیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانوراهنگام ورود بهند با وواگذار نموده بود تا بعد از ازدواج مرد محترم پاریسی درآورد.

بیکابهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت. در سال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی در بازار انگلیسها باز نمود که امروز میدیوزا ستریت Meadous Street نام دارد. بیکا بهرام بین انگلیسها و سران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت و یکی از امنای انجمن پاریسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت.

بیکابهرام چهار پسر بنام : (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت. لیمجی فرزند مهتر بیکابهرام، سالیان دراز بکمک پدر در مغازه مشغول کار بود. پس از درگذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد و بردایره داد و ستد و بازرگانی بیفزود. اما پس از مرگ او در سال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هریک جداگانه شرکتی تاسیس و بفعالیّت پرداختند. چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز و جمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی و پسران برپا نمود، پشوتن جی نیز مانند پدر در دوره خود یکی از امنای انجمن پاریسی پنچایت بود. بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ "در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت. اقران حتی انگلیسهای متفرعن بر او رشک میبردند. در کارهای انجمنی و بازرگانی آراء دیگران، در برابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت. پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ ی) درگذشت."

اما فرامجی پسر سومی بیکابهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش در آمد را برای شناساندن خاندان او آوردیم باید حامی و ناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید. او نیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ "مستقلا" ببازرگانی و با بنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت و سفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود. قبل از سنین بیست، ازدواج نمود. نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هندوستان کسه

موفقیت‌های او را در دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول دره‌وخت شرح داده‌ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید. فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر را گردید. اما زن جوان و محبوب و مهربانش در همان سال جوانمرگ شد و او را داغدار و پریشان‌خانمان ساخت.

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) با اتفاق پدر در ساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت او را بعنوان فرزند پذیرفت دوسال پس از فوت عیال فرامجی یعنی در سال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ ای) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی و کودکان خرد می‌باشد، دختر خوانده خود گلستان بانو را بعقد ازدواج او درآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت و شوهرش فرامجی ۲۳ سال.

همانطوریکه بیکابهرام، پیروزه بانو دختر جوان و زیبا و نخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی در سال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده او را بسر و سامانی رسانید و همچنانکه خاندان پتل بواسطه خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیّه نائل گردیدند اهورامزدا بیکابهرام را نیز فراموش نفرمود و در پاداش این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشگل و نیکخورا به بمبئی مهاجرت داد و این دومین مهاجر را بواسطه ایدلجی در خانواده او داخل و بعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد.

خاندان پانده پیوژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت و فعالیت و خوش قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده و مصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند.

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود.

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش را اراده مینمایند. چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم. حتی با انگلیسها نیز هنگام مراجعت با انگلستان میگویند بولایت میروند. مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند در بین خود با نام گل ولایت از او سخن میرانندند. نیک نفسی و خوش بینی او بحدی مشهور بود که مانکجی صاحب هاتریا در کتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد:

"گلستان بانو بسیار نیک نفس و سخی طبع بود، نسبت به بینوایان و مسکینان دلسوزی و رافت نشان میداد. بانوئی بود دانشور و دیندار، خوش خلق و شیرین سخن، با همه بمدارا و محبت سلوک مینمود چنان این باشونیک

نفس و خوشقدم بود که پاریسیان هنگام دعا بفرزندان و خویشان و نوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش بومن و خوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :

۱ - برزوجی ۲ - پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴ - بهرامجی ۵ - دارابجی ۶ - دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷ - دینبائی بانسوی پستن جی بروزجی لالا ۸ - باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹ - آبنهیر که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد و بنام لیسدی شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقا " اشعار داشتیم در آن دوره بسیار خراب بود . از اثر تعدیات و ستمهای بی پایان ، مستاصل و پریشان روزگار و بسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحب در یکی از مجالس سخنرانیهای خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۸۰ ه قمری) در حضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت : " سابقا " اکثر ازاهالی ایران بی تمیز و فتنه انگیز و شریر و مغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شو الواط و اشرار چند در ایران هستند که پیروی از آبا و اجداد خود کرده ساعت بساعت بر شرارت و جرئت خود افزوده در مقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند و از هر نوع ظلم و ستم روا داشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکند علیالاطلاق برخلاف شرع انور بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند . و در پی و درصدد خرابی مملکت و رعیت برآمده شرارت و مفت خوری خود را پیشه کرده از هر نوع تعدی و بیحسابی مضایقه ندارند و فتنه انگیزی را بجائی رسانیده اند که باعث قتل و عزل و زرای سلطنت و اولیای دولت نیز گردیده اند در اینصورت تصـوـر بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصا " متوقفین شهر یزد و کرمان چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات و بیحسابیها و ظلم و ستم کم درباره زرتشتیان ایرانی می شود درباره " هر مذهب و ملت دیگری میشد الیـحـالـ تا بمقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین و آئین آبا و اجداد خود برداشته یا اینکه خود را هلاک مینمودند . در اینصورت زرتشتیانی که فی الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هرآن، هزاران تحسین برایشان نمایند

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت در ایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج و خسارت بسیار و زحمت و مشقت بیشمار و استدعا و تمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره و بزرگان واعیان یزد و کرمان خاطر جمعی و اطمینان حاصل و همگی را در تحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . با وجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط و اشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه و خنجر زخمی گردیده و قریب چهل نفر را در عرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده اند .

از اینها گذشته گاهی در خیال قتل این مسافرو بنده زاده هر مزدیارسار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده اند . . . اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت و امنای شریعت که فی الحقیقه در این اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط و اشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " (نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران)

برای تهیه آسایش و سرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شماره آنها اخیراً " روبافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست با اقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی و مهربانجی در سال ۱۸۳۴ (۱۱۹۹ یزدگردی) خیریه ای بنام خیریه زرتشتیان بینوایان تشکیل و از خیرخواهان غالباً " نوه و نوادگان کیخسرو ایزدیار و پیروزه بانو عیال رستم جی پتل که در گذشته از او یاد کردیم و خویشان آنها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهم دشمنان روی بافزونی نهاد بنا بر این برزو در پنجاه سال بعد در دهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری در اداره امور خیریه و سرپرستی مهاجرین کلیه دشمنان را در مجلسی دعوت و بتصویب آنها لوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوایان را بنام Destitute Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

- ۱- فرامجی بیکاجی پانده شوهر گلستان بانو و پدر موسس (رئیس)
- ۲- فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو (متولی)
- ۳- پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکاجی (متولی)
- ۴- منوچهر جی فرامجی کاما (متولی)

۵- پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

۶- مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو (دبیر)

سرمایه خیریه نامبرده ده سال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه و ثبت

آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع در بهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفر هندو ابتیا ع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواد که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام و درمهر قدیمی را در بمبئی بنانهادند و نسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت راداشتند حاضر شد که بر زمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد . اما روزگار با و اما نداد و در ۲۱ اوت ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن در صبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی و هومجی و دخترانش مهربانو و مانک بانو و نوادگانش هیرجی جهانگیرردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد را عملی و پذیرشگاهی بر زمین مذکور بنامگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنسای نمایند به پیروی قول خویش در سال ۱۸۵۳ عماراتی در آن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند در سردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

"بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته در تصرف ترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماچیت (سئه معموله بین هندو)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگوار که مرزبان ظهرا بکسنویه ای را مامور احداث قریه مبارکه در یزد و نجات دستهای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت در آئینده از او سخن خواهیم راند . بابنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی درب درو سرگردان نمیشدند . از دلسوزیهای گلستان بانو و فرزندانش نه آن که برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک و لباس کلییه واردین بپذیرشگاه تا هنگام اشتغال بکار و کسب باخیریه نامبرده بود .

ایران بویژه یزد در سال ۱۸۷۱ (۱۲۴۰ یزدگردی) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوائی بناتوانی رسیدند . از خبر واقعه ، پارسیان خیراندیش پارسیانی که خون تازه ایرانی در عروق خود داشتند و یا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزررتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی در این مسافرت جان برباد دادند جمعی در زیر ریگ گرم بندر عباس بگنودند دسته ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبی بیش نبودند و

بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر انسـدکی پذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافـرین را نمیداد . بنابرخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکاسجی جهانگیردی منی بارون اول در سال ۱۸۷۲ ساختمان دیگری در زمین پذیرشگاه بنامگانه همان خورشید جی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسر در آن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی و گجراتی و پارسی نصب نمود .
 " این مسافرخانه را سرکاسجی جهانگیردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران در سنه ۱۲۴۱ یزدگردی و سنه ۱۸۷۲ عیسوی ."
 سرمایه خیریه نامبرده در سال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم و تثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید و اینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد از منافع آن هر ماه در حدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و در حدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحبسب خیران و خوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیر است : دکتر دادی بائی نوروزجی شاعر (رئیس) کیخسرو هرمزجی کاما ورستم جی بیژن جی آل بسلس (متولی) دارا بکیخسرو دارابجی پانده و نوروزجی جهانگیر کاماریا (عضو) این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع و کارنامه گلستان بانو و شوهر و فرزندانـش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس از یکدوره زندگانی درخشان و کسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد و شهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ (۷ فوریه ۱۸۴۷) جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروز جی دارابی چندان ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش او مینویسد : " یکی از بزرگان پارسی و شخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروف به فلاکاکا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بر بست و برای جادادنی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد و اشوزرتشت سپنتما ن گردید این مرد اشویکی از بزرگان نامور جامعه پارسی و بازرگان معروف و امین جزیره بمبئی و خیرخواه توانگران و مربی مهربان ناتوانان بوده پدر زرتشتیان ایسران محسوب و پشت و پناه و پرورنده مسافـرین دربدر و پریشان روزگار و ناجی و حامی و تسلی بخش دردمندان بود .

مردی بود پرهیزگار ، فریضه گذار ، سپاسگزار دانادل ، دلسوز ، فروتن ، شریف ، راست گفتار فرصت شناس ، درست کردار ، ارباب ، دانشمند ، صاحب فرزندان وقبيله ، باهمت ، باعیش ونوش دمساز ، شوخ وظریف ، فعال ، مشاور مهربان وهمدرد وخیرخواه و بالجمله دوست نیکی ودشمن بدی .

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است . رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص ۲۸۵ درستایش او مینویسد : " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل پرهیزگار سادگی ، دینداری ، خوشیمنی . اگر از بزرگان سابق کسی در حیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم .

فرامجی بیکاجی ، صاحب بهترین صفات حمیده وفضایل نیکو بود و با بهترین و پاکترین خون و خانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانو همسر نجیب ومهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از او در ۸۰ سالگی روزتیر ایزد ومهرماه قدیم ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۶۵) در حالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده و خانواده بزرگ ودلسوز ومهربان و خدمت گزار ونوع دوست ومردم پرور که در کمال خوشی وشادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت ، رهسپار گروتمان و قرین شوهر مهربان گردید .

گلستان بانو در طی زندگانی خویش با موفقیت همراه ونوادگان بسیاری دورش جمع وبمشاهده سومین نسل خود تامل ویا بعبارت دیگر مادر جد وجده گردید .

دورزندگانی کسی را سراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده واز حیات خود برسودمند چیده باشد ، بشودکه همه مانند او مهربان ، خوش یمن ونیک نفس باشیم .

تکرار پی در پی مصایب همکیشان درایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر وفرزندانش در راه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان ودوستان وآشنایان را بمساعدت تشویق نمودند ، جماعت زرتشتیان ایران را از یرتگاه نیستی برهانیدند . خون پاک این دختر نجیب ایرانی واحساسات لطیف ودعاهای بی ریای او دربارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش را برای خدمت بمیهن وهمکیشان ایرانی ونوع پرستی برانگیخت .

خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده ایم مانند اومصدرچنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند ، بیائید از خدا بخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو وفرزندانش اودر خدمت بمیهن وبهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفامیل خود را در ساحل بمبئی پیاده و همه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گلنار دختر آذرباد کرمانی عیال کیخسرو و مادر گلستان بانو سالهای درازی در هند بزیست و بنام کووربائی نامیده شد : مانجی صاحب در ضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار و پاکی و اشوئی او اشاره ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است : در سال ۱۷۹۶ قدم بعرصه وجود نهاد و در سال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت و باتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی (پدر سرکا و سجی جهانگیر بارون اول) و لکشمی هریچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس و تجارت و حق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور در ماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروفش موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . در امارت نشین میسور با مهاراجه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراجه مجذوب کفایت و درایت او گشته وی را در دربار خویش عزیز و محترم داشت و مامور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تا هنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ در دستگاه مهاراجه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش در تهیه و سایر رفاهیت مهاجرین زرتشتی بسه بمبئی و ایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن حی دومین فرزند گلستان بانو است و در سال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی و مهروانجی مغازه نوشابه فروشی و کالای نفیسه و امتعه اروپائی باز نمود و شعبات آنرا در سال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور و حیدرآباد سند دایر نمود . باکناره گیری مهربانجی در سال ۱۸۴۵ از شرکت مزبور برادر کهتر بهرامجی را با خود یسار و ببازرگانی ادامه داد . پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و در خدمت بگروه زرتشتیان ایرانی و جماعت بهدینان و جددینان خدمات گرانبھائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم در سال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل و مستقلاً بتجارت مشغول شد و در ضمن حق العمل کاریهای شرکت های انگلیسی را نیز انجام میداد . در سال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خود و دابجی برادر کهتر و هرنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود . در سال ۱۸۶۰ با اتفاق دینشاه (بعد به سردینشاه پتیت ملقب شد) ونوشیروان فرزندان مانکجسی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع در بمبئی و سپس نمایندگی کارخانجات دیگر را هم برعهده گرفت . بعد چندین کارخانه پنبه پاک کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد .

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۳۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی در جمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست با اقدامات مجدانه زد و تا ۵ سال دبیر افتخاری آن خیریه بود و آموزش را با حسن وجه اداره مینمود . نخستین تولیت نامه آن که در سال ۱۸۴۹ تنظیم و ثبت رسید از اثر جدیتهای او بود .

پس از روبراه شدن امور رسیدگی با حوال مهاجرین زرتشتی در بمبئی مهربانجی بیکار نشست و بتشویق مادر و کمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران ، در بمبئی را دایر ساخت و مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت . انجمن نامبرده در ایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف میباشد . در آینده برسر آن صحبت خواهیم داشت . مهربانجی تا آخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود .

در سال ۱۸۵۶ بنا بتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب دستود داد در زیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خیل بزرگ و گنبد پیر را بخرج او بسازد در سال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجاب برگزیده شد .

مهربانجی نه اینکه تنها در فکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه همکیشان پارسی هندو بینوایان میهن ثانوی را نیز از نظر نینداخت . در ۷ مارس ۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صد هزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت که خود موجود آن بود تا اراضی وسیع بخش گیرگام که آن زمان کشتزار بود بقیمت مناسب اکتیاع و بقیمت تمام شده یا ارزانتر در قطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرگشتیان طبقه متوسط بفروشد مشروط بر اینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکار برند . بدین طریق در محله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد و بقیمت مناسب بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع و کولونی پارسی نشین در آنجا برپا نمود . اکنون که قریب صد سال از واقعه میگذرد و کلیه بخش گیر کام هندو نشین شده است باز پارسیان زیادی در آن محله سکنی دارند .

مهربانجی در انجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز در ایران پیدا میشد تا با پیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتاً " ارزانتر از قطعه های کوچک میباشد بخرد و قطعه قطعه کرده بقیامت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید و محله تمام زرتشتی نشین در تهران بوجود آورد مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف و بخشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۴۷۴ روپیه بنا نمود و در روز درگذشت مادر خویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد و هیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیمار را ن بینوای زرتشتی نیازمند بآبوهوار و استراحت را نیز فراموش ننمود . در کنار دریا بهترین محل بخش قلابه در بمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۰ روپیه برای اقامت چند ماهه زرتشتیانی که نیازمند بآبوهوار و استراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . و باغ مهربان نام نهادند . در موقع نگارش این مقاله در حدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی در آنجا ساکن میباشند .

بنحیر از آنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود شصدهزار روپیه بعنوانین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین و مهرماه قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱ سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران در اداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادر شهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرچ خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی در عین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد و ببازرگانی مشغول شد .

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده و خیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود. بنا مگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه و آتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش در کرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه و آتشگاه نامبرده در دهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس و افتتاح شد. دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین و دیماه ۱۲۵۹ ی) بدار آخرت شتافت و پنج فرزند بنام کاوسجی، فرامجی، پستنجی، خورشیدجی، و برزوجی از خود بیادگار گذاشت. بیت از آنچه گذشت دیده میشود پسران گلستان بانو دیندار، فعال، باکفا و درایت بوده و بهبازرگانی باطراف واکنا فوحتی چین و سنگاپور مسافرت نموده و در کارهای خود موفق و کامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده اند. فرامجی بیكاجی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر و بنادر خلیج فارس مسافرت و در آنجاها دادوستد داشته است. اگر فرصت یاری کرد راجع به شکر بانو — کهترین دختر گلستان بانو و فعالیت های او و شوهرش سردین شاه پتیت و برادرش مهربانجی که در بالا از او سخن داشتیم درآینده بیشتر صحبت خواهیم کرد.

پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر در مورد تاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر در شماره پنج دوره پنجم هجرت از انجمن زرتشتیان تهران و دکتر جمشید اونوالا و اینجانب در مورد تاریخ یزدگردی سؤال نموده بودند. آقای برزگر در درستی تاریخی که دکتر اونوالا در کتاب خویش "مسکوکات تبرستان" تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۶۵۲ میلادی برابر ۳۲ هجری را مبداء آن میدانند تردید نموده و اینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار و اولیاء الله آملی و میرظهیرالدین مرعشی از تاریخ دیگر که "عجم بنونهاده بودند" و مبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند. آقای برزگر معتقد است "ایرانیا باستانی را مانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده و سال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که در دوره ی پادشاه دیگر از نو آغاز میشد... ایرانیا بنا بر روش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ ه = ۶۳۱ م) برگزیدند که تا امروز دنباله دارد و گروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ ه برابر ۶۵۲ م) و گروهی سال تولد او یعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام را برگزیدند."

در پاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از " تقویم و تاریخ در ایران " تالیف آقای ذبیح الله بهروز و تحقیقات و مطالعاتی که مستقلاً از منابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ و بزرگواری که جهان تمدن را مدیون خویش ساخته‌اند تقویم و تاریخ مستقلی از خود نداشته باشند . ابن خلدون نقل از طبری میگوید " در ایام ملوک الطوائف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵۰ از غلبه الاسکندر بر سرزمین بابل در سال ۵۱۰ اشکانی بود " از این قرار اشکانیان از نحو تاریخ مستقلی داشته و مبداء آن ۳۲۲ سال پیش از میلاد است . در کتب پیشینیان بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهر که بقول بهروز مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد و دیگر تاریخ نیبران مبداء آن ۲۰۸ پیش از میلاد میباشد . سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهر اشکانی و سال مرگش را ۵۴۲ نیبران داده‌اند . آقای تقی زاده در کتاب خویش " گاه شماری در ایران قدیم " از تاریخهای اوستای جدید و پارسی قدیم و اوستای قدیم که در ایران معمول بوده سخن میراند . ولی تاریخهایی با این نام بغیر از پارسی که مبداء آن هم فرق دارد دیده نشده است .

در دو ورقه از تقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل در تورفان چین پیدا شده و قدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده است . بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت . بنا بر این ایرانیان باستان قبل از یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی حتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی معروف بوده است . کلیه " تقویم یزدگردی " معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست و مبداء آن اول فروردین و سه شنبه ۲۲ ربیع الاول میباشد و منسوب به یزدگرد سوم و سال جلوس او است از اونیست ، زیرا سال ۱۱ هجری و شب سه شنبه و ماه ربیع الاول سال و روز و ماه رحلت سید کاینات رسول الله است . بقول مورخان ایران و عرب یزدگرد نه آنکه در آن سال بر تخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود او هم بیخبر بودند و چون پوران دخت در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان بر آن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و بر تخت نشانند .

بقول مورخان در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه ابوبکر بخلافت رسید . . (حمزه) خالد در سال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد . (مجمل) چون هرمز خبر آمدن دشمن را شنید شاه اردشیر را مطلع ساخت . (ابن الاثیر) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود و پورا نذخت بجای او نشسته بود رستم و فیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختند و هر دو وضعی—ف بودند لشکر ابو عبیده شکست خورد و همه کشته شدند . (یعقوبی) جنگ جسر که ابو عبیده در آن کشته شد آخر رمان سال ۱۳ هجری بود . (بلاذری) فیروزان و رستم بیورا نذخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان بمابده واو داد و ایشا ن در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند . ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده اورا آوردند مسلمانان بعمر خبر دادند و این در ذیقعد سال ۱۳ هجری بود . (طبری) چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه (مجمل) جنگ قادسیه در سال ۱۵ هجری بود . (تاریخ گزیده) اندر عهد یزدگرد شهریار پنجسال عمر خلیفه بود و بعد عثمان (مجمل) عمر دهسال و ششماه خلافت کرد و در سال ۲۳ هجری کشته شد . بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التواریخ ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید .

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد در سال ۱۱ هجری مینویسد " ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال ، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفر اثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پورا نذخت از دختران کسری پادشاه بود " صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید " در کتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه ^{قعه} و قتل ابو عبیده و جسر در زمان حکومت پوران قبل از آنکه یزدگرد برمسند سلطنت نشیند دست داد . "

از آنچه گذشت دیده میشود که در سال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم برتخت سلطنت ایران ننشسته و ایرانیان از وجود او بی اطلاع بودند . بنا براین اگر در آنسال بیادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول از او نیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد . این تاریخ تا روزگار درازی دوش بدوش تا ریخ هجری تاریخ عربها بوده . سنه هجری در زمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد و سنه رسمی شد و سنه رحلت بتدریج متروک گشت . اما کارگردانان مدعیان نبوت و ظهور در قرن سوم و چهارم هجری که جدال و بحث بر سر تاریخ و تاریخگذاری بلند کردند و اختلال در نوشته های پیشینیان امر عادی گشت ، سنه رحلت را که مبداء اش اول فروردین و با سنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش

شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد و پیشگوئیهای جاماسب که در ۱۵۰ سال بعد از زرتشت دوره ظهور است برابر با عهد آنها گردد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد و تقویم یزدگردی و رحلت به " تقویم و تاریخ در ایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود .)

امیران عرب در دوره حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند . غالباً اینها دارای سنه هجری و بعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر را یزدگردی نامیده اند که بین زرتشتیان معمول است . عربها در اوایل لشکرکشیهای خویش بصره را که آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند . با ادامه لشکرکشیها و فتوحات بتدریج توسعه یافت و ترقی کرد و در زمان بنی امیه مرکز مهم فرماندهی استانهای شرقی گردید و قلمرو آن تا کرانه های خراسان و ماوراءالنهر رسید . بعضی از سکه هایی که در ضرابخانه بصره ضرب شده دارای سنه رحلت و بنام عبیدالله بن زیاد است و بر روی آن تاریخ ۵۱ و ۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳ هجری امیر بصره بود و عبیدالله بنیابت او در خراسان حکمرانی و لشکرکشی مینمود . پس از فوت پدر در سال ۵۵ هجری امیر بصره گردید و تا بعد از ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت و بنام خود خطبه خواند در آنجا سروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ بر سکه او از بصره چون در آن هنگام در آنجا امیر نبود هجری نیست و بییقین سنه رحلت است که برابر با ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکار است امیران و نایبان عرب که در محور فرهنگ و شعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدند بر سکه های خود تاریخ جلوس یزدگرد را ضرب نمایند . بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهر بصره که بوسیله تازیان و جمعیت آنها آباد گردید بطور حتم سنه رحلت است و نه یزدگردی . سنه رحلت در مسکوکات سایر امیران کم و بیش دیده میشود که با اتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت از ضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله بن زیاد و ضرابخانه دارا بجرد بنام عبدالملک بن مروان و عبدالله بن الزبیر و زیاد بن ابی سفیان و از ضرابخانه های خراسان و مروالروذ در همان استان بنام امیه بن عبدالله و ضرابخانه نهرتسیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر و سجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگر صاحب کتاب مسکوکات عرب ساسانیان تاریخهای مذکور را اشتباهات " یزدگردی" میخواند .

با زدلایلی در دست است که قبل از قرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول و عبارت دیگر سنه زحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است. تاریخ تحریر نسخه‌های خطی اوستائی و پهلوی و دینی که پیش از قرن هفتم هجری نوشته شده سنه یزدگردی ندارد. در بعضی از نسخه‌های خطی مذهبی محفوظ در کتابخانه‌ها اروپا و هند، رونوشت تاریخ تحریر و اسم کاتب نسخه‌های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده. اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر دارد که از نسخه‌های ماقبل استنساخ گردیده است. از آنجمله نسخه خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیرید بهمن جی اسپندیارجی دستور را-بادینه در سورت، دارای ۷ تاریخ تحریر و اسم کاتبان نسخه‌های ماقبل میباشد. دیگر نسخه خطی وندیداد در کتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که با تاریخ تحریر شماره ۳، ۲ و ۵ نسخه سورت برابر است و دیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB) متعلق بکتابخانه کستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی، شش تاریخ تحریر دارد که دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) و نسخه سورت و سه تاریخ دیگر برابر نسخه وندیداد سورت است. تاریخ تحریر این نسخه‌ها به پهلوی است. و دیگر نسخه‌ها خطی دساتیر محفوظ در کتابخانه ملا فیروز در بمبئی بنشانی (HP (ms) 131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که از آن استنساخ شده ضبط نموده است. این تاریخ که در قرن چهارم هجری نوشته شده و در زیر دیده میشود با وجودیکه کاتب آن موبد زرتشتی است و نام روز دینی مزدیسنا را داده سنه یزدگردی را نداده و اگر چنانچه سنه نامبرده در زمان او مرسوم نمیبود بکار میبرد و یا لاقلاً با اتفاق سنه هجری مینگاشت و آن اینست:

"در آخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته‌اند یزدان بر آسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورا نش دساتیر خوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزندانم او برایش شید اسپهبد را بهین پور است و در هر مزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد و پنجاه و هشت تازیانی شمار بدست کار موبد نوبها رشناخت بانجام رسید."

چنانکه دیده میشود کاتب زرتشتی بواسطه تعصب از نوشتن نام ماه عربی خودداری کرده است اگر سنه یزدگردی معمول میبود بطور حتم آنرا مینوشت و نه سال تازی را. تاریخهای تحریر و اسم کاتبان در نسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است:

اسم کاتب اولی نسخه سورت، هیرید هماست بن شادان بن هرمزد میباشد،

ولی تاریخ ندارد، بقول کترک صاحب کتاب بجواهر شرق یحتمل در قرن پنجم هجری نوشته شده.

اسم کاتب دومی "دین بنده اردشیر بن وهمن بن روزوه بن شاه برزین بن شاه مرد نوشتم اندر ماه تیر و روز سروش سال ۵۵۴" این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان "شاهنشاه یزدگرد هرمزان از تخمه خسرو قبادان و یاساسان" با تجلیل ذکر نموده اند.

کاتب سومی رانام "دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب و نندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد و ماه فروردین و هیزگی برای خود" این کاتب سنه ران داده است بنا بر حدس دستوردارا بسنجانا با ستناد از تاریخ تحریر کتاب اردای ویرا فرا که در ایران همین کاتب در روزا مرداد و ماه شهریور سال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعد از سال ۱۲۶۹ میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته شده باشد. سنه پارسی با سنه یزدگردی چنانکه خواهیم دید چهل سال فاصله دارد. ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنا بر این حدس دستور سنجانا با این حساب درست در نمی آید.

کاتب چهارمی رانام "دین بنده هیرید زاده میتروآوان بن کیخسرو بن میتروآوان بن دهگان نوشتم اندر روز خرداد و ماه آبادان و هیزگی سال ۶۹۲ بعد از یزدگرد شاه از تخمه خسرو قبادان." این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری از کتابهای خطی از اوست.

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است و مینویسد "دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده ام این نسخه و نندیداد را در نوساری در سال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم". سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت.

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت میباشد و ترجمه اینست "در این شهرناکساریک (نوساری) هنگام حمله سلطان غیاث الدین استاد مهریان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که از کشور ایران آمده این نسخه و نندیداد را بحر زال پارسی مذهب پسر سنگانه و بروانشادی پدرونیاکان او در سال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبادان روز اورداد این کتاب و نندیداد رانوشته و وقف نموده." مقصود از سال پارسی در اینجا سال معمول بین پارسیان است و هنوز آنرا سال پارسی میگویند و این سال یزدگردی معمولی است.

کتاب هفتمی را نام ربادی است و کتاب را در روز ما را سپند و ماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است.

از مفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد. سال ۵۵۴ یختمل پارسی است و هجری نیست و الا ماه عربی را هم مینوشت و امکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد را با تجلیل و احترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کتاب آن موبد مهربان کیخسرو در سال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده و در همان سال درنوساری کتاب را نوشته و بجای سنه یزدگردی که در نسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است. شاهد مانوشته دیگر^{یست} که همین کتاب در کتاب خطی دیگر محفوظ در کتابخانه دانشگاه کوپنهاگ بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بپهلوی مینویسد که اهورامزدا و یزدان را سپاسگذار است که در روز ۰۰۰۰ ماه بهیژکی ۰۰۰۰ سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمزان بکشور هندوان آمده و در شهر کمبایت کتاب را از نسخه هیرید رستم مهربان استنساخ کرد است. کتاب جای نام روز و ماه را چون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاهنشاه دیگر مانوشته^{یست} سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان در سال ۱۳۷۸ سموات کتاب را بخرج زال کمبایتی نوشته است. سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است.

بنابر این مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت و چهل سال قبل از رحلت و بیست سال پیش از بعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست. مبداء این تاریخ بیست سال پیش از تاریخی است که ابن اسفندیار در مورد مرگ آذر و لاش و میسر ظهیرالدین در مورد مرگ گیلگا و باره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند. در سال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسرو پرویز طغیان نمود و تبرستان و بخشی از خاک شمالی ایران را متصرف و استقلال خود را اعلام نمود و بنام خود سکه زد. سکه‌های او با سنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۰ در دست است.

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابر است اما شرافت و اخلاق و بالاخره تعلیمات دینی زرتشتیان اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که شاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند. مبداء^{یست} تاریخ پارسی که آقای تقی زاده در کتاب "گاه شماری" از آن سخن میدارد باز ما این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵۰ مرگ آذر و لاش که ابن اسفندیار و^{ند} خورشیدی مرگ گیلگا و باره که میر ظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکر نموده^{اند} یختمل سال بعثت باشد که با ورود علویان در تبرستان در گوشه و کنار رجا مانده و ابن

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصور کرده باشد و با تاریخی که بر مسکوکات تبرستان دیده میشود با سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون در قرن هفتم و هشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاء الله آملی در تاریخ رویان اشتباها "سال مرگ آذرولاش را یزدگردی" نامیده است. با احتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند" اشتباهی از کاتب باشد و جمله "عجم بنونهاده بودند" را از خود در عبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین و اولیاء الله آملی با ستناد از تاریخ ابن اسفندیار در کتاب خویش ذکر نموده اند. در هر حال سال ۷۲۲ پارسی در این یک مورد در مورد کتاب اردای ویرا فکه بسال ۶۱۸ پارسی در ایران نوشته شده و سال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی و در دو مورد تاریخ تبرستان در جای دیگر دیده نشده و راجع بآن نمیتوان اظهار نظر نمود و آنچه گفته شد از روی حدس و قیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش و با اکتشافات جدید روشنی بر آن افکنند.

اما سنه تبرستانی را که دکتر اونوالا و ژهن واگر در کتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداء اش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ هـ پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث و تحقیق میباشد. بنا بقول مورخان ایرانی که ذکر شد^{شیت} جلوس یزدگرد سوم در سال ۱۱ هجری نبوده است بنا بر این مرگش نیز که بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست در سال ۳۲ هجری باشد. در خط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیر میکرده است. آقای ذبیح^{الله} بهروز صاحب "تقویم و تاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی را در سال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکند و با استناد بطالع اردشیر بابکا^{لند} که منجمین ضبط نبوده اند و مدت سلطنت بین او و یزدگرد سوم که مورخان متفق القو^{لند} سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز با در دست داشتن مسکوکاتی که بقو^ل با سنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی با احتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس از کشته شدن شاهنشاه در سال ۵۲ هـ و برقراری آرامش در قلمرو خود آنرا ادامه داده بر سر سکه های خود زده زیرا وجدان با سپهبدان که شاهنشاه را سایه خدا و صاحب فر^{لند} میدانستند اجازه نمیداد در آن گیر و دار و کشمکشهای با تازیان و اضمحلال خاندان ساسانی که خود نمک پرورده آنها بودند و در حالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت از دست رفته از همسایگان استمداد میجست ، شاهنشاهی خویش را اعلام و تاریخ جدیدی بوجود آوردند .

اگر قول آقای واکر و دکتر اونوالامبنی براینکه اسپهبدان تبرستان پس از کشته شدن یزدگرد در سال ۳۲ هـ استقلال خود را اعلام و تاریخ جدیدی بوجود آورده اند صحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم با سنه ۱ تا ۵۹ و بنام گیل گاو باره (۴۰ - ۲۵ هـ) و دابویه (۵۷ - ۴۰ هـ) که بعد از یزدگرد در تبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد . مسکوکات تبرستان از سال ۶۰ و بنام فرخ بقول اونوالا و بنام فرخ مرقا و مرقا مرقا شروع میشود . اگر گیل گاو باره با کشته شدن یزدگرد سوم استقلال خود را اعلام نموده بود طبیعی است که سکه نام خود و سال پادشاهی را نیز رواج میداد و بنام اسپهبد قناعت نمینمود بزعم ما یزدگرد در سال ۳۲ هـ جلوس نمود و در سال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاو باره در حیات نبود و دابویه نیز چندان پس از یزدگرد نزیست که سکه ضرب نماید بنا بر این جانشین او چون پس از کشته شدن شاهنشاه و سپری شدن زمان و بجائی نرسیدن مساعی شاهزاده در تصرف کشور و کمی سکه رایج را احساس کرد با ادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب نمود . قولی که ممکن است سکه های گاو باره و دابویه ضرب شده و بدست نیامده قابل قبول نیست زیرا تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب که یکسال و دوسال حکمرانی داشته اند بدست آمده است .

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبود بایستی در ضرباخانه های خارج از قلمرو تبرستان ضرب نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه در خارج از تبرستان در دست است ، عبارتست از ضرباخانه های شوش (خوزستان) بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۳۰، ۳۱، ۳۴ برابر ۶۲-۶۴ هجری اردشیر خره و دارا بخر (فارس) هر دو بنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهادند (جبال زرنج) (سیستان) هر دو بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ هـ و ۲۶ برابر ۵۸ هجری - علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا عدم احساس قلت سکه رایج و مساعی شاهزاده فیروز در بدست آوردن سلطنت و گسیختن شیرازه امور و کشمکشها و حملات عرب برای تصرف تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد .

سال جلوس یزدگرد سوم را بر تخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد . با در دست داشتن مسکوکات تبرستان و مسکوکات ضرباخانه های خوزستان و فارس و جبال و سیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی در حدود سال ۳۲ و ۳۵ هجری باشد . در این صورت قول علی بن یحیی منجم در خطط مقریزی مبنی

براینکه در زمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن در سال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد می باشد و اختلاف چند سال در روایات پیشینیان امر عادی و قابل خرده گیری نیست."

گفتیم که امیران عرب در محو فرهنگ و شعائر ایرانی بغایت می کوشیدند و راضی نمیشدند بر سکه های خود سال جلوس یزدگرد را صرب نمایند بنا بر این مسکوکاتی که با این تاریخ از عبیدالله بن زیاد و برادرش سلم پیدا شده بطلان گفته بالا میشود. در پاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب در خارج از قلمرو تبرستان بدست آمده فقط از عبیدالله و سلم می باشد که بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است. عبیدالله در سال ۵۳ هجری از طرف معاویه امیر خراسان گردید و بسوی بخارا لشکر کشی نمود و ارتش بخار خدای را درهم شکست و قبلاً "نیز بنیابت پدر در فارس حکمرانی داشت. سکه های او از سال ۵۴ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست و دل باز و به اجود بنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود سپس با امیری خراسان منصوب گردید. سکه های آنها با سنه جلوس یزدگرد فقسط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری و مخالفت با مرکز خلافت را در سر می پخته اند فکر این دو برادر با بکار بردن تاریخ جلوس برجائی از سکه های خود این بود که در دل جوئی ایرانیان بکوشند و آنها را هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب در تبرستان همین اقدام را نمودند عبیدالله در سال ۵۵ هجری امارت بصره و استانهای شرقی و سپس کوفه را در دست داشت و برادرش سلم بنیابت او امیر خراسان بود. چون در سال ۶۴ هجری بر سر خلافت کشمکش در گرفت عبیدالله در بصره و سلم در خراسان بنام خود خطبه خواندند. طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم و طرفداران خلیفه کشمکش آغاز و چندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت. غالباً امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد با استثنای عمال آنها در تبرستان بر سکه های خود تاریخ هجرت دارند و بعضی ها هم تاریخ رحلت. از اقدام دو نفر امیر در بکار بردن تاریخ جلوس آنهم بروی جزئی از سکه های خود در اواخر فرماندهی و با نظری خاص نمیتواند بطلان گفته بالا باشد. تاریخ یزدگردی که در تقویم تورفان ذکرش آمده و در ایران معمول بوده باینجهت یزدگردی میگفتند که روز و ماه آن یکی از ایسزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد. مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش از میلاد و بموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش از تاریخ رحلت

و اول هزاره یازدهم است . این هزاره بقول بندهشن سیوشانس او شیدر نام دارد و تفسیر آن بختان و پیروز گرو نرسی میباشد بعدها پیروز گرا بمعنی عربی آن ناصر گرفته هزاره را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصر گشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر در زیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی را انداختند و بتدریج تاریخ رحلت را چنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند . بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ و تقویم وجهت اختلال در حسا بزایجها کا ملا " اطلاع حاصل کنند توصیه میشود از مطالعه دقیق کتاب تقویم و تاریخ در ایران شماره ۱۵ ایران کوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند .

موبدان و علمای اسلام

هفته قبل یکی از دوستان با وفا در نامه خود بایشان ب سخت گله داشت که مدت ها ست گوشه ای از تاریخ در صفحات هوخت بنظر نرسیده است . شکایت دوست بجاست و هر چه بگوید و بنویسد حق دارد . زیرا پس از مسافرتم بایران و مراجعت از آنجا که بایستی بیش از پیش گوشه های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته و جماعت از پیشامدهای گذشت خود آگاه شود اصلاً " قلم در دست نگرفته ام و علت آن کسالت مزاج و ناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار و اینک نیز از آن راحت نشده ام . در این مدت نه تنها برای هوخت چیزی ننو^{شتم} بلکه توانائی سپاسگزاری از ذوات محترمی که هنگام اقامتم در ایران بنده را مرهون مهربانیهای خود ساخته اند نیز از من سلب گردید و از این پیش آمد بسیار شرمندهام در فکر بودم با استفاده از یادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخت تهیه ببینم و یزدان را سپاس گویم که جماعت ما را با داشتن بزرگان خدمت گذاری چون ارباب رستم گیو ، ارباب مهربان مهر ، ارباب اردشیر جهانیا ن ، آقای سهراب سفرنگ ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرزا کشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حق شناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند و باز هم بان نیروی مالی و معنوی خود در بهتری و ترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است . البته نام این بسزوگان و خدمتگذاران در صفحات تاریخ زرتشتیان ثبت و هرگز محو نخواهد گشت . چون

تدبیر با تقدیر موافق نبود در انجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدن و از خوانندگان گرام هومت و دوست با وفا پوزش میطلبم و امیدوارم که گوشه از تاریخ در صفحات آینده هومت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای از تاریخ.

بعد از انحلال دولت ساسانیان کشور آباد ایران جولانگاه تازیان قرار گرفت. اسلام در میهن زرتشت راه خود را بگشود. مردم بقر و جبرویا از استیصال و عداوت دین جدید را پذیرفتند. زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله و طعن و لعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان و علمای اسلام همواره بنحوی از انحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند. گاهی بانیروی شمیر و سوزاندن کتب دینی و زمانی با مباحثه و مناظره آنان را طرف حمله خویش قرار میدادند. یکی از این مباحثات در سال ششم یزدگردی اتفاق افتاد. علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند. موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم او بر ما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ مسئله آفریدگار و یزدان و اهریمن را حلّی میکند. پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده و در تحت عنوان "کتاب علمای اسلام" بتوسط موبدان ایران در سه نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال و در روایت دارا بهرمزدیار برای ما به یادگار مانده است. بخشی از آغاز کتاب نامبرده که پرسشهای علما را از مضامین آن میتوان دریافت برای نمونه در ذیل دیده میشود:

"در عهدالدین بعد از ششصد و یزدگردی علمای اسلام از یکی از دین آگاهی مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته اند و نام این کتاب علمای اسلام نهاده اند. یعنی پیدا کننده چگونگی جهان و روح مردم از ازل تا ابد پرسید که شما انگیزش را چه گوئید و ایما ن دارید یا نه؟ موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایما ن داریم و قیامت خواهد بودن. پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده است و خدای را آفرینش مردم و نیستی و باز مردن و باز زنده کردن در این چه مصلحت است؟ این دستور آن ایام گفت که آنچه تو میپرسی بسوی انگیزش نخست ببايد دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست. ببايد گفتن که جهان بوده است یا آمده. اگر گویند بوده این سخن محال بود. بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید و هم در جهان میکاهد و چون چنین بود که میکاهد و میافزاید و نقصان میگیرد و باز زیادت میشود. پس هر چه پذیرنده کون و فساد بوده و معلول بود خدای را نشاید. پس درست شد که جهان نبوده است و بیا فریده اند پس هر آفریده را از آفریدگار چاره نیست و ببايد دانستن که در دین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب اند جهان را آفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است ببايد گفتن که ، که آفرید و کی آفرید و چون آفرید و چرا آفرید ... "

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمی آید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته می شده و جماعت زرتشتیان در مقابل تبلیغات اسلام استقامت نمی ورزیده و بدین جدید می گرویده اند. موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و با صراحت لهجه سخن میراند و بیزیر عقیده جبر میزنند و بدی را از خدای نمیدانند. بخش نامبرده از این قرار است :

"چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده اند و واجب دیدم اصل دین به پیدا کردن تا هر کسی سخن از جماعتی که نه بردین باشد، نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رها نکند و از خدای تعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مندناگاه خواهد گذشت. موبدان موبد گفت که ایزدان و امشاسفندان که میگویند نام همکاران است (موکلان) و نام خدای تعالی یزد است و صف هورمزد و اورمزد یزد را هیچکس تغییر نتوان گفت. اورمزد بی صفت است و آویژه و نیکی و روشنائی باشد که با او هیچ بدی و تاریکی نیامیزد و قومی که مخالفان دین به اند با مادر این مسئله خلاف میکنند و گویند نیکی و بدی از خدای است و زراتشت اسپنتمان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر بر ذات خدای تعالی روا نداشته است. پس ما را جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون ما را برکتا بشما و شما را برکتا با ما اعتقاد نیست و روشن کردن اصل دین بهی جز با دلیل و برهان معقول دست ندهد. شما را با مادر این مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد. جواب چون در دنیا و هر چه در دنیا هست پذیرنده کون و فساد اند و هر آینه معلول باشند و معلول خدای را نشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که تاثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان و داستان چاهه سرائی یکی از شاعران دهاتی قرار گرفته و نامش بر ما مجهول است در سال ۷۲۴ یزدگردی در یزد رویداده است در آن وقت شاه نظام فرماندار یزد بود. نسبت ب زرتشتیان حسن ظنی نداشت و وزیری داشت بدخو و ظالم و آن وزیر در شخص حاکم نفوذی بغایت داشت.

یزد در آن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان و موبدان بیشماري در آن شهر تمرکز داشتند دستور آن دوره را نام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت و نفوذ وزیر زشتخو و تحریکات او باسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادر ساخت و همه زرتشتیان، پیرو جوان

وبزرگ و کوچک را در یک محل جمع کرد و آنها را بقبول آئین اسلام امر نمود گفت که اگر دین کهن خود را نهشته و اسلام بیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم . ما نیز پرستنده خدای یکتا و فرزندان کیا و پیرو راه راست و جویای نام و نشان و از داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است از این بیچارگان میسر نیست . ما راسه دستور و پیشوای دانا است . شاه پیما ن کند و آنها را طلبیده از دین و توحید پرش نماید و پاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانا ی ما اسلام بیاورند ، ما همگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول و یا دادن جان فرمان داد . دستور بندار بزرگ آنها بود عرض کرد " پادشاه ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خدای یکتا و صاحب خرد و هوش خدا داد . کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است . ما نه ساحریم و نه جادوگر ، بلکه دل را بمهر و پیما پیغمبر خویش استوار داشته ایم . "

فرماندار از استماع جواب با اصول و فروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت اما چون خود بین و غرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صدحجا باز دل بسوی دیده شد

پیشنهاد کرد " اگر شما این انگشتی مرا که اکنون در این گل انداخته و یک هزار خشت خام میسازند نشان دهید که در کدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان داد هر سه دستور دانا را در یک اطاق زندانی سازند و انگشت را در گل انداخته بساختن هزار خشت امر نمود . پس از چهار روز خشت حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزدان شتافتند آنها خالی دیدند و از زندانیا ن اثری نیافتند . هر طرف جستجو پرداختند تا آنکه سه دستور را که متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را با زداشت و بخدمت شه نظام آوردند . فرماندار بر آشفته که " با علم جادو از زندان جسته اید . اینک نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است . "

هر سه دستور زبان بواج و او ستار از مزمه کنان خشته را بچهار بخش تقسیم

نموده از آن یک بخش را اختیار نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه یک خشت باقی ماند . آنگاه دستور ببندار بفرماندار عرض نمود که انگشتی در آن خشت و در فلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود دستور گفت حیفاست که چنین خشت عالی شکسته شود و انبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان در خشت فروبرد و خاتم را بیرون آورده بشاه تقدیم نمود .

فرماندار و تماشاچیان در حیرت فروماندند . اما شه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافرو ساجز خوانده و بپذیرفتن اسلام امر فرمود دستور جواب داد " جان بر کف حاضر ولی دست از دین بر نخواهیم داشت . " فرماندار از استماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سربک دستور را با تیغ از تن جدا کردند و دستور دیگر را تکه تکه ساختند تا شاید دستور ببندار از جان بترسد و باسلام آوردن تن در دهد . اما دستور نامبرده آه سردی از جگر برکشید و بشه نظام گفت " وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینک مرا هم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس از شهادت من سه قطره خون بردا من تو پیدا خواهد شد و چهل روز بعد دیگری ترا بکیفر اعمال تو خواهد کشت . " فرماندار از شنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امر نمود . تا او را دورتر برد و باره بدنش را دونیم کند .

دستور ببندار چون حال را بدین منوال دید به پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس از شهادت فوراً " با بستگان بخراسان مهاجرت و نزد خویشان آنجا پناه گزیند زیرا شهر یزد پس از چهل روز ببلای خونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود بااره دونیم ساخت . بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همان جا جان بجان آفرین تسلیم نمود .

پس از شهادت دستور ببندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردا من فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت و خیم خویش هراس برداشت ، سائر زرتشتیان را که دید حاضرند برای دین باسانی جان بدهند آزاد ساخت .

پیشگوئی دستور ببندار بحقیقت پیوست . در روز چهلیم قشونی از مشرق به یزد حمله آورد و جمعی کثیر از مردم شهر را در خون غرقه ساخت و شه نظام با خانواده اش در آن گیرودار بقتل رسیده و ارکان آنان بغارت رفت .

احمد بن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " در زمانیکه رایت منصور خاقانی (شاه رخ بهادر پسر امیر تیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد و بشیراز آمد در سال تسع و

عشر وثمانمائ (۸۱۹) در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی رابحکومت ابرقوه ویزد نصب کردند و شاه نظام بابر قوه آمد و از ابرقوه به یزد آمد و کاشی مسجد تمام کرد و بر غرفه ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف نامبرده دو صفحه در ستایش کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد و ابنیه های دینی مینگارد و از وضع حکومت و کشتاری که موضوع داستان ماست هیچ اشاره نمیکند. تاریخ فرمانداری شاه نظام در یزد طبق تاریخ جدید یزد با تاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چاه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعه دیگر در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندان شاهزاده محمد ولی میرزا در یزد واقع شد ، علمای متعصب ب زرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند . بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علمادر مسائل دین و توحید پرسشهایی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را با جبار مسلمان یا بقتل آورند . اما برخلاف انتظارشان جواب طبق دلخواه فرماندار بود و دست از سر زرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش های علما و پاسخ هایی را که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربند جاساسب پدرشاعر داده اند در رساله ای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربند خدابخش پور جاساسب در سال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی بطبع رسیده است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش پور اردشیر پور خسرو پلگذار دینیارپور بهرام پور ظهرا بپور نوشیروان یزدی محلی بسا اوقات با بزرگان و علمای اسلام در حقانیت دین نیاکان خود بمباحثه و مناظره مشغول میبوده و بر مراسم معموله بین مسلمانان اعتراضی مینموده است فرزانه نامبرده مباحثات مذکور را در روز هرمزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی در مجموعه ای بنام " تیغ براه دین " جمع کرده و برای مابیادگار گذاشته است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث دین و مذهب در هر کجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده که انشاء از دیده و شنیده و گفته بهر، و فیضی بامید یزدان بهره بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم " تیغ براه دین " از راه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است و شبهه ... چون بنای آدمی از جسم فانی است بجهت یادبود هراوقاتی با بزرگان اسلام مباحثه داشتم نوشتم تا به دینان آگاه باشند و یقین حاصل کنند از دین ، و بحر فباطل خود را از راه درنبرند . "

مباحثات نامبرده در نوع خود بی نظیر و بسیار دلکش و شیرین است نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریادر کتابخانه ملافیروز در بمبئی

محفوظ است. از قرار معلوم مولف نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب تقدیم و خواهش کرده آنرا بگجراتی ترجمه و عنوان آن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد.

فرزانه مرزبان ظهرا ب

چگونه قریه های مبارکه وزین آباد در یزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پور ظهرا برادرمرد دین دوست، فعال، خیرخواه، نیک اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود. خانه مسکونی آنها در کسنویه که دواشکوبی و از همه منازل اطراف بلندتر و باشکوه تر و دارای بالاخانه و سه سر طویل و غیره است و حتی بلندتر از منازل مسلمانان حوالی و اطراف است درحالی که مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست تر باشد، از جلال و ابهت و بزرگی و رشادت صاحب آن داستانها میسراید. قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه اوست. فرزانه مرزبان در اوایل جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۷۰ یزدگردی چندین سال بعد از موقعیکه کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش از ایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید و در خانه اردشیر دادی شیت از خاندان ثروتمند پارسی که نسبت بجماعت زرتشتی ایران علاقه وافر نشان میداد بخانه شاگردی و پیشخدمتی مشغول گشت.

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی، کارگری در منازل خانواده های پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بجماعت سازش نداشت. کلیه حقوق اینگونه نوکرها بسیار کم و بیش از ماهی یک یا دو روپیه نبود. زرتشتیان ایرانی که از آن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دونفر همه در خانه های پارسی استخدام میشدند و پس از آن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند.

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند و در بمبئی آدریان و آتش وره رام قدیمی را که بنام آنها معروف است بنا نموده اند و موبدان ایرانی را که بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل و ما و میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ و توانگر و برای اموات خود در بمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته شده و اموات آنها در دخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان در چنین خانواده توانگر بکار مشغول بود. شوکت و جلال آنها را با بیچارگی و بردگی زرتشتیان در ایران که بپرستگاه نیستی و زوال نزدیک و محکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه و ملال روز افزون سینه تنگ او را فشار میداد. زیرا هر سال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی پراکنده در دهات دوردست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران و پسرها حتی زنان آنها را با جبار مسلمان کردن، غصب اراضی و دارائی منقول و غیر منقول آنها بحکم شرع بوسیله خویشان تازه جدید الاسلامها و یا فشار وستم نامحدود هنگام وصول مالیات جزیه و غیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند. اینگونه افکار او را اذیت میکرد. فکرنا بودی زرتشتیان در میهن خود و خورشور برایش غیر قابل تحمل بود. محزون و مغموم بکنجی مینشست و خیال خورد و خواب از سرش میپیرید. گاه و بیگاه این حال برای او دست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری از وطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشک آلود اظهار میدارد درقبال این همه لطف و مهربانی که از اربابان محترم میبیند غربت برای او معنی ندارد و دوری از میهن و خویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن و اندوه او برای دین است، برای جماعت است، برای گروه زرتشتیانی است که در ایران بپرستگاه نیستی رسیده اند و هر سال از شماره آنان میکاهد و نزدیک است روزی که نام آنها از صفحه وطن محو گردد.

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مهربان و علت اندوه و ماتم او حالش دگرگون گردید و خود نیز ماتم زده و در دریای حزن غوطه ور و چون فرزانه مرزبان از آینده بهدینان نگران و گریان گردید و پرسید راه نجات چیست و آیا روزنه امیدی بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر او یک راه هست و آن احداث یک قریه نو و منزل دادن خانواده زرتشتیانی که در دهات دور افتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جددنیا نایمن گردند. این رای را فرزانه اردشیر بیسندید و هزینه اقدام بطرح را پرسید جواب شنید

در حدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت و علاقه و محبت فراوان نسبت بزرشتیان ایران . دلش با وضع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها و حفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان از چنگال جد دینان فوری اقدام نمود و هر چه زودتر خود را برای مراجعت بوطن و احداث قریه نو حاضر ساز . کلیه مخارجش هر چه باشد ولو هر قدر هم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان از شنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت و بادلای پیراز امید رخت سفر بر بست و بسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تک و پو افتاد . بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و مناسب انتخاب و در حفر قنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک و پوی زیاد خسته و کوفته ، مایوس و دلواپس در بیابان زیر درختی بخوابید سرش عالم غیب با و مزده داد و محل حفر قنات و آفتابی شدنش و اراضی قریه را در عالم رویا با و بنمود . شادمان از خواب برجست و محلی را که در رویا دیده بود بیافت و مادر چاه را بکند . آب فراوان تو قنات پرمیاه و آبادانی بزرگ را با و میداد .

در آن زمان حاجی علی نقی خان پسر بزرگ محمد تقی خان با فقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر در سال ۱۲۱۳ هـ (۱۱۶۸ ی) که بعنوان گروگان در پایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید و تا هنگام مرگ سال ۱۲۱۹ هـ در یزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه با او نظر موافق نداشت و امر کرد برادر کهنش زین العابدین خان بنیابت او در یزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده و در خشم بمنتهی درجه شدت و جان را عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که در بحبوحه زمانمداری خود بزمتمدی خشم کرده کم کم خشمش شدیدی شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکار سخته کرده " (۲) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از

فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان و برادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است (۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی) فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان و حاجی عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان زمانمداری زین العابدین خان بنیابت برادر در یزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود . فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث را از زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور و دردهات کوهستان و نقاط دوردست مانند سخبید ، خراشه ، دهبالا ، دشتک و غیره میزیسته اند

زین العابدین خان پائین قریه چم و بالای زین آباد فعلی قنسات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش از یک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و آنجا میرود . در آن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا و گردش میرفتند و بر بیچارهائی وارد میشدند و کالائی از مال آن شخص را می پسندیدند و تعریف میکردند و مبارک باو میگفتند طرف بایستی درجوا بگوید پیشکش است و آنرا تقدیم نماید بنا براین زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدید الاحداث فرزانه مرزبان میرود و با اتفاق او در اراضی مستحدثه میگردد متصل و پی در پی میگوید مبارکه (مبارک است) مبارکه مبارکه تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است .

زین العابدین خان فوراً " جلو نصف آب قنات را گرفته میبرد بقریه زین آباد جدید الاحداث خود و آنجا را مشروب میسازد و قریه فرزانه مرزبان بنام مبارکه مشهور میگردد . هر چند فرزانه مرزبان از زین العابدین خواهش مینماید آب را در همان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی را که او با سرمایه خیریه اردشیر دادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار ازدست داد و زرتشتیان از استفاده تمام آب محروم ماندند . قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان و برادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید . فرزانه اردشیر دادی شیت که با همت و سرمایه او قریه مبارکه ایجاد گشت در سال ۱۱۲۴ یزدگردی در بمبئی متولد و در ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهما شهر رهسپار مینو و گروتمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزدگردی در حیات بوده . ثبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هـ که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند . سند نامبرده در صندوق پنجايت درآتش ورهرام یزد محفوظ بوده است . (۳)

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهرا ب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهرا ب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهرا ب در عهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی از زرتشتیان نامور و سرشناس و متنفذی است که با کلیه رجال دولت آشنائی و دوستی دارد و در پس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج از این مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خود را از یاد نبرده اند و تا کنون در آنجا گهنباری بنام اردشیر دادی و مرزبان ظهرا بخوانده و روان آن دونفر خیرخوا را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه ای که در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان و مسافرخانه ای در قریه مبارکه بنا نمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهرا برآید و شاد نمایند . "

اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته

کوشش پارسیان در اصلاح تقویم - مشاجرات و مباحثات دینی - تاسیس انجمن پژوهش دینی در بمبئی - بوجود آمدن تقویم فصلی (دینی) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بارها اتفاق افتاده که مباحثات و مجادلات مذهبی بین جماعت موجد مساعی در مطالعات و پژوهش در فرهنگ و آثار دینی گردیده است . دوره رفورم و اصلاحات

مذهبی اروپا نیز از اثر همین گونه پیشامدها بوده .

کوشش پارسیان هند در مطالعات فرهنگ دینی را نیز در طی دو قرن گذشته

تولید اختلاف نظر در سنن و فروع مذهبی باعث گردید .

مادر اینجا مختصراً " در شرح مسائلی که مولد مباحثات و مجادلات مذهبی

و باعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع

باصول مطلب ذکر مختصری از وضع اطلاعات دینی پارسیان در پنج قرن که از خلال

سطور نامه های ایران پیدا است خالی از فایده نیست .

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی و صاحب پارسی

پراکش، پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان و مان وزاد

و بوم خود ایران را ترک و بسوی هند مهاجرت اختیار و تا امروز غالب مراسم

دینی و آداب جماعتی خود را نگاه داشته اند . هنگام اقامت در هند و در شهر سنج ،

شعائر ملی و طرز ادای مراسم دینی را تا مدت های متمادی بنا بر روش باستانی

بجا می آوردند . در جنگ سنجان ، الفخا ن سردار سپاه اسلام فاتح شد و با غارت

شهر مرکز و ماوای پارسیان را تباه ساخت و کتابخانه و خانمان آنها بر باد رفت .

اما آتش مقدس تا ۱۲ سال در پناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .

پس از این پیشامد پارسیان بیخشیهای مختلفه گجرات پراکنده شدند و بمرور

زمان سنن و فروع دین را بواسطه دوری از یکدیگر فراموش کردند . بالاخره در قرن

۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی از مراسم و سنن دینی مشکوک

گشتند و اختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری و سورت و بروج و کمبای

وانکلیسر با اتفاق آراء جوان باهوش و دلیری را در سال ۸۴۷ یزدگردی با پرسشهایی

چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تا جواب بسیاری از مطالب دینی را

که در آن اختلاف داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده با جواب پرسشها که در آبان ماه ۸۴۷ یزدگردی

نوشته شده به هندوستان مراجعت کرد . (برای اطلاع کامل از این مراسلات بفرزاد

زرتشتی تالیف نگارنده مراجعه شود .)

موبدان ایران در ضمن نامه خود مینویسند :

" از ایرا خط پهلوی این چیزها ننوشتیم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ

که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت وی

بهریج و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی

نمیدانند از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از این هزاره

سرهیشم نبوده است و نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تورج داد و نه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گناه تراند و از این هزاره سزکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته بیشترین روزگار بتر نبوده است. اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است و نیرنگ و برسم و یوژ داشگری و پاکی و پرهیزکاری هم اندکی بجا مانده است و باقی از دست افتاده است که در نوساری سالاری بهدین — است داور نام چنگه شاه و جزیه بهدینان نوساری را دور کنانیده است و دیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن و بدخمه بردن در دین و در کمبایت والکلیسرگاها ن چوبین است دو هیربد دانا بیایند و خط پهلوی بیا موزند و شایست و ناشایست بدانند در راه خشکان نزدیک است و از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد بیم نیست "

نریمان هوشنگ در سال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تا پاسخ پرسشهای بیشتری را بیاورد در ضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :
" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار در طلب و انتظار بوده اند که یکی در ملکی از نشان بهدین آگه شوند ... "

در سال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی از ایران بهند میرسد که در آن اشعار شده " تا ایام عرب گذشته و ایام ترک در آمده این فقیران را معلوم نبود که در مالک هند بهدینان مانده اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه این جانب شد مکتوب از اشوروان بهرام شاه و چنگه شاه و از جماعت بهدینان و دستوران بدین جانب نوشته بودند این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو و مرزبان اسفندیار قبل از این ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم و هیچ چیزی هم ارسال نفرمودند و این فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است "

در نامه بهمن روز و خرداد ماه ۹۲۸ یزدگردی دربار سال کتب دینی و ورس آمده " و دیگر آنکه ورس را از جهت خاطر دین و ه که در آنجا ضعیف شده فرستاد شد. در اینجا ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند. "

بدین طریق تا سال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها از هند بایران میرسید و پاسخها از ایران بهند و مجموع این نامه ها بنام روایات معروفه گردید. از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها از ایران بهند میرسد (صورت کامل آن در فرزانهگان زرتشتی داده شده است.) صدها مسائل دینی در این نامه ها با شرح و بیان توضیح داده شده و تا سالیان دراز مانند کتب مذهبی دارای احترام بود و از اصول و فروع دین پارسی شمرده میشد .

از ذکر این حقیقت تلخ و ناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی در آن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده اند و موبدان و پیشوایان دینی تنها خواندن و نوشتن میدانستند و استثناء بین بهدینان افرادی دانا و برجسته یافت میشدند که نسخه های کتب دینی و گزارشات آنرا چون جان عزیز میداشتند و حفظ میکردند . مردم عوام فقط نماز خواندن را از موبدان فرامیگرفتند و اطلاعات دینی آنها از این بیش تجاوز نمیکرد .

پارسیان پس از تماس با اروپائیان در سورت در کسب دانش مساعی ابرار داشتند . از نیمه قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری از بهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره در بالا و نامه های حماسی و غیره را برای خود نویسانیدند . از آنجمله است ترجمه گجراتی مینو خرد در سال ۱۵۵۴ میلادی بوسیله هیربد زال پور هیربد کامدین مقیم دمن - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۶۸۰ بوسیله هیربد گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا - ترجمه گجراتی خرده اوستا در سال ۱۶۸۳ بوسیله دستور داراب هرمزدار مقیم بلسر - ترجمه گجراتی خرده اوستا در سال ۱۷۲۴ بوسیله دستور جاماسب آسا مقیم نوساری - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۳۳ بوسیله دستور داراببائی مقیم نوساری برای شتدادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۶۰ بوسیله موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانی مقیم سورت برای بهدین جی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۶۳ بوسیله هیربد شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه والامقیم بمبئی - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۷۸ بوسیله دستور رستم جی بهرامجی سنانا مقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی .

پس از ذکر این مختصر در مورد تاریخ روایات که نماینده اوضاع فرهنگی دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل میباشد اینک بذکر مسائل و مباحثاتی که موجود پیشرفت دانش و تحقیقات مذهبی و بررسی فرهنگ و سنن باستانی گردید میپردازیم . در اوایل قرن ۱۸ میلادی دو مسئله مهم دینی مولد مباحثات و بالاخره باعث مطالعات در فرهنگ دینی گردید . مسئله نخست این بود که آیا صورت جنازه را باید با پنام (پارچه سفیدیست که موبدان هنگام ادای مراسم دینی بر روی خود میبند پوشانید یا خیر . مباحثات در مورد این مسئله بی نتیجه ماند و اختلاف بین مردم رفع نگشت و تا امروز در سورت و نوساری و دهات اطراف آن عورت میت را با پنام میپوشانند در حالیکه در سایر نقاط زرتشتی نشین باز میگذارند .

مسئله دوم این بود که آیا پای میت را باید جمع کرد و یا دراز گذاشت. اختلاف نظر در این مسئله نیز تا کنون مرتفع نشده و هر دو روش باقیست.

مسئله سوم ایجاد مباحثات در مورد کبیسه و وجود اختلاف یکماه در تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند بود. موبد جاماسب ولایتی کرمانی در ۱۶۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت از ایران حرکت و هنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند یکماه اختلاف موجود است. از جلب توجه پارسیان باین اختلاف خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش خشم آنانرا در کار مباحثات و اختلافات دو مسئله نامبرده بالا برافروخته و نتیجه ای هم بدست نیاورده اند و مشاهده نمود که گروه پارسیان در مورد علوم دینی و مراسم و سنن باستانی بکلی بیخبر و عامی اند. بنا بر این سه نفر از موبدزادگان باهوش را بشاگردی خویش برگزید و اوستا و تفسیر پهلوی را بآنها بیاموخت. ایشان را نام دستوردارا بمعروفیه کومانادادادارومقیم سورت و دستور جاماسب بمعروف جاماسب آسا مقیم نوساری و دستور دیگری از بروچ محتمل دستور کامدین پور دستور فریدون جی میباشد.

در همان اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت با اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم معروف بتقویم قدیمی ایران را اختیار کرد. این پیش آمد موجب مباحثات سختی در مورد تقویم بین پارسیان شد. چون در سال ۱۱۰۴ یزدگردی بهمدین جمشید ایرانی مطلع از علم نجوم و ستاره شناسی از ایران وارد سورت گشت. بر شدت مباحثات افزود. پارسیان از او خواستند با محاسبات تنجیم تردیدی را که بوسیله ورود جاماسب ولایتی بهند در دل آنها راه یافته است رفع نماید. او نیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم را بیک نفر موبد باهوش موسوم بکاسپور فریدون بیاموخت که بعدها بکاس منجم معروف گشت. این شخص با مباحثات خویش نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست و بجا است. جمشید در سال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت ولی نتوانست توفیقی در آنجا بدست آورد. موبدی از بمبئی بنام شهریار جی نورو در نامه خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری و بنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی از سورت به بمبئی وارد و در ترغیب پارسیان با اختیار تقویم قدیمی کوشاست و امیدوار است آنها را با خود هم عقیده سازد.

پنج سال بعد از این واقعه در سال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفر از بهدینان بینوا^ی سورت بنام بهمن پور لیمنو - رانجینوپور خورشید - بهرام پور دادا - بوبست جینوپور رستم - لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی را اختیار و مراسم پنجه وه

را یکماه جلوتر بعمل آوردند . در این هنگام چند نفر از پارسیان دیگر متعایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس و واهمه اختیار نمودند . وقوع اینگونه وقایع پارسیان را در مورد دین نگران ساخت و چون از حقیقت آئین بیخبر بودند در آموختن و پژوهش آن بکوشیدند . دهنجی شاه منجی شاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متعایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف را از بروج دعوت نمود و او را بایران فرستاد تا در مورد تقویم و اختلاف آن پژوهش بعمل آرد . موبد کاوس در هیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷ یزدگرد با اتفاق فرزند خود سال خود پشتون که بعدها بملافیروز مشهور گشت از سورت رهسپار دیار ایران گردید . دوازده سال در ایران بماند و در تحقیق از حقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله از خود ابراز داشت . ببخشهای مختلف زرتشتی نشین در ایران مسافرت و بالاخره در سفندارمذ روز وامردادماه ۱۱۴۹ یزدگردی بسورت برگشت . چندین نسخ خطی اوستا و محضرها و استشاداتی از علما و دانشمندان در مورد تقویم با خود بیاورد . رونوشتهای آن فوراً " بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید . از طرف دیگر پیروان تقویم معموله در هند معسروف بتقویم شاهنشاهی یارسی نیز بیکار ننشسته دلایل و براهین گوناگونی را در مورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند . مباحثات و مجادلات سختی در بروج و سورت آغاز گشت . دستور کا مدین جی و پس از او فرزندان او دلایل محکم در لزوم کبیسه و حقیقت تقویم شاهنشاهی از کتب باستانی بیافتند . مباحثات در مجامع عمومی منجر بحملات و دشمنی و کینه گردید . چنانکه در حدود سال ۱۱۵۱ یزدگردی در مجمع عمومی مباحثه در بروج بهمدیگر حمله کردند . در آن گیرودار یک خانم حامله پارسی و پیرو تقویم قدیمی از حملهء هاجی پور خورشید جی از پای درآ و درگذشت . هاجی در دادگاه محکوم باعدام و سایر فتنه جویان محکوم بزندانی و تاوان شدند . اختلافات شدت یافت و بین خانواده ها نزاع و جدائی تولید گشت و حتی ازدواج بین قدیمیها و شهنشاهیها نیز ممنوع شد و بیکدیگر نسبتهای زشت میدادند و کودکان نیز در پی آزار و اذیت یکدیگر بودند .

پیروان تقویم قدیمی بمقیم بمبئی در سروش ایزد و فروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش وره رام را در شهر بنانهادند . در این موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند . وقوع این حادثه پارسیان بمبئی، سورت و بروج را بر آن داشت که در تقویت مساعی خویش در آموزش و پرورش و پژوهش فرهنگ و تاریخ دینی بکوشند .

در سال ۱۱۸۸ یزدگردی (۱۸۱۹ میلادی) هنگامیکه مباحثات تقویم بر شدت

خود افزود. شالوده بنای دو آتش بهرام در بندرسورت ریخته شد. یکی برای گروه شاهنشاهی و یکی برای گروه قدیمی، انجمن پارسی محل بنای آتش بهرام قدیمی سخت اعتراض و از ساختمانش ممانعت نمود با این دلیل که آتش بهرام پادشاه دین است و دو پادشاه در یک اقلیم نگنجند کار بمحاکمه کشید و دادگاه ساختمان هردو آتش بهرام را موقوفه بختامه محاکمه نمود.

دهجیشاه و منوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردسته شاهنشاهیها در دادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت از کالاهائی سازنده آتش بهرام قدیمی نمود. محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق و پرسش از گواهان بیشمار و استماع دلایل فریقین از کتب اوستا، و جرکرد دینی، روایت، زرتشت نامه، سکندرنامه، برهان قاطع و غیره در چهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خسود را بطرفداری قدیمیها صادر و حکم بنای آتش بهرام آنها را صادر کرد و در ضمن هردو فرقه را آشتی داد و قرار شد گروه شاهنشاهیها اول ساختمان آتش بهرام و تخت نشینی (تقدیس) آنرا طی مدت یک سال یعنی تا سرور روز و اردیبهشت ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند و بعد گروه قدیمیها دست بکار ساختمان و تخت نشینی آتش بهرام خود گردند. (رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده در یک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ در کتابخانه خورشیدی کاما بمبئی محفوظ است).

دستور اسفندیار جی کامدین مقیم بروج برای حقانیت نظریه شاهنشاهیها رساله ای بگجراتی تحت عنوان "حقیقت کبیسه در تاریخ پارسیان" را در ژوئیه ۱۸۲۶ در سورت منتشر ساخت. مندرجات رساله در اثبات کبیسه و اینکه زرتشتیان باستان در تقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند.

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس از بیست سال خموشی دوباره با شدت هرچه تمام آغاز گشت. ملا فیروز بن کاوس در هفتم اوت ۱۸۲۸ (۱۱۹۷ ی) در پاسخ رساله دستور اسفندیار جی و تکذیب مندرجاتش و بطرفداری تقویم قدیمی بانتشار یک سلسله مقالات در روزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود. دستور اسفندیار جی یک هفته بعد در سورت درگذشت و فرزند بزرگش دستور کاوس بجای پدر مباحثات را ادامه داد. روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد در مورد تقویم اوراق خود را دوبار ساخت.

دستور فریدون جی دارا بجی جا ماسب آسانا، پشتیبان دستور اسفندیار جی کامدین در بمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبار کبیسه منتشر کرد. طرفداران تقویم قدیمی نیز در عین حال روزنامه دیگری بنام

ابطال‌الکبیه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جراید نیز از مکاتبات در این مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی قدیمی چند نفر از دانشمندان رابین خود برگزیدند تا در انجمنی در مورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی از مسلمانان و دانشمندان بمبئی برای شرکت در مباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمد شوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درج‌راید پس از یکسال ونیم منقطع گشت ولی هر دو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی از دستوران دانشمندان ایران و علمای اسلام خواستند تا در مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیه در دین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال بر حقیقت نظریات خود بیا فتند .

پس از انتشار کتاب گجراتی دستور اسفندیار جی کامدین نخستین کتابی که بفارسی در این مورد ، مطبوعه سال ۱۸۲۷ عیسوی میباشد ، یکسال بعد هیربد دوسابهای سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه و منتشر ساخت .

ملا فیروز در جواب ورد نظریه لزوم کبیه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیه در دین زرتشتیه " تالیف و پخش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی در جواب ملا فیروز " رفع الهزل " را در سال ۱۸۳۳ تدوین و منتشر ساخت و آنرا باز دوسابهای سهرابجی منشی در سه سال بعد بگجراتی ترجمه نمود . دستور ایدلجی سهرابجی سنجانا در سال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی و پازند بطرفداری کبیه و ملا فیروز در جواب آن او یژه دین را نوشت که بعد از وفاتش در سال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم در سال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرها نیست که از منجمین و علمای و دانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکوس هنگام اقامت در ایران جمع آوری شده بود و مندرجات آن تصدیق بر عدم کبیه در تقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز در مقابل این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بر وجود کبیه در تقویم زرتشتی و از اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه‌الکبیه باتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهای سهرابجی منشی و دستور فریدون دارابجی جا مناسب آنرا در سال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . در خلال این مدت رسالات و کتابهای دیگر نیز در همین موضوع منتشر گشت که اینک اثری از آن در دست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد و کمیته^۱ قدیمی نیز در حدود همین میزان بمصروف رسانیدند. در خلال جریان این مباحثات عده دیگر از پارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند. طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۲۶۱ پارسی در کشور هند ۷۲۰۶ نفر پیرو تقویم قدیمی بوده‌اند.

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان در توسعه فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی از اهمیت نیست.

پارسیان پس از سال ۱۸۳۹ میلادی و رویداد یک واقعه مهم از بذل مساعی در تحقیق دین و تشویق بهمدینان در آموختن حقایق مذهب کوتاهی ننمودند. این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائیی نوروز و هرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی. مرسلین و مبلغین عیسوی درجرایسد بمبئی برخلاف آئین زرتشتی و انتقاد از تعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند. دکتر ویلسن سردسته آنها در مقالات و خطابه‌های خویش از وندیسداد انتقاد و پارسیان را بتغییر مذهب و پذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود.

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند و در دفاع از حقایق دین خویش خا^۱ فرسائی مینمودند. چنانکه در سال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتر داراجی هرمزجی بنگالی کتاب "راستی مزدیسنان" و هیربد داراجی منشی "تعلیم زرتشت" و دستور ایدلجی سهرابجی سنجانا "معجزات زرتشت" را تدوین و طبع نمودند.

در سال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جا ماسب آسا مباحث دینی خویش را تحت عنوان "نیرنگهای قلمکش" و دستور اسفندیارجی فرامجی را بسادی نخستین مترجم اوستا پهلوی وندیداد و پسنا "حدیث گمراهان" را منتشر ساختند و از ژوئیه ۱۸۴۲ مجله ماهانه بنام "رهنمای دین زرتشتی" بسردبیری و دبیری نوروزجی فرامجی و دستور ایدلجی سهرابجی سنجانا در دو بخش شروع به انتشار نهاد. بخشی در شرح حقایق آئین مزدیسنا و بخش دیگر در انتقاد از دین نصاری و نقایص آن.

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان و سردسته مخالفین دین در ژانویه ۱۸۴۴ کتا^۱ بی برخلاف عقاید پارسیان منتشر ساخت که درجراید گجراتی و مجله راهنمای زرتشتی برخلاف مندرجات آن قلمفرسائی شد.

در ۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین عیسوی پذیرفت. در این موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف دین عیسوی و توضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند.

چنانکه دیده میشود پیشامدها و مباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است و بهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع و تحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش در رفع اختلافات مذهبی و تعصبات و عقاید بیجا بوده است.

روانشاد خورشیدجی رستم جی کا ما استاد اوستا و پهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذرماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی زادربمبئی بنیاد نهاد. اعضای اولیه آن عبارت بودند از شاگردان خودش و دستوران و موبدان معروف دین.

دستور پشوتن بهرامجی سنجانا - دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا - دستور جاسپجی منوچهرجی جاسپ آسا - آقای خورشیدجی رستم جی کا ما - دستور داراب پشوتن سنجانا - آقای منوچهرجی پستن جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند. این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول و مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت به جماعت زرتشتیان بوده است.

خورشیدجی کا مابانی انجمن در سال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم و اصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد.

چون همه وقت انجمن در پیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تا در اطراف آن تحقیقات لازم بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد. این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خود را انتشار داد و پیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس را بایستی اول سال قرارداد و در ضمن ماه دی را باید ماه اول سال محسوب نمود. در سال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن در مقاله خود با دلایل و براهین با ثبات رسانید که زرتشتیان در دوره ساسانیان در هر چهار سال یکبار کبیسه میکردند. خورشیدجی کا مانی نیز صاحب همین عقیده بود.

در جلسات انجمن پژوهش دینی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم در مورد تقویم و کبیسه صحبت مینمود خوانده شد. سخنرانان خطابه های نامبرده / نام خورشیدجی کا ما - هیربد مهرجی بهائی مدن - هیربد جمشیدجی دادا بهائی نادرشاه - هیربد شهریارجی باروچا و منوچهر پستن جی خرگات میباشند.

باز در سال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی کا ما و هیربد شهریارجی باروچا در نشست انجمن مسئله تقویم و کبیسه را مورد مذاکره قرار دادند.

بنابگواهی نامه هفتگی " راست گفتار " مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشنفکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی را اول سال و هرمزد و فروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد او را دروزو کبیسه خوانده و مراسم مذهبی آنرا بجا آورده و تقویم فصلی یادینی را شروع کردند و هرچهار سال را بعد از این یکروز کبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی را بخود متوجه ساخت و در سال ۱۲۷۹ پس از دو جلسه مذاکرات در مجمع عمومی حل موضوع را محول بکمیتسه مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم را عملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید و مراسم پنجه‌وه را در آخر سال و قبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات و مشاجرات و کینه و دودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود در سال ۱۲۵۲ یزدگردی از بین رفت و دوستی و یگانگی جای آنرا گرفت . بدین طریق که گروه موبدان دسته بگریا پیرو تقویم شاهنشاهی بعلت اختلاف نظر با دستور سنجان از آتش وهرام وادیا در بمبئی خارج شده و آتش وهرام دادی شیت که مال گروه قدیمی‌هاست پناه برده و در آنجا مشغول تعمیر مراسم دینی خود گردیدند اما ای آتش وهرام قدیمی‌ها کمال محبت را در حق آنها مرعی داشتند تا آنکه پس از مدتی شاهنشاهی‌ها آتش وهرام دیگری بنام آتش وهرام انجمن در بمبئی تقدیس نمودند . همچنین در سال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جا ما سب آسانا را که شاهنشاهی بود بدستوری آتش وهرام خود در بمبئی بنام بناجی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیس‌تر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی از کلیه دانشمندان و موبدان پارسی در مورد تقویم فصلی سؤال نمود و همگی با دلایل و براهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد .

پاسخهای نامبرده در سالهای چاپ و منتشر گردید و در نوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی در مجمع عمومی با اتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رای دادند و از آن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند . انجمن زرتشتیان تهران نیز در همان سال به رهبری اربساب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند .

پیش از پایان کلام خلاصه داستان دیگری که چگونه مشاجرات تقویم بین پارسیان باعث سقوط واضمحلال خاندان نواب بروج گردید از قول دکتر جیوانجی

مدی در ژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان را سید عباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای مابیادگار گذاشته و در سال ۱۱۹۳ هجری بربان اردو^{لیف} گشته .

دهنجیشاه منجیشاه سردسته گروه قدیمیان از نوابامارت نشین بسروج خواهش میکند که در اختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمد بیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع دادقاضی نیز سردسته شاهنشاهیها را خواسته وبدون مراجعه بدلائل قدیمیها قول اورا مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب بعرض مینماید . نواب نیز براستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجیشاه از این امر آزرده خاطر ودرپی فرصت انتقام میگشت . اتفاقاً نواب از کالای وارده او گمرک وعوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابر این دهنجیشاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطر نشان میسازد که شهر بروج از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه در حدود صد هزار روپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هند شرقی موازی چهار میلیون روپیه را از نواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصد نفر از سربازان هندی بعزم پیکار بانواب از راه دریا عازم بروج میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اورا قبلاً " از حرکت قشون مطلع میسازد . نواب بروج با کمک سربازان مهاراجه باروده ، نواب کمبایت ، راجه را جیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسیها را در میدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس از تنبیه فرمانده پادگان سورت بانواب بروج از درآشتی درآمده واورا بعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام ازاواستقبال وپذیرائی بعمل می آورند ودر ضمن درمورد مطالبه چهار میلیون روپیه آنرا بچهار صد هزار روپیه صلح مینمایند مشروط براینکه نواب آنرا در دوسال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان بسروج حمله میکنند . در این گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهر بروج در ۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیاید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی از اهمیت نیست . در سال ۱۸۷۲ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی با یکنفر جوان نصاری ازدواج کرد . در طی ۴۵ سال زندگی با شوهر ، پیرو دین زرتشتی و مراسم دینی را مرتباً " بجای میآورد . قبل از وفات در سال ۱۹۱۷ میلادی بپدر و مادر خود وصیت کرد که جنازه او را طبق آئین زرتشتی در دخمه بسپارند . والدین جنازه او را بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه از دکتر جیوانجی مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داد ارباب سنجانا دستور بزرگ بمبئی ممانعت مینماید و میگوید شخصی که در طی زندگانی هم خوابه یکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است و نباید جنازه او در دخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند .

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی از سال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول و با کمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی که ما ولیدی هما بائی پتیت یک درمهر فصلی را در بمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد و مراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان و درمهر با شکوه و جلال تمام گشایش یافت .

مانکجی و انجمن زرتشتیان

کرمان در ۹۴ سال پیش

روانشاد مانکجی ها تریا پس از اقامت و گردش در ایران و انتظام امور زرتشتیان و دادخواهی از مرکز سلطنت و رفع بعضی از محرومیت ها برای دادن گزارش فعالیت خود با انجمن پارسیان بمبئی بهندوستان مراجعت و پس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی و آشنا ساختن آنان با وضع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت و کمک فوری دوباره از راه بندر عباس و کرمان بتهران مراجعت نمود . صاحب تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده در مورد ورود اوبان دیا رمینو^{بسد} " مجملات صاحب مزبور (مانکجی) در سنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) از بندر معمره^۶ بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندر عباس گردیدند و قریب یکماه در بندر عباس توقف نموده از راه بلوک رودبار و جیرفت و بم و راهان و اردشهر وارد کرمان شدند و نیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار و غیره یک منزل دو منزل استقبال کردند . وکیل الملک حکمران کرمان ، دولاب سهرابخان

را که دویست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند و همه اعزه و اکابر کرمان دیدن از صاحب نمودند و کمال احترام را داشتند و نیز صاحب از آقای حاجی سید جواد و حاجی محمد کریم خان دیدن نمودند و وکیل الملک آنچه لازمه تعارف و تشریفات بود نسبت بصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر و اشراف کرمان سوغاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه در کرمان شد و از کرمان ۱۲ بچه از طایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند.

روانشاد مانکجی صاحب در روز دبیآذر و خرداد ماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهر و اعضای پنچایت (انجمن) را بدولاب سهرابخان دعوت نمود و جلسه خصوصی تشکیل داده در مورد امور زرتشتیان و وظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه و جلسات بعد در دفتر ثبت و در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر با کمی تغییر و تبدیل از آنجا اقتباس و برای اطلاع بهدینان در اینجا درج میشود. مانکجی صاحب در جلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

"میدانید بابا که در هر ملتی رسم است ریش سفیدی و بزرگتری داشته باشد که سرپرستی طایفه بکند بزرگتری و دانشمندی لازم است. نه آنکه امر بجهت خود پسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که ما دو چشم داریم، دو گوش، دو دست و دو پا و هر کدام بکار مخصوصی مشغول و زحمت میکشند و شکم بزرگ است و میخورد اگر چشم و گوش و هوش و فهم و زبان و دست و پا رشک ببرند که چرا ما کار کنیم و شکم بخورد و دست از کار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تا بآنها نیرو برساند. بنابراین بر افراد طایفه واجب است که بزرگتر خود را محترم بدارند و برای اندکی ناراحتی یا ضرر زبان بناسزا نگشایند و اگر رنجش و کدورتی در میان آید ندیده انگار نرو و صبر و حوصله بخرج دهند. و همچنین بر بزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی و زعیمی و شالبافی از صد تومان خود صرف نظر کنند و نگذارند ضرر بآنها وارد شود و خسارت را بر آن بینوایان روا ندارند. زیرا یک صد تومان آن بزرگ بایک دینار آن فقیر برابر است. اما بزرگان نیز نباید دستی و بی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند و نگذارند جدین به بینوا و ضعیف فشار وارد آورد. ناتوان را دستگیری کنند و در راه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خدا و پیغمبر باشد در هر جماعتی پنچایت و انجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها را بکنند و اگر قوت انجام این کارها را در خود می بینند عضو پنچایت گردند و پای در عمل خیر بگذارند که در خدمت پادشاه و میا

خلق عالم نامشان باقی بماند و تحصیل آخرت بشود . نام همه اعضای پنچایت یا بزرگان در دفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتیر برای جماعت زحمت کشیده و از کیسه خود خرج کلی و بیشتر نموده و در راه دین عقیده درست داشته و بی ریا و از ته دل برای گروه کوشش نمایند .

همان کسرت دهسال پیش که اینجا آمدم و پنچایت تشکیل یافت و شما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی و راستی امورات وقفی و کارهای دینی و گهنبار و غیره را هر یک بجای خود بانجام رسانیدید و بسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه در دفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته و خرجهای را که کرده و زحمتهائی را که کشیده اید نوشته اند . حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود . اگر صد هزار تومان از شخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که در میان خلایق برده شود . خداوند عالم را سپاس گوئید که این سعادت را بشما داده است حال چون اتفاق آلهی شد که باز همدیگر را دیدیم خدا را شکر میگویم و از زحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید .

عرض اولم در این مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر را با خود همدست نمائید که باز ۱۲ نفر بشوید . شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید :

- ۱- دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲- ملا بهروز ملا اسکندر ۳- ملا گشتاسب دینیار ۴- ملا اورمزدیار خسرو ۵- ملا دینیار اورمزدیار ۶- ملا ظهرا بگشتاسب ۷- استاد آذرباد اورمزدیار .

الحال اینجانب پنجنفر دیگر را بدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران همدست شوند . ۱- ملا خسرو مرحوم فولاد ۲- ملا رشید شهریار مهربان شهریار ۳- ملا بهمن جمشید ۴- استاد سهراب خداداد بهمن ۵- ملا خداداد خسرو صندل و از شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم با خود عضو پنچایت سازید و ایشان هم این زحمت را قبول نمایند .

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سر نشین پنچایت قرار دهید و ملا گشتاسب دینیار که تا حالا زحمت تحویل داری کشیده همینطور بآن کار برقرار باشد و یکنفر منشی که همه مراسلات و اسناد را بنویسد لازم است و این زحمت را تا بحال ملا بهروز اسکندر کشیده و بهتر است آینده هم با او باشد . عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده و چیزی بر آن

نمیتوان اضافه کرد . بنا براین دومدرسه در شهریکی پای آتش وره رام و معلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشد با سالی ۲۴ تومان موجب و دیگری در محله پرمون و ملاشاهرخ پسر ملا اسکندر معلم آنجا باشد و او هم سالی ۲۴ تومان موجب بگیرد و یک مدرسه هم در قنات غسان پای آتش آدریان آنجا و موبد جهانگیر موبد مرزبان با سالی ۱۲ تومان موجب بمعلمی آنجا برقرار شود . (ملاشاهرخ و ملا بهروز پسران ملا اسکندر بترتیب پدر و عموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ و سرور و نماینده جماعت در مجلس شورای ملی و رئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند) .

عرض دیگر اینکه ده دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تا بتهران برده و سه سال در آنجا درس بخوانند و عالم شوند و بعد هر کار خود میخواهند بکنند و اگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها موجب میدهم . مطلب دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شما برادران پنچایت و موبدان قسول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتار نمیکنید خوبست بین خود قراری بگذارید و اگر کسی بعد از این بی سدره و کشتی باشد اورا تنبیه نمائید .

پائین گزارش امضای اشخاص زیر ثبت شده دستور جهانگیر ابناشویه روان دستور رستم ، بهروز اسکندر ، گشتاسب دینیار ، شهریار ، اورمزدیار خسرو نامدار آذرباد اورمزدیار - خسرو فولاد رشید مهربان - دهموبد رستم مهربان ، کریمداد دینیار - بهروز اورمزدیار خسرو ، محراب برخوردار بیژن - داراب ولد خدا داد بهمن - خسرو مهربان ظهرا بخداداد - جمشید ابنا دستور جهانگیر موبد رستم جهانگیر - مرزبان ظهرا باردشیر رشید - رشید جهان بخش .

در جلسه روز خورشید ایزد و تیر ماه ۱۲۳۵ یزدگردی در پای آتش وره رام کرمان مانکجی صاحب در ضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چند نفر بچه ها را با خود بتهران ببرم که در آنجا درس بخوانند و عالم دانا شوند ولی مادر و پدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست که وسایلی فراهم کرده اند که بچه ها در تهران درس بخوانند و خودتان هم در اینجا اقرار نموده اید که همه بدبختیها بواسطه نادانی است حالا من مسئولیت را از گردن خود دور کردم . اگر کسی بچه ها نفرستند که درس بخوانند شما شغل الذمه هستید در یزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران و گهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شما هم در اینجا در میان خود چنین قراری بگذارید و این پول را جمع کرده برای کار جماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس گهنبار خواند پول زیادی گهنبار را باید به پنچایت بدهد که در راه خیر خرج کند و هرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد و هرکس داماد میشود یکقران و عروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت و شما دورهم بنشینید و هرچه خیر جماعت است بکنید .

اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف ده ها هزار تومان هزینه عروسی و دامادی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یا کارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت از این بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد در جلسه روز رشن ایزد و تیرماه درپای آتش ورهـرام کرمان مانکجی صاحب اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکار لازم است که بانجام برسد . از آنجمله است تعیین دونفر سالار مردود و نفرنسا سالار زن و ۱۶ نفر گهن پیچ و یکنفر آتش سوز که سالیانه مواجب بگیرند و هروقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیری بی بضاعت و شل و کور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تا از جوه گردآوری شده املاکی خریده و منافع آن بمصارف مذکور در بالا برسد و تتمه آن نسیس آب و آتش ضعیفان و بینوایان جماعت گردد . "

در آن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدا بخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدا بخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صندوق ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهر و فریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیا و خش ۱۰ ریال اسفندیار سیا و خش قاصد ۵ ریال ظهرا ب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ ریال شهریار خدا بخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافر مانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ ریال مرزبان ظهرا ب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵ ریال
بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال
نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهم^{بد}
۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

جندی‌شاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندی‌شاپور - بازداشتگاه اسیران
رومی و پناهگاه دانشمندان یونان - دانشگاه بزرگ ایران
سهم نستوریان و هندوان و یونانیان در پیشرفت دانشگاه -
برزویه طبیب بیمارستان جندی‌شاپور آب‌خور بیمارستان
بغداد و قلمرو سلطنت اسلامی است - دانشگاه جندی‌شاپور
طب اسلامی را از سرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی از مردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان
بدیاری شام و عراق مهاجرت و آنجا را نشیمن خویش قرار دادند . پس از تسلط اسکندر
بر آن سرزمین تحولی در فکر و روحیه آن مردم ایجاد و فکر « وروحا » یونانی و
پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آن دیار فرهنگ باستانی
خویش را دنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معروف
گشتند و اینک جمعی از آنها در جنوب هندوستان نیز ساکن میباشند .

با اضمحلال سلسله سلوکیددیاری سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوائف
کوچک تقسیم گردید . شهرهای یکی از آنهاست و سلوکوس نیکاتر در حدود سال ۳۰۴
پیش از میلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که در این بخش جهان بدین
نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش
که در شاهراه تجاری ایران و روم و مصر و یونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب
کرد و ثروت و مکنّت زیاد بدان شهر و مردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای
فهم کتب دینی خود که بیونانی بود ب تحصیل آن زبان مجبور گشتند و بتدریج
در علوم و فلسفه یونانی سرآمد شدند ، علومی که اصل و سرچشمه آن از کتب^{هنری}
کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه و آتش زدند تا فر
ایرانی را بنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس از درگذشت شاپور اول ساسانی، صلح و آرامش تا سالیان متعددی بین ایران و روم برقرار گشت و بازار بازرگانی بازرواج یافت. فرهنگ و علم بار دیگر بنموورش طبیعی خود پرداخت و آمدود مردم بکشور یکدیگر آغاز و فرهنگ یونان بایران رسید و باز در قرنهای بعد از راه ایران با روم رفت. در این عصرها تحت پرچم روم قرار داشت. با شکست دولت روم از شاپور دوم نصیبین بایران واگذار شد و رها در قلمرو روم باقی ماند. فردوسی گوید:

چنین داد پاسخ گرانمایه شاه	که خواهی که یکسر ببخشم گناه
زدینار رومی بسالی سه بار	همی باز باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا	چو خواهی که کوتاه شود کیمن مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست	نصیبین و دشت دلیران تراست

با واگذاری نصیبین بایران بسیاری از دانشمندان و الهیون و بازرگانان نصرانی آنجا برهما مهاجرت کردند و در آن شهردانشگاه ایرانی را ایجاد و بتدریس الهیات در درجه اول و طب در درجه دوم پرداختند. استادان دانشگاه رها بزبان یونانی ماهر و با داشتن بسیاری از نسخ خطی فلسفه طب و الهیات در تعلیم طب بقراط و جالینوس در دانشگاه بکوشیدند و از تعصبات مذهبی علوم بابلی و غیر یونانی را ناچیز و حقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنرا جایز نمیدانستند. بنابراین در آن زمان دانشگاه رها بدون رقیب سنت و فرهنگ و طب یونانی را در دنیا مشهور ساخت.

چند سال بعد از ایجاد دانشگاه، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید و نظریاتش با عقاید و نظریات کلیسای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان از کرسی خود مخلوع گشت. مردم رها و دانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند. دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت و عقاید و تعلیمات نستوریوس تدریس میگشت. پاپ با صدور فرمانی مراوده و رابطه ترسایان جهان را با آنها قطع نمود و امپراطور زنو Zeno با تاسی با و در سال ۴۸۹ میلادی دانشگاه و مرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت.

با تعطیل دانشگاه رها الهیون و فیلسوفان آن شهر به نصیبین واقع در مرز ایران و پزشکیان جندی‌شاپور واقع در خوزستان مهاجرت نمودند. چه آن شهر در گذشته تا سالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان و مرکز علم و دانشگاه بود. شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت را نشان میداد، بخصوص از مهاجرینی

که از سلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پسر انوشیروان با کمک گروه نستوریان از چنگال اسارت هونها فرار و پادشاهی خود را دوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها را طرف توجه و مهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندی شاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملاً " یونانی و بیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس در جندی شاپور اختلاف نژاد و ملیت وجود نداشت و گروههای مختلف چون روح و ریحان با هم زندگی و در تحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندی شاپور شهریست باستانی و بنام جنتا شاپیرتا مراد باغ زیبا معروف بود . شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت و اسیران رومی و یونانی را در آنجا جای داد .
در شاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد	برآورد پردخت از اوروزارد
همی برد یکسال از آن شهر رنج	بپرداخت بسیار بارنج گنج
یکی شارسان کرد آباد بوم	برآورد بهر اسیران روم
درخوزیان دارد آن بوم و بر	که دارند هر کس برا و گذر

شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست در آبادانی و توسعه جندی شاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرار داد و بواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران و مرکز مهم ساختن عطریات و نساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیز با و نسبت داده میشود . مانی نقاش در این شهر محکوم باعدام شد و نعش او بـ شهر دروازه شهر نزدیک دانشگاه بیاویختند و بدروازه مانی معروف گشت . در شاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مرد صورت پرست	نگنجد همی درسرای نشست
چه آشوب گیتی سراسر بدوست	بیاید کشیدن سراپاش پوست
همان چرمش آکنده باید بکاه	بدان تانجوید کس این پایگاه
بیاویختن از در شارسان	دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج با دختر رومی در رومی ساختن محیط جندی شاپور بکوشید . طب بقراط نخستین بار در این شهر بوسیله پزشکان یونانی که با اتفاق او آمده بودند تدریس میگشت شاپور شهر را " وهازاندوشاپور " مراد شاپور بهتر از انطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندی شاپور خواندند . بقول فردوسی :

با هواز کرد آن سوم شارسان بدواندرون کاخ و بیمارسان
 کنام اسیرانش کردند نسام
 بقول الکود یحتمل ترسانان نستوری دراداره دانشگاه دست داشته‌اند
 و استادان محلی جای خود را با استادان یونانی سپرده باشند . بقول ابن
 ابی اصیبه صاحب طبقات الاطباء رئیس دانشگاه تئودور نام داشت و بسیار
 طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسای مخصوصی برایش ساخته شد . بقول
 صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که در دوره اسلامی عبری ترجمه گشت
 کتابی است که تئودور درطب نوشته است .

بقول الکود تدریس در دانشگاه در درجه اول بزبان سریانی بود و بعد
 ایرانی و عرب و با حتمال قوی سیستم طب ایرانی با اتفاق طب یونانی و هندی
 تدریس میگشت ، چنانکه از تاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری
 پیشرفت فلسفه یونانی را مانع و یحتمل پیشرفت طب یونانی را نیز در ایران
 عقیم گذارده باشد .

پور اما محیط کاملاً خالی از هرگونه تعصبات ملی یا نژادی یا مذهبی جندی‌شا
 راه پیشرفت سیستم مختلف فرهنگی را باید آزاد گذارده باشد .
 بقول القفطی صاحب تاریخ الحکماء دانشگاه سیستم مخصوصی از خود پدید
 آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختل-ف عصر . مینویسد :

"پیشرفت شایان توجهی در راه علم نمودند و در معالجه امراض روش نوینی
 که با داروشناسی مطابق میکرد پدید آوردند و درمان شناسی آنها برتر و بهتر
 از درمان شناسی یونانی و هندی بود طبیبان جندی‌شا پور با تجربیات و تتبعات
 خود در تکامل طب بکوشیدند . آئین نامه طبی را کاملاً ساختند و پژوهشات و
 نتایج حاصله از تجربیات خود را ثبت میرسانیدند . "

ورود مهاجرین رها بجندی‌شا پور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و
 باز استقبال از تبعیدشدگان دانشمند یونانی در سال ۹۹ میلادی هنگام تعطیل
 مکتب بنو افلاطونی . نفوذ نامبرده قویتر گشت . نوشیروان پادشاهی بود سخت
 دادگر ، بیطرف و صاحب وسعت مشرب . در توسعه جندی‌شا پور و ترقی تجاری و صنایع
 آن بکوشید .

هرچند ایجاد دانشگاه از او نیست لیکن نجوم و ستاره شناسی را مشوق بود .
 بقول الکود صاحب تاریخ پزشکی ایران ، بفرمان او کتابی درسی جلد در انواع
 واقسام زهرها و خواص آن تدوین گشت که تا اوایل دوره اسلامی وجود داشته و بعدها
 راه نیستی را پیمود . در زمان او کتب بسیاری از یونانی و هندی بپهلوی ترجمه

شده از جمله آنهاست آثار افلاطون ، ارسطو و داستان بیدپای هندی معروف بکلیله و دمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر و مطالعه در طب هندی به هندوستان رهسپار شد و او تنها پزشکی است از دوره ساسانیان که اطلاعات مختصری از او در دست داریم و آن در دیباچه کلیله و دمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

"برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم از لشگریان بود و مادر من از گروه موبدان . از فضل و کرم خداوندی نور دیده پدر و مادر بودم و از برادران دیگر عزیزتر و در تعلیم و تربیت من بیشتر دقت کردند . چون به هفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند و مرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم در تحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحد کمال رسیده و توانستم در معالجه بیماران بکوشم ب فکر افتادم که از چهار گونه کار که جهانیان در پی آن در تکاپویند کدام را احصاء نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پادشاه خرو ، دیدم دانشمندان پزشکی راستو^{انده} و در کتب طب آمده که پزشک نیکو کسی است که بادل و جان و برای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم و دنبال مادیات نروم و مانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . در کتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا در شفای بیماران بکوشد از نعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند . زیرا کشاورزی که در مزرعه خود برای خوراک خویش گندم میکارد گاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابر این معالجه بیماران را وجهه همت خود ساختم و در تندرستی آنها بغایت بکوشیدم و در تخفیف رنج بیماران را که غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . در صورت امکان شخصا " بمعاینه بیماران میرفتم و در غیر آن نسخه مینوشتم و دارو تجویز میکردم و تقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران را در مال و جاه برخویش برتر دیدم و دل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم و گفتم بین سود و زیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردار نیک را که ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران و قتل وزشتیها و کبر و نا راستی و دزدی و دروغ و بهتان و بدگوئی دوری گزیدم از بدان ببریدم و به نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم و بقدر توانائی بنیکوکاری گزاشتم بامید اینکه بروزگار

رسم تا آنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم و در آن دیار بجستجو و تحقیقات پرداختم و بوقت بازگشتن کتابهای چندی با خود آوردم و مورد لطف و مهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ، "

سیلواستر دوسای دانشمند فرانسوی پس از تحقیقات دامنه دار خود در مورد کلیله و دمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه در ترجمه کتباسب پنج تا نثر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق با ذوق ایرانی و متناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده بل بوده و شش باب را هنگام تدوین پهلوی بر آن افزوده اند مانند باب ابتداء کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب و چهار باب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و او را وزیر و طبیب مخصوص خود و " ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری در طب و حکمت داشت که تا زمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهایی از او در کتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت و فلسفه هند که در سال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب با وست و درموزه بریتانیا کتابیست در مغیبات بنظم فارسی بنشانی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکود از برزویه میباشد . فورمول هایی که در نوشته یحیی بن سراپی آمده و نام برزویه بلاتین بر آن اطلاق است بظن قوی از اوست بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی و تاثیر آن در تمدن اسلام و عرب " توسعه و پیشرفت دانشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور در زمان انوشیروان شروع شد و این شهر در تاریخ طب و فرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که در زمان خود یگانه بود شمره افکار پزشکان ملت‌های گوناگون از ایرانی و هندی و یونانی و سریانی بهم آمیزش یافته و برای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندی‌شاپور قرن‌ها مشعلدار این علم بود و از این راه خدمت بزرگی بفرهنگ و تمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما در زمان پادشاهی خسرو و بفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی با شرکت پزشکان ملل مختلفه در جندی‌شاپور منعقد گشت و جبرئیل ملقب با یران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی و اصحاب او و یوحنا و شاگردانش پرسشها و پاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس در دفتری ثبت میگردد .

دانشگاه جندی‌شاپور هنگام حملات اعراب برای آن در اوج ترقی خود بود. نعمان پس از فتح شوش بجندی‌شاپور روی آورد و شهرپس از زرد خورد تسلیم مهاجمین گشت (۶۳۶ م) نعمان آنرا ویران ساخت.

جندی‌شاپور در عهد خویش در سراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی و فرهنگی و بیمارستان آن با پزشکان حاذق و مجرب مجهز بود تا آنکه بانمو مقرر فرمانروا خلافت در بغداد بهترین پزشکان و استادان آنجا بدربار خلیفه احضار گردیدند و کم‌کم دانشگاه از پزشکان حاذق محقق خالی گردید و بتدریج تعطیل شد. اما شهر بواسطه اهمیت تجاری آن از رونق نیفتاد. ابن حوقل مینویسد در زمان او (۹۷۶ م) جندی‌شاپور دارای استحکامات معتبر و خوار و بار و مزارع زیاد گندم بود. یعقوب لیث صفار بقول ابن خلکان در این شهر هنگام بسیج و حمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اما له را تجویز نمودند اما او مرگ را بر اما له ترجیح داد.

بقول صاحب الفهرست در بیمارستان جندی‌شاپور عده‌ای از طبیبان هند می‌زیستند که بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند و چندین کتاب از آثار طبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها عبری برگردانده شد. اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقی مانده که از ایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است.

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان و مدرسه طب جندی‌شاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند از آن جمله است الحارث بن کلدۀ الثقفی پزشک نامور عرب

جندی‌شاپور در زمان یاقوت (متوفی ۶۷۲ هـ) عظمت سابق خود را از دست داده بود و بقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان در هشت خیابان متقاطع میشد. قزوینی (۷۴۱ هـ) مینویسد که جندی‌شاپور شهر کوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد. اینک خرابیهای آن بنام شاه آباد باقیست که در حدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع و زمانی گهواره طبایران بوده.

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که از طرف بیمارستان جندی‌شاپور صادر گشت این بود که کلیه داروسازان مفردات و مرکبات خود را بایستی طبق مندرجات قرا بادین کبیر تالیف شاهپور بن سهل (۲۵۵ هـ) تهیه نمایند. قرا بادین مذکور نخستین کتابی بود که در قلمرو خلافت عربی بر رسمیت شناخته شد.

الجرجانی صاحب‌ذخیره (۵۱۹ هـ) از داروها و فورمولهائی صحبت میدارد که در بیمارستان جندی‌شاپور معمول بوده . سنت بیمارستان ودانشگاه جندی‌شاپور پس از تعطیل نیز برجا بود . الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی در پی از فورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مرادخوزستان و شهر مهم آن جندی‌شاپور میباشد .

بقول آقای دبستانی در شماره ۵ سال ۲ مجله مهر " شهر جندی‌شاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم و پذیرفتن گزیت‌ها مضمون از تـسـا راج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان و مدرسه و موسسات علمی آن شهر شهرپایدا ماند . در عصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصور پیدا کرده بود محتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندی‌شاپور مشاوران ایرانی را هنعائی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان را احضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان در نتیجه احضار بغداد آمده خلیفه را معالجه کرد و او خانواده اش تا چند پست جزء اطباء مخصوص دربار بوده و پایه بنای طب عربی را گذاشتند و اولین پرتوی که در طبیعیات و طب و علوم عقلیه بر دربار عباسی تابید از این روزنه بوده است و معلوم است که جندی‌شاپور از شهرهای درجه دوم ایران بوده و دلیلی ندارد براینکه یک شهر درجه دوم مزیت‌هایی بر پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر داشته باشد . البته از این گونه موسسات در سایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس و وسعت عمارت بوده که در نتیجه ترک تازی عربها نابود گردید . "

استادان و پزشکان جندی‌شاپور یکی پس از دیگری بدربار خلافت و بغداد احضار میشوند و در آن شهر بزرگ بجلال و کبکبه عادت کرده تحقیقات و پژوهشهای علمی را ترک میگویند . بنا براین دوران ثبت تجربیات و اکتشافات سپری میگردد . آخرین استاد بزرگی که از جندی‌شاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع . این پزشک عالیمقام برخلاف نیاگانش که در منجلاب دوز و گلک و توطئه و دسایس دربار و جمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود . طب اسلامی در دوره خلافت عباسی از منابع و سرچشمه‌های گوناگون سیستماتیک میگشت و بخش مهم آن طب یونانی بود که بوسیله دانشگاه جندی‌شاپور در دسترس آنها گذاشته شد . بنا براین گفتاری که عصر خلفای عباسی عصر آغاز ترجمه کتب یونانی است با درستی جور نمیايد زیرا ترجمه سریانی و پهلوی طب یونان قبل از تولد اسلام در دانشگاه جندی‌شاپور موجود بود . بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس‌العین نخستین کسی است که آثار طبی و فلسفی یونانی را بسریانی ترجمه کرد و الگودا احتمال میدهد که وی برای کسری کار میکرده و نوشته‌هایش در جندی‌شاپور مورد استفاده بوده .

ابن ابی اصبیه نامهای کسانی که بکار ترجمه و گزارش کتب پرداخته‌اند در آخر فصل نهم طبقات الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند و بعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابهای مختلف بزبانهای مختلف بسته بطلبان و صنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی و یهودی جندی‌شاپور طالب کتب علمی بودند و آنهم بسریانی و لسی مردم بصره و بغداد سریانی نمیدانستند و طالب کتابهای فلسفی و الهیات بودند و برای آنها عبری ترجمه می‌گشت.

نخستین نامی را که ابن ابی اصبیه بعا میدهد شیرشوع بن قطرب جندی‌شاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه بسریانی می‌خرید و دیگر صدرا لاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری از کتبی را که دانشمندان نصرانی ترجمه نموده‌اند بنام اوست. میگویند محمد بن عبدالملک الزیات هر ماه دوهزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب بدان‌شمندان و مترجمان و کتابان می‌پرداخت و نویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشته‌اند.

از آثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع بر چندین زبان بیگانه حتی بن دانشمندان نیز مهم و شگفت‌انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندی‌شاپور چون بدربار المنصور بغداد وارد گشت با خلیفه عبری و پهلوی صحبت نمود که باعث تعجب او و درباریان‌ش گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده و مترجم مشهور و دانشجوی جندی‌شاپور برای تحصیل زبان عربی و یونانی ببصره و یونان رهسپار گردید، زیسرادر جندی‌شاپور شهر مهم و مرکز فرهنگ و دانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی در بغداد یا خوزستان بسیار مشکلتر می‌بود. جندی‌شاپور پناهگاهی بود برای دانشمندان که در مواقع احتیاج بدانجا روی می‌آوردند. بختیشوع سوم و یزید المتوکل، المستهم والواثق خلفای عباسی چون غمازی و توطئه‌دشمنان را مشاهده کرد با اجازه خلیفه جندی‌شاپور برگشت.

جندی‌شاپور و بیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه‌ایست که بعدها در قلمرو کشور اسلامی مانند بغداد، کربلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند و غیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغداد دبسرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت و دانشگاه جندی‌شاپور تا سالیان دراز کارکنان بنگاههای پزشکی و فرهنگی عربها را تربیت مینمود و بنا بر این اگر بگوئیم بنگاهها فرهنگی و دانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی و ترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده ایم . از نوشته وشکایست اسد بن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی در دوران کثرت بیماری ها و مراجعه نمی نمودند دیده میشود که مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند . چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل از تحصیل طب بلکه قبل از تولد مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست . اگر بجای نام اسد مراسلیبه ، مراثل ، یوحنا یا بیره که نامهای آرامی و سریانی است موسوم میساختند و بجای کنیت ابوالحارث کنیت ابو عیسی ، ابوزکریا ، یا ابراهیم را که نامهای نصرانی و یهودیست میداشتم و زبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندی شاپور میبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند .

بقول الکودواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون از مرز خلفای بغداد مانند مصرو شام نیز بین عربها معمول گشت و آنها نیز بیمارستان یا مارستان میگفتند بیمارستان بردو گونه بود سیار و ثابت . بیمارستان سیار با پزشک حاذق و دارو و آلات و ادوات خود همیشه در حرکت بود و در جاهای مورد نیاز برای مدت معینی مکث میکرد .

کلینیه دانشجویان پزشکی آن عصر در صغر سن ب تحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از ۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندی شاپور را طی کرد و برزویه در هفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در ۱۱ سالگی ب تحصیل طب مشغول شدند و همینطور دیگران .

کلینیه عربها علم و فرهنگ را حق بیگانگان میدانستند و بآن توجهی نداشتند و فکرشان شکار و پیکار بود و امور علمی را بموالیان (غیر عرب) وا می گذاشتند که با ذوق آنها موافقت داشت و در آن سرآمد بودند . عربها از پیشرفت و ترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم و دانشی نیامورده بودند تا ب مردم عرضه دارند و بالطبع میدان وسیع علم و دانش را بملل بیگانه سپردند و خود بحديث و تفسیر قرآن پرداختند . بنابراین شگفتی نیست که ایرانیا ن بواسطه فخر بجای عربها و هوش فطری و دانش و فرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تا دوره شهرت جندی شاپور باز یگر میدان علم و فرهنگ بخصوص طب و داروسازی بوده اند .

ابن الاخوه در سال ۷۳۰ هـ مینویسد " پزشکان غالب شهر اهل ذمه یعنی زرتشتی ، یهود و ترسا میباشند . اینها کسانی اند که گواهی آنها در مورد داروسازی و طبابت در دادگاه و محضر شرع پذیرفته نیست . مسلمانان با داروساز و طبابت سروکار ندارند و همه در پی تحصیل الهیات و فلسفه و منطق میباشند . شهر پراس تا از مفتی که در برابر پرسشهای شرعی و حقوق فتوی میدهند . "

بقول صاحب‌المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب و خارجی‌ان وجود داشت عرب‌های بادیه‌نشین کم‌کم ایرانی شدند و ایرانیان با فرهنگ و هوش برای چا پلوسی بعرب‌خود را عربی ساختند این روش در بخش طب و داروسازی کاملاً "مشهود" است. پزشک ایرانی تالیفات خود را با فکر و زبان عرب‌تدوین می‌ساخت و عیادت و معالجه را نیز با ذکر بسم الله آغاز میکرد.

توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس از گردشهای گاه‌گاهی در هند مجله هوخت شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود. مقاله مفصلی از دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی در مورد شاه عباس و زرتشتیان کرمان نظرم را جلب کرد. کسه لازم آمد بر آن توضیحی بنگارم.

بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بود که در بسط مرزایران و آبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها، راهها و کاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید. برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی از ارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصر ۲۳ هزار نفر از آنها را از خانه‌ها و کاشانه خود دور کرد و بایران آورد و جمعیتی را در اصفهان و جلفا مستقر گردانید، سپس متوجه زرتشتیان شد، عدد بسیاری را از یزد و کرمان با صفهان کوچانید و در گبرآباد نزدیکی جلفا جای داد. بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پزیشانی داشتند در زمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فنا تیک و خودخواه قتل عام گردیدند. جمعی با آتش مقدس فرار و بیزد پناهنده شدند. بقید که تا بتوانائی نداشتند اسلام آورده از آتش قهرهم میهنان نجات یافتند. اینک گبرآباد بنام حسین آباد و مردمش بجدیسه الاسلام معروفند.

صدور فرمان تعقیب و کشتار نقطویان بیگانه که یکی از فرق ۷۲ گانه اسلام بواسطه نفوذ علمای و ناشی از تعصب اوست. قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبر شاه در کشور پهناور هند بخود مشغول بود و فکر تسخیر یا حمله بایران بسر نداشت.

شاه عباس سپس بزرزشتیان پرداخت که در محرومیت‌های سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب دینی آنها بخصوص جاماسب نامه که بواسطه پیشگوئیهای مندر^{جه} در آن شهرت خاصی دارد و در کتب زیچ و نجوم بآن اشاره شده ستم روا داشت غافل از آنکه :

اگرزبا غر عیت ملک خورد سیبسی
به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد
برآوردند غلامان او درخت از بیخ
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب و آثار دینی خویش را مثل جان دوست میداشتند و چون
عمال شاه عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنا بر این ما مورین بمصدا^۹
قول شیخ دست بستم و کشتار و غارت زدند.

اکبر شاه گورگانی پادشاه هند در جمع کتب و آثار دینی مذاهب گوناگون در
کتابخانه خود کوشا بود و جویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی
است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند.
لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازد و یحتمل شاه عباس
برای ارضای خاطر او در جمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده باشد. یک رساله^{۱۰}
خطی بنشانی (R84) محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما^{۱۱} بمبئی صورت یکصد و نه کتاب
با موضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده‌است، در صفحه
آخری برای جلب نظر در وسط دایره^{۱۲} بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده^{۱۳} است:
"تواریخ شید آئین - جمشاسپ نامه - آئین خسروی - آئین بهمنی - باستان نامه -
تواریخ یزدانیان - این شش کتابها را که بر مدت هفتصد و نهصد سال موبدان و هیربدان^{۱۴}
کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر
پادشاه غازی بخواهش تمام از ولایت ایران طلب نمود - نقل از مکتوب ایران -"
کاتب نام و تاریخ مکتوب را نداده است.

کلیه زرتشتیان مردمی هستند نمک شناس، مهربانیهائی که شاه عباس نسبت
بآنها کرده فراموش ننموده‌اند و او راستا شنیده‌اند و در عین حال موقعی که بگرد
آوری کتاب آنها پرداخت بعد از وفاتش در نامه‌های خود ببرادران دینی در هند در
دل نموده‌اند. ذکر آن نبایستی سید جلیل القدری را از تحقیق بازدارد.
بقرار تحقیق در طی مدت سیصد سال بیش از ۲۲ مکتوب از زرتشتیان ایران به‌دست
رفته است و شماره آن آنچه تا کنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان
بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که از او نقل قول نموده ناقص میباشد.
هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت در فکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد، خان
بهادر پاتل باین امر منصوب گشت و او نخستین جلد پارسی پراکش را در سال ۱۲۵۸
یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امر مهم میبایست^{۱۵}
اسناد و اوراق و نامه‌های قدیمی و مکاتیب گوناگون گذشته را که در تصرف افراد جماعت^{۱۶}
بود ملاحظه و مطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

از پارسیان مقیم گجرات و بمبئی خواهش کرد اسناد و اوراق و مکاتیب قدیمی موجود در خانواده خود را بانجمن وام دهند و پس از استفاده لازم دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خود را در دسترس پاتل گذاشتند و جمعی هم نگذاشتند. پس از درگذشت پاتل آقای پی ماستر مامور انجام این مهم گردید. پی ماستر مقداری دیگر از مکاتیب و مدارک قدیمی را جمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش را تدوین کرد. در فهرست مکاتیب واصله از ایران که نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است و اینجانب عین آنرا از کتابایشان بنام (The Early History of the Parsis) در صفحه ۳-۳۰۲ فرزانیگان زرتشتی نقل نموده‌ام. اینک آقای بیلیموریا پس از درگذشت پی ماستر در کار تدوین پارسی پراکش میباشد.

هنگامیکه اینجانب در کار تدوین فرزانیگان زرتشتی بودم. کتابدار بنگاه خاورشناسی کا ما مقدار زیادی از مکاتیب پارسی که پهلوی آنها بود برای استفا^{ده} اینجانب و در ضمن تهیه فهرست برایم آورد و اظهار داشت کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است. چون نامه‌ها را باز کردم دیدم کرمهای مخرب آنها را خراب و از حیز انتفاع خارج ساخته و تهیه فهرست ناممکن است. بدین طریق در هوای مرطوب هند بسیاری از کتب نا در خطی از بین رفته است.

اما راجع بنامه مورخه بهمن و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی که محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است بنشانی (S.B.248) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کا ما بمبئی جزو کتبی که وارث شهریار جی باروچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است. نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده در مجموعه روایت معروف برزوکا مدین متعلق بدان شمنند خاورشناس هیربد ایدلجی انتیاضبط میباشد و بدبیرستان سرکا و سنجی جهانگیر در نوساری هدیه گردیده است. این نامه چون پراز عناوین و طولانی بود فشرده مطالب آنرا در فرزانیگان زرتشتی آوردم. اینک رونوشت آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستیم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت تحریریه آنرا بچاپ رساند. کا مجموعه در زیر رونوشت آن نامه بگجراتی نوشته که اصل مکتوب در نوساری نزد دستور جمشیدجی جا ما سبجی میباشد.

شمس العلماء دکتر حیوانجی مدی دانشمند بنام که بین خاورشناسان مغرب زمین شهرت خاصی دارد، در روایت دارا بهرمز دیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی در دیباچه خود بانگلیسی بر آن کتاب در صفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ یزدگردی مورد مذاکره را داده و اینکه شاه عباس نسبت بزرشتیان چنانکه در فرزانیگان زرتشتی آمده ستم روا داشته و کتابهای دینی آنها را غارت نموده سخن میراند و بعلاوه در صفحه ۴۵ همان کتاب بخشی از نامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف‌اعتماد دانشمندان ارجمند آقای محیط طباطبائی می‌باشد و از ایران بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و دستور نوشیروان بهمن‌شاه نوشته شده بفارسی و با ترجمه انگلیسی ضبط نموده است. چندسطری را در زیر برای مزید اطلاع خوانندگان و امیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست "احوال ایران زمین در غایت پریشانی و آشفتگی و گرانی و تنگی طعام و ظلم و تعدی آنچنانست که شرح در این طومار نمی‌گنجد مگر که پادشاه دین و دنیا پناهی بظهور رسد. " متأسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه را ضبط ننموده است.

در مورد عنوان ملا کلیه به‌دینان با عنوان ملا خطا ب‌میشده‌اند و پیشوایان دینی بعنوان دستور و موبد یا هیربد.

اما راجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست‌داشته‌ام و قسمت آخری آن از "ثانی‌الخ" الحاقی از طرف اینجانب نیست و چنانکه در صفحه ۲۸۷ فرزندگان نوشته‌ام بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا، نوساری ضبط است. این قسم الحاقی نوشتن در نامه‌های ایران دیده میشود. این نامه‌ها در حضور انجمن و دستوران درخانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگردد و در یک روز تمام نمیشده. در نامه‌ئی که بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و غیره نوشته شده و در صفحه ۴۶۲ جلد دوم روایت دارا ب‌هرمز دیار ثبت است پس از امضا ماندن نامه ۱۰۱۹ که از به‌دینان کرمان زمین است یحتمل آنها در یزد بوده و بعد از امضای موبدان با انضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند.

و یا آنکه بخشی از نامه دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر در فهرست خویش ریز دونا مه ۱۰۰۵ میدهد و شاید نامه دومی از کرمان زمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است.

بفرض که بخش نامبرده الحاقی و از نامه مذکور نباشد در هر حال از نامه‌ها است که از ایران به‌دینان رسیده و پارسیان آنرا در مجموعه‌های خود ضبط نموده‌اند و حاکی خبر کتاب‌گیری شاه عباس می‌باشد و دکتر مدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش در ایران از زبان ساکنان محل شنیده و در سیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند.

در مورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسرو که در کرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان در آن دوره و زندگانی در تحت فشار و محرومیت‌های سخت که فاقد هرگونه اختیار بودند و حتی از اقامت در شهر ممنوع بودند و بیرون دروازه شهر زندگی میکردند خود زرتشتیان بهتر میدانند. توضیح این مسئله سخن بدرازا کشاند. خوانندگان محترم برای

اطلاع بصفحه ۵۴۷ - ۵۴۶ فرزندگان زرتشتی مراجعه نمایند .
 شگفتی محقق محترم از اینکه چرا اخلاف دستور کیخسرو کتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده‌اند برای ماتعجبی ندارد زیرا آنهائیکه اجباراً " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند، در این صورت خبردارائی مخفی و گل گرفته آیا در حافظه‌ها میماند و یا کسی در فکر آشکارا کردن آن بر میآید ؟

نصرت‌الله خان سردار موصوف در کرمان توقف ننمود و بدون تسخیر پزدبا قشون محمود مستقیماً " با صفهان رفت و شهر را محاصره کردند چون ارمنیه‌ها مانند زرتشتیان تحت فشار بودند و بمفاد دلسوخته حال دلسوخته میدانند نسبت بآنها مهربانی و دلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنی‌ها ذکر خیر او باقیست . در آن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام در اصفهان نبودند و خود و نیز در کرمان نبود که در خدمت آنها جانفشانی نماید و همیشه در میدان جنگ بود تا در محاصره شیراز کشته شد . اما در مورد مقبره او که محقق محترم میخواهد او را زرتشتی شمارد، باید دانست که شاهان و بزرگان زرتشتی همه دخمه‌های تن بتنی داشته‌اند و این گونه دخمه‌های انفرادی در اطراف اصفهان زیاد است .
 آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش، بسیاری از دخمه‌های انفرادی بر کوههای اطراف اصفهان برخورد نموده است نگارنده تعریف آنرا زمان ورود با صفهان در سال ۱۹۵۴ میلادی و آشنائی با ایشان از زبان خودش شنیده‌ام .

در مورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل نام دستوران ■ بزرگان زرتشتی آن دوره بود در فرزندگان آوردم و بواسطه سستی ابیات از درج همه آن خودداری نمودم و غرض و مرضی نداشتم که ابیات شاه عباسی را بیندازم . در پایان از طول کلام پوزش میجوید در آئینده نیز در این باره از اشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از اضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزمه* زرتشتیان بوسیله* مورخان اسلامی
درمورد وقایع مربوط به پارسیان و بخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان در ایران بسال ۶۵۱ میلادی (۳۱ هـ) تسلط کامل تازیان بر ایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور با جبار بگوشه فراموشی خزید . فرمانروایان بی بهره از ادب و فرهنگ و ایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه و مذهبی و ادب ایران را زاید دانسته ، نابود کردنش را اولی دانستند . تحقیر ایرانیان و تکریم امهرا بفرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن و نوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن و متخلفین محکوم باعدام میشدند . بگفته صاحب بیست مقاله قزوینی ما مومن عباسی (۲۰۰ - ۲۱۸ هـ) با وجود اینکه از مادری ایرانی و داماد ایرانی بود و با وجود علاقه و محبت نسبت به ایرانیان که او را بخلافت رسانیدند ، آنگاه که در مرو روز عید رمضان شاعران مدیحه های عربی برای او خواندند ، پرسید آیا کسی فارسی گو در این مجلس موجود است ، جوانی بلند شد و قصیده فارسی در ستایش او بسرائید ، پس از پایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان ما مومن در همان مجلس سراز دست داد .

قتیبه بن مسلم (۸۹ - ۹۱ هـ) بگفته ابوریحان بیرونی با فتح خوارزم کلیه دانشمندان آنجا را اعدام و کتب و آثار ادبی و دینی و علمی آنها را بسوزانید و مردم بواسطه پراکندگی و آوارگی ، زبان خود را از یاد بردند . بگفته دولت شاه سمرقندی ، امیر عبدالله بن طاهر خراسانی (متوفی ۲۳۰ هـ) با صدور فرمانی از زرتشتیان قلمرو خود یک من کتب و آثار دینی و ادبی و علمی آنها را بخواست و بسوزانید و هر کس که نداد جانش را باخت .

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " در هر گوشه و کنایر سلاطین اسلام بتباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند من جمله در زمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کرد که ویرا اذن دهد تا از کتابخانه که از فارسیان در نینوا باقی است ، برخی از نامه های علمی و عملی که قوام دولت و سلطنت و قواعید سیاست و ریاست و حکمت است بعربی ترجمه کند . معاویه پس از آنکه بر بودن آن کتابخانه اطلاع یافت امر کرد تا آنها را آتش اندر زدند و بسوزانیدند که ورقی

از آن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجا را بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تا مدت دویست سال واندی ، با قهر و غضب و وسایل گوناگون در محمولیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه در مصر و سوریه و شمال آفریقا موفقیت حاصل نمودند ، در ایران بایاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی از خلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان در طی هزارها سال کشور داری بما احتیاج نداشتند و ما کمتر از صد سال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تا زیان در ترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنی سروی شمشیر و یا تطمیع بمقام و جاه و زوروسیم و استعمار و زمه اسلامی در ثبت رویدادها روز بغایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی ، بمیل تمام ، آثار و نوشته های خود را بزبان عربی تالیف نموده و آنرا غنی ساختند . بسیاری از ایرانیان پرستان ، در بیرون انداختن بیگانگان از کشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی و مواجه با مخالفت های خودی و بیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی (۲۲۴ - ۲۰۱ هـ) طرح های بزرگی در تبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه عذر برادران خود که بوعده های دروغ و مکر اعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردید و سر از دست داد . بایک خرمی که در بخش آذربایجان دم از استقلال میزد و سالیان دراز سپاه اعراب را بیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسرکام و س پادشاه اشرو سنه خراسان که در دربار خلافت میزیست و با او دم از یگانگی و دوستی میزد و او را در پیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شد و بدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفار که در ترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطه مرگ ناتمام ماند . مرد آویژ زیار (۳۲۶ - ۳۱۶ هـ) که آهنگ برجیدن دستگاه خلافت و خراب کردن بغداد بر سر خلیفه و تعمیر بارگاه انوشیروان و پایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطه خیانت نزدیکان خود که خویشان را ب زوروسیم خلیفه بغداد فروخته بودند ، در حمام کشته گردید . بسا از بزرگان و ایرانیان باستان دیگر در همین راه جان از کف دادند که ذکر همه سخن بدر ازا کشد .

بنا بر آنچه در بالا گفته شد ، اعراب در محو ملیت ایرانی و نابود کردن آثار و نفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، باز هم در گوشه و کنار ، وقایع و حوادثی را

استعمال روزمه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی ۳۴۷

میابیم که با روزمه زرتشتیان در کتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان و یا سید بوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تا سال ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) بنظر میرسد و دلیلی است بر اینکه نفوذ و اقتدار زرتشتیان در آن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی در ذکر چنین وقایع ، روزمه زرتشتی را نیز با اتفاق روزمه اسلامی یاد نموده اند . در همه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است و از سنه یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری در میان نیست ، و خود برهانی است که سنه جعلی یزدگردی در آن بخشها معمول نبوده . چنانکه چهل سال پیش در نامه هوست آورده ام سنه یزدگردی با مبدأ سه شنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، در طی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما در این فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تا سده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی در ذکر وقایع بکار رفته است . در بخشهایی که روزمه زرتشتیان با اتفاق روزمه اسلامی در ثبت وقایع بکار رفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان در آن روزگاران در بخشهای نامبر می باشد . بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف بابن اسفندیار و صاحب تاریخ تبرستان (۶۱۳ هـ) و مولانا اولیاء الله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان (۸۰۵ هـ) و نیز ظهرا الدین مرعشی الاملی الطبری از سادات مراغه صاحب تاریخ تبرستان و رویان و مازندران (۸۹۳ هـ) و حمزه اصفهانی صاحب تاریخ سنی الملوک در آثار خود روزمه زرتشتیان را یاد نموده اند . سلطان ابوکالنجار فرزند فنا خسرو عضد الدوله دیلمی نیز هنگام زیارت آثار تخت جمشید ، نام خود را با روزمه زرتشتیان بر دیوار آنجا نقر کرده است و این خود نشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . در زیر صورتی است از وقایع یاد شده با روزمه زرتشتی :

ابن اسفندیار در مورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی از قبل بنو العباس بطبرستان ابوالخصیب بود . و اول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری (۷۶۱ م) روز ورود حسن بن زید معروف بداعی کبیر را بساری در نخستین روز مستسرقه پارسی بسال ۲۵۰ هـ (۷۴۶ م) نوشته اند .

یعقوب لیث صفار بگفته ابن اسفندیار در هر مزدروز و اردیبهشت ماه ۲۶۰ هـ

(۸۷۳ م) رهسپار ساری شد و خروج او از تبرستان چهار ماه بعد در شهریور ماه همان سال است .

داعی کبیر حسن بن زید العلوی در روز ۳ رجب برابر شهریور ماه سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳ م) درگذشت .

حمزه اصفهانی در سنی الملوک روزگشته شدن داعی صغیر محمد بن زید العلوی را آسمان و شهریور ماه برابر جمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) مینویسد . محمد بن هارون سرخی روز تیر و مهر ماه قدیم ۲۸۷ ه از گرگان روانه تمیش و ساری شد .

ابوالعباس عبدالله عامل امیر اسمعیل سامانی در تبرستان ، در هر مزدروز و بهمن ماه ۲۹۰ هجری (۹۰۳) در دشت تمنگ یا تفنگا بنا صر کبیر و محمد بن هارون مصاف داد .

امیر احمد سامانی ، امارت تبرستان را بسلام ترک داد و او بتاریخ جمادی الاولی برابر روز اشتاد و آذر ماه ۲۹۷ ه (۹۰۹ م) رفت . مردم آمل در ۲۲ مهر ماه ۲۹۸ هجری بسلام ترک شوریده او را از آمل بیرون کردند .

اسفار پسر شیرویه در ۲۶ ذیقعه ۳۱۶ هجری برابر اشتاد و روز و آبان ماه در طالقان کشته شد .

مرد آویز پسر زیار در ۳ ربیع الاول ۳۲۳ ه برابر آبان روز و بهمن ماه در گرما به اصفهان کشته شد .

بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز ۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهر ماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری (۱۴۶۶ میلادی) ملک کاوس دعوت حق را اجابت کرد . بفرمان سید سلطان محمد پادشاه مازندران ، امیر کیا سید برادر سلطان با اتفاق جمعی از بزرگان و خود مورخ میرظهیرالدین برای ادای مراسم تسلیم بملک جهانگیر و سایر فرزندان ملک کاوس و برادرش ملک اسکندر روز پنجشنبه ۱۵ ذیقعه موافق اول آبان ماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری بتوجه کجور شدند . ملک کاوس استندار رویان بود و سی و دومین پشت مستقیم او بجای ما سب برادر قباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب اقلیم پارس در تخت جمشید (پرسپولیس) بر دیوار پنجره بین ایوان و تالار از جانب مشرق کتیبه عربی زیر بخط نسخ نقر گردیده " حضرت شاه المعظم ملک الملوک محیی دین و غیاث عباد اله و قسیم خلیفه الله ابو کالنجار بن سلطان الدوله معز امیر المومنین ا طال اله بقائه هذا المکان روز بهمن من ماه آبان سنه ثمان و ثلثین و اربع مائه متوجه بالطالع الاسعد الی کرمان و کان حضره فی سنه ثمان عشره و اربع مائه و هی سنه الفتح بفاروق " .

کتیبهٔ بالاحکایت ازدوبا حضورا بوکالنجاردر تخت جمشیدمینما پیدیکی در روزبهمن و آبانماه سال ۴۳۸ هجری (۱۰۴۶ میلادی) کهعازم کرمان بوده و کتیبه فوق را نوشته و یکباردر ۲۰ سال پیش از آن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شهریار در فاروق بوده است .

دانشمند معاصر آقای علی سامی در کتاب آثار تاریخی مرودشت ،ضمن توضیح درباره ویرانه های شهر استخر مینویسد که محیی الدین ابوکالنجار فرزند فنا خسرو عضدالدوله در سال ۳۷۲ هجری بفرمانروائی فارس رسید و بدستور او در سال ۴۳۶ هجری شهر استخر را خراب و برج و باروی آنرا با خاک یکسان نمودند و ساکنین آنجا را بکلی بشیراز کوچانیدند .

چتراپا تی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب به چتراپا تی (ظل الله) مرد دلیر و بیباک و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مرا ته در هندوستان ، بگفته تاریخ نویسان هند پادشاهان ساسانی میرسد .

چتراپا تی شیواجی پورسا هوجی از گروه بهونسله ، یکی از کشا ورزان دلیر و بیباک و متهور و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مرا ته میباشد . شیواجی در طی زندگی پرماجرا و پیکارها ، روح دلیری و سلحشوری را در عروق مردم استان فعلی مهارا شترا دمید ، مردمیکه کشا ورزان آرام و زحمتکش و توسری خور بودند و هرگونه زجر و آزار و هتک شرف و ناموس و خرابی و بی احترامی نسبت بمعابدشان را که سرداران و سربازان و فرمانروایان خارجی بر آنها وارد میآوردند با خموشی متحمل میگشتند ، فقط کوهسار نشینها رزمی و تپراندا ز و ژوبیناندا ز ما هر بودند .

برگهای زرین تاریخ مرا ته ، ویژه پیروزیهای شیواجی است ، دلاوری که دولت نیرومند گورگانی معروف بمغول و اورنگ زیب سلطان جبار آن خاندان و سرداران مجرب و رزم دیده و آزموده و را پریشان و بی اعتبار ساخت . اینک که مردم هند بسا زادی و استقلال رسیده اند ، شهرهای مهم استان مهارا شترا و استان نشین آن شهر با زرگانی و صنعتی بمبئی را با مجسمه های بزرگ این فرزند دلیر و ماجراجوی خود که ضربات سهمگین بمناطق نیرومند قلمرو سلاطین مغول وارد ساخته است آراسته اند .

بگفته علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهت ریاست مرهت با خاندان بهونسله میباشد و نسبت آنها به راجه های اودیپور میرسد که لقب رانا دارند ، رانای متقدم بقول

مشهورا ز اولاد نوشیروان بوده. بهنگامیکه سپاه اسلام ایران را زیر و رو کردند، اولاد نوشیروان بهرجا نب پراکنده شدند و یکی از آنها بهندا فتا دو بم منصب را جگی ارتقا یافت. الحاصله یکی از اولاد رانا، بنا بر نزاع و خصومت اخوان خود، سرزمین اودیپور را گذاشته بکشور دکن رفت و در کرنا تک مقیم گشت. بزرگان دکن نظربجلالت دودمانش طرح خویشی با وی در افکندند. فرزندان او دو گروه شدند یکی انتولیه دیگری بهونسله. بنا برگفته علی ابراهیم خان، خون ایرانی در عروق شیواجی جاریست که نسب او بوسيله نیاگانش با نوشیروان شاهنشاه معروف ساسانی میرسد. مادر این موردبا ذکر گفتار تاریخ نویسان دیگر در بعد صحبت خواهیم داشت.

نام ساهوگی پدر شیواجی پهلوان گفتار ما و یکی از افراد خاندان بهونسله که بکشاورزی مشغول بود، نخستین بار در سال ۱۶۲۸ میلادی در برگهای تاریخ ثبت گردیده است و آن هنگامی بود که فتح خان وزیر خاندان سلطنتی نظامشاهی در احمدنور اورتا بقب سپاهیان شاهنشاهی مغول، مامور غارت و چپاول خاندیش شرقی ساخته بحران اوضاع سیاسی روزگار و کشمکشهای با دولت مغول و تهاجمات مستمر سپاهیان بیجاپوری، رشته شیرازها مورسلطنت نظامشاهی را از هم گسیخته و فرصت خوبی بدست ساهوگی که میرز، ورزیده و کار دیده بود داد تا سروسامانی با وضا عدرهم و برهم و پریشا خود بدهد و دهستانی چند از قلمرو نظامشاهی را مالک گردد.

تولد شیواجی

چتراپاتی شیواجی دومین پسر از نخستین بانوی ساهوگی بنام جیجی بائی در دهم آوریل ۱۶۲۷ قمری بعمر سه وجود نهاده. بگفته صاحب تاریخ مرهته، ساهوگی از قوم بهونسله نخست در زمره ملازمان برهان نظامشاه انسلک یافته بعد از آن در سلک اتباعا دلشاه که فرمانروای کوکن بود داخل گشته شرایط خدمت بتقدیم رسانید. بسال ۱۶۳۷ بخش پونه و غیره در جاگیر (املاک) خود یافت و در آن بخشها بسایین زمینداری بنای توطن گذاشت و در آخر عمر بنوکری شاهجهان پادشاه گورگانی سرمایه افتخار را ندوخته ملازم رکا بشد و شیواجی پسرش در جاگیر بود.

شهر پونه که اینک بعد از بمبئی مرکز استان مهاراشترا بشمار میآید در آن روزگار روستای مخروبه ای بود و باشندگان آن بسیار اندک و پراکنده و خانه های پوشالی، مساکن آنها را تشکیل میداد. مباشر ساهوگی در آبادانی پونه اقدامات مجدانه بعمل آورد و مزارع و باغات عالی احداث و بناهای رفیع برای اقامت ارباب خود ساختمانمود. پس از مسافرت ساهوگی از پونه و اشتغال او در پیکارهای ابراهیم عادلشاه، بانویش جیجی بائی با تفاق کودک خردسالش شیواجی بسرپرستی مباشر املاک در آنجا

میزبستند. شیواجی تربیت یافته ما در دانشمند و مبادی شریک و سوزیدر خویش میباید. در تمام مدت عمر لذت مهر و محبت پدری را نچشیده است.

بگفته سرکار صاحب تاریخ شیواجی، شیواجی بسال ۱۶۳۸ وارد پونه میگردد و ۱۱ سال بعد هنگام وفات مبادی شریک و خویش، رتق و فتق امور را راضی و مزارع را خود بدست میگیرد، در حالیکه پدرش در میدان پیکارها و تهاجمات گوناگون روزگار خود را بسر میبرد. بگفته سرکار، شیواجی نیز مانند اکبر شاه و حیدر علی و راجیت سنگ پادشاه بزرگ هند بسواد و دانا میبوده است. بگواهی کارمندان شرکت بازرگانی شرق انگلیسی که در آن روزگار در هند بسر میبردند، عراپی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیر میداد تا برایش بخواند و تاکنون هیچگونه نوشته ای بخط خود او دیده نشده است. اما شیواجی هوش و ذکاوت فراوانی داشت و غالباً بکتاب دینی و داستانهای حماسه ای را که بگوشش میخوانده اند در حفظ داشت.

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادل شاه که بمرگش پایان یافت، آتش آشوب و شورش در سراسر قلمرو سلطنت او شعله ور گشت و سربازان و سرداران را که برای حفظ قلاع و نگهبانی مرزها گذاشته بودند، بواسطه نبودن کارفرما و رسیدن جیره و آذوقه آواره گردیدند. از طرف دیگر سرداران سپاه دولت مغول با وارد ساختن فشار بر عادل شاه و تهاجمات پی در پی، بخش مهمی از قلمرو سلطنت او را با نضمام دهستانهای متفرقه سا هوچی پدر شیواجی را که در بخشهای دیگر داشت بین خود و سلطان بیجا پور تقسیم نمودند. شیواجی که مرد بیباک و متهور و ماجراجو و ورزیده بود در آن حال فرصت یافته سربطغیان و تمرید برافراشته اطرافیان را بدور خود جمع ساخت و اکثر قلاع و باروهای معتبره را بر ابراهیم عادل شاه که خالی از سپاهیان محافظ و آلات دفاع بود بتصرف خود درآورد. بگفته ظهیری صاحب محمدنامه، اقدامات شیواجی در بسط متصرفات خود، بواسطه توقیف ناگهانی پدرش سا هوچی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجا پور و غضب آن ضعیف و ملاک او در بخش جنوبی کشور بحال ایست در آمد. شیواجی برای نجات پدر بفرستادن افتاد چاره را منحصر در جلب دوستی و حسن نظر شاهجهان شاه مغول نسبت بخویش و خدمت در بسط قلمرو سلطنت او دید که با سلطان بیجا پور روابط حسنه داشت. لذا بشاهزاده مراد بخش که از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردید و پیشنهاد حاضر خود را در خدمت بشاهجهان با و گوشزد کرد و در ضمن وساطت شاهجهان را در نجات پدرش از چنگال سلطان بیجا پور تقاضا نمود. شاهزاده مراد بخش بغیر از وعده های زبانی، بشیواجی همراهی نکرد، تا آنکه سلطان بیجا پور پس از چند ماهی بنا بمصالح سلطنتی خویش، سا هوچی را با گرفتن پیمان وفاداری و تعهد پرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی از زندان رها کرد.

چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوچی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنها خود را لازم ندانسته پیروی از فعالیتهای دولتین مغول و بیجا پور تکه‌هایی از قلمرو سلطنت نظامشاهی را مختصر فگردید. بگفته‌علی‌ابراهیم خان "چون علی‌عادلشاه به سلطنت رسید بواسطه صغرسن، خبرگیری ملک چنانکه باید نتوانست. لذا زور و قوت شیواجی دوچندان شد، و سایر قلاع گکوکن را بتصرف درآورده و نیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا و آماده ساخت و از متابعت علی‌عادلشاه بی‌محابا سر باز زده شروع بتاخت و تازوتاراج نواحی و اطراف گکوکن کرد."

در آن اوان شاهزاده اورنگ زیب از جاذبه پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشید تا او را برسمیت شناختن متصرفات تازه خود وادار سازد که از علی‌عادلشاه تسخیر کرده بود دولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنا براین پس از چندی بخشی از سواران جنگی خود را، برای تهاجم و غارت و چپاول قلمرو دولت مغول در دکن اعزام داشت و آنها نیز ما موریت خود را با تهور و جسارت بی‌اندازه انجام دادند و تبادرواژه احمد نگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعت از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را در شمال بجا پید و زروسیم و جواهر و اموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع از قلمرو خویش و حفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجا پور پیمان مودت بست و باتفاق یکدیگر بر خلاف شیواجی به پیکا پرداختند. شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، و ارتفاعات کوههای صعب‌المرور کشانید و رستم و افضل خان بزرگترین و قهارترین سر لشکرها ی سلطان بیجا پور را با مهارت و تدبیر قتل و غنائیم بیشمار بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنا در را متصرف و راههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته‌علی‌ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جواهرات است برگشا دورفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیر که درامان متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جاده پر خاش پیمودن گرفت. حضرت خلد مکن که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با میرالامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد." هر چند میرالامراسعی و تلاش بسیار بکاربردکاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل و تهور و سرعت شگفتی که خاصه او بود بر لشکرگاه میرالامرا شیخون زد و در پی قتل شایسته خان در حرمرای او داخل گردید و دولی میرالامرا بواسطه هوش یکی از کنیزان با جامه خوا بفرار نمود و او باالفتح خان پسرش در آن گیر و دار کشته گردید و شیواجی بانشان دادن ضرب دست سختی بدشمن و غنائیم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین ، شایسته خان را از سر لشگری معزول و پسر خویش شاهزاده محمد معظم را رسماً بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب و سر لشگری و رتق و فتق امور و فرمان صلح و جنگ را براجہ جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده اورا روانہ دکن ساخت . راجہ جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلاع بہ تاکتیک جنگی شیواجی ، در حملات و پیکارهای چندکے با او نمود ، قلاع چندی را متصرف و قلمرو وی را تا راج کرده ، اورا مغلوب و بزانودر آورد . چنانکہ شیواجی برای حفاظت جان و مال بقیہ اتباع خویش درخواست صلح داد و با تخلیہ چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمر شکن بدلوخواہ راجہ جیسینگ مہر کرد و از بیچارگی لوازم اطاعت بجا آورد . راجہ فرمان عفو تقصیرات گذشتہ اورا از دربار شاہنشاهی دراگرہ بخواست و سنبہا جی پسر شیواجی را با خلعت زینبا و لقب پنہزاری سرافراز نمود .

شیواجی پس از آنکہ دغدغہ خاطرش از ناحیہ نیروی مغول آرامش یافت بہ حملات خویش بر قلمرو سلطان بیجا پور بیفزود . آبا جی سندیسردار و شہر کلیان را مسخر ساخت چنانکہ فرماندار شہر در گیرودار فرار فرصت بردن بستگان خود را ہم ننمود .

سردار شیواجی یک دختر زیبا و خوشگل مسلمان را دستگیر و بشیواجی تقدیم کرد . دختر پریشان و مضطرب و از ترس ناموس رنگ باخته بود . شیواجی برای دور کردن ترس و خوفش گفت " اگر مادر من نیز چون تو و وجیہ میبود من ہم مرد خوشگلی میبودم . سپس اورا با زینت و جواهر بیا راست و با تفاق پانصد سوار نزد خویشانش بہ بیجا پور فرستاد کہ در آنجا پناہندہ شدہ بودند . بگفتہ خافی خان مورخ متعصب اسلام ، دختر نامبرده عروس ملا حمدنواب فرماندار کلیان بود و اخلاق نیکوی شیواجی را کہ برخلاف مہاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد ، بسیار میستاید .

شیواجی با اصرار پی در پی راجہ جیسینگ و وعده و پیمانہائی مبنی بر اینکہ اگر ناصیہ ساری دربار شاہنشاهی گردد ، اورنگ زیب شاہنشاه مغول اورا با خلعت و جاہ و مقام پیشین سرافراز میسازد و با حتمال قوی قلمرو مفتوحہ اورا دوبارہ با و مسترد میدارد ، بالاخرہ برخلاف میل و تصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امور کشورداری در صورت غیاب ہمیشگی بسال ۱۶۶۵ م با پسرش سنبہا جی و برگزیدگانی از متابعان باگرہ و پایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود ، از قضای روزگار ورود و بآنجا مصادفہ شد با نخستین جشن تولد شاہنشاه پس از نشستن بر سریر شاہنشاهی دراگرہ ، و جارجنا لزیادی در دربار برپا بود . بواسطہ تاخیر شیواجی و ورود او بروز جشن ، کسی از بزرگان دولت و ہمشان با او بواسطہ حضور در دربار فرصت استقبال اورا نداشت مگر یکی از سران ناچیز و مہماندارا و پسر راجہ جیسینگ . شیواجی ہنگام ظہر وارد دربار گردید و بزرگان و سرداران بنسبت مقام خویش رده بستہ ایستادہ بودند . شیواجی را اشتباہا " در چند صف پشت سردیگران و

دررده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر و ننگین بود نگاهداشتند و آنهم در جائیکه از نظر شاهنشاه مخفی بود . بعلاوه مهاراجه جسوانت سینگ که جلو او ایستاده بود ، سرداری بود که درمیدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان او کرده روی بگریز نهاده بود . شیواجی از دیدن اینحال بغرید و با غضب صدای اعتراض بلند نمود که مردی چون من پشت سربازکاری قرار میدهید که درمیدان رزم پشت خود را بسربازان من نشان داده است . این را گفته از دربار رادم بیرون نهاد .

پادشاه پس از اطلاع از پیش آمد چند نفر از بزرگان دربار را مامور کرد که شیواجی را آرام کرده و خلعت با و پوشانیده بدربار باز آورند . ولی مزاج گرم و تند شیواجی از سخنان نرم و عذرهای آنان آرام نیافت از رفتن بدربار رو پذیرفتن خلعت سرباز زد . لذا بزرگان با سیاست بشاه فهمانند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز و مسافرت دور و دراز که پیموده است دگرگون گردیده و از حال اعتدال بیرون است . بنا براین مهماندار بفرمان شاه ، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد .

سرلشگر و سرداران که درمیدان آورد گاه از شیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند و هم بواسطه حسادت با راجه جی سینگ که شیواجی را منکر و ساخته بود ، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته و پیما نها راجه جی سینگ با و داده بود بی اعتبار سازند . لذا گوش شاه را نسبت برفتار حق بجانب شیواجی در دربار و تهور بی سابقه و مسموم ساخته و را بقتل وی ترغیب مینمودند . پسر راجه جی سینگ که سمت مهماندار ی او را داشت بشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده های بسیار خوب مبنی بر نوازش و دلجوئی شاهنشاه از وی او را بدربار و اگر روانه ساخته است . اگر چنانچه شاهنشاه بفکرنا بود کردن شیواجی است بهتر است اول او را (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی پرداز اورنگ زیب برای تسکین خاطر او قاصدی بدکن اعزام داشت تا گزارش وعده و پیمانی را که راجه جی سینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد و در ضمن شیواجی را در منزل حبس نظر نمود و خانهاش را با پانصد سرباز مسلح محاصره کرد و چندین نفر نیز در خود منزل کشیک میدادند و او را از نظر دور نمیداشتند و در ضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود . بالاخره شیواجی در طی سه ماه حبس نقشه فرا رویش را طرح و عملی نمود و مسافت یک هزار میل را از اگره پایتخت اورنگ زیب تا راجگرد پایتخت خویش بیراهه و پیاده در مدت ۲۵ روز پیمود .

فرار شیواجی از اگره ، اورنگ زیب را پریشان ساخت و مهماندار او را زندانی و محافظان را سیاست نمود . شیواجی پس از ورود بماوای خویش خود را تا سه ماه پنهن ساخت . پس از استراحت و بهبودی کامل خود را آفتابی و نقشه کین تسوی از دولت مغول را طرح و عملی نمود و دودفعه ناگهان و با سرعت شگفتی بشهر سورت پایگاه نظامی دولت مغول و مرکز بازرگانی حمله برد و آن شهر را با استثنای کاخانهای انگلیسی و پرتغالی و هلندی کاملاً غارت و آتش زده مراجعت نمود .

غار تگری و سرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاده بود که استماع نامش مردم آن سرزمین را بلرزه در می آورد. سورت موقعیت بازرگانی خود را بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک و جزیره ما هیگیرا با تلاقی بمبئی را پایگاه و مرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی در زندگسی ماجراجویانه و دلورا نه خودش لوده^۶ سلطنت مرهته را بریخت و این گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه و سلحشوری سوق داد.

تاجگذاری

بین هندو رسم است تا پادشاه هندو مراسم تاجگذاری را که با مراسم دامنه دار و پرپیچ و خم دینی توأم است بجانیا وردا و رایا دشا^۷ نمیشناسد بلکه او را طاغی و یا غی میخوانند و فرما نبری نمیکند. شیواجی برای رفع این نقیصه و هم برای اینکه پادشاه دیگر هند را پادشاه قانونی بشناسد، ناگزیر شد که پس از پیروزیها و بسط قلمرو سلطنت مراسم تاجگذاری را بعمل آورد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت و آن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خشتریان) را محق تاجگذاری میدانند و مراسم را برای او بجا می آورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشاورز بود و پیر مردان قوم بیاد داشتند تا چگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین و سرگروه برهمنان پندیت بخشتریا بودن او گواهی دهند. بنا بر این وزیر او پس از کوشش بسیار شجره نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد و برهمنان نشمنند و متبحر در چاروید، بنام گاکا بها ته بدرستی آن شجره نامه گواهی داد و پس از الحاح و اصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شد مراسم تاجگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد و از مرکز خویش در بنارس و شما^۸ ل هند بد جنوب هند و راپیری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاکا پس از ورود به راپیری، مراسم تاجگذاری را نخست با پایبوسی از مادر پس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاهداشتن او و عدم تجا و زحمه برشته بازرگانان آنها^۹ در مجلس جشن حاضر و در ۱۱ ژوئن پیما^{۱۰} ن بازرگانان و کسب اجازه در تشکیل تجا رتخانه در پایا و قلمرو و بادولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذشت.

اصل و نسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از اخلاف راناهای اودیپور میداند که نسب خود را بیک از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاهی ساسانی میرسانند و گفته امبانی براینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران با طراف پراکنده شده و یکی از آنها بهندافتاده و بمقام را جگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسرو پرویز در قتلعام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دوسه کودک شیرخوا ره که در ایران بگمنان می میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده‌ای باقی‌نبود که پابفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی مرگ را بر پشت دشمن کردن گوارا نترמידانسته‌اند. با احتمال قوی شاهزاده‌ای از ساسانیان در روزگار هرمزیا خسرو پرویز بهند رفته باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی در مقاله خود مورد شیواجی و رابطه او با بمبئی در سالنامه ۱۹۶۰ قیصر هند بمبئی با ستناد از مندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette سالنامه مه ۱۹۰۶ م مینویسد "شیواجی خود را از اخلاف رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میداند. شاهانیکه خود را از نسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ م) از دختر امپراتور موریس (۵۳۹ - ۶۰۲ م) می‌شمارند و به آن مباحات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصاریطرف توجه پدر نبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف پدر قدبرافراشت و سپس بهند فرار نمود. شاهزادگان راجپوت او را عزیز و محترم داشتند. بعدها با یکی از دختران آنها ازدواج نمود و راناهای اودیپور از این پیوند بوجود آمده‌اند."

قسمت اخیر گفته آقای جی‌جی باهی قابل قبول نیست زیرا که نوشزاد بگواهی شاهنامه و روضه الصفا جلداول در پیکاری که با کمک عیسویان ایران با سپاه پدر نمود در میدان جنگ کشته شد. ناسخ التواریخ نیز همین قول را تکرار اما نام پسر مسیحی انوشیروان را نو برداد مینویسد که تحریفی است از نوشزاد. دکتر آرتسور کریستنسن نیز با همین عقیده موافق است.

اورم Orme در آثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد

"شیواجی از اخلاف راجه چیتور می باشد که نسل خود را به پورس میرسانند و مباحات میکنند برای آنکه خاندان آنها قدیمترین و معتبرترین پادشاهان هندو از بزرگترین گروه راجپوت میباشند. سرتامسرو Sir Thomas Roe و سیر بارنیئر Barnier تیونات Theuenot نیز باین قول موافقت. اما ابوالفضل در آئین اکبری مینویسد که شاهان چیتور از اولاد انوشیروان پادشاه ایران میباشند."

دکونیه De Cunha مورخ مشهور پرتغالی در کتاب خویش Origin of Bombay

مورد اصل و نسب شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی از گروه بهونسله می باشد و نام پدرش ساهوجی و نام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خود را از شاخه جوانتر خاندان شاهی اودیپور میدانند. پدر مالوجی را نام بالاجی فرزند بهوساجی و نخستین فرد این خاندان است که در دکن سکونت اختیار کرد. ساهوجی پدر شیواجی با جی‌جی بائی دختر جادورا و ازدواج نمود. جادورا و خود را از نسل راجپوت مارور میداند که چیتور پایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب خود را از یکسو به گلوت Ghelot پادشاه مارور میرسانند و از دیگر سو بخاندان ساسانیان ایران . پرنس گوها Goha که در ولایت پایتخت نیاکان خود فرمانروائی میکرد با دختر انوشیروان از زن عیسویش که دخترا مپراتور موریس بود ازدواج نمود و راجه باپور Bapur از این پیوند متولد شد . یکی از دختران راناها (شاهان) بعقد ازدواج جوانترین پسریزدگرد آخرین پادشا ساسانی درآمده است .

بگفته پروفیسور عباس شوشتری (مهرین) پسر ونوه یزدگرد مدتی در تخرستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده اند . بنا بر آنچه گذشت در عروق شیواجی نه تنها خون هندی از راجپوتهای دلیر مارور جاری بود بلکه بگواهی مورخان نامبرده در بالا خون پادشاهان ساسانی ایران نیز جریان داشت .

ایرانیان وزرتشتیان درهند از روزگاران کهن

شاهنام فردوسی ، آئین اکبری شیخ ابوالفضل ، تاریخ فرشته ، از پادشاهان و سرداران ایران ، درهند ، دردوران پیشین صحبت مینماید . درمهابهاراتا ، ریگ ویدا ، کتب دینی هندوان ، اشاراتی مورد پیاریان و پارتیان موجود است . ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هـ ق ، که مولانا شرف الدین علی یزدی ، بامر میرزا ابراهیم نوه امیر تیمور ، از روی یادداشتها و اسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد ، بسازگبران و مجوسان وثنویه یاد میکند ، که درسند ، بطئیر ، پانی پت ، دهلی ، میرتیه و جمون باتفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری بجه دفاع میپرداخته اند . اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها و دیگران میپردازیم . شاهنام مه مورد فرانک ، مادر شاه فریدون که برای تامین جان فرزند شیرخواره خود از خطر ضحاک خونخوار اورا بهند میفرستد چنین گوید :

چنین گفت با مرد زنها ردار
فرا زآمده است از ره بخردی
که فرزند شیرین روانم یکیست
شوم با پسروی هندوستان
مرا این را برم سوی البرزکوه
چو غم ژیا ن سوی کوه بلند
که از کارگیتی بی اندوه بود

دما ن مادر آمدسوی مرغزار
که اندیشه ای دردلم ای یزدی
همی کرد با یدکز آن چاره نیست
ببرم پی از خاک جادوستان
شوم نا پدید از میان گروه
بیاورد فرزند را چون نونند
یکی مرددینی بر آن کوه بود

منم سوگواری از ایران زمین
همی بودخواهد سراسر انجمن
پدروار لرزنده بر جان اوی
نیارود هرگز بدو باد سرد

فرانک بدو گفت ای پاکدین
بدان کاین گرانمایه فرزند من
ترا باد باید نگهبان اوی
پذیرفت فرزند او نیکمرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی و نامه نوشتن شاه گشتاسب با طرافپس
از پیروزی در پیکار با ارجاسب گوید .

که ما را خداوند یافه نهشت
گزینی بآذر پرستان دهید
که فرخ شد آن شاه و ارجاسب شوم
غلامان و اسبان آراسته
گزینش بدادند شاهان سند

سوی کاردانانش نامه نوشت
چوپیزی شاهتان بشنوید
چو آگاه شد قیصر آن شاه روم
فرسته فرستاد با خواسته
شاه بربرستان و شاهان هند

در جای دیگر مورد آتش پرستی گوید :

پرستنده پاک یزدان بدند

میگوئید که آتش پرستان بدند

مورد اسفندیار روئین تن که از سوی شاه گشتاسب مور بروائی دین میگردد چنین
آورده :

همه کشوران را بدین اندر آر
بگرد همه کشوران با سپاه
زد ریا و تاریکی اندر گذشت
همه نامه کردند زی پیلتن
از این دین گزارش همی خواستند
شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم در هندی ز صحبت میدارد که ذکر همه

بدو گفت پایت بزمین اندر آر
بشد تیغزن گرد کش پور شاه
بروم و هندوستان بر بگشت
شهروم و هندوستان و یمن
مر این دین به را بیا راستند

سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته مورد ایرانیا در هندی چنین گوید "مهاراج ولدکش پیوسته
با شاهان ایران طریقه محبت و داد سلوک میداشت . اما آخر کار برادرزاده از او
رنجیده بخدمت فریدون رفت و وی گرشب بن اطرو را با سپاه رزمخواه بکمک او
تعیین فرمود و چون گرشب بدیار هند درآمد ، خرابی بسیار آن دیار رسانید و
تاخت و تاراج بده سال کشید . مهاراج پاره ولایت ببرادرزاده خود داد و از خود
راضی ساخت ، و پیشکش خوب به مهری گرشب ، جهت فریدون ارسال داشت . در زمان

مهاراج، سام نریمان از جانب فرما نروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان، روبه پنجاب آورده بود و مالچند سپهسالار، با خلاصه لشکر هند بمقابله او شتافته، جز صبر چاره نداشت، تا آنکه مالچند بوسیله ایلچیان چوبزبان و فرستادن زرو جواهر و پیلان و دادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت، بعضی برآنند که از عهد فریدون، با زینجا بدرتصرف پادشاهان عجم بوده و اولاد گرشب کد رستم و اولادش باشند پنجاب و کابل و زابل و سند و نیمروز بجا گیر داشتند.

"کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف او بلند شدند، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمداد نمود. منوچهر سام نریمان را با سپاه گرانگسیل نمود. کیشوراج تا موضع جالندراستقبال کرد و لوازم ضیافت بتقدیم رسانید و بهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد. رایان دکن از هیبت سپاه ایران، پریشان گشته، ملک دکن با زینتصرف راجه هند درآمد.

"زمان فیروز رای ولد کیشوراج، چون از فوت سام نریمان، ضعفی در سلطنت منوچهر پدید آمد و افراسیاب که آنروز از فرصت مینمود برای لشکر کشید و غالب گشت، فیروز رای حقوق منوچهر و سام نریمان بر طاق نسیان گذاشته، لشکر به پنجاب کشیده، از تصرف مردم زال بن سام نریمان بر آورده جالندرا دارالملک خود ساخت و ایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده، خویشتن را از زمره دولت خواهان او شمرد. تا عهد کیقباد پنجا بدرتصرف رایان هند بود. اما چون جهان پهلوان رستم دستان مسند پهلوانی را بوجود خویش مزین گردانید، بقصد استرداد پنجاب متوجه هند شد. فیروز رای تاب صدمه رستمی نیاورده. خود را بکوهستان ترهت کشید و چون رستم، سند و ملتان و پنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد، فیروز رای هراس بیقیاس بخود راه داده، بکوهستان چهارکنده وکنده و ارگریخت و دیگر روز خوش ندید و در همان ایام درگذشت. چون خبر فوت فیروز رای، برستم دستان رسید، بنا بر بی حقوقی و بیوفائی که از رای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ خواست که فرزندش برمسند سلطنت متمکن گردد. پس یکی از سرداران هند را که سورج نام داشت و در آن اوان بخدمتش شتافته بود. بر تخت هندوستان نشاند و خود با یران مراجعت نمود - سورج بعد از ۵۰ سال حکومت درگذشت. معاصر کیقباد بود و هر ساله باج میفرستاد. پس از او پسرش بهراج پادشاه شد، کیدار نام برهمنی بر او خروج کرده زمام سلطنت هند بکف گرفت و پادشاه بزرگ شد اما غاشیه طاقت کیکاوس و کیخسرو بردوش داشته تحف میفرستاد.

صاحب آئین اکبری (جلد سوم) در مورد اقامت و آمدورفت پادشاهان و سرداران ایران به هندوستان چنین مینویسد "جمشید شاه نزده سال در کابل بسر برد و نهفته

میداشت ، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت ، اسدی از آن شب گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه نشا ندم دم دود بر روی سیاه
چنان تیره گیتی که از لب خروش زبس تیرگی ره نبردی بگوش
و چندی ما بین سپاه هیگری بسر برد و چون نزدیک شد آشکارا گردد ، از راه
بنگاله به چین گریخت و در آن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک ابن
مرداس نیز چند بار به هند رفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان ز بابل بیامد بکابلستان
بهندوستان خواست بردن سیاه که رفتی بدان بوم هر چندگاه
گرشاسپ بن اطرط بهندوستان آمد و شگرفت آویز شبهائی کرد اسفندیار روئین
تن بروائی آئین زرتشت برآمد ، و از کوشش او جهانیان بدان کیش گرویدند . بهاس
نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام
نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم و بهمن اسفندیار نیز بهندوستان
آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب را از پادشاهی بهمن و برانداختن خاندان و
ویران ساختن زابلستان و فرزندان رستم و بر آوردن میت گرشاسب و فرزندان او را از
دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه او را در قنوج هند بر ساختند . و چون گرشاسب عنصر
پیوند گسیخت نعلش او را سام بدان معموره رسانید . و چون سام را پیمان نه زندگی
بر شد ، زال او را بدان شهر برد و چون رستم فوت کرد ، فرامرز او را بقنوج رسانید
و چون بهمن بر زال و فرامرز چیره دست آمد و فرامرز در آن آویزه فروشد
زابلستان را خراب کرد ، و بقنوج آمد . آهنگ آن دخمه نمود ، از سهمناکی نتوانست
درآمد . گویند هر کدام از آن چهار بزرگ ، از پیش بینی جهت او ، تحفه سترک
در آنجا گذاشته بود . از آن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسرو هنگام بدرو کردن
این جهان برستم داده ، و نودمن الماس از گرشاسب و هر کدام از ایشان برخی از نیکو
کاریهای خویش بر لوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزندی
نرساند . بهمن از چنان پیش بینی و پیشکش ، بدرازی غم در شد و دست از آن سکا
باز کشید . همانا که فرامرز دوبار باین ملک آمد ، چه رستم هنگامی که با برزو نبرد
میباخت و بازوی او آسیب یافت ؛ بکیخسرو میگفته که اگر امشب پور من از هند
بیاید ، چاره برزو تواند کرد و بناگهانی رسیدن و کار ساختن او برزورا ، "
" ماننی پیکرنگار از چیره دستی خود را پیغمبر و انمود که منم فارقلیط .
شاپور بن اردشیر با بکان او را پذیرفت و در کمتر زمان ناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد. خواست که او را راه‌گرای نیستی گرداند. بحیله‌کاری راه‌گریز فراپیش گرفت، و از آنجا بهند آمد و هنگامه‌لختی گرمی پذیرفت و بختا و ختن رفت. بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد. "بدیهی است بسیاری از پیروان ایرانیش نیز با توافق او در هند محل اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده‌اند.

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی در تائید گفته آئین‌اکبری، دریکی از مقالات ایران‌شناسی خویش گوید که هنگام مسافرت بدره خیبر، مردم آن حدود بنای باره جمرود، واقع در آن حوالی را بشاه جمشید پیشدادی نسبت می‌دهند. پرفسور دارمسترن نیز همین قول را از مردم آن سامان شنیده.

چندین نفر از خاورشناسان معتقدند که ایرانیا از دوره ویدا بخاک هندوستان قدم گذاشته‌اند. دکتر اشپیکل در دیباچه اوستا جلد دوم ص ۱۰۶ گوید: "محل سکونت ابتدائی نزادهند و آلمان را در منتهی شرقی ایران در بخشی باید جست که جیحون و سیحون سرچشمه می‌گیرد... نه تنها ایرانی بلکه هندی نیز با توافق آنها بشهرهای سند مهاجرت نموده‌اند و یحتمل ایرانیا بنا با اختلافی که در دین و ایما ن با هندوان پیدامی نمایند، بسوی مغرب رهسپار میشوند." پرفسور مکس مولر گوید "حتی با گواهی جغرافیائی نیز میتوان ثابت کرد که زرتشتیان قبل از مهاجرت با ایران، در هند ساکن بوده‌اند. زیرا واژه‌ای که در دوره ویدا، برای زرتشتیان بکاررفته، در حق فرقه‌ها و ملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد. بیشک نیاکان زرتشتی کنونی در دوره ویدا از هند با ایران مهاجرت نموده‌اند. "باز در سخنرانی خویش مورد علم زبان همین گفته را تکرار و گوید "زرتشتیان از جمله کولونی‌ای میباشند که در شمال هند و بسا مردمی که کتب دینی آنها ویدا میباشند با هم میزیسته‌اند. سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) و ایران کوچ مینمایند."

پرفسور بهاگوت واپته در کتاب خویش کلید تفسیر ویدا اشعار میدارند در ریک ویدا اشاراتی مورد پارسیان و پارتیان موجود است، چنانچه دریک ویدا (I 105-8) آمده پارشوها (پارسیان) مرا مثل چندین زن بستوه در آورده‌اند. در بخش (VIII-6-46) آمده از یادوا، شهر تریندیره، صدگا ووازشهر پارسی هزار گا و بزور گرفتم، باز جای دیگر آمده "ای مردم پارتیان و پارسیان ثروت شما را دیده حاضر بغارت میباشند. ای ایندرا و ارونای پیش آمده، دشمنان دسیو و آریان را نابود ساز.

پرفسور لودویک، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بیارتی و پارسی معنی میکند. در سنگ نبشته بیستون نیز واژه پارسا و پارشوه آمده که برابر واژه‌ها

پارشوا و پریوتوسا نسکریت است. بنا بر آنچه گذشت گروه پارشوا و پریوتومردم ناحیه‌ای میباشند که برهند حمله می نموده‌اند. و کترمویر در متون سانسکریت اشعار میدارد که از واژه دسیو در کتب سانسکریت مراد انسان است نه دیوان. دسیو مردم اروپائی میباشد. شاپورجی هدی والا با مدارک نشان میدهد که واژه دسیو در ریگ ویدا برای نام زرتشت و زرتشتیان بکار رفته است. در متن منو سمریتی آمده که کامبوجه، یوانه، سکا، پراده، پهلوه و مانند آن مردم دسیو میباشند. بگفته چندین دانشمند از پهلوه. مراد پارسی یا پارتی است. بنا بر این اگر مردم دسیو در دوران ویدا یا پیش از آن در هند میزیسته‌اند پهلوه هم جزو آنان بوده‌اند، به گفته استرابو، ارشاک بنیان گزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند. بگفته کنینگام واژه راداهی در اوستا دهیو و در سانسکریت دسیو میباشد.

نویسنده مقاله واژه هون در دایرة المعارف بریتانیا گوید مردم هون پیکارهای بسیار در دوره زرتشت و حتی قبل از آن با پارسیان و پارتیان داشته‌اند. بگفته گشتاسب نریمان باستانداز طبری، انوشیروان و خسرو پرویز با پیمان‌هایی با پادشاهان هند جنوبی و سند، رابطه دوستی برقرار و تحف و هدایا با توافق سفیران به‌همدیگر رد و بدل میکردند. سال ۶۲۵ میلادی سفیری از جانب پولی کسین دوم پادشاه هند بدربار خسرو دوم رفت. شاهنشاه ایران نیز سفیری از جانب خود بدربار پادشاه هند فرستاد که با احترام شایانی پذیرائی شد، تا بلونقاشی بزرگی در غار نمره یکا جانته نزدیک اورنگ آباد: هر چند از گذشت زمان خراب گشته: باز هم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران، بشاه هند، توسط سفیرنمایان است. بگفته صاحب بمبئی گزت (جلد ۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبور سندی است که مکتب نقاشی اجانته از مکتب نقاشی ایران الهام گرفته است. بگفته فرگوسن، در سال ۳۶ پادشاهی خسرو دوم نامه و هدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هند پولی کسین دوم (۶۱۰ - ۶۳۴ م) رد و بدل میگردد. ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم، پادشاه بادامی واقع در جنوب مراغه موضوع یک تابلو نقاشی در غار اجانته میباشد. تابلو دیگر بنظر میرسد خسرو پرویز و معشوقه زیبایش شیرین باشد.

صاحب بمبئی گزت (جلد ۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبر در دست در اوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای از ایرانیان وارد هند میگرددند. بعقیده ویلفورد رئیس دسته نامبرده پسر خسرو پرویز بوده و خاندان مهاراجه اودیپورا ز نسل اوست.

شیخ ابوالفضل صاحب آئین اکبری در جلد اول ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تأیید گفته بالا مینویسد که رانای میوار از گروه کهلوت، خود را از نژاد انوشیروان عادل می‌شمارد چترپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا، در دکن، که اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت، خود را از اولاد رانا ونسل ساسانیان میداند. نگارنده در مجله مهر شماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح در این مورد صحبت داشته‌ام.

نفوذ دین زرتشتی در هند

در دوره ظهور اشوزرتشت، برهمنی دانشمند و عارفی کامل در هند میزیست که چنگر نگهاچه نام داشت.

(دره سندر با احتمال قوی در روزگار پیشین هند می‌گفته‌اند) جاماسب وزیر شاه گشتا سب پادشاه بلخ یکی از مریدان او بشمار بود. چون شنید پادشاه و درباریان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند، برانگیخته شد. نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد، که ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه گشتا سب او را بلخ و مناظره باشت زرتشت دعوت نمود. چون بپایتخت رسید و با پیغمبر روبرو گردید. پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب بشنید. سر بگرنش فرود آورد و دین پیغمبریزدان را پذیرفت و بهند مراجعت نموده، بروائی آئین مزدا پرداخت.

همینطور سنت زرتشتیان، از بیاسنامی ذکر میکند، که از عارفان هند بوده و در بلخ به حضور پیغمبر رسیده و ایمان آورده، بهند مراجعت نموده است. صاحب زرتشت نامه و دبستان المذاهب از آنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی. مهد دین آریائی مزدیسنی و زرتشتی میباشد، بیقین میتوان گفت که دین به از راه قندهار به پیشا وروپنجا و شمال هند و فسلات جنوبی کوه هیمالیا نفوذ پیدا کرده و با احتمال قریب، بواسطه نفوذ این دو عارف هندی بسیاری از مردم آریائی نژاد شمال هند، بدین زرتشتی درآمده‌اند دکتر گیوانچی مدی، با مدارک لازم نشان میدهد، که گفتار صاحب زرتشت نامه، هر چند که در دوره اخیر سروده شده، لیکن پذیرفتنی است، زیرا اسنادی در دست داشته که اینک راه زوال پیموده است. مندرجات اثرهای دیگرش با گفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی در دست برابر میباشد.

دکتر اسپونر باستان شناس انگلیسی که حفاریات پتلی پوترا، پایتخت آشوکا،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تا تا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خود از وجود نفوس بیشمار زرتشتیان و مغان در شمال هند ، ازبیهار گرفته ، تا به پنجا ب و پیشاور ، سخن میراند ، که هنگام پادشاهی خاندان موریان ، که مقارن سال ۳۲۳ پیش از میلاد بوسیله چندراگوپته بنیاد گردید میزیسته اند . دکتر اسپونر معتقد است ، که چندراگوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی در شمال غربی هند اقدام نموده است . کابل و شهرهای جنوب هند و کش و پنجا ب جزو قلمرو سلطنت او بوده و نوه اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرز آسام و بخشی از اوریسه میرساند .

دکتر اسپونر ، باستناد از مهاباراتا و نوشته های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا ، درپتلی پوترا ، را ایرانی میدانند ، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته شده است . مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا ، بطور کلی از چوب میبوده ، اما ساختمان قصر آشوکا ، از سنگها و ستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده . بگفته مهابهارتا ، کاخ آشوکا رادیوهائی بنام آسوره مایه ساخته اند . آسوره مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره مزده بکار رفته و چون ایرانیان چنانکه در سنگ نبشته های هخامنشی ثبت است . انجام کارهای خود را بکمک اهوره مزده میدانسته اند .

معماران کاخ آشوکا نیز انجام کارهای خود را بپاری اهوره مزده قلمداد نموده اند . بنا براین هندیان در داستان ساختمان کاخ مذکور ، آسوره مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریان نامیده اند . نوشته های باستانی هند بجاى اینکه کار خود را بیاری خداوند قلم دهند ، آن را کار خداوندان مینامند . جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ (۶۹۵ م) مینویسد قصر چندرا گوپته بشکل قصر پادشاه کشور بسیار دور ساخته شده است .

بگفته مهاباراتا کاخ سلطنتی خاندان موریان پادشاهان بیگانه بنام دانه وه ساخته اند . دانه وه تغیر شکلی است از واژه دنگها وه ایرانی ، زیرا زرتشتیان خود را از نژاد اریا وه دنگها وه (کشور ایران) نامیده اند .

نکته جالب توجه دیگر واژه موریانام خاندان چندراگوپته است ، تعبیرات درست دانشمندان هند ، مورد این نام بنظر دکتر اسپونر ، قانع کننده نیست ، جی سوال معتقد است واژه موریان از واژه " مروه " اوستائی و " مرگو " فرس باستان و مرو پارسی است . دکتر اسپونر معتقد است واژه مروه مشتق از مرغاب است که در مرودشت پارس واقع است و در هند بشکل موریانام خاندان چندراگوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتر اسپوندر این مورد در اشتباه است . مرغابی نیز در استان بادغیس افغانستان موجود است . موریایستی از مروت و مشتق و چند را گوتیه باشند آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان را بتصرف خویش در آورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریای تشکیل میدهد که بیارسی امروزی مراد از آن مروزی است .

شمس العلماء دکتر جیوانجی مدی در یکی از مقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا و هند مینویسد " ایرانیها و هندیها دوشعبه مهم آریائی نژاد هندی و ایرانی میباشند ، که در روزگاران بسیار کهن ، بایکدیگر آشنا و از کشور همدیگر با خبر بوده اند .

در کتا بمنو و کتا بنتریاشاستر ، از خاندان پارتیهای ایرانی سخن میرانند و آنها را به نام پهره وه خوانده اند . پهره وه یا پللاوه یا پهلوه خاندان اشکانی پارتی میباشند : خاندان باین نام تا زمان درازی در هند سلطنت داشته اند و قلمرو شاهی آنها تا بمیسور جنوب هند امتداد داشته است .

" تاریخ کشمیر ، بعنوان راجته رنجینی ، از گروهی بنام گندهاره ، برهمنان کهتر نژاد سخن می دارد ، که در دوران خاندان ملچا و پادشاهی " مهمیره گولسه " که آئین اکبری بنام میرخول ضبط کرده ، طرف توجه این پادشاه ظالم میبودند ، پادشاه بآن گروه برهمنان کهتر نژاد ، اجازه میدهد ، تمام اوقاف زیساد و گرانبهای معبد مهمی رسواریه را تصرف کنند . "

هنگام مسافرت دکتر مدی بکشمیریکی از پندیت های دانشمند سرینگر بسا و تذکرمی دهد ، که منظور از گندهاره برهمن کهتر نژاد ، مذکور در تاریخ نامبرده موبدان و پیشوایان دینی زرتشتیان بوده است . مندرجات دیگر همان تاریخ موبد قول پندیت مزبور میباشد . بنا بر این ایرانیان و هندیان از روزگاران بسیار کهن ، باهم ارتباط داشته اند .

بگفته دکتر مدی ، مدارک ایرانی دیگر نیز در دست است که فرضیه سکونت ایرانیان را در هند ، در روزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریای ثابت میرساند .

اوزلی در ترجمه جغرافیای ابن حوقل (۳۵۶ هـ) آورده که بخشی از سندها و هند بگبران تعلق دارد . ایللیات در تاریخ هند خویش متذکر است که منظور از گبران ، زرتشتیان هندی باشد . بگفته سعودی (۳۴۶ هـ) در زمان او تشکده های بسیار در هند و سندها و روزان بوده است . مسعربن مهلهل نیز همانند گفته بالا صحبت داشته است .

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپور شاه هرمزجی هدی والا، باستان‌داز نظریات پرفسور براون و ریو مراد ازاژه گبر را که در ظفرنا مه تیموری بکار رفته، هندویا بت پرست میدانند و معتقد است که منظور نویسندگان اسلامی در استعمال این واژه، پیروان مذاهب غیر اسلامی مانند مسیحی، هندو، برهمنی و غیره است. بنظر نگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنا مه یزدی میباشند و مسلمانان یزد عموماً "زرتشتیان را گبر میخوانده‌اند، منظورش در استعمال این واژه زرتشتی باشد، چرا که در نقاط دیگر کتا بازگروه ثنویه که بنام یزدان و اهریمن قائلند و خلقی کثیر از مجوس و اصناف هندوان سخن میدارد، بنا بر این واژه گبر مستعمله در آنجا، دال بر زرتشتیان است نه بت پرستان هندو، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنا مه تیموری، امیر تیمور درتهاجم خود بهند، هزاران زرتشتیان را که با تفاق پیروان سایر مذاهب هند، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. از لابلای مندرجات کتا بر میآید، که نفوس زرتشتیان در آن دوره در هند بسیار بوده است.

مثلاً "می نویسد، در قلعه بطنیر آنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصارتغلق پور، طایفه‌ای از بیدینان ثنویه بودند، یا سکان قلعه لونی گبران و نوکران ملو خان، یا پیش از پیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صد هزار هندوی بیدین از گبر و بت پرست اسیر شده‌اند، فرمان قتل همگی صادر شد، یا هندیان گبر، مراد گبران ساکن هند، یا در بعضی مواضع گبران بیباک یا صفی گبر با جماعتی از گبران، یا شیخه گبر بر لشکر اسلام حمله نمود، و بسا مانند آن در سراسر کتا بیافت میشود. در حمله تیمور بهند، نفوس بیشمار از زرتشتیان هلاک گردیدند. ولی باز عده بسیاری از آنان در هند باقی ماندند، که بالباس هندیان ملبس بودند.

از گفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، در زمان اکبر شاه گورکانی نیز زرتشتیان در شمال هند باقی بودند.

ظفرنا مه شامی نیز که در زمان حیات خود تیمور نوشته شده مانند ظفرنا مه تیموری، واژه گبران را مورد زرتشتیان استعمال نموده است؛ این ظفرنا مه در موزه بریتانیا نگهداری میشود بنشان ^ی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولف حدود (۱۰۶۰ هـ) در فصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا گره، لاهور، کشمیر الی کاشمر سخن میراند نام چند نفر از آنان را که بعزم بازگانی در آن

شهرها آمد و شد داشته‌اند و یا صاحب‌دلانی چند که در لاهور و شهرهای شمال هند در گذشته‌اند یا دمینمایند. اگر زرتشتیان در آن بخش‌ها نمی‌زیستند، گمان نمی‌رود صاحب‌دلان نامبرده، در دبستان المذاهبتا پان زندگی خود در آنجا اقامت می‌کردند.

صاحب دبستان مینویسد که در پتنه بملاقات فرشیدورد، خراد و خردمند رسید^۵، خراد و فرشیدورد از دهاقین پارسی می‌باشند، که در شیراز به خدمت دستور آذرکیوان^۶ میرسند، موبدهوشیا ردرسورت متولد شد و از مریدان بنام آذرکیوان گردید. بهرام بن فرهاد از شیراز به پتنه رهسپار شد و بدستور آذرکیوان پیوست و سپس در لاهور درگذشت. موبدهوشیا ربسال (۱۰۵۰) در آگره جان تسلیم نمود. موبدسروش و موبدهوش، با اتفاق فره‌قاری، غلام شیدوش در ترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها را اذیت کردند. موبد خداجوی از مردم هرات است. در استخر با اتفاق موبد خوشی هراتی، بآذرکیوان پیوست. ربسال (۱۰۴۰ هـ) در کشمیر صاحب دبستان را دیدن کرده و در همان سال در آنجا وفات می‌کند.

فرزانه بهرام فرشاد، ربسال (۱۰۴۸ هـ) در لاهور به خدمت صاحب دبستان رسیده و همان سال در آنجا رهسپار جهان دیگر می‌گردد. موبد پرستار بن خورشید در پتنه تولد یافت، پدرش از مردم اصفهان است. در کودکی بآذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش با او بود. ربسال (۱۰۴۹ هـ) در کشمیر بدیدن صاحب دبستان رسید. موبد پیشکار بن خورشید، در پتنه متولد شد و با برادر خویش موبد پرستار بکشمیر آمد و از آنجا آهنگ ختا نمود. فره‌قاری و شیدوش. بآهنگ بازگشت^۷ از پتنه بکشمیر و از آنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش ربسال (۱۰۴۰) در کشمیر درگذشت.

صاحب دبستان ربسال ۱۹۴۸ هـ چند نفر از سمرادیان، که دنیا و مافیها را وهم می‌پندارند، در لاهور دیده که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش می‌باشد که به بازرگانی مشغول بودند و نام مسلمانی هم داشتند. و بظاهر خود را مسلمان مینمودند.

صاحب دبستان در نظر دوازدهم، در شرح عقاید مختلفه هند مینویسند^۸ "باید دانست چنانچه گذارده آمد سمرادیان، خدائیان، رادیان، شیدرنگیان، پیکریان، میلانیا، آلاریان، شیدابیان، آخشیان و مزدکیان که در ایران و توران می‌باشند و پیروان همه را در هند دیده، بلباس مسلمانی در رفته و پنهان رهسپر کیش خویش اند." "

نظرات چند نفر از دانشمندان و ایران‌شناسان بنام پارسی‌واستان اوستا پهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که در رساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱ م) داده‌اند، بمنظور مزید اطلاع ذکر می‌گردد.

استاد بهرام گورانکلسریا، مورد سکونت زرتشتیان در شمال هند مینویسد "داریوش شاهنشاه هخامنشی بسال ۵۱۲ پیش از میلاد، هند را متصرف شد. از آن زمان بسیاری از پارسیان وارد هند گردیده اقامت اختیار کردند در بعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پادروشیو برمی‌خوریم که مراد از آن پارسی است. این پارسیان از دوهزار سال پیش، در نواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایران با بندر بهروج (گجرات) مشهور است. فردوسی نیز در شاهنامه از بهرام گور شاهنشاه ساسانی که با نام مستعار برزو بهند آمده و اسپینودختر شنگل پادشاه قنوج را پس از انجام مراسم زرتشتی نمودن، او را بعقد ازدواج خویش در میآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها در هند بنام گروه‌گدی سینک راجپوت معروفند."

دستور خورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد "پارسیان تنها از راه دریا بهند مهاجرت ننموده‌اند، بلکه مدارکی در دست است که در روزگار کهن، از راه هرات کابل سیستان و چمن، بقصد بازرگانی بهند آمده در آنجا میزیستند. مهاجرت از راه خشکی در روزگار درازی پیش از مهاجمان عربستان بایران صورت گرفته است. در اولپندی و تکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجود بوده که بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است؛ بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشمار در هند میزیسته‌اند."

استاد سهراب جمشیدجی بلسارا میگوید "پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش از حمله مهاجمان عربستان بایران، در هند ساکن بوده‌اند. داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی با فتوحات خویش در هند، پنجا بوسند و کشمیر را جزو قلمرو سلطنت خویش ساخت. نایب السلطنه و فرمانروایان بسیاری از جانب او با سپاهیان پارسی، در هند سکونت اختیار کردند و بازرگانان پارسی نیز با آنها در استقرار روابط بازرگانی کوشیده و در هند رحل اقامت افکندند. بنا بر این از سال ۵۱۸ قبل از میلاد تا اواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان در هند متنفذ و صاحب اقتدار بوده‌اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد "زرتشتیان ایران با هند ارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری از آنان، از راه خشکی بهند مهاجرت کرده و تا سده ۱۵ میلاد در شمال هند میزیسته‌اند."

فرمانروای پنجا بدرزمان هخامنشیان پارسی بود . زرتشتیان ازدو هزاروپانصدسال پیش در شمال هند اقامت داشته اند . مهرداد اول اشکانی (۱۳۱ - ۱۷۱ پیش از میلاد) جهلم ومضافات آنرا تصرف کرد . بر روی سکه هرمز اول نقر شده " شاهنشاه ایران وغیرایران وبزرگ کوشانشاه " ودر پشت آن نوشته " شاه هند " وجود این سکه شבותیست که سندر اچپوتانه وپنجا بقلمرو شاهان کوشانی ، در زمان ساسانیان ازمصرفات ایران بوده است . پارسیان از روزگاران باستان در شمال هند ساکن بوده اند . مدارک بسیاری در این مورد در دست است . به بیان یکی از آنها اکتفا میشود .

در شهر اوج ، کنار رودخانه بیاس ، استان پنجاب ، پارسیان زیادی سکنی داشتند . موبد آنها بنام ماهیار ، بسال ۱۱۷۸ میلادی (۵۷۴ هـ) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد وپس از شش سال باترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید .

بنابگفته بالا اقامت پارسیان یازرتشتیان در اوج دوسده ونیم پیش از حمله وکشتار خونین تیمور در هند میباشد .

مسافرت زرتشتیان ایران به هند در سده های اخیر

پس از انقراض دولت پارسیان و خاندان ساسانی ، دسته کوچکی از زرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی ، از بخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت و بسال ۱۵۴ ی با شنده سنجان از شهرهای جنوبی گجرات گردیدند . پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر ، بروج ، واریا و ، انگلیس ، نوساری ، سورت و کمبایت ، بسوی مرکز گجرات پیش رفته ، بزندگی مشغول شدند ، اما از آن استان خارج نشدند . بنا بر این زرتشتیان شمال هند که از آنان صحبت شد و بتدریج نابود یا مستحیل شدند ، غیر از دسته مذکور میباشد .

دهمورد سال مسافرت دسته کوچک نامبرده به هند ، اختلاف آراء موجود است ، بعضی سال ۷۷۵ و ۷۸۵ و ۷۱۶ میلادی بشمار میآورند . نگارنده سالی را که دکترمدي پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده ام . سالها پیش از این دسته کوچک که شامل عارفان ، ستاره شناسان وصاحب دلائن بود و پیش بینی نموده بودند ، که دیبـن در هندوستان حفظ خواهد شد ، دسته های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند . مسافرت زرتشتیان بگجرات ، پس از انقراض ساسانیان فوری و دستجمعی نبوده و چنانکه گذشت از روزگار کهن ، زرتشتیان در شمال هند ، اقامت داشته اند ، وطی

سده های درازنا بودیا مستحیل گشته اند ، مسافرت زرتشتیان ایران ، پس از ساسانیان بهند ، بسوی گجرات بوده و نه شمال هندوستان .

بگفته دکتروست . درنامه خود بمنوچهرجی پهلانجی کوتر " برابر اخبار دردست ، نفوس زرتشتیان ، تا سنه ۱۳ میلادی در ایران فراوان بوده و همه در نهایت آرامش زندگی میکرده اند ، درحالیکه پارسیان و همدینان آنها در هندوستان و در شهر غربت درتک وپو و در برقراری خویش میکوشیده اند " چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده ، که برای بازرگان یا سیاحت اقدام مینموده اند . مثلاً " موبدرستم مهریان ، بعد از سالهای ۱۲۶۹ میلادی از ایران رهسپار هندوستان گردید و در ۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را در شهر انگلیسراستنساخ نمود موبد مهریان کیخسرو در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ میلادی از ایران بهند آمده و بکتابت کتب دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت . باید بخاطر داشت که تا سده ۱۵ میلادی ، زرتشتیان نواحی خراسان ، تک تک بگجرات رهسپار شده و پارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته اند . زرتشتیان یزد و کرمان ، از وجود پارسیان در هند ، برابرخبری که از نامه مورخه ۹۱۶ هجری آنان برمی آید ، بی اطلاع بوده اند .

ازاینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی و عنوان مهاجرت را نداشته باید گفت که خانواده ، ملافیروزدانشمند معروف پارسی حدود سال ۸۰۰ یزدگردی از شهر سهرورد خراسان بهند مسافرت و رحل اقامت افکندند . بنظر میرسد در سده ۱۶ میلادی ، وقایعی پیش آمده که زرتشتیان خراسان بسوی یزد و کرمان کوچ مینمایند . لذا پارسیان هند ، برای رفع اختلاف و حل مسائل دینی بین خود در سال ۸۴۶ یزدگردی ، چاپاری را بانامه به یزد گسیل میدارند .

پس از برقراری مکاشبات ، بین زرتشتیان یزد و کرمان و پارسیان سورت و نوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد . مثلاً " نامه مورخه ۹ شوال ۹۶۰ ه نشان میدهد که آن سال چهار نفر از پارسیان ایران بقصد بازرگانی بهند متوجه و حامل نامه سپارسیان آن کشور بوده اند . آن چهار نفر موسوم اند ببه دین فرخ برنجش ، به دین نوذر فریبرز ، به دین سعدالمرء مرزبان ، به دین نوشیروان مهریان . اما ۲۹ سال پیش از این تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر به دین بنام نوشیروان خسرو ، و مرزبان اسفندیار برای نخستین بار بدیار هند عزیمت نموده بودند . باز در سال ۸۷۸ ی ایزدیارنام زرتشتی دیگر تا به کمبایت پیشرفته و هنگام مراجعت حامل نامه پارسیان ، با ایران بوده در سال ۱۰۰۱ هجری دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی ، بنا بدعوت اکبر شاه گورکانی

بهند و پایتخت رفت و در دربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولف فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت و در سال ۱۰۰۵ هـ باز بایران مراجعت نمود. ولی در مولتان نامه ای بدستور قیامدین پدم بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان در سورت و جاهای دیگر نمیروند. یکی دیگر از بزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبر شاه گورکانی بهند مسافرت نمود، دستور آذرکیوان پور آذر زرتشت و اهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان و سروشا ورز یا قطب زمان خود بوده است، در شیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی را که دستور آذرکیوان ارشاد میکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب الدین سهروردی، معروف به شیخ اشراق، در حکمة الاشراق خویش، شمه ای از آن سخن رانده است و معتقد بود که خمیر حکمت و میراث معرفت از ناحیه مشرق بکیومرث و فریدون و کیخسرو از ملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی را آن می دانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس از پنج قرن، با عناوینی مانند محی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت بتجلیل یاد کرده و حکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میدانند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان بر آتش مقدس که دوده نامند و نور و چراغ و دعای نور قرار دارد. نگهبان دود، را دوده دار میگویند. عرفان او از روزگار باستان در ایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران و سلامتی شاهنشاه، همیشه دوده دار، در چهار گوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور از دیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری از آن آگاه و آنرا زیارت مینمایند. آثار و سنت عرفان قدیم که دستور آذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیز در ایران کنونی رواج دارد. در چهار گوشه ایران دوده دوران نظر اغیار فروزان است. مسئولان عرفان قدیم و سروشا ورزان، با نام مستعار، بحفظ و استتار رموز آن از بیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمر بند و چها رگل که در کمر بند تمثال زرتشت نیز دیده میشود، لباس بلند بنام تنوره و سایر چیزها، اینک نیز در ایران موجود و در حفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها ، دیلمیها ، یعقوب صفارها ، حمزه آذرک ها و مانند آنها ، ارشاد مسئولان و سروشا ورزان عرفان قدیم ایران بوده ، که با نام مستعار و گمنامی ؛ در راه یزدان و ایران ، از فعالیت غافل نبوده اند .

دستور آذرکیوان در پتنه بنزدیکی کاخ آشوک و بگفته گروه علم خشنوم بر روی زمین بایر آتش و رهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرقه تهی میسازد . در حیات او بسیاری از زرتشتیان در آن حدود رفت و آمد داشته اند . مریدان بسیار داشت . گروه فراوانی از زرتشتی ، مسلمان ، هندو ، کلیمی وین نصرانی از زمره مریدان یا خلفایش بودند . شیخ بهاء الدین عاملی ، از مجتهد گروه امامیه و میر محمد باقر داماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی ، از مشایخ عالیمقام اسلام همواره در مجلس دستور آذرکیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم بودند .

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند ، هنگام حملات دژ خیمانه تیمور لنگ ، دوشادوش هندوان و مسلمانان بدفاع ایستاده و نابود گردیدند ، دسته کوچک پارسیان که پس از ساسانیان بنا به پیش بینی ، برای حفظ دین به هند رهسپار شده و با شنده سنان شدند ، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونی گذاشت . و در سال ۸۵۹ یزدگردی ، بگفته صاحب قصبه سنان ، هنگامیکه سپاه سلطان محمود بیگره پادشاه گجرات ، بسرداری الفخان ، بر ارتش فرمانروای سنان حمله نمود ، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند .

یکهزار و چهارصد نفر جوان پارسی بفرماندهی اردشیر ، برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی راتنها گذاشتند . اردشیر بادویست نفر از جانبازان خود ، در میدان پیکار حمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس وزن و فرزندان ، خود را بمانی برسانند . کلیه سربازان پارسی ، در میدان رزم سربا ختنند سنان غارت شد و باروبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان و کتب دینی و هر چه داشتند نابود گردید . اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت و غارت آن در هشت میلی سنان بسلامت ماندند .

حمله بر سنان ، بگفته صاحب پارسی پراکش ، خان بهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت . کتب دینی خود را از دست دادند . اوستا و پهلوی را بتدریج از یاد بردند و بیدان مناطق ، مختلف در بسیاری از سنن و مسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون از حال آن عاجز ماندند ، به برادران دیئی خود مقیم ایران متوسل گردیدند . چا پار مخصوص را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند .

در نامه مورخه خوروماه آبان ۸۴۷ ی پارسایان یزد در جواب نامه پارسایان سورت نوساری مینویسند " ازیرا خط پهلوی این چیزها ننوشتیم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ (چاپار نامه پارسایان هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کمبایت و بهروچ و سورت و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست ، مگر خط پهلوی نمیدانند . " زرتشتیان یزد در همان نامه از اوضاع پریشان خود در ایران تذکر میدهند . " بدانید در روزگاری که گذشته است ، از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوار تر از هزاره سرهیشم نبوده است . نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تورجاد و نه اسکندر یونانی ، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته است بیشترین روزگار بتر نبوده است . " باز در همان نامه یادآور میشوند . " همچنین اگر میتوانند فریضه است که دو هیربد دانا بیایند و خط پهلوی بیا موزند شایست و ناشایست بدانند . و دیگر در آنجا نبکا ر بنددین اورمزد شوند بکرفه کردن تخشاشوند تا بگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند . و در راه خشکان نزدیک است و از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد از این بیستم نیست . "

چنانکه از نامه زرتشتیان یزد مورخه دیدین و دیماه سال ۸۵۵ ی برمی آید پارسایان هند از فرستادن هیربدان برای آموختن سندن مذهبی عذر آورده ، از ایران میخواهند ، موبدی کامل برای تعلیم پارسایان بهند گسیل دارند . اما پارسایان یزد ، در جواب چنین مینویسند " دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که در آبدریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده اند و بهمداستانی گناه نشده اند . براه خشکان از ترس دروندان نتوان آمد و اگر چنانچه لطف و مرحمت شما و اعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیا موزند و تعلیم دادن بر این بابت هیچ مانع و دریغ نیست . "

ی بنا بخربرد دست ، چندین نفر از پارسایان هند ، طی سیصد سال ، چاپار نامه ها متضمن پرسشها بایران بوده اند . از آنانند نریمان هوشنگ در سال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار ، دفعه دوم با اتفاق هیربدیدم در سال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران است و دونفر موبد و یکنفر بهدین با اتفاق او عازم هندوستان میشوند . باید تذکر داد تا ۱۲۷ سال که موبدان هند و دونفر موبد ایرانی میخواستند کسی حاضر بر رفتن نشد . اینک دونفر از آنان بمیل خود عازم هند میشوند ولی از نام و قصد آنها اطلاعی در دست نیست . بهدین بهمن اسفندیار معروف به بهمن سورتیه در سال ۹۵۵ ی و

به‌دین مهر نوش در سال ۱۰۰۴ ی از هند تا بشیراز میرود و از آنجا برای دستور بزرگان ایران ساکن ترکا بادیزد تحفه می‌فرستد . دستور ملاکاوس با تفاق پسرش ملافیروز در سال ۱۱۸۶ یزدگردی .

در آخر سده دهم یزدگردی ، چند نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازگشت آمد و رفت به‌هند را شروع می‌نمایند و در ضمن حامل نامه‌های دوطرفه نیز بوده‌اند از آنانند بهرام مهریان یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی و شهریار بن رستم کرمانی .

یکی از اشخاص برجسته زرتشتی که جامعاً اوستا و پهلوی و ایران‌شناسی ، باید مرهون مساعی او باشند ، موبد جا ماسب حکیم معروف بولایتی است .
 بگفته صاحب پارسی پراکش در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) واردت بندرسورت گردید . کوششهای او در رفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصب نادانان کاربجدا لانجامید . از تجربیات گذشته میدانست ، انگیزه اصلی اختلافات ، جهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سنن مذهبی است بنا براین برای اصلاح حال سه نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، و در تربیت آنها ابراز فعالیت می نماید دستوردارا بپورهیربد کوماناساکن سورت ، دستور جا ماسپ جا ماسپ آسا ساکن نوساری و دستور دیگری از بهروچ با حتمال قوی دستور فریدون پوردستورکا مدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آنرا یاد گرفتند - انکیتل دوپرون فرانسوی ، از دستوردارا بشاگرد دستور جا ماسب ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت و ایران‌شناسی از آنجا آغاز گردید ، اگر دستور جا ماسب برنج مسافرت به هند و تعلیم موبدان آنجا را بر خود هموار نکرده بود ، ایران‌شناسی و ترجمه و تفسیر اوستا ، در اروپا و ایران امکان نداشت .
 امروز رشته پیشرفته ایران‌شناسی را باید از اثر مساعی او دانست .
 امیدوار است که دولت و ملت ایران دریابد این موبد روشنیروا نیز همتی بنمایند .

چهارده سال پس از دستور جا ماسب ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی و استاد در دانش اخترشناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که در محاسبات نجوم و تقویم استاد بود ، برای پارسیان هند : نعمت غیر مترقبه بشمار آمد ، از او درخواستند ، تردیدی را که مورد حقیقت یکما تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران و هند بواسطه اظهارات دستور جا ماسب در دل آنها راه یافته بود ، رفع نماید . فرزانه جمشید برای خود را ظاهر

ن ساخت . ولی موبدکاوس پور موبدفریدون را ، در محاسبات نجوم و فن اسطرلاب استاد ساخت وی بعدها بکاوس منجم مشهور گردید . موبدکاوس بحقیقت اظهارات دستورجا ماسب ولایتی رای داد . و مشاجرات سختی بین پارسیان در این مورد رویداد . مخالفت سختی با فرزانه جمشید آغاز گردید ، چنانکه با جبار دوباره بایران برگشت .

یکی دیگر از روشنان زرتشتی که در این دوره اخیر به مرحله عالی عرفان ایرانی رسید و چراغ عرفان ایران باستان را ، پس از دستور آذرکیوان اصفهان ، در هندوستان روشن ساخت ، اوتار مهربا می باشد . نام او مهربان پور شهریار خرمشاهی است که به بمبئی مهاجرت نمود . مهربا با درپونه متولد و بسن ۱۹ سالگی به مرحله کمال و صاحبلی رسید . با دعوت های پی در پی و مسافرت با اروپا و آمریکا آتش عرفان ایران باستان را ، برابر ذوق مردم زمان در هند اروپا و آمریکا شعله ساخت . امروز گروه بیشماری از دانشمندان و حتی استادان علوم طبیعی از اروپا و آمریکا بدوستداری او سرافرازند شماره دوستداران او در هند بشمار نمی آید . در ایران هم دوستدارانی دارد ، این را نیز نگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایران شهر که اخیراً " در سوییسی میزیست ، برابر مندرجات ماهنامه ارمغان از دوستداران او بود مهربا با پرچمدار عرفان ایران باستان است .

کلیه کتب دینی اوستائی و فارسی از پهلوی و پازند موجود بین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستورجا ماسب به هند ، بتوسط چارها بپارسیان نوسار^۵ و سورت فرستاده شده بود ، مگر کتا بپهلوی دینکرد ، که آنرا نیز به دین ملام بهرام منجم پور ملام بهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه ، در سال ۱۲۵۲ ی با خود به هندوستان برد . همین کتا بهاست که بعدها مورد استفاده ایران شناسان قرار گرفت .

تذکار این نکته باختصار خالی از اهمیت نیست . زرتشتیانی که پس از انقراض ساسانیان ، بتدریج به هند ، مسافرت ، و در گجرات سکونت اختیار کردند ، در زمان اکبر شاه گورگانی ، پادشاه آزادمنش و روشنیروان و دادگر و جانشینانش ، توانستند اصالت نژادی خویش را بمنصه شهود برسانند . دستور مهرجی رانا ، بنا بدعوت شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه ، در کنفرانسهای دینی پایتخت که عبادتخانه نام داشت ، شرکت نمود ، در مباحثات مذهبی ، حقایق دین ایران باستان را ثابت کرد بفرمان شاهنشاه تقویم و جشنهای ایران باستان در کشور هند رایج شد و تقویم قمری در ادارات منسوخ گردید .

هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتغالی ، انگلیسی در بندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند . پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی وغیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، با وجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن را در هنددایر ساخت هنگام جنگ جهانی اول و دوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرار گرفت . دادا باهایی نوروژی ، بهاونگری وسکلت والا ، تنها پارسیان ایرانی الاصل از اتباع هندی میباشند که از طرف مردم انگلستان بعزویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند . هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه را دوباره برهنود مقرر ساخت ، رستم جی مانک یکی از بزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هند را از کیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت و سپس در بمبئی ، شهرت جهانی پیدا کرد . انگلیسها کشتیهای تجاری وجنگی خود را با وسفارش میدادند که با دوام ترو محکم ترا ز کشتیهای ساخت خود آنها بود . خیرات ومبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین ونژاد وملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هند که بدانشکده پزشکی تبدیـل گردید ، از خیریه یکنفر پارسی بنام سر جمشیدجی جی جی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیز پارسیان در هند محترم هستند ، صنعت آتم رادر هندیکنفر پارسی بنام دکتر بها بها ، بوجود آورد . نخست وزیر کنونی هند بانوگاندی در نامه خویش از دهلی نوبت تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲ ، هنگام برگزاری جشن یک هزار و دو بیست و پنجا سالگرد تقدیس نخستین آتشکده در هند بنام ایران شاه ، چنین مینویسد .

" شماره بسیار اندک و ناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش را حفظ و در پیشرفت وبهسازی کشور هند ، سهم بسیار مهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان رادر فرهنگ ، صنعت وسیاست بهند تقدیم کرده ومورد تقدیر وتجلیل ملت هند قرار گرفته اند "

بنابر آنچه که گفته شد ، پارسیان هند . بواسطه پیش آمدهای ناگوار مسائل دینی خود را فراموش کردند و کتب دینی را از دست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی واوستا و پهلوی را به آنها یاد دادند و کتب دینی موجود بین خود را برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشار وستم نامحدودی که از دوره سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجاریه بر آنها وارد آمد ، کلیه کتب دینی وقسمت مهمی از نفوس

خود را از دست دادند، از علم و ادب و خواندن و نوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان، پس از انقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود، کتب اوستا و پهلوی امروز در دست ما نمی بود. و شاید شماره اندک زرتشتیان نیز باقی نمی ماندند. بنا بر این پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست.

نامه اردوان سوم بـشهرشوش

در حفريات شوش از جمله يادگارهای تاريخی و کنده کاریهای دوران هخامنشی سلوکید و اشکانی، زیر ستونها نیست با نوشته میخی و نقشها از شاهان هخامنشی وزیر بناهایی با نوشته یونانی دوران سلوکید و اشکانی. یکی از نوشته های مربوط بدوره اشکانی، مورد اداره امور شهری و دینی ساکنان شهر شوش و مدرکی است که در سده اول میلادی جزو قلمرو شاهنشاهی اشکانی و بوسیله ساتراپی منصوب از طرف واداره می گشته. لیکن شهرداری شهرشوش از خود استقلال تامه می داشته است.

پادشاهان اشکانی، چنانکه از سکه هایشان بر می آید، خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) و هیرودیان (۲) و مراسلات سیاسی بین اشکانیان و رومیان بیونانی می بوده. از نامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته شده، معلوم میشود زبان سفارتخانه ها هم یونانی بوده.

بعضی از شاهان ضعیف اشکانی، تاج و تخت خود را، بردوستداری یونان نهاد. دوستداری یونان، انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان برخلاف اردوان پنجم بود. زیرا ایرانیا در دل ایرانی بودند نه اشکانی. پس از این پیشگفتار، نامه اردوان سوم در زیر دیوار ساختمان ساسانی درشوش پیدا می شود، و آن بر تکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ و بلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر و درازترین سنگ نبشته یونانی درشوش بلکه در ایران میباشد یک سند سنگی بمانند مربوط به پادشاه اشکانی و حائز اهمیت زیادی است. سنگ نبشته بسیار خوش خط و با امضای خود حکاک حک گردیده است.

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمر بزرگی بنام هستییه ئی اوس آسیوس (۳)

راتشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶ م بیادگار انتخابش بخزانهداری ریاست هئیت دادرسان شهرشوش با تأیید اردوان سوم، بنا کرده است. موضوع نامه رویداد انتخاب شخص مذکور و ترجمه آن چنین است.

"دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی) (= ۲۱۲ میلادی).

"نظر باینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس، همشهری شما ویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی از گاردها و کسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۷۱۸ م) امور خزانهداری را بخوبی و درستی و بداد و تمامیت و بی کاست با انجام رسانیده و هزینه شخصی را مشمول هزینه شهری نکرده، هنگام اشتغال با امور هیئت دادرسان شهر و لزوم اعزام سفیر بخارج، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته و بارحجان و اهمیت بمنافع وارده امور شهری و عدم اعتنا برنج و تعب مسافرت و صرف هزینه شخصی، نخستین و دومین سفارت را ببهترین وجهی بسود و استفاده شهر زادبوم خویش انجام داده و طبق گواهی فرمان صادره پیوست، بسال ۳۳۰ (= ۱۸۱۹ م) مورد احترام شایان و درخوری واقع می‌گردد.

"بنا بنیاز بشخص درستکار و متدینی، دوباره بسال ۳۳۱ (= ۱۹۲۰ م) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ (= ۲۰۲۱ م) نامزد و انتخاب می‌گردد. پس از مدت‌ها بازجوئی مورد استواری نامزدی او، پیتیه سوس پسران تیوکوس که با اتفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخاب می‌گردد، در مجلس شهرداری اظهار می‌دارد، طبق قانون مقرر، کسی نمی‌تواند مقام ریاست هئیت دادرسان را، پس از طی ۳ سال دوباره اشغال کند. مردم شهر آگاه از اندیشه‌های نیک او و خاطرات خوش از حسن اداره امور، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده، باز بنامزدی ثانوی وی بهمان مقام تصمیم می‌گیرند، و در نتیجه برای سال ۳۳۲ (= ۲۰۲۱ م) دوباره انتخاب می‌شود.

"نظر بحقایق مذکوره، بیجهت برهسته‌ئی اوس تهمت وارد آمده است. انتخاب او بنا بر آئی ما معتبر و قانونی است. هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی بر علیه او در پذیرفتن مقام مذکور پیش از گذشت سه سال و یا طبق مواد آئینهای دیگر، مربوط باین مورد نسبت با و برداشته شود. کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت با و ملغی است، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف او برداشته شده است غیر معتبر اعلام می‌شود.

"بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس (۴) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر) " .

نامه نامبرده بالا نامه ایست از اشک شاهنشاه اشکانی (اردوان سوم) بعنوان انتیوخوس و فراتیس، ساتراپ و فرمانده ارتش شوش و هموندان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۱۲۲ میلادی و در آن اقدامات قانونی و تهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزاننداری و هیئت دادرسان را بر علیه هستیه‌ئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی ایسا گورس غیرقانونی اعلام میدارند. هستیه‌ئی اوس، بنا بنظر شاهنشاه، نه تنها یک نفر شهری ممتاز شوش است، بلکه یکی از ارجمندترین دوستان و گارد شاهنشاهی است. بسال ۳۲۹ سلوکی (۱۷۱۸ م) بریاست هیئت دادرسان و خزاننداری، انتخاب می‌گردد. طی مدت اشتغال بمقام نامبرده، درستی و امانت و تمامیت خویش را بطور ممتازی آشکارا و حتی گاه و بیگاه، کمبود هزینه شهر را از منابع درآمد خویش جبران می‌کرده. طی مدت اشتغال با موراداری، دوبار بمست سفارت اعزام و نظر با اهمیت انجام وظیفه نسبت بشهر زادبوم خویش، آنرا بدخواه پذیرفته و برغم خلل بمنافع و اداره امور شخصی هنگام غیاب از شهر سفارت را با تحمل رنج و هزینه شخصی به بهترین وجهی بانجام میرساند. هنگام مراجعت بشوش، موجب فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی (۱۹۲۰ م) مورد احترام و تجلیل شایان رجال و مردم شهر واقع می‌شود.

نیاز بمخدمات شخص متدین و درستی، برای اداره ریاست خزاننداری و هیئت دادرسان باز برای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد و انتخاب می‌گردد. اما پس از تحقیقات مفصل مورد اعتبار نامزدی وی به آن مقام، پسته‌سوس و اریستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهر با استشهاد از قانون مقرر، موردانتخاب و بوی صدای اعتراض بلند و برخلاف اوبه اقدامات قانونی می‌پردازند، که حق ندارد پیش از گذشت سه سال از کناره‌گیری از مقام مذکور، دوباره نامزد گردد. مع هذا مردم شهر نظربه تجربیات حاصله از درستکاری و حسن اداره امور با رأی و برای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هیئت دادرسان و خزاننداری بر می‌گزینند.

اینک شاهنشاه نظربحقایق نامبرده بالا، اقدامات قانونی بر علیه او را ملغی و انتخاب مجدد وی را تایید و تصویب مینماید. بعلاوه از لحاظ قانونی و موارد دیگر، کلیه اقدامات را برخلاف و سخت قدغن و غیرقانونی اعلام میکند. نامه شاهنشاه بسال ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱۲۲ میلادی نوشته شده.

نامه مذکور جالب و مهم، زیرا اوضاع کشوری شوش را در دوران اشکانی، که اطلاعات بسیار ناچیز در دست است، آشکار می‌سازد. انجمن شهر مستقل و حق

انتخاب و انتصاب هیئت دادرسان و کلانتران را خود دارد، که ریاست نیروی مجریه با آنها و یکی از اعضای هیئت با داره امور خزاننداری منتقل می گردد. انتخاب رئیس هیئت در دفعه دوم پیش از گذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر میبوده. در ماه مذکور شاهنشاه در کاخ زمستانی در تیسفون اقامت داشت که با زرسا مور شهرداری شوش، اوراق دعوا برخلاف هستیه ئی اوس و پیوست با فرمان تقدیر از درستی، امانت و فداکاری وی را، برابر او مینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش را صادر، و اقتدار و صفت مشخصه اخلاقی را که مورخان با و نسبت میدهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که در زمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. از این نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکر دو سال مارمیباشد. یکی سال سلوکسی با مبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش از میلاد بنام سال باستانی و دیگر سال اشکانی یا شاهی با مبداء بهار سال ۲۴۸ پیش از میلاد. نامهای در نامه یونانی و مقدونی است.

ساختمان ایوان هلائن از کیست

شمس العلماء دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی، در یکی از مقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت با اروپا، دوبار طاق کسری یا ایوان مداین را دیده انگیزه آن اهرار خانم رتن بائی ایدلجی با مجی، خواهرشادروان جمشیدجی تا بنیانگذار خاندان معروف تا تا بود که میخواست با هزینه صد هزار روپیه آن زمان که مبلغ گزافی بشمار میرفت، بتعمیر طاق کسری در مداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش را از دکتر مدی تقاضا نموده بود. دکتر مدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان و مراجعه با ولیای امور در بغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیر آنرا با هزینه خود ریخته است. بنابراین خانم رتن بائی را از اقدام خویش منصرف میگردانند. دکتر مدی هنگام اقامت در بغداد، از نظریه پروفیسور هرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مداین از ساختمان شاپورا و ساسانی است. دکتر جمشیدجی او نواله، که آنوقت در اروپا میزیست، بنا بخواهش او نظریه هرتسفلد را در نامه ای برایش میفرستد و اینست ترجمه آن:

"پارسیان معتقدند ویرانه های جالب توجه کاخ ساسانیان کنار اروندرود نامور بطاق کسری، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد، از ساختمانهای خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا (۱) از ساختمانهای خسرو اول می‌شمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را از فرمان خسرو دوم پرویز میداند. پروفیسور هرتسفلد با نظرات دانشمندان مغرب‌وهم گفته شاهنامه مخالف و ایوان مداین را با استشهاد از ابن مقفع و حفریات باستان شناسی از شاپور اول ساسانی (۲۷۲ - ۲۴۲ م) شمرده در کتاب خویش (۲) بتفصیل در آن مورد صحبت می‌دارد.

هرتسفلد در ص ۷۵ کتاب خویش گوید، اینک مورد ساختمانهای کنارفرات، پرسشی پیش می‌آید، که آبشخور این هنردرهم و برهم ریخته از کدام ناحیه‌ایست؟ پالمیره شهر شگفت بیا با ن بشمار می‌رود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره در مشرق زمین، مانند پرسپولیس، یکی از منازل سلمان و جمشید، بسیار موثر و در منطقه فرات و اروندرود، نفوذ قطعی را اعمال نموده است. ایوان مداین در تیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوز پا برجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست.... بنای ایوان مداین، گمان نمی‌رود بعد از سده سوم میلادی شروع شده باشد. اگر دیرتر می‌بود میبایستی با استقرار از هنریونانی معماری بهتر و جالب‌تر و استادانه‌تر ایجاد گردد. (هرتسفلد بشیطنت خویش دست‌یازیده در امتیاز فرهنگ یونان بر ایران میکوشد. شهردان)

در کتابهای قدیم که در دست است، ویرانه‌های مذکور را همه جا ایوان مداین می‌خوانند. قدیم‌ترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده از رشیدالد است. عربها بطور عادی، همه پادشاهان ساسانی را کسری مینامند و تنها نام خسرو اول و دوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان و پرویز وارد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که هنگام ساختمان کاخ‌های پیرزن بفروش خانه خویش حاضر نمی‌شود و انوشیروان خانه‌وی را در گوشه میدان کاخ بحال خود می‌گذارد انگیزه مهمی است که ایوان مداین با انوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قزوینی، حمداله، آنرا بخسرو دوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی بر حقیقتی که یکی از شاپورها بنیان‌گذار ایوان مداین بوده، از نواحی گوناگون بدست می‌آید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophylaktos of Simocatta L'art Antique de la pense tome V.5, P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphrat und - Tigris-Gebiet, Berlin 1920, Vol. II P. 50 - 76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتا فمینا میدند. بدیهی است تسمیه مذکور. بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنای پیاپی قوت، موجب اشتباه می گردیده.

حمزه اصفهانی می نویسد در کتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم، ایوانی که هنوز درمداین پابرجاست، شاپور پسر اردشیر ساخته است. مطلب در اینجا پایا نمی پذیرد، زیرا موبدان موبدهمیت پسر شاه و هیشه، مرا اطمینان داد که المنصور ابو جعفر آن کاخ را خراب کرد و آنرا که امروز ایوان مینامیم، ساخته خسرو دوم " پرویز است."

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ هـ) بهترین مدرک و اوست مترجم تاریخ ساسانیان از پهلوی عبری که بخداینامه معروف و سرچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است. گفته حمزه، گزارش او را که ساختمان ایوان مداین از شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۲ م) بوده برای ما حفظ نموده است. خبر موبدان موبدهمیت همزمان با او نسبت بخبر ابن مقفع فاقد ارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر. مورد خراب شدن کاخ ساسانیان بدست المنصور، همه مورخان متفق القولند مگر همیت که معتقد است معتمد و مکتفی ایوان مداین را خراب نکردند، بلکه کاخ سفید در مدینه العتیقه را ویران نموده اند.

بیشک اعتراض موبدان موبده که مدرک ویژه حمزه میباشد، برابر سنسنت ساسانیان که ارزش کلی در بردارد قابل اعتماد نیست. امید است محققان تاریخ عمارات، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین را یافته و ارائه دهند. اردشیر بابکان (۲۴۲ - ۲۲۶ م) قبل از آنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد، کاخ اردشیر خوره فیروز آباد را پیش از سالهای ۲۲۶ میلادی بنا نموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دائمی خویش قرار میدهد، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون را در اوایل پادشاهی خود بنیاد می نهد. عراق و فارس برشالوده متساوی نبایستی قرار گیرد. با انتقال پایتخت بمغرب، هنری را که سنت باستان، بطور واقعی در استان دوردست فارس حفظ نموده بود، بپذیرائی نفوذ ممتاز مغرب حاضر می گردد. فیروز آباد و تیسفون در برابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو، سمبولی است برای هنر ساسانی.

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت به هند و اقامت در سنجان و تقدیس آتشکده ایران شاه در آن شهر و افزایش شماره جماعت، برای کاروبارزرگانی باطراف گجرات پراکنده میشوند. طی ۲۰۰ سال در شهرهای بیکانر، بروچ، واریاو، انکلیسر، سورت، نوساری و غیره اقامت اختیار و دستهای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی و پروفیسور هدی و اله به کمبایت کوچ مینمایند. بنظر میرسد مستعمره پارسیان در کمبایت در سده چهاردهم میلادی روی با افزایش گذاشته و آتشکده‌ای در آن شهر بنا میگردد. موبدی از ایران بنام مهربان کیخسرو بسال ۲۴ - ۱۳۲۳ میلادی در آتشکده آنجا یک نسخه اوستا پهلوی و نذیرداد و یک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان، از توانگران آنجا کتابت مینماید.

در نامه‌هاییکه از سوی زرتشتیان ایران از سال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرزشتیان هندفرستاده شده، پارسیان کمبایت را باتفاق پارسیان شهرهای دیگر گجرات مخاطب قرار داده است. چا پار چندین نامه‌ها از میان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند. چنانکه چا پار نخستین و دومین نامه که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است. چا پار ۱۵۱۱ نامعلوم و سال ۱۵۱۶ جسامی باشد. که اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن در کتابخانه مهرجی رانا محفوظ است، شاپور آسا کمبایتی است. نامه سال ۱۵۳۵ مورد ساختن دخمه جدید از سنگ در کمبایت و بزرگان پارسی شهرمانند آسا، نرسنگ، ناخوا آسا، لمباکاما، جیوا خورشید نیز ذکر شده است. چا پار نامه سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است. چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطا بنمیشود، بنظر میرسد مستعمره آنان در کمبایت کاسته و روی بزوال گذاشته باشد.

د. رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی، روایت تاریخی شهر کمبایت را برای حکومت بمبئی از اخبار متداوله و افواه بین مردم واز یادداشت‌های بزبان پارسی و سانسکریت تدوین مینماید که بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت (۱) چاپ میشود. مندرجات کتاب مذکور، مورد استفاده نویسندگان بعدی از جمله صاحب بمبئی گزت، دکتر جیوانجی مدی، شاپورجی کاوسی و اله دهسائی و نویسندگان دیگر پارسی قرار میگیرد. نگارنده نیز در فرزندان

زرتشتی با استفاده از نوشته دکترمدی درص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان در شهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول و استفاده سرشاری می‌برند . جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون میگردد و عرصه بازرگانی را برهندوان تنگ میکند . یکی از آنها بنام کلیان رای دوسلر از گروه بانیه بسورت رهسپار میشود ، و در آنجا ثروت فراوانی از داد و ستد مروارید بدست می‌آورد . ب فکر انتقام و انهدام پارسی میافتد . جماعتی از او باش را جپوت و ماهیگیران را استخدام میکند و بر پارسیان کمبایت حمله نموده ، گروه بسیاری را بخاک و خون می‌افکند و منازل آنها را طعمه حریق میسازد . کسانی که جان بدر می‌برند ، فرار را برقرار اختیار کرده و از کمبایت روی بر می‌تابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که مورد تاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد ، و نگارنده در نوشتن این خبر از نوشته‌های او استفاده فراوانی برده است ، روایت نامبرده بالا را مغشوش و کشتار همگانی و خرابی مستعمره پارسیان را نادرست میداند . بعلاوه رای ، سال رویداد واقع را ذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه در اداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته و یکی از زیردستان او بنام سید دولت از او جدا میشود و جماعتی از او باش را بدور خود جمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد .

صاحب بمبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳ م) در روایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، مورد پارسیان و آبادانی شهر بوسیله کلیان رای بدست میدهد . اما در ذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای از پارسیان پس از ورود بسنجان بسال ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع در دهانه مهی رود ، رهسپار و در بازرگانی و کسب توفیق جالبی بدست می‌آورند . دسته‌های دیگر نیز بدنبال آنها روانه کمبایت میشوند و مستعمره آنها را نیرومند میگردد . هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهر را ترک می‌گویند . از جمله فراریان یکی را نام کلیان رای از گروه دسالاد بانیه در سورت پناه میگیرد . و از تجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست می‌آورد . با دسته‌ای از راجپوتان و ماهیگیران در تاریکی شب بمستعمره پارسیان حمله برده بسیاری را طعمه شمشیر و منازلشان را آتش میزند ، بقیه فرار و یکتان از آنها در کمبایت باقی نمی‌ماند . سپس کلیان رای برخوابه مستعمره پارسیان ، شهری نو بنیاد ، آبگیر و قلعه میسازد ، و دفاع شهر را محکم میکند و سوداگران را برای کسب و داد و ستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهر را چنان با نظم و ترتیب اداره میکنند که ۸۲ روستای اطراف شهر فرمان
اورا بجا نمی‌پذیرند. (۱)

مفهوم گفتار صاحب‌بمبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی
شروع میشود که با خبر سنتی پارسیان وقصه سنجان صدسال تفاوت دارد، و چنانکه
گفته شد حدود ۱۰۹۰ میلادی است. مفهوم دومی آنکه، کلیه پارسیان از ثروت
بیشمار و پیشرفت خویش پرباد شده، بواسطه رفتار ناهنجار خود، هندوان را
میگزیزانند. هندوان برهبری کلیان را، چنان انتقام میگیرند که یکنفر
پارسی در کمبایت باقی نمی‌ماند.

مورد مفهوم اول هیچگونه سند و مدرکی از نوشته‌های سانسکریت و مورخان
اسلامی در دست نیست که حاکی از آغاز مستعمره پارسیان در سالهای ۹۴۲ - ۹۹۷
میلادی باشد. گفتار صاحب‌بمبئی گزت را، با وجود اشعار صریح‌مبنی بر اینکه
رابرتسن نخستین راوی سال حادثه را معین ننموده است، بعضی از نویسندگان
پارسی کورکورانه پذیرفته‌اند.

بگفته صاحب‌راس‌ماله چون موله راجه سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت
(۹۹۷ - ۹۴۲ میلادی) صد نفر از برهمنان را با اعطای زروسیم و زمین، آنان را
با قامت در قلمرو خود تطمیع مینماید، بزعم صاحب‌بمبئی گزت پارسیان نیز
در زمان مذکور با اتفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده باشند که خالی از حقیقت
است.

اینک باید دید واقعهای که یاد آن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه بوده و پارسیان
و هندوان آنرا بیاد داشته، کی اتفاق افتاده، و این کلیان را پهلوان‌مهر که
کی بوده و در چه سالی میزیسته.

باید دانست ذکر کلیان را بقال (بانیه) ساکن کمبایت، در گزارشات
مورخان اسلامی آمده است. وی یکی از کارمندان دولتی مغول در کمبایت و
بگفته صاحب‌طبقات اکبری، توزک جهانگیری، اکبرنامه، و تاریخهای دیگر،
از جانب اکبر شاه گورکانی با اتفاق قلیچ خان بماموریت‌هایی به بندر سورت و
گفتگو با اولیای امور دولت پرتقال اعزام و فرمان او متصدی ساختن حصار
محکمی بدور شهر کمبایت میگردد. بگفته توزک جهانگیری، پس از ساختن حصار،

۱ - ر - ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانته، ناروکت، کمبایت.

سوداگران بیشمار ، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند . بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی از نوکران سابق کلیان رای ، بجبروز و زور و تهدید از مردم کمبایت زرگرفته ، چهار هزار اوباش بدور خود جمع و تشکیل سپاهی میدهد و بسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود .

در هر حال بگفته مورخان ، کلیان رای بقال (بانیه) زمان اکبرشاه متصدی امور دفاع کمبایت بوده و بما موریتهایی بسورت اعزام میگشته . دفاع شهر آباد و مستحکم کمبایت را که جهانگیر ، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده و در توزک جهانگیر از آن صحبت مینماید ، بفرمان پدرش ، بسرپرستی کلیان رای ساخته شده سیددولت که زمانی از نوکران کلیان رای بوده ، بسال ۹۹۱هـ (۱۵۸۳ م) بکمبایت حمله و آن شهر را غارت و تا چندی از سوی مظفر گجراتی اشغال مینماید .

کوتاه سخن آنکه ، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول در کمبایت بوده است . بنا بر این لطمه سختی را که وی بگفته رابرتسن وافواه عمومی به پارسیان وارد آورده ، طی آن مدت بوده و پارسیان را چنانکه شهرت دارد نابود نساخته . مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله و غارت و ویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاءالدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب نمی بیند ، بلکه سیدسال پس از آن از رونق میافتد . مستعمره پارسیان چنانکه از یک نسخه خطی بهمن یشت که بروز اورمزد و مهرماه ۹۷۰ یزدگردی (۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربدمان داد استادش پورا ستاد آدره هیربدنرسنگ در کمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیان رای آباد بوده است . نسخه خطی نامبرده در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری موجود است .

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که بارها در سده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله و غارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ - ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده . حمله سیددولت و تصرف کمبایت و غارت آن و اشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روزا هالی کمبایت را بکلی مستاصل و بیچاره میسازد توانگر و بینوا ، هرچه داشتند از دست میدهند . جماعت پارسیان بظن قوی در حمله مذکور از دست راجپوتان و ماهیگیران اوباش که بدور سیددولت ، گماشته سابق کلیان رای جمع شده بودند ، صدمات بسیار سختی دیده و پسریشان شده باشند . شاید اندکی هم از نیروی خود کلیان رای بقال که شاید حسن ظنی به پارسیان نداشته بیچاره شده باشند . پس از آنکه اقتدار پرتقالیهها در سواحل گجرات روزافزون میگردد ، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان در کمبایت بآخر میرسد .

نویسندگان مغرب‌هنگام ذکر پادشاهان اشکانی، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند، زیرا واژه فیل‌ه‌لن بر بعضی از سکه‌های اشکانی که در دست است نقرشده، نویسندگان مشرق‌زمین نیز به پیروی آنها همین شیوه‌نا درست را بکار می‌برند. نام‌هنگا رنیز در نوشته خویش در مه‌نا مه‌ه‌وخت سال ۳۴۴ شماره ۲ تحت عنوان^{مه} نا اردوان سوم بشهرشوش، همان‌گفته‌نا درست را پیروی و نوشته‌ام "پادشاهان اشکانی چنانکه از سکه‌ها یشان برمی‌آید خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ و فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند.... بعضی از پادشاهان ضعیف‌اشکانی، تلج و تخت خود را بر دوستداری یونان^ن نهادند، دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان بر خلاف اردوان پنجم بود."

با پیدانست پادشاهان زیرک و سرسخت اشکانی هم در ظاهر و در باطن ایرانی‌بودند و همواره با دشمنان قدیم خود یونان و سپس روم پیکار میکردند و نام اسکندر مقدونی که موجب ویرانی و آتش زدن تخت جمشید و نوشته‌های ایرانی بوده، در پهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکر شده است، لذا چطور ممکن است خود را دوستدار یونان بنامند؟ بر سکه‌های بعضی از شاهان اشکانی، لقب‌هایی مانند شاهنشاه، دادگر، پیروز، نامور و همچنین فیل‌ه‌لن نقرشده است. حتی بر سکه اردوان دوم روی پشانی شاه یک خال دیده میشود و همانند خالی است که هندوان بر پیشانی خود می‌گذارند و آن مشعر بر اسرار عرفانی است.

با استفاذه از پژوهش نویسندگان رجمندآقای جلال‌امام جمعه، واژه ه‌لن و هلنیسم در روزگاران باستان مفهومی که امروزه دارند نداشته است. برابر مندرجات اونیورسال اکسفورد دیکشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام از چهار نویسنده‌ای که برای واژه ه‌لن و هلنیسم ذکر نموده‌اند از سال ۱۶۰۹ میلادی جلوتر نمی‌رود. همچنین هم (۱) برای شناساندن یونان و تمدن یونانی هیچگاه آنرا بکار نبرده است.

بنا بر این کلمات ه‌لن و هلنیسم، با تمام مفاهیم کنونی آن، بیشک کهنه نیست و شاید پس از دوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصد خاصی ایجاد گردیده که خارج از گفتار ماست.

طبق نظر بعضی از پژوهشگران واژه ه‌لن در نوشته‌های یونان باستان با کلمات بغانی و پاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوط به آئین مهریاست و به بکار میرفته پاگان

بمعنی بغان بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغان میباشند. همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوسان یکتوس (۴) یعنی مهریا خورشید شکست ناپذیر بوده است.

بر مبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمی رسد. نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهر داد است که داده مهر با شد و مشعر بر مهر پرستی است. بگفته دکتر مسرپ آبکار یانس (۵) بسیاری از سکه های اشکانی دارای منوگرام میترا دت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهریا میترا مراد است.

بنا بر روال و ترتیب استدلال بالا و از آنجا که بر روی سکه های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده: بروشنی میتوان بد معنی دوستدار مهریا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد. علاوه بر این چند تن از پادشاهان اشکانی مهر پرست بوده اند نه زرتشتی، زیرا طبق برگها تاریخ ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مصلوب میباشد که همان آئین میتراست. بگفته شاه دروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد و دوستدار کریست (۷) (عیسی مسیح) نقر گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸).

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدلالات بالا بگیرد، در غیر این صورت پادشاهان اشکانی که میدا نستندیونا نیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانید و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند؟

زرتشتیان اوگاندا

ایدی مین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان، هندوستان، پاکستان و لیدران سایر گروه های آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپا لابر با خود احضار نمود. بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند، یک نفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زالبائی فقیر جی دستور نیز حضور داشت. نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتماعی که در اوگاندا انجام میداد و در زبان خاص و عام بود. ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت برای اینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی بر خروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و ۸ نوامبر ۱۹۷۳ آخرین روز مهلت خروج بود.

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲.

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا ربین ۱۰۸ و ۸۸۸ کم وزیا دمیگشت، اما شماره آنها روز صدور فرمان اخراج ۶۴ نفر بیش نبود فریدون و پیروزها مرولیا از بین آنها در ۹ سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج و وارد کانا داده از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده‌های دستور و وادیا از کمپالا بکانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً با داره مهاجرت کانا دانی در کمپالاتلگراف، فلانز مه را مخابره و نامه‌ای در پیرو آن ارسال نمودند. پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنا بر این صورت نامه‌ای زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده‌ها مرولیا تهیه نموده بودند با داره مهاجرت کانا دادر کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازم را در حق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بکانادا همراهی خود را دریغ نفرمایند. مسورد مهاجرت ایرج شاه و خانواده او بکانادا در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگراف لازم از سوی مقلات مربوطه با داره مهاجرت کانا دانی در کمپالا مخابره شد.

تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان با فریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده‌های تلاتی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپتاون در آفریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند. بسیاری از پارسیان در دنبال آنها با هنگ آفریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

پیتا احمد ابراهیم نخستین بیگانهاست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند اسپک Speke و گرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میرود و از مشاهدات و اسفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدین نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همان سال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی آفریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرال دیپورتال بنا بر پیرایش^{نی} اوضاع اقتصادی شرکت ما مورتحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپال^{ره} در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحمایه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن با دا

امور کشوری آنجا منصوب میگردد.

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیا رسخت بوده لیکن در سال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیوموسا حل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید بقیه راه تا ورود به کمپالا بایستی وسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد. توسعه کشت پنبه و سایر کالای بازرگانی موجب میشود که در جنجه بسال ۱۹۳۱ پلی بر رود نیل ساخته شود و کمپالا بواسطه راه آهن به ممباسه وصل گردد بمیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیر خوا بگرفتار بودند و با کوشش و تلاش امنای انگلیسی این مرض در آنجا ریشه کن میشود.

آسیائیه چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا وارد و ساکن میشوند بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بواسطه کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعاً جاری و زوایا خرج آسیائیه بوقوع نمی پیوست اگر چه این سخن تا بدانده بی حقیقت دارد لیکن آسیائیه ای مقیم اوگاندا ثمر فرمانروائی هند بریتانی بود. مسافرتها ی اولیه با فریقا و کشف و آبادی اوگاندا از هندوستان آغا زگشت. اسیک و گرانت کاشف، منبع رود نیل از افسران ارتش هند بودند.

نیاکان بلند پرواز پارسیان همه جا با توسعه روز افزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند. بگفته آقای زالبهائی دستور نخستین زرتشتی که با اوگاندا می رود، بحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق بکنفر رئیس آن آفریقائی مورد چندرا (گا و گو سفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا می رود و پس از خاتمه دعوا بمحل خود بر میگردد. دادگاه صالحه و استینا ف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد.

بگفته صاحب پارسی پراکش جلد ۴ دولت هند بریتانی بسال ۱۹۰۹ پشتون فرامجیه دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزان داری کشور تحت الحما اوگاندا منصوب می سازد. نام درست او پشتون فقیر جی دستور می باشد و صاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است. شخصی بنام هرمز جی مهتا نیز در همان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد. گویا این دو نفر نخستین زرتشتیان باشند که در آن کشور ساکن میشوند.

زالبهائی فقیر جی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هرمز جی مهتا به کمپالای پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید. در آن روزها اوضاع شهر بسیا ر ناگوار و بیامیها گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود، نه راه شوسه موجود و نه بهداشت و نه وسیل پزشکی و دارو. حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقار را داشته است. شیر و بیروپلنگ پس

از غروب پشت حیات منازل مردم دنبال شکار میگشته اند.

با وجود سختیها و ناراحتیهای موجود در کشور مهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیرپردی و الزرتشتی با نفوذ و محترم و توانگران اوگاندا و مقیم شهر جنجه آرا مگاهی بسال ۱۹۳۶ برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زالبهائی دستور و جهانگیرپردی و لاپس از انجام تشریفات جشن خوانی و مهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرا مگاه بوسیله جهانگیرپردی و الا زشهرداری گرفته میشود و هزینه اداره امور آن تا با مروز با شهرداری محل مییابد.

با کاهش شمار زرتشتیان جنجه و حرارت و علاقه شدید آنها طی سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شمار زرتشتیان در کمپالا زسوی دیگر روی با فزونی میگذارد و لزوم تشکیل انجمن پارسیان و احداث آرا مگاه اهمیت زیاده پیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی در کمپالا یخت اوگاندا تا سیس و با تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر زالبهائی دستور زمینی بمساحت ۹ هزار متر مربع در بهترین نقطه شهر بمنظور آرا مگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی بر زمین آرا مگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده هزار روپیه برای انجام منظور جمع آوری میشود. در همان اوان اردشیر دارا شاه شازا کنان هند در کمپالا حاضر باشد هنگام مراجعت به بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشید بمنظور ساختن پرستشگاهی در اوگاندا از پارسیان درخواست کمک مالی مینماید.

بگفته ارنولد تایبین "تمدن با شکوه تمام روی بعقب نشینی است" با تقلیل مساحت و نیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده پارسیان نیز موقتاً متزلزل میگردد. از هم گسیختن رشته زندگی زرتشتیان در آفریقا بویژه در اوگاندا، جماعت را اندو^{هگین} ساخت. اما جای خوشوقتی است که دولت کانادا با درخواست و فعالیت انجمن پارسیان آن کشور بمبنی بر مهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانند پارینه بهر کشور که روی میآورند در وفاداری بآنجا و حفظ اصول آئین خویش کمال جدیت را نشان میدهند.

میترا در دین زرتشتی

سه دوره مهرپرستی در جهان وجود داشته است

۱- مهرپرستی پیش از زرتشت در میان آریانیها. ۲- مهرپرستی در میان ایرانیان باستان ۳- آئین میترائی در اروپا بویژه روم که با میترای ایران و هند

اختلافی شگرف دارد.

ند

ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته اند و خورشید را کالبد مینوی پرفروغ می‌شمرند.

مهر بطور کلی فروغ تا بناک همه فروزها و خدایان است. زرتشتیان در ضمن نیایشی که در بادیه هنگام برآمدن آفتاب میسر ایند میگویند بمهر فروز جان پیوند، هزار چشم، ستوده، را مشده و خوراکی پرورد درود فرستاده میشود. هنگامیکه روشنائی خورشید میتابد، هنگامیکه نور خورشید میتابد، آن نورها برای افزایش جهان آشوب برای افزایش تن آشوب زمین اهورا داده پخش میشوند. هنگامیکه خورشید، فروغ مهر میتابد زمین اهورا داده پاک میشود، آب روان پاک میشود، آب چاهها پاک میشود، آب دریاها پاک میشود، آب ایستاده پاک میشود، پیدایش اشوک از خرد و رجا و نداد اهورا بوجود آمده پاک میشود.

اگر خورشید طلوع نمیکرد هر آینه دیوان (میکروبها) سراسر آنچه در هفت کشور است نابود میکردند. هیچیک از ایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی و مقامت با آنها توانا نباشد.

مت

کسیکه بخورشید نورانی تیزاسب برای مقاومت در برابر تاریکی، برای مقابله در برابر دیوانی که در تاریکی پیدا میشوند، برای مقاومت در برابر دزدان و راهزنان برای مقاومت در برابر سختی مرگ درود میفرستد روان خویش را و همه ایزدان مینوی و دنیوی را خشنود میکند.

در مهرنیا پیش چنین گویند و آرمایان دارند:

مهر ایزدان پیوند را میستائیم که راست گفتار، نامور، دارنده هزار گوش، خوش پیکر، دارنده هزار چشم، بلندبالا، دوربین، نیرومند، بیخواب و همواره بیدار است. بشود مهر پیرامون کشور، مهر داخل کشور، مهر خارج کشور، مهر بالای کشور، مهر پائین کشور، مهر جلو کشور، مهر عقب کشور، از برای یاری، از برای آزادی، از برای شادی، از برای تندرستی، از برای فیروزی، از برای بهروزی، از برای آشوئگی بسوی ما آید. نیرومندترین آفرینشهاست، با مهر و درود بسوی او میرویم.

صورت فرمانهای جماعت

در صندوق آهنی پنچایت در آتش وره رام قدیم یزد

از دفتر گزارشات شادروان مانکجی لیمچی‌ها تریا که در کتبخانه کاما اورینتل اینسنیتیوت بمبئی به نشانی H.P. MS 213 ضبط است برمیآید که وی به روز بهمن و

اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشد و ۳ روز بعد در روز سپندارمزد و اسفندماه بزرگان و موبدان زرتشتی را دعوت و اساس انجمنی بنام پنچایت را میریزد که گاه بگاه تشکیل میافت و به کارهای جماعت و اصلاح امور رسیدگی و اقدام میکرد.

آخرین جلسه مضبوط در دفتر مذکور مورخ است بتا ریخ و رهرام و بهمنماه ۵۵ ۱۲۲۳ یزدگردی و در محل آتش و رهرام یزدبرگزار گردیده است در این جلسه بنا برخواست زرتشتیان تهران موبد کیخسرو موبد بهمن را که بآموزگاری مشغول بوده راضی میسازند که بتهران برود انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارند مزد برگزاری مراسم دینی ویزشن ویش و غیره افزون بر حقوق خواهد داشت در این جلسه فرمانهای که از دولت و سران دیگر طبق صورت ذیل در دست جماعت بوده در یکجا جمع و در صندوق آهنی گذاشته در آتش و رهرام میگذازند و بدست دستور نامدار دستور کیخسرو میسپارند. قرار بر این است که هرگاه بخواهد آنرا ببیند و آنرا بخواند دستور در صندوق را برای آنها باز کند. شته

۱- فرمان از ناصراالدین شاه بابت میراث گبری و مسلمانی که هرکس دعوائی داشته باشد بدیوان خانها علی برود و هرکسی از دین خود بر میگردد در این باب مجتهد تحقیق نماید. به تاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۸ هجری.

۲- تعلیق مرحوم علی نقی خان بابت پول جزیه مقرر در دولت پنجاه تومان مدیون بتا ریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۹ هجری.

۳- فرمان فتحعلیشاه بجهت ساختن دخمه بعهده حاجی عبدالرحیم بتا ریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری.

۴- تعلیق سرکار بندگان پناهیام سردار امضای فرمان ناصراالدین شاه که اول ثبت شده در گبری و مسلمانی دربارها رث هرکس بخواهد مدعی و مدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نماید بتا ریخ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۵- حواله آدریان اسمی که مدعیان بکدخدایان صلح کرده اند مبلغ بیست تومان بتا ریخ ۱۸ شهر محرم سنه ۱۲۶۹ هجری.

۶- تعلیق میرزا عباس نایبالحکومه امضای تعلیق مرحوم محمد تقی خان امیر دربار ارث طایفه که هرکس دعوی ارث داشته باشد او را روانه دربار گیتی مدار نمایند که در دیوانخانه بزرگپادشاه غوررسی شود.

۷- سواد تعلیق سرکار بندگان پناهیام سردار به جهت گبری و مسلمانی دربارها مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری.

۸- ملفوفه فرمان مرحوم محمد شاه جهت ساختن دخمه بتا ریخ شهر رمضان سنه ۱۲۶۴

۹- تعلیق صدر اعظم دربار گبری و مسلمانی و امضای فرمان ناصراالدین شاه بتا ریخ صفر سنه ۱۲۶۶ هجری.

- ۱۰- حکم مرحوم میرزا عباس و حکم جنا با حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتا ریخ ۱۸ شهرالذکر سنه ۱۲۶۲.
- ۱۱- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتا ریخ ۱۲ شوال سنه ۱۲۶۲
- ۱۲- سواد تعلیقہ برجیس صاحب بجهت سفا رشنا مه که رفع جبروت تعدی شود.
- ۱۳- سواد تعلیقہ سرکار عزیزخان سردار کل با سم میرزا کوچک خان سرهنگ که سفا رش نوشته صفر هجری ۱۲۷۰.
- ۱۴- سواد فرمان دیوانخانه مبارک بجهت امر موقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشد دیوانخانه مبارک بروند که بحقیقت رسیدگی شود.
- ۱۵- سواد تعلیقہ اشرفا مجد صدارا عظم دربارہ یکصد تومانی علاوه وجه جزیه که دربارہ پول قصابی و داروگی دربارہ جنا بشیخ محمد حسن بتا ریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ هـ
- ۱۶- فرمان دیوانخانه مبارک دربارہ ملک وقفی و مطالبات که رسیدگی نمایند هرکس دربارہ ملک موقوفات سخنی داشته باشد دیوانخانه روا نه نماید لسانی ۱۱۷۰ هـ.
- ۱۷- تعلیقہ مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربارہ امضای فرمان مستمری موبد موبدان موبد بهرام بعهده سرکار شیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.
- ۱۸- تعلیقہ مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربارہ موبد موبدان و مرخصی مشارالیه و حمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ هـ.
- ۱۹- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهر سوار شوند طایفه پارس و در شهری هم دستورنا مدار سوار شوند بتا ریخ ۷ ربیع الثانی بالای آنهم امضاء حکم سرکار میرزا کوخان پیشکار سرتیبخان شده است بتا ریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ هـ.
- ۲۰- تعلیقہ صدارا عظم که دربارہ لای عریضه ملا بهرام ثبت شده که جمع و خرج بدهی خیریه مزبور از قرارتصدیق میرزا محمد صادق مستوفی ۸۳۶ تومانی و چهار رقران و چهار عباسی کار سازی نماید بتا ریخ ذیحجه ۱۲۶۸ هـ.
- ۲۱- فرمان محمد شاه دربارہ سی تومانی مستمری بهمن ابن دستور کی خسرو ۲۴ صفر ۱۲۵۷ هـ.
- ۲۲- فرمان ناصرالدین شاه دربارہ پول جزیه که جمع و خرج شده ۶۹۷ تومانی ۹ قران و یکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهند شوال ۱۲۶۰ هـ.
- ۲۳- تعلیقہ مرحوم سردار محمد حسنخان امضاء فرمان که احادی بیحسابی نکنند هرگاه احادی از طایفه کشیدا زقرا ر فرمان ۱۷ ربیع الاول ۱۲۸۶ هـ.
- ۲۴- تعلیقہ مرحوم محمد حسنخان سردار امضاء مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربارہ موبد موبدان پوشیدن خلعت و اورا مرخص کردن و مستمری مشارالیه را بدهند ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ.

۲۵- تعلیق‌ه مرحوم محمد حسن‌خا ن سردا را مضاء فرما ن پادشا ه دربار ه مستمری موبدلن بتا ریخ شهر ربیع المولود ۱۲۶۴ هـ.

۲۶- تعلیق‌ه مرحوم سردا را مضاء فرما ن پادشا ه دربار ه تخفیف ۳۵۰ توما ن ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ.

۲۷- فرما ن قبله عالم وعالمیا ن دربار ه مستمری ملا بهرام بتا ریخ شهر رمضان ۱۲۶۷ هـ.

۲۸- فرما ن محمدشا ه بعهد شا هزاده بهمن میرزا متوجه ملاک وقفی را سرکار شریعت‌مدار میرزا محمد علی مدرس با شد بتا ریخ صفر ۱۲۷۱ هـ.

۲۹- فرما ن محمدشا ه دربار ه اینکه هرکس یکنفر از طایفه را بقتل رساند قاتل را حکام بتهران بفرستند یک‌هزار توما ن بدیوان اعلی‌حاکم دادنی باشد صفر ۱۲۷۱ هـ.

۳۰- فرما ن محمدشا ه که رئیس طایفه مزبور را واگذا رکردند بعباسقلی‌خان که رئیس طایفه باشد ربیع الاول ۱۲۷۸ هـ.

۳۱- فرما ن ناصرالدین‌شا ه دربار ه سیصد و پنجاه توما ن تخفیف که دادند همه ساله از بدهی جزیه موقوفه دارند ۱۶ رمضان ۱۲۶۸ هـ.

۳۲- فرما ن ناصرالدین‌شا ه بابت مستمری موبد موبدا ن که همه ساله دریافت نمایندسی ونه توما ن در هذا السنه تخا قوئیل مرحمت شده بتا ریخ ۱۶ رمضان ۱۲۶۵ هـ.

۳۳- فرما ن ناصرالدین‌شا ه مضاء فرما ن محمدشا ه هرکس از طایفه را بقتل رساند موافق فرما ن مرحوم رفتار نماید ۱۴ شوال ۱۲۶۹ هـ.

۳۴- تعلیق‌ه عزیزخان سردار دربار ه رستم برادر ملا بهرام وگسا ن او.

۳۵- تعلیق‌ه مرحوم محمد حسن‌خا ن سردار را مضای فرما ن بابت پنجاه توما ن مستمری ملا بهرام بتا ریخ ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ.

۳۶- تعلیق‌ه مرحوم محمد حسن‌خا ن دربار ه رستم برادر ملا بهرام و مستمری ملا بهرام ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ.

۳۷- سفارش میرزا محمد تقی‌خان امیر دربار ه ملا بهرام ورستم برادر ملا بهرام دربار ه تنخواه که هنگام الغارت برده اند گرفته عاید سازند ذیحجه ۱۲۶۵ هـ.

۳۸- تعلیق‌ه صدراعظم دربار ه غتوت‌سیاه و غیره که حاشیه خط صدراعظم باشد ذیقعه ۱۲۷۰ هـ.

احکام مجتهدین دربار ه شکایات طایفه ملک وقفی و غیره موافق همان حکم ۲۰ عدد تعلیق‌ه صدراعظم دربار ه غتوت‌سیاه که اوله نامدار آورده بود.

از قراریکه دانشمند رجمنند آقای اردشیر آذرگشسب هنگام صحبت اظهار میداشت بعضی از اسناد مذکور دربار لارا در صندوق آهنی کهنه در منزل پدری خود دیده است. اگرچنانکه اسناد مذکور بهمت فرزندان شادروان موبد موبدا ن دستور نامدار پیدا شود در تدوین تار زرتشتیان درد و سده اخیر کمک بسیار برزگی خواهد بود.

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکرات آن خارج از موضوعهاست. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعا "۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریاری و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میدانند.^(۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا بر رای عامه ایرانیا، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند، حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض والانیای ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۲۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیربا بکان و مبداء تاریخ هجری را چهار صد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهش ناچیزی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، باین امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیا باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوائف ولادت عیسی بود. این ولادت بر سرزمین بابل در سال ۵۱۰ شکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبداء آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیا نمانند طبری و دیگران، بدو تاریخ دیگر بر میخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبداء آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبداء آن ۲۰۸ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهری اشکانی داده اند و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران افزون بر این در دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱- تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲

۲- مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳ - ۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳- تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیربا بکا ن و جلوس یزدگردشهریا روا ۴۰۷ سال ذکر کرده اند که بنا بر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیربا بکا ن و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش می باشد. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالدبا مرا بوبکرما مورفتح ایران شد. عمر چون بخلا رسید، ابو عبیده ثقفی را سپهسالار لشگرا سلام نمود و ابو عبیده در جنگ معروف بجرس کشته شد و کلیه لشگرا سلام با ستثنای چند نفرنا بودگشت.

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پورا ندخت اتفاق افتاده است و ایرانیا ن از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنا بر این سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور می باشد هیچ دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر ده سال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پورا ندخت به جستجوی یزدگردشهریا پرداختند. به گفته حمزه اصفهانی صاحب سنی ملوک الارض و الانبیا در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

به گفته صاحب مجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ هـ خالد را به عراق فرستاد. خالد انبار را بصلح بگشاد و سوی مرزبان کس فرستاد بمدا این بدعوت اسلام. اندر آنوقت پورا ندخت را همی نشانند. آمدن خالد بحیره در روزگار پورا ندخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ هـ اندر عهد پورا ندخت، پیغمبر در گذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پورا ندخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

به گفته ابن اثیر صاحب الکامل فی التاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکرا ب سه دسته تقسیم کرد و قرار داد در الحفیر به دشمن برخورد کند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارس بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از سواران بود که او را هرزمینا میدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

به گفته بلعمی پورا ندخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بر روزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پورا ن بمرد پادشاهی بخوارش دادند. به گفته خوند میر صاحب حبیب السیرا وایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابو عبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پورا ندخت داشت. به گفته بلاذری صاحب فتوح البلدان، جنگ جسرکه ابو عبیده در آن کشته شد آخر رمضان

سال ۱۳ هـ بود و عمر بواسطه شکست ابو عبیده یکسال اسم عراق را نمی آورد .
 به گفته طبری، فیروزان ورستم به پورا ندخت گفتند نام زنهای وکنیزان خسرو
 و خاندان ساسانی را بما بده و او دوایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی
 را از فرزندان کسری نشان دهند . آنها نام یزدگرد شهریار دادند . او را آوردند و
 پادشاه کردند . مسلمانان به عمر خبر دادند و این در ذیقعد سال ۱۳ هـ بود .
 صاحب مجمل التواریخ، در جدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶
 هـ نشان داده است و می گوید چون یزدگرد شهریار به سلطنت نشست ، روزگار خلافت عمر
 بود و حرب قادیسیه ، و اندر عهد یزدگرد عمر پنجسال خلیفه بود و پس عثمان .
 حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده ، جنگ قادیسیه را در سال ۱۵ هـ میدهد .
 یعقوبی می نویسد عمر ابو عبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پورا ندخت
 بجای او بود . رستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هر دو ضعیف
 بودند . لشکر ابو عبیده شکست خورد و همه کشته شدند . خبر به عمر رسید ، بسیار غمگین
 شد .

بلعمری نیز همین گفته را نقل مینماید .

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان درایم
 حکومت یزدگرد شهریار در زمره مسلمانان در آمد و درجه بلند و مرتبه ارجمندیافت .
 لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند ، تا کارآراستگی ملک عجم کنند و حال
 آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید . مسودا و را
 گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست . چه در کتب معتبره چنان بنظر
 رسیده که اسلام جابان ، بلکه واقعه جسر و قتل ابو عبیده بن مسعود ثقفی در زمان حکومت
 پوران ، قبل از آنکه یزدگرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد .

منتخب التواریخ (۵) مینویسد ، پورا ندخت بن خسرو پرویز لقبش سیده است .
 رحلت حضرت رسالت در زمان او بود . مدت سلطنتش بقول یک سال و چهار ماه و بقول
 صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شش ماه .

تاریخ قطبشاهی (۶) در ذکر سلطنت پورا ندخت گوید ، مرویست حضرت خاتم الانبیا
 صلعم عهد دولت توران دخت ، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و بعالم بالاشتافت .
 صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اشیر در وقایع سال ۱۲ هـ مینویسد ،
 فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جادویه به مقابله عساکر اسلام .
 و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن رستم فرخزاد از قبل پورا ندخت که تازه پادشاهی
 عجم یافته بود ، جابان سردار را بنواحی فرات . و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم
 اهل اطراف دجله و فرات به یزدگرد از تظالم و لشکر اسلام .

۴- روضة الصفا ، فصل احوال خلافت عمر . ۵- تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی
 مولف سده ۱۶ هـ بنشانی RIV 24 در کتابخانه کامه اورینتل انستیتو ، بمبئی
 ۶- تالیف خود شاه بن قباد الحسد ، بنشانی H.P. MS 12

صاحب بهجة التوار یخ (۷) در ذکر پادشاهی پورا ندخت می گوید، چون توراندخت بر تخت پادشاهی نشست عدل و داد پیش گرفت و بقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. در زمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در زمان وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. توراندخت یکسال و چهار ماه بر تخت نشست و بمرد.

صاحب التوار یخ (۸) در ذکر سلطنت پورا ندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم در عهد او به دارا القرا رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد در سال ۱۱۱ هـ از کتاب نهایت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سیدکاینات است و در توار یخ چنان مسطور است که لشکر ظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پورا ندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹) دکتر ملکزاده بیانی بر مبنای سکه هایی که تا کنون کشف شده نوشته است. بنا بر تحقیقاتی که نموده ام پورا ندخت بیش از دو سال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التوار یخ نقل میکند، "ازدو^{شنبه} تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است پس چهل سال بر سرش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگردشهریا ر، حساب آن به ۹۷۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است. "در نسخه اصل عربی واژه هلاک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد ندهلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده در سال ۱۹۵۳ اسکندی مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) باز حمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه ها چندان خدا ینا مه که تاریخ ملوک الفرس نامند دیدم متن نسخه ها با هم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابان روی میدهد و یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

در خط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیر می کرده اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده (۱۲).

- ۷- تالیف شکر الله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P. MS 103
- ۸- تالیف شیخ یحیی الرازی بنشانی H.P. MS 76 در کتابخانه فوق.
- ۹- تقویم و تاریخ در ایران از ذ. . بهروز ص ۳۷. ۱۰- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۰. ۱۱- تقویم و تاریخ در ایران ص ۳۶. ۱۲- ایضا ص ۵۵.

بیرونی در آثار الباقیه مینویسد "در سالی که یزدگرد شهریاریه پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳ سال و مدت میان جلوس اردشیر با بکان و یزدگرد ۴۰۶ سال است. کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ جوزا داده اند و این طالعها از ماخذ نیمروز حساب میشود. "بنا بر این سال ۶۶۲ میلادی برابر ۵۳۷ مهری اشکانی به قول شادروان بهروز در ۱۷ درجه جوزا است. این گفته را در هند با دونفر از استادان فن در میان نهادم و به صحت آن گواهی دادند. حال ۴۰۶ سال را بر ۶۶۲ بیفزایم ۶۷۲ بدست می آید. یعنی جلوس یزدگرد در سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۴۳ مهری اشکانی است نه اسکندری شماره مرقوم در آثار الباقیه درست است اما آن اسکندری نیست و مهری است. سال ۶۷۲ میلادی برابر ۱۹۸۳ اسکندری است.

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان و ستاره شناسان متفق القولند برابر روزی به آذر و اردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست و از آنچه و نیز که در دست است همان را نشان میدهد. بنا بر نوشته قانن مسعودی در سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است که با حساب نجومی درست است و مخالف قولی است در آثار الباقیه که آخرین کبیسه در زمان یزدگرد بن شاپور انجام یافته و گواهی است بردست بردگی در آن کتاب. در زمان یزدگرد بن شاپور هشتمین کبیسه ۱۱۶ سال از دوره چهارم در سال ۴۲۸ میلادی انجام یافته و آن کبیسه ۱۲۰ ساله نیست. هشتمین کبیسه ۱۲۰ سال از دوره دوم در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار اجرا شده (۱۳). اینک ۱۲۰ بعلاوه ۵۵۵ سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵ میلادی میشود و برابر است با گفته علی بن یحیی منجم در خطط مقریزی که در زمان یزدگرد شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم جزیران بطرف پنجم ایارسیر میکرده. اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم جزیران بوده و آن سال چهارم جلوس یزدگرد است. سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۱۹۸۶ اسکندری و بنوشته آثار الباقیه، یزدگرد در سال ۹۶۳ اسکندری کشته شده، اشتباه میباشد. این قبیل حسابها زیاده از نویسندگان در کتب تاریخ و نجوم بسیار دیده میشود و برای مغلطه کاری در آثار بیرونی دست برده اند.

به گفته بیرونی در آثار الباقیه، کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر بر خاست تقریباً "نیمه جوزا نشان میدهد و طالع سالی که یزدگرد بر خاست ششمین درجه عقرب، سال روایتی ۶۳۲ میلادی که جلوس یزدگرد فرض شده طالع سنبله است و به هیچ حسابی به عقرب نمی رسد. کتاب خطی القرائات والتحاویل که از آنچه پادشاهان ساسانی را ضبط نموده و بشماره ۲۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است. از آنچه جلوس اردشیر با بکان را ۱۷

درجه ۳۸ دقیقه جوزا داده است که برابر با ۳۷ مهری و ۲۶۶ میلادیست و زایچه جلوس یزدگرد سوم را چهار درجه و ۶ دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲ میلادی است. بنا بر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد بسال ۶۷۲ میلادی است نه ۶۳۲ چنان که در تواریخ ضبط شده است. چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد. به احتمال قوی مداین و استانهای مجاورت آن زمان بتصرف آنها جمین درآمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسرو پرویز آغاز زمینمایند.

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران در هم و برهم و هرج و مرج و آشوب در همه جا حکمفرما بوده است. استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه مینگریستند، موقع را مناسب میبینند که آنها را برکنار کرده، خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند. بنا بر این یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند. شاهنشاهی در آن گیرودار و پیکار داخلی، بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو به شهادت میرسد.

یادداشتی از کتای بدعای پهلوی که بر پوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهر یزد را در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد، و ورود او به یزد و اقامت چند روزه او را در آن شهر نشان میدهد، در دست است. یادداشت مذکور بوسیله هیربدورزان پسر لهراسب نوشته شده و ثبوت احتمال قوی ماست برای آنکه سالها پیش از جلوس یزدگرد مداین و استان مجاورت تحت استیلای اعراب بوده. کتای بدعای پهلوی مذکور در تملک دکتر نوشیروان نجی از پارسیان هند بوده که حدود ۱۳۳۳ هـ ق بشهر یزد میآید و چند صباحی را در روستای قاسم آباد سکنی میگزیند (۱۴).

هیربدورزان در آن یادداشت از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر صحبت مینماید و در ضمن مسافرت خویش به تیسفون بدین طریق اشاره میکند: «شش سال پیش در تیسفون بودم، عربها که جز شتر چیزی نداشته و دزدی همی کردند و آدم بیگانه همی کشتند بدین تازه درآمده و خوی آدمی گرفته، جزهنگام جنگ کسی را نمیکشند، خدا به آنها کمک میکند که بر ما غالب شوند. ما از دین بهی برگشته بر کسی رحم نمیکنیم. اینجا ۲۴ تشکده داشته که مردم عبادت میکردند. حالا جز چهار تشکده، باقی همه خاموش است. شاه یزدگرد ۳۲ سال پیش با ۱۴ هزار سرباز از سپاهان باینجا آمده پنج روز بیا سود، جز ۳ نفر را هن را که مر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد. باشتا به طرف کرمان و سگستان رفت. گویند در بلخ قشون فراهم میکنند که عربان را بیرون کند. خیلی مردم در تیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته اند. خداوند بر ما خشم کرده. سه نفر موبدان چندین کتابشاپیکان که در علم طب نوشته شده بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که مردم در آن تشکده قریه یزک برده بودند، برداشته فرا کرده اند. گویند در تیسفون میان عربان

طبابت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یا غی شده همدیگر را می کشند و غارت می کنند^۱ .
 یادداشت مذکور ازنا بسا مانی کشور و اختلاف مردم و گروهها و پیکا رو قتل و
 غارت و بی تفاهتی مردم از حکومت و اخلاص در امر مهم جنگ با بیگانگان اشاره
 میکنند و ثبوتی است پیش از آنکه یزدگرد به سلطنت برسد ، پایتخت به تصرف دشمن در
 آمده بوده و باین انگیزه ، تا جگذاری وی در استخر انجام مییابد .

در مورد سال جلوس و مرگ انوشیروان چنانکه گفتیم اختلافی نیست و در سال
 ۵۷۹ میلادی در گذشته است . اما راجع به مدت پادشاهی پسرش هرمز و خسرو پرویز اختلاف^۲
 است .

طبری مینویسد " چنانکه ذکر شده منجمین اجماع نموده اند که خسرو پرویز ۴۸
 سال پادشاهی میکند . مدت پادشاهی هرمز را نیز ۳۳ سال داده اند . بنا بر این مرگ
 خسرو پرویز در سال ۶۵۰ میلادی واقع میشود . در کتاب القرائات و التحاویل که از
 آن صحبت شد ، طالع جلوس هرمز را ۵۷۹ و سال جلوس خسرو پرویز را ۶۱۰ میلادی داده^۳ است .
 با در نظر گرفتن کلیه روایات ، خسرو پرویز روز دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۱۰۰ جمادی الاول
 در سال ۳۰ هـ برابر ۶۵۰ میلادی وفات یافته است . چون سیام را سیم هم مینویسند با
 ششم اشتباه شده و لهذا نوشته اند ، خسرو پرویز در ساعت ششم روز دوشنبه ۱۱ جمادی الاول
 مطابق روز ۱۱ اردیبهشت سال ششم هـ مرده که با حساب درست درنمیآید . در شاهنامه
 درباره مرگ خسرو پرویز آمده :

کجا ماه آذر بدوروزدی گه آتش و مرغ بریانومی

در نام روزها ، روزی بنام دی نداریم . سه روز از ماه بنام دیبادر ، دیبمهر و دیبند^۴
 داریم . جشن می و مرغ بریان و آتش در ماه دی است که چهره گهنبار میدیاریم می باشد
 گویا شعر فردوسی در اصل چنین بوده (۱۵) .

کجا روز آذر بدوماهدی گه آتش و مرغ بریانومی

اینک میپردازیم بسال جلوس اردشیر بابکان : گفتیم بنا بر گواهی آثار الباقیه
 کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر بر خاست تقریباً نیمه جوزا نشان میدهند . القرائات
 و التحاویل طالع سال جلوس اردشیر را ۱۷ درجه و ۳۸ دقیقه جوزا تعیین کرده است . افزون
 بر این پادشاهی اردشیر بابکان با امپراتوران گالوس و کلودیوس دوم روم رومانی
 مربوط است .

بگفته این ندیم در الفهرسته ولادت مانی در سال دوم امپراتور گالوس بوده .

صورت نام امپراتور رومی و سالهای ملک ایشان در آثار الباقیه با تاریخ غسطس
 داده شده است . تاریخ غسطس که در جدول طلیسان آثار الباقیه آمده است ، مبدأ آن
 ۵۰۰ پیش از میلاد است . بعد از نام امپراتور گالوس آثار تشویش در این جدول دیده میشود .

سال دوم امپراتورگالوس سال ۲۸۱ اغسطس است که مطابق ۲۵۶ میلادی است (۱۶).

بقول ابن ندیم و مسعودی در سال ۲۶۸ میلادی سال اول امپراتورکلودیوس دوم، مانی ۱۳ سال داشته و صاحب قران بوده. مدارک غربی سال دوم امپراتورگالوس را ۲۵۳ داده اند. سالهای میلادی در سده دهم بوسیله گریگورتنظیم گردید و ۳ سال اختلاف است و این تفاوت با این ندیم از آنجا پیدا شده (۱۷).

مانی چنانکه از کفالایا و شاپورگان برمیآید در سال ۵۳۹ مهری اشکانی برابر ۲۶۸ میلادی، در ۱۳ سالگی تجلی یافته و این سال، سال دوم پادشاهی اردشیربا بکان^{سیر} و سال اول امپراتورکلودیوس است. مسعودی بعثت مانی را در زمان امپراتور کلودیوس دوم میدهد. مانی در سال ۵۵۱ مهری اشکانی برابر ۲۷۰ میلادی آشکارا دعوت کرده است.

تاریخی که سال ۵۳۹ آن سیزدهمین سال مانی و سال اول امپراتورکلودیوس دوم میباشد، مبداء آن ژانویه ۲۷۱ پیش از میلاد است. افزون بر این سال جلوس^{سیر} اردشیر از روی طالع او سال ۲۶۶ میلادی است. سال ۵۳۹ مهری، اواخر سال دوم جلوس اردشیر یا اوایل سال سوم آن واقع میشود (۱۸).

حال اگر سال جلوس اردشیربا بکان را بنا بر شرح بالا ۲۶۶ میلادی حساب کنیم، بعلاوه ۴۰۷ سال مدت میان جلوس او و یزدگردشهریا ۶۷۳ میلادی بدست میآید که برابر ۵۴ هجری است و آن سال جلوس یزدگرد میباشد. سال ۶۷۳ برابر سال ۱۹۴۳ اسکندری است شماره درست است ولی آن اسکندری نیست و مهری اشکانی است. تاریخ سازان مدعیان نبوت، برای مغلطه مهری اشکانی را به اسکندری تبدیل نموده اند.

تاریخ سازان و مورخان سال جلوس اردشیر را ۲۲۶ و یزدگرد سوم را ۶۳۲ میلادی داده اند که برخلاف واقع میباشد. اما در مورد سال هجرت در این که چه سالی بوده اختلاف است و کمترین اختلاف یک سال و یکماه است و نیز در سال بعثت ظاهری و بعثت حدود ۷ سال اختلاف وجود دارد (۱۹).

در تاریخ طبری چنین آمده (۲۰) "زبختنصرتا ملک اسکندر ۴۳۷ سال است". مبداء تاریخ بختنصر ۷۴۷ پیش از میلاد است و چون از آن کم کنیم ۳۱۱ پیش از میلاد باقی میماند که عدد مشهور است و باز مینویسد "از ملک اسکندر تا سال ۲۰۶ هجری که کتاب خود را بپایان رسانیده ۱۲۴۵ سال میشود." اینک چون ۳۱۱ را از این عدد کم کنیم ۹۳۴ میلادی باقی میماند و به موجب این روش تاریخ ه ۱۱۷ سال اختلاف دیده میشود. ولی اگر مبداء تاریخ اسکندری را که ۳۳۵ پیش از میلاد است از ۱۲۴۵ کم کنیم ۹۱۰ میلادی باقی میماند که برابر ۲۹۶ هجریست و ۹۰ سال اختلاف پیدا میشود.

۱۶- آثار الباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت ص ۱۳۶. ۱۷- تقویم و تاریخ ایران ص ۱۱۰.

۱۸- ایضاً ص ۱۱۰. ۱۹- ایضاً ص ۷۱. ۲۰- تاریخ طبری جلد اول چاپ مصر ص ۶۳۵.

در مهرهای سلسله جویار کرمان

زرتشتیان در سده های گذشته در محیط بسیا رنا مسا عدوت تحت فشا روستم نا محدود زندگی میکرده و شمار آنها ن بطور فاحشی روز بروز بتحلیل میرفته . این گروه بیه واسطه عشق دین پروری و ایرا ن دوستی ، با سختی و رنج بسیا ر فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نا مسا عدتی روزگار ، بی مبالاتی بدین ، از شمار گروه دانشمندان قوم میکاسته است .

معهدا در نامه ای از شرف آبا در ستاق یزد مورخه ۵۸۵ ی مینویسد " این ضعیفان چها رکس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانشند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدا دوستد روزگار و تن و جا مه آلوده شده اند . " با وجود بیانات مذکور بین زرتشتیان یزد و کرمان بانوان و دوشیزگان دانشمندی داشته اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده اند . چنانکه یک نسخه خطی پهلوی و اوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشا هرستم بندار شهردان روزانارم و بهمن ماه ۹۲۴ ی برای دستوران و موبدان هند کتابت شده و نام او بخط پهلوی بر آن کتاب برای مابیا دگار مانده است . هم چنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروا ن کرمانی بنا به دعوت اکبر شاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میر جمال الدین حسین انحصا حب فرهنگ چها نگیری به پایتخت هندوستان عزیمت نمود . در فارس و اصفهان و هرات و نقاط دیگر دانشمندان زرتشتی موجود بوده اند ، از آنانند دستور آذرکیوان ، فرزانه بهرام فرهاد ، موبد خوشی ، موبد خدا جوی ، موبد کیخسرو ، اسفندیار صاحب دبستان المذا هب و دیگران .

به نسبت از دیا دت تعصب در دوره حکومت صفویه ، به دینان شدیدتر مظلوم واقع میگرددند هر چند با رمصایب و ظلم و ستم در دوران آشوب کشور بر آنها بیشتر میگردند نفوسشان بیشتر بتحلیل میرود . چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان در آغاز سده هیجدهم میلادی و زمان محمد شاه قاجار به ۳۲ هزار نفر میرسد . توانیر هنگام چها نگر دی خود بسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسد و شمار جمعیت به دینان را در آنجا ده هزار ذکر میکنند . خانیکو ف چها نگر د دیگران دکی پیش از حمله محمود افغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲ هزار تخمین میزند . جنگها و خونریزیهای سده ۱۸ میلادی گروه به دینان را تقریبا بنا بودی میکشاند . هنگامیکه روانا شادمان کجی ها تریا در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار بسال ۱۲۳۳ گیارا ن میآید و به جمع آما ر زرتشتیان میپردازد جمعیت زرتشتیان یزد را ۵۸۶۶ و زرتشتیان کرمان را ۹۳۲ نفر مینویسد . بگفته منان دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲ هزار زرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفر ذکر میکنند . ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸ شمار به دینان شهر کرمان را ۱۴۹۸

ودهات بخشهای اطراف را که سلسله جویا ربا شد ۲۵۲ نفر میدهد. طبق آمار کیخسرو جی خان صاحب سال ۱۲۷۱ خ جمعیّت بهدینان کرمان ۱۹۷۳ نفر میباشد. نامه ها نه ا طلا شماره ۳۲ مورخ ۱۳۲۹ جمعیّت بهدینان کرمان را ۳۵۰ نفر میدهد. طبق آمار سال ۱۳۴۵ خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰ نفر میباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین و رفاه خویش به سال ۱۳۴۰ خ بشهر کرمان مهاجرت مینماید. پس از این سال بهدینی در روستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفر زرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهد را جمع به روستاهای سلسله جویا رمیباشد که عبارتست از جویا، اسمعیل آباد و قنات غسان. جمعیّت بزرگی از بهدینان در نخستین دهه سده کنونی در قنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکز موبدان بود، بهدینان بسیاری در آنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها را اشغال نموده اند. قنات غسان چون مرکز موبدان بود در مهر بزرگی از خود داشت و بخشی از آن آموزشگاه بود. در مهرنا مبرده سال ۱۲۴۵ خ زدهش خانواده گلستان با نود دختر از دیا رکمانی عروس خانواده پانده پاری بمبئی، بتوسط مانکجی ها تریا از نوت عمیرو بنا میگردد. و سنگ نبشته زیر در آنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه به جهت خشنودی خالق مهربان و رضا جوئی و خشورانی در عهد دولت شاه جمجاه السلطان بایاری و دهش خداوند داد دودش از اکابر صاحبان هندوستان از برای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسار مسافر مانکجی لیمجی درویش فانی در قریه قنات غسان ایران برپا شد. عمارت به جهت آذرافروزی یزدان پرستان ساخته برای چند کار نامزد گردید. نخست به جهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان را بجا آورند. دویم دبیرستان باشد که زرتشتیان در اینجا درس و علم بخوانند. سیم جایگاهانباخواندن و آرزانش به آرزانیان دادن بود. چهارم هرگاه بهدین در اینجا آفرینگان بر روان نیاکان بخواند و خیرات و مبرات نماید روا. پنجم برای فراهم آمدن و همداستان شدن کاشانه پنچایت و انجمن ساختن زردشتی گروه ششم برای پیراستن بزم و شادی و بویژه گواه گرفتن و پیوند دادن پسران و دختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزد از تیرماه قدیم ۱۲۳۵ یزدگردی موافق با یوم دهم شهر رجب المرجب ۱۲۸۲ هق موافق با ۱۸۶۵ میلادی."

موبدزادگان در دوره پیشین، افزون بر اوستا و مراسم دینی در دانش اخترشناسی و تهیه طالع و زایچه نیز استادمیگشتند. دانش نو که بواسطه نفوذ مانکجی و تشویق او در آنجا آغاز شد، موجب گردید که موبدزادگان از موبدی دست بردارند و به شهر روی آورده، بمشاهل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی و غیره بپردازند. بنا بر این بسیاری از خانواده

موبدان، قنات غسان را ترک گفته ساکن شهر کرمان گشتند. مهاجرت بهدینان از قنات غسان موجب ازدیاد نفوس مسلمانان در آنجا میگردید و زندگی باقی ماندگان سخت میشد و مورد آزار و ستیم واقع میگردید و با جبار برای تامین دین و جان خویش بشهر کرمان مهاجرت مینمایند و در مهر قنات غسان در دومین دهه سده فعلی بسته میشود و آتش و رجا وند آنجا به در مهر شهر منتقل میگردد.

درخت کهنسالی در قنات غسان وجود داشت که مورد احترام بهدینان بود و در روزهای فرخنده در آنجا جمع شده شمع و چراغ میافروختند. ولی پس از مهاجرت بهدینان با شنیدن آنجا درخت نامبرده را قطع و طعمه آتش میسازند. در مهر اینک به حال مخروبه درختیابان مرکزی قنات غسان واقع است.

چوپان روستای دیگر کرمان است. جمعیت قابل ملاحظه بهدینان در آنجا به کشت و ورزی مشغول بودند و در مهر و دبستان از خود داشتند که از دهش انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند تعمیر و بنا شده بود. در اوایل سده جاری جمعیت این گروه بهدینان نیز کم شد و بسوی شهر و بم مهاجرت نمودند. لذا آتش و رجا وند در مهر خود را به در مهر قنات غسان منتقل ساختند و ساختن آن در مهر نیز بتدریج منهدم میگردد. سومین روستای سلسله چوپان، اسمعیل آباد است که بهدینان کثیری در آنجا بکار و کشت و ورزی مشغول بودند. اسمعیل آباد در روستای بسیار سبز و خرم بوده. سرپرسی سایکس بسال ۱۲۷۴ خ با تفاق خانم خویش به اسمعیل آباد میروند و مورد احترام و ضیافت بزرگان اسلام واقع میگردد. هنگام ترک اسمعیل آباد بسیاری از زنان بهدینان خانم او را بدر می نمایند. جمعیت بهدینان اسمعیل آباد بتدریج تقلیل مییابد و در مهر آنجا را یکی از زرتشتیان که اسلام پذیرفته بود منهدم میسازد و زمینش را شیار و گشت مینماید. خانواده اردشیر رستم کایانیان آخرین بهدینی بودند که ۱۷ سال پیش روستای اسمعیل آباد را واداعینمایند. شادروان بهدین جمشید هر مزدی را اختر شناس و منجم بزرگ زرتشتی که حدود ۳۸ سال پیش جهان را بدر و دگفت در اسمعیل آباد میزیست از پیشگوئیهای او ست که فرمانروائی ایران بدست سیدی بزرگوار میافتد که اینک می بینیم بحقیقت پیوسته است.

بگفته اردشیر کایانیان پدرش رستم گتاب خطی قدیمی بسیار بزرگی داشته است که بدرستی نمیدانند و ستا بوده یا پهلوی، هنگام بروز اغتشاشات محلی و ناامنی، پدرش برای حفظ نسخه خطی آنرا در صندوق درجایی دفن میکند و پیش از نشان دادن محل دفن به پسر خود سالش جهان را بدرود میگوید. خانواده بیخبر از محل دفن نسخه خطی گرانبها خویش بناچار بکرمان مهاجرت مینمایند.

استقبال مردم از مشاغل سودمند دیگر موجب مهاجرت بهدینان از روستاها به

شهر میگردد. در مهر نو کرمان واقع در بیرون حصا ربوسيله دهمندان قنات غسانیه
ساخته گردید و آتش ورجا وند در مهر قنات غسان بمحله شهر منتقل گشت. بخشی از هنر
در مهر نو از دهش موبد زادگان سرور و شیرین دو خواهر قنات غسانیه بنا مگانه پدرشا
دستور رستم دستور مرزبان بنا گردید. اربا بجمشید سروشیا ن در مورد در مهرنا مبرد
در فرهنگ بهدینان چنین آورده است :

"آتشکده بیرون واقع در کوچه دبیرستان ایران شهر است. نصف یا غوسا ختمان
این آتشکده از شا دروان دینیا ر موبد رستم مرزبان کرمانیه است که شا دروان سروشیا
موبد جهانگیر از سوی روخواهران دینیا ر موبد رستم بنام شیرین و سرور موبد رستم
به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است. در تاریخ سروش ایزد و مهرما
۱۲۹۳ یزدگردی بکوشش دکتر منوچهر دادی از پارسیان هندگشایش یافته است. نصف
دیگر با غوسا ختمان از پول جمشید خدا رحم نصرآبادی مقیم بمبئی خریداری شده و برای
پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است. در سال ۱۳۱۴ خ دودختر شا دروان سروشیا
موبد جهانگیر که فرنگیس و فیروزه خوانده میشوند بیا دپدر و مادرشان سروشیا ر موبد
جهانگیر و شیرین موبد رستم سا ختمان جدید و آبرومندی بنیاد گذاشته اند و با فراد
همگروه تقدیم داشته اند و انجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجا است."

چون بنای در مهر بیرون از دهش بهدینان قنات غسان بوده، آتش در مهر قنات
غسان بوسيله موبدان آنجا بنام موبد بهرام اسفندیار آریایی و موبد نوشیروان
جهانگیر اشدیری و موبدان گشتاسب و بهمن پور جهان بخش با تفاقی پنجمین موبد از مرگ
کرمان به نام اردشیر سهراب، شاگرد دستور رستم جهانگیر موبدان موبد کرمان با آنجا
منتقل میگردد. موبد رشید خدا داد رستمی که پدرش پنجاه سال پیش از قنات غسان به
کرمان مهاجرت میکنند تا مدتی پیش آتش بند در مهرنا مبرده بود. اینک موبد پرویز از
موبدان هند در آنجا بخدمت مشغول است.

اینک اوضاع زرتشتیان از حیث موبدنگران کننده است، زرتشتیان کرمان که
موبدان قنات غسان بیاری آنها شتافتند همین حال را دارند و علت این پیشآمد
دلیل روانی و اقتصادی دارد که بایده تفصیل مورد بحث قرار گیرد.

فرهنگ ودین ایرانیا ن بین غیرایرانیا ن

در دوره های گوناگون

حکمفرمانی پیگیر احکامات نژادی در جهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی، تملکات، سنتها و
باوریهها، خویشتن را در اجتماعات محصور میکرده اند. همین اجتماعات بتدریج بر

پایه‌ی گسترده‌تر و عقد پیما نها تشکیل ملت‌ها داده‌اند. حتی مذاهب آزاد و بلند نظر بودائی، نصارا و اسلام، نتوانسته‌اند احساسات نژادی و امتیازات نژادی و انحصار^{ست} نژادی را براندازند. روابط خون، تمایلات و سنت‌ها، استوارتر از روابط دینی^{است}، در حالیکه دین حق اولویت را در انجام وظایف و زیروان خویش خواستار است. مردم جهان با وجود پیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیز همین حال را داشته‌است. فرهنگ و دین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی دوران پیش از تاریخ، تا دوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته بود، لیکن آنها را در گروه خود و اجتماع خود داخل نداشت. ایرانی اجتماع خویش را همیشه بخویش منحصر و با احساسات قوی نژادی و افتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که صحبت از گسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظور این نیست که توانسته‌اند، اجتماعات مذکور را، هر چند که با ایران همسایه و هم مرز بوده‌اند در اجتماع ملیت خویش مستحیل سازند.

تبلیغات دامن‌دار دینی ایرانیا ن پیش از اشوزرتشت: پیش از ورود بموضوع اصلی، ایرانیا ن طی روزگار آن کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف و اکناف فجها ن وظیفه وجدانی خویش میدانسته‌اند. نوشته‌های دینی ملل دور افتاده، چون مصر و چین و روایات شاهنامه در دوران پیش از اشوزرتشت، موید گفته ما در مورد تبلیغات آئینی است.

گسترش دین و فرهنگ ایران در مصر قدیم و الفبای مقدس مصری از الفبای اصلی

ایرانیا ن: بنا بر نوشته مصرشناسان، مصریا ن قدیم در مورد عقاید دینی، مانند الفبای دین دبیره ایرانی، الفبای ویژه دین داشته‌اند، که از خط هیروگلیفی یکلی جدا بوده و آن را الفبای هیراتیک مصریا ن قدیم نامگذاری کرده‌اند. حقیقت شگفت‌انگیز اظهارات مصرشناسان است که الفبای نامبرده را، با استثنای الفبای چین، پدر همه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده‌اند. هر حرف الفبای هیراتیک نام ویژه‌ای دارد که زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشا مدی استا دبلسا را را بر آن داشت که همه الفبای قدیم را مورد پژوهش و مطالعه قرار دهد. هنگام بررسی معلوم میشود که نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف اول طرح چیز است که شبیه آن کشیده شده‌است و موجب شگفتی میگردد.

نام حروف الفبای قدیم مصری که مصرشناسان از توجیه و انگیزه آن عاجز بودند، بروشی بوسیله استا دبلسا را آشکار میگردد که سرچشمه آن الفبای ایرانی بوده‌است. طرح الفبای دبیره ایرانی، بهتر از الفبای مصری، شبیه نام جنسها را حفظ کرده‌است. چون گفتار ما مربوط به الفبا نیست، مشتاقان بمقاله استا دسهراب بلسا را تحت عنوان اصل الفبا به یادنامه دکتر جیوانجی مدی رجوع نمایند.

خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند: طبق نظریه استادبلسار را،

مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی اتخاذ مینمایند که مساخذآن الفبای ایرانی بوده است بنا براین بایستی گونه ای از مناسبات و روابط را با آیین ایرانیان باستان دارا بوده باشند. باوریهای ویژه دینی مصریان قدیم، همانندی بسیاری نزدیکی، با باوریهای دینی ایرانیان کهن دارد. "هروس" و همچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"، یا خره، خوارنه و را Rae ایرانی است که خورشید و فروپرتو مینوی میباشند. آتن یا آتون خدای بسیار کهن مصری همان آترا و ستائی و نیروی مینویست که در مورد آتن شرح می دهند.

دانشمند پارسی مهرجی با های کوکه در مقاله جالب توجه خویش در یادنامه اشپیگل چاپ بمبئی ص ۳۱ در مورد روابط بین ایران و مصر در دوران پیش از تاریخ از مراسم دینی و سنتی و باوریهای مصریان قدیم صحبت میکند که بعضی از آنها بین مردم آریا هم رواج داشته و دارد و چندی از آن ویژه ایرانیان باستان است. بگفته سائیس کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقاد باستانی است.

باوری مصریان در مورد داور پس از مرگ و سنجش اعمال بوسیله خدایان در همانند باوری ایرانیان قدیم است. نظریه مصریان در مورد "کا" همزاد مینوی روح همانند نظریه فروشی یا فروهر زرتشتیان است و طبق اوستا (نا مرغ و کهرپه) انسانی بصورت مرغ میباشده تجسم (کا) بنا بر باوری مصریان همچنان مرغی است با سر انسان (لاکیر) و (رنوف) روش تقویم قدیم مصری را روشن ساخته اند. کوکه شب تا می را بین تقویم مصریان و تقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه مصریان مانند ماه ایرانیان سی روز است و پنج روز در آخر سال آن اضافه مینمایند. نام روز و ماه آن نیز مانند زرتشتیان نام ایزدان است و چنانکه زرتشتیان در نوزدهمین روز ماه اول و ماه آخر سال با انجام مراسم درگذشتگان میپردازند، همینطور مصریان نیز نوزدهمین روز اول سال را با انجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته اند.

عین ویژگیهای نرگا و مقدس که در دین مزدیسنان رعایت میشود، مصریان نیز در مورد گاو و قربانی خویش رعایت مینمایند. هر دو گاو و بایستی سفید یک دست و حتی یک موی رنگ دیگر در وجودش نباشد. لیکن نرگا و مصریان بنام آپیس بعلت ویژه ای باید سیاه یک دست و سفید پیشانی باشد. نکته قابل توجه دیگر اینکه در صورت مرگ نرگا و و آپیس هم زرتشتیان و هم مصریان در انجام مراسم مقدس دینی تا مدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی با های کوکه، صورتی از واژه های ایرانی در زبان مصری در دوره پیش از زمان هخامنشی ترتیب داده که اگر با هم بطور دقیق بررسی گردد، مسلمات و واژه های

بیشتر بدست میآید. بعضی از آنها عبارتست از :

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
آپ	آپ	آب	آیپ	آوپایه	جانور آب است
ارتو	هره ئیتی	کوه	هست	هسته	هست، مکان
کاو	گاو	گاو	که	گاؤ	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
ته	ته	این	تون	تن	تنیدن
افهرو	اپه ره	پشته مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مرد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکور دلیل متقا عدکننده ایست بر نظریه یی که مبلغان ایرانی (دین بُر داران) دردوران پیش از تاریخ در مصر قدیم به تبلیغ مشغول بوده و شالوده دین آنان را چنان ریخته اند که طی هزاران سال پایه ملیت مصری پایدار مانده است. مصریان اصل سیرا بشدن دین خود از دین بیگانگان را در دوران پیش از تاریخ پذیرفته و مینویسند مردم بیگانه پرستش هروس را در آنجا زمینمایند. همچنین پرستش آتن و پرستش "را" نیز بواسطه نفوذ آنان بآنجا سرایت میکند. اگر چنانچه گفته شد اینها ایزدان ایرانی باشند بایستی بواسطه ایرانیا در آنجا نفوذ کرده باشد. تاریخ ایران به حقایق مذکوره دردوران پیش از تاریخ اشاره میکند. از مندرجات شاهنامه، بگفته بلسا را بر میآید که کیکاوس در یکی از جنگهای بزرگ شمال آفریقا را اشغال مینماید. کیکاوس دو هزار و پانصد سال پس از جمشید زندگی میکند و جمشید هم دردوره یخبندان که در نیمکره شمالی روی میدهد سلطنت میکرد پرستش هروس بگفته فلیندر در کتا بخویش "شگفتیهای گذشته" حلد اول^{۱)} و مصر شناس نامی قریب هشت هزار سال پیش از میلاد و پرستش آتن حدود هفت هزار سال پم در مصر از سوی مشرق معمول میگردد. چنین تاریخها نباید موجب شگفتی گردد. ایودوکسوس و ارسطو هم (سده چهارم پیش از میلاد) مغان را از مصریان قدیمتر میدانند.

تبلیغات ایرانی در چین قدیم

اینک بسوی خاور زمین و وضع تبلیغات ایرانیا باستان یا اهورا پرستان در چین باستان نگریسته میشود. حقیقتی است شگفت که نفوذ مذکور نیز در زمان پادشاهی کیکاوس و پسروشنندل اوسیاوش ورستم سکزی سپه دار سپاه پیروز مندان ایران منطبق میگردد. پژوهشهای ژرف سرکهیا رچی موید گفته بالاست. در کتا بخویش "فرهنگ و

روایات ایران باستان وچین^(۲) "ازداستانهای چینی که نظیر داستان شاهنامه و کیکاوس و رستم زال و خاندانش میباشد صحبت میکند، آئین دین چینی ارتباط بسیاری نزدیکی با مندرجات زامیادیش، آبان یشت، سروش یشت و ورهرا میشت دارد، سرکهیا رچی در پیشگفتار خویش چنین استنتاج میکند:

"همانندی بین داستانهای چین و ایران قابل توجه است، نه تنها در روایات حماسی بدیده میآید بلکه درستایشهای دینی نیز مشاهد میشود، چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس و خاقان "چون ونگ"، بین سهراب و "نوجا"، بین رستم و "لی تسینگ"، بین گرشاسب و "یی" تیراندازمینوی بچشم میخورد که فقط چندتای آن در اینجا ذکر میشود، همین جور همانندی درستایشهای مربوط به گوها، فرشا هنها، آبان، باد و مرغ نیز موجود است.

"بطور مثال هرکس ستایشهای منسوب به گوها و فرکیانی را در زامیادیش بخواند، خود را در آستانه همین جور روایات چینی در مورد فضیلت خاندانها و مناسب آنها با گوها، مقدسی که مرزا میرا توری چین باستان را تشکیل میداده می بیند. ستایش فروهر، کاخ، آب که در آبان یشت ذکر شده و بسیاری از نظایران را در عقاید و تشریفات دینی چین، مربوط به الهه آب بدیده میآید. با نظیر ستایشهای شیرین و دلکش که در ورهرا میشت گرد آمده، در ادبیات و فرهنگ چینی هم مشاهده میشود. تنها ذکر سه یشتهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی را با خرنمیرساند. از مطالعهای مندرجات سروش یشت، همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی، وظایف و موقعیت سروش و تجسم روشن دلی "توئیست" بدیده میآید و چیزی شبیه فلسفه ی (یین - یان) در آنجا یافت میشود. لیکن شباهت ایزد سروش و خدای چینی (ون تچونگ) شگفت انگیز است، اینگونه همانندی فراوان و نزدیک بهم، که در فرهنگ کهن چینی و ایرانی موجود است، بیقین رد و بدل افاضات دینی و روایات حماسی را با ثبات میرساند."

چین باستان مرکز واقعی فرهنگ دینی ایرانیا ن بوده است، سرکهیا رچی معتقد است که استفاده از فرهنگ دوسره بوده و بوسیله نژاد سکا که رستم داستان از آنهاست انجام یافته است. نظریه استاد بلسا را با انگیزه تماس پیگیر ایران با چین، در روزگار کهن، برخلاف نظریه سرکهیا رچی است. مدارکی که ذکر شد و روایات شاهنامه از تماس مداوم آنها سخن میرانند. افراسیاب پادشاه بزرگی بوده و فرمانروایان چین در زمره یاوران او بوده اند. بعید نیست اسیران چینی پس از مدت ها اقامت در ایران چون آزاد می گشته اند، رسوم و آداب ایرانی را نیز با خود بکشور خویش می برده اند. هنگام فرمانروائی سیاوش در بخشی از خاک چین، بسیاری از ایرانیا ن که به

همراه وی بتوران میروند، در مسافرت بچین نیز در رکاب وی حاضر بوده اند و بر عکس چینی‌ها فرصت مییابند در میهن خویش رسوم و آداب و فرهنگ ایرانیان را از همراهان سیاه‌پادشاه دادگرو و روشن‌دل که از سوی پدر زن خویش افراسیاب بدر آنجا فرما شده میگردانند. رفتار و اخلاق نیک پادشاه پرهیزگار و صاحب‌دل که موجب رفاه و آسایش آنان بوده، بیشک تا شیرات عمیقی بر آنان وارد می‌آورد. نه تنها سرانجام اندوهگین آن پادشاه صاحب‌دل در تاریخ چین یادداشت می‌گردد، بلکه فرهنگ و عقاید دینی و آداب ایرانیان باستان در برگهای تاریخ آنان ثبت می‌شود.

فرمانروائی رستم در چین، هنگام فرار افراسیاب، مردم آنجا را بیشتر تحت تاثیرات فرهنگ ایران قرار میدهد. پس از کشته شدن سیاه‌پادشاه بحکم افراسیاب، رستم پدر خوانده و آموزگار او برای گین خواهی بتوران حمله میکند و افراسیاب به گوشه‌یی فرار و خود را پنهان می‌سازد. رستم چند سالی در آن بخشها بفرمانروائی مشغول می‌گردد طی آن مدت چینی‌ها با وی و همراهان او تماس نزدیکی حاصل میکنند و با فرهنگ کهن ایران بیشتر آشنا می‌گردند. اینست انگیزه‌ای که داستان رستم بنوعی در روایات چین باقی مانده است.

هنگام سخن از اشوزرتشت و فعالیت او در تبلیغ پیام مزدا در مورد گسترش آموزشهای دین او در چین و نفوذ آن در بین مردم و شاه و درباریان وادامه آن در چین تا سده ۱۳ میلادی صحبت خواهد شد.

کهن ایرانیان اهورا پرست، چنانکه در گسترش فرهنگ خویش در مصرف فعالیت نمودند در چین نیز از کوشش با زمامداریان اینهمه عقاید و آداب و رسوم مشترک موجود بین دولت کهنسال و گسترش باوریهای ایرانیان در چین، با یادگفت خود بخود صورت نگرفته، بلکه فعالیت شدیدی، همانندی که در مصر انجام یافته لازم آن بوده است.

بدیهی است اگر دین کهن اهورا پرستان ایران، در خاور و اروپا خرد و ریعنی چین و مصر گسترش پیدا کرده، بی‌یقین بین ملل دیگر نیز نفوذ و رسوخ داشته که از ذکر آن بواسطه درازی گفتار بهمین دو منطقه مبرز مذکور اکتفا کرده با صل مطلب می‌پردازد.

دین جهانی اشوزرتشت و گسترش آن در جهان آن روز
اینک بدور ظهور و تجلی دین اشوزرتشت می‌پردازد که بگفته خود پیغمبر، دین جهانی است. حقیقت آنکه اشوزرتشت آموزشها و مراسم نیک آئین کهن اهورائی را حفظ و در اصلاح شاخ و برگ آن و آموزشهای جامع جدید قدا برافراشت. با ید بخاطر سپرد، آموزش و رسالت او یک وظایق بوده، پرتومینوی آن، راه‌رو را روشن و به نیل والاترین حال راستی و حقیقت که هدف زندگی و مقصدهایی آفرینش است توفیق می‌بخشد. حقیقت این گفتار را در سرودهای خود در اهنودگات آشکار می‌سازد.

"ای جویندگان دانش، آموزشها و پیا می را که تا بحال شنیده نشده است برای شما آشکار میسازم (یسنا ۳۱-۱) چنین با وریهائی که در روان خویش استوار نساخته اید (مفهوم یسنا ۳۰) چون وسوسه های خرد خبیث مانع از آن است که راه بهتر را آشکارا دیده و برگزینید، بنا براین خداوند جان و خرد مرا برای رهنمونی شما برگزید، تسا زندگی کردن برابر آئین راستی را بهر دو گروه نیکان و بدان بیا موزانم . "(یسنا ۳۱-۲)"

پیام و آموزشی را که اشوزرتشت از سوی اهورا مزدا ما مورا بلاغ بود، چنانکه از گفته خود او بر می آید، برای همه مردم جهان و پیام کلی و مختص ب مردم ویژه ئی نبود، چنانکه فرماید:

"پروردگار را در پرتو فروغ مینوی بما چه خواهی بخشی؟ آیا آن سعادت که در پرتو راستی و پاکی بدست می آید و به همه نوید داده شده کدام است . در مورد دانایان چه فرمانی رفته است . ای خداوند جان و خرد مرا از تمام این حقایق آگاه ساز و با گفتار الهام بخش خود مرا روشن فرما تا همه مردم را بآیین راستی ارشاد کنم . "(یسنا ۳۱-۳)"

گفته های بالابیان است صریح که اشوزرتشت آیین تازه ئی را ابلاغ می کرد که در جهان کسی نشنیده بود و ما موریت مینوی داشت که آن را بعموم بشرو بیسن مردم کشورها ابلاغ دارد . مندرجات سپندنسک در مورد زندگی او گواه گفتار بالاست . میگوید سیمای او از فرم مینوی، نورانی و هاله درخشانی از اندامش پرتو با طراف می پراکند . نیکان جهان از آن شادمانی میکردند و دانایان میگفتند فرآسمانی، چهره خندان ملکوتیش، برهانی است بر آگاهی و راستی کودک مینوی و پیام فرج بخش و ما موریت شریف او در جهان .

آگاهی مذکور موجب میگشت که کارش را بزودی آغا ز کنند . در دوران کودکی ، از شرکت در انجام تشریفات و با وریه های پنداری زمان سرگرائی میکرد . شکوه و جلال زندگی راستین و نفوذ فرج بخش و شادی آور آن را ب مردم جهان بیان مینمود . شادمانی روح پاک و سیمای خندان وی بر دوستان کودک و اطرافیان تا شیر فراوان می بخشید . دوران کودکی و جوانی را ، در مصاحبت روشن دلان زمان خویش بسر میبرد و بکارها نیک و خیر خواهی و پرستاری بیماران و یاور بیچارگان جهانسان و چه حیوان مشغول میبود . آزاد بود که از انبار پدرتوانگر خود، هر چه را بخواد برای کارهای خیر بمصرف برساند .

۴۱۴ مردم توران نخستین بهره‌مند از پیام اشوزرتشت

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری و فرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس‌گردش درجهان و انجام ماموریت مینوی در او پیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که در حمایت پادشاه و پدر خویش، با انجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود باومیرسید، ایرانیا ن اورا بنام "اوروت دئینگهو"^{۳۲} یا پادشاه کشورنیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومند و توانگرو ارتش قوی در اختیار داشت. اشوزرتشت بکار کردن و خدمت با جتمان در میان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدت‌ها قبل به برادران بخشیده بود و اراده ترک خانه پدری و فعالیت در امر مهم و موعظه‌دین شریف و ترتیب نظام بهترو فرج بخشی بین مردم در وی پدید آمد. با کسب اجازه‌ی پدر و ماموریت‌های خیر آنها بسوی مقصد حرکت و کار خویش را آغاز نمود. شاهزاده تورانی و یاران‌ش از دیدن اشوزرتشت در میان خود بینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (اوروت دئینگهو) او را با کمال مهر با نی و خوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت در انجام کار نیک و دستگیری بیچارگان به آنها ملحق گشت. شخصیت نورانی و فرهنگ‌داری بی‌نهایت بود. آنکس که خوشبختانه مورد کمک و دستگیری وی واقع میگشت از لمس مینوی او بیش از چیزهای مادی بهره‌ور میگشت. فعالیت‌های مذکور موقعی انجام مییافت که اشوزرتشت در مورد مسئله زندگی و ترویج راستی در نفس جهان بتفکر میپرداخت. سپس چند سالی را در اعتکاف و مراقبه شد و ژرف‌بسربرد، تا آنکه بالاخره درسی سالگی، انجام ماموریت بزرگ خویش و موعظه پیام اهورا مزدا را در خود احساس و فعالیت مینوی را آغاز کرد.

آغاز موعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی را که اشوزرتشت برای ابلاغ پیام اهورا مزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (اوروت دئینگهو) بمنظور استماع سخنان وی در مجلسی جمع شدند. اشوزرتشت در مورد کشور آسمانی مینوی هستی مطلق خداوند هروسپ آگاه، دانای کل و آفریننده کاینات عشق و مهروراستی، آفرینش کاینات بقصد پرورش جانداران، سیرتکامل روح تا نیل بکمال واقعی، پیروی زندگی بهترین راستی و نیل به وجد بوسیله یاران مینوی که درجهان آفرینش بخدمت مشغولند و رهبران برگزیده‌ی او که برای هدایت آنان ماموریت مییابند، بفصاحت و بلاغت صحبت میکرد.

پادشاه و شاهزادگان و نیکانی که در مجلس بسخنان پیغمبرگوش فرامیدادند، از حقیقت پیا می که وی ابلاغ مینمود، به ژرفی متاثر میشدند. پادشاه در پیا ن گفتار او بگفته استا دبلسا را اظهار میدارد "زرتشت بزرگوار چه گفتا رشایان و درخوری برای ما ایراد کرد. بنظر من گرامی‌ترین و ارجمندترین روح و خسته‌ترین مردجهان است خردودا نشی را که داراست، در مردم روزگار یافت نمیشود. یقین دارم که اینگونه دانش درجهان باقی میماند. وی راست‌ترین و پاک‌ترین مرد روزگار است." با وجود این دسته‌ای از مردم که از طرفداران برادر پادشاه بودند، حاضر به پذیرفتن دین جدید و ترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت از این که شریف‌ترین مردم زمان، دین جدید و نظام نوین را پذیرفتند خوشحال شده به مقصد دیگر و موعظه در کشور دیگر حرکت میکند.

گسترش دین بین ایرانیا ن و ملت‌های دیگر

سرانجام پس از ده سال فعالیت و کوشش اشوزرتشت بدربارشهریایران کی گشتا سبب وارد میشود، شهرتش پیش از ورود، بنام مردم مینوی بدربارشهریایر رسیدیش بود. پادشاه و شهبانوخاندان شاهی و اهل دربار مقم او را با کمال احترام و ستایش خوشامد میگویند. بگفته سپندنسک در دربار انجمنی با شکوه و مجلل، بمنظور استماع گفتار پیغمبر آراسته میشود. آنگاه که با صدای دلکش و شیرین بخواندن سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورا مزدا میپردازد، احساس حال بهشتی و آراش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی ز فروغ بی‌پایان مهر، بردل و نهادناشاد و پیریشان آنسان تا بیده، سبک و خرم میگردند، جانداران آن نواحی نیز از امواج حاصله از گفتارش بنشاط میپردازند.

از جمله کسانی که با شادمانی و وجد بینها یته بگفتار پیغمبرگوش فرامیدادند، شهبانوی بزرگوار کتایون (گوش یشت ۲۶ - اردیبهشت یشت ۴۶) و شهزاده جوان اسپندیار بود. هردو بحقیقت آیین نو بژرفی ایمان آورده و شیفته آن میشوند. هردو در گسترش و تبلیغ دین نو درجهان و لزوم فعالیت و کوشش در آن مورد را در خود احساس مینمایند.

دیگر از پشتیبانان با حرارت و بزرگ دین، سپهدار وزیر، برادر کی گشتا سبب و پسرش نستور و شهزاده پشوتن پسر شاه گشتا سبب و جاسبر و روشن ضمیر و برادرش فره شوستر وزیران شاه گشتا سبب و گسته پهلوان پسر جاسب و مانند آنها، ذوق و شوق فراوان برای دین از خود نشان میدادند.

دین بین ایرانیا ن و غیر ایرانیا ن، بسرعت شگفتی نفوذ و گسترش یافت. نه

تنها دینکرد که خلاصه سپندنسگ را میدهد، بلکه نوشته‌های دیگر پهلوی، مانند زاداسپرم زند و هومن یشت، یادگار زریران، شکنندگما نیک ویچارو غیره در این مورد هم گفتار دارند. پس از آنکه کی‌گشتا سب‌وخاندان او و دربارش شهریار ی دین را اختیار مینمایند، دین‌گزاران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار و دیگران در اطراف واکنا فکشورو جهان بگسترش و روائی دین بهی همت می‌گمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا و صاحب‌دلانی سخن میراند که در رواج دین در کشورهای بیگانه بفعالیّت پرداخته‌اند. دو پرگرداوستا بطور آشکارا دین‌گزاران مذکور در کشور خا رجه بین غیر ایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سنن فرزند اهوم ستات را می‌ستاید که با صد نفر از مریدان خویش در کشورهای دوردست بگسترش و روائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتین یشت از موبدانی ذکر میکند که پس از کامیابی در رواج دین از کشورهای بیگانه باز می‌گردند.

گسترش دین بوسیله دانایان و روشندان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر ایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشور خود رواج میدهند در روایات دینی ذکر شده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیه‌اونیس"^(۴) (توران) و پیکا را و برخلاف ایران، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع می‌گردد. مردم کشور مذکور از پیروان دین قدیم آریایی بودند که کی‌گشتا سب‌نیز قبل از برگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجا سب پادشاه آنجا، از تغیر دین گشتا سب و اختیار دین اشوزرت خبردار گشته سخت بهم برآمد و از کی‌گشتا سب خواست دین جدید را ترک کند و بدین قدیم بازگشت نماید و یا آ ماده کارزار باشد. گشتا سب شق اخیر را پذیرفت. در جنگ مقدس دینی که رویداد اسفندیار، زریر، نستور و گسته‌هم دلیریه‌ها از خود ابراز داشتند که سرانجام بشکست و کشته شدند ارجا سب پایان یافت.

پس از مرگ ارجا سب، مردم کشور خیاه‌اونیس دین جدید را استقبال کردند و بزودی بین سایر مردم تورانی و کشور دوردست چین رواج یافت. مدارک تاریخی در دست است که مردم توران و مغولستان زمانی همه زرتشتی بوده‌اند. اینک نیز بنا بر خبر در دست دراولن با تور مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چند نفر از روشندان و مردان خدا بوده‌اند از آنان است فریانه نجیب‌تورانی که در یسنا (۴۶-۱۲) ستوده شده است. نسل و فرزندان او چنانکه از مندرجات گاهکتابها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده‌اند. در بند مذکور چنین آمده:

"وقتی که راستی از کوشش آرمیتی (مهر و عشق پاک) آنکه از پرتوا و بهشت آراسته میگردد و در نبیرگان و با زماندگان ستوده فریانه تورانی حلول کند، پس آنگاه و هومن آنا نرا بکشور جا و دانی در آوردد و روز و اسپین اهورا مزدا آنا ن را در پناه خود بگیرد."

چنین ستایشی در خور پیروان شایان تمجید است. یوئیشته فریانه، صاحب دل و شنروان از آن خاندان است که نامش در صورت نام مردان خدا با احترام یاد شده است. چنین بنظر میرسد که موبدان دین زرتشتی از خاندان مذکور برخاسته اند. بگفته دینکرد (جلد ۱۴ فصل ۶-۱۸ ترجمه سنجانا) و بندهش فصل ۳۳-۳۴ در باب دما را سپند موبدان موبد زمان ساسانیان از نسل خاندان فریانه تورانی است. بگفته دادستان دینیک (فصل ۹۰-۳) دو نفر از جمله هفت نفر جاویدانان خوانیرس، بنام یوئیشته فریانه و شهزاده افریث معروف به گوپت شاه هم مرز ایرانویج، تورانی بوده اند. فرزندان افریث نیز که از جمله نخستین پیروان پیغمبر هستند، با احتمال قوی موبدان دین بوده اند.

در تاریخ و اسپین ایران شکا فخر فی موجود است و از دو واقعه ای که بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی در دست است. بگفته استا دبلسا را یکی از اسرار مرموز تاریخ همین است، که پس از شاه گشتاسب، تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود. از این دوران پسین دو نورضعیفی می درخشد. یکی فرمانروائی طی دوسده بر بابل قدیم بوسیله دستوران دستورغا بین سالیان ۴۲۸ و ۲۳۴ پیش از میلاد. دیگر جنگ مهیب ایرانیان با ختری و شاهنشاه دلیرشان هوخشتره بر علیه سپاه نیرومند آسوریا ن برهبری نینوس و ملکه سمیرا میس در حدود ۱۸۰ پیش از میلاد. چون سمیرا میس و نینوس در او خرابا دشا هی ایرانیا ن در بابل بقدرت میرسند بظن قوی حکومت ایرانیا ن در آنجا بپایان میرسد. فیروز نسروانجی تا واریا صاحب کتا بخشونم بتا ییدگفتا را استا دبلسا را در مورد فرمانروائی دستوران دستورغا در بابل و پیکار هوخشتره با سپاه آسوریا ن در صفحه ۳۲۹ کتا بخویش سخن میراند.

نفوذ مزدیسنی در بابل

چون در مورد دین مزدیسنی در هند و یونان در دوران پیش از تاریخ اطلاع درستی در دست نیست و اطلاع در دست از دوران تاریخی است، لذا پیش از بررسی آن به بررسی نفوذ مزدیسنی در بابل و آشور می پردازد.

چنانکه گفته شد دستوران دستورغا شهر مقدس دینی ایرانیا ن بین سالیان ۲۴۲۸

و ۲۲۳۴ بر بابل فرمانروائی داشته‌اند. فرمانروائی قدرت دینی طی دو یست سال در یک کشور، موجد احساسات دینی ژرفی بین مردم آنجا و نفوذی بغایت بر آنها داشته است. اندکی از پژوهشهای مهرجی باهای کوکه، که در مورد دین مصریان قدیم ذکر شد، اینک اندکی به ذکر پژوهشهای وی در مورد دین بابل می‌پردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیا ن چگونگی نامهای خدایان و ایزدان آنهاست پژوهشهای کوکه حاکی است بر اینکه اغلب نامهای خدایان بابلی، با نضمام نامهای قدیمی آنها، در صورت و معنی تقلید نزدیک نامهای اوستائی است. مانند خدای بابلی بنام "با ویا بگاش" همان بنم اوستائی و ایزد سرپرست بر سر نوشت انسان است آذر پسر خدای بزرگ آثر اوستائی است که وابسته به اهورا مزداست. گیش زیسده برابر گئوش اوروان، ایشم برابر اشمه، لنور منت مصر شناس مردوک را ا مرو دخوانده که برابر مرات اوستائی میشود. رمن وابسته بخدای خورشید، یحتمل برابر امان اوستائی است که وابسته به میترا یزد خورشید است. سرپنی توم شاید شکل مسخ شده سپنتا آرمیتی باشد و برنپات اوستائی، آشور برابر اهوره یا اشه اهوره، شرروا یلو برابر خستره و ثیریه، می شیر و برابر میتره اوستائی است همه نامهای ایزدان که مقابل گردید در زبان بابلی و اوستائی همان معنی یا معنی همانند نزدیکی دارند. نام ماههای بابلی وابسته به جشنهای موسمی است و همان نامهای اوستائی یا شبیه تقریبی آن است. سی و ن صورت مسخ شده سپنتا می باشد. ایلول یا ایلور صورت مسخ شده هروتات است. تیشری برابر تیشتریه اوستائی، آذر برابر آتراست بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی را دارند.

مهرجی باهای کوکه صورتی از واژه‌های ایرانی که در زبان بابلی موجود است تهیه کرده است چندی آن از قرار زیر است. ایسین نو بمعنی جشن که همان جشن مشتق از یسنه اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابر گئتا، خمه بمعنی گرما برابر همه اوستائی به معنی تابستان، سیسو بمعنی شش برابر خشواش اوستائی، داهوتی، بمعنی بخشش برابر داته اوستائی، اورو بمعنی روز برابر ایا را اوستائی، شررو بمعنی پادشاه برابر خستره، ریسو بمعنی رئیس برابر رتوا اوستائی، سمو بمعنی آسمان برابر آسمان اوستائی، کر بمعنی خوراک برابر خوارته اوستائی یعنی خوردن، دو بمعنی دو برابر دوه اوستائی، مخ بمعنی عالی برابر مز اوستائی، بکه بمعنی آب برابر اپ اوستائی، پاته بمعنی حاکم برابر پئی تیس اوستائی، ایم گه بمعنی پیشوا برابر مگوه اوستائی است که مغ و موبد باشد.

همین اندک تشبیهات دلیلی است که دین مزدیسنی و فرهنگ ایرانیان باستان، بردین و فرهنگ بابل قدیم بزرگی نفوذ کرده و با حتمال قوی تبلیغات فرمانروایان ایرانی یا پیشینیا ن آنها موجب آن بوده است.

در نیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده اند. ترکان اطراف ونواحی آنجا نیز پیرو دین اشوزرتشت بودند. زیرا کورش و داریوش مردم آنجا را به دین و صاحب آداب و مراسم نیکی که از نفوذ دین زرتشتی صحبت میکنند دیده اند. مردم بلخ ونواحی تا بعد از دوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بند بوده اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتار و مغول و چین رواج داشته است. پیشرفت بظاهری سریع مانویت، در آن حدود در نیمه سده سوم میلاد^{سنه}، بپایان رسید. دین زرتشتی بوده که از آن سیرا برگشته بود.

بگفته گیون^(۵)، ترکان پیروز مندر سده ششم میلادی زرتشتی بوده و تئوهای یکتای مطلق معتقد و در سرودهای خویش ایزدانی که مظهر آب، هوا، آتش و خاک میباشند ستایش مینمودند. سفیر روم پیش از بازگشت به حضور خان بزرگ دیسا بول، نخست با غسل و دود خوشبو تطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیز نیز معمول بوده است. هیوئن تسیانگ^(۶) جها نگر در معرفی چین که یک قرن بعد حدود پیاپیان سلطنت ساسانیان در آسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیر ایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جها نگردان بعد ما نند و امبری، وود، کلنل گوردن در تایید گفته او از دیدنیها و شنیدنیهای خود اظهار میدارند که دین زرتشتی تا حدود سده ۱۴ میلادی در آن حدود پیروی میشده است.

مردم بخارا ونواحی با وجود فشا ر مسلمانیان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع مینمودند. وامبری صاحب تاریخ بخارا از جمله داستان بسیاری مینویسد، هنگامی که بخارا بدست مسلمانیان تسخیر میشود، مردم آنجا وبزرگان و اشراف زرتشتی به ترک دین حاضر نبوده اند. چون از فشا ر وارد بخارا باسلام تن در میدهند، راه ورسم قدیم ودین نیکان را پنهانی پیروی مینمایند.

در نیمه سده هشتم میلادی ترکان زرتشتی و رارود (ماورالنهر) بشورش برمیخیزند. بگفته پروفیسور براون انگلیسی، پس از مرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه و بسرکار آمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی از پیروان او به و رارود میگریزد و زرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکنند که ابومسلم از سوی اشوزرتشت جاویدان ما موریت داشته است، و اینک موقعی است که پیغمبر برای احیای دین بزودی ظهور خواهد کرد.

گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان و یونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشوزرتشت درجهان آن روز پیچید، دانایان کشورهای دور و نزدیک، بقصد تحقیق از حقیقت پیام مقدس او و پس از باوری بحقیقت گفتار او پیاپی مشآن را در میهن خویش بمردم ابلاغ مینمودند. ذکر دانایان هند و یونان یا «یونیکه» یونان قدیم از جمله آنهاست. شاهنامها و تاریخهای دیگر در مورد پهلوانان قدیم ایران و تماس مداوم آنان با دولت نامبرده صحبت مینماید. در نوشتههای باستانی هنداشارات زیاده در مورد مراسم و عقاید معموله بین هندوان و همانندی نزدیک آنها با مراسم و باریهای زرتشتی موجود است. اما مدارکی که یونانیان باستان، تا چه اندازه تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بودند در دست نیست. لیکن چنانکه در بعد خواهیم دید دانایان یونان قدیم از افکار و اندیشههای دینی زرتشتی بسیار متأثر شده بودند.

بنا بر نوشتههای دینی و تاریخی زرتشتیان و هندوان، جمعیسرو یونگهان بگفته پارسیان، و «یَمَه ویوس وِت» بگفته هندوان، پادشاه دین و دنیا و بنیان گزار دین و نژاد هندو است. اما او را در هند بنام ولقب «منونیز» میشناسند و بنام «یم» بر تبه خدایان ارتقا مییابد، و بنام «منو» قانگزار است. داستان توفان وابسته باوست. داستان یخبندان و ورجمکرد بین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشید است. بنا بر مندرجات اوستا و سایر نوشتههای زرتشتیان، جمشید نخستین آریائی است که ادعای مینویت داشت، اندیشه ای که همه روحها بقیض چنان جلوه ای نایل میتوان گشت. همین اندیشه و فکر، هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد. ایرانیان از ادعای الوهیت جمشید ناخشنود گشته، او را ناپاک و بدکار بشمار آوردند و گفتند انسان ضعیف و ناتوان، بی آنکه مورد خطائی واقع شود، چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین و والاترین هستی و دانای کل، حقیقت کل و نیک مطلق گردد. لذا جمشید را از اریکه شاهی بزیر آورده، از کشور و میهن خویش بیرون میرانند. جمشید سالانی چند در دیار مقدس هئتومانث^(۷) (نام قدیم سیستان) بسر میبرد. بنا بر روایات موجود با دختر پادشاه آنجا ازدواج مینماید. و پادشاه و نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند.

اما ایرانیان از فشار خویش بر جمشید دست بردار نبودند. وی مجبور میگردد بهما هواخواهان خود در هند کشور همسایه پناه جوید. بنا بر روایات و اسپین، در هند نیز ایرانیان او را دنبال میکنند و سرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد. اگر آنچه در مورد تشخیص «جم و یونگهان» (جمشید) با «یَمَه ویوس وِت» گفته شد درست باشد بنا بر روایت

هندی، جمشید در هندوستان بنام منوبزندگی داده میدهد، و شالوده دین و نژاد هندوان را میریزد، روایات ایرانی حاکی است براینکه، پهلوانان سیستان قدیم از نسل جمشید هنگام لزوم بیاری خویشان هندی خویش، موقعیکه هومیان کشور موجب زحمت و آزار آنها میگشته اند میشتافتند.

با وجود این حقیقتی است مسلم که شالوده دین قدیم ایرانیا و هندیها همانند است. بطور مثال اهوره ایرانی برابر آسوره هندی است، بهاگه (بخ) برابر بگه - اشا برابر تا - میثره برابر میتره - نریوسنگه برابر نرئاشنسه، هور برابر سوریا - آپام نیات برابر پام نیات آرمیتی برابر آرمیتی، ئیریا من برابر آریا من و مانند آنها. همانندی نامهای اشخاص - ییمه (جم) اوستائی برابر یمه شریته برابر تریته - گندروه برابر گندها روه گرسائی برابر کریشانو - یسنه اوستائی برابر یژنه - هوم برابر سوم - مانثره برابر مانثره و غیره.

هر دو ملت جشنهای موسمی دارند. ماهای ولیه و قدیم هر دو قمری و شایسته نگهداری میدانند. اینگونه همانندیها، در بخشهای گوناگون تاریخ باستانی دینی هر دو نژاد یافت میشود. هنگامیکه دسته‌ای از پارسیان پس از ساسانیان و پیروزی اسلام به هند روی می‌آوردند، خلاصه عقاید و اصول دین خود را در ۱۶ ماده بخدمت جادای راه نافرمانروای سجان تقدیم میدادند. چون بابا وریهای آنان همانندی داشت اجازه سکونت به آنها داده میشود.

باید دید آیا هیچیک از اصول آیین اشوزرتشت را در آیین هندوان میتوان یافت؟
براستی دین اشوزرتشت دین مینویست، در موردیگانگی و یکتائی مطلق، شناخت والاترین هستی، فروزه‌های سودرسان و رسای اهورا مزدا، مبنی بر انواع نیروها و فعالیتهای او، امر بزرگ آفرینش در اعتلای روانان، عشق و مهر مداوم او، و دستگیری ارواح ضعیف‌ناتوان، در رشد و پیشرفت در سلوک و رهروی بسوی کمال و تلقین پیگیری از سر و در پیروی راه نیکی و فضیلت و طریق سلامت مینوی و رحمانیت، پایه‌گذاری و ذکر فضیلت و ردیلت و نیل بپاداش یا سزا برابر سرشت ذاتی خود، کوشش مداوم در راه نیکی که موجب اعتلای روان است، اینک والاترین هستی بنا بر ذات نیک مطلق خویش، موجب بدی نتواند بود، اینک وجود بدی در زندگی نتیجه عجز و ناتوانی روح در پیمودن طریق تکامل و ثمره اصلاح و کوتاهیهای مذکور یا بعنوان محرک در بیداری روح خواب آلود و اقدام بکوشش و تلاش برای زندگی عالی و والا، آزادی فکر برای افسراد در اختیار راه و فعالیت در بربرد زندگی، و مسئولیت وجدانی هر کس برابر کردار خویش، صحبت کرده و مبالغه مینماید.

اصول مذکور با روش عادی فکر هندوان متغایراست و امکان حفظ تمامیت و ویژگی

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه‌ها و طریقه‌ها و دین‌ها که در پیرامون باوریه‌ها وحدت و کثرت یا توحید و شرک دانیان قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوارپیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنا براین اگر دین پاک از زرتشت در زمان خود و گسترش یافته باشد، مدارکی که تاکی و چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هند با دگر دیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر رشد و گسترش آن بی‌یقین افزوده می‌شود. با احتمال قوی در روائی دین خودبین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. می‌گویند نوعی از دین زرتشتی در پنجا ب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در پها ویشیه پوران^(۸۱) که کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه‌های زهره‌مانا بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ و نور و چیزهای متبرک دیگر می‌ستایند و کشتی بکمر می‌بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام - روبند) بر روی می‌بندند و دوشاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میترا (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا ورجنا (ایزدان سروش و روشن با میترا ارتباط دارد).^(۹)

دانشمندان می‌هند سر را مچند را بهند را رگر در نوشته خود در مورد ویشنوئیرم و سیتو^(۹۰) درباره مگه (مغ) مینویسد "آثار مگه در راجپوتانها و استانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان باشند و با نام زره‌شسته مذکور در پها ویشیه پوران که زرتشت پیغمبر اوستائی است مرتبط میباشد. . . . ستایش خورشید را میترا به وسیله آنها در هندوستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجاد و تا آسیای صغیر حتی روم پیش میرود. ذوق تبلیغ دین که در آنها دپیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش می‌آید."

با توجه دکتربهند را رگر که ستایش میترا را یزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استادلسا را میباشد، هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهی دوران واپسین هخامنشی است.

گسترش فلسفه و دین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونان باستان و شیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و آفریقا صحبت میشود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۵۰۰ ساله بدرستی مورد بحث و تقدیر قرار نداده بودند، زیرا مدارک لازم درحالی که بخشی را نوشته‌های مردم بیگانه حفظ نموده‌اند، بطور کلی در ایران، با نضام نوشته‌های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود می‌گردد. با وجود این آن مقدار مدارک در نوشته‌های بیگانگان نگهداری شده، که با نظرا جمالی بحقیقتی که آنان چه بوده‌اند، میتوان پی برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروزگر خیراندیش و قدرت فرمانروائی در نیسکوکاری، در آبادانیهای زیبا و مجلل ملی، در جشنهای دینی، و ملی واجتماعات با شکوه آنها، در شکوه و آداب دربار ایشان، در لطافت فرهنگ و اندیشه‌های بلند آنان، در نفوذ فرج بخش و تماس و ارتباط مهرا نگیز با ملل دیگر، در دوره خود فروغ درخشانی بودند، دوره‌ئی که شاهد موفقیت با شکوهی بین عروج و نزول آنها بود.

درخشانترین دوره تمدن اروپا که فروغ اندیشه‌های فلسفی درآموزشها و نوشته‌های سقراط، افلاتون و ارسطو جهان غرب را منور میسازد، پرتوی است که بیشتر آن از تماس با دوره جلال و عظمت ایران که با آنها همزمان بود اخذ گردیده است. اندیشه‌های چنان بلندیا هما نند نزدیک به آن پیش از تماس مذکور در اروپا وجود خارجی نداشت. همچنین با قطع تماس فروغ مذکور ناگهان خاموش می‌گردد. دانش فلسفی و عقلانی بحدی در نوشته‌های سده‌ها نشمند مذکور جمع گردیده که بحکم عقل سلیم، اغلب آن ما خود از تماس با بیگانگان و یا اقتباس از افکار رودانش مردم دیگر میباید، مقدار زیاد آن چنانکه دیده میشود از ایران گرفته‌اند. روانشا دسید محمد کاظم امام در کتاب «فلسفه در ایران باستان» و مبنای حکمت الاشراق «با بیانات بلیغ با ثبات میرساند که سرچشمه فلسفه فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی و دانش ایرانی است.

بدیهی است سرچشمه اندیشه‌های نظری یونان از آسیا میباید. چون باوریه‌ها و اصول دین زرتشتی و ایرانی بر پایه استواری مقرر و در آسیای غربی معروف و نامی بوده، دانشمندان یونانی مسلماً از آن با خبر و مقدار زیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهور است دانشمندان یونانی چون فیثاغورث و دموکریتوس از مغان دانش آموخته‌اند. ظهور و برخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب تشدید توجه یونانیان به باوریه‌ها و اندیشه ایرانی می‌گردد. اُستانس دانشمندان ایرانی که در لشکر کشی‌ها یا رشا بر علیه یونان با وی همراه بود، توجه آن مردم را بخود جلب مینماید. حتی پس از پایان دوران هخامنشی سوسیون از مردم اسکندریه که بسرپرستی بطلمیوس اپی فانیس (۲۰۴-۱۸۱ پیش از میلادی) در کتاب بزرگ خویش حکمت پیشین ایرانیان را ستوده اظهار میدارد که فلسفه زائیده ایران و از آنجا در جهان گسترش مییابد.

بنا بر این جای شگفتی نیست که حکمت و اندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزشهای دانشمندان یونان را سیرا بساخته است. معروف است بزرگترین آنها می که دشمنان برسقراط (۴۶۹-۳۹۹ پم) وارد می‌آوردند، معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است. حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت، خدای دانایان، که اهورا مزدا است تمام یلات ذهنی سپنتا مینوی یعنی خرد مقدس و انگره مینوی یعنی خرد خبیث جاویدانی روح، وجدان یا دینا، دارذاتی نیکی و بدی، اندیشه‌ها و باوریهائی است که ویژه دین زرتشتی میباش^(۱۲)د. مشهور است سقراط مدتها برابر خورشیدیه مراقبه می‌پرداخته است.

با زآموزش "ایده" از شاگرد بزرگ او افلاتون، شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهر زرتشتیان دارد. ایده را تعریف میکند که لازمه قبلی فعل آفرینش و سرنوشت ذاتی موجودات است بطور آزمایش در مکالمه آمده و پیرایشانی مداوم افلاتون در بیان و توجیه آن دلیلی است با پروروشن که اندیشه‌ی مذکور از خود او نبوده و از سرچشمه بیگانه اخذ شده است.

مدارک خود یونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاتون از دین اشوزرتشت اقتباس گردیده. هیراکلس^(۱۳) آموزش اشوزرتشت و افلاتون را چنان توجیه مینماید که گویا هر دوشا گردیک مکتب میباشند.

بیانات افلاتون در تعریف صفات اصلی اغلب مبهم است. مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست از حکمت، خوبی، درستی، داد، خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپند زرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا، وهومن، اشا، خشترا و آرمیتی میباشند. بقیه دوا امشاسپند هروتات و مرتات، حالت کمال رحمانی زمان و مکان و ترکیب نفس ذات مینویست.

گفتار افلاتون مبنی بر اینکه، راستی و لاترین عمل اخلاقی انسان است، با زگوئی از گفتار اشوزرتشت میباشد، که اشایا راستی بهترین نیکی است و همین گفته را ارسطو در کتاب اخلاق بر اساس اشموهو، فورمول فلسفی دینی اشوزرتشت بیشتر می‌پروانند.

افلاتون به روح کاینات یا جهان آفرینش معتقد میباشد و باوری دارد بر اینکه از ماهیت خویشتن ناآگاه است. این گفته توجیه گئوش اوروانا و ستاست که سرجمع ارواح جهان آفرینش و از روح مطلق مینوی جداست. قطع نظر از اینکه اوستا بطور شاخص آنرا صاحب آگاهیه توصیف نموده، بظاهرا از خویشتن ناآگاه است. در اینکه افلاتون مفهوم این موضوع را بدرستی استنباط کرده تردید رواست، زیرا بیاناتش در توجیه آن گاهی مبهم است.

گفتا را فلاتون مبنی بر اینکه جهان آفرینش یا جهان جسمانی تجلی خداوندیست و شایسته ستایش میباشد، مفهوم آیین اوستائی است. مندرجات اوستا آن را توضیح و زرتشتیان در زندگی روزانه دینی و مراسم مقدس آنرا نما داهورا دانسته و با عقیده راسخ انجام میدهند. افلاتون در آنجا که گوید خواست روح، نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست، در توجیه ذات فروهر یا نفس رسائی نیرومند بیکران صحبت میدارد. با افلاتون حکمت ذهنی زرتشتی را با زگو می کنند آنجا که گوید روح، دل و تن یا با صلاح و ستا و روان، مننگه و تنو، هستی انسا را تشکیل میدهد. افلاتون در مورد نیکی بدرستی بحث نکرده، لیکن شاگردش ارسطو و چون استاد خویش دانشمندان می، ظاهراً بواسطه تماس نزدیکش با ایرانیا که استاد واقعی این بحث فلسفی بوده اند آن را بطور قطع و درستی می پروراند. جالب توجه است که بیانات ارسطو در تعریف آن تقلید نزدیکی است به اشم و هواصل اوستائی آن. باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر ۱۲ هزار پوست گاو و بخت زرین نوشته شده بود در کتابخانه های محفوظ بود از اسکندر گجستگ خواست آن را به یونان منتقل سازد. ارسطو گوید^(۱۴) فمردم در کار خویش قسمی از نیکی است که آن و هوا و ستائی میباشد. در بین نیکیها بهترین نیکی موجود است و آن و هو و هیستم اوستائی است. بهترین نیکی از تجربه خوشبختی بدست می آید و آن اوشتاست. بهترین نیکی در اجرای روح نیکی میسر است و آن مفهوم اشم میباشد. تجربه خوشبختی در صورت پیروی راستی از بهر راستی امکان دارد. این جمله مفهوم واقعی "اشائی و هیشتائی اشم" اوستا میباشد. بیان مذکور تفسیر درست فورمول اشم و هواست.

اینست جوهر آنچه را که ارسطو در کتاب اول اخلاق بحث میکند، بقیه مندرجات کتابها در مورد فضیلت و ردیلت میباشد و معتقد است فضیلت نتیجه میانروی است و ردیلت نتیجه افراط و تفریط نسبت بصفت و کیفیت ویژه ایست. کتاب سوم دینکرد مجموعه از فلسفه و دانش باستانی بر اساس مندرجات اوستاست، فضیلت و ردیلت را به همان نحو و اصطلاحات خاص ایرانی پیمان، فره بوت، ائی بی بوت، به ترتیب بمعنی میانروی، زیاده روی و اندک روی تعریف مینماید که افراط و تفریط میباشد. نویسندگان کلاسیک مانند پلوتارک، پلینی و استرابودر مورد دین ایرانیا فراوان نوشته اند و بنوشته های زیاد دیگران هم اشاره کرده اند. از آن نوشته ها چنین استنتاج میشود که ایرانیا باستان در کلیه موضوعات دانش و فرهنگ، ادبیات فراوان داشته اند. پلینی از قول هرمیپوس اشعار میدارد که سروده های اشوزرتشت دومیلیون بیت بوده است^(۱۵)

۴۲۶ قلمرو گسترده دین کهن ایران در آسیا، اروپا و آفریقا

چنانکه گفته شد گسترش و توسعه مهرپرستی که آشخورش از زرتشتیگری است، بسواسطه پیروی شاهنشاهان هخامنشی، تقریباً در همه جهان باستانی با حرارت و ذوق و شوق پیروی میشده است. در نخستین بنده مهریشت، اهورا مزدا ایزدمهر را همپایه خویش قرار میدهد. در آنجا چنین آمده: "ای اسپنتمان هنگامیکه من مهرپیوندگاران را بیا فریدم اوردرا در شایسته ستایش بودن، در سزاوارنیایش بودن، متساوی با خود من که اهورا مزدا (هستم) بیا فریدم" بنا بر این شگفتی نیست که پادشاهان و اسپین هخامنشی آن را بر سایر ایزدان و ستودنیهای راجان بخشیده در صفا اهورا مزدا قرار میدهند.

در سنگ نبشته داریوش و خشایارشا، ایزدان را بنام یغواهورا مزدا را والا ترین همه قرار داده است. لیکن در سنگ نبشته اردشیر دوم و سوم نام میترا یا مهر در ردیف اهورا مزدا قرار داده شده و نام اناهیته یا ناهید در کتیبه پادشاه قبلی ذکر گردیده. بنظر میرسد سیستم فلسفه بلندی که اطراف نامهای ایزدان بوجود آمده، بدوره هخامنشیان نیز سرایت کرده و هر یک مکتب خاصی از خود داشته اند. چنانکه گفته شد افلاتون و ارسطو دیگران سه سیستم فلسفه مینوی و ابسته به فروهر، اشاه و روات و امورات را از ایران اقتباس و به یونانیان تعلیم میدهند.

مهر چنانکه دیده میشود، ایزد حامی خاندان هخامنشی بوده و در سنگ نبشته های داریوش و خشایارشا، نام رتام یا اشم نیز آمده که مظهر و بالاترین راستی و قانون مقدس در طریق مینویست. بنا بر این بطور صریح نمیتوان گفت که مهرپرستی در دوره این پادشاهان بزرگ بگسترش و نفوذ خود آغاز کرده باشد.

خشایارشا در کتیبه خویش در مورد استقرار آئین و رجا و ندر راستی بنام رتام یا اشم، در سراسر کشور خود صحبت میکند. در گوشه جنوب شرقی ساختمان تالار بزرگ تخت جمشید شالوح سنگی منسوب به خشایارشا کشف گردید. از جمله مندرجاتش چنین است: "خشایارشا گوید... بین کشورهای مفتوحه بعضی ارواح خبیث را میپرستیدند... در عوض آنها را به پرستش اهورا مزدا دانی مطلق و رتام والا (ارت - ارتام) آیین مقدس راستی و ادا کردم."

چنانکه بنظر میرسد، غیرت مذهبی، پادشاه بزرگ را وادار کرده که گمراهان را بستانش خدای راستین مجبور کند. اما آشکارا است، غیرت و حمیت را بدون تشخیص و تمیز در فرمانهای خود بکار نمیبورده اند. شاهنشاهان هخامنشی، نسبت بکلیه مذاهب رسمی و نیک بردبار و فراخی حوصله و سعه صدر داشته اند. کورش بزرگ معبد کلیمیا را

محل شگفتی است که گفته‌های مذکور در مورد مهر، با مندرجات مهریشت و بخش دیگر اوستا بسیار نزدیک می‌باشد. آداب و تشریفات مرموز که در اطراف مهر وجود آمده، گویا در مراسم و تشریفات فراماسیونی با دامه‌حیات می‌پردازد. اما چنانکه گذشت آنچه بنام مرموز شناخته شده، پرستش والاترین هستی اهورا مزدا، بنام مهر و هواخواهانش همان خدای زرتشتیان را بنام مینوی دیگر می‌پرستند.

چنانکه گفته شد، بنظر می‌رسد، در زمان هخامنشیان، مهرپرستی بین ملل بسیار نفوذ می‌کند. پیشرفت آن از سوی مشرق تا به هندوستان می‌رسد و مردم آنجا به پرستش مهر و ساحتن معبد مهر می‌پردازند. همچنین در آسیای غربی و دیاری که در تماس رومیان واقع می‌گردد، بگسترش می‌پردازد. فرما نروایان ایرانی بویژه هخامنشی در کاپادوسیا، پونتوس، فریگیا و سیلیسیا فرما نروائی داشته‌اند. بزرگترین همه خاندان‌های پونتوس، بطور عمیقی با دین مهر ارتباط داشته‌اند. وجود نام زیاد مهر داد در میان آنها دلیل بارزی بر حقیقت گفتار بالاست.

می‌گویند آوارگان سیلیسی، مهرپرستی را میان رومیان رواج داده‌اند. لیکن تردیدی نیست که پایگاه‌های نظامی رومیان یا لشکرکشی‌های آنان در آسیای غربی موجب تماس با بومیان و مصادف تشریفات مرموز و سمبولی مهر می‌گردد. زهد و وظیفه‌شناسی و انضباط بومیان در زندگی و انجام تشریفات مرموز و موثر، تاثيرات ژرفی بر آنها وارد می‌سازد. چنانکه پمپی فرمانده سپاه رومیان در لیسیا حدود ۶۷ سال پیش از میلاد به انجام تشریفات مکتوم مهر می‌پردازد. بسیاری از اتباع آسیای روم و نفرات پادگان‌های آنها در سراسر استان‌های اروپائی و آفریقائی آن پراکنده و موجب میشوند گروه بسیاری از جمعیت آنجا پذیرای آیین نوگردند.

بی‌یقین چیزی جالب توجه در این دین ایرانی موجب می‌شود که در استان‌های دور افتاده و بین ملل متنوع با تمایلات گوناگون باسانی روائی یا بدو تقریباً "سراسر قاره اروپا و آسیا و آفریقا را در پایان سده سوم میلادی فراگیرد. دیوکلیتن بسال ۳۰۷ میلادی مهرپرستی را که در امپراتوری روم ۲۴۰ سال از عمر آن گذشته بود، مذهب رسمی کشور اعلام و مهر را حامی آن قرار دهد.

بهر حال حریفی بنام مسیحیت وارد میدان می‌گردد. هنگامیکه قسطنطین امپراتور بیزانس، بدین نما را ارشاد می‌گردد، مسیحیت تقویت یافته، جای مهرپرستی را بتدریج اشغال مینماید. اما این امر باسانی صورت نمی‌گیرد و تا مدتی دراز مخالفت سختی ادامه می‌یابد. زیرا ژولین (۳۶۰ میلادی) امپراتور نیرومند مهرپرستی را دوباره مذهب رسمی کشور اعلام مینماید. ولی بواسطه مرگ نا بهنگام او در میدان پیکار با ایرانیا، مهرپرستی پشتپایان بزرگی را از دست می‌دهد.

بالاخره در حدود یک سده کشمکش سخت، مسیحیت با چرخ و تعدیل و اقتباس‌هایی

از آیین مهرپرستی، آن را از میدان خارج و خود را در اروپا مستقر میسازد. دین مهر بنام دین مسیح و جشن کریسمس و ایستر، جشن انقلاب زمستانی و اعتدال بهاری که کنایه از تولد مهر پس از شبهای تاریک زمستان و شبیلدا و کسب جلال بهاری در کایناتی که بر آن حکم فرماست بنام جشن مسیحیان تبدیل میابد.

دین اشوزرتشت در چین

در حالی که دین اشوزرتشت در میان ملل دیگر بگسترش و ادامہ حیات میپردازد، باید دید چگونه تا سده های میانه دین مهم چین بشمار میرفته. آقای فاساروقی در مقاله جالب خویش در ژورنال تهران ۱۹۳۷ در مورد زرتشتیان چین حقایق را با گفته های دیگران ذکر کرده که اینک خلاصه میشود.

کتاب کهن چینی "سهئی-پ" نیان پاو " در گفتار خویش در مورد ایران و دین زرتشتی گوید ".... اشوزرتشت اصرار میبرد که دین خود را برقرار میسازد. او دانای روشن دل ایران میباشد. " کتاب مذکور بر سال ۸۸۰ میلاد تدوین و آن سالی است که کنفوسیوس دانشمند بزرگ چین متولد میشود.

بنظر میرسد که شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ایران گردیده به چین نیز رسیده و انظار دانشمندان آنجا بسوی نیروی مذکور که چهار نعل بسوی پیشرفت میتا متوجه میگردد.

بهر حال از گفته مذکور منظور این نیست که اخبار ایران و دین مقدس پیش از آن زمان به چین نرسیده است. قبلاً " در مورد پژوهشهای که هیارچی و نفوذ مذهب و فرهنگ ایران در چین در روزگار پیش از تاریخ صحبت شد، پژوهشهای بعدی در نوشته های چینی حاکی است که این نفوذ مذکور، تا سده های میانه ادامه داشته است.

بنظر میرسد دین زرتشتی به ورود به چین بنام " پای هواو " یعنی دین آتش معروف میگردد. لیکن نامش بزودی اصلاح و به " هو هین " نامور میشود یعنی دینی آسمانی یا دین خدای آسمان. این مطلب در کتاب "یا او کوئن" مولفه ۱۱۳۱ میلادی در زمان سلطنت چوهینگ از خاندان نون سونگ تصریح گردیده و گوید واژه هین ترکیبی از تین بمعنی آسمان یا خدای آسمان میباشد.

نویسنده نامبرده سخن خود را چنین ادامه میدهد، اسم خدا در کتاب بودائی "موسین چا ولو" میباشد. این خدا سرسپرده ئی بنام " سیوتن تچه " دارد که دین بودائی را مطالعه و خود را در ایران دانشمند دین ساخته. بعد از رشادیه چین میرو. نویسنده در نوشتن نامها، بظا هر مرتکب اشتباهات گردیده است. "سوا وله تچه" ظاهراً با یستی سروش باشد. که هیارچی که ذکرش گذشت در مورد نفوذ اصول سروش و اشاع مذهب چین از آن سخن را نده است. اما معلوم نیست چرا نام ایزد برنام اهورا مزدا

یا هر مزد که بصورت خورمزد تا زمان کبلای خان نوه چنگیز در چین زنده بوده و مارکوپولو از آن صحبت میدارد پیشی گرفته است. آیا امکان دارد که زمانی سرش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی در چین شایع شده باشد؟ بیقین - چنانکه با احتمال ضعیف، مهرپرستی در چین نفوذ کرده و مانند مغرب زمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد. با وجود این نام سرش اغلب اوقات با نام اهورا مزدا یا هر مزد مربوط بوده و امکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد.

اهمیت گفته بالاییانی است در "یا اوکوئن" که هین نام خدای ایرانیا ن است و کلیه سخنانی که در مورد هین نوشته شده را جمع بدین زرتشتی میباید. معنی واژه هین گفته بالا را بیشتر روشن میکنند و آن اینکه در کتاب "یوپین"^(۱۹) مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گوید که هین یا هن بمعنی "هون" یعنی خدای بیگانگان میباشد. لذا برابر گفته ما حب "یا اوکوئن" منظور از بیگانگان چنانکه در بالا آمده ایرانیا ن میباشد. همچنانکه شکوه کورش بزرگ توحه خاص چینیها را بدین زرتشتی جلب مینماید، ظهور خاندان ساسانیان موجب تشدید روایتی دین میگردد. چینیها ساسانیان را "سن چن" نوشته اند. دین زرتشتی از آن زمان در چین رونق بیشتری میگیرد و معا بد جدید برای پرستش بوجود میآید.

بنابر مدارک چینی، هنگام طلوع خاندان "پیوی" (۲۲۱ - ۲۶۵ م) مردم شمال، مراسم و تشریفات بافتن خدای آسمان مردم بیگانه انجام میدهند. منظور از مردم بیگانه ایرانیا ن است. سن سوم در کتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن را تا ییدو گوید در دوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین و ایران برقرار بود است. سالیان بعد دین زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان "دن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیرد و پادشاهان خاندان شمال آن دین را میپذیرند.

در "لیئی تچه" هفتمین جلد "سوئی چو" آمده که شاهان خاندان "هی و تسی" در سده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانه، اغلب اوقات از مردم بیگانه (یعنی ایرانیا ن) استمداد میجستند. نویسنده چینی "تچن یوئن" اشاره به متنی کرده گوید "امپراتور هی و تسی که بسال ۵۷۶ میلادی براورنگ شاهی می نشیند، بحدی بخدایان (منظور ایزدان) بیگانه علاقمند بوده که هنگام فدی و نیا زبه افتخار آنان مینواخته و میرقصیده. (رقص و نواختن از تشریفات چینی است که در دین نو وارد میشود).

دین زرتشتی در چین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده و رونق آن در دوره سلطنت خاندان "تنگ" در چین نمودار است.^(۲۰)

بنا بر مذهب اوک چینی، معا بد فراوان زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان تنگ در چین وجود داشته که چهار تای آن در پایتخت چین شرقی و دوتا در پایتخت چین غربی میبوده در جلد سوم "لینگ کینگ سن کی" که در ژاپن نگه داری میشود آمده "در شهر سو" پایتخت چین شرقی، بخش "پوشچنگ فنگ" معبد زرتشتی است "ودرا داسخن گوید" در شهر مرکزی هونا ن معا بد زرتشتی موجود است . . . در دوا پایتخت و شهرهای کناری با ن دین زرتشتی جلب توجه مینماید .

خبر در دست در مورد شهر هونا ن آنست که سالی یکبار با تشریفات ویژه ئی قربانی در آنجا بعمل میآید، گویا چنین تشریفات و مراسم مربوط بمهرپرستی و دال بر پیروزی بر نفس میباشد و یا چنانکه گفته شد از مراسم چینی است که در دین نو داخل میگردد .

اما کنان دارد بعضی از معا بد مذکور بوسیله رهگذاران یا ساکنان زرتشتی چین بنا شده باشد . چنانکه شاهزاده پیروز که چینی ها او را "پیلوسه" مینامند، چون تلج و تخت پدری را از دست میدهد، بچین مهاجرت و بسال ۶۷۷ میلادی تشکده ئی در آنجا بنا مینماید که بنام معبد ایرانی نامور میگردد . همچنان پارسیان نیز پس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت به هند، شالوده نخستین تشکده را ریخته و بیاد شاهنشاهی ایران بنام ایران شاه نامور میسازند .

بیشک اغلب تشکده های زرتشتیان در چین، مختص بزرتشتیان چینی بوده که جمعیت آنها چنانکه گذشت اجتماع بزرگی را تشکیل میداده است . آثار دینی زرتشتیان در چین حتی هنگام پادشاهی کبلای خان بزرگ در پایان سده ۱۳ میلادی نظار را بخود جلب مینموده است .

بنا بر پژوهشهای دکتر "آت سوچی" آساهی که گه "استاد زبانهای قدیم در دانشگاه توکیو، ظاهراً" بواسطه غلبه نفوذ دین زرتشتی در ایران بسیاری از اندیشه های ایران در سده نهم میلادی به ژاپن نیز وارد میگردد .

چنانگردنا می ما رکوپولو که در اوایل سده ۱۳ میلادی چند سال در دربار رکبلای خان نوهی چنگیز خان میزیست، بیانات جالبی از ملاحظات خویش در مورد مذهب مغولها در چین بیا دگار گذاشته است . بگفته او آنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقد و روزانه جلواتش در حالیکه بوهای خوش بر آن دود میشود به بندگی میپردازند . کسانیکه وارد دربار پادشاه میشوند باید در و بند بر صورت داشته باشند که همان بنام زرتشتی است . بیگانگان پس از غسل و تطهیر با دود بوهای خوش بحضور خان بازمیآیند چنگیز خان را بنام بوخت یعنی نجات یافته یا دمیکند که واژه ایرانی است . پول دولتی را "پائزه" مینامند که صورت اوستائی آن "پائسه" وبمعنی چاپ برجسته میباشد . پیسه هندی بمعنی پول از همان ریشه وبوسیله فرمانروایان تورانی قدیم بهندران یافته است .

گفته‌های مارکوپولودر مورد عادات و مراسم ترکها و مغولها همان مراسم زرتشتی است که بین آنها باقی مانده. پیش از پایان این گفتار مبنی بر نفوذ دین زرتشتیان در میان تورانیان، ذکر احساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی با بر بنیان گزار سلسله کورگانی در هند مهم است، که حامی فرهنگ و زبان پارسی بوده و هنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیار میکرده‌اند. اکبر بزرگترین پادشاه آن خاندان، تمایل خاصی بدین و مراسم و جشنها و تقویم ایران باستان داشته‌است.

با پیداست ترکها و هونها ی مجارستان امروزه نیز ارتباط قدیم را با دین اشوزرتشت فراموش نکرده‌اند. جراید ترکیه در سالهای پیش مسائل ارتباط خود و هونها را با ایران باستان بویژه سنت‌های آنها و واژه "ایستن" که بی‌تردید شکل مسخ شده یز یا یزدان ایرانی است مورد بحث قرار داده بودند.

دین هونها و مردم نواحی طی دوره‌های زرتشتی بوده

چنانکه گفته شده هنگام ظهور زرتشت، بزرگترین دشمن دین، پادشاه خیه ونیس بود که ارجاسب نام داشت. انگیزه مخالفتش با دین جدید، وفاداری نسبت بدین کهن بود که شاه گشتاسب شهریا را بران نیز همان را پیروی میکرد. مخالفت او جستن بهانه‌ی بود برای پیکار با گشتاسب، و او را در مورد دین این همه جا روجنجال راه نمیانداخت. (پادگار زیران ۳ و ۴) ارجاسب در پیکار با گشتاسب جان خود را باخت و مردم خیه ونیس بنا به تبلیغات شاه گشتاسب دین اشوزرتشت را پذیرفتند. (یشت ۵-۱۰۹).

مندرجات اوستا و پادگار زیران از کتب پهلوی، ارجاسب را پادشاه خیه ونیس می‌شمارد. مندرجات فروردین یشت (۱۰۰) و زامیاد یشت (۸۶) حاکی است برای اینکه گشتاسب در پشتیبانی دین اشوزرتشت در برابر دشمنی هونها نیز، بدفاع برخاسته است، بسا وجود این روشن نیست که منظور از هونها، همان مردم خیه ونیس باشد. اگر واژه "هونه" اوستا در جمله "هونه و وئسه کیه" بنا بر عجم استا دبلسا را منظور ملت یا نژاد باشد و نه واژه‌ای که معنی مراقبه و تفکر یا خاندان را بدهد، هونها ملت بسیا رکهنی هستند که تخت فرمانروائی ویسه، عموی فراسیاب و پدر پیران سپهدار را وزندگی میکردند.

توس پسر نوذر پادشاه ایران از ایزداد آردوی سوراً نا هیته برای پیروزی بر ^{ویسه} ^{مونس} در خواست کامیابی مینماید. همینطور آنها نیز برای پیروزی بر توس از آن ایزد در خواست مروائی را دارند. میدان کارزار، در گذرگاه خستروسوک بالای کنگدژ، ساخته سیاه و ش می باشد. موقعیت آن بنا بر پژوهش‌های مستتر در شمال غربی ازبکستان است. چون موقعیت خیه ونیس را نمیتوان دورتر از بلخ، محل روائی دین اشوزرتشت قرار داد،

هون و یسه را با یستی مردم خیه اونیس یا همسایه نزدیک آنها دانست .

نویسندگان کلاسیک از "شیا اونیته" صحبت مینمایند . بزعم دارمستترخیه اونیس میباشند و مینویسد نزدیکیهای گیلان بوده ، از لحاظ مجاورت خیه اونیس به بلخ ، دارمستتر با یستی در اشتباه باشد و یا آنکه شیا اونیته را از مستعمرات دورخیه اونیس باید شمرد .

چنان بنظر میرسد دانشمندان در مورد اصل مردم مجارستان یا هونگری که ذکرش در اوستا و سایر نوشته‌های دیگر آمده هم‌رای نیستند که از خلاف مردم خیه اونیس یا ^{هونها} میباشند . بعضی از آنها مانند دگتر ژهن کراکسونی معتقد است مردم مجارستان ، مسلمانان از مردم آسیا نبوده و با نژاد ترک و هون نسبت ندارند . قبیله‌ای بنام "انگور" بر مردم هونگری یا مجارستان غالب میگردد و نام خود "انگور" را بر آنها منسوب میدارند که سپس هونگر میگردد ، مردم مجارستان که در اصل فینی هستند ، قدرت را از دست آنها گرفته ، تابع خویش میسازند . دکتر کراکسونی دین مردم انگور را که زرتشتی بوده اند می‌پذیرد و اظهار میدارد فرهنگ اشکانی و ساسانی را بارث آورده اند .

با وجود این پروفیسور زجتی با نظریه دگتر کراکسونی در مورد اصل نژاد مردم مجارستان موافق نیست . نظریاتی که عناصرفینی ، و گول ، استیاگ ، زوریو ، چرمیس ، چووس در خون مردم مجار مخلوط است ، می‌پذیرد ، لکن اصرار می‌ورزد که ترکیب مهم مردم مجارستان از هونهاست و عنصر ذاتی تکذیب‌ناپذیر هون را که در عروق آنها جریان دارد نمیتوان انکار کرد . اکثر دانشمندان با نظریه پروفیسور زجتی موافقند . چنین بنظر میرسد که هونها در دوران تاریخی با طراف و مناطق دور و دراز پراکنده میشوند از سوی مشرق تا به کانسودرچین و از مغرب تا به کزاکستان در شوروی پیش میروند در حدود سده دوم پیش از میلاد ، دسته شرقی آنان در چین معروف به "یوئیچی" از فشار "هی‌ا‌ونگ" بخش شمال غربی هند روی آورده تا هفتصد سال در آنجا بفرمانروائی می‌پردازند ، ولیکن به پیروی دین زرتشتی ادامه میدهند . دسته دیگر به منطقه اورال و سپس به مجارستان (هونگری) پیش میروند ، و عناصری با خود می‌برند که در طی زمان مردم آنجا را در خود مستحیل میسازند .

مردم مجار در اصل از "مگیار" (۱) تشکیل یافته است . نظریه دیگر آنکه آنها از نسل سواران صحراگرد و چادر نشینان آلتای و صاحب عناصر ترکی میباشند ، که با زنان "اوگرا" ازدواج نموده گویش آنها را اختیار میکنند و در سده نهم میلادی بدشت مجارستان وارد و اقامت میگزینند . بگفته گیون ^{۲۲۱} ثرکان آلتای زرتشتی بوده اند ، و امبری در مورد دین

۱- مگیار احتمالاً ترکیب یافته از واژه مگ و یار می باشد که مفهوم آن دوستدار مرغ است .

(۲۳)

مگیا رگوید "مگیا ربا روح ایرانی‌ها ن زرتشتی چنان سرشار بوده اند که از حیث فرهنگ و ادب از اروپائی‌ها همان رتبه برتر میشوند." اُریا دگه کشور دانسوب را برای خویش تشکیل میدهد، در حکمت سیاسی خویش از فرهنگ پارسیان مدد میجوید که مناطق اورال و ولگا از نفوذش متاثر شده‌اند. . . . در شمال قفقاز هم فرهنگ ساسانیان حکم فرما بوده است.

بنا بر آنچه گفته شد قلمرو پهنای وریا زچین تا به قفقاز و نواحی اورال و ولگا تحت نفوذ فرهنگ ایران باستان و دین زرتشتی بوده است. کولومان نیما تسی از قول منادر گوید که ترک‌ها در سده ششم پیرو دین مغان بوده‌اند. ابن رستاق نیز به این حقیقت که در سده دهم میلادی همان دین را پیروی میکرده‌اند، اشاره میکند چون اُریا دُموس و بانی هونگری یا مجارستان در منطقه دانوب، اصلاً "ترک نژاد" بوده، کولومان گفتار خود را چنین بپایان میرساند، "براستی بحقایق مذکور متقا عدم و احساس میکنم طبق روایات و سنین نیاکان، نیروی ذهنی ما از خون سیتیا سیراب و روح ما از آیین مقدس زرتشتیان سرشار گردیده است. پروفیسور زجتی حقیقت دیگری بر آن اضافه کرده گوید که اگرچه بلغاریها اینک بزبان سلویک صحبت میکنند لیکن آنها نیز در اصل صاحب عنصر هون و نیاگان نشان زرتشتی بوده‌اند. دانشمند جها نگر دوستان شناس نامی، آزل استین پس از پژوهشهای زیاد گوید "کلیه آثار بر تاشیرات عمیق نفوذ فرهنگ ایرانی بر ملت‌های سیتیان، هون، یوئی تسی و سایر چادر نشینان همان نواحی دلالت دارد.

بگفته ما روس جوکائی نویسنده مجارستان، دین قدیم مگیا ردین اوستائی بود و مردم مگیا ربا مردم کهن اوستائی تماس بسیار نزدیکی داشته‌اند. گفتار جالب توجه و امبری که ذکر شد، با زبورت دیگر چنین تکرار میکند. "میتوان گفت که رهبران مگیا ر آنقدر با روح ایرانی سرشار بوده اند که از حیث ادب و پاروپائی‌ها همان مقام رجحان داشته‌اند." و در جای دیگر گوید "مگیا رهنگام مهاجرت به مجارستان کنونی با نگیز نفوذ فرهنگ ایرانی از پیروان مذهب اشوزرتشت بوده‌اند."

پروفیسور زجتی با پذیرفتن تاثیرات سنن فینی بر طبقات عامه مردم مگیا رگو که طبقات دانا و رهبر مگیا ر، تمدن زیبا و متنوع و پاکتر پارسی زرتشتی را اختیار مینمایند. فرانسیس کالی گوید "مگیا را ز نسل سیتیان تورانی باستانی اند و بین مردم ایران خاوری مستحیل شده، بتدریج آیین و مراسم زرتشتی را اختیار و آن را در میان قبایل دیگر خود گسترش میدهند.

نظر بچنین عقاید استوار، طبیعی است که دانشمندان مجار دین پاک زرتشتی را با صمیم قلب مطالعه کرده، نفوذ تمدن بلند آن را استنباط میکنند. بطور مثال

(۲۶)

کولومان نیما تی که ذکرش گذشت در کتاب خویش گوید "جریانات آموزشهای اشوزرتشت و دانش‌مغان جان و روح مگیا را در آسیا سیراب می‌سازد. دانشی که گونگسه‌چینی، بودای‌هندی، ارسطو و فیثاغورث یونانی از سرچشمه‌ی آن بهره‌مند گردیده‌اند." چارلز بزونی^(۲۷) در دیباچه کتابش در مورد ارزش باوری دینی و اخلاقی زرتشتی گوید "... و آن لازمه مهم اجتماع متمدن و بزرگترین سرچشمه‌ی خوشبختی بر زمین است که همانند نزدیکی با بهشت دارد."

"لوئیس بلکان، سزه‌بو" در کتابش بنام عقاید و افسانه‌های باستانی، اشوزرتشت را بزرگترین مرد باستانی می‌شمارد. تئودورد و که نویسنده کارنامۀ کوروسی‌کسومۀ اشوزرتشت را کهن‌ترین بودا (روشندل) میدانند. آلبرت کواتس^(۲۸) گوید "دید زرتشت در مورد رحمانیت روشن‌تر از بودای گوتما بوده، بنا براین برای ما گروه مگیا، رشیان اهمیت است که در مورد دین او به پژوهش پرداختیم."

در پایان سده دهم میلادی آنگاه که ستیفن پادشاه مجارستان (۹۹۷-۱۰۳۸ م) دین نصارا را می‌پذیرد، توده مردم به پیروی شهریاری خویش مسیحیت اختیار می‌نمایند. دین نودرتاغ را پذیرش، تحت الشعاع واقع می‌گردد. طبقه اشراف و نجیب زادگان قسمی از دین زرتشتی را پیروی می‌کنند. چارلز بزونی که ذکرش گذشت گوید "بگفته‌ام در کلمنس مسیحیان کتاب دینی زرتشتیان را بحدی گرامی میدانند که آنرا مانند گران‌بها ترین دارائی خود حفظ می‌کنند."

پروفسور زجتی در خاتمه گفتار خود گوید "نیروی قدیم مگیا روح اشوزرتشت هنوز در مسیر خود جاری و یکدیگر را می‌جویند... چه میشد که گروه مگیا را مروزی، ندای اشوزرتشت پیغمبر باستانی را می‌شنیدند."

پایان گفتار

با اینهمه پژوهش و بررسی طولانی، انتقادکننده با انصاف باید بحقیقتی متقاعد گردد که دین پاک اشوزرتشت، طی روزگاران دراز، جمعیت فراوان بشریت را به سوی خود جلب و دل‌آنها را با انواع گوناگون فروغ روشن ساخته و در راه بسربردن روزگار خویش، با زندگی بهتر و شریف‌تر رهنمون بوده است.

دین اشوزرتشت هنوز نیز در ایران و هند و مغرب زمین با جمعیت ناچیزی به حیات خویش ادامه می‌دهد، اگر مینوی آن درسرا سرجهان در سینه‌های مردم افسرده گشته، درانتظار روز نسیم دانش افزائی است که با زشعله ور گردد، دانشی که امید است مروزی مانند خود اشوزرتشت، دل‌های مرده و رنج‌دیده بشریت جهان امروزی را با وجد و نشاط مینوی زنده و شادمان کند و روح خموده افراد را با هلهله و شادمانی زندگی

پاک و راست بیدار سا زد .

اینک با تکرار گفتاری که اشوزرتشت پیام آسمانی خود را با آن آغا ز نمود
سخن خود را بپایان میرساند .

پروردگار را با فروتنی تمام بندگی خود را بتو پیشکش و با روح سرشار از
اشتیاق، بتونما زمیگزارم و درخواست دارم، بخش بزرگی از وجود مینوی
را که از آن دانا ترین است، بپاکترین روح بخشنده خود بخشیده و نیرو
انجام کارهائی که پسند راستی و دلخواه دانش و جان راست و نها دپاک
است، پایدار بداری، تا شادمانی بگیتی روی آورد و روانان به وجود و
مسرت پردازند . (یسنا ۲۸-۱)

زیر نویس گفتار فرهنگ و دین ایرانیا ن

- 1- Wonders of the Past, P.P. 170-177, by W.W. Flinders. 2- Cults and Legends of ancient Iran and China. 3- Aurvāt Daingh. 4- Khyāonis
- 5- Decline and Fall of Roman Emperor Ch. 42, by Gibbon. 6- Hieun Tsiang. 7- Haetumant. 8- Bhavishya Purana. 9- Ref. Zoroastrian Magi in Bhavishya Purana, by K. Sitaram. 10 - Vaishnavism, Sainavism.
- 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1. 12- Schools of Ancient Philosophy, published by, The Christien Tract Society, London. 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309.
- 14- Nicomachean Ethics book I. 15- Pliny's Natural History XXX 1, 2. 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians. 17- Yao Koan. 18- Mosin Cheow Louo. 19- You Pien. 20- G.B. Sansom's Japan, P. 81. 21- جزو کتاب I Tsun Tsoung Chow. 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch. 52. 23- At the Cradle of Magiars. 24- Turktantetel, Budapest 1892. 25- A pogāni Magyarok Vallāsa, Budapest 1861. 26- Nmzetisegunk elvei Budapest 1892. 27- Magyarok Āzsiāi emléké Budapest 1845. 28- Christian Apology

آغا ز مسا فرتی که بمها جرت انجا مید

حدود سال ۱۱۱۰ خورشیدی با نگیزه محرومیت ها و محدودیتهای طاقت فرسای
که بر زرتشتیان تحمیل میگشت دودختر جوان و زیبای زرتشتی که در خطر بوده شدن
بودند بوسیله یکنفر جها نگرد آلمانی به هند فرستاده میشوند. جها نگرد آلمانی دختر
بزرگتر را که ناشی بر ما مجهول مانده با رضایت والدینش خود بزنیاختیا ر میکنند
و دختر کوچکتر بنام پیروزه را به بمبئی میرساند که بعد از دو اچ رستم جی پتل، بزرگ
جماعت پارسیان در میآید. شرح مفصل این واقعه در صفحات این کتاب بنظر میرسد.
پنجاه سال بعد از دیار کرمانی با تفاق زن و فرزندان خود برای حفظ ناموس
با تغییر لباس از کرمان به یزد پناهنده میشود. پس از اقامت کوتاهی چون دوشیزه
گلستان شمیم دخترش بسن ۹ سالگی مورد طمع و شهوت و شهوت پرستی واقع میگردد،

قبل از ربوده شدن پدر با تغییر وضع پنهانی و را با خود به هند میبرد و حدود سال ۱۱۵۶ خورشیدی وارد بمبئی میشود. گلستان در خانه نوا ده نجیب و معروف پانده عروس میشود. سردین شاه پتیت با رون اول از سران نامور پارسی که مورد تفقدنا صرا الدین شاه و اخذ مدد شیرو خورشید سرا فرا ز گردیده داماد است. ایزدیا رچند سال با تغییر قیافه و لباس یکا یک دختر خود را پنهانی به بمبئی میبرد و بالاخره دامادش رستم فرا مرز نیز حدود سال ۱۲۰۰ خورشیدی با زن و فرزندان خود بقصد مهاجرت عازم دیار هند میگردد. پسرش جمشید در سال ۱۲۰۳ خ با اتفاق فرزندان خاله خود بسوی چین مسافرت و بنگاه بازرگانی بزرگی در آنجا بوجود میآورد. شهریار و خسرو برادرانش نیز به پیروی و هر کدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاہ بزرگی میگرددند.

چند سال بعد حدود سال ۱۲۰۹ خورشیدی را دمرد غیور با مسخدا دادشهریار مقیم یزد بسن ۱۴ سالگی روزی بیرون شهر سوار بر الاغ میرفته، در محلی خلوت جوانی مسلمان بر او برخورد کرده، الاغ بر زمین میافکند که چرا در برابر او بر الاغ سوار است. با مس جوان، مسلمان جوان را که با حمله نا جوان مردانها و را بر زمین انداخته و فحش و ناسزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرا میکنند و زترس و اکنش عمل و اقدامات علما و صدور فرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد. با مس بواسطه خاطرات تلخی که از ایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندان نام ایران بشنوند. اما نوا و روانشا ددین شاه جی با های ایرانی سلیسیترا که مصدر خدمات مهم فرهنگی و اجتماعی در ایران و بمبئی میباشد در سال ۱۳۱۱ خ با اتفاق دانشمندان مورهند سر دکترا بیندرا نات تاگورا زسوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت و مورد تفقد شاهنشاه فقید رضا شاه واقع گردید. تا سیس کارخانه نساجی و برق خسروی در مشهد نتیجه کوششهای اوست. خانوادها را برستم شاهپورگیو و خانوادها روانشا ددکترا سفندیا ر بهرام یگانگی و روانشا دسروش بهرام یگانگی زسوی خواهر با روانشا دبا مس خویشا وندی دارند و روانشا دبا مس تنها پسر خانوادها بود و خواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه ایزدیا ر کرمانی با مهاجرت خود به هند راه مسافرت را برای زرتشتیان ستم دیده یزد و کرمان به بمبئی باز نمود. فرزندان و اخلافا و در هندوسایل پذیرائی و کار را برای همکیشان ایرانی خود در بمبئی فراهم میسازند. تازه واردین از ایران در منازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپی یا دوروپی به خدمت مشغول میشدند و با گذشت زمان بکارهای بهتر و کسب پرداختند و در علم و دانش و صنعت و مهندسی سرآمدانی از خود بیادگار گذاشتند.

بسال ۱۸۵۳ میلادی برابر ۱۲۳۲ خ روانشا دفرزانه غیور مانگی لیمجی ها تریا بسوی ایران عزیمت نمود. ازسوی انجمن پارسیان که پیشتر امنای آن از خانوادها بستگان

نزدیک ایزدپارود دخترش گلستان با نوبودند، برای رسیدگی با موروپا وری همکیشا ن خویش در ایران اقدام در رفع با رسنگین و روانکش جزیه با موریت میا بد. نا مبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سروصورت میدهد. خدمات مانکجی در ایران نسبت به زرتشتیان و هم فرهنگ میهن بسیار مهم و برآستی نجات دهنده زرتشتیان بشمار است. برای اطلاع از کارنامه و بفرزندگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۶۱۷ مراجعه شود.

زرتشتیانی که در روزگار اخیر به ندره سپار میشوند، بقصد کار و کسب بوده است. کم کم در آنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخر بوده اند و در ایجاد بنگاه های فرهنگی در شهریزد و روستا های زرتشتی نشین و کرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشور هند با زادی نایل و زیوغا ستعمار دولت انگلیس فارغ گشت و قانون تبعیت جدید از مجلس گذشت بسیاری از زرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه و بستگان در هند و عدم علاقه و خویشا ن در ایران با کراهت تبعیت هند را پذیرفته اند. یکی از پارسیان توانگر هند بنام دادا باهای رستم جی بنا جی به مانکجی ها تریا در ایران نامه ای نوشت که حاضر است مخارج صد خانوادۀ زرتشتی را اگر ما یل باشند با زن و فرزندان خود کوچ کنند و به ندره وستان مهاجرت نمایند و پدر و مادر آنها را در کلکته سکونت میدهد و کلیه هزینه آنها را تا بورود به شهر متحمل شود و در آنجا بکار بگمارد. این خبر در نشست پنجاه و یک روز از روز ۱۲۲۵ یزدگردی مطرح شد ولی کسی حاضر نشد میهن خود را ترک گوید و بمهاجرت تن در دهد.

چنانکه از شمارۀ موزی پارسیان در هند دیده میشود، گمان نمیرود دسته اولی که پس از ساسانیان به ندره و آورده و در سنجان رحل اقامت افکندند از چند صد نفر تجاوز کرده باشد. حتی اگر شمارۀ آنها را پانصد نفر حساب کنیم بحساب زاد و ولد طی ۱۳۰۰ سال بالغ بر یک میلیون شده باشد. در صورتیکه با مسافرتها بعدی افراد بقصد پارگان و کسب و اقامت تدریجی آنها در هند شمارۀ آنها روی با فزونی نهاده است. در هر حال اقامت پارسیان را در هند نمیتوان عنوان مهاجرت داد، بلکه مسافرتها بوده که بعداً عنوان مهاجرت بخود گرفته است.

تاریخ رویدادهای هفتصد ساله

دانشمند پارسی شاه پورجی کاوسی هدی و اله صورتی از پیشا مدها مربوط بزرتشتیان را طی دورۀ ۷۰۰ سال از ورود نخستین دسته کوچک پارسیان از ایران به هند و برونش زیربیا ن مینماید:

۸۵۰ میلادی — چند نفر پارسی درواگذاری نام خود را به پهلوی برسم گوه بر صفحه مسین امضا نموده اند.

نیمه سده نهم میلادی — مردان شاه پورا هورمزد دادا که در اوایل خرسده نهم میلادی سکند

گوما نیک ویجا را تالیف کرده بود، برای پژوهش در موضوعات دین بهندآمد. (رک. مجموعه سا نسکریت بتصحیح شهریار جی با روچا مقدمه ص ۲۰۲) شکندگوما نیک ویجا فصل ۱۰-۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴ مقدمه ص ۵۰-۱۶۰)

۹۱۶ م - بگفته مسعودی (۳۰۴ هـ) مجوسان در نقاط مختلفه عراق، فارس، کرمان، سگستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، اران، هند، سندوچین درآتشکده^{ها} پرستش میکنند.

۹۵۰ م - مسعربن مهلهل (۳۳۹ هـ) در مورد چال درسندگوید: در آنجا مسلمانان، نصاری، یهود و آتش پرستان سکونت دارند. در شهر مسجد، کنیسیا، کنیسیا و آتشکده موجود است. ابن حوقل همزمان با او گوید که لباس مسلمانان و کافران در این بخش (بین کمبایت و چال) همانند یکدیگر است و هر دو فرقه بیک روش ریش نگا میدارند. (رک. تاریخ هندتالیفات ج ۱ ص ۳۹-۷۹، بمبئی گزت سال ۹۴۲ میلادی میدان جلد ۱ بخش ۱ ص ۲۱۶-۲۱۷).

۹۹۷-۹۴۲ م - بعضی از پارسیان مقیم جنوب گجرات بکمبایت رهسپار و دربار زرگانی توفیق جالب توجه بدست آوردند. سپس پارسیان دیگر نیز بآنها ملحق و مستعمره ای^{نیزه} خود ایجاد نمودند. هندوان از رفتار آنها، شهر را ترک میکنند. یکی از آنها از گروه با و فرقه دسه لعل بنام کلیان رای بسورت رهسپار و در آنجا از تجارت مروا ریسد ثروت هنگفتی بهم میرساند. جماعتی از او با شرا جپوت و ما هیگیران را اجیر کرده برای گرفتن انتقام از پارسیان، شبانه بر مستعمره آنها بتاخت و بیساری را از دم شمشیر گذرانیده خانه هایشان را آتش زد. آنان که جان سلامت بردند فرار را برقرار اختیار و نفسی از پارسیان در آن شهر باقی نماند. (رک. بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶).

سده دهم میلادی - بگفته ابن حوقل (Cuseley's Oriental Geography)

بخشی از هندو سندن در تصرف گبران است. منظورشان گبران شایدرتشتیان باشد؛

۹۹۵ م - دین پناه آتریات دین پناه یک نسخه پهلوی را بسال ۳۲۴ یزدگردی در شهر بروج کتابت کرده. بزعیم بعضی از دانشمندان بایستی سال ۶۲۴ باشد (رک. دستور بهمن کیقباد و قصه سنان تالیف دکتر مدی ص ۲۸) تذکر این نکته خالی از فایده نیست که در اصل نسخه پهلوی تنها ۳۲۴ نوشته و واژه یزدگردی ندارد. استاد بهرام گورانی کلساریا در تحشیه ترجمه آن بدون نشان دادن مدرکی یزدگردی را بر عدد ۳۲۴ افزوده است که قسمی از جنایت ادبی است. باید گفت که تبار زرتشتی بموجب اطلاع نگارنده تا قبل از سال ۶۹۲ یزدگردی در تاریخ کتابت سنه یزدگردی را نداده اند. (شهردان).

۱۰۰۹ م - بر سنگ نبشته پهلوی در غار کنهری در بمبئی نام چند نفر از پارسیانی که روز میترو (مهر) و ماه آوان (آبان) سال ۳۶۸ (۹۹۹ م) و روزا هور مزدماه میترو سال ۳۷۸ (۱۰۰۹ م) غار مزبور را دیدن کرده اند، منقش شده است. بگفته دکتر وست

پارسیان نامبرده شایدا زسنجان بدانجا رفته‌اند. (رک . Dr. Burgess's Inscription from the Cave temple P.62 - 64) چنانکه گفتیم سینه‌یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده. سینه‌نامبرده برسنگ نبشته پهلوی که بسیا رخا ب است و خواندن آن با زحمت میسر است گمان می‌رود در خواندن آن اشتباه شده و تردید رواست. زیرا اسناد و نوشته‌های برسنگ نصب بر ساختما نه‌ای دینی پارسیان در سابق، هر چند که روز ما ه زرتشتی را داده‌اند سال را سموات هندی نوشته‌اند و از سال یزدگردی سخن بمیان نیا مده‌است. (شهمردان)

۱۰۱۱ م - دین پناه آتريات دین پناه بعضی از یادداشت‌های بی‌پهلوی برای استفا
شاگردش شاهزادگان فرخ اهورمزد در بروج بروزگوش و ماه اردیبهشت سال ۶۷۰ (سموا
نوشته. این سینه را بهرام گورا نکل ساریا و شاه پور شاه هدی والا بر ۱۰۲۱ میلادی میدا
وسنه ۱۰۷۷ هندوستانی بشمار می‌آورند.

۱۰۲۱ م - بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی در غار کنه‌ری، سومین دسته پارسیان
بروز دین و ماه مهر ۳۹۰ ی؟ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غا ر رفته‌اند.

۱۰۳۰ م - البیرونی در کتاب الهندگوید " زرتشت از آذربایجان ببلخ رفته.
بتبلیغ دین پرداخت اینک نیز مجوسیانی در هند موجودند که بنام مغان معروف
هستند.

۱۰۷۹ م - ابراهیم غزنوی مستعمره آتش پرستان را در دهره دون، دامنه هیمالیا
مورد حمله قرار داد.

۱۰۸۱ م - آنند دیو فرما نروای گنگن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) با نجمن خارا سا
درم بذل نمود (رک . بمبئی گزت ج ۱ بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاه پور شاه هدی و اله درمقا
خویش در مورد جای رانا با ثبات رسانده که منظور از انجمن خارا سا انجمن پارسیان
سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار وسا کن شدند.

آخر سده ۱۱ میلادی - جنگ واریا و حمله سربازان راجپوت بر مستعمره پارسی و دفاع
آنان. (رک . برای اطلاع بیشتر بفرزندگان زرتشتی تالیف رشید شهمردان ص ۴۶).

۱۳۰۵ م - موبدا، دشیرپور بهمن نسخه خطی و ندیدا دیپهلوی محفوظ در کتابخانه
دانشگاه کوپنهاگ بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی در سیستان برای دستور هند موبد
ما هیا ر سا کن آچک کتابت کرده. نام موبدان موبدانجا شاه مردپور ما هیا رپور شاهزاد
پور میترو جیو بوده. و اژه جیو برا بروا ژه جی هندی و میترو جیو برا برنام مهر جی و دلیلی است
بر آنکه میترو جیو حدود سال ۱۱۰۰ م در هند میزیسته. (رک . و ندیدا دیپهلوی بتصحیح دستور
دارا ب سنجان ص ۳۹).

۱۴۰۲ م - موبدی بنام کامدین زرتشت از سنجان برای برگزاری مراسم دینی
بنوساری می‌رود. (رک . پارسی پراکش ج ۱ ص ۲).

۱۱۶۶ م - نریوسنگ دهول موبددا نشمندپا رسی یسنای پهلوی را بسا نسکریت ترجمه و تبخر خود را در هر دوزبان نشان میدهد. خرده اوستا، مینو خرد و پانزدهم بسا نسکریت ترجمه کرد. موبد نریوسنگ با موبد هر مزدیا را میا رهمزمان بوده. دکتروست سال زندگی نریوسنگ را سده ۱۵ م داده که اشتباه است.

سده ۱۲ میلادی - میگویند پارسیان در این سده، هندوان را برخلاف مسلمانان تخریب و در فتنه‌ای که برپا گردید مسجد مسلمانان طعمه حریق شد. سیدها راجه جیاسیم ها حکمران محل مصالح ساختمانی را برای تعمیر مسجد بمسلمانان ارزانی داشت. (رک. تاریخ هند تا لیفایلیات جلد ۴ ص ۱۶۳).

۱۲۰۵ م - موبد ماهیا ر مقیم اوچ (پنجاب) پس از شش سال اقامت در سیستان بسا نسخه خطی و ندیداد پهلوی به هند مراجعت نمود.

۱۲۱۴ م - موبد هوم بهمنیا ر بسال ۵۸۳ ی زبروج به نوساری رفته سکونت اختیار کرد. پارسی پراکش سال ۱۲۱۵ م میدهد.

۱۳۰۰-۱۲۵۰ م - پارسیان و جدیدالاسلامها از کشتار وستم هلاکوخان در ایران به گجرات

پناه آوردند. (رک. Dr. J. A. Grierson's Linguistic Survey of India Vol. I Part 2 P. 324)

۱۲۶۹ م - موبد ایرانی بنام رستم مهریان بهند آمد.

۱۲۷۸ م - موبد رستم مهریان و یسپر در ارا نکلیسراستنساخ نمود.

سده ۱۳ میلادی - بگفته زکریا القزوینی در سده ۳۴ جماعتی از پارسیان در شهر چال (ریودانده فعلی) سکونت داشتند. (رک. B. B. R. A Society Vol. XII P. 57)

۱۳۲۳-۲۴ م - موبد مهریان کیخسرو پسر نوه برادرزاده رستم مهریان دو نسخه پهلوی یسنا و دو نسخه پهلوی و ندیداد و نسخه‌های دیگر را برای چاهال سینگ کمبایتی کتابت نمود. بعضی از نسخها مبرده در تها نه (نزدیک بمبئی) استنساخ شده. (رک. مقدمه متون پهلوی دستور جا ما سبجی ص ۶ و متن ص ۸۳-۸۴-۱۶۷).

۱۴۱۵ م - هیربدرام کامدین نسخه خطی سا نسکریت با ترجمه گجراتی آن را بسال ۷۸۴ یزدگردی کتابت کرده. نسخه مذکور در کتابخانه دستور هوشنگ جی جا ما سبجی درپونه موجود است. با ستنا دنسخه نا مبرده، آفرین دامادی را دیندارو (دسام بهمن از پهلوی بسا نسکریت ترجمه نموده).

۱۴۱۹ م - آتش مقدس ایران شاه در ۲۶ ژوئن ۱۴۱۹ بنوساری منتقل گردید. برخی از پارسیان در مورد این تاریخ تردید روا میدارند.

۱۴۳۰ م - یک کتاب پزشکی برای تعلیم پسر موبد اردشیر بسا نسکریت کتابت شده. دکتر بندها رکا ستادسا نسکریت نسخه مذکور را مورد تمجید قرار داده. خبر بالا اشاره ایست بر اینکه تحصیل سا نسکریت بین پارسیان معمول بوده.

۱۴۵۰ م - در نیمه سده ۱۵ میلادی پادشاه احمدآباد گجرات برپا رسیان مقیم چندرا و نزدیک پنج محل مالیات جزیه مقرر ساخت.

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال در مورد زرتشتیان مینویسد که زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغولند ولی تا پنجاه سال قبل (تا ریخ تالیف کتاب که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیت دارند و حق فروش خواریا رند را بنظر مسلمانان کافرون جس میباشند. تا سال ۱۸۸۲ میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار قرار میدادند، بعلاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گزافا ز آنها وصول مینمودند. قبل از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت با لاهانها داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از یکدست بالا کرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی در یکی از روستای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خان و مان خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباها بجای او کشتند.

زرتشتیان حق ندارند در شهر و بازاری رسوا گردند یا بحماهای عمومی بروند. در سال ۱۸۹۸ م مظفرالدین شاه فرمانی درalfای بعضی از محرومیت های زرتشتیان صادر کرد، هر چند بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. در زمان بابی کشی در یزد نزدیک بود زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه به تهران آنها را از خطر نجات داد. برای آرامش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن در دهند و هرگاه تعصبات آنها خود نمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در یزد هنگام بابی کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند. وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای ایجا دبنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز بزمین و کمک داشتند را با بگودرز مهر فوراً یک کاروانسرا و خانه ملحق بآن را بآنها انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد، زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و با سواد گردند. زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد خود حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف دین، اجازه نداد میروند طبق قانون اسلام عقده می بندند. در سابق رسم بود که در پس جنازه با ساز و سرنا و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و اندرزمانکجی ها تریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتها یکی خسرو شاه رخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰ نیز شامل ذکر محرومیت های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزنانگان زرتشتی ص

بانک زرتشتیان

۴۴۳

نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

تجارتخانه جهانیا

در سال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی)، خسرو شاه جهان و برادرانش پرویز، گودرز، رستم و بهرام شرکتی، برای کارهای تجاری و صرافی، در یزد تشکیل دادند.

ابتدا، عملیات بازرگانی موسسه، مخصوصاً "صدور پنبه، رونق گرفت و برادران جهانیا، که قبلاً از تاسیس شرکت کارشان ملک داری و فلاحیت بود، بخوبی توانستند از تقاضای این کارلادربا زاربین المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند. بخلاف تجارتخانه، تومانیانس، که از طریق تجارت و صرافی بملک داری و فلاحیت رسید، شرکت جهانیا، از راه کشاورزی ب تجارت و صرافی متوجه گشت، و در تمام دوره فعالیت کارهای بازرگانی آن با امور فلاحیتی ارتباط نزدیک داشت.

پس از آنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت، برادران جهانیا با مورصرافی پرداختند. مهمترین کار صرافی آنان عبارت بود از: قبول سپرده و وجوه نقدی اشخاص در مقابل "بیجک صندوق" (قبضه عندالمطالبه)، نقل و انتقال پول در داخل کشور و خرید و فروش ارز و بروات خارجی.

موسسه در شهرهای یزد (مرکز)، تهران، اصفهان، شیراز، کرمان، بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته و در بمبئی و لندن دارای نمایندگی بوده است. از جمله کارهایی که تجارتخانه جهانیا انجام میداد، وصول و ایصال مالیات دولت بمرکز بود، که از این طریق موسسه مزبور، با گرفتن حقی، گردش امور خانه دولتی را تسهیل مینمود.

فعالیت شرکت توسعه روزافزون داشت و علاوه بر کارهایی که فوقاً بدان اشاره شد برادران جهانیا در تاسیس شرکت تلفن ایران، که بمنظور ایجاد ارتباط بین تهران و شهرهای دیگر و همچنین ایجاد ارتباط داخلی در تهران تشکیل گردید، مداخله داشته و از موسسین آن بوده اند.

کارتجارتخانه، علی رغم رقابت های موجود، رونق کافی داشت. ولی چون فعالیت بانکی آن توسعه یافت و موجب تشدید رقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصاً، چون برادران شاه جهان در جنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده و برای تشکیل بانک ملی، که در مجلس شورای ملی (دوره اول) مطرح بود، کوشش مینمودند، عناصرمخالف با آزادیخواهان و همچنین موسساتی که تشکیل بانک ملی را منافی مصالح خود میدیدند، با تمام قدرت، به برانداختن آن پرداختند. تجارتخانه مزبور، مدت پنج سال با مشکلات سیاسی و اقتصادی بزرگ مواجه بود و بالاخره کشته شدن پرویز شاه جهان مدیر شعبه تهران و تبعید خسرو شاه جهان، مدیر کل موسسه، با روپا، رشته امور را از هم گسیخت و بانکهای خارجی که فرصتی مناسبتر از این نیافته بودند با دادن اعتبار زیاد و قطع ناگهانی آن، شرکت را در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند.

تجارخانه جمشیدیان

موسس این تجارخانه، یکی از ایرانیان زردشتی، بنام جمشیداست. این شخص که کار خود را دریزدبا بزاز و قدک فروشی آغاز کرده بود، پس از زمانی موفق شد، دهکده‌ای برای فروش منسوجات تا سیس کند و چون گشایشی در کارش حاصل شد و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید، از حدود سال ۱۲۶۵، با سرمایه‌های مادی و معنوی بابا زار صرافی گذاشت و در اندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد.

تجارخانه مزبور با انواع عملیات صرافی متداول آن روز مبادرت می‌ورزید و با اعطاء اعتبارات کوتاه مدت و بلند مدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم می‌ساخت. از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۰، کار تجارخانه جمشیدیان رونق بسزای داشت، در این خلال شعبی دریزدوشیرازو کرمان داشت و رشد و نمو پندگی‌های نیز در بغداد، بمبئی، کلکته و پاریس بوجود آمد.

چون در آن زمان کار ملک داری مقرون بصرفه بود و سود سرشاری عاید می‌داشت، ارباب جمشید متوجه این رشته فعالیت شدند و ملاک زیادی در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس، خریداری کرد.

ارباب جمشید که مغرور موفقیت‌های پیاپی بود، خطراتی را که معاملات غیر منقول برای موسسات صرافی داشت، نادیده گرفت و از طرف دیگر، با تکاء قدرت مالی و اعتبار خود، گرفتن وام‌های بزرگ از بانک‌های استقراضی و شاهنشاهی و بکار انداختن آنرا زیان بخش نمی‌پنداشت، لذا اعتبارات هنگفتی از این طریق (با ربح ۴ درصد از بانک استقراضی و ۸ درصد از بانک شاهنشاهی)، تحصیل کرد و بجزایران انداخت و چون بانک‌های مزبور همواره تسهیلاتی در اعطاء اینگونه اعتبارات و تمدید مدت پرداخت قائل می‌شدند تا مبرده با اطمینان کامل بکار خود ادامه می‌داد، تا آنکه دیون وی از این باب بت بقریب ۱۵ میلیون قران، (تقریباً ۱۳ میلیون ببانک استقراضی و ۲ میلیون ببانک شاهنشاهی) بالغ شد، و موسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیده و تقاضای تصفیه محاسبات را نمودند و در نتیجه، تجارخانه جمشیدیان با تمام قدرتش بزانودرآمد. در سال ۱۲۹۴، دولت، توقف تجارخانه را اعلام کرد و بمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن بموسسات خارجی، بموجب قرائن مورخ ۵ خرداد ۱۲۹۵، که با مضاعف ارباب جمشید رسید، پرداخت تمامی دیون را، در قبایل این موسسات تعهد نموده، و جانشین تجارخانه^{نه} ارباب جمشید شد، و سپس، در سال ۱۲۹۹، محکمه تجارت تهران، رسماً "توقف موسسه را، از سال ۱۲۹۴، تا بیدار اعلام داشت".

(بانک زرتشتیان در صد بودند با همکارانی و هم‌پایانی در ایران هندبانک بزرگی بنام بانک ملی تا سیس نمود لیکن چون تا سیس آن برخلاف مصالح دوباتانک مقتدر دولتین روس و انگلیس بنام بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن با نك زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویز شاهجهان در آن اوان شهید
تعصبات گردید و پارسیان بهراس افتاده زهمکاری و همیاری با نك زرتشتیان سرباز
زدند. دوبانك خارجی چنانکه دربالذکر شد و سایل ورشکستگی با نك زرتشتیان را
فراهم آوردند. (شهمردان)

نزول بلای آسمانی و دولتی بزرشتیان

ما حبا مع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ هـ درمورد خسارات که از نزول بلاهای آسمانی و
ستم حکام و عمال آنها به زرتشتیان که در روستاهای اطراف شهر یزد و حوالی آنجا میز
چنین مینویسد: " در زمان پادشاهی علاء الدوله پسر تقي شاه در پنجم اردیبهشت ماه
سال ۶۷۳ هـ مدت پنج شباً نروزم متصل با ران بارید و از طرف مهریجر دسیل روی بشهر آورد
مریبا با دو محله سرسنگ و محله یعقوبی و محله سلغرا با در ا خراب کرده در خندق افتاد و
بعضی از حصار را خراب کرده و ب طرف دروازه کوشکنو آمد. در بعضی از تواریخ مسطور
است که از در ب کوشکنو تا ریگ فیروزه تمام محلات و بیوتات و باغات بود و
خلق بسیا در آنجا ساکن بودند. بجهت ورود آن سیل تمام خراب گردید و در روز و یک
شب سیل بر آن طرف روان بود و در ریگ فیروزه فرو میرفت و ساکنان آن محلات بر تلی که
در آن نواحی بود جمع گردیدند تا از آسیب سیل در امان باشند. بعد از آنکه سیل ایستا
مردمان در آنجا که جمعیت نموده بودند طرح باغات و بیوتات انداخته محله ساختند و در
آنجا ساکن شده سر جمع نام نهادند. اکنون محله سر جمع شهرت یافته است. "

درسنة ۷۱۹ هـ جمعی از نکودریان که در حدود سیستان میبودند به یزد آمدند و دست یافتند
و فساد و قطع طریق و بیداد بر آوردند. امیر مبارزالدین محمد در چند فرسخی مهریجر دبر
ایشان حمله نموده، نکودریان شکست خورده فرار کرده، امیرا ز عقب ایشان بتاخست و
نوروز را که از گبران قوم بدروز بود بقتل رسانید. "

از گفته بالا چنین بر میآید که گروه نکودریان سیستان، زرتشتیان بودند. نصرالله
گیر که در زمان شاه سلطان حسین با جمعیتی از زرتشتیان کرمان به خونخواری قتل عام
زرتشتیان در گبر آباد اصفهان با اتفاق محمود افغان بجنگ شاه سلطان حسین صفوی پرداخت
از این طایفه بوده است. کارنامهاین پهلوان را در جای دیگر این کتاب آورده ایم.
" شاه منصور سال ۷۹۳ هـ از پارس لشکر بجا نبد یزد برد و دست بغارت و تاراج بر آورد
و از آنجا متوجه کرمان شد. شاه منصور پس از قتل و غارت در حدود کرمان با ردیگر متوجه
یزد شد. شاه یحیی برادرش در شهر یزد متحصن گشت. شاه منصور حکم داد تا مجموع توابع
و مضافات شهر یزد را خراب ساختند و از یزد کوچ کرده بجا نبد کرمان رفت. " بایدها نیست
که تقریباً همه روستاهای اطراف یزد و کرمان و پشت کوه و پیشکوه یزد محل سکونت و زندگی
زرتشتیان بوده است در آن روزگار.

در شب چهارشنبه ۲۳ فروردین ماه سال ۸۶۰ هـ سیل عظیم از طرف کوه دود و دلو مشهور بکوه برک روی بشهرها د، بسیاری از محلات اندرون و بیرون شهر را با زمین هموار کرد و جمیع اسباب و اموال و سایر مردمان غریق بحر فنا گشت. خواجه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت از اصفهان به یزد آمد، سرشماری خانه و بلوکات کرده مقرر شد که هر نفر مبلغ بیست دینار کیکی مهمسازي کنند. محصلان شدیداً و از خدا بیخبر و جلاد طبیعت از اصفهان به یزد آمده بمطالعه آن وجه. در حدود سال ۸۵۱ هـ عجزه ورعایا را در شکنجه کشیدند و در عرض یک ماه اخذ کرده بخزانها صفهان رسانیدند. این مالیات علاوه بر مالیاتی بود که با یستی به هرات بپردانند و حاکم اصفهان جبراً از مردم فقیر یزد وصول نمود.

در سال ۸۵۶ هـ میرزا ابوالقاسم بابر، برای تسخیر یزد و ارد قلعه میشود. ملازمان او دست تعدی بمال مردم دراز کرده تا سه روز روستاهای کسنویه و محمودآباد و ابرندآباد و اکثر محلات بیرون شهر که زرتشتی نشین بودند غارت نمودند و روز چهارم امیرزاده خلیل را بحکومت آنجا تعیین و خود بخراسان مراجعت مینماید. امیرزاده خلیل نیز دست بظلم و تعدی گشوده مبلغی فراوان از منعم و درویش، از شهر و بلوکات بزور و جبر گرفته بخیل تسخیر فارس متوجه شیراز شد. چون کاری از پیش نبرد با زبه یزد مراجعت نمود. مردم یزد و دهات اطراف تمام در قلعه پناه برده مانع ورود او شدند. محاصره قریب دو ماه طول کشید و قحطی سختی رویداد. دارگان خبر رسید که فرزند میرزا جها نشا ه بن قرا یوسف بسوی یزد در حرکت است. امیرزاده خلیل پس از آنکه لشکرا و اکثر محلات بیرون شهر و دهات و قصبات را غارت نمودند بخراسان گریخت. در این اوان امیرخواجگی انا را در تصرف داشت به یزد حمله نمود. حاکم و مردم شهر حصا را محکم نمودند و بسیاری از بزرگان فرصت بدخول شهر نداشتند. امیرخواجگی چون از فتح شهر مایوس شد، محلات و روستاهای بیرون شهر و اهرستان را غارت نمود و هر چیز که یافت شد با خود ببرد و بزرگان بیرون شهر را نیز اسیر نموده با خود به انا برد.

در سال ۸۵۸ هـ بواسطه پیکارها و حملات حکام و کمی زراعت و در بدری کشاورزان قحطی سختی در یزد روی داد و مردم بخوردن یکدیگر پرداختند و بای سختی هم در شهر و روستاها و بلوکات رویداد و کشتار و مرگ بی اندازه واقع شد. سال بعد باران بشدت بارید و سیل مهیب از کوهها روی بشهرنها دوا کثرت قنوات که در رهگذر سیل بود خراب گردید و با غستان و محله های بیرون شهر با زمین هموار شد. تا سه شبانروز حال بدین منوال بود. میرزا جها نشا ه فرمای آذربایجان چون این خبر شنید مالیات را بر مردم بخشید. ولی بزرگان هدا یا فرستاده بر عهده خود گرفتند و با جبر و ستم از مردم وصول نمودند.

بگفته صاحب جامع مفیدی در اوایل سلطنت شاه صفی ثانی اهرستان جنت نشا ن آن موضع دلگشا زقری مشهوره جها ن ورشک روضه جنا ن است، در اطراف نهرهای آب

چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش سکان منازل و عماراتش زردشتی نژادان ما هروی مشکین موی بودند. (خرم شاه، سردوراه، کوچه بیک، سرچم از محله های اهرستان بوده و بنا بر قول بالاهمه زرتشتی نشین بوده است.)

زرتشتیان قزوین

شاه عباس صفوی بسیاری از زرتشتیان مقیم یزد و کرمان را با جبار از خویشان و خانواده ها جدا کرده بقزوین و اصفهان اسکان داد بنا به خبر در دست ۳۰۰ خانواده را در قزوین جا داده است. در مورد زرتشتیان اصفهان که در گبرآباد نزدیک جلفا سکونت داشتند و با محرومیت سختی زندگی میکردند در زمان پادشاهی شاه سلطان قتل عام گردیدند آنها که فرصت یافتند با آتش مقدس به یزد گریختند و آنجا که جان بدر بردند اسلام آوردند. نسل آنها تا با مروز جدید اسلام شناخته میشوند. اما از سرانجام زرتشتیان قزوین اطلاعی بدست نیست که چه شده اند.

یک نسخه خطی سدر منظوم بشماره (ZI(7)) موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج از زندگی زرتشتیان در سده ۱۲ هجری در دار السلطنه قزوین صحبت میدارد. کتاب در صفحه ۷۸ کتابنا مبرده مینویسد "تأمت سدر بحسب الفرموده خدا دارستم خدا دارا ز جهت فرزندی اعزی بهرام خدا دارا درستم بخط کمترین خلق خدا خسرو بهرام خسرو یزدگرد در دار السلطنه قزوین بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و صد و در شیب رام ابیزدا مشا سپند و شنبه نوشته شد. جهت یادگاری کام و مزد در و بدآفرین خدا، خدا بیا مر جمیع دوستان و عزیزان باد."

جمعیت زرتشتیان در شهر قزوین کی و چگونه با خر رسیده برنگارنده معلوم نیست و خبری نتوانسته در این مورد بدست آرد. مسجد جامع قزوین که بسیار فراروان قدیمی است، آتش و هرام بوده که به مسجد تبدیل گشته است.

نام مورخ بهمن واردی بهشت ماه ۱۰۰۵ بیاریسان هند از شرفا با آ مدده که در سال ۹۷۷ی عمال شاه عباس هنگام جمع آوری کتب دینی زرتشتیان در یزد و دوفرموبدر اگشته و کتب دینی و جاماسب نام و بسیاری از نسخ خطی زنداوستای آنها را تباهاخته و یا بغارت برده اند.

زرتشتیان پنهان در تاجیکستان

تاجیکانی که در بخشهای کوهستانی مسکونند بنام گلچہ معروفند و خون آنها از مردمانی که در فلات زندگی میکنند و به تاجیک مشهورند پاکتر است. باید در بین تاجیکان زرتشتیان موجود باشند که دین خود را پنهان میدارند. در روستاهای فرقانه، زرافشان، یقنوب و جیحون یافت میشوند. در قسمت شرقی فلات پامیر از طرف قله نژاتش در بلسوک سیری کول نیز سکنی دارند.

دخمه درخونسا ر

دکتر جکسن در کتا بخویش " ایران گذشته و حال " مینویسد "چهار رمیل مانده به دنباله که یکی زدها ت خونسا رمیبا شد، ویرانه دخمه زردشتیان بنظر رسید. با وجود بر فوتگرگی که در موسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) بر سر ما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دور از راه بود رفتیم و استودان معروف را در وسط آن دیدیم. معلوم گشت که موقعی زرتشتیان در این حوالی میزیستند.

برج لاجیم در سوا دکوه

در قریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره اما مزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبد مخروطی شکلی است که در نهایت ظرافت و سادگی ساخته شده است. در روی بدنه این برج دو کتیبه آجری بخط پهلوی و کوفی نصب شده تاریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳ هجریست. این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریا رمیبا شد. کتیبه پهلوی نشان نفوذ زرتشتی در آن بخش و در آن زمان میباش.

چند آتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن ساسانی علی سامی، قلعه آتشگاه در ترشیز تا قرن هشتم هجری روشن و باقی بود.

آتشکده آذر فرنبغ در کازان فارس تا قرن دهم میلادی دایر و بواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد و از آنجا آتش بجای دیگر میبرده اند.

آتشکده آذر گشسب در شیز بگفته یا قوت (۶۱۷ هـ) در زمان او روشن بوده و آتشکده های مغان از مشرق و مغرب از این آتش روشن میشده.

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ از شهر دور است و هنوز هم در نظر مردم عزیز و گرامی است. گفته و دلیل فروزان بودن آتش در عهد اوست. بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تا حدود سال ۴۸۶ هـ روشن بوده که ملاحظه الموت (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده پایگاه خود قرار میدهند.

بگفته ابن حوقل در هریک از دهات کوچک ایران در مهرهای زرتشتیان موجود است و کتب دینی آنها در آنجا محفوظ و آداب دینی خود را بجا میآورند. نفوس زرتشتیان در پارس بیشمار است.

اتر سوئدی (درگذشت ۱۷۴۹ میلادی) در زمان نادر شاه بایران آمد. در سفرنامه اش در مورد زرتشتیان مینویسد: روز ۲۷ آوریل بکنگا و رسیدیم. در آنجا ویرانه آتشکده های دیده میشود. بمن گفتند هنوز چند تن از گبران در کنگا و بر سر میبرند. اما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمانانند. تا زمان شاه عباس صفوی در سرا سرائران آتشکده های بسیار برپا بود. کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده ها

برخوردا ربود. همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آن را یکسره‌نا بود کرد و آتشکده‌های آن را ویران ساخت و آن را ناچار کرد بدین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند. در همه جای ایران ندیدم که گبرها بظا هرشنا خته شوند.

استاد ذبیح بهروز در موردستم بزرشتتیا ن در زمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار در هند (حکمت مشرقی و پهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید و او وعده زیادی از صاحبان ایران و زرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت و پروا پتی در زمان شاه سلطانی حسین صفوی بیست هزار زرتشتی در یک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاگان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت و پشتیبان آن است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشته‌اند، قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جماعت زرتشتیان حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد. از آن بعد در ظرف یک قرن ونیم سلطه سلسله قاجاریت عجبی روبکارها شد."

تا ورنیه در سفرنامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰۶۵ هـ از راه جزیره هرمز به کرمان میرود و درجه‌ها رمنزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است و مینویسد پیشوای بزرگ آن در همانجا جای دارد و زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکده‌ای که مهرنرسی بنام مهرنرسیا ن در دیه آبروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چند قرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگر را بنام زرواندازان، کاردار و ماگشنسب در همان نواحی تقدیس کرد و چند روستا و باغات مشجری بر آن وقف کرد و تمام آن بگفته طبری تا زمان او قرن سوم هجری آبا دودست نسل او بود.

وجود ۱۴۱ نسک اوستا درجه‌ها رسده پیش

دبستان المذاهب مولفه دوران پادشاهی جهانگیر پور اکبر شاه گورگانی (۱۶۲۷-۱۶۵۶ م) در هند میباشند. نویسنده آن بنا بمندرجات فرزنانگان زرتشتی (ص ۱۸۳-۱۸۸) موبدکیخسرو پور دستور آذرکیوان است. دستور آذرکیوان از صاحبان ودلیتان بلند پایگاه زرتشتی و از مردم اصفهان بود. در روزگار اکبر شاه گورگانی (۱۶۰۵-۱۵۵۶ م) برای تعلیم همکیشان خود، در مورد حقایق مرموز دین و رموز آئین و معرفت و بینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر را رای فهم آموزشهای بلندپایه او را نداشتند و او را نفرین می‌کردند. دستور آذرکیوان از آنها دست بشت و بآهنگ پتینه سورت را ترک گفت.

پتینه مرکز فلسفه و حقیقت جوئی و آموزشهای معرفت و بینش بود. دستور آذرکیوان

با شنده آن شهر گردید. پژوهش کنندگان و حقیقت جوین از هر صنف و گروه در محضر درس او حاضر گشته کسب معرفت مینمودند. دانشمندان بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون و موبدان زرتشتی بنام مریدی او مباحثات میکردند. (رک. برای اطلاع بیشتر فرزانه زرتشتی ص ۱۵۰-۱۴۰).

موبد کیخسرو و فرزند چنین دانشمند بزرگ و وارسته، خود نیز وارسته و ماحدل بود. و در راه و روش پدر گام میزد. دبستان المذاهب تا لیف اوست در مورد آئینهای گوناگونی صحبت مینماید که بشخصه تحقیق نموده و یا کتاب دینی آنرا از نظر گذرانده است. در صفحه هشتاد آن کتاب (چاپ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ هـ) در مورد کتب دینی زرتشتیان چنین مینویسد.

موبد آذر خرا در کتاب خود آورده که زند ۲۱ نسک است و نسک بخش است و هر نسک را بنا بزبان پارسی و زنده دین تفصیل است. یثا اهو ویریوا تا رتوش و آن نسکی است در بیان نجوم و بروج و ترتیب فلکی و هیئت و سعادت و نحوس کواکب و مثال آن و دیگر اشاد چیده ها و نگه ویش دزدان منگه و شویوتن نام انگه ویش مزدائی خشرم چا اهورائی آیم دری گوپیو ددت و استارم. و در زند جمیع علوم هست اما بعضی بر مزو اشارت مذکور شده. اکنون ۱۴ نسک تمام در نزد دستوران کرمان مانده و هفت نسک نا تمام است. زیرا که در جنگها و شورشها که در ایران شد، بعضی از میان رفت و چون تفحص کردند در دست ایشا نیفتاد.

دبستان المذاهب از واقعه سال ۱۰۵۹ هـ (۱۰۱۹ ی) صحبت میکند. بنا بر این چندی پس از آن موقع تالیف گردیده است. چون نگارنده آن از موبدان بلند پایه زرتشتی و از مردم ایران بوده در سال ۱۰۵۳ هـ به مشهد و خراسان سفر کرده، در مورد وجود کتب دینی زرتشتیان در آن زمان بخوبی خبر داشته است و الا چنین خبری را در کتاب خویش نمینگافزون برایین شماره بزرگی از زرتشتیان در آن روزگار در هرات میزیستند. زیرا که دونفر از موبدان آن شهر بنام موبد خدا جوی و موبد خوشی که بنام درویش خوشی نیز یاد شده است جوین اسرار و رموز دینی بودند و بهوای دستور آذرکیوان نخست با صفهان و پس از آن به هند آمد و شد داشته اند و پس از دستور آذرکیوان بجا نشین او موبد کیخسرو پیوستند. بنا بر این با احتمال قوی خبر وجود چهارده نسک اوستا در کرمان را یا در مشهد از زرتشتیان آن سامان شنیده و یا آنکه بوسیله موبدان مبرده هراتی و یا زرتشتیان دیگر ایران که به هند آمد و رفت داشته اند و نام آنها ذکر نشده و خبر بموبد کیخسرو رسیده است.

طبق مندرجات نامه پارسین ایران بپارسیان هند سال ۹۲۸ یزدگردی سه هزار نفر از زرتشتیان مقیم خراسان بکرمان مهاجرت و با شنده آنجا میشوند. باید دانست افغانستان کنونی در آن روزگار را بخشی از خاک خراسان را تشکیل میداده.

نیاگان دستور کیخسرو پور دستور رستم دستور جها نگیر دستور رستم دستور منوچهر دستور فریدون دستور شهرمردان کرمانی موبدان موبد کرمان و از مردم بسلخ بوده اند که بکرمان پناه هنده میگردند. دستور رستم جها نگیر پدر دستور کیخسرو و با مس خدا یا رهرمزدی ساکن تهران بگفته صاحب تاربخ کرمان مولفه ۱۲۳۹ی در زمان تالیف کتاب دوران جوانی خود را طی مینموده و مانند پدر و جد خویش در دانش رمل و اخترشناسی استاد بوده (رک فرزنانگان زرتشتی ص ۴۵۵) دستور جها ماسب ولایتی که در سال ۱۰۸۹ی بسورت رهنسپاروسه نفر از موبدزادگان هند را در اوستا و پهلوی استاد ساخت بگفته آقای خدایار هرمزدی برادر دستور شهرمردان و از همین خانواده میباشد.

نیاگان دستور کیخسرو هنگام فرار از بلخ مقدار ۳۰۰ جلد کتب دینی و علمی خویش را چون گنج گرانبهائی با خود بکرمان میآورند. سالها پس از ورود بمقصد شاه عباس بزرگ صفوی ستم فراوان به زرتشتیان روا داشته و دو نفر از موبدان را مقتول و مقداری از کتبهای دینی و چند نسخه جاماسبنا مه که با آنها بود غصب مینماید. چون این خبر بکرمان میرسد، نیاگان دستور کیخسرو و موبدان موبد کرمان کتبههای خود را در لای دیوار گل میگیرند تا از انظار بیگانگان مخفی و از دستبرد آنها محفوظ بمانند.

بدبختیهای که بعدها در آن روزگاران یکی پس از دیگری بزرتشتیان کرمان وارد آمد، مانند محرومیت های سخت و جلوگیری از اقامت در شهر کرمان که با برج و بارو و حصار معتبر محفوظ بود و حمله محمود افغان بر محله بیدفاع آنها در خارج از شهر و قتل و غارت هستی ایشان و مانند آن، کتبهها همانطور در لای دیوار باقی بماند و خبر آن نیز بزماندگان نرسید تا آنکه در سال ۱۲۷۵ی چون دستور کیخسرو دیوار خانه را بواسطه فرسودگی خراب مینماید، میبیند که آنجا مخزن کتبههای زیادی بوده که بواسطه رطوبت باستثنای چند جلد نیمه سالم همگی تلف و نابود گردیده است.

بنا بر آنچه ذکر شد ۱۴۰۴ سنک اوستا، مذکور در دبستان المذاهب با حتمال قسوی در همین مخزن کتبه بود و در تملک نیاگان دستور کیخسرو بوده که از بلخ با خود بکرمان میآورند.

زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران

دکتر فرهنگ مهر در سخنرانی خویش در دانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان را در انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بروش زیر بیان مینماید:

- ۱- کمکهای مالی به آزادیخواهان و مجاهدین مشروطیت: "ارباب جمشید بعلت تمکن، بخشندگی و بلند نظری نفوذ فوق العاده ای در اقتصاد ایران بهم زد و مخصوصاً وقتی رجال وقت و خزانه پول احتیاج پیدا میکردند متوجه میشدند. او هم هیچوقت عادت به رد تقاضای کسی نداشت و در مساعدههای مالی و نیز انتظار پاداش و مقامی در کار نبود و روی همین طرز تفکر و وقتی میرزا علی اصغر خان تابک، صدراعظم مظفرالدین شاه مغضوب و معزول بقم تبعید شد و حتی مقرری و نیز قطع گردید، دست کمک بطرف ارباب

جمشید را ز کرد و اربا ب جمشید وقتی تا یک را در احتیاج و بیچارگی دید، بشعبه خود در قم دستور داد که تا یک تا یکصد هزار تومان اعتبار را در ده صورت مراجعه با و بپردازد. اعتبار را و محبوبیت اربا ب جمشید در عصر خود تا آنجا بود که مظفرالدین شاه قاجار با ولقب رئیس التجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه ایران داد و بنشان وجه و حمایت و فرمان مخصوص او را مفتخر نمود و این اولین باری بود که پس از چیرگی تازیان بیک نفر زرتشتی در ایران این لقب داده میشد.

پرفسور جکسن آمریکائی در باره اربا ب جمشید در کتاب خویش (ایران گذشته و حال ص ۴۲۶) مینویسد: «فردا نگریست صاحبصدها هزار تومان ثروت در دربار سلطنتی ایران صاحب نفوذ و برسمیت شناخته شده است. نزدیکی و با دربار با عث جلوگیری از فشارها نیست که بزرگتر است و وارد میشود، زیرا عرایفی و شکایات آنها را بنظر شاه میرساند. مسلمانان بدرستی و اعتقاد مینمایند و صرفاً نوابزرگانان دیگران بقدر و طرف توجه و اطمینان نیستند. احترام می که با و گذاشته میشود، نتیجه راستی و درستی و تعلیم راستی است و آذین و خورشید زرتشت است که راستی را پایه دین قرار داده هومت و هوخت و هورشت را اندر داده است.

اربا ب جمشید بعلت سخا و تمنی در بین همه مردم صاحب اعتبار و محبوبیت بود و حتی دزدان و راهزنان بمال التجارهائی که روی آن علامت تجارتخانه جمشیدیان بود دستبرد نمی زدند. یک روز نایب حسین کاشی بقصد شناسائی اربا ب جمشید بحجره او رفت و سراغ او را میگیرد، اتفاقاً خود اربا ب جمشید طرف خطا با و بوده و میگوید من هستم. نایب حسین میگوید اگر میدانستم اربا ب جمشید تو هستی دستور نمیدادم که مال التجاره تو را دستبرد زنند. اربا ب لبخند پرمعنائی بخوبی داده او را دعوت به نشستن میکند و وقتی در موقع ظهر و صرف آنها رنایب حسین بمردمی که بر سر سفره و غذا میخوردند نگاه می اندازد و بزرگ منشی و سخاوتمند اربا بر او می بیند میگوید که حال میفهم اعتبار تو در سخاوتمند و نه در قدرت و زور با تو.

در همان دوران از آنجا که مجاهدین مشروطیت بیول احتیاج داشتند اربا ب جمشید مرتباً بآزادخواهان کمکهای مالی میکرد. تنها در یکبار مبلغ بیست هزار تومان شخصاً و بیست هزار تومان از سایر تجار زرتشتی جمع آوری کرد و در اختیار مجاهدین گذارد. البته چهل هزار تومان صدسال پیش مبلغ کمی نبود.

یکی دیگر از تجار زرتشتی که در انقلاب مشروطیت از بذل مال و کمک به آزادخواهان دریغ نداشت اربا بخروشا هجها^۱ یا بهتر بگوییم جهانیان بود. اربا بخروشا هجها^۱ یکی از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و تجارتخانه جهانیان یکی از مقدمین صنعت بانکداری در ایران بود. یکی از کمکهای این شرکت بآزادخواهان ده هزار تومان بود که در یکبار در اختیار آنها گذاشت. همچنین عده ای از زرتشتیان اسلحه هائی را که بعضی از دولتیها از آنها رمهات سرقت میکردند خریداری نموده و بآزادخواهان میدادند.

۲- کوششها و مبارزات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت و شهدائی که در این راه داده اند: کوششها و مجاهدات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت فراوان و در اینجا فقط بذکرا مثله مستندا کتفا میشود. تجارتنهای جمشیدیان وجهانیا ن در سرتا سرتا ایران و بخصوص در جنوب دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند. مخصوصاً بین عشایر و ایلات فارس دارای محبوبیت و نفوذ فراوان بودند و در اشرافری که بین شادروان پرویزشا هجها ن یکی از موسسین تجارتخانه هجها ن در یزد با آزادخواهان گذارده شده بود تجارتخانه جمشیدیان وجهانیا ن اسلحه و فشنگ و مهماتی را که از خارج وارد ایران میشد در بندر بوشهر تحویل میگرفتند و جزء سایر مالالتجارهای خود (پنبه و پارچه) بتهران و سایر شهرها حمل و در اختیار مجاهدین قرار میدادند. زیرا این دو تجارتخانه در بین ایلات و عشایر صاحب اعتبار بودند و محمولاتی که دارای علامت این تجارتخانه ها بوده هنگام عبور از جاده های جنوب بازرگانه دستبرد و سرقتی مصون میماند. در تهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانه ها بمجاهدین تحویل میشد و اما در خود تهران مسئله توزیع بمب و نارنجک و اسلحه بین مجاهدین مشکل بود و چون مجاهدان و مخصوصاً آذربایجانیهها مورد سوءظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صوراسرافیل که عضو انجمن آذربایجان بود یکی از زرتشتیان بنام اربابمهربان جمشیدپا رسائی را که با او خیلی دوست بود متقاعد کرد که بمبها را از ساکنان آنها در مخفیگاهها تحویل گرفته و بدست افراد مورد نظر برساند. مهربان جمشیدپا رسائی که مردی با قیافه بسیار آرام، و ممکن نبود مورد سوءظن مستبدین واقع شود مدت ها این وظیفه را انجام میداد.

مستبدین بعد از مدتی بهمکاری تجارتخانه های جمشیدیان وجهانیا ن و شادروان مهربان جمشیدپا رسائی با مجاهدان پی بردند. تصمیم بقتل روانشا دپرویزشا هجها ن در یزد گرفتند و او را بوضع فجیعی کشتند. خبر قتل پرویزشا هجها ن در شماره ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشر شد و موجی از هیجان و خشم عمومی را بر علیه عمال استبداد برانگیخت. خبرشهادت پرویزشا هجها ن در روزنامه جام جمشیدبزبان گجراتی و روزنامه تائیمزیمبئی بزبان انگلیسی منتشر شد و در اطراف عدم وجود تائیمزیمبئی و مالی زرتشتیان در ایران مقالاتی منتشر شد و این درست مقارنایا می بود که پارسیان هند قصد سرمایه گذاری و شرکت در تاسیس بانک ملی مورد نظر در ایران را داشتند، پس از آن فاجعه از تصمیم خود منصرف شدند. بهرحال نه قتل پرویزشا هجها ن و نه تهدیدات دولتیان بر علیه زرتشتیان آنها را از کوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خود در راه حصول مشروطیت و پیروزی نهائی باز نداشت.

در یکی از جلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی از اعضا پیشنهاد میدادند که زرتشتیان دیگر اقدامی نکرده و با توجه بقلبت افراد کاری نکنند که دستجمعی مورد انتقام جوئی مستبدین واقع شوند. بنقل از صورت جلسات انجمن در آن موقع یکی از

اعضا میگوید اگر مستبدین از هشت میلیون مسلمان هشت هزار نفر را بکشند ۷۹۹۲۰۰۰ باقی میمانند ولی اگر ۸ هزار زرتشتی را بکشند دیگر اثری از زرتشتیگری باقی نمیماند. ولی جواب میشنوند اگر بدستورات مذهبی خود و به پیروزی نهائی راستی بر دروغ ایمان داشته باشیم نباید هراسی بخود راه دهیم و نباید از همراهی و همگامی با برادران مسلمان خود با زایستیم و بدین ترتیب زرتشتیان مبارزات خود را ادامه میدهند.

یکی دیگر از شهدای زرتشتیان شادروان فریدون خسروا هرستان معروف به گل خورشید از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و رئیس شعبه تجارتخانه نیان در تهران بودند. فریدون خسرو که جوانی غیور و پر شور بود در جریان توزیع اسلحه با عده زیادی از آزادیخواهان ارتباط پیدا کرده بود و در جلسات شبانه آنها شرکت میکرد. بعدها انجمن آذربایجان اغلب در منزل ارباب فریدون خسرو تشکیل میشد و ضمناً ارباب فریدون خسرو واسطه توزیع اسلحه‌های بود که از روسیه توسط مجاهدان آذربایجانی وارد میشد و به هر کسی که توسط انجمن معرفی میشد یک قبضه تفنگ و یک صد عدد فشنگ تحویل میداد. روزی در جریان بانکی تجارتخانه از یکی از دوستانش بنام مرحوم ورقا که خود از آزادیخواهان بود و در بانک روس کار میکرد کسب اطلاع نمود که محمدعلی میرزا برای تامین هزینه خود بی پول احتیاج داشته و چون بانک استقراضی روس هم بدون وثیقه پولی نمیداد لذا زیر پوش مروارید بافت مادرش را که جزء جواهرات سلطنتی بوده در بانک روس فروخته و پول دریافت داشته است. شادروان فریدون این خبر را بکمیته مجاهدان میرساند تا بلکه چاره جوئی نمایند اما تمام جواهرات سلطنتی باین نحو بگرو رود.

مجاهدان این خبر را در شهر پراکنده میکنند و بعد از آنکه مستبدین در میابند که این خبر را فریدون خسرو بمجاهدین داده که مرتکب قتل اومی بنده و شبانگه هجده نفر بخانه او وارد شده و او را از رختخواب بیرون کشیده جلوشم زنش که تازه چهار ماهه بود که ازدواج کرده بود بطرز فجیعی میکشند. همسر شادروان فریدون برای دفاع از شوهر، خود را بجلو متجاوزین انداخته و با دست شمشیری که از مهاجمین را میگیرد و در اثر رفتن خون زیاد و ترس و وحشتی که بر او مستولی میشود از حال می رود.

پس از شهادت فریدون خسرو، روانشاد خسرو شاهجهان رئیس تجارتخانه نیان برای دادخواهی از یزدبتهران آمد و طی عریضه‌ای بمحمدعلی میرزا تظلم نمود. ولی محمدعلی میرزا خود او را نیز تهدید بقتل و نفی بلد نمود و خسرو شاهجهان ناچار شبانه تهران را ترک نمود و چون عمال محمدعلی میرزا قصد جان او را داشتند مخفیانه از طریق بوشهر به بمبئی میروند تا از برادران پارسی کمک بخواهد. یکی از روسای جامعه پارسی هند بنام دده باهای نوروزی مقیم لندن از طرف حزب لیبرال انگلیس در مجلس عوام انگلستان عضویت داشت و بهموندی کمیسیون امور خارجه پارلمان انگلستان انتخاب شده بود. ناچار شادروان خسرو شاهجهان از بمبئی بلند میروند و در جریان مبارزات مشروطه خواهان

وظلمهائی را که مستبدین بزرشتیان روا داشته اند با اطلاع او میرساند و درخواست کمک میکند بخصوص که در همان ایام بدستور محمدعلی میرزا شعب تجار تخانه‌ها نیا در تهران و سایر شهرها نیز غارت شده بود.

تشتی
داده‌های نوروزبیدرنگ از طریق دیپلماتی اقدام نموده و بعنوان یک نفر زر پاریسی از دولت ایران تقاضا کرد که تا مین لازم باین تجارتخانه و بخسروشا هجسها ن بدهند تا بتوانند با ایران برگردد. در همین ایام بساط زورگوئی محمدعلی میرزا برچیده میشود و شا دروان خسروشا هجها ن با ایران برمیگردد.

شا دروان اردشیرجی ایدلجی ریپر ترا زدا نشمندا ن پاریسی است که سمت نمایندگی از پاریس برای حمایت زرتشتیان ایران داشت. شا دروان مدت چهل سال اقامت درنی ایران خدمات بزرگی با ایرانیان و زرتشتیان نمود. دکتر مهدی ملکزاده در کتاب زندگی ملک المتکلمین اسم اردشیرجی را در جزء چهل نفر آزادخواهان که در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ انجمن آزادخواهان ایران را تاسیس کردند برای ضبط در تاریخ ضبط کرده است. یکی دیگر از کسانیکه در مبارزات مشروطیت ایران وارد بود شا دروان ارباب گیخسروشا هرخواست. جزء مدیران تجارتخانه جمشیدیان بود و مقارن همان ایام درصف آزادخواهان با احرام آغوش شد. (برای اطلاع از خدمات ارباب گیخسرو و اردشیرجی بفرزانا نگان زرتشتی مراجعه شود.

۳- محرک زرتشتیان در مجاهدات انقلاب مشروطیت: دین زرتشت بر آذی و اختیاست. و خورشور زرتشت درگاهها میفرماید بسخنای مهین کوش دهید و با خرد خدا داده بسنجید و در صورتیکه این آموزشها را شیوه خوشبختی و رستگاری یافتید بپذیرید. پیروان چنین فرهنگی که بر آذی ندیشه و گفتار و کردار استوار است نمیتوانند با ستبدان دتن در داده و در برابر فشا روز و رخا موش بنشینند. بنا بر این اولین محرک را با پیدای فرهنگ مزدیسنی و معتقدات زرتشتیان جستجو کرد.

محرک دوم علاقه و عشق زرتشتیان به عظمت و بزرگی ایران، خانه آباء و نیاگانشان است. همین امر بر انگیزنده علاقه پاریسیان به تحولات دوران انقلاب مشروطیت ایران و کمک بآزادخواهان ایران بوده است.

عامل سوم شرایط سخت و طاقت فرسائی بود که برای زرتشتیان ایران در دوره قاجار و پیش از آن وجود داشت. (برای اطلاع رجوع شود بفرزانا نگان زرتشتی ص ۱۸-۳۳).

شا دروان میرزا خدا مراد بهرام کی فراهل خرمشا میباشد دوران تحصیلات و کودکی خود را در شیراز گذرانده و بکمک پدرش ملا بهرام جمشید معروف به لاجی یعنی هل زیرا تا جرعمد فروش آن بوده و در مورد راستگوئی و درستی و امانت داری و طرف توجه علمای اسلام بودنش را در فصل آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران به هند از او سخن رانده ایم. بتجارت مشغول بوده. پس از درگذشت پدر در بمبئی با راهنمایی شا دروان خسرو هجها نیا ن مدیر و موسس تجارتخانه هجها نیا ن که در بالالاه و صحبت شد بتهران عزیمت و در آنجا با مشروطه طلبان همکاری و بیدار مجاهدت مینماید. پس از آشنائی با میرزا هجها نگیرخان صوراسرافیل و راهنمایی او در صف



ارباب جمشید جمشیدیان



ارباب کیخسرو شاهرخ



میرزا خدا مراد بهرام کیفر



ارباب پروین شاهجهان



ارباب فریدون خسرو



شاهروان محمدپالی توروزی

فرزانه اردشیر جی ریپورتر



ارباب خسرو شاهجهان (در لندن)



ارباب مهربان جمشید پارسائی

مجا همدین راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت و کوشش در راه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانبیان در کرمان منصوب و بآن سامان رهسپار میگردد. در کرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت و سایر مستبدان، در راه آزادی و پیشرفت میهن و برقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمی‌دارد. حنا نکه دومین نفر از ۴۱ نفر مجا همدین سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام و خواستار مرده یا زنده آنها میشود. در زمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانبیان در کرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدا مراد با صلاح دید صاحبان تجارتخانه گندم و جوهای موجود در انبار را به نرخ ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد که روی منبر نانوائی پرازان باشد و نرخ آنهم نرخ پیش از دوران قحطی، طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادا شده داشت و موجب نجات جان عده‌ای از هم میهنان میگردد که علاوه بر اینکه علمای وقت کرمان بربالای منابر مساجد، خدمات او را میستایند و روزنامه‌های محلی وقت نیز جریان و عمل نیک بانیان را مورد عنایت قرار میدهند و مجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانبیان ترتیب میدهند، دیگر از اقدامات میرزا خدا مراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشن فکر و دانایان و عده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه بر انجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مسائل خرافی زرتشتیان منجمله نشو و زندگان برای درگذشتگان و غیره را منسوخ و از برگزاری مراد زیادی دینی و بیهوده جلوگیری مینماید چنانکه دوستدار و طرفدار فراوانی پیدا میگردند، تا آنجا نیکه‌ایان امر موجب خشم بعضی‌ها که سود خود را در خطر می‌بینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت برای انجمن ناصری پیشی میگیرند تا اینکه میرزا خدا مراد به یزدا عزام و کم‌انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد و بدست فرا موشی سپرده میشود. میرزا خدا مراد در حل مشکلات مردم و گره‌گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است و در تسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود را بر زمین داشته. شادروان میرزا خدا مراد دهر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی در قریه خرما هیزد در رافانی را بدرود گفت. طی مدت اقامت ۵۱ ساله‌اش در یزد مدت‌ها عضو انجمن زرتشتیان ناصری و رئیس انجمن زرتشتیان خرما هیزد بوده و خدمات گرانبهائی بجا معانجام داده است.

کشتا زرتشتیان گرجستان

درا حسن التواریخ تالیف حسن روملوچنین آمده "در سال ۹۴۷ هـ خسروکا مران بنا بفرمان شاه طهما سب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل و غارت و اسیر کردن زنان و کودکان، گرجستان را از وجود گبران پاک میگرداند. بسال

۹۵۳ هـ با زشاه طهما سبب موقع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد. کوه‌ها زسبب سرما چون دل مخالفان دین، از بیم میلرزید. درچنان حال پادشاه ظفرمال بر سرگبران شبیخون آورده، لشکرا سلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ‌ها را زنیام انتقام کشیده روی بر فراز خون‌ایشان گلگون ساختند و بسیاری از گاو و گوسفند بغنیمت گرفتند و خانه‌های آن بدکیشان را آتش زدند. نیز با زبسال ۹۶۱ هـ به گرجستان حمله و سی‌هزار را سیرمیا آورد.

آقای مجیدیکتائی در حاشیه مقاله خویش "در دامن کوه‌های قفقاز" در مجله بررسی‌ها تا ریخی‌سال چهارم شماره ۳ و ۴ مینویسد "و همچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسی‌خا، تا اواخر قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته‌اند." صاحب‌ظفر ماه تیموری در مورد حمله سپاه امیر تیمور بگرجستان در جلد دوم ص ۲۲۲-۲۲۴ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲ هـ قرا با غار را ن معسکر نصرت‌آشیا ن بوده لشکرهای یونان از آب‌کربگذشت و بجا نبد دره خمشا که ا ما کن و مسا کن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود و با دا ز خلال آن گذر نتوانستی کرد... چون لشکرا سلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغ‌ها را زنیام انتقام کشیده روی بر فراز خون بیدینان ارغوان ساختند. هر که یافت شد امان نیافت و خمشا که سالاران زمره لعین بود فرار نمود و لشکر در تعاقب او تا در آق‌سو بشتا فتند. غنیمت فراوان یافتند و خانه‌های دوزخیان را آتش زدند."

اینک نیز زرتشتیان در آن حوالی موجود میباشند. در پرستشگاه زرتشتیان از آنان وزرتشتیان دنبلی صحبت داشته‌ایم. حسینقلی‌خان افشار بیگلربیکی ارومی فرماندار آذربایجان در سال ۱۲۱۳ هـ بنا بفرمان فتح‌علیشاه با اکرا د دنبلی و رئیس آنها جعفر قلی‌بیک دنبلی که سربطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب و منکوب ساخته، هجده نفر از سران آنها را کشته و سرشان را بدربار پادشاه میفرستد. دنبلی‌ها از آن زمان مغضوب‌اللیای اموردولت ایران گشته و نام خود را عوض و عشیره خود را پنهان میدارند و بگفته آقای علاءالدین تکش (بیگلربیگی) ساکنان ارومیه، زایران بسوی آذربایجان شوروی مهاجرت و در آنجا مستقر میگرددند.

کشتن زرتشتیان در آسیای صغیر

صاحب‌ظفر ماه تیموری در ذکر حمله امیر تیمور به آسیای صغیر مینویسد "در این آشنا بمسامع علیه پیوست که در کناردریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده‌اند. و آنرا از میرخوا نند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند. چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و بمسافت یک اسب تا ختن از آن حصار قلعه دیگریست بزرگوهی و آن را نیز از میرگویند و مسکن اهل اسلام است. در میان اهالی

این دو حصار، لیل و نهار، بساط محاربه و پیکا رگسترده است. چون از میرگیران راه طرف متصل بدریا، بیدینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند و خوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا میآورند و چون مردم آن مقام در گوشه بلا و اسلام، پای مخالفت فشرده، بردوام بمقابله و مقاومت اقدام مینمایند، تا غایت از اهل اسلام کسی را دست استیلا برایشان نبود، چون صورت حال از میرگیران در لوح ضمیر صاحبقران انتقایافت، دفع فساد آن گمراها و قلع و قمع ایشان بر ذمت همت خسروانه واجب دانست. روز شنبه جمادی الاول ۸۰۵ هـ بالشکر جراب دفع آنها پرداخت و قلعه آنها را ویران ساخت و بعضی از مواضع، کشتی بزرگ مشحون بمردان کابوسباری اسلحه و اسباب جنگ چون نزد رسیدند از قلعه اشری ندیدند. اشاعت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که از تن جدا شده با کمان در کشتی آنها اندازند.

زرتشتیان، خوارزم و کشتار آنها

روانشاد سید محمد کاظم امام در کتب بخویش "ترجمه احوال و فهرست آثار ابوریحان بیرونی" چنین مینویسد "سرداران خلفا با سپاهیان بیکران چندین بار بر خوارزم تاختند، کشتارها کردند، خونهای ریختند، ویرانگریها کردند، آثار فرهنگی و دینی را بسیار سوخته و تباها کردند. اما مردم خوارزم آئین کهن، عادات، سنتها و عقاید ریشه دار باستان را روحاً و قلباً بدرو نگفته بودند. آن مردم تا دیر زمانی از سلطه خلفا، بشیوه یک قدم جلو و دو قدم عقب پیش میرفته و بازمیگشته اند. زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن، غریب در عقاید و اندیشه های باستانی، بسیار دور از خلیفه و مرکز خلافت. قتیبه در خوارزم بلکه در سراسر خراسان بزرگ کشتارها کرد، خونهای ریخت، آتشکده ها و فرهنگستانها را ویران ساخت و هر چه از آثار مکتوب بدستش رسید بآتش بیداد سوخت، تباها کرد، زیروزبر کرد، دختران را با سار ت گرفت، اموال را از نقد و جنس از زروسیم و کالاهم را یغما کرد و برد تا خزانه بنی امیه را پر کند.

لاجرم هر وقت خوارزمیان فرصتی می یافتند یا حریف را ضعیف می یافتند، یا مشغول و یا در غفلت میدیدند، بر او عصیان ورزیده، نیروی او را درهم شکسته و بر او پیشین خود، بآئین کهن و میراث باستانی نیاگان بازمیگشتند. در دوران تولد و جوانی ابوریحان، بیشتر مردم خوارزم همانند روزگار باستان بر کیش و آئین کهن وفادار بوده و مانده عهد باستان بزندگانی خود ادامه میدادند.

ابوریحان در چنان فرصت مناسب که عهد باستانی بر عهد نوین غلبه داشت پیدا شد. در میان اهورا مزدا پرستان بالید، پرورش یافت، دانش و فرهنگ فرا گرفت، با موبدان و آتشکده ها پیوستگی داشت، کلیه مطالب مربوط بایران باستان، عادات و سنتهای کهن ایرانیا، تقویم و تاریخ سال و غیره را تماماً از موبدان و دانشموران

خوارزم و پیروان کیش زرتشت اخذ کرد. زیرا ابوریحان خودش از مرزم خوارزم بود و شناخت موبدان و دست یافتن بکتاب و آثار رکه‌ن برای او کاری بس ساده و آسان بوده است. در عصر او غالب هموطنانش هنوز اهورا مزدا پرستش می‌نمودند و در اغلب شهرها و شهرچه‌ها آثار تشکده‌ها برپا بود و علمای کیش زرتشت را هنوز شیرازه قدرت و نفوذ بکلی نگسیخته بود.

آل عراق از پادشاهان (مرزبانان) قدیم خوارزم پیش از اسلام بوده اند و نژاد ایشان بکیخسرو می‌پیوندد و تا زمان سامانیان نیز این خاندان باقی بوده و هنوز از بقیه السیف اقتدار و نفوذ دوران فرمانروائی خویش در قدیم، شبه قدرت و نفوذی در سرزمین مروشی نیاگان خود داشته‌اند.

پس از بنیاد دولت ملی ایرانی، سامانیان که از نژاد شاهنشاهان باستان بوده‌اند تقویت روح ملی و عنصر قومی، احیاء شعائر و سنن و آثار باستانی ایرانی را سیاست دولت و وجهه همت خویش قرار دادند. سامانیان کلیه خاندانهای بزرگ و نجبا و اشراف باستانی ایرانی را از سپهبدان، سپهسالاران، وزیران، خاندانهای دانش و فرهنگ، مرزبانان، موبدان و دیگر مهمتران را که پس از سقوط یزدگرد و انهدام و انقراض شاهنشاهی سامانیان، در حوادث دستبردهای قبایل صحرا در شرف زوال و نابودی بودند، سامانیان همگی را دوباره از خاک مذلت و خواری برداشته با وج عزت و تعالی رسانیدند. مردان نامدار این خاندانهای بزرگوار رکه‌ن را مانند روزگار سامانیان مصادرکارهای عظیم و اشغال و مناصب دولتی نمودند.

پس از آنکه در اثر دسیسه‌های پی‌درپی و تحریکات خلفای بغداد، دولت ملی سامانیان را با برانگیختن سلطان محمود غزنوی و تقویت آن ملعون منقرض گردانیدند و سیاست تقویت ملیت ایرانی را که سامانیان بنیاد نهاده بودند و بر شا لوده آن خاندانهای بزرگ و نجبا و اشراف باستانی را با ردیگر مصادرا و اجتماع نموده بودند، برهم زده و در پی انداختن خاندانهای اشراف ایرانی، عوامل جهنمی محمود بتکا پودر آمدند و خاندانهای ایرانی را که مایه آبروی دیرینه ایرانیان بودند بتدریج برکنار کرده بسدا ربوار می‌فرستادند.

قتیبه بن مسلم کسانی را که خط خوارزمی میدانستند و از تاریخ خوارزم آگاه بودند و فرهنگ و معارف خوارزمیان را تدریس و تعلیم میدادند، همگی را نابود کرده بود و بنیادایشان را چنان برا فکنده بود که نشانی از آنان برجای نماند و تاریخ و فرهنگ خوارزم پس از اسلام تا آن عهد پوشیده مانده و کس از وقایع حقایق گذشته و پیش از اسلام آگاهی نداشت.

تا زمان ابوریحان بیرونی هنوز آثار تشکده‌ها و فرهنگستانهای دین زرتشتی در خوارزم و دیگر بلاد خراسان دایر بود، و با همه صدمات، لطمات و ویرانیها که از دست دشمنان و بیگانگان برای سرزمین وارد آمده، معالوصف رونق، طراوت، شادابی و اصالت و

هستی خود را از دست نداده بود، موبدان و سازمانهای آئین باستان و آشکده‌ها همچنان دلیرانه مانند روزگار پیشین بکار خود سرگرم بودند. گرچه در لشکرکشیهای امویان، بویژه در حکومت سپهسالار خون آشام اموی، قتیبه بن مسلم با هلی ضرباتی کم‌رنگ و خوردکننده برایشان وارد گردیده بود. اما روح جاوید آریایی چون آتش در زیر خاکستر بود و بمجرد وزیدن نسیم روح‌پرور حکومت ملی سامانیان روحی تازه در ایشان دمیده شد. رستای خیزی نوین بپا کرده، قلل جلال ملیت آریائی ایرانی بآتش افشانی و نورپراکنی گرایید و با ردیگر سرتا سر آن سرزمین در زیر سایه چتر عظمت و جلال اهورا قرار گرفت.

کشتار زرتشتیان در هند

صاحب‌دبستان المذاهب در فصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا آگره، لاهور، کشمیرالی، کاشغر، سن میراندونام، چند نفر از آنها را که بعزم بازگشتی در آن شهرها آمد و شداشته و یا صاحب‌دلی چندا زرتشتی که در لاهور و شهرهای شمالی هند در گذشته اندیا دمی نماید. اگر زرتشتیان در زمان باستان در آن بخشها نمی‌زیستند گمان نمی‌رود صاحب‌دلانی که دبستان المذاهب از آنها ذکر مینماید تا پایان زندگی خود در آنجا اقامت میگزیدند.

شرف‌الدین علی‌یزدی صاحب‌ظفر نامه تیموری در مورد حمله امیر تیمور به هند و تصرف سند و دهلی از کشتار بیرحمانه و بیدریغانه مردم هند، بوسیله تیمور و سپاهیانش داستانها میسرآید. در ذکر پیکارها و کشتار خود از هندوان، کفار، ثنویه، گبران، مجوس و غیره گفتگو میکند. چون مولف کتایب یزدی است و زرتشتیان یزدی و یزدی و غم‌آلود و اهل اسلام گبران خوانده میشدند، آنجا که واژه گبر و مجوس بکار برده منظور زرتشتی است، و از ذکر ثنویه منظورشانویان میباشند که اینک نیز زیر پوش دیگر بباوریهای مانوی پایبند هستند. در گفتاری در مورد نفوذ دین زرتشتی در هند و تبلیغ پیام اشو زرتشت بوسیله چنگرنگها چه در بخشهای شمالی هند در بخشی از این کتاب صحبت داشته‌ایم. مردم بیشمار هند که خود را زرتشتی مینامیدند در حمله تیمور هنگام دفاع با تفاهت هندوان جان باختند. شهرهای چندا ز شهرها و جنگلهای بسیاری که ظفر نامه تیموری ذکر مینماید که زرتشتیان شرکت داشته اند عبارت است از بطنیر، مردم سامانه، کیتل، اسندی که بیشتر مجوس بودند، قلعه لونی، میرت، دره کوپله، دهلی و غیره. شما ره‌اندکی از آنها که جان بسلامت بدر می‌برند بتدریج در مردم هند مستحیل میگردند.

کشتار زرتشتیان بویرا حمد

تیمور لنگ در کتابی که خود نوشته بنام "منم تیمور جهانکشا" ترجمه و اقتباس از ذبیح‌الله منصوری، پس از آنکه شیخ عمر پسر امیر تیمور و ستاندار فارس در دشت نرگس زار

هنگام شکار بوسیله مهاجمین بویرا حمدکشته گردید، هنگام حمله به منطقه آنها در لرستان چنین مینویسد "از یکی از تپه‌های ستونی از دود بر آسمان میرفت. از اسیران پرسیدم آن دود چیست؟ جواب داد که از تشکده برمیخیزد. من تا آن روز از تشکده مجوس‌ها را ندیده بودم و نمیدانستم که مجوسان آتش پرست در آنجا چه میکنند.

از اسیران پرسیدم وضع آتشکده چگونه است؟ گفتند آتشکده دارای یک متولی وسیع است و هر روز دوتن از خدام در آتشکده کشیک میدهند تا اینکه آتش خاموش نشود. هر خانواده از سکنه بویرا حمد مکلف است که در هر ماه حداقل یک مرتبه برای آتشگاه برای یک هیزم بیاورد. لذا آتشکده هرگز از لحاظ سوخت در مضیقه نمیماند و بطور معمول سوخت دوش آتشکده همواره موجود میباید. پرسیدم آیا آتشکده شما مثل مساجد مسلمین، موقوفات دارد تا خدام آتشکده از آن راه ارتزاق کنند؟ اسیران گفتند نه، هر سال هفت روز، جشن میگیریم و آن جشن با سم هفت فرشته گرفته میشود که از فرشتگان مقرب خدا هستند (منظور امشاسپندان میباشد) آغا ز جشن روز اول برج حمل است که عید نوروز بشمار می‌آید و در آن هفت روز سکنه بویرا حمد بآتشکده می‌آیند و هر یک زکات خود را بمتولی آتشکده میپردازند و خدام آتشکده تا عید نوروز دیگر از آن درآمد عاقلانه مینمایند.

دین سکنه بویرا حمد معجونی بود از دین اسلام و مجوس. آنها خود را مسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتند و زکات میدادند ولی آن را به متولی آتشگاه میپردازد (رسم پرداختن ده یک از درآمد خود بموبدان موبدان روزگاران گذشته بین زرتشتیان معمول بوده ولی متأسفانه طی دوسه گذشته بپوتیه فراوان موشی سپرده شده است، شهردان) از اسیری پرسیدم آیا نماز میخوانی؟ جواب مثبت داد. عیان اسب خود را کشیدم و توقف کردم و گفتم نماز بخوان تا به بینم چگونه نماز میگذاری. آن مرد رو بخورشید ایستاد و چندین مرتبه دستها را تکان داد و چیزی آهسته گفت و بعد اظهار کرد این نماز است. گفتم مگر شما هنگام نماز رو بقبله نمیایستید؟ مرد بویرا حمد بدو چرا... و بعد بطرف خورشید اشاره کرد و اظهار نمود آن قبله است گفتم آیا پیشوای روحانی دارید؟ گفت پیشوای ما متولی آتشکده است. در حالیکه از دور خانه‌های شهر را مشاهده میکردم، طلایه خبردار که دشمن نمایان گردیده است. ناگهان حمله بزرگ سکنه بویرا حمد از جلو و عقب و راست و چپ شروع شد. آنقدر جنگجو نمایان گردید که توگوئی از زمین مردوزن سلحشور سبزمیشد، زیرا زنهای ما مانند مردان بمانند و حمله ورمیشدند. من فرمان دادم که در جناحین و قلب سپاه سواران بحرکت درآیند و نیروی مهاجم را له کنند و از روی مردوزن بگذرند. من نیز اسب را تا ختم زنی که یک کوله پشتی داشت بطرف اسب من شمشیر انداخت. ولی قبل از آنکه شمشیرش با اسب من برسد تبر من فرق او را شکافت و وقتی زن افتاد صدای گریه طفلی بلند شد و من با شگفتی دیدم که کوله پشتی آن زن، طفل شیرخواره و ست که آن را بر پشت بسته است. مردان و زنان بویرا حمد در منطقه‌ای با ما می‌جنگیدند که مشعر نبود و نمیتوانستند

خود را پنهان کنند، در قبال حمله سواران من از پا در میا شدند، با اینکه بویرها از چهار طرف به ما حمله ور شدند نتوانستند بر ما فائق آیند و حملات پیاپی سواران من نیروی مقاومت آنها را درهم شکست. عده‌ای از آنها زیر سم اسبها له شدند و جمعی با ضربات شمشیر و تبر سوارانم بقتل رسیدند و عده‌ای هم در بیا بان متواری گردیدند و من گفتم که از تعاقب فراریان خود داری نمایند تا اینکه شهر را زودتر بتصرف درآوریم. حدس زدم که جنگ آنروز آخرین جنگها با بویرها می‌باشد و دیگر آنها به ما حمله نخواهند کرد. اگر حمله نمایند با آن شدت حمله نخواهند نمود.

قبل از ورود بشهر به افسران گفتم که از قتل کارکنان آتشکده که روحانیون شهر هستند خود داری نمایند و هر کس را که مقاومت کرد خواه مردوزن خواه کودک بقتل رسانند. وقتی بشهر رسیدیم دیدیم که شهر و خانه‌ها خالی از جاندان است. چون کسی در شهر نبود بدون برخورد به هیچ مقاومت شهر را اشغال کردیم. بسوی آتشگاه رفتم دیدم در مدخل آتشکده چند نفر که لباس کبود رنگ در بردارند ایستاده‌اند. از آنها پرسیدم شما که هستید مردی دارای ریش سفید که معلوم بود برتر از دیگران است گفت ما خدام اینجا هستیم. گفتم سکنه شهر و خانه‌های خود را تخلیه کردند و رفتند، شما برای چه نرفتید. مرد ریش سفید گفت ما نمیتوانیم برویم و آتش مقدس را بحال خود بگذاریم که خاموش شود. گفتم اگر من آتش شما را خاموش کنم چه خواهد کرد. جواب دادی امیر بزرگوار حتی عربها آتش ما را خاموش نکردند و تو که اختیارجان و مال مردم را داری اینجا را مکن. گفتم منظور از عربها که هستند. گفت آنها که در حدود ۸۰۰ سال قبل با ایران حمله ور شدند و دین اسلام را آوردند ما آتشکده‌های ما را خاموش نکردند و بعدها آتش آتشکده‌ها بمناسبت اینکه خام وجودنداشت خاموش گردید. گفتم می‌خواهم آتش شما را به بینم. گفت دیدن آتش مانعی ندارد ولی خیلی بآن نزدیک مشو تا اینکه نفس تو بآتش نخورد و ما هم زیاده‌بآتش نزدیک نمیشویم. قدم بآتشگاه نهادم محفظه آهنی بزرگ چون منقل دارای سوراخهای متعدد بنظر میرسید و در آن آتش می‌سوخت. گفتم من بر طبق عهده‌ای که کرده‌ام روحانیون و علما و شعرا و صنعتگران را نمیتوانم و گرنه شما را بقتل میرسانم زیرا مرتد هستید و واجب‌القتل.

پیرمرد سر را جلو آورد و گفت ای امیر بزرگوار این گردن من و آنهم شمشیر تو، هر چه میخواهی بکن. گفتم اگر میخواستم تو و سایر خدام این آتشکده را بقتل برسانم مبر نمی‌کردم تا تو با مرگ خود موافقت کنی. به متولی آتشکده و خدام آن گفتم که شما از قصاص معاف هستید ولی سکنه این کشور باید بقصاص برسند زیرا پسر شیخ عمر را کشته‌اند. آنگاه بقشون خود امر کردم که تمام خانه‌های شهر را غیر از آتشکده ویران کنند و هر کس را جز کبود پوشان آتشکده می‌بینند بقتل برسانند. سربازان من در همان روز شهر بویرا را ویران کردند و یک خانه را بجا نگذاشتند. از آن روز تا موقعی که قشون من در بویر بود

هرکس را که دیدیم کشتیم و زنهای را هم مانند مردها بکیفر رسانیدیم .

کشتا زرتشتیان خراسان

پدر طاهربن عبداللهامیر خراسان زرتشتی بود . برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسرهارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهاستوار گردد .

طاها هنگام امارت خویش ، چون از وجود نوشته های دینی زرتشتیان مطلع میشود ، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد ، هریک از زرتشتیان قلمروا و که آن زمان خراسان بزرگ بود یک من از کتب و نوشته های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد و را اعدام کنند .

نوشته ها و کتا بها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود . هرکس نوشته هایی داشت تحویل عمال طاها را میسر خراسان داد و همه آن طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت . اما کسانی که نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاها ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند . جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شمار آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند .

کشتا زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد . همچنان خانواده های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را باصفهان کوچانید و در محلی بنام گبرآبادپهلوی جلفا مقام داد . در مورد شمار آنها خبر درست در دست نیست ، واضع زندگانی آنها در گبرآبادمانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسفهانگیز بوده است . سقف خانه های آنها بسیارکوتاه و نمیبایستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد . در زمان سلطنت سلطان حسین صفوی علمای قشری اطراف شاه را فرا گرفته بودند ، واضع ارا منه که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود و بزوال گذاشت و دحار محرومیتها گردیدند . بنا براین حال زرتشتیان که بی پشت و پناه بودند نمیتوان قیاس کرد . گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علمای و تائید شاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد . در این گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند ، دستور نوروز زنده موبدان موبدان اصفهان ، آتش مقدس را برداشته روی به یزد یا بفرار میگذارند . زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان بسلامت بردند . درسی سال پیش که نگارنده برای پژوهش بآن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدیداً اسلام خوانده میشوند .

کشتا زرتشتیان جنوب

۴۶۷

ری
در زمان ناصرالدینشاه قاجار در اطراف برازجان و بسوی جنوب زرتشتیان بیشمار
در روستاهای محصور که همه زرتشتی میبودند زندگی میکردند. در حدود ۱۳۰ سال پیش در
یکی از این روستا که اینک بقتلگاه معروف است و نامش حالا مال سیدآل میباشد و
حدود چهار کیلومتر جنوب برازجان بسوی بوشهر و یمین گناوه واقع است، همه زرتشتی
بوده اند. روستای مذکور اکنون تقریباً خالی است و مردم آن آوار شده اند. حدود سی
سال پیش شهریار جمشید و رجاوندی از دوستان نگارنده و از باشندگان هند که در شرکت نفت
ایران در آبادان بکار مشغول بود، روزی با دوستان خویش بعزم گردش در مینی بوس
سوار و بسوی گناوه حرکت مینمایند. هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده از مسافران
خواهش مینماید در اینجا دوساعت توقف مینمایم زیرا منزل اینجاست و فرزندانم را
دیدن کنم. شما هم در اطراف گردش کنید. شهریار میگوید من جائی ندارم، راننده او را
با خود بمنزل میبرد. شهریار در آنجا هنگام صحبت خود را زرتشتی معرفی مینماید. اهل
خانه با شغف و سرور میگویند ما در بزرگمان نیز زرتشتی است. فوراً پیرزن را از ورود یک نفر
زرتشتی خبر میدهند. زن که نسالی با عمار دست پیش میآید. شهریار بلند میشود، پیرزن
میگوید نزدیک میا. نخست سدره و کشتی را نشان بده. شهریار هم چون از مردم هند بوده و
بر خلاف جوانان زرتشتی امروزی که پاسبان دینی زده و سدره و کشتی را از خود دور ساخته،
سدره و کشتی با خود داشته با و نشان میدهد. پیرزن با دیدن سدره و کشتی شهریار را در بغل
میگیرد و زار زار میگرید. پس از آرایش میگوید از جوانی تا کنون نخستین بار است که در
این سامان بدیدن یک زرتشتی چشم روشن شده است. سپس میگوید اینها همه فرزندان و
نوه و نتیجه من میباشد که با سلام درآمده اند. هنگامی که جوان بودم روزی یک آخوند برای
درآمد خویش بروستای ما وارد میشد چون مسلمان را در اینجا نمی بیند براه خود میرود.
پس از چند ماهی با اتفاق چند نفر قاتل بر میگرد و مردان و زنان ما را گرفته در آن چاه
سرمیبرند و بچاه میاندازند. بسیاری را سرمیبرند و بقیه را با جبار مسلمان مینمایند. من
فرا کردم و خود را در محلی پنهان ساختم پس از رفتن آنها برگشتم و تا کنون تنها من در
این محل بزرزشتیگری باقی ماندم و بقیه مسلمانند. بسیاری پس از این واقعه با دلوسی
ناشاد از این روستا خارج شدند. این را نیز بگویم که یکسال پیش از واقعه ما، در سه
روستای محصور دیگر اطراف که همه زرتشتی بودند همین رویداد واقع گردید و پس از کشتار
دستجمعی آنها را نیز بقبول اسلام مجبور میسازند.

کشتا زرتشتیان یزد

هیربد و رزاد رسال دوازدهم پادشاهی یزدگرد سوم در دفتر دعای پهلوی خویش
از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر سخن میراند. در ضمن مینویسد "در اینجا در

یزد ۴۴ تشکده بوده . حال جزء چهار تشکده باقی دیگر همه خاموش است . سه نفر موبد چندین کتابشاپیکان که دردانش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که در آن تشکده روستای یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده اند .

مردم همگی پیروا هریمن شده . پنجاه سال است که یارم پادشاهان و بزرگان خویشاوندان خود را کشته و میکشند . پدرها پسرها کشته ، پسرها پدرها کشته . در پنجاه سال اخیر چهار سال قحط خوراکی شده . مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار کرده از کشتن و غارت باک ندارند ، دروغ میگویند ، همدیگر را میکشند الخ " (برای اطلاع بیشتر از یادداشت ا و رجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۹۲-۱۸۷) . هنگام پیکار ایرانیا ن و رسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان از ایرانیا ن منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربارشاهی مخالف بودند تشکیل شده بود . در لباس اسلام با تفاق مزدکیان و غارتگران خود شهر به پیکار و کین جویی و بقتل و غارت مردم پرداختند . در آن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانی دند و مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند بر خلاف مهاجمان بدفاع ایستادند . در آن گیرودار شهرک های فهرج و خوی د ک کشته رگاه آنان گردید و مهری زویا وین ویرانه شد . قتلگاه ها تا امروز بنام شهدا معروف می باشد . مسلمانان بزیارت آنجا میروند ، بتمورا اینکه قتلگاه ها تازیان است . غافل از اینکه خود با جبار اسلام آورده اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان متظا هربا سلام بوده اند و شهیدان قتلگاه همه زرتشتی و از خویشاوندان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع و چراغ میافروزند . بگفته صاحب تاریخ یزدیا تشکده یزدان ، علمای یزد اخیرا " زیارت آنجا را ناروادانسته اند . کلیه آن محل ، کشته رگاه زرتشتیان و تشکده آنها می باشد .

کشته رزرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه در سال ۳۱ هجری عثمانی خلیفه سوم ، عبدالله بن عامر را حاکم کرد و او بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرماشیر مسلمان شدند . بگفته صاحب بمنامه در همان زمان زالی از نو مسلمان که ارادت کاملی داشت یکپارچه زرعبدا لله عامر بداد که فلان تشکده را بردار بجای او مسجد آدینه بنا فرمای و استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی بر چهل ستون بساخت .

کشته رزرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه بفارس شد و در استخر بسیار مردم بکشت . مردمان فارس در سال ۲۹ هجرت بر عبدالله شوریدند و او را کشتند .

کشته رزرتشتیان ری

مردم ری در سال ۲۳ هجری پس از آن قیادشورش کردند . سیاه و خش پور مهرا ن از نوادگان

بهرام چوبین در آنجا همه کاره بود. نعیم سردار عرب ببری لشکر کشید. سیا و خش آما ده رزم شد. میان او و شخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی در پی انتقام بود برای کین توزی بر سیا و خش مردم میهن را بکشتن داد. نزد نعیم رفت و گفت غلبه بر سیا و خش آسان نیست. ده هزار تن با من بفرست و خود با سیا و خش نبرد آما و من از بیره شهر میروم و برایست فتح میکنم. نعیم ده هزار نفر را با برادر خود منظر به رامی داد. رامی مردم شهر را غافلگیر کرده سیا و خش زمانی آگاه شد که نعیم را و بروی خود و رامی را در پشت سردید و میان دوسپاه عرب بدام افتاده بود و شهر هم از دست رفته و عرب در آنجا بکشتا مردم بیگنا مشغول بودند. آنها نکه با سیا و خش بودند و را گذاشته بشهر روی آوردند تا زن و فرزند آن خود را نجات دهند. سیا و خش میدان جنگ را گذاشته فرا کرده نعیم در پشت سرا و بشهر رسید و با زار قتل و غارت در گرفت. پس از آنکه شهر ویران و غارت شد آن را به رامی سپرد و جزیه برا و معین کرد.

کشتا زرتشتیان خراسان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسین " سید سال بعد از هجرت شخصی در خراسان بنام بهرام ظهور نمود و خلق را بخود دعوت کرد که پیغمبرم از جانب خدا مبعوث بهدایت خلق شده ام که دین حضرت زرتشت را تجدید کنم. بالای گنبد عبادتگاه هتوس بآواز جلسی خلق را بخویش خواند که من از جانب خدا بجهت تازه کردن کیش آبا و اجداد شما مبعو شم. بنا برو قوع اینحال فراوان مردم از اسلام منحرف و بر آیین قدیم معتقد شدند و چون در آن زمان عرب و ترک و افغان با هم نزاع داشتند که بهرام بالا گرفت. چون خلیفه از غزو روم بازگشت و از آن مقدمه آگاه شد بدفع بهرام و اتباعتش سپاه برگماشت تا در حدود خراسان هر چه پاری و زرتشتی بیا بند بقتل آرند و چنان کردند که در آن واقعه قریب یکمیلیون و پانصد هزار مردم کشته شدند و بکلی نژاد زرتشتیان از خراسان بر افتاد. با وجود این همه قتل و غارت در زمان سلطنت صفویه هنوز در ایران از این قوم بیش از ۱۵۰ هزار خانوار باقی بودند. من جمله قریب دوازده هزار خانوار در اصفهان سکنا داشتند که از سوء رفتار و نادانی موبدان این گروه و فتوای ملاهای اسلام و بحکم شاه سلطان حسین در یک شب از روز مقتول گشتند. زیارتگاه و عبادتگاهشان ویران شد و اموالشان بتاراج و غارت رفت و نسل زرتشتیان از سپاهان منقطع گشت. "

کشتا در مازندران

چون مردم چالوس سال ۱۸۰۰ ه از شهوترانی کارگزار در رویان بشورش برخاسته و را از آنجا بیرون راندند. عبدالله بن حاتم نایب خلیفه خود را بچالوس رسانده رهبر آنها را بدار آویخت و مردم را بآتش دعوت کرد و بفرمانداری خواست. اهالی روپدار الحکومها دند و بهاغی محصور را هنمائی شدند. ماه رمضان بود و موقع افطار عبداللهم دروازه

باغ بر روی اسب نشسته و بانان و انگور افطار میکرد. بشماره هردانه انگور مردم را از در باغ بیرون آورده سرمیبردند. پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت و مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که سالیان درازی کسی نتوانست در آنجا خانه ساخته و زندگی کند.

کشتا زرتشتیان در گرگان

یزید بن مهلب مردی خونریز، متعصب و دشمن ایران و ایرانیان و زرتشتیان بود. بگفته بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸هـ او را بتسخیر گرگان و تبرستان فرستاد. یزید پس از تصرف گرگان در پیکار با اسپهبد فرخان بزرگ در تنگنائی بگیرافتاد و راه پیشرفت داشت و نه برگشت. مردم گرگان بشورش برخاسته چهار هزار مرد را که در گرگان گذاشته بود بکشتند. یزید با اسپهبد فرخان صلح نمود و بگرگان بازگشت و سوگند خورد اگر ظرفریا بد شمشیر از ایشان باز ندارد تا بخونشان آسیا بگرداند. آگاهی بمرزبان رسید بگریخت و بدان قلعه شد که بکوه اندراست و آن را حصار گرفت و آن قلعه بود استوار و یک راه بیش نداشت و یزید او را بحصار میداشت و حرب میکرد و منجنیقها ساخت و هیچ نتوانست کردن متحیر شد. یکی از یارانانش راه باریکی بقلعه بوسیله سگ یافت با اندکی مردان مسلح بسوی بارو روان شد و یزید در اطراف قلعه آتش افروخت. گرگانیان چون آن بدیدند بترسیدند و بیرون آمدند و جنگ در پیوست. آن مرد که با گروه مسلح رفته بودند تمام شب برفتند و روز دیگر بقلعه رسیدند یزید سوی دیگر جنگ مشغول بود و گرگانیان بیخبر از پیروایمن بودند و آگاهی از پیشامدنداشتند تا تکبیر مسلمانان از قلعه شنیدند. صلح خواستند بر آنکه بحکم یزید فرود آیند. بانگ فرمودزدن که اینها را همه بکشید و آبروان جوی انداختند تا با خون کشتگان بیکجای برفت بر آسیا بگویند آمد کردند و ناپختند و بخوردند تا از سوگند بیرون آمدند.

کشتا زرتشتیان تمیش

در سال سی هجری سعید بمرز تبرستان و تمیش رسید. مردم آنجا برج و بارو و دروازه شهر و سنگرهای خدا داده طبیعی را بستند و اعرا براه شهر را نهادند. سعید سوگند فرستاد و عهد کرد جان و مال مردم در امان است و کسی را با کسی کاری نیست. مردم بسوگند و عهد او اطمینان کرده دروازه را گشودند. سعید با سپاهیان بشهر داخل شد و همینکه پای خود را استوار دید، سوگند فرا موش کرد و امر بکشتا رعام و غارت شهر داد. چنانکه گویند فقط یکتا نتوانست جان بدربرد.

* * * *

بگفته میر ظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیریکهزار مرد از مردم دیلم را بواسطه بدسیرتی دست و پا برید بقیه گریخته با سپهبد رستم اول با وندی پناه بردند. اسپهبد آنها را پناه داد و برخلاف داعی لشکر کشی نمود و سید قاسم نایب او را بگرفت و کومس را متصرف شد.

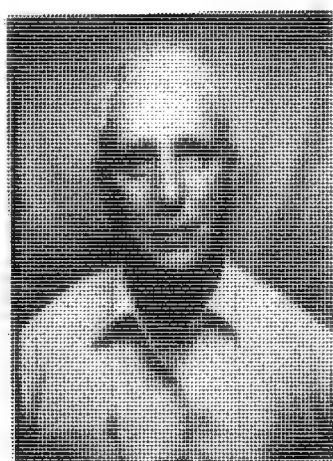
آما زرتشتیان ایران
در تهران - یزد - کرمان - اصفهان - اهواز - شیراز - زاهدان
در سال ۱۳۴۲ خ برای گنگره زرتشتیان تهیه شده . تهیه کننده
آما ریزدمیرزا سروش لهراسب میا شد
نونهالان در آما رتا ۱۸ سالگی پسرو دختر حساب شده و از ۱۸ اببالا مردوزن

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
تهران	۱۶۲۲ نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳ نفر	۲۸۳۸ نفر	۸۹۲۳ نفر
یزد - محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یزد					
مریم آباد	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفر
نرسی آباد	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفر
کوچه بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفر
خرمشاه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفر
اهرستان	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفر
خیرآباد	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفر
قاسم آباد	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفر
رحمت آباد	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفر
محمود آباد	۳ نفر	۳ نفر	-	۱ نفر	۷ نفر
مهدی آباد حومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفر
نصرت آباد	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفر
تفت چهار محله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفر
مبارکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفر
خلیل آباد	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفر
چم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفر
زین آباد	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفر
اله آباد	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفر

نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علی آباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفر آباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسین آباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصر آباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریف آباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹ نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۳۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷ نفر

فرزانه جمشید

فرزانه جمشید پور بهرام پور مهربان پور رستم زین آبادی از زرتشتیان ایران



مقیم بمبئی است. زین آباد روستای کوچکی است در حوالی یزد، با قناتی محقرو کشا ورزان تنگدست که غالب آنها به اطراف پراکنده شده اند. اما تقدس در مهر آنجا از در مهرهای دیگر ایران برتر و شمار آتش مقدسی که در آن مکان پاک پاسداری میشود اینک چهار می باشد. اما سابق هنگام آتشبانی روانشاد شهردان خسرو هفت آتش مقدس در آن جای کوچک فرخنده بهجت افزای دل مشتاقان و دینداران بود. از قرار خبر درست در دست سه آتش مقدس آن بی چوب و همیشه روشن بود. پس از درگذشت شهردان سه آتش نا مبرده ناگهان بنقطه نا معلوم دیگر پرواز کرده اند.

از مطلب دور افتادیم. روانشاد بهرام پدر فرزانه جمشید با اتفاق بانسوی خویش شیرین اسفندیار رستم از روستای زین آباد به بمبئی رهسپار و رحل اقامت می افکند. شیرین در ماه آبان ۱۲۹۱ خورشیدی فرزندی بجهان آورد و بنا جمشید نامور ساخت. آثار ولایت در دوران کودکی بر ناصیه نوزاد نمایان بود. چون بچهار ماهگی

رسید و والدینش با زبایران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله از رودی بین راه بندرعباس و یزد، ناگهان آب رود زیاده با موج خویش کودک شیرخواره را از روی دام مادر که سواره میگذشت بلند کرده میبرد. چون حدود سیصد قدمی دور میگردد، تیر انداز شهریاری که دنا لیروان بود از صدای جد فرزانه جمشید خود را بوسط رود انداخته کودک را از آب بلند میکند. بگفته آن روانشا دکه خود با زیگر صحنه بوده حتی لباس کودک نیز تر نشده و چنان بود که گویا بر زمین خوابیده بوده.

فرزانه جمشید در دانه رجمند خویش مهربان بود که مردی پارسا و عابد و با خواندن اوستا خصوص ورهرا میشت بدرمان بیماران متوسل بخود میپرداخت. بهرام پدر جمشید مردی سختگیر بود با ندک شیطننت که از کودک خویش میدید برا وسخت میگرفت و خود نیز بنه سختی گرفتار میگشت. با ندر ز پدر مهربان خویش مهربان در ابراز محبت نسبت بکودک گوش فرامیداد و زندگانی را بسختی بیایان برد.

از شگفتیها آنکه فرزانه جمشید در پنج شش سالگی در کشتزار هنگا میکه جد و پدر بکنند و کوب زمین میپردازند هنگا مازی ماری قوی هیکل را میبیند. بیابا کانه گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسد این را بکشاهم با آجری پهلوی دست سرما را کوبیده قطع میکند و بدنش را تکه تکه کرده ببا زی و هایهوی مشغول میگردد. نظر جدش با و تکه های ماریا فتد. شگفتا نه از او میپرسد چطور ماریا کشتی که وی روبمنزل فرار میکند.

بعد از جنگ جهانگیر اول چون فرزانه جمشید بسن هشت سالگی میرسد جد و والدینش با زبه بمبئی رهسپار میگردند. در آن دوران هیچ کشتی به بندرعباس وارد نمیکشت. مسافران بیشماری از اطراف یزد به بندرعباس جمع شده بودند. پس از مدتی سرگردانی اولیای امور خبر میدهند که کشتی به بندرعباس نخواهد آمد. در همان اوان جمشید یک شباً نرو زونیم بحال غش بیحال افتاده بود. جد دل سوزش که با خواندن ورهرا میشت بیماران را درمان مینمود هر چه کوشید نتوانست در دانه خویش را بحال آورد. بالاخره به یزدان روی آورده تسلیم شد. کودک پس از یک شباً نرو زونیم خود بخود هشیار گشت. در طی این زمان در عالم یزدان و اولیا بگردش بود. جدش از او میپرسد عزیزم خبر رسیده کشتی نخواهد آمد چه باید کرد. کودک هشت ساله جواب میدهد ا مروز پسین کشتی میآید. از اتفاق دوساعت بعد خبر میرسد که کشتی در راه هست مسافران خود را حاضر سازند. کشتی ساعت چهار بعد از ظهر وارد میگردد و مسافران با خوشحالی تمام سوار و بطنی مسافرت میپردازند. پس از ورود به بمبئی مراسم سدره پوشی فرزانه جمشید در سن نه سالگی برگزار میگردد. در دوران تحصیل در دبیرستان بهرام مجی جی با های با زیک شباً نرو ز بحال غش نقش بر زمین با شد

مساعی دکتراهی حاذق در معالجه و بجائی نمیرسد چون پزشکان از کوشش خویش دست می کشند فرزانه جمشید پس از ۲۴ ساعت بهوش آمده بتحصیل مشغول میگردد. در خبر است زندگانی اولیا بسختی و زحمت میگذرد. همین حال نیز بفرزانه جمشید روی داده است به یزدان رجوع میکند بفضل و عنایت خداوندی نایلو ما موریت درمان آسیب دیدگان از عالم علوی با وسپرده میشود. اینک بسیاری از بیماران بخصوص آسیب دیدگان را با جام آب درمان نموده و مینماید.

دبیران و آموزگاران زرتشتی

روانشاد میرزا سهراب مهراب سفرنگ : نزدیک به ۶۰ سال از سال ۱۲۹۵ خورشیدی زندگی خود را در خدمت بزرگترتشیان و کارهای جماعتی مانند فرهنگی، آموزشی، انجمنی و دفتریونیونندزنا شوئی بسربرد و هنگام سالخوردگی با بدنی فرسوده و تندرستی از دست داده بسال ۱۳۵۲ خ. رسماً "خود را بازنشسته کرد و در زمان دروزوار دبیبهشتمه ۱۳۴۵ یزدگردی بسن ۸۳ سالگی بگروثمان برین و خانه فروغمند مزد اشتافت .

میرزا سهراب سفرنگ از فروردین ۱۲۹۵ خ. بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران در عنفوان جوانی بسن ۲۳ سالگی بتدریس در دبیرستان زرتشتیان مشغول و پس از دو سال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید . در آغاز سال ۱۲۹۸ خ. مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته و روانه یزد گردید . پس از چهار سال ونیم خدمت فرهنگی واجتماعی و عضویت انجمن زرتشتیان یزد دوباره بتهران مراجعت و مدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران را پس از مترجم هایون پذیرفتند . نامهنگا رنیز هنگام اقامت در یزد بشاگردی آن روانشاد سرافرا زبوده است . روانشاد سفرنگ مدت ۱۱ سال تا ۱۳۱۶ خ. مدیریت دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام را بعهده داشتند .

در این زمان احساس میشد که دبیرخانه انجمن زرتشتیان که آنهم گسترش داشت به مردی کاربر و کارآموده نیاز دارد و ایشان که چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاهای زرتشتیان را برعهده داشته و از نقطه نظر هموندی انجمن نیز بوضعیت امور آشنائی داشته در سال ۱۳۱۶ خ. بریاست دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد . آقای سفرنگ این سمت را تا سال ۱۳۴۵ خ. برعهده داشتند و نیز از تیرماه ۱۳۱۳ خ. ضمناً بسمت سردبیر رسمی دفتریونیونندزنا شوئی زرتشتیان تهران انتخاب و تا بهار ۱۳۵۲ آن دفتر را اداره میکرد .

میرزا سهراب سفرنگ از سوی وزارت فرهنگ با خد مدال درجه اول علمی، نشان درجه دوم علمی و نشان درجه سوم سپاس نیز نائل و سرافرا ز گردیده و مدت ۴۴ سال متوالی از طرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شده بود .

بانو خانم قبادی فرزند فریدون : از آموزگاران زرتشتی است . طی مدت ۲۵ سال در دبستان گیومر پرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت های آموزگار و ناظم و مدیر در خدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس چند سالی در دبیرستان انوشیروان دادگر آنهم بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت را داشته است . در سال ۱۳۴۷ خ. از آنجا استعفا کرده و دبستان و کودکستانی از خویش تاسیس و در آنجا بفعالیت فرهنگی ادامه و پس از هفت سال کار و کوشش بانگیزه رسیدگی بزنگانی خانوادگی خویش و دوری دبستان از منزل با اطلاع وزارت آموزش و پرورش آنرا میبندد و خود را بازنشسته مینماید اما از فعالیت در امور اجتماعی باز نمیمانند .

میرزا برزوی آمیغی : پورمرزبان از مردم کرمان زمین بسال ۱۲۶۵ خ متولد و در آن سال در دبستان که بمدریت روانشا داربا بکیخروشا هر خ و سپس دستور کیخسرو هورمزدی اداره میشد تحصیل کرده و پس از پایان دوره تحصیلی دبستان برسم متداول روزنزدبا زرگانان بکار مشغول ، و در ۱۲۸۵ خ به همراه خانواده به بمبئی رهسپار و در آن دیار با وجود اشتغال بکار به تحصیل انگلیسی پرداخته و با آغا جنگ جهانی دوم با نگیزه شاخوشی بکرمان مراجعت و در پلیس جنوب با درجه ستوانی بکار مشغول و بنا به بزرگ مشهور میگردد . در ضمن اشتغال در ارتش پلیس جنوب ، در مدرسه زرتشتیان نیز بتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشا دبیران برزودا رای تقدیر نامه از فرمانده پلیس جنوب میبشد . پس از برجیده شدن پلیس جنوب ، با وجود احتیاجی که ارتش نوین با فسران تحصیل کرده داشت ، میرزا برزو تعلیم و تربیت جوانان و تدریس زبان انگلیسی را در مدرسه زرتشتیان برگزید و نظامت مدرسه را نیز عهده دار شد . روسای مدرسه زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودند از ارباب کیخسرو شا هر خ ، دستور کیخسرو هورمزدی ، دستور خدایار دستورنا مدار که پس از مدتی به یزد مراجعت مینماید ، سپس میرزا ابوالحسن خان ارجمند و آقای خدائی و بعد میرزا برزو با وجودیکه شغل نظامت را عهده دار بود ، بمدریت مدرسه زرتشتیان برگزیده شد و اغلب نیز عضویت انجمن زرتشتیان کرمان را برعهده داشت . از خصوصیات این مردارجمند اینکه در مقابل پیشنهادهای دیگران دایر بر استخدا م با حقوق بیشتر بخدمات فرهنگی و با حقوق کمتر اکتفا نمود . با وجودیکه پیمانکارها حاضر شدند و را با حقوق ۱۵۰۰۰ ریال استخدا م نمایندوی همان حقوق ۲۰۰۰ و بعد ۴۰۰۰ ریال و خدمت فرهنگی را ترجیح داد . انضباط مدرسه و پایه تحصیلات همیشه با لای بود و هیچ فرقی بین متنفذین و سایرین و توانگران و بینوایان نمیگذاشت . شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغانه فرهنگی او ، خیابان وصل بمدرسه را بنا مای و بخیابان برزو آمیغی نامگذاری کرد . میرزا برزو بسال ۱۳۴۸ خورشیدی بسرای جاویدان و گروشان برین شتافت .

کشور خانم مزدیسنا فرزند کیخسرو : زرتشتی کرمان زمین است . در کودکی در مدرسه جمشیدی بنیادیا فته ارباب جمشید نامی و بسرپرستی و آموزگاری با نویس مروارید خانم اداره میشد تحصیل کرده تحصیلات فارغ التحصیلی آن مدرسه معادل کلاس چهارم ابتدائی امروزی بوده و با نگیزه شاگرد ممتاز مدرسه با خذمدال نقره نایل میشود . در سال ۱۳۰۵ خ در دبستان دخترانه شهریار برای معلمی برگزیده میشود . در ضمن تدریس در امتحانات ششما ابتدائی و متوسطه شرکت و در سال ۱۳۱۵ با خذمدیلم ریاضی توفیق مییابد . در سال ۱۳۳۴ با در ضمن اشتغال بمدریت دبیرستان دخترانه کیخسرو شا هر خ و دنبال کردن تحصیلات بدریافت دیلم دانشسرای مقدماتی نایل میگردد . در دبستان شهریار که بهمت ثادروان ارباب شهریار راوری و بسرمایه شهریار تفتی ساکن برمه ساخته شده مدت ۹ سال مجاناً بخدمت آموزش و پرورش پرداخته است . از سال ۱۳۱۵ تا سال ۱۳۳۳ مدیریت

دبستان شهریاری را داشته، سپس تا سال ۱۳۴۹ بمدت ۱۶ سال مسئول اداره کردن دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ در کرمان بوده و در آنجا دوره خدمت فرهنگی خود را بپایان رسانده و در مهرماه ۱۳۴۹ خ ببازنشستگی نایل میشود. در مدت خدمت همیشه مورد تقدیر و تشویق روسای وقت و حتی استاندار قراقرز گرفته و صاحب بیست تقدیرنامه میباشد که ۱۱ آن ماه زفرهنگ استان و پنج نامه از طرف اداره تربیت بدنی و بقیه از سوی استاندار و رؤسای شهربانی و پیشکاران رانی صادر شده است.

موبدرستم شهزادی : متولد ۱۲۹۱ خ فرزند موبددینیا ر موبدبهرامهماوند از موبدان برجسته یزد میباشد. پس از اتمام تحصیلات عالی خود در کالج آمریکائی تهران با اتفاق موبد آذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در دانشگاه مذهبی کاما آتورن اینستی تیوت بمبئی که ویژه تعلیم و تربیت موبدزادگان در رشته موردینی زرتشتی و زبان پهلوی و اوستا میباشد تحصیل پرداخت. پس از پایان دوره تحصیلات دانشگاه و نیل بمقام روحانی نا و رومرتب با کنیه هیربدی بایران و یزد برگشت. در دبیرستان پسرانه و دختران مارکا ر بتدریس دروس دینی و انگلیسی و دبیرستان ایران شهر بتدریس انگلیسی پرداخت در سال ۱۳۲۶ خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت و در دبیرستان های انوشیروان دادگرو فیروزبهرام بتدریس زبان انگلیسی و دروس دینی پرداخت و در ضمن عهده دار سخنرانیهای دینی در جشنها و مراسم مذهبی گردید. متن سخنرانیها و مقالات بسیار را و در زمینه دینی در مهنا مه های هخت، پندار، سازمان فروهروا انجمن زرتشتیان و غیره بچاپ رسیده است. موبدرستم شهزادی نگارنده پنج دوره تعلیمات دینی و دو جلد دین دانش جهت دانش آموزان و جوانان زرتشتی است. تالیفات دیگر او ترجمه زنا شوئی در ایران باستان تالیف جمشیدکاتراک و ترجمه آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنامیباشد. در سال ۱۳۵۳ خ انجمن زرتشتیان تهران موبدرستم شهزادی را بسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزید که اینک نیز با دامه آن کار مشغول است. ضمناً بعنوان نماینده زرتشتیان در نخستین مجلس خبرگان انتخاب و با کمک دیگر نمایندگان بتدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلام پرداخت. اینک بسمت سردفتری موقتاً عهده دار موبدبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران در گردش ۳۲ میباشد.

روانشاداستا درستم خدا بخشی : فرزند خدا داد خدا بخش باشنده محله راحت آب دفتت و آموزگار دبستان آنجا بنا مدبستان پسرانه رستمی، از سال ۱۲۷۸ خ هنگام تا سیر دبستان نامبرده تا سال ۱۳۱۶ خ هنگام مدرگذشت در تعلیم و تربیت نونها لان و جوانان زرتشتی محله های تفت که اینک صاحب نام و جاه میباشد و با حقوق بسیار نا چیز آن زمان فعالیت ابراز میداشته است.

آقای اردشیر فرهمند فرزند مهراب : با وجود بینوائی و عدم استطاعت پدر و اشتغال بکار برای تحصیل معاش با انگیزه شوق آموختن تا کلاس هشتم در مدرسه زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپردازد. در ضمن از سال ۱۳۱۵ خ در کلاس سوم و چهارم زرتشتیان بتدریس میپردازد و تحصیلات خود را نیز دنبال و در سال ۱۳۲۰ با خذدپلم موفق و تا سال ۱۳۲۸ از طرف دولت بآموزگاری در مدرسه زرتشتیان منصوب میگردد. در آن سال بتهران منتقل و تحصیلات خویش را دنبال و در سال ۱۳۳۱ با خذلیسانس توفیق میابد. با وجودیکه در سال ۱۳۵۵ خ زوارت آموزش و پرورش بازنشسته میگردد با زهم در مدارس ملی بتدریس میپردازد. آقای فرهمند با نگیزه با وریهای خویش پنج سال از وقت گرانبهای خود را در خدمت زندان بآخر میزساند.

با نوحا نم بهزادیان : فرزندکیخسرو متولد و متعلم شهر تهران از سن ۱۱ سالگی برای تاریخچه در دست متجاوز ۴۲ سال بتدریس و خدمت بفرهنگ مشغول گردیده و بهترین سالها زندگی خود را، با پشتکار و علاقه بدون انتظار پاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر و دوشیزه کشور نموده است. بگفته سالنا مه آموزشگاه زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که قسمت اعظم معرفیت دبیرستان انوشیروان دادگرمهون زحمات این مربی بی نظیر و بانوی عالیقدر بوده. نظامت دبیرستان نیز مدتهای مدید با او بوده. علاوه بر دقت در طرز رفتار دانش آموزان در محیط مدرسه در خارج نیز مراقب رفتار آنان بوده است. با نوحا نم چهار نشان اخلاقی از انجمن محترم زرتشتیان تهران و یک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ و مقدارزیادی تقدیرنامه از طرف انجمن زرتشتیان، وزارت فرهنگ و وزارت کشور داشته و از طرف رضا شاه بزرگ نیز مورد تشویق قرار گرفته اند. با نوحا نم یک ناظم بی نظیر و یک سرپرست دلسوز دبیرستان انوشیروان دادگرمهون بوده است.

میرزا فریدون کیا منش : فرزند انوشیروان بهمرد شریف آبادی و باشنده تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خود را در خدمت بفرهنگ و تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان کشور صرف نموده است. از سال ۱۳۰۵ خ مدیر دبستان دیناری در یزد بوده و چهار سال بعد بمذیر و آموزگاری دبستان خسروی در همان شهر برگزیده شد. سپس بتهران مراجعت و تا سال ۱۳۵۳ خ از سوی انجمن زرتشتیان در آموزشگاههای انجمن سمت با زرسی مدارس را داشته است. میرزا فریدون از سوی وزارت فرهنگ وقت با خذ نشان درجه دوم علمی و تشویق نامه های بسیاری از سوی انجمن زرتشتیان و هم وزارت آموزش و پرورش نایل گردیده است.

کیخسرو وصالی : فرزند سروش اسفندیاریا دگار معروف بهیادی از سال ۱۳۲۱ خ پیشه آموزگاری را آغاز و طی مدت ۱۷ سال در دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام و دبیرستان انوشیروان دادگرم تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان و در دبستان رهنما بسمت مدیریت در خدمت فرهنگ کشور اشتغال داشته است. در ضمن با زرس و سپس معاون اداره فرهنگ ناحیه ۲ تهران بوده و در سال ۱۳۵۱ خ بازنشستگی نایل میشود لیکن پس از بازنشستگی ۱۴ سال در فرهنگ شمیران بسمت معاونانستیتو بخدمت فرهنگ کشور مشغول

بوده است .

کیا مرزا فشاری علی آبادی : فرزند بهرام از سال ۱۳۳۴ خ در خدمت فرهنگ کشور در آموزشگاه های مختلف میهن طی مدت ۲۲ سال بهترین دوران زندگی خود را صرف تعلیم و تربیت جوانان صرف نموده و مدتی نیز در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده است و اینک هموندانجمن زرتشتیان تهران میباشد .

آقای رستم یارش : فرزند بهرام خسرو بهرام بهلول خرمشاهی متولد ۱۲۹۷ خ در یزد آموزشگاه رفعا و پرشوری است که تدریس کلاسهای درسی و دینی دبستان اوستا و دینی دبیرستانی از مهرماه ۱۳۱۶ طی مدت ۴۳ سال برعهده داشته است . در دبستانهای روستاها یزد چون قاسم آباد و مبارکه مشغول تدریس گردیده و در سال ۱۳۲۲ بدبستان خسروی یزد بسرپرستی ارباب سهراب کیانیا منتقل و بواسطه



فعالیت و دلسوزی در کار تدریس مورد نظر و مراحم ارباب سهراب واقع میگردد . در سال ۱۳۲۷ با انگیزه درگذشت مادر مهربان و تنهایی بتهران عزیمت و در دبستان جمشید جم بتدریس مشغول و سپس با شاره مدیر دبستان تدریس اوستا و دروس دینی کلاسها با وواگذار میشود . نظربحسن خدمتی که در تدریس دروس دینی در دبستان جمشید جم از خود ابراز میدارد ، تدریس اوستا و دروس دینی دبیرستان فیروز بهرام نیز هفته ای چند ساعت با و محول میشود پس از ۲۳ سال خدمت در آموزشگاه های زرتشتیان به

سال ۱۳۵۰ خ دوره بازنشستگی خود را آغاز مینماید . ولی بواسطه فقدان آموزشگاه دینی با ز تدریس دروس دینی دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام و انوشیروان دادگر بعهده و وواگذار میشود . در ضمن از بدو تا سیس سال زمان فروهر جوانان زرتشتی با وجود کهنسالی عهده دار تدریس اوستا و دروس دینی آنجا است . ضمناً مدت ۱۲ سال در کلاس دینی دیگر در نارمک بتدریس دروس دینی مشغول و سپس ادا مه تدریس آنرا بجوان متعلم آنجا وواگذار مینماید .

بانودولت کیزادی شریف آبادی : فرزند دینیا را از سال ۱۳۴۳ خ در دبستان چنگیز پور در تهران بسمت آموزشگاه ری بخدمت فرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان مشغول گردیده پس از چهار سال بسمت مدیریت و اینک در ناحیه ۱۵ آموزش و پرورش مدرسه راهنمایی معاون مدرسه میباشد .

روانشاد استاد اردشیر دبستانی : فرزند خدا داد خسرو شریف آبادی از سال ۱۳۰۹ خ هنگام تا سیس دبستان جمشیدی در روستای شریف آباد بهزینه یکی از نیکوکاران محل

آقای جمشید خدا رحم، تا سال ۱۳۲۶ خ هنگام بازنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف آباد دانش ابتدائی خود را از او فرا گرفته‌اند. روانشاد استاد اردشیریکی زبیبست نفر کودکان زرتشتی است که روانشادما نکجی لیمجی‌ها تریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی از یزدبتهران برده و در دبستان موسسه خویش در تعلیم و تربیت آنها کوشش نموده است.

روانشادبهرام منوچهری : فرزند خدا داد از سال ۱۲۹۱ خ هنگام تاسیس دبستان در روستای مزرعه کلانتر با همت و سرمایه روانشاد اردشیر خسرو بهمردی، که اینک دبستان جمشیدی و اردشیری نامیده می‌شود تا سال ۱۳۱۸ خ در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت دینی و رسمی نونهالان و جوانان فعالیت داشته است.

در سال ۱۳۱۲ خ سنا به کمبودی که برای تعلیم دوشیزگان احساس می‌گردد، روانشاد جمشید استادبهرام شهریاری بنا به پیشنهاد آقای اردشیر جها نبخش نمیری آن را از نوساخته و بخش دختران را بر آن اضافه می‌نماید و دبستان شش کلاسه تغییر می‌یابد.

آقای اردشیری نمیری : فرزند جها نبخش با شنده مزرعه کلانتر از سال ۱۳۱۸ خ تا سال ۱۳۲۶ بمدیریت و آموزگاری دبستان جمشیدی و اردشیری مزرعه کلانتر که اینک دبستان مختلط نامیده می‌شود اشتغال داشت. سپس بتهران مهاجرت و در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول می‌باشد. دبستان نامبرده اکنون نیز بوسیله اداره آموزش و پرورش اداره می‌شود.

مهندس بهمن جمشیدی : فرزند جمشید لیسای نسبه مهندسی برق، از سال ۱۳۳۱-۳۴ خ هنرمند آموزگاران تهران بوده، اما قبل از آن در دو سال ۱۳۲۳-۲۴ در دبیرستان فیروزبهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه می‌نموده است از سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در هنر سرای عالی و پلی تکنیک تهران و دانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ که ر- شناس و معلم دانشکده علم و صنعت ایران بوده است و چند دوره هم در انجمن زرتشتیان تهران بسمت هموندی در خدمت اجتماع کوشش می‌کرده.

مهرانگیز شید : فرزندبهرام خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۱۸ خ آغاز نموده و تا سال ۱۳۳۳ در چند دبستانهای تهران بتعلیم و تربیت نونهالان پرداخته و پنج سال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیان بمبئی سمت آموزگاری داشته و تقدیر و تحسین اولیای دانش آموزان را کسب نموده هنگام مراجعت به ایران از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ در دبستان دولتی تهران بانجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهر بانوشید : فرزندبهرام از آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵ خ در دبستانهای گوناگون تهران بتعلیم و تربیت نونهالان مشغول بوده است و سه سال را در دبستان گیوآموزگار خیا بوده.

مهرین با نوشید: فرزند بهرام از سال تحصیلی ۱۳۲۸ تا پایان آن در ۱۳۴۹ خ در کار مربی و حسابداری و نظامت مدارس تهران مشغول بوده و ۱۸ سال مدیریت، نظامت و حسابداری کودکان رستم آبادیان را بوجه احسن اداره نموده است.

دغدویه کاجیان: فرزند خدا داد از سال ۱۳۲۹ خ تا پایان سال ۱۳۵۹ خ در دبیرستان انوشیروان دادگر بکارمندی دفتری سرافراز بوده است.

استاد کیخسرو خسرویانی: فرزند دینیارکش و زرروستای رحمت آباد یزد بوده. ۴۲ سال جوانی خود را در خدمت فرهنگ و دانش روستای خود در رحمت آباد صرف نموده. هنگام مهاجرت به تهران ۱۸ سال متوالی در رستم باغ تهران پارس در تعلیم و ستا بنونهالان آنجا جهدی بلیغ داشته اینک با وجود کهنسالی در سن ۹۳ طی ۱۵ سال گذشته بواسطه خام‌خواری تندرستی از دست رفته خود را با زیاده در کمال سلامتی در آدریان رستم باغ ویا وری موبد فعالیت مینماید.

هرمز دیا رخورشیدیان: فرزند نامدار از سال ۴۳-۱۳۳۵ خ در دبیرستان یزد و از سال ۱۳۴۳ تا امروز در دبیرستانهای تهران بدبیری و تعلیم و تربیت جوانان، جوانی خود را صرف مینماید.

اسفندیار مایندادی: فرزند بمان رشید قاسم آبادی متولد ۱۲۹۸ خ تحصیلات ابتدائی خویش را در دبستان چهارکلاسه روستای خود و دوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکازیزد بپایان رسانیده و دوره دوم را در شیراز در دبیرستان نظامی و چون مواجه با جنگ دوم جهانی بوده با انگیزه گسیختگی کشور و نیز گسیخته گشته سال آخر را بپایان نمیرساند. پس از دو سال سربازی، اردوی تعلیماتی ورزش را در سال ۱۳۲۴ در منظریه تهران طی نموده بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و ۲۰ سال در دبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته در سال ۱۳۴۰ رئیس تربیت بدنی ناحیه چهار تهران و از ۵۳-۱۳۴۸ رئیس تربیت بدنی آموزش و پرورش ناحیه ۱۶ تهران بوده است. لیکن در خلال مدت خدمت به ورزش کشور از تحصیلات عالی خویش نیز غافل نبوده و در رشته هنرپیشگی و کارگردانی در سال ۱۳۴۸ از وزارت فرهنگ و هنر فارغ التحصیل میگردد و در بسیاری از فیلمهای هنری و تجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید. از سال ۱۳۴۰ بمدت سی سال در رشته شنا معلم و کلاسهای نجات غریق و آموزش شنا را در مجدیه تهران اداره میکرده و هشت سال هم دبیر فدراسیون شنای کشور بوده است. در طی مدت خدمات خویش بکشور با اخلاص و صمیمیت و پشتکار و درستکی طبق آموزش زرتشتی رفتار نموده با دوستان و استادان برجسته تماس نزدیک حاصل مینماید.

مهرین مهربان شاهویر: دبیر زبان از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ خ در دبیرستان انوشیروان دادگر در تهران در تعلیم و تربیت دوشیزگان فعالیت داشته است.

بهرام خسروی : فرزند بهمن (بهمرد) در سال ۱۳۱۸ با خذدیپلم (علمی سابق) نائل گردید.

از اول آذرماه ۱۳۱۷ تا پایان شهریور ۱۳۲۵ در دبیرستانهای پسرانه و دخترانه مارکا ریزد تدریس و سپس نظامت و دفتر داری دبیرستان پسرانه مارکا را عهده دار بود. در شهریور ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل عازم تهران گردید و



در سال ۱۳۳۰ با خدلیسانس در علوم ریاضی و همچنین علوم تربیتی نائل گردید و برای دبیری بکرمان اعزام شد و پنج سال متوالی در دبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را تدریس میکرد. در سال ۱۳۳۵ به تهران منتقل و در دبیرستانهای دولتی مشغول تدریس میشود. در ضمن در دبیرستان فیروز بهرام نیز تدریس ریاضیات را عهده دار میگردد، در سال ۱۳۵۳ با افتخار بازنشستگی نائل و ساپایان شهریور ۱۳۵۹ در دبیرستان

فیروز بهرام مبتدریس ادامه و از اول مهرماه ۱۳۵۹ با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشته میشود.

با نوسلطان ماوندی : فرزند رستم حقانگی باشنده با خندان از شهرستان تفت یزد و متولد ۱۳۰۴ خ تحصیلات ابتدائی را در دبستان مروارید تفت و دوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکا ریزد و دوره دوم را در هنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و در سال ۱۳۲۸ فارغ التحصیل میگردد. در حرفه های خیاطی، گلدوزی و طراحی مورد علاقه خویش کمال مهارت را تحصیل و در سال ۱۳۲۹ با ستخدا وزارت آموزش و پرورش درمیآید. طی مدت ۲۵ سال بسمت آموزگاری و نظامت در دبستانهای تهران با کمال صمیمیت و درستی انجام وظیفه نموده، کتبا "مورد تقدیر و تشویق مدیران مربوطه میگردد.

مهربان شاهویر : فرزند شاهویر از دوران تحصیلی و آموزگاری یا دبیری اوبی اطلاع میباشیم همینقدر میدانیم از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ خ مدیر دبیرستان فیروز بهرام بوده و در دوره های ۳، ۱۴، ۱۵ نیز افتخار هموندی انجمن زرتشتیان تهران را دارا بوده است

جمشیدباستانی : فرزند بهرام گشتاسب حسینی متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در یزد بپایان رسانیده سپس دوره های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگاه تهران، دانشکده افسری مخابرات در درجه ستوان دوم و مدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند ملی را در سال ۱۳۳۱ خ با خرمیرساند. خدمات فرهنگی خود را بسمت دبیری در دبیرستانهای حومه و تهران از سال ۱۳۳۱ خ آغاز و از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ بسمت کارمند و معاون رئیس اداره گذرنا مه در خدمت وزارت آموزش و پرورش در اداره امور دانشجویان خارجی زکشور با انجام وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم و آموزش عالی منتقل و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ بسمت ریاست گذرنا مه اداره امور دانشجویان خارجی و ریاست اداره امور دانشجویان خارجی

وزارت علوم و آموزش عالی در خدمات فرهنگی فعالیت مینماید. از مهر ماه ۱۳۴۹ تا مهر ماه ۱۳۵۹ با سمت فوق دوره دانشکده مدیریت دانشگاه پدافند ملی را طی میکند. از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۸ در وزارت علوم و آموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفتر امور دانشجویان و سرپرست و مدیر دفاع غیر نظامی و بعد معاون اداره کل امور دانشجویان خارجی را بعهده داشته است و در پایان سال ۱۳۵۸ خ با سمت مدیر کل امور دانشجویان خارج از کشور در گروه ۱۱ پایه ۱۵ بیبا ز نشستگی سرفراز میشود.

آقای باستانی افزون بر پستهای نامبرده بموقع در سمت های زیر نیز انجام وظیفه نموده است. ۱- نماینده دبیرخانه شورای هم آهنگی در کمیسیون برنامه های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور. ۲- سرپرست و مدیر دفاع غیر نظامی ۳- عضو علی البدل دادگاه بدوی اداری وزارت علوم و آموزش عالی.



آقای باستانی بموجب دوازده ابلاغ وزارتی و اداری مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته که شوه سرفرازی اجتماع مینماید.

آقای جمشید باستانی پایان نامه تحصیلی خود را در سال تحصیلی ۱۳۴۹-۵۰ تحت عنوان "فرار مغزها" تدوین نموده که با درجه عالی مورد قبول استادان دانشگاه پدافند ملی قرار گرفته است کتابی است که براساسی اطلاعات وسیعی دربردارد.

جمشید پیشدادی : فرزند رستم متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه و اخذ دیپلم در یزد با نجام رسانیده و خدمات فرهنگی خود را بلافاصله با سمت مدیریت دبستان یکی از دبستان روستا آغا زوپس از یک سال در دبیرستان کیخسروی یزد در ضمن تدریس سمت معاون و رئیس دبیرستان و سرپرست دبستانهای تابعه آن در روستاهای یزد تحت اداره انجمن پارسیان هند منصوب میگردد. آقای جمشید پیشدادی بنا به عشق دینداری و حرارت ناشی از آن در روزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی را در مهرشوش در یزد اداره و جوانان زرتشتی همکیش را با اصول و آموزش کیش خود و فلسفه دین زرتشتی آشنا میسازد. آقای پیشدادی جوانترین عضو کنکاش یزد بوده که برای رهبری اجتماع از بزرگان گروه و سران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه آقای پیشدادی در یزد مرکز گرد هم آئی جوانان و دوستان همکیش بوده و بنیان سازمان جوانان زرتشتی یزد در آنجا نهاده شده. آقای پیشدادی برای بیدار کردن غرور ملی و احساسات ایران دوستی در اجتماع نماینده ها از نوشته و کارگردانی خویش در یزد بر روی صحنه میآورده و گفتارهای در گرد هم آئیها و جشنها در مورد فعالیت در انجام کارهای اجتماعی و علاقمندی بکیش و پیروی سنن و رسوم زرتشتی و مشوق جوانان بوده. آقای جمشید پیشدادی برای ادامه تحصیلات خود به سال ۱۳۲۶ خ به تهران مسافرت و در ضمن ادامه خدمات فرهنگی خود در دبیرستان فیروز بهرام تحصیلات

خود را در دانشگاه تهران دنبال مینماید. آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان نوپس از هفت سال در سال ۱۳۳۳ بسمت نظامت و سپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دل سوزی فعالیت و وظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس از امتحان و زبانی سال خدمات فرهنگی با افتخار بازنشستگی نایل میگردد و بواسطه عشق و دلسوزی که در انجام خدمات خویش ابراز داشته چه در یزد و چه در تهران بنا به یک فرهنگی جدی شناخته شده است. آقای جمشید پیشدادی سالها در کمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هم اکنون علاقمند به سازمان و در سازمان جوانان زرتشتی تهران جزوه‌نویس مدیریت و مدتی رهبری انتشارات و چاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هم اکنون نیز ضمن گذراندن دوران بازنشستگی و انجام کار مختصر بمطالعات خویش ادامه میدهد. بعنوان شاعر و نویسنده جماعت نامور است. مقالات و اشعارش بنا به ای مستعار در مجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده به ویژه در سرودن سرود و اشعار بزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد. تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱- هدیه فروردین ۲۹ محتوی داستان و نمایشنامه و اشعار سروده خود. ۲- کتاب گرامر زبان انگلیسی (پیشبر) به همکاری آقای برزین. ۳- دین آموز سه جلد که در کلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴- جلد چهارم دین آموز ماده چاپ است. ۵- کتابی مشتمل بر دوبیتی‌ها بزبان دری و فارسی از سرودهای خود در دست تهیه و چاپ. ۶- اصطلاحات معمول در زبان دری. ۷- شادیه و غمهای جماعتی. ۸- متونی از زبان دری و خلاصه‌ای از گرامر آن که امید است بزودی چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیار عدالتی : فرزند شاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸ سال جوانی خود را از سال ۱۳۲۵ در خدمت آموزش و پرورش جوانان در دبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف و در سال ۱۳۴۹ خ بسمت کارگزارین ناحیه ۱۴ آموزش و پرورش تهران منصوب و در سال ۱۳۵۳ و آنجا وظایف محوله با راستی و عشق خدمت بمیهن با افتخار بازنشستگی نایل میگردد.

رستم ستودیان : فرزند نگهبان ردیپلمه سال ۱۳۲۲ یزد خدمات فرهنگی خود را بسمت آموگاری در اداره آموزش و پرورش یزد سال ۱۳۲۳ خ آغاز و در سال ۱۳۴۲ بتهران منتقل و تا پایان سال ۱۳۵۶ خ خدمات فرهنگی خود را با عشق و دلسوزی بپایان رسانیده و بپس از سرافراز میگردد. اینک با سازمان فروهر همکاری داشته و آموگان ردینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهر بانوباستانی : فرزند بهرام متولد ۱۳۲۲ خ دارای مدرک پرستاری از آموزشگاه بهیاری، دیپلم طبیعی و فارغ التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی و امورات اجتماعی. از سال ۱۳۴۵ خ خدمات فرهنگی خود را بسمت آموگاری و متصدی امور دفتری در دبستانها و دبیرستانهای تهران در خدمت وزارت آموزش و پرورش آغاز و در ضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق با خذدرجه لیسانس روابط عمومی و امور اجتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. از تاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری در دبیرستانهای شمیران با درستی و حسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت و موجب رضایت مافوق خود را جلب نموده است.

بانوبابکان (باستانی): فرزند کیخسرو اردشیر از سال ۱۳۳۳ خ خدمات فرهنگی^{پیش} را با استخدا م در وزارت آموزش و پرورش آغاز و در طی مدت ۲۰ سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخر میگردد یکی از آموزگاران نمونه تهران بوده که برای استی و با کمال محبت در راه تعلیم و تربیت فرزندان کشور کوشا بوده است.

دغدویه سلامت: فرزند بهمن خدمات فرهنگی خویش را از مهر ماه ۱۳۲۱ خ آغاز و تا سال ۱۳۴۰ در دبیرستان انوشیروان دگر بسمت نظامت و تدریس مشغول بوده سپس با هوازو رشت منتقل و با زبتهران مراجعت و در سال ۱۳۵۲ ببازنشستگی سرافرازمیگردد.

پروین گشتاسب: فرزند افلاتون در ۱۳۳۲ خ تا سال ۱۳۴۶ در دبستان گیوبسمت نظامت تدریس و دفتر داری بخدمت فرهنگی مشغول و سپس خود را بازنشسته میسازد.

فریدون پشوتنی زاده: فرزند بهرام رستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را از سال ۱۳۳۰ خ تا ۱۳۳۸ در دبستان جمشید جمبسمت آموزگاری آغاز میکند سپس تا سال ۱۳۵۹ بتدریس خصوصی میپردازد و در شرکت تجاری مستخدم میگردد.

رستم کیفر: فرزند میرزا خدا مراد از سال ۱۳۲۳ خ تا ۱۳۴۴ در استان یزد و سپس در تهران در دبستان دولتی و ملی بسمت مدیریت و تدریس در خدمت بفرهنگ کشور مشغول فعالیت بوده است و در سال ۱۳۴۴ خ ببازنشستگی مفتخر میگردد.

کیخسرو خشنودی: فرزند بهمن از سال ۱۳۲۰ خ وارد خدمت فرهنگی میشود و از شاعران بنا مزرتشتی میباشد که اشعارش در مجلات و جراید وقت تهران منتشر شده است. حدود سال ۱۳۴۵ از خدمت فرهنگی خود را مستعفی ساخته بنویسنده گی میپردازد و بسال ۱۳۵۷ گیتی بدرودمیگوید.

خسرو باستانیفر: فرزند دینیا ر خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۳۳ خ آغاز و تا ۱۳۴۵ در دبیرستان فیروز بهرام بسمت دبیر زبان در تعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیريت کل سازمان امور اداری و استخدا می کشور منصوب میگردد و در سال ۱۳۵۹ ببازنشستگی مفتخر میشود لیکن بسمت عضو هیئت مدیره سازمان فروهر در خدمت بجوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش: فرزند جمشید سالها در دبستان سمت آموزگاری داشته و پس از طی دوره دانشرای عالی ورزش در دبستانهای تهران دبیر ورزش بوده و چندین سال در دانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است.



ماه خورشید پارینه : فرزند خدا رحم به مرد از سال ۱۳۱۹ خ در بخش ورزش فعالیت مینموده و از سال ۱۳۲۶ در آموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگرونی نزد دانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است و در سال ۱۳۴۶ با افتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸ در دبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است .

هرمز دیارینه : فرزند خسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشرای تربیت بدنی ایران بود که از سال ۱۳۱۹ و از خدمت فرهنگی شد .



پارینه ابتدا در دبیرستان علمیه تهران و بعدها بترتیب در دبیرستانهای دارالفنون، البرز، فیروز بهرام و دانشگاه تهران انجام وظیفه نمود . و علاوه بر خدمات فرهنگی، از نخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲ به مدت ۲۱ سال در دانشکده افسری عهده دار امور ورزشی این دانشکده بود . پارینه در رشته های کشتی، بسکتبال شنا و فوتسال صاحب تجربیات و اطلاعات باارزشی بود و در خارج از مدارس این رشته ها را به علاقه مندان تعلیم میداد . او در کلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده دار

کارنرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگرونی و با برادرها برایشا بستگی و لیاقت مورد تقدشاهنشاه آریا مهر قرار گرفت و بدریافت نشان افتخار از دست معظمله مفتخر گردید . و در سال ۱۳۵۴ با افتخار بازنشستگی نایل میگردد و جزو اولین گروه داورا بین المللی ایران در رشته بسکتبال بود . او بعد از ۵۷ سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶ خ جهان را بدرود میگوید .

کیخسرو کشا ورز : فرزند وفا دار مشخصات درست او بما نرسیده ، اما از قرار اطلاع زندگی خود را در خدمت بفرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان در وزارت آموزش و پرورش بسمت دبیری ، مدیری و ریاست امور دانشجویان خارج از کشور صرف نموده است پس از نایل با افتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده و هم صاحب امتیاز و سردبیر مجله پشوتن و اینک نیز سردبیر مجله فروهر و بسمت دبیر گروه زرتشتیان تفت و توابع در خدمت با اجتماع بفعالیت مشغول است .

فریبرز نصرت : فرزند رستم جمشید فارغ التحصیل دانشرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲ خ در همان سال در خدمت اداره آموزش و پرورش یزد در تعلیم و تربیت جوانان به

فعالیت مشغول و پس از سه سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. در سال ۱۳۳۱ بتهران منتقل و در دبستان دولتی بسمت معاونت در خدمت بفرهنگ کشور بتلاش مشغول و در سال ۱۳۵۸ بپانزینستگی سرافراز میگردد.

آموزگارانی که مشخصات آنها بمانرسیده بذکرنا مشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده شاگرد کرمانی حدود چهل سال سابقه فرهنگی دارد. رستم اردشیرپور از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۱ در کرمانشا در خدمت آموزش و پرورش بوده و بعد در تهران. شا هر خ خدا دادی از سال ۴۲-۱۳۳۶ در بندر عباس و بعد در تهران مشغول خدمات فرهنگی بوده است. کاس گجگینی - خورشید چهار اردشیربانکی - کیخسرو گیل - بهمن سپهر - سهراب نوروزیان - جمشید کیوانی - سرگرد شهریار بخردنیا - چند سال در دبستان خرمشاه یزد آموزگار بوده است. در اواخر جنگ جهانی دوم در پیکار با مخالفان کشور از چشم نابینا گشته و اینک با شنیده لندن میباشد. هرمز دیا ربهمن مستغنی و روانشاد شیر مرد بخردنیا هر دو نفر مدتی در دبستان خرمشاه آموزگار بوده اند. گشتاسب کرمانی آموزگار و مدیر مجله پندار بوده است. ایران دخت خدا مراد فرزند فریدون - ایران دخت ربانی - ایران دخت ظهور - جمشید بهمنی - شیرین رستمی - کتایون پور زندیان - فیروزه استاد مهری - فیروزه فلاحی - فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان - خورشید دیناریان - مهین دیناریان - دولت دیناریان - بانو دیناریان - همایون خسروی - شهناز خسروی - شیرین استاد مهری - منیژه مهرشاهی - پروین - رئیس فرید - مهین رستمی - مهران گیز کشمیری - روحیه رئیسی - پروین چهل مرد - بانو زندی - کتایون ظهرا بی - هما دمهری - زمر دزدندان - افلاطون شاه - رستم ملوندی - شهدخت زندی - بهرام خادمی - کیان دخت قدسی - شیرین قدیر - ایران قدسی - کیخسرو آبادیان - سیمین دخت نمیرانیان - همایون نمیرانیان - پریچهر گوهر بخش - پریچهر منوچهری - پریزاد نمیرانیان - پریوش نمیرانیان - سرور خرمی - فیروزه اورمزدی - پروین فرودی - فیروزه فلفلی - پروانه پیرایش - اردشیر با زاده (بهرام) - شهناز پشوتن (رستم) - کیان دخت با ختری - مهین ویرابی - فرخنده مخا بر - پوران دخت خسروی - فرخ جمشیدی - خدایا رخسروی - فرنگیس همایوندی - پوران دخت بهمردی - پروانه کامه - عشرت اشیدری - سیمین دخت پولاد درویش - سیمین دخت کیخسروی - گوهر اردشیرپور - ایران دخت پورنارنجی - فیروزه یزدانی - پروین باستانی - فریدون فرهمند - شاه بهرام مانی - فریبرز مالی - اسفندیار کرمانیان - دانشپور هماوندی - تهمینه هرمزان - روح انگیز یزدان پناه - اردشیر آتش بند - پروین داسرم - مهوش یزدان پرستان - سروش خدا پرستی - بهنا ز روزبهی - خجسته آفرین نامه - پریچهر یزدانی - ایران جوانمردی - گلرخ مژگانی - سیمین بلندیان - رستم فلفلی - اسفندیار کایانی - هرمز دیا رده موبد - دینیا آفرین -

شاهپوردینیا ریان - ماهیارخدا پرستی - سیمین نسیمی - کیخسرو شیرمردی - گودرز کاوسی - فریبرز نجمی - پروین فرخانی - شیرین نجمی - پوران دخت بهمردی - شیرین مژگانی - شهناز نجمی - سیمین نجمی - مهناز نجمی .

دبیران زرتشتی یزد چون مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنا مشان اکتفا میشود :

گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان - اسفندیار مرادیان - فریدون مرادیان - بهرام فللی - جمشید دهموبد - خداحم سبزه - پروین کیانی - بهرام دهمیری - مهرداد بهرام شهری فرزند نوشیروان - جمشید منوچهری - ایراندخت شهلری - جمشید نمیرانیان - هوشنگ غیبی - فیروزه فرامرزی - خداداد خنجری فرزند هوشنگ - اردشیر بازاده (شهریار) - آذر فللی - تاجور سروش پور - اردشیر پشتون - ایران نمیرانیان - رستم ایزدیان - اردشیرنا بکی - شهناز پشتون (مهربان) - بهمن کیانشاهی - یمان کیانی - مهناز ایزدیان - پریچهر استاد مهری - داریوش بزرگمهری - افلاطون یزدانی - جهانگیر باستانی - آذرمیندخت بنداریان - دلنواز مژگانی - سروش پورنارنجی - رستم باستانی - کیخسرو مدامی - سهراب فیروز فرد - اردشیر فیروز فرد - شادرخ رئیسی - خدابخش منیری - مهربان آفرین - فریدون نجمی - سهراب مالی - خسرو تشکر - دلنواز مژگانی - خداداد فریدون نجمی - پشتون نجمی - خداداد بنشاهی - هرمز دیارفرخانی .

تاریخچه دبیرستان ملی ایران شهر کرمان

الف - تاریخچه مختصر دبیرستان ایران شهر کرمان - مدرسه ایران شهر کرمان قدیمیترین موسسه فرهنگی است که توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهمت شاه دروان ارباب کیخسرو شاه رخ در تاریخ نهم بهمن یک هزار و دویست و هشتاد و پنج خورشیدی (۱۲۸۵) در یکی از منازل مسکونی محله شهر کرمان دایره تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک مشغول شده . چون منزل مزبور برای آموزشگاه مناسب نبوده از محل اعانه زرتشتیان کرمان وبا کمک انجمن زرتشتیان محلی مناسب احداث و از آن خانه قدیمی به ساختمان فعلی که دبستان ایران شهر در آن دایره است نقل مکان کرده - متصدیان مدرسه زرتشتیان ونیز خود حماعت زرتشتیان با الهام از دستورات مقدس حضرت زرتشت کمر همت به تعلیم و تربیت نسل جوان بسته و هیچگونه تبعیض و اختلافی از نظر دارندگان ادیان مختلف قائل نشده و محیطی کاملاً "دوستانه و برادرانه" برای همگان فراهم ساخته اند و این روش مرضیه تاکنون ادامه داشته و بعد از این نیز ادامه خواهد یافت - محل دبیرستان ایران شهر در ساختمان جدیدی است که بر روی زمین مرحوم ارباب گشتاسب وباهمت والای نیکوکاران جماعت یعنی ورثه شاه دروان دکترومهربان مزدیسنا و آقای بهرام هخامنشی با صرف هزینه ۱۲۵ هزار تومان احداث شده که هر یک از نامبردگان با لانصف هزینه ساختمان را پرداخت

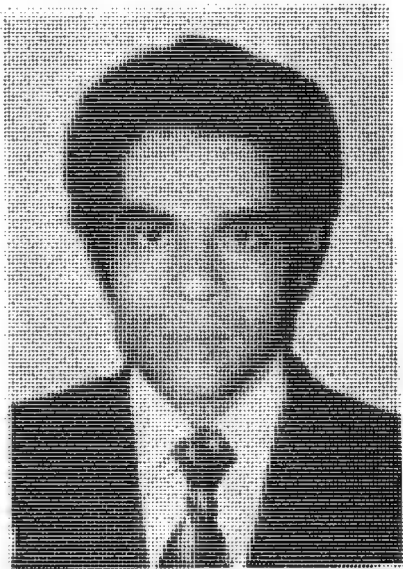
نموده‌اند. از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دو قسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کاملاً تفکیک شده و هر قسمت زیر نظر مدیر مسئول به خدمات فرهنگی خود ادامه می‌دهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهر از بدو تا سیس تا کنون بشرح زیر بوده است.

- ۱- شادروان ارباب کیخسروشاهرخ موسس ۲۰- شادروان دستور کیخسرو دستورستم.
- ۳- دستور خدا یا دستور شهریار ۴- آقای احمد مصباح ۵- میرزا خدا رحم آبادیان.
- ۶- آقای ابوالحسن ارجمندشادان ۷- آقای علی خدائی ۸- آقای بروز آمیغی.
- ۹- آقای شاپور سپهری ۱۰- آقای منوچهر کاویانی رئیس فعلی دبیرستان ۱۱- آقای شهریار غیبی مدیر دبستان ۱۲- آقای ذبیح الله پور رحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر.

ضمناً مدارس زرتشتیان کرمان عبارتند از: ۱- دبیرستان پسرانه ایرانشهر ۲- دبیرستان دخترانه کیخسروشاهرخ ۳- دبستان دخترانه شهریار ۴- دبستان پسرانه ایرانشهر که بجز رئیس دبیرستان ایرانشهر بقیه روسای مدارس زرتشتیان از مسلمین انتخاب شده‌اند و از بودجه دولت اداره میشوند. کودکان اردشیر همتی نیز یکی از موسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که با همت آقای اردشیر همتی ساخته شده که آنهم نیز در اختیار دولت می‌باشد.

اندیشه روستا زاده زرتشتی در گشایش دانشکده صلح

آقای بهمن دبستانی فرزند روانشاد استاد اردشیر در روستای شریف آباد از شهرستان اردکان یزد به سال ۱۳۲۵ ی متولد گردید. تحصیلات ابتدائی را در روستای زادبوم خود و متوسطه را در دبیرستان اردکان پایان رسانیده و بلافاصله وارد دانشگاه گردید. یک سال در دانشگاه داروسازی به تحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه سال در دانشگاه اصفهان در رشته پزشکی به تحصیل ادامه داد. لیکن با انگیزه بیماری قلبی بترک میهن مجبور شد و برای تحصیل و درمان بکشور اتریش رفت. در رشته اقتصادی با ادامه تحصیل پرداخت. در همین ایام بفکر تأسیس دانشگاه صلح افتاد و چون صاحب انرژی بسیاری بود و خدمت بمردم را از پدرشادروانشاد استاد اردشیر بارث برده بود توانست توفیقاتی در این راه کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که در پیما ن



دین و نماز مزدیسنا و همی انزجا را ز جنگ و خونریزی و بر زمین نهادن اسلحه و فداکاری در راه خدمت بمردم را میستاید، بفکر صلح و پیشرفت جا معا فتا دویی برد که در سایه صلح و دوستی و آرامش است که جا معا میتوانند پیشرفت نمایند، اندیشه خویش را در نامه‌ای بر رئیس جمهوری اتریش نگاشت که از آن استقبال شایانی بعمل آمد و چندین جراید کشور در آن مورد بحث پرداختند. جراید ایران نیز هنگام ورودش بمیهن در آن مورد قلمفرسایی نمودند. افسوس که اجل مهلتش نداد تا ثمره اندیشه بلند خویش را بدیده به بیند. چراغ زندگانی‌ش بسال ۱۳۴۷ یزدگردی در شهر غربت و کشور اتریش بخا موشی گرائید.

روزنامه‌کیهان مورخ ۲۴ اردیبهشت ۲۵۳۶ ش و ۱۴ مه ۱۹۷۷ م تحت عنوان " جوانانی دانشگاه صلح در اتریش تاسیس میکند " چنین مینویسد:

یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد "دانشگاه بین المللی صلح" تهیه کرده است. وی هم‌اکنون در رشته اقتصاد دانشگاه اتریش تحصیل می‌کند و برای گذراندن تعطیلات به ایران آمده است. "بهمین دبستانی"، در مصاحبه‌ای با کیهان گفت: "طرح تاسیس دانشگاه صلح که برای اولین بار توسط من پیشنهاد شده مورد تصویب رئیس جمهوری اتریش و رئیس موسسه تحقیقات صلح این کشور نیز قرار گرفته است و آنها قول همه‌گونه مساعدت و کمکی را داده‌اند."

این دانشجویان کید می‌کنند که در بازگشت به اتریش بر نامه‌ها برای تهیه مقدمات ایجاد این دانشگاه پیاده خواهد شد و یک کمیته موقت بین المللی با شرکت صاحب نظران و متخصصان امور سیاسی و سیاستمداران برجسته و بی‌طرف جهان تشکیل می‌گردد. وی در پاسخ این سؤال که، چرا کشور اتریش برای این منظور در نظر گرفته شده است می‌گوید:

از آنجا که هدف این دانشگاه برقراری صلح در سطح جهانی و تربیت متخصصان و استادانی است که بتوانند در رشته‌ای به نام "صلح" را در مدارس همه کشورها تدریس کنند می‌بایست در کشوری فعالیت نماید که از نظر سیاسی به هیچ جبهه و مسلکی وابسته نباشد و بی‌طرفی کامل در راه گسترش صلح فعالیت نماید. به این دلیل برای آنکه اعمال نفوذ و قدرت روی آن به حداقل کاهش یابد، کشور اتریش مناسب‌تر است. از سوی دیگر این کشور از حیث موقعیت جغرافیائی، بین شرق و غرب قرار گرفته و بعلاوه مقرراتی سازمان ملل متحد نیز هست. هم‌اکنون ساختمان عظیمی در حال پای گرفتن است که با تمام آن تمام می‌آید از تشکیلات سازمان ملل به اتریش منتقل خواهد شد. به همین دلیل این سازمان می‌تواند پشتیبان و یار و نیرومندی در راه تقویت و تائید کار دانشگاه مزبور باشد.

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی مقیم اطریش در مورد لزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید:

در حال حاضر به استناد آمارهای که از سوی موسسه‌های تحقیقات صلح در آلمان، سوئد و اطریش انتشار یافته بیش از ۴۰ درصد از دانشمندان دنیا وقتشان را صرف نابودی بشر می‌کنند. اینها با کار در کارخانه‌های اسلحه‌سازی، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصه و سلاح مرگ‌زای جدید، به جای آنکه در خدمت بشریت باشند به کشته شدن و از بین رفتن کمک می‌کنند.

در همین شرایط تحقیقات آمارهای نشان می‌دهد که به طور متوسط سالانه ۳۰۰ میلیارد دلار یعنی بالغ بر ۲۰۰۰ میلیارد تومان خرج جنگها و کشت و کشتار انسانها می‌شود. با این پول می‌توان تمامی زمینهای بایر کشورهای جهان سوم و در حال رشد را به زیر کشت برد و یا حتی در صورت کمبود زمین قابل کشت، چندین طبقه روی اقیانوس‌ها را برای زراعت آماده کرد و بدین ترتیب بشریت را از خطر قحطی و گرسنگی نجات داد. زیرا در حال حاضر بیش از دو سوم مردم جهان از گرسنگی مزمین رنج می‌برند.

دبستانی معتقد است که برای برقراری صلح نمی‌توان از طریق کنفرانسها و مذاکراتی که در هر حال سراپا حسن نظر و خیرخواهی نیستند به نتیجه رسید. پس برای رسیدن به چنین هدفی باید همه افراد و به خصوص نسل جوانی که روی کار می‌آید و نیز به کودکانی که رهبران فردای دنیا هستند آموزش صلح داده شود و این کار جزا از طریق تربیت معلمان و استادانی که در سطوح مختلف از دبستان تا عالیترین مراحل دانشگاهی این رشته را تدریس کنند میسر نمی‌شود. او می‌گوید که وظیفه این دانشگاه علاوه بر تربیت استادانی در سطح دکترا، فوق لیسانس و لیسانس، تربیت معلم و تحقیق در زمینه صلح نیز هست. به همین دلیل بتدریج می‌توان شعبه‌های متعددی در این دانشگاه را در کشورهای مختلف دایر نمود و از همه صاحب نظران و متخصصان امور سیاسی بسی طرف در دنیا خواست که به تدریس در این دانشگاه بپردازند. هزینه این دانشگاه نیز از سوی کشورهای که ادعای صلح دوستی و عدالت خواهی دارند تامین می‌شود و تا کنون نیز موافقت بسیاری از کشورهای اروپائی و آمریکائی نیز جلب شده است. بهمن دبستانی در مورد زبان رسمی دانشگاه می‌گوید من معتقدم کمیته موقت که قبلاً "بدان اشاره کردم بایده نشیند و زبان خاصی برای آن اختراع کند تا هیچ نوع وابستگی به ملت‌ها و ملیتهای مختلف نداشته باشد. اما وقتی می‌پرسم، فکر می‌کنی این کار ممکن است و آیا زبان چیزی است که عده‌ای بنشینند و اختراع کنند، بی جواب می‌ماند، ولی به هر حال معتقد است که غیر ممکن نیست.

دبستانی هم‌چنین امیدوار است که اگر کارها به سرعت پیش برود تا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان در اطریش آغاز به کار کند و بتدریج همه‌گیر شود. اما بزرگترین مشکل پیدا کردن استادانی است که واقعا بی‌طرف باشند. اومی‌گوید، اگر ۵۰ سال پیش به این فکر افتاده بودند بسیاری از جنگ‌ها نمی‌افتاد و اتفاق افتاده به وقوع نمی‌پیوست و حالا هم با یک تعلیم و تربیت جامع و همه‌جانبه هم‌زمان با آغاز کار این دانشگاه در تمام مدارس کشورهای مختلف آغاز شود.

مجله هوخ در شماره ۶ دوره ۲۸ خویشتن سال ۲۵۳۶ ش تحت عنوان "اندیشه بلند و چاره‌ساز دانشجوی زرتشتی ایرانی برای تأمین صلح در جهان" در ماه‌های گذشته خبرهائی درج‌رأید داخل و خارج کشور و مخصوصا در روزنامه‌های اتریش با زتاب داشت که آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه اتریش برای پایه‌گذاری صلح استوار در جهان طرحی ارائه نموده که مورد استقبال و تصویب رئیس‌جمهوری اتریش و دیگر اندیشمندان و آشتی‌جویان آن سرزمین و جهان قرار گرفته است. بی‌گمان آقای دبستانی از این دستور بلند پایه "اشوزرتشت" درگاتاها که می‌فرماید: الهام گرفته است "ای اهورا - بروان آفرینش تاب و توانائی بخش و از سرچشمه منش پاک نیروئی برانگیز تا آشتی و آسایش در جهان برقرار گردد. من با و دارم ای اهورا که میتوان آنرا استوار داشت" مسئله صلح و آشتی و تأمین آسایش در جهان ریشه بسیار کهن دارد که میتوان از سرچشمه منش پاک آنرا تحقق بخشید:

آقای دبستانی معتقد است همان‌گونه که برای درمان هر بیماری باید علت را جستجو نمود و درمان و رفع علت پرداخت در بیماری‌های اجتماعی و خانمان برانداز جهانی باید همین راه را برگزید، درست است که عده‌ای از اندیشمندان و دانشمندان آشتی‌جوی جهان سال‌هاست درباره علت جنگ و ستیز و خونریزی در جهان در پژوهش هستند و هر یک جداگانه نظریات و پیشنهادهائی هر چند یکبار ارائه می‌نمایند اما اتفاق نظری در کارشان کمتر دیده می‌شود و بنا برین بعقیده در واقع پسندیده و عملی آقای دبستانی، بایدها دانشگاهی مخصوص برای پژوهش آموزش آئین آشتی و آشتی‌خواهی بنیادگردد تا در آن مرکز علمی با ژرف‌نگری در پایه‌گذاری صلح و از بین بردن علت جنگ راه عملی به جهان‌نیا آموخته شود چه جنگ‌های محلی - چه جنگ‌های منطقه‌ای و چه جنگ‌های جهانی بنا به پیشنهادها و دبستانی این دانشگاه بایدها تدریس سازمان پذیرد و سپس در کشورهای دیگر تا سیس‌گرد در زیر کشور اتریش و مردمانش به آشتی‌خواهی بلندآواز و مردمان خاور با ختر هم‌این بنیاد را با و ردانند و کشور اتریش را دوست دار آشتی در جهان می‌شناسند.

بنا بر این بجاست که این کشور را برای نخستین پایه این آموزش برگزیده شود.

آقای دبستانی تصمیم دارد پس از بازگشت به اتریش کمیته‌ای از شخصیت‌های علمی و صلاحیت‌دار جهانی تشکیل دهد که با جلب کمک و حمایت سازمان ملل متحد این دانشگاه سازمان پذیرد تا با آموزش آئین آشتی و پایداری آرامش و آسایش راستین در جهان - دیوستیز جنگ از جهان برافند و سرمایه‌های هنگفتی که سالیانه برای تولید ابزارهای جنگی در جهان بمصرف میرسد در راه آبادانی و آرامش و آسایش بکار افتد و جهان درسکون و آرامش همیشگی بسربرد. با میدچان روز.

رادیو تلویزیون ایران هنگام ورود و روانشاد بهمن دبستانی بمیهن در اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبه‌ای از او بعمل آورد متن مصاحبه چنین است :

آقای بهمن دبستانی اولین سؤال را اینطور مطرح میکنم که بفرمائید بچه منظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین المللی صلح را مطرح کردید.

هر روز در اخبار شنیده میشود یا در روزنامه‌ها میخوانیم که صلح برپایه محکمی استوار نبوده و روزی نیست که در گوشه و کنار جهان ترور و جنگی رخ ندهد. متأسفانه گاهی با شلیک یک گلوله چه زود خوردها و چه مصیبت‌هایی برای مردم بیگناه که خودشان کوچکترین نقشی در شلیک آن نداشته‌اند بوجود می‌آید، من هنگام تحصیل در ایران حتی در دوران طفولیت با این نکته می‌اندیشیدم و تنهایی میدم این بود که روزی بتوانم در حفظ صلح موثر باشم و فکر میکردم چه قدر لذت بخش خواهد بود اگر صلح‌پایدار که آرزوی دیرینه بشر است جایگزین اتمسفر ترور و وحشت بشود. کشورهایی که اکنون بسلاح اتمی مجهزند انگشت شما ربود و در بیست سال آینده، بسیاری از کشورها آنرا خواهند داشت و یک نفر نمیتواند با فشا ردادن یک دکمه دنیا را با خاک و خون بکشد. از سال ۱۹۷۳ تاکنون مقدار اسلحه تولید شده تقریباً به سه برابر افزایش یافته و اگر بدین صورت ادامه پیدا کند خطر بزرگی خواهد بود برای رسیدن بصلح بین المللی. سالیانه در حدود ۳۰۰ ملیارد دلار صرف جنگ میشود، در صورتیکه هزینه‌ای که برای صلح در نظر گرفته میشود نسبتاً ناچیز است. بشر از طریق علم و دانش با بیماریها، خطرات سیل، زلزله و آتش‌نشانی مبارزه میکند. در صورتیکه اینها را بنیاده طبیعت هستند. آیا نباید از جنگ و خونریزی که عامل آن خود انسانها میباشند جلوگیری کرد؟ هم چنانکه یک مهندس و ورزیده فارغ التحصیل از دانشکده فنی، کارخانه عظیمی را بگردش در می‌آورد، دنیا نیز نیاز مبرمی با شاخص ورزیده صلح دوست داشته و چنین افرادی را یک مرکز علمی بین المللی پس از تحقیق و تدریس قادر خواهد بود تحویل ملتها بدهد، تا بهر جا که میروند با خود مشعل صلح با رمغان ببرند. بدین منظور یک سال پیش طرحی برای تاسیس این مرکز علمی بین المللی در اتریش پیشنهاد کردم.

زیرا این کشور بیطرف از نظر موقعیت سیاسی و جغرافیائی مناسب بوده و وین مقر آتیه‌قسمتی از سازمان ملل متحد خواهد بود. دراتریش طرح مزبور از طریق جراید بمعرض افکار عمومی قرار گرفت و حضرت رئیس‌جمهور اتریش دکتر ادولف کیستگر آن را پذیرفته و توسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود را ابراز داشتند.

آقای دبستانی بفرمانید با ایجاد این دانشگاه چه آموزشهای در زمینه صلح به کشورها داده میشود؟

منظور از تاسیس این دانشگاه پژوهش و آموزش شدید و مشترک در مورد بررسی علل جنگها و راه‌جلوگیری از بروز مجدد آن و مبارزه با فقر، اختلاف نژاد، ایوئولوژی و غیره در سطح بین‌المللی است که بایستی از آغاز دبستان تا پایان دوران دانشگاه بمرحله عمل در بیاید و لازم‌ها اجرای آن آموزش دبیران لایق و بشردوست است که بایستی از این دانشگاه که مورد قبول جهانیان است فارغ‌التحصیل بشوند.

صحبت گردید از انگیزه‌تان در ایجاد طرح تاسیس دانشگاه صلح بین‌المللی و هم چنین آموزشهای که این دانشگاه میتواند بمردم بدهد. حالا بفرمانید مشکلاتان در راهی که در پیش دارید چه است؟

یکی از مشکلات مشکل بودجه میباشد که امیدوارم از طریق کلیه کشورهای صلح دوست تا من بشود و مشکل دیگر تا من که در استاد و نیروی انسانی است، که تا قبل از فارغ‌التحصیل شدن اولین دسته از دانشجویان میتوان از شخصیت‌های علمی صلح دوست جهان، بخصوص از بعضی نمایندگان سازمان ملل متحد دعوت کرد.

خوب شما بازمی‌گردید با تریش میخواستیم بدانم که برنامۀ شما پس از بازگشت چه است؟ البته من با دیدن شما پس از بازگشت با تریش یک کمیته موقتی تشکیل بدهم تا بتوان با آن وبکمک سفارتخانه‌ها کمیته‌دائمی بین‌المللی تاسیس کرد که این کمیته‌دائمی بین‌المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهد بود.

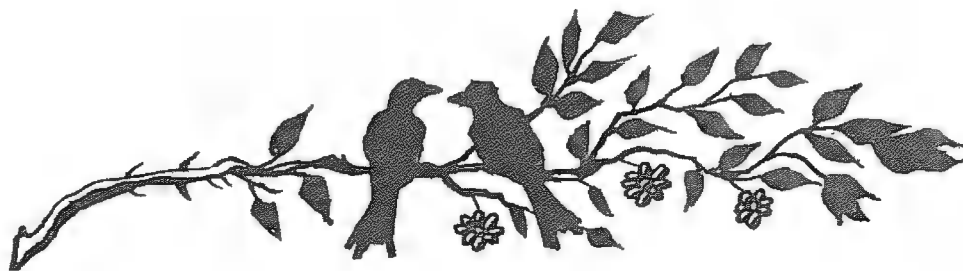
شما در ایران مسلماً با مقامات ایرانی موضوع را مطرح کرده‌اید. میخواستم بدانم نتیجه آن چه بوده است؟

تا آنجا‌تیکه بخاطر دارم ایران همیشه در راه صلح پیش قدم بوده و این طرح با استقبال مقامات ایرانی روبرو شد.

روزنا مه‌بورس سال هفدهم مورخ ۲۳ تیر و مجله جوانان امروز سال یازدهم مورخ ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه‌روستا با شرح و بسط ستوده‌اند که با انگیزه طولانی شدن از ذکر همه خودداری میشود.

نوشته‌های نگارنده

- ۱- حرف راست : پاسخی است مختصر بیا وه سرائی یکنفر که به دینی را ترک نموده .
- ۲- دساتیر کتاب آسمانی نیست . ۳- پیمبری زرتشت . ۴- فرزندگان زرتشتی .
- ۵- خرده‌اوستا بالفبای دین دبیره . ۶- تعلیمات زرتشت . ۷- آتش و آتش پرستی . ۸- خورشیدنگرشی . ۹- اصول سه‌گانه مزدیسنا . ۱۰- پرستشگاه زرتشتیان
- ۱۱- خرده‌اوستا برگردانده از دین دبیره . ۱۲- زرتشت و همزمانان او درویدان .
- ۱۳- سال دینی زرتشتیان . ۱۴- زادبوم زرتشت . ۱۵- فهرست کتابهای دینی زرتشتیان . ۱۶- خرده‌اوستا با ترجمه . ۱۷- تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان .
- نوشته‌هایی که از انگلیسی ترجمه شده : -
- ۱۸- راماین . ۱۹- داوید کوپرفیلد . ۲۰- کلیسای نوتردام از نشریات اداره انتشارات حکومت هند . ۲۱- مسرت بشر ، نشریه مبلغین مسیحی . ۲۲- هفتادگل . ۲۳- هیچ و همه چیز . ۲۴- پرتو حقیقت . ۲۵- ازدواج و سلوک . ۲۶- سیرت کامل تدریجی روح . ۲۷- بهترین چهره زندگی . ۲۸- پیامهای اوتارمهر با از نشریه کانون دوستداران مهر با . ۲۹- دانستنیهای آئینی زرتشتی . ۳۰- در قدم استاد رساله عرفانی حاضر برای چاپ . ۳۱- آثار مهرپرستی در دین ایزدی و پرستش شیدان نه شیطان . ۳۲- بازگشت روان در اسلام . ۳۳- اوستای فروشی ، یشت‌گاهان و درون شگانه برگردان از دین دبیره .



خریداران ارجمندپیش از چاپ که در نشر کتاب
سهم بزرگی دارند

جلد

جلد

آقای اردشیر ایزدیان بنا مگانه	۱۰۰	آقای مهندس رستم یگانگی	۱۰۰
پدرش روانشاد اردشیر رستم ایزدیان	۵	آقای ایرج خدیو پارس	۵
آقای رستم کیفر	۵	آقای منوچهر فرا مرزی	۵
آقای رستم خدا دا دخرمشا هی	۵	آقای دکتر اردشیر فرا مرزی	۵
آقای رستم دینیا رمال گنجی	۱	آقای خدا بخش مهر آئین بنا مگانه	۱۰
آقای مهربان برخورداران	۱	روانشاد کیومرث خسرو کد می خرمشاهی	۱۰۰
آقای اردشیر برخورداران	۱	آقای دکتر سروش صرغه نیا	۱۰۰
آقای اسفندیار خدا مراد آذر مهر	۱۰۰	آقای نریمان اشیدری	۱۰۰
(کیفر)	۱۰۰	آقای دکتر خسرو دبستانی	۱۰
سرکار خانم سیمین دخت خرمشاهی	۱۰	آقای الهیار دبستانی	۱۰۰
(آذر مهر)	۲	انجمن محترم زرتشتیان تهران	۲
آقای عباس راد مهر	۱	آقای دکتر رستم القابی	۲
آقای مکی	۱	بنا مگانه روانشاد جمشید خدا بخش	۲
آقای هوشنگ نوشیروانی	۱	مهربان نامدار نرسی آبادی	۲
آقای مهربان سادی	۱	روانشاد دگشتا سب رستم فلفلی	۲
خانم مروارید ظهرا بی (سادی)	۱	آقای مهندس منوچهر گجگینی	۱
آقای جمشید ظهرا بی	۱	روانشاد رستم جمشید فلفلی	۱
آقای مندگا رزیره پوش	۱	آقای شاه رخ اختری	۱
بانودولت خدا رحماستی بنا مگانه	۱	آقای کیخسرو رستم کریم دادی	۴
روانشادان پدرش خدا رحم بهرام	۱	آقای اردشیر بهرام خسرویانی	۱
زین آبادی و مادرش گلبنو	۱	روانشاد مرزبان جمشید فلفلی	۱
جوانمرد رحمت آبادی و مهربان	۱	آقای دینیا رادشیر خسروی	۱
جوانمرد راستی رحمت آبادی	۲۵	شریف آبادی	۱
آقای رستم بهمان هرمز دیا رحمت	۱	آقای اردشیر مهربان شمسی	۱
آبادی معروف به روسی	۲۵	آقای هرمز دیا رهمتی	۳
روانشاد فروود مهربان فروود	۱	سرکار سروور خانم خدا دا دوفاداری	۲
خسرویانی رحمت آبادی	۲۵	(کیفر)	۱
روانشاد دولت خدا دا دمزدا پور محمد	۱	آقای خسرو خدا مراد کیفر	۱
آبادی	۱	آقای فریبرز نامدار استقامت	۱
از بودجه روانشاد رستم مزدا	۳۰	آقای اسفندیار خسرو خسروانی	۱
آقای بهرام خسرویانی رحمت آبادی	۱	آقای اسفندیار شا همرا دخرمی	۲
آقای جمشید بهمرد چم مهدی آبادی	۱	آقای جمشید خورسند خسروانی	۱
آقای بهمرد جها نبخش نمیرانیا	۱	آقای لهراسب رستم پشوتن	۱
آقای سهراب موبد مهدی آبادی	۱	آقای مهربان رستم پشوتن	۱
آقای برزو پیرها ن	۱	آقای اردشیر رستم پشوتن بنا مگانه	۱
آقای هرمز پورکیانی	۱	روانشاد پشوتن	۱
آقای مهربان بهرامی	۱	آقای جمشید پشوتنی زاده بنا مگانه	۱
آقای رستم جمشیدی	۱	روانشاد پدرش شهریا رادشیر	۱
آقای مهربان سهراب افسر کشمیری	۱	پشوتن زاده	۱
آقای سهراب مهربان افسر کشمیری	۳	نوشین و افلاطون سهراب پشوتن	۱
شرکت اشتا دموتور	۱۰	بنا مگانه پدر بزرگشان روانشاد	۱
آقای بهروز باستانی اله آباد	۱	افلاطون ایزدیار	۱

جلد	جلد
۱	آقای دکتر شا هیورنریمان زاده بنا مگانه مادرشان روانشاد آبنهیررستم نریمان زاده
۱	آقای دکتر شا هیورنریمان زاده بنا مگانه پدرشان روانشاد بهمن شا هیورنریمان زاده
۱	دوشیزه میترا نریمان زاده خانم مهشیدنریمان زاده آقای آریا نریمان زاده
۱	آقای بهمن رستم گنجی آقای خدایار ماندگاربان فرزند رشید - خیرآبادی
۱	آقای بیژن ماندگاربان فرزند خدایار - خیرآبادی
۱	آقای مهربان گشتاسب کوشش دوشیزه آناهیتا کوشش دوشیزه آرمیتا کوشش
۱	خانم مهنّا زخوشرو (کوشش) آقای مهربان کوشش بنا مگانه پدرشان روانشاد گشتاسب رستم کوشش
۱	آقای مهربان کوشش بنا مگانه مادرشان روانشاد سرور رستم خوشرو (کوشش)
۱	آقای هوشمند ماندگاربان فرزند جمشید بنا مگانه مادرشان روانشاد خورشید اسفندیار سنگ (خیرآبادی)
۱	آقای رستم طوفان فرزند فریدون قاسم آبادی
۶	آقای شهریار ماندگاربان فرزند جمشید - خیرآبادی
۱	آقای ماندگار زره پوش فرزند خسرو - خیرآبادی
۱	آقای سهراب زره پوش فرزند خسرو - خیرآبادی
۱	آقای خدا داد ماندگاربان فرزند ماندگار - خیرآبادی
۱	خانم شیرین ماندگاربان فرزند مهربان - خیرآبادی
۱	آقای جهانگیر ماندگاربان فرزند مهربان - خیرآبادی
۱	خانم یاسمین ماندگاربان بنا مگانه پدرشان روانشاد خدا داد رشید ماندگاربان - خیرآبادی
۱	آقای خدایار هر مزدیاری چم فرزند بهرام چمی
۱	آقای باپور نورفرزانه بنا مگانه پدرشان روانشاد اسفندیار خسرو خرم شاهی
۱	آقای رستم زره پوش فرزند خسرو بنا مگانه دائیشان روانشاد اسفندیار
۱	خدا بخش ماندگاربان خیرآبادی
۱	آقای رستم زره پوش فرزند خسرو بنا مگانه پدرزنان روانشاد رشید خسرو ماندگاربان خیرآبادی
۱	آقای رستم زره پوش بنا مگانه پدرشان روانشاد خسرو زره پوش خیرآبادی
۱	آقای گشتاسب آرش فرزند تیرانداز خیرآبادی
۱	خانم مهستی ماندگاربان فرزند رشید - خیرآبادی
۱	آقای هرمزان صدر
۱	آقای داریوش مهربان خوشرو
۱	دوشیزه ویستا داریوش خوشرو
۱	خانم میترا مهربان هرمزی (خوشرو)
۲	آقای ایرج ایرج پور بنا مگانه پدرشان روانشاد جهانگیر خدا داد دنمیر
۱	آقای دکتر هرزدیا رنسیم بنا مگانه پدرشان روانشاد اسفندیار رنسیم
۱	آقای رشید شهریار فرزند بهرام رستم مزرعه کلانتری
۱	آقای رستم ماندگاربان فرزند مهربان - حسن آبادی
۱	آقای دکتر بهروز ماندگاربان بنا مگانه پدرشان روانشاد ماندگار خدا داد خیرآبادی
۱	آقای جمشید زره پوش بنا مگانه پدرشان روانشاد خسرو زره پوش خیرآبادی
۱	خانم کتایون دمهری بنا مگانه مادرشان روانشاد دبمانت اردشیر یزدانی - اله آبادی
۱	خانم مردم ماندگاربان فرزند فریدون خیرآبادی
۱	آقای منوچهر نیمیرانیا فرزند کیخسرو - نصرآبادی
۱	آقای بمان سورن فرزند اردشیر - اهرستانی

جلد

- آقای اسفندیار کدخدایان
 بنا مگانه پدرشان روانشا دبهرام
 ۱ اسفندیار کدخدایان - خیرآبادی
 آقای اردشیر گرشا سب بنا مگانه
 پدرشان روانشا دبهرام گشتا سب
 ۱ خیرآبادی
 آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام
 ۲ علی آبادی
 آقای شهریار ماهیار لهراسب پور
 ۱ زین آبادی
 آقای یزدان پناه
 ۱ آقای رشیدشهرمدان فرهی فر
 ۱ آقای شهرمدان وفادار فرهی فر
 ۱ آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان
 ۱ آقای رشیدنمیرانیان
 آقای شهریار اردشیرشنا بنا مگانه
 پدر روانشا اردشیرمهرمان استاد
 ۱ بهرام
 بانوکیا ندخت ربانی بنا مگانه
 ۲ پدر روانشا دخدا رحم کیخسرو ربانی
 آقای خدا دادکا وسیان بنا مگانه
 پدر روانشا دبهرام دینیا رجمشید
 ۱ کاوسیان شریف آبادی
 بانوشکوفه اردشیرجها نبخش نمیری
 بنا مگانه روانشا دبیبی جان کیومرث
 کیومرثی کلانتری دخترعموی پدرخود
 ۱ بانوبهدخت سلامت
 آقای بهرام سروش کابلی
 ۱ آقای جمشیدکنتراکتر
 آقای رستم بهرام نمیرانیان
 ۲ بانوطوطی نوذری
 ۱ بانوپروین کاوسیان شریف آبادی
 بنا مگانه دخترنا کامم روانشا
 ۱ شهین رستم فلفلی
 بانوخورشید رستم خان کاوسیان
 ۱ شریف آبادی
 آقای شاپورجها نگیری فرد
 ۱ آقای مهرمان شهرمدان سعادت
 ۵ آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند
 ۱ رستم فریبرز نوذر
 بنام بانوموهوش ایرانی پرتوی
 ۱ فرزند بهرام کیخسرو تیرانداز
 بیادما درم روانشا دمرواریدبا مس
 ۱ مهرمان (پرتوی)
 ۱ بیاد پدرم روانشا درستم فریبرز نوذر

جلد

- آقای شهریار ماندگاریان بنا مگانه
 پدرشان روانشا دکیخسرو داراب -
 ۱ خیرآبادی
 خانم زرین تاج ماندگاریان بنا مگانه
 پدرشان روانشا دکا ووس خسرو -
 ۱ خیرآبادی
 آقای مهرمان ماندگاریان فرزند
 ۱ رشید گشتا سب - خیرآبادی
 خانم بانو دلگشا فرزند رستم -
 ۱ خیرآبادی
 آقای مهرمان ماندگاریان
 بنا مگانه پدرشان روانشا درشید
 ۱ گشتا سب - خیرآبادی
 آقای مهرمان ماندگاریان بنا مگانه
 مادرشان روانشا دکشوراسفندیار سنگ
 ۱ خیرآبادی
 آقای مهرمان ماندگاریان بنا مگانه
 برادرشان روانشا درستم رشید
 ۱ ماندگاریان - خیرآبادی
 آقای بهرام ماندگاریان فرزند
 ۱ سیژن - خیرآبادی
 خانم گلنا رگشا سب فرزندشاه بهرام
 ۱ خیرآبادی
 خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید
 ۱ خیرآبادی
 خانم دخمل ماندگاریان بنا مگانه
 ۱ همسرشان روانشا دبهرام گرشا سب
 خیرآبادی
 آقای هرمز فیروز مندفرزندنا مدار
 ۱ ظهرا بیان تفتی
 آقای تهمتن آرش بنا مگانه پدرشان
 روانشا دهرمزد تیرانداز آرش -
 ۱۰ خیرآبادی
 آقای فریدون سنگ بنا مگانه پدرشان
 ۱ روانشا درستم سنگ - خیرآبادی
 آقای فریدون سنگ فرزند رستم
 بنا مگانه زن عمویشان روانشا دگوهر
 ۱ گشتا سب تیرانداز خیرآبادی
 خانم بانو رستم سنگ بنا مگانه
 همسرشان روانشا دبهرام خدا بخش
 ۱ کدخدایان - خیرآبادی
 آقای مهرمان سنگ فرزند رستم
 بنا مگانه مادرشان روانشا دکتایون
 ۱ داراب - خیرآبادی

جلد	جلد
۱	۱ بنا مگانه سروربا مس مهربان
۱	۱ آقای رستم خدا داد خسرویان
۱	۵ آقای مهربان کا دمی
۲	۳ آقای بهرام کا دمی
۱	۵ آقای سهراب کا دمی
۱	۲ آقای ایرج بهمردی
۱	۵ آقای منوچهر خسروی
۱	۲ آقای بهرام رستم سامیا
۱	۳ آقای خدا بخش کا جی
۳	۳ آقای مهرایران
۱	۱ آقای سهراب ظهرا بی کلانتری
۲	۱ آقای بهرام خادمی
۱	۱ آقای کیخسرو نوریزدانی
۱	۱ آقای شهریا رجویا نیور
۱	۱ آقای رستم فرخنده
۱	۱ آقای کیا نیوردانش
۱	۱ آقای رستم لاکان
۱	۱ آقای سیروس نمیرانیا
۱	۳ آقای افلاطون جمشیدی
۱	۲ آقای اردشیر اوری
۱	۳ آقای مهربان ابریشمی
۱	۱ آقای کیخسرو خسروی
۱	۲ آقای بهمن باستانی
۱	۱ آقای گشتاسب خسروی یزدی
۱	۱ آقای رستم یزشنی
۱	۱ آقای فیروز بهمردی پور
۱	۱ آقای رستم جمشیدیان
۲	۱ آقای خدا داد منوچهر کلانتری
۱	۲ آقای مهربان بهمردی
۱	۱ آقای خدا رحم بهمردی
۱	۴ آقای رشید گشتاسب بهرام شهری
۱	۱۵ آقای هرمزدیا رگشتاسب خسرویان
۱	۱ آقای رستم هیربد
۱	۱ آقای بهمرد خسرو تفتی بنا مگانه
۱	۱ خسرونا مدار تفتی
۱	۱ آقای بهمن جها نگیر پورا سفندیاری
۱	۱ آقای رشید خدا رحم شنا سازین آبادی
۱	۲ آقای سیروس فرا مرزانوار
۱۵	۱ خانم سرورما هیا رلهراسبی
۱	۱ آقای فیروز جراح بنا مگانه پدرشان
۱	۳ بختیا رجراح
۳	۳ آقای رستم فرا مرزبان
۱	۱ آقای خدا رحم کاجیان
۲	۱ آقای خدا داد دهموبدی حسینی
۱	۱ آقای سهراب رستمی حسینی
۱	۱ آقای کیخسرو خدا دادی
۲	۵ آقای شهریا رداستان
۱	۳ آقای اردشیر خاوریان
۱	۵ آقای جمشید تیراندازی
۱	۲ آقای اردشیر جاسبیا
۱	۵ آقای اردشیر سروشیا
۱	۲ آقای شهریا رشید نمیرانیا
۳	۳ آقای خدا یا رخانواده آفاق
۱	۳ آقای مهربان خدا داد هر مزی
۲	۱ آقای هر مزیارما هیا رلهراسبی
۱	۱ آقای افلاطون هر مزیار جراح
۱	۱ آقای کیخسرو اسفندیار بختیاری
۱	۱ بانور خشنده کیخسرو فره وهران
۱	۱ آقای اسفندیار رستم آذرکیوان
۱	۱ خانم ایران مهربان کاوسی
۱	۱ آقای اسفندیار مهربان سیروسی
۱	۱ بانوشهین شهریارباستانی
۱	۳ آقای بهرام نوشیروان یزدانی
۱	۲ آقای مهربان جمشید اهورائی زاده
۱	۳ آقای سیروس جها نگیر جها نگیری
۱	۱ آقای منوچهر کاویانی
۱	۲ آقای رستم یارش
۱	۱ آقای دینیا رنامداری
۱	۱ بنا مگانه روانشا دفریدون رستم
۱	۱ فرشید
۲	۱ آقای کیخسرو کیخسرو پور
۱	۱ آقای کیوان هر مزیار نوشیروانی
۱	۲ آقای رستم بهمن اردشیریان
۱	۱ آقای مهربان بهمن اردشیریان
۱	۴ آقای فرخ زاده بهمن اردشیریان
۱	۱۵ بنا مگانه روانشا دمهربان آبادان
۱	۱ اردشیریان
۱	۱ آقای سهراب بهمنش بنا مگانه
۱	۱ روانشا درستم خدا داد نمیرانیا
۱	۱ آقای بهمن اورمزدی
۱	۱ آقای اردشیر ارجاسبی
۱۵	۲ بنا مگانه بهرام مهربان دستیار
۱	۱ آقای مهندس زارع
۱	۱ آقای رستم فولاد چمی
۳	۳ آقای رستم رشیدی شریف آبادی
۱	۳ آقای خسرو شیرویا
۲	۱ آقای سهراب یزدانی
۱	۱ آقای فرهنگ با زاده

جلد

۳	آقای فرهادکیانی ذین آبادی
۱	آقای رستم جمشیدی نرزن درشید
۱	آقای بهرام جمشیدی
۱	آقای منوچهر گودرز کاوسی
۱	آقای جمشید جها نگیر کرمانیان
۱	بنا مگانه پدر و مادر
۱	آقای جمشید جها نگیر و همسرش فیروز
۱	خدا داد گلستان
۳	آقای رستم فلفلی فرزند خدا رحم
۳	آقای الهیا رکیخسرو کیانی حسن
۳	آبادی
۳	آقای کیخسرو ظهرا بیا ن تفتی
۲	آقای سهراب معاونت
۱	بانوشیرین مرزبان
۱	بانوسرور تیرانداز دهموبدی
۱	آقای رشید جمشیدی
۱	آقای منوچهر مبارکه های
۲	آقای رشید فرا مرز دهمیری
۱	بنا مگانه مهربان رستم خسروی
۱	آقای رشید خدا داد جمی هرمزدیاری
۱	بانوپروین رستم مرزبان
۱	آقای فریدون فلاحتی
۱	آقای خدا رحم داری
۱	آقای رستم بهروزی
۳	آقای شاه بهرام کامل زاده
۲	آقای بهرام رستم نامدار
۱	آقای اردشیر گشتاسبی
۱	آقای جمشید ایزدیان
۱	آقای خدا بخش کیخسرو نمیرانیان
۱	آقای شهریا رجویا نیپور
۱	خانم نرگس دادخواه
۱	آقای مهربان جمشید ماوندادی
۱	آقای بهرام شهریار
۱	آقای فریبرز گوههریزی
۱	آقای داریوش شامردانی
۱	آقای رستم فرهادی زانی اله آبادی
۱	آقای اسفندیار عمید زاده
۱	آقای رستم ستودیان
۱	آقای اردشیر فرهادیه
۲	آقای بهمن شاگشتاسبی
۲	آقای هرمزدیاری بهرام جمشیدی جمی
۱	آقای خدایا عزتی
۱	آقای ماهیا مهربان
۱	آقای خدایا بهرامی

جلد

۱	آقای هرمزدیاری بهمدین
۲	آقای خدا بخش پای سروی بنا مگانه
۱	روانشاد مهربان پای سروی
۱	آقای فریدون مهر آئین
۱	آقای دکتر پارسا
۱	آقای رستم خسرو موبد
۲	بانومهرین خانمشید
۱	آقای مهندس بهرام فریدون
۱	آقای فیروز وفا داری بنا مگانه
۲	همایون خانم و خدا داد استاد کیومرث
۲	وفا داری
۱	آقای فیروز وفا داری بنا مگانه
۱	شیرین مهربان خدا دادیان
۱	آقای مهربان خانی
۱	آقای رستم سپهری
۱	آقای دکتر مهربان بختیاری
۶	آقای خوبایری
۱	آقای کیخسرو کاویانی کوشرخیزی
۱	آقای بهمن کیا منش
۲	بانولعل خانم جمشیدیان
۳	آقای شهریار داراب دارابیان
۲	آقای شهریار گلزاری
۱	آقای اردشیر گلزاری
۱	آقای هرمزدیاری پیروزمند
۱	آقای جمشید پولاد زندی
۱	آقای بهرام منشی
۱	آقای اسفندیار بهمنی
۱	آقای گشتاسب بهرام اشتاد
۱	آقای کورش بهرام اشتاد
۱	بانومهرنا ز بهرام اشتاد
۱	بانوبهنا ز بهرام اشتاد
۱	بانوکتایون اردشیریزدانی بیوکی
۱	آقای دکتر اسفندیار استقامت
۱	بانوخرمن رستم دشتکی مبارکه
۱	بانوفیروزه برومند را دمبارکه
۱	آقای رستم تیرانداز نمیر مبارکه
۱	آقای اردشیر بزرگ جمی
۴	بانوهمایون معاونت
۱	آقای فرهاد رستم برومند را دمبارکه
۱	آقای فرشاد رستم برومند را دمبارکه
۱	بانوفرخنا ز رستم برومند را دمبارکه
۱	آقای رستم کیانی بنا مگانه گوهر
۴	کیومرث کیانی ذین آبادی
۳	آقای بهرام کیانی ذین آبادی

جلد	جلد
۱	آقای جمشید دمهری
۱	آقای سیروس پشوتنی
۱	آقای خدا رحمداستان یزدی
۱	آقای پرویز خرماهی
۱	آقای شاه کیخسرو شمس
۱	آقای رستم رستمی
۱	آقای بهمان خورشیدچهر
۱	آقای رستم رستمی بنا مگانه
۱	سیمیندخت خدا مراد کیفر
۱	آقای رستم بهرامی بنا مگانه
۱	اردشیر خسرو بکان
۱	آقای کیخسرو نمیری
۱	آقای رشید گنجی
۱	آقای اردشیر نابکی
۱	آقای الهیار دانش زاد
۱	آقای اردشیر رستم پشوتنی بنا مگانه
۱	رستم اردشیر پشوتنی
۱	آقای رستم یزدیان بنا مگانه
۱	اردشیر رستم یزدیان
۱	انجمن زرتشتیان نصرت آباد
۱	آقای جمشید منوچهری
۱	آقای سهراب یزدگردی
۱	آقای سهراب خردادی
۱	آقای بهرام فلاح زاده
۱	خانم هایون نمیرانیا
۱	آقای کیخسرو نمیرانیا
۱	آقای خسرو منوچهری
۱	آقای کورش کیهانی
۱	آقای داریوش کیهانی
۱	آقای جهان بخش نمیرانیا
۱	آقای سهراب نمیرانیا
۱	آقای منوچهر نمیرانیا
۱	آقای بهرام چهل مرد
۱	آقای جمشید بهمرد نمیرانیا
۱	آقای شاه رخ نمیرانیا
۱	آقای جمشید خورشید نمیرانیا
۱	آقای خدا رحم بهمردی
۱	آقای رشید دهموبدی
۱	آقای رستم فریدنی
۱	آقای خدا مراد بزرگ چمی
۱	آقای مهربان اردشیری
۱	آقای شاه بهرام فلفلی
۱	آقای بهرام بهمردی
۱	آقای شهریار خدا یاری
۱	آقای فریدون کیا نیا
۱	آقای داریوش کاوسی
۱	آقای فریدون یزدانی
۱	خانم سیمین روشنفکر
۱	خانم دولت باستانی
۱	آقای خدا مراد بهمن چمی
۱	آقای جهانگیر جمشیدی چمی
۱	آقای خدا داد خدا دی چمی
۱	آقای مهربان رستمی چمی
۱	آقای بهمن بهمردی
۱	آقای رستم ثالث هیربد
۱	آقای دکتر رستم آبادیان شریف آبادی
۱	آقای بهرام خسرو دینیا ری شریف آبادی
۱	آقای دکتر مایه راردشیری
۱	شریف آبادی
۱	آقای ایرج سلامتی
۱	آقای دکتر مهربان کاوسی
۱	آقای سهراب کاوسی
۱	آقای مهندس رستم یزدانی
۱	آقای شهریار یزدانی
۱	آقای اردشیر خدا بخشی
۱	آقای خدایا رستمیان شریف آبادی
۱	آقای رستم شاهمردانی شریف آبادی
۱	آقای بهمان شغلی شریف آبادی
۱	آقای البرز شغلی شریف آبادی
۱	آقای منوچهر کریمدا دسلامتی
۱	آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری
۱	آقای البرز کاوسی شریف آبادی
۱	آقای کیخسرو خدا دا بهمن
۱	آقای مهندس هرمز خدیوی
۱	آقای بهرام سروشی
۱	آقای شاه رخ سروشی
۱	آقای دکتر سیروس سروشی
۱	آقای کیخسرو سروش
۱	خانم ایران سروشی
۱	خانم پریچهر سروشی
۱	آقای گودرز فرا مرزیا
۱	آقای سیامک ایزدیار
۱	آقای کامبیز فرا مرزیا
۱	خانم فرنگیس کاویانی
۱	آقای شاپور کیا نیور
۱	آقای بختیار بختیاری
۱	آقای دکتر مهربان خدا ئی
۱	آقای داریوش کیهانی

جلد	جلد
آقای دکتر کیخسرو مهربانی	۱
آقای شاپور زنده‌نوش	۱
آقای فرخنده زنده‌نوش	۱
آقای کیخسرو موبدشاهی	۱
خانم زمردسهرابیان	۱
آقای اسفندیار گشتاسبی گوه‌رریزی	۱
آقای حمیدیک کلام آذری	۱
آقای زیورضیاء طبری بنا مگانه	۱
روانشادان پدروما درم فریدون	۱
ضیاء طبری و فیروزه بهرام‌ضیاء طبری	۱
آقای مرزبان مرزبانی	۱
آقای هرمزدیار هرمزدیاری بنا مگانه	۱
پدروما دروخوا هرناکا مش فریدون	۱
بهرام هرمزدیاری و شیرین شهریار	۱
شهریاری و سرور فریدون شهریار	۳
آقای مهندس فریدون خسروانی	۱
آقای آبتین استواری	۱
آقای مهندس داریوش اورنگی	۱
آقای فرزانه سهراب مبارکه	۱
آقای مهندس هرمزا ورمزدی	۱
سازمان فروهر (جوانان زرتشتی)	۱۰۰
آقای رستم وحیدی	۱
آقای ناشناس	۱
آقای سیروس دولت زاده	۱
آقای کورش همتی	۱
بانو نعیمی بنا مگانه پدروما در	۱
خویش کیخسرو مهربان نعیمی و مهربانو	۱
بهرام نعیمی	۳
آقای جمشید جمشیدی فرینا مگانه پدرو	۱
مادرش رستم جمشید جمشیدی و دین بائی	۱
بهرام هرمزدیاری	۲
دکتر کیومرث سلامتی بنا مگانه پدرشان	۱
روانشاد بهرام رستم سلامتی	۳
خانم فرنگیس آذری بنا مگانه بهرام	۱
دینیا آذری	۱
خانم فرنگیس مزدا پور	۳
آقای پرویز گشتاسبی	۱
آقای مهربان فریدونی بنا مگانه	۱
روانشادبانو فریدونی (اردیبهشتی)	۳
روانشاد خدا رحم خدا مرا دگوهری	۱
روانشاد دگوهر خدا دا جمشید	۱
آقای فریدون اسفندیار رباستانی	۱
اله آبادی	۱
آقای جمشید ما هیا رخدا دا دنرسی آبادی	۱
آقای خدا یا رگشتاسب بهزا درحمت	۱
آبادی بنا مگانه پدروما درم گشتاسب	۱
بهزا دو فیروزه شهریار	۲
آقای خدا رحم فریدون فلفلی	۱
آقای خسرو پرویز	۱
آقای کیخسرو و سروش یگانگی	۳
آقای خدا رحم گوشنی	۱
آقای بهرام نهیرانیان	۱

